

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_228529**

UNIVERSAL  
LIBRARY



















## بَابُ حَصَصِ الْعِلْمِ مَرْتَبَاتِ لَيْفِ الْعَبْدِ كَمَا فِي

الْفَائِي مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ التَّنْكِحِي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي نعم على العباد بالعلوم الكافية في السداد والمتج اليها في الرشاد ونسب السقاء الانجاد المرشدين إلى  
المبدأ والمعاد ثم اقام مقامهم القوام الذين بهم تم السداد وبهم أسلفت الفرقة بين الآمنة ودفع الشقاق والعناد وبين الحكام  
الشع بالموافاة والاحاد ثم بعد غروب الشمس سماء الرسالة واختفاء بروج الولاية عين العلماء للإرشاد وجعل مودتهم  
والنظر إلى وجوههم ومتابعتهم وسيلة النجاة يوم التناد والصلوة والسلام على خاتم السفرة الكرام البررة قاسم الكفر  
واللداد الموحى اليه بكتاب هو لكل قوم هاد الهاد إلى سبيل الانقياد وآله الملكين الاشرقيين الفضيلين  
الطيبين الاطهرين الانجاد **وَلَعَنَ** بنده شرمسار درگاه آفریدگار محمد بن سليمان التنكحاني برصفحه  
صحيحة اذ هان اعيان واجلاء اخلاء اخوان می نگار د که چون حضرت حکیم منان پس از غروب شمس سالت و اختفاء بروج الولاية  
علما اعلام و فقها کرام را از فرقه حقه ناجیه اشنی عشره مرجع و ملاذ و ملجأ و معاذ امور معاش و معاد معین فرمود و بسیاری  
از ایشان بمرور زمان مجول الاسم و القدر و التالیف و التوصیف گردیدند با اینکه جمعی کثیری از ایشان ارباب کرام  
باهره بوده و اعلا و افشا مراتب عالیة ایشان مزید رغبت ست در تحصیل علم و محبت اهل علم و تنمیه اذ هان  
م و فی الحقیقه محبت ایشان محبت امامان میباشد و عجب عجاب از جمعی از اصحاب که عمر را بتالیف نواح  
مروف داشته قضایای نصرانیان و مجوسان و بت پرستان را در آن مندرج و مندرج ساختند بلکه بعضی شعرا را  
که از مصداق الشعراءیت بهم الفاؤن احوال ایشان و زبده اشعار ایشان را در کتابی مستقل جمع و آراست  
و او شهرار در میان ابناء روزگار یافته و در احوال علما کثر نزاع داشته اند بلی کتابی که نوشته



که از محمد بن علی بن شهر آشوب است که از مشایخ اجازه پدر محقق طوسی است و در سنه پانصد و هجری بوده و این حقیر  
 نسخه آنرا ندیده بلکه مشعشع شده که او علما زمان خود را تا شیخ طوسی که در سنه چهار صد بود ترکب شده و دیگر عید الله بن علی  
 که از نوادگان برادر صدوق است او هم کتابی در این باب نوشته که فهرست نام اوست و در او علما زمان شیخ طوسی را  
 خود نوشته و این فقیر آنرا ندیده و دیگر کتاب اهل الاصل در بیان احوال علما جبل است که از تالیف صاحب مسائل محمد  
 بن حسن بن حر عاملی است و بسیار مختصر است و این فقیر آنرا نیز ندیده و دیگر کتاب بیاض العلماء است که آنرا میرزا عبد الله  
 که از تلامذه علامه مجلسی است نوشته است و این فقیر آنرا نیز ندیده و دیگر کتاب لؤلؤة البحرین است که شیخ یوسف  
 صاحب حلیت آنرا در اجازه دو برادر زاده اش نوشته که یکی شیخ خلف و دیگری شیخ حسین است و دیگر کتاب  
 روضة البهیة است که آنرا آقا سید شیخ بر وجهی تالیف کرده در اجازه پسرش سید علی اکبر و سید ضرر بوراز شاگردان  
 شریف العلماء میباشد و این روضة البهیة همان لؤلؤة است و چندان زیادتی ندارد و دیگر قاضی نور الله ششتری  
 بعضی از پنجاه مشایخ علماء را در کتاب مجالس المؤمنین نوشته و دیگر کتاب تذکرة العلماء است که این حقیر قبل از هشت  
 سال آنرا تالیف کرده با فقدان اسباب و قلت تتبع و دیگر رساله است از تالیف شیخ اسد الله و در آن قلیلی از  
 علماء را درج کرده است و او از شاگردان شیخ جعفر نجفی و داماد اوست فلذا این فقیر خواست که از مقررات و  
 محفوظات ذکرری از اسامی علماء نامدار و مدت اعمار و زمان تولد و وفات و تالیفات ایشان و اساتید و  
 مشایخ اجازه ایشان و تلامذه ایشان و اینکه کیان از ایشان اجازه داشته اند و صحبت ایشان بعضی با بعضی  
 مناظرات و احوال ایشان با سلاطین عصر خودشان و طریق زیادت و تفاوت و تفاوت و نهج سعی تحصیل ایشان  
 و کرامت صاحبان کرامت و نامیدم این کتاب را **قصص العلماء** امید که برای خواص و عوام مفید  
 بهستفید و طالب علم و عباد و زهاد سودمند آید و اسم سامی و نام نامی ایشان در قنوت نماز و ترایه کرده و طلبت  
 از برای ایشان نموده تا از ارواح عالیة ایشان نیز افاضه حاصل آید و معین در تحصیل و طریق عبادت گردد و این فقیر  
 رساله علل و سبب در کرامات علماء نوشته و فی تحقیق ذکر کرامات علماء مایه وثوق و یقین بکرامات و معجزات ائمه و انبیا  
 و بضاعت حقیقت شریعت خاتم المرسلین است صلی الله علیه و بارک وسلم امید که توفیق را نیز بطلب مغفرت یافدا  
 نمایند و این حقیر در کتاب تذکرة العلماء اسامی علماء را بترتیب حروف هجا ذکر کرده ام چنانکه ارباب علم رجال اسامی  
 رجال را بترتیب حروف هجا مذکور داشته اند لیکن درین کتاب اسامی علماء را بترتیب جانات و ترتیب از منته و اقصا  
 مرتب داشته ام و بحساب ابجد بحروف نشان گذاشتم و ابتدا نمودم به علماء زمان خود و در میان ایشان ابتدا نمودم با سید  
 و نام نامی سید استاد و بالاجداد و الانجاد -

است و این خاکسار شمره بهر دیار و حید امصار و اعصار و در علم فقه و اصول و رجال نامدار و روزگار و در تدریس کوی سبق از فقا و مضمار مدرسین عالی مقدار بوده علم تدقیق و منار تحقیق و طوق فقا همت کوشش برای متوسط و مستفید و مفید و مفید هر یک بفرخ و احوال از درس او بهره مند میبوزند و در عقبه طلیه عالمیچینی مسکن و در مسجد مدرسه سر دار که مشعل صحن مبارک جناب حضرت سید الشهدا است تدریس میفرمود -

## در تلامذہ سید استاد از معارف و مسلمین

و در مجلس درس از هفتصد تا هشتصد تا هزار نفر از طلاب تحصیل و فقها و مجتهدین و مستنبطین می نشستند از جمله ایشان آقا شیخ زین العابدین بار فروشی و آقا سید حسین ترک و آقا سید اسد الله نخل حجت الاسلام و آقا شیخ مهدی کجوری که شیراز است و مرحوم آقا سید ابو الحسن تنکابنی و حاجی محمد کریم مجتهد لاهیجی و مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانی و مرحوم ملا علی محمد ترک و جناب حاجی ملا علی کنی سلمه الله تعالى و میرزا محمد حسین ساری و میرزا محمد محسن اردبیلی و آقا میرزا علی عرب و آقا میرزا رضائی دامقانی و شیخ محمد طاهر گیلانی و ملا محمد صادق ترک و آقا جمال البیرونی و اشالی ایشان که هر یک در صفتی از اصناف مرجع و ملاذ انامند و این فقیر نیز در سنواتی در خدمت ایشان تلمذ می نمودم و در علوم نقلیه از فقه و اصول و رجال استادم بآن جناب است و دو درس میفرمود و در بعضی از اوقات چنان از دحام میشد که از کثرت طلاب که مسجد کور پر میخورد و واروسی مسجد را بلند میکردند و تا نصف صبح بدست طلاب و علمای نشسته بکدرس اصول میفرمود که عنوان آن کتابیج الافکار آنجناب بود و چند سطر عبارت را میخواندند و بیان میکردند و یکدرس از کتاب شریع محقق اول که دو سطر از عبارت آن میخواندند و در خارج تقریر مسئله میفرمودند و در اکثر اوقات بر ترتیب فقه که می نوشت درس میفرمود و بعد از درس همان عبارت فقه خود را که دلائل الاحکام در شرح شریع اسلام است میخواند و در اغلب اوقات میفرمود که اگر کسی استخفی است و در بحثی است و یا دلیلی زیاد ترا قلم کرده بگوید و هرگز در مجلس درس کسی در محاجه و احتجاج او را عاجز نساخه و اگر غیر مجلس درس کسی با او مناظره میکرد آنجناب جواب میگفت و اگر میدید که طرف مقابل منظومین مجاوله است نه فهمیدن حقیقت مسئله مسئله پس سکوت میفرمود و صاحب فصول مرحوم شیخ محمد حسین با او معاصر بود و در بعضی از مجالس که با استاد عالی مقدار مجالس میشد صحبت میداشت و از ایشان سوال میکرد و استاد جواب میگفت شیخ در مقام محاجه بر می آمد استاد ساکت و تصدیق میکرد تا اینکه تلمیذ استاد حاجی شیخ محمد مهدی کجوری بر آن اطلاع یافت چنانچه مجالس و در خدمت استاد میرفت و هرگاه صحبت میشد شیخ مهدی بر صاحب فصول غالب می آمد شبی در مسئله اجتماع امر و نهی صحبت شد شیخ محمد حسین نامی و شیخ مهدی مثبت بود شیخ مهدی بر او غلبه کرد و استاد ساکت نشسته بود و از آن پس کار بجای رسیده بود که در مجلس شیخ مهدی صاحب فصول صحبت میداشت و صاحب فصول نهایت کم تقریر و

شیخ مهدی بالتقریر و جامع بین العقول المنقول بود والد استاد آقا سید محمد باقر از اهل خوین از دهات خمسه و ساکن قزوین بود از آن پس پیش است و از بکرانشان همراهِ خود برد و خود در نزد شاهزاده آزاده محمد علی میرزا اقامه کرده و معلمشان را دکان شد و فرزند ارجمندش سید استاد بکر بلا نگه داشت -

## در اساتید استاد و کیفیت تحصیل آن جناب

و سید استاد در اواخر عالم حنفی و فی صنفی نقی علی آقا سید علی اعلم الله مقامه صاحب شرح کبیر و منیر و در رس و حاضر مشی از آن پس در خدمت عالم عظیم بحر خضم اعلم اوق عین ارباب التحقيق مؤسس اصول محمد شریف بن ملا حسن املی ما نذرانی ملقب بشریف العلما که کربلاء مکن و مدفن او بود تلمذ نمود و در مجلس درس شریف العلما نیز از نفر بکند زیاده از طلب و علما می نشستند و چون شریف العلما در اوائل حال فقه تدریس نمی فرمود و سید استاد پس از تحصیل اصول به نجف اشرف مشرف شد و در مجلس عالم فقه اکرم فضل اعلم بن ارباب تحقیق و دقیق صنیع بنان قناعت و گل گلشن دستان جلالت و قناعت شیخ علی بن شیخ جعفر انار الله تر بهمه که معروف بمحقق ثالث بود در درس فقه او در مدت هفده ماه حاضر می شد و استفادۀ فقه می نمود از آن پس به کربلاء مراجعت فرمود و شریف العلما بدین سبب از آنجناب منکسر الخواطر گردیده که چرا در آخر کار از من کناره نمود بعضی از تلامذه متعذر شدند که شما فقه تدریس نمی کنید و فقه طلباب را ضرر و اصول مقدمه اوست پس شریف العلما یکبار فقه هم بناگزشته و منکسر الخواطر را بعنوان فرمود مدت هشت ماه در آن مسند استدلال می فرمود تا بجا رحمت حق پیوست و یکی از تلامذه داشت که مرحوم شیخ مرتضی سستری باشد در کتاب متاخر خود اقوال استاد و خود شریف العلما را ذکر نموده مجتلا سید استاد در زمان حیوة شریف العلما مشغول بتدریس شد و در همان زمان قریب بعد از وفات مجلس سامی آن جناب کتاب قصار استقلال مستفید می شدند -

## در روایای استاد حضرت صدیقۀ کبریٰ فاطمه را

پس وقتی در عالم رویا جده اش فاطمه را در خواب دیدن که دوات و قلم باو عطا فرمود که ای فرزند فقه نبوی و چون استاد غفر الله له در خدمت فرزند و بسند آقا سید علی آقا سید محمد رضی الله عنه صاحب مناهل و مفتاح الاصول نیز تقلید تلمذ کرده بود پس آقا سید محمد او را ترغیب بتالیف فقه فرمود و اسباب و کتب فقهیه بقدر حاجت باو داده او را امری کرد که کتاب قصار تصنیف نماید آنجناب کتاب قصار استقلال تصنیف فرمود بعد از چندی که مردم خواستمند رساله فارسیه از او شدند که تقلید کنند آنجناب بکلام الله استخاره نمود این آیه برآمد **يُنَادِيْعَمَلًا مِّثْلًا اٰتِرْ اِهْم حَنِيفًا**

## در تالیفات آقا سید استاد

آنجناب کتاب ضوابط الاصول در دو مجلد و معروف است که آنرا در مدت دو ماه تالیف فرمود و این از کرامات آنجناب است و تالیفات آن در طاعت اتفاق تا آنکه نسخ را به نحوی نوشت که در اکثر صفحات بطور در اوایل و اواخر در حروف متفق بود مثلاً

یک صفحه در اول هر سطر الف داشته در آخر آن در همه سطور نون بوده یا لام بوده و بکذا و در مدت دو ماه تالیف همه دوره اصول با آن مناسبت آن هم نسخه اصل را به نحو فرمود نوشتن که اتفاق در حرف اول سطور و آخر سطور اتفاق افتد نیست از تأیید آگهی و کرامت بے نهایت حضرت احدیت - و این فقیر را نیز بر ضوابط حاشی بسیارست - و کتاب نتائج الافکار در اصول که تقریباً بقدر محال است و همه دوره اصول ادله و اقوال را وارست با عبارتی فصیح که در نهایت فصاحت و بلاغت است و آنجناب رضى الله عنه آنرا اعزان می کرد و درس میفرمود و در همان سنوات این فقیر نیز در مجلس درس ایشان استفاده مینمودم و حاشی بسیار بر این کتاب نوشته ام و کتابی در اصول بنی بلاغت و فصاحت و جزالت و غنویت نوشته نشده است و تلامذه آنجناب شرح بسیار بر آن کتاب نوشته اند از آنجمله آقا شیخ مهدی آکجوری و آقا سید ابوالحسن تنجانی ساکن قزوین و غیر ایشان و کتاب نتائج نیز در دو مجلد صغیرین میباشد و رساله در حجیت ظن که به بسط تمام تالیف فرمود بسیار خوب نوشته تحقیقات بی اندازه دارد کتاب دلائل الاحکام در شرح شریع الاسلام که از اول طهارت تا حدود و قصاص نوشته مشتمل بر چندین مجلد آنچنین در نزد این فقیرست طمات یک مجلد صلوة یک مجلد بزرگ زکوة و خمس یک مجلد جمیع متاجره مجلد نکاح یک مجلد طلاق و طهار و لعان و ایلاء و خلع و طمات یک مجلد بزرگ عصب یک مجلد تصید و زباجه و اطعمه و اشربه یک مجلد تنبیه را بعد از مراجعت از خدمت ایشان نوشته کتاب مشتمل بر فروع بسیار و ادله بسیار که در کتب مبسوطه و غیر یافت نمیشود با عبارتی فصیحی بلیغی موجزه محوره از نکاح تا باخرا می توانم که ادعا کنم علی سبیل تحقیق نیز بمنی بر مبالغه که چنین کتاب در تدقیق و تحقیق در فقه نوشته و این فقیر در مین تدیس و تصنیف نکاح و طلاق و خلع و مبارات و طهار و لعان و ایلاء و اقرار در خدمت ایشان استفاده مینمودم و رساله فارسیه در طهارت و صوم و صلوة و رساله عربیه در طهارت و صوم و رساله در مناسک حج و رساله حرمت در فروع آن و رساله در نماز جمعه و میفرمود که من پانصد قاعده از قواعد فقهیه سبع مئودم که قواعد کلیه تالیف نمایم لیکن در کتاب دیات قواعد کلیه چندان ندارد و همه اکثر برونقی دلیل وارد است -

### در حفظ استاد

و آنجناب را حافظه زیاده بود که هر چه را یک دفعه مرموز مینمود حفظ میکرد و لیکن میفرمود که زود از خاطرم میرود و مینویسم و آنجناب را خط خوب بوده و نسخ و شکسته و تعلیق که در مین و دو قلم میفرمود که من دو ورق بیش تر مشق نکرده ام و این کرامات آنجناب است و میفرمود که پیش از دفع کتاب قوانین را درس گفته ام -

### در ازواج و اولاد

و آنجناب بعد از شریف العلماء خلفه او را اختیار نمود اما از آن ضعیفه از برای استاد و اولادش و از زن دیگر چند خبر داشت که یک را مرحوم طاعلی محمد خطبه کرد و سید اجابت فرمود و از فضلها شاکر و آن استاد بود و در ایام حیوة استاد فاضل





عرف باید حاصل شود و عرفا چنین کلام قطعی مفهوم عرفی آن است که باید بموسی الیه چیزی داد و فهم عرف وارد بر قاعده است -

## حکایت مصحح که کردن در مجلس درس گفت شد

حکایت اخری که در مجلس درس صحبت شد و آن است که استاد طیب الله تربته و قتی مسئله جواز و طبعی و غیر زوج را در درس میفرمودند و ادله بر جواز ذکر میفرمودند تا استقصاء ادله نمودند از آن پس فرمودند که هر که زیاده بر این طبع فکر کرده بیان کند پس ملا علی محمد ترک که یکی از افاضل تلامذه آنجناب بود عرض نمود که من در این باب دلیلی علاوه فکر کردم آن جناب فرمود که کدام است عرض کرد سیره علمای نیز بر آن استقرار یافته است پس استاد و حاضران بخندیدند - حکایت ثانی زمانی استاد نور الله مرقد در مجلس این مسئله را در درس میفرمودند اگر کسی مالی را به کسی بدهد و او را وکیل در انفاق طائفه خاصه کند و این وکیل اذن طائفه باشد آیا جائز است که خود نیز سهمی بردارد فرمودند که احوط آن است که خود بر ندارد و مرحوم ملا علی محمد از روی طرافت و مطابق نظر کرد که این احتیاط فتوایت یا علمی آن جناب بنیم فرمود و فرمود که سالیانه با تنفاه موضوع است و همیشه از روی طرافت در تشیع بر مفاتیح فیض اخباری میفرمود که لوسماه مجتبه المسالک لکان اولی مرادش آنکه مفاتیح خبر مطالب مسالک چیزی ندارد و همیشه میفرمود که اجتهاد بر سه گونه است یکی آنکه در میان مسئله رفته اقوال و شهرت و اجماع را تحصیل کرده از آن پس استدلال اقوال را بیان نموده و یکی از آنها را اختیار نموده و مسئله را تمام می نماید و دوم آنکه استقصاء ادله و طرح و تعدیل دلیل پیش از پیش نماید و قدری از فروع هم ذکر کند سوم آنکه قواعد کلیه را که مسئله بر آن مبتنی است به نحو اتم تحریر و تقریر کند و در ادله آن قدر گفتگو شود که فتوی را علمی یا قریب بعلم کند و آن قدر فروع ذکر کند که بے نهایت باشد و تضعیف دلیل متقابل ننویسند که قریب به بدیهی البطلان باشد و آقا سید علی طباطبائی شرح کبیر را بر پنج اول نوشته مولف کتاب گوید که مراد استاد آن نیست که حساب ریاض زیاده از اول درجات اجتهاد و مرتبه نداشت بلکه مرادش آنکه ریاض که شرح کبیر است بسکات اول درجه اجتهاد است و الاحباب آقا سید علی اعلی الله درجه استاد اجتهادین است عالم عظیم و قلزم خفتم است چنانکه در ترجمه آن جناب خواهد آمد و مخفی ننماید که یکی از براین تقلید اعلم که بدان رفته ایم و رساله مفروضه در تقلید اعلم نوشته ایم آنکه مشارب فقها در مقدمات اجتهاد و اصول این درجات متقدمه اختلاف دارد بلکه هر کس در یکی از آنها مهارت دارد و یکی عوایت و پیش و یکی اکل در رجال و یکی در اصول و یکی در ادله لفظیه و یکی در عطییه و یکی در درجات متقدمه و یکی در عبادات و یکی در معاملات پس شخصی باشد که در همه فقه و مقدمات آن و در همه این مشارب اعلم باشد

در اجازت سید استاد که برای مؤلف نوشته اند

و جناب سید اول کسی است که تصدیق بر آن اجتهاد این فقیر نوشته اند اما اجازه روایتی نه نوشته و من هم از ادعای  
 اگر چه بالا تر از دلائل بر اجازه روایت هم دارد و مستحسن اینکه اجازه و تصدیق آن جناب را بعین عبارتش تحریر نمایم تا از جهت  
 تقریر حسن تحریر و فصاحت و بلاغت و خجالت و سلاست و غنای کلام آن نخبه و عالم خیر و حسن و ثوق و اشتیاق و  
 الطاف و بالنسبه باین فقیر آگاه و از استیع و مطالعه در نوشته آن بزرگوار مستفید گردند و بده عبارت  
 بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین الحمد لله الذی من علینا بالاهتداء بشریعة خاتم الانبیاء و ارشادنا بالارشاد  
 الاوصیاء و احدا بعد واحد الی حضرت سیدنا و مولانا قایم الامان صلوة الله علیه هم الی یوم اجزاء ثم فی زمن الغیبة امرنا  
 بالتبع العلم الذین فضل مدادهم علی دماء الشهداء اما بعد فالذی بهم بیان و لایسبغی ستره و کتمان هوان حجاب  
 العالم العامل و الفاضل الکامل بحر الحقایق کنز الدقایق منبع الافانات و بسبوع الفیوضات معدن المنطوق و دام  
 و فخر المنشور و المنطوم المحقق فی الفروع و الاصول و المدقق فی المعقول و المنقول و حید زمانه و فزید آوانه علامته  
 العلم الاعلام و نخبه الفضلاء الکرام و الفضل العظیم و الطبع السایم و الفهم المستقیم حاوی الحامد و المآثر و جامع المکارم و  
 لمفاخر و لذنا العزیز الروحانی جناب آقا میرزا محمد المتکلمانی متع الله الانام بفضل و ارشاده و ارشدهم بهدایه و اسعاده  
 قد استغرب عن الابل و الاوطان و حضر لمدی جملة من الزمان و برهته من الاوان و بذل مجهوده فی تحصیل العلوم و تکمیل  
 و الرسوم و اتعب فکره فی تحصیل المراتب العلیة و تالیف المسائل الفقیة و تصنیف الکتب و الرسائل الاصولیة مشتملة  
 علی المنطوم و المنشور فی کمال الفصاحت و غایت البلاغت کانهما الدرر المنشورة و الالی المنطومة المنشورة حاویة  
 الغرر الفوائد و درر الفوائد و قدس سره حیث سلک فی تالیفها مسالک اولی الالباب و لاحظ فیها فوائد الایکام  
 و الاطباء فی جمیع الابواب مع بایناسب من ذکر الفوائد المهمة و القواعد المحکمة و توضیح الفروع البهتة و کثیر من تحقیقات  
 الاینتقه و التذقیقات الرشیقة و ادق نظره فی دفع الایزوات الفاسدة المحملة علی ما تقتضیه الضوابط و الادلة و فاق بکمال  
 قرانه الاجل فاجاد ما تنجسته نیایج افکاره و نعم ما فاد من الضوابط بدقایق انظاره فی مسائل الحلال و الحرام المستنبطة  
 من دلائل الاحکام حقیق ان ینتفع بها السالک و الداخل و الواسطه و الوصل فنیثا لذلك الجناب المستطاب  
 میث بلع مرتبة الاستنباط و درجه الاجتهاد و تؤید بالاثبات الابدیة و التوفیقات السریة و اعانة القوة القدسیة  
 الالهیة من اعظم الشرائط و اقوم الوسائل و الوسایط و مثل الله تعالی له به دوام التائید کما یلیق و یجعل له التوفیق  
 خیر رفیق حتی یکون مرجع السالکین و منار الیتمدی به هسل الملة و الدین و ان لایسانی فی الخملات و منطان الاجابة  
 من صیح الدعوات انه قاضی الحاجات و ولی الخیرات انتهی کلام السید الاستاد بدانکه در زمانه که در رعایت  
 الخالیات بودیم سید استاد و سرآمد علما آن بلاد و مرجع کلیه عب و بود و در آن زمان در نجف اشرف در مجلس درس

مرحوم شیخ محمد حسن رحمه الله صاحب جواب الکلام شریف بنفای شریفی شستند و در مجلس درس مرحوم شیخ مرتضی انصاری  
تقریباً جمع میشدند اشتهار مرحوم استاد زیاده از دیگران بوده از قضایای اتفاقیه از شیراز شخصی وفات نموده و مبلغ چهار هزار تومان  
از بابت ثلث حسب الوصیت خدمت سید استاد دادند مرحوم شیخ محمد حسن از نجف بخانه سید استاد وارد و گفت تا سهم من  
ندهی نخواهم از اینجا بیرون رفت پس استاد مبلغ چهار صد تومان تسلیم او نمود و پس از مرحوم حجة الاسلام رساله مرحوم استاد  
را در قزوین چاپ زدند کفایت همان شهر نه کرد و باره همان رساله را چاپ انداختند در میان چاپ آنجناب وفات یافت  
پس از وفات آن بزرگوار مرحوم شیخ محمد حسن نجفی اعلی الله مقامه علم اشتهار بر فراخت و از جمله وقایع اینکه مرحوم شیخ محمد حسن  
در بدو امر احکام مرحوم استاد را امضاء نموده تا اینکه شاگردان آنجناب در خدمت شیخ محمد حسن آمد و رفت کردند و شیخ تقدیر کرد  
و این از غریب روزگار است باینکه اصول و رجال و عربیت استاد و مسلماً زیاده از شیخ بوده بلکه فقاهت آن بزرگوار و دواعی  
و تقوی او بیش از شیخ بود و شاید بر شیخ آگاهی از احوال استاد در بدو امر نبود و الله العالم -

## در زندان استاد

مراتب زهد است و اینکه بارسیدن تنخواه بند بدست او که زیاده از بیست هزار تومان بود و با وجود رسیدن وجوه و بایا  
از ایران و عربستان بدست او بسیار فقیر بود و جز گزافان یومیه نهایت قناعت چیزی نداشت و دولتی جمع ننمود و زمان ضیاء  
السلطنه که یکی از صبیایه خاقان مغفور فتحعلی شاه بود و نهایت مشهوره در کمال و مال و جمال بوده و فتحعلی شاه از مرحوم اخوند  
ملا حسن یزدی صاحب مہج الاحزان خواهش نمود که ضیاء السلطنه را بفرزند اخوند تزویج نماید اخوند قبول نکرد و مقدمات آن شد  
که مار عایا قابل آن نیستیم که بنات سلاطین در خانهای ما باشند چنانچه معروف است که فاضل قمی صاحب قوانین را پسر می بود  
و مرحوم فتح علی شاه خواهش نمود که یکی از صبیایای خود را به پسر میرزا داده باشند بعد از انقضاء مجلس میرزا از خدا تعالی خواست  
که اگر باید شاهزاده بزوجت پسر من در آید پس پسر مرا بکده بعد از انجام دعاء پسر میرزا در میان حوض خانه غرق شد و وقت  
یافت مجلاً بعد از فتح علی شاه ضیاء السلطنه بعبات عالیات عرش درجات رفت اولاً در نزد مرحوم آقا سید محمد مهدی  
پسر آقا سید علی طباطبائی فرستاد که مرا امتیاز کن سید امتناع نمود و جواب گفت و مسئلش بچهر قبول موصول نشد و او امید  
مندی از از هذها در روزگار بود از آن پس شاهزاده ضیاء السلطنه از شیخ محمد حسین صاحب فصول خواهش فراموش نمود شیخ  
نیز قبول نفرمود ثالثاً در خدمت سید استاد کس فرستاد و خواهش مناکحت و مواصلت نمود استاد در جواب فرمود که محتاج شما  
شاهزادگان بسیار است و ما را بخر فقر و فاقه حاصلی نیست و از عهده محتاج شما نتوانیم که برائیم شاهزاده دیگر بار کس فرستاد  
که من از شما هیچ محتاج مطالبه نمیکنم بلکه خرج شما و عیال شما هم با من باشد آن جناب در جواب گفت که مرا عیال و زن  
و فرزند است که در حال عسر و فقر با ما بسر بردند و لازم بمواصلت شما آنکه از ایشان چشم پوشم و این قبیح است شاهزاده  
و اگر بار کس فرستاد که شما در نزد عیال خود منزل داشته منظور آنکه اسم شما بر من باشد سید استاد امتناع نموده بالکلیه انطباق



یاس او نمود -

## در فتا و اس غریبه استاد

و از جمله فتا و اس غریبه استاد اینکه در کتاب صوم از دلائل الاحکام نوشته است که در ابطال دخان صوم را دو وجه است  
 اول آنکه در حاشیه من نوشته است که دخان مبطل صوم نیست و مؤلف چون کتاب صوم و دلائل استاد را استنسخ نمود  
 و باین مقام رسیدیم خدمت آن جناب علی الله مقامه مشرف شدم و عرض کردم که شما کشیدن غلیان را مفطر صوم نمیدانید  
 آنجناب فرمود که من چنین فتوای نداده ام عرض کردم که اگر چه در کتاب دلائل در مفطر بودن دخان صوم را توقف فرموده ایم  
 لیکن در حاشیه من نوشته آید که اکثر عدم مفطر بودن دخان است آن جناب فرمود که مقتضای دلیل را نوشته ام لیکن فتوا  
 بآن نداده ام در اضی بر آن نیستم که کسی این فتوای را نسبت بمن دهد -

## کرامات سید استاد

و اما کرامات آن جناب پس آن بسیار است از جمله آنها حکایت خواب دیدن صدیق کبری است که قلم و دوات بدست  
 او داد و فرمود که فقط بنویس چنانکه گزشت - و از جمله کرامات آن جناب آن است که برای رساله نوشتن استخراج نمود  
 این آیه برآمد **وَبِنَا قِمًا مِّمْلَةً اَبْرَاهِيمَ حَنِيفًا** چنانکه سبق ذکر یافت - و از جمله کرامات آن جناب چیزی است که  
 در البته بسیار و در امصار در غایت اشتمار است که اهل بلاد هند و ستان بآن بزرگوار عریضه نگارشند که براس رساله ارسال  
 فرموده که **تقلید شما نمائیم** آن جناب رساله بمراسلات هند و ستان ارسال داشت تا این  
 رساله در کشتی نشسته چون بوسط دریا رسیدند باد مخالف وزیدن گرفت و آب بموج درآمد نزدیک بان شد که کشتی اهل  
 و مکان کیسر غریق بجه فنا شوند پس اسباب و احوال و احوال را در آب بخیستند تا کشتی سبکبار و از باد مخالف با و آزاری  
 وارد نیاید و آن خورجین که رساله و مراسلات در آن بود آن نیز در آب انداخته شد پس سکان کشتی به بند رسیدند و  
 ماجرایی را برای سکه هند حکایت داشتند بار دیگر اهل هند عریضه نگارشند که رساله و مراسلات  
 بآب انداخته اند بار دیگر بعد از رساله ارسال فرمائید آن جناب مجدداً درین خیال شد که نسخه دیگر را نسخ استنسخ کرده  
 بار دیگر به هند فرستاده باشد پس چندی نوشتجات از اهل هند رسید که مراسلات شما بار رساله بعفت و سلامت  
 بهار رسید تفصیل این احوال اینکه روزی بغرم تفرج بکنار دریا رسیدیم دیدیم که حیوان غریب از حیوانات دریا  
 و مرده و شکم او درم کرده شکم او را شکافتیم دیدیم که خورجینی در میان شکم او است سر خورجین را شکافتیم دیدیم  
 که رساله و مراسلات شما همه در آن است و هیچ آفتی بآنها نرسیده و هیچ سیاه نه شده و آب در آن با تاثیر نه کرده  
**و از جمله کرامات** ظاهره و باطنی بزرگوار آن است که یک از ملائکه آنجناب میزرا محسن اردبیلی بوده که درین  
 زمان از مشایخ آذربایجان در مجلس درس سخن بسیار میگفت که نافع آن مانند اکسیر و جماعت تراک فانی نظیر

الطلب میباشند و بپاسا میجوید که در استادی و چه در جواب امر کرد و جز انکار کاری نه کرد استاد گفت نامر بوط گومیزد  
 محمد حسن گفت نامر بوط می شنوم آنجناب سکوت فرمود پس از انقضای مجلس درس میرزا محمد حسن بمنزل مراجعت کرد و منزل  
 بالاخان و فوقانی درجات داشته همین که خواست از پله بالا رود کمرش بی اختیاری بدو آمد هر چند محال بود و سودمند نشد  
 پس از فوت استاد نذر کرد که بزیارت کر بلا آید فائده نه بخشید و برای پسر استاد ستمری قرار داد و هر ساله خدمت کثیره  
 برای بازماندگان استاد می نمود و بزیارت بیت الله رفت علاج نشد اکنون بهمان مرض گرفتار است و آن مجلس کرات  
 آنجناب اینکه در آن از من سید ابراهیم نام زعفرانی در کربلاء از رؤسای اشرار آن دیار و همیشه از خدمت سلطان  
 امصار در مقام انکار و جناب استاد نیز از شرارت آن شیر برادر کار بجای که کاسه آب ازاد مجلس استاد بر زمین زد و شکست  
 و مال فقر او تنخواه هند را خود مطالبه از استاد داشت که گرفته صرف خود نماید و در آن مجلس شیخ محمد بن شیخ علی بن  
 شیخ جعفر حضور داشت و شطب می کشید پس شطب خود را بجهت سوء ادب سید ابراهیم زعفرانی بر سر آویز و به نحو یک  
 شطب شکست پس بعد از زمانی پاشاء بغداد با اهل غناد بر آن شقاوت بنیاد غلبه کرد و روزی آن ظالم  
 باز بنحیر براسه می مجلس استاد حاضر نمودند و از بغداد حکم شد که در آن مجلس نه نشینند و در یک ساعت بیشتر در خدمت  
 سید استاد نماند پس پایی استاد را بوسیدند و او را نشاندند و مهم او را انجام فرمود و از این قبیل کرامت بغیر آنچه مذکور  
 شد حقیر خود مشاهده نمودم - کرامت دیگر اینکه زمانی که آنجناب در نجف اشرف بودند و در محاسن شیخ علی خان نماند  
 شدند در خواب دیدند که حضرت امیر المومنین علیه السلام با او امر فرمودند که باید بگریزید و بگریزید و بگریزید و بگریزید  
 عدم حجت رویا امتثال نه کردند پس دفعه دوم باز همان خواب را دیدند و حضرت امیر علیه السلام فرمودند که خواب  
 اول تو صدق بوده و نحو تغییر می فرمودند پس آنجناب باز سر می داشتند پس دفعه ثالثه باز حضرت امیر را  
 بخواب دیدند که حکم فرمودند که باید بگریزید و در آنجا اقامه نمائی پس آنجناب اقبال کرده بگریزید آمدند و در آنجا  
 اقامه فرمودند - از آنجمله یکی از سادات از تلامذه استاد با اشرار که بلا مناسبت و موانعت داشت او را علم کردند  
 و مجلس درس براسه او می ساختند و مردم را با کراهت بدرس او می بردند جناب مستبدر ابراهیم خواستند که شهادت  
 به مجلس درس او حاضر شوند آنجناب اجابت فرمود و متغذریان شده که صبحها مرا مجلس درس است و فرصت نه  
 می شود پس کار را براوتنگ ساختند آنجناب بعزم زیارت کاظمین علیه السلام و تعمیر سامره بکاظمین رفت از آن  
 پس پاشاه بغداد بغرم محاصره و تخریب کر بلا عا کر زیاده حرکت نموده در همان آوان این حقیر در بالای سر مرقد مطهر جناب  
 حضرت سید الشهداء استخاره نمودم که حرکت نکنم و در همان جا بمانم این آیه آمد ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوا  
 الخ و اسباب حرکت هم موجود نبود و از افاضات امام بلافاصله خبر می فرمایند و حرکت بجا بکاظمین علیه السلام  
 نمودم و در آنکه زمانه پاشاه بر کر بلا غالب و نهب و اسر و قتل کرد و اشرار را گرفته مقید و مغلول بجا بجناب بغداد

اوروند من در آنروز برائے مہمی با جمعی از طلاب بیخدا در قہ در بغداد کمنہ اسراء را میبردند و آن سید را کہ تلمیذ استاد بود و مدرس شدہ بود و خواہش حضور استاد در مجلس درس مے نمود باز بنحیر در گردن و باز دلبستہ و سر بہ ہنہ از بغداد کمنہ میگز زبند کہ بہ بغداد تازہ بہرند و در مورد سیاست و قتل در آید پس کن سید مدرس یکے از طلاب را شناختہ گفت خدمت استاد و منہ دار کہ اگر من بد کردہ ام شما عفو و اغماض فرمودہ مرا از قتل نجات دہید استاد علیہ الرحمہ بلا فاصلہ بہ تجار بغداد نوشت کہ تنخواہ مایہ بگذارید و سید را بنحیر و من ہم آن تنخواہ را بشمار دے کم پس تجار بنزد پادشاہ فشنہ و استاد ہم رقتہ بیاد شاہ نوشت کہ سید را بمن بفروشید پادشاہ در جواب استاد و عقیقہ کرد کہ سید را بشما بخشیم و از قتل او در گزشتہ و لیکن لامحالہ یا اورا باسلامبول بفرستم کہ خوانکار او را دیدہ و لیکن من متعہم کہ او را سیاست نکند پس اورا باسلامبول فرستادند پادشاہ توسط کرد خوانکار از قتل او در گزشتہ و او را مرخص کرد۔ مقصود آنکہ این از الطاف التبیہ و کرامت است انجباب بگوید نہایت ہتک حرمت او نمود خداوند عالم بلا فاصلہ او را در معرض قتل در آورد و محتاج با استاد شد استاد او را نجات داد۔

### در غرایب حکایات و روایات مسموعہ از استاد

و از جملہ حکایات غریبہ مسموعہ از استاد اینکہ روزی در خدمت آن بزرگوار از بیان کمر بار در بنارش استفانہ منہم و سخن از بزرگی ماہی در آمد استاد حشی اللہ تریبہ نوزا فرمود کہ حضرت آفریدگار در تورات بحضرت کلیم خطاب فرمودہ کہ کن و در دیا یک ماہی خلق کردہ ام و ہر روز سہ ماہی خداے آن قرار دادہ ام کہ درازی ہر یک از آن سہ ماہی سہ ماہ راہ است از آن پس استاد فرمود کہ حضرت سلیمان علی نبینا و آلہ و علیہ السلام من الملک المنان چون با عی کر ظفر مآثر و جنود نامحدود و کینار دریائے محیط بہ بسیط زمین ست رسید کسی از لشکریان خواست کہ تواند از طرف و منہائے آن دریا اطلاع یابد و خبری رساند پس مرغ کوچکی آمد کہ ہر روز یکدانہ گندم خداے او بود و ہر روز یکسال راہ طیران مے نمود پس سہ دانہ گندم ہمراہ او نمودند و او را روانہ ساختند روز اول آن مرغ فلک آشیان در طیران آمد و وقت شام تلے دریا آن دریاے بی پایان پدیدار و عیان گردید آن مرغ در بالای آن تل مکان و یک دانہ گندم را خورده چون شام تمام و صبح صادق نمایان شد آن مرغ پر واز و بساز و باز مسافرت و مساز گشت آن روز را نیز تا بانجام طی مسافت نمود روز سوم آن مرغ باز پر واز آمد و آن روز را ہم مقدار یک سال مسافت طی نمود کہ من البدو الے اختتام مسافت سہ سالہ راہ طی شد پس باز تلے بنظر در آورد و بر بالای او آفتاب را اقامہ نمود و دانہ سوم آن گندم را خورده آن شب را مانند تار و زبر و زنجیر شدہ رخنہ ظهور نمود آن مرغ در حیرت افتاد کہ ہنوز مسافت آن دریا انجام نہ پذیرفت و قوت لایموت فوت شد اکنون نہ قدرت بر رفتن ست و نہ کمالت بر رجعت بناگاہ ماہی سراز آب بر آورد و بقدرت پروردگار با آن مرغ بمکالمہ آمد کہ سبب حیرت تو چیست مرغ کیفیت آن مقام را من البدو الے اختتام تمام بیان کردہ ماہی گفت کہ این سہ روز کہ سہ سال راہ طی کردی آن تل اول کہ در روز

اول قرار گرفتی بالاسه دُنب من بود و آن تل دوم که در روز دوم از کجاه تو شد بالاسه کمر من بود و این تل سوم که اکنون نشینت بالاسه سر من است - و من از خوف مایه می‌کنم که در وسط این دریا میباشند جُزئت آن بند ام که میان دریا بروم زیرا که مرا بلع می‌نمایند لهذا من در کنار دریا منزل گرفته‌ام پس ترا چگونه توانائی آن است که هست این بجز را طمی نمائی اکنون مراجعت کن و کیفیت احوال را بعرض حضرت سلیمان علی نبینا و آله و اصحابه و علیهم السلام برسان آن مرغ گفت که مرا قدرت بر رجعت نیست آن مایه گفت که من در همین ساعت ترا بسوالت بسا حلال دریا میرسانم پس آن مایه حرکت کرده سر خود را بجانب ساحل برده آن مرغ پرواز نمود و بخدمت حضرت سلیمان علی نبینا و علیهم السلام آمد و آنچه واقع شده بود بعرض آنجناب رسانید -

### واقعه که میان استاد و شیخ محمد حسین روستا نمود

واقعه که میان شیخ محمد حسین صاحب فصول و استاد بوقوع پیوست اجاش انیکه کس نکاح کرد و امر منجر بشا جره و منازعه بین المستنکین انجامید پس سید استاد انجته مشواه حکم بطلان آن نکاح نمود براسه انیکه مشکوهر رشیده بنود و شیخ محمد حسین حکم صحیح نمود و آن منازعه بطول انجامید تا انیکه امر منجر بفقهاء نجف شد پس شیخ علی محقق ثالث خلف شیخ جعفر نجفی به تقویت استاد و حکم بطلان آن عقد نمود و سائر فقهاء نجف نیز متابعت کردند و امر فیصل یافت و استاد در سینه از ناخوشی و با وفات یافت پس اهل کربلا جنازه اش را در کوچه ها گردانیدند همه سینه زنان و مرثیه خوانان با گریه های چاک انگیز در جنب صحن در بقعه مخصوصه نزد یک بخانه اش دفن نمودند و این فقیر در منظومه علم درایه که مستانه منبع الاحکام و دارالعلوم قواعده کلیه رجالیه است گفته ام شیخ اجازتی بنوالاستاد و کلامی جنابه استاد السید المشهور فی الامصار کاشمش فی رابعه النهار الموسوی سید الفحول محقق الفروع و الاصول سیدنا استادنا ابراهیم عابد بالکرم لهیم مد فتنه ارض کرب و البلاء و هو شهید از توفی بالوباء و کان فی مدرسه سبعة من فضلاء و فحول طلبه تا لیفه ضوابط الاصول و دلائل المنقول و ظاهر انیکه عمر شریف آنجناب قریب بشصت سال باشد و از جمله سیدان غریبه اینک استاد در کتاب و صایاسه از دلائل در مسئله اینک عدالت در وصی شرط نیست بفعل مسلم بن عقیل تمسک جسته که عمر سعد را وصی ساخته و فعل مسلم محمول بر صحت است و قول بانیکه عمر بن سعد عادل بوده بطلانش بدینست <sup>و قوله بانیکه</sup> مسلم علم به فقه او نداشت اغرب است زیرا که همان انقضاء نکردن عمر از مسلم بانیکه نایب خاص بود موجب ارتداد است بانیکه عمر به یزید نوشت که مسلم کوفه را مغشوش کرد و کوفه از دست تو در رفت و قول بانیکه مسلم اشتراط عدالت را نه میدانت آن هم از اغرب غرایب است و فرقی مابین خستیا و اضطراب نیست و از غرایب استدلالات اینک استاد در رد بر قول مبعوم منزله رمناع در نکاح و دلائل استدلال کرد بقوله تعالی و بنات عقیل پس دختر عمومی پیغمبر بر غیر حلال است بنص آیه و بنابر عموم منزله باید دختر عموم بمنزله برادرزاده پیغمبر



## در احوالات شهید ثالث

باشند چه پیغمبر یا حمزه شیر خورده و دخترهای برادران حمزه برادرزاده پیغمبر می شوند پس باید حرام شوند  
 با اینکه بنص آیه شریفه طلال میباشند البته کلام الاستاد اگر گویی این سخن در دختر حمزه نیز جاریست چه او  
 حقیقه برادرزاده رضاعی پیغمبرست پس باید بر پیغمبر حرام باشد با اینکه بنص آیه دلالت بر حرمت میکند و آ  
 گوئیم دختر حمزه بعموم حکم من الرضاع یا حکم من النسب بیرون رفت پس اوله رضاع دختر حمزه را تخصیص دادیم  
 و اگر گویی که دلیل رضاع با آیه نسبت ایشان عموم من وجه است چه طلیت دختر عم اسم ازان است که رضاع  
 در میان باشد یا نه و اوله رضاع دلالت بر حرمت خویشان رضاعی دارند چه دختر عم باشد یا نه پس نسبت عموم من  
 وجه است و تخصیص دادن احد از عاقلین من وجه را بر دیگرے ترجیح بلامرجح و خلاف محاورات عرفیه و خلاف  
 دیدن فقهاء است جواب گوئیم که نسبت اگر چه عموم من وجه است لیکن اگر احد از عاقلین من وجه اقل مورد  
 باشد بمنزله اخص مطلق خواهد بود و مخصوص عام دیگرے شود و نظرای العرف و طریقه الفقهاء و شک نیست که  
 موارد رضاع در غایت قلت و بنات غم در غایت کثرت است پس اوله رضاع مخصوص بنات عم خواهد بود و  
 تحقیق در مقام اینکه در محرمات رضاعیه باید عنوان رضاع را عنوان نسب قرار داد ازان پس حکم بر حرمت  
 نمود مثلاً در نسب فرمود و اخواتکم خواهران شما بر شما حرامند پس باید در رضاع نیز چنین عنوان قرار داد که اخواتکم  
 من الرضاة فلذا اگر برادر زید با کسی شیر خورده و دختر مضاع بر برادر زید حرام می شود زیرا که خواهر رضاعی او  
 و اخواتکم من الرضاة بر او صادق است ولیکن آن دختر بر زید حرام نخواهد بود زیرا که آن دختر خواهر رضاعی  
 زید نیست بلکه خواهر رضاعی برادر زید است و در نسب آنچه حرام بود اخوات محرم بودند و این دختر  
 خواهر رضاعی برادر زید است نه خواهر رضاعی زید و خواهر برادر در نسب حرام نیست و در صورتیکه خواهر خود  
 شخص نباشد پس در رضاع هم خواهر برادر حرام نمی شود مگر در صورتیکه خواهر رضاعی خود شخص هم باشد و اطلب  
 لغایب است دلالات چیز نیست که شیخ محمد حسن در جواب الکلام در مسئله جواز مصارعه کشتی گرفتن تمسک نمود  
 بفعل حسین علیه السلام که باید بگرگ کشتی گرفتند در محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام در صف و کبر برگز  
 حرام از او صادر نمی شد سیما تقریر پیغمبر صلی الله علیه و آله هم بوده پس باید کشتی گرفتن هم جائز باشد پس  
 کن و الله العالم -

### حاجی ملا محمد تقی برغانی مقلب به شهید ثالث

حاجی ملا محمد تقی بن محمد البرغانی القزوینی عالم عامل و فقیه عادل و جامع مجامع و جوامع علوم کامل افاضل  
 امثال خسریر فاضل باذل مولد آنجناب در برغان که از قراء دار اخلاقه طهران است و مکنش و منش در دارالاسلام  
 قزوین و ایشان سه برادر بودند حاجی ملا محمد تقی که برادر بزرگ بود و حاجی ملا محمد صالح برادر وسط و هر دو فقیه

و حاجی ملا علی برادر کوچک کہ اواز شاگردان شیخ احمد حسانی بودہ و در زمان واقفہ میر علی محمد انور میل بیاب داشتہ و در بیاب و غط مرده باب حاضر شد و پدرایشان در نہایت تقدس و تقویٰ بودہ مرحوم حاجی ملا محمد صالح مے گفت کہ پدرم فدہ خواب دید کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در جائے نشستہ علما در خدمت آن بزرگوار نشستہ اند و برہمہ مقدم تر ابن فہد علیہ السلام نشستہ است پس پدرم در مقام تعجب آمد کہ این ہمہ علما باشتہا رایشان چگونه پست تر از ابن فہد و موخر تر در مجلس شدہ اند با اینکه ابن فہد را در نزاد عیان علما اعلام اشتهار و تہنیتی نیست پس از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ستر آن استفسار نمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ سبب آن ست کہ لقبیہ از علما حاضرین اگر مال فقراء و زنیہ ایشان بود و فقراء مے آمدند و درخواست احسان مے میکردند ایشان از مال فقراء فقراء میدادند و اگر مالے از فقراء و زنیہ ایشان نبود جواب مےکردند لیکن ابن فہد کسی بود کہ ہرگز فقراء را از نزد خود محروم نمیکرد اگر از مال فقراء و زنیہ او بود بایشان میداد و اگر نبود از مال خود بدیل مے کرد لہذا استحقاق این مرتبہ و این مکان و تقدم بر علما اورا میسر شد و حاجے ملا محمد تقی خود براے این فقیر بیان فرمود کہ در بدو تحصیل در قزوین تحصیل مے نمودم از ان پس بہ بلدہ طوسیہ تم گزاردم شدہ و در آنجا در مجلس درس فاضل قمی صاحب قوانین حاضر شدم و آن درس مرا پسندیدند و پس باصفہان رفتم و در خدمت علما آنجا بہ تحصیل علوم دینیہ مشغول گردیدم و غالباً در علم حکمت اشتغال داشتہ ام و بویہ را کہ از تصانیف ملا صدیقی ست درس میگفتم از ان پس لعبات عالیات مشرف و در مجلس درس عالم عظیم و تیم قلم حضرت آقا سید علی بن سید محمد طباطبائی صاحب ریاض کہ شرح کبیر ست حاضر شدم۔

## اصل تدریس حاجی ملا محمد تقی بدو و اختتام

روز اول آن جناب در مسئلہ نسخ و وجوب و عدم بقاء جواز تدریس میفرمود من اورا نقض شجبہ و مقطوعہ نمودم کہ فصل رفت و جنس باقی ماند ناگاہ جوانی غیر متحی و زنیہ رسید نشستہ بود او با من بہ تکلم درآمد بہایت فصاحت و بلاغت و طلاقت لسان پس نزدیک بان شد کہ مرا ملزم کند و من نمیتوانستم کہ از عمدہ او برآیم و با او مقابلت کنم متغیر شدم و گفتم ای طفل چرا نام بوط میگوئی پس جناب آقا سید علی علیہ السلام در جنبہ بمن تغیر فرمود و گفت بخند با او موافق قاعدہ تکلم کن او اگر چه بچہ است اما شیر بچہ است پس از لب آن جوان سؤال کردم گفتند کہ او آقا سید مہدی فرزند لبند و خلف با شرف آقا سید علی ست پس من سکوت نمودم محملاً شہید ثالث نماز جمعہ بخواند و خطبہ ادا مے کرد در نہایت فصاحت و جودت تقریر و در موعظہ گوی سبق از مضمار و غنطیں آن اعصار ر بودہ و غلطہ او در نہایت فصاحت و بلاغت و سلاست و جرات و عذوبت و ملاحمت و موثر در قلوب و حکایات عزیز نقل مے فرمود و در کیر زدن بمصیبت حضرت خامس آل عبا بشکر بودہ و سخنان علمیہ و مسائل اعتقادیہ عنوان میفرمود و آیات بسیار را تفسیر و تاویل بر وجہ اتم و اکمل بیان میکرد و در مجلس و خطاد علما و طلاب بسیار می نشستند

و تقریرات و عطا اور اے نوشتند۔

## در وصف عبادت شہید ثالث

عبادت آن جناب قدس سرہ بدان نحو بود کہ از نصف شب علی الدوام تا طلوع صبح صادق بہ مسجد خود میرفت  
مناجات و ادعیہ و تلقین و زاری و بقراری و گریہ و ناله اشتغال داشت و مناجات خمسہ عشر را از حفظ مخفی  
و بر این سجدہ و شیوہ سنیدہ استمرار داشت تا بہمان شب کہ شربت شہادت نوشید و مکر در میان رستان دید  
کہ آن جناب در پشت بام مسجد خود در صحن شدت آمدن برف در نیمہ شب پوستینی بردوش و عمامہ بر سر مشغول  
تلقین و مناجات بود و ایستادہ و دستار با آسمان برداشته تا اینکہ برف قامت مبارکش را سراسر از پای تا  
سرسفیہ و پوشانیدہ بود۔ و مرحوم حاجے ملا محمد صالح برغانی نیز فرمود کہ برادر کوچک او حاجی ملا علی دایم  
تحصیل نیز ہمیشہ شبہا می گریست و بہ گردن خود زنجیر انداخت و بر سر زنجیر میخ بود کہ بر زمین می کوبید و تا  
صبح مشغول عبادت بود و ماچہ فائدہ کہ در آخر امر از مریدان ملا علی محمد باب شد۔

و از جبکہ و قایل کہ از آنجناب مسموع شد اینکہ روزی در کتب خانہ آنجناب خدمت ایشان شرف یاب شدم و  
مجلس خالی از اغیار بود من از ایشان سؤال کردم کہ در میان کتب فقہیہ کہ ام یک بہتر می باشد آنجناب در جہا  
تذکرہ علامہ اعلیٰ اللہ مقامہ را ترجیح داد پس از کیفیت سید استاد و تالیف و احوالش استفسار فرمودم  
در جواب گفتیم کہ فہم ایشان و تدقیق و تحقیق بے نظیر و تالیف ایشان در نہایت وثاقت و رشاقت و مناسبت  
است آن جناب فرمود کہ من ایشان را در سفر جہاد و در خدمت مرحوم آقا سید محمد دیدم روزی جناب سید  
ہنوز غیر طہعی بود از مرحوم آقا سید سوائے کرد و آقا سید محمد در مقام جواب برآمد و آقا سید ابراہیم با نہایت  
وقت تکلم می نمود پس اورا نہایت صاحب فہم یافتیم پس شہید ثالث از تالیفات من سؤال کرد و من تفصیل  
فہرست تالیفات خود را با وعرضہ و اشم آنجناب فرمود کہ توفیق خدا تعالی ترا رفیق شدہ کہ در این سن کم و زمان  
اندک موفق باین تالیفات شدی و ہر مؤلفی را مالینویسی ضرورت کہ و امید اورا و تالیف و منی گزارد  
کہ بکار باشد۔ و اجتمہاد ابراہیم مالینویس عیت کہ اورا و امید اورا و اجتمہاد بلکہ ہر کاری را مالینویسی ضرورت۔

و سلطنت ابراہیم مالینویسی است کہ اگر آن مالینویس باشد سلطنت انجام نہ می گیرد۔ و آقا محمد خان شش ہفت ہجرت  
داشت و رہ و امر در استر آباد روزی برادران اتفاق کردند و یکے از خودشان را بسلطنت برداشتند و در مقام  
انتظام شہر برآمدند و مرحوم آقا محمد خان را بجنور نحو است چون شب درآمد ہمد برادران در یکجا جمع شدہ در مقام  
مشورت کار فرود آمدند کہ ناگاہ آقا محمد خان برادر اکبر و از ماورای ایشان جدا شدہ بود با یک نفر پیش خدمت مجلس  
ایشان حاضر و نشست و بہ برادران گفت کہ شنیدم امروز شما اجماع کردہ و یک برادر را بسلطنت نصب کردید

و این بازنده بودن من جسمع نہ میشود و لکن سلطنت باید بنام نامی من باشد اگر تمکین می کنید بسیار خوب و الا  
صبح میان من و شما منازعه و محاربه خواهد شد و این مجادله باعث تمامی طرفین است آن وقت امر سلطنت  
بر هیچ یک نخواهد قرار گرفت پس اگر تمکین نخواهید بر من نمود امشب به تنهایی آمده ام که مرا در خلوت  
کشته باشید و صبح مقابل و منازعی ندارید و امر سلطنت بر شما خواهد استقرار یافت برادران در تامل و تفکر  
شدند و دیدند کشتن برادران هم برادر بزرگ آنهاست بے منازعه و سلطنت موهومہ کہ هنوز استقرار می نیافتہ  
در قوۃ کسی نیست پس ہمہ متفق الراس آقا محمد خان را بسلطنت نصب نمودند و کمر انقیاد او را بستند  
پس شہید ثالث فرمود کہ در آقا محمد خان مایخو لیاسے سلطنت بود و دیگران نبود و او بسلطنت رسید و بچنان  
نرسیدند۔

### در بیان مراتب اجتهاد و تقصیر شہید ثالث

پس شہید ثالث فرمود کہ اجتهاد در مراتب بسیارست مانند سرمایہ تجارت بعضی ده تومان سرمایہ دارند بعضی  
بیت بعضی صد بعضی ہزار و ہکذا اکثر یا بیشتر و اجتهاد مانند چرخ پنہ رسیدن است یکے چرخ اور ورمی یک  
تخم پنہ میرسیمد و دیگر دو تخم و سہ تخم و یکے بیشتر و یکے کمتر اجتهاد نیز مراتب آن بر ہمین منوال است۔  
روزے در کتاب خانہ آنجناب مباحثہ میان مؤلف کتاب شہید ثالث اتفاق افتاد و صحبت باین شد  
کہ عبادات صبیان شرعیست یا قمری و سخن بطول انجامید تا اینکه کلام منجربہ تکلیف بالایطاق شد  
و آنجناب فرمودند کہ تکلیف بالایطاق در مندوبات جائز و واقع است زیرا کہ تکلف بہ جائز الترتک است  
برائے اینکه مستحب است پس عقل بہت جواز ترک دلالت بر تسبیح تکلیف بالایطاق ندارد و من عرض کردم کہ  
تکلیف بالایطاق عقلاً قبیح است چه در مستحبات باشد و چه در واجبات فلذا اگر مولے بعد خود گوید کہ مستحب  
نمودم بر تو طیران بسوی آسمان را بہرئینہ عقلاً اورا مذمت می نمایند و آن مولی را تسبیہ میکنند و قوۃ قلہ  
بر تسبیح آن حاکم و بناء عقلاً بر قبح آن استقرار یافته و در عرف نیز چنین تکلیف واقع نیست۔ شہید ثالث فرمود  
کہ چسے گوئی در او امر مذہبیہ کہ از شارع صدور یافته و آن تکالیف از طاقت تکلفین خارج است زیرا کہ در ہر  
زمان کہ فرض کنی مستحب است در ہر مکلف صلوۃ فرستادن و همچنین تسبیح خدای گفتن و همچنین قرآن خواندن  
و همچنین نماز مستحبی خواندن و ہکذا الے لایحیی با اینکه عمل آوردن ہمہ در یک آن طوق انسان نیست و حق  
ذلک این تکالیف بوقوع پیوستہ برای اینکه جائز الترتک میباشد من در جواب گفتم کہ او امر مستحبہ محمول  
تجذیر است و استحباب یعنی ندارد پس تکلیف بالایطاق نخواہد بود و ایشان ساکت شدند و من در غیر نبی بود  
عبادت صبیہ و این مناظرہ رسالہ مفردہ نوشتہ ام کہ خالی از لطافت نیست و آنجناب در خدمت رضوان



## در احوال شہید ثالث

آشیان آقا سید علی صاحب شیح کبیر تلمذ نمود پس از تحصیل بطهران آمد و در آنجا استنہاری پیدا کرده و این در زمان فاضل قمی بوده پس مردمان از میرزای قمی سوال نمودند کہ حاجی ملا محمد تقی مجتہدست یا نہ آنجا بہ فرمود کہ ملاقات میان من و ایشان نشدہ و لیکن شما مسئلہ از او سوال کنید کہ فتوای در آن مسئلہ بقا استدلال با بنجام رساند و آن نوشته را بنزد من آوردہ باشید تا بدانیم کہ قابل استنباط احکام شرعیست یا نہ پس از شہید ثالث سوال کردند۔

### مناظرہ شہید ثالث با صاحب قوانین بلرسلہ و مکاتبات

کہ زیمکے را بعمر و انتقال نمودہ و بکرضامن درک آن شدہ آیا چنین ضمان صحیحست یا نہ شہید ثالث مسئلہ مختصرہ در آن مسئلہ نوشته و در آن جا اختصار عدم صحت ضمان فرمودہ و با استدلال طویل و تفصیل فیصل شبہات نمودہ پس آن رسالہ را بنظر مبارک میرزای قمی صاحب قوانین رسانیدند میرزا تعلیقہ در رسالہ مفردہ بر رسالہ شہید ثالث ارقام فرمودہ و در آنجا استدلالات شہید ثالث را در معرض فساد و ابطال برآمدہ آن تعلیقہ میرزای قمی را در نزد شہید ثالث آوردند شہید تعلیقہ بر تعلیقہ میرزا در رسالہ مفردہ تالیف فرمودہ و ارادات میرزا را بالکلیہ رد نمودہ و ہر سہ رسالہ و نیز دحقیرست پس شہید ثالث کثرۂ ثانیہ بزیارت عبات عالیات مشرف و از استاد عالی مقدارش آقا سید علی اجازہ گرفت و بایران و نقاری میان ایشان و فتح علیشاہ واقع شد پس بہدار السلطنت قزوین نزول احوال نمود و مرحوم حاجی ملا عبد الوہاب قزوینی کہ از علمائے آن دیار و شہرۂ امصار و از رؤسائے آن اعصار بودہ در مقام کفالت و رواج و اشتہار شہید ثالث از ہر جہت برآمدہ۔ و از جملہ مناظرات شہید ثالث آنکہ در دار السلطنت قزوین شخص صاحب ثروت و فوات یافت و دولت وافر بگذاشت و وارث او مستحق بدختری کبیرہ بود شخصی دیگر باری طمع در آن مال آن دختر را ولایتہ برائے پسر صغیر خود بعقد انقطاع در آورد چون مدت گذشت دختر بخت کہ صغیر پس صبر نہ توانست نمود مبلغی جزیل بدل مینمود کہ مدت انقطاع او را بدل نماید و او بدیگرے از زوج کند شہید ثالث گفت کہ بدل ولی مدت انقطاع را جائز نیست بلکہ لازمست کہ صبر نماید تا زوج او ببلوغ برسد آن دختر مبلغ چہار صد تومان بملائے بدل مینمود کہ قوی دہد بر جواز بدل ولی اجل متعہ را مرحوم حاجی ملا عبد الوہاب قزوینی بر جواز داد و علماء قزوین او را متابعت نمودند مگر حاجی ملا صالح کہ متابعت برادرش مے نمود بدفعات مجالس مناظرہ آراستند و علماء را خواستند و با شہید در مقام مکافہ و مجادلہ و مقاولہ و مشاجرہ و مباحثہ آمدند و علماء آن دیار قوۂ مقاومہ و مخالفہ بر شہید نہ داشتند کار بطول انجامید تا اینکہ بعضا امصار استفسار و استفتاء نمودند ہمہ با حاجی ملا عبد الوہاب موافقت کردند و از مرحوم حجت الاسلام

حاجی سید محمد باقر رضی اللہ عنہ در اصفہان استفتاء نمودند انجناب نیز بر جواز فتوی دادند و معترضی لائل آن شد  
از جملہ اولہ ایشان آن بود کہ نظر بقانون استقرار ولی در امور مولی علیہ تصرف و ولایت دارد و در مشکوک کہ جواز  
بذل مدت باشد حل بہ غالب سے نایم پس باید کہ ولی در بذل ہم ولایت داشته باشد و اما مضمون صدق نمون  
غیر مشخون الطلاق بید من اخذ باساق پس مخصوص بطلاق است و استقرار در بذل سلیم از معارض خواہد  
و مرحوم حجت الاسلام رسالہ مفردہ در این مسئلہ تالیف فرمودند بامثہ این احوال نتوانستند کہ بر شہید علیہ  
نمایند پس چون مسلم کل در آن اعصار مرحوم آقا سید محمد صاحب منابل و منافع نجل آقا سید علی بود از  
استفسار و از آن پس درخواست کردند کہ ایشان ملائے از کر بلا بقزوين بفرستند کہ اجوائے این حکم نمونہ  
و مدت انقطاع را بوکالت از ولی زوج بذل نماید پس آقا سید محمد فتوی بر جواز داده و ملائے فرستاد  
و آن امر را انجام و آن حکم را با تمام رسائید و شہید ثالث رسالہ مفردہ در این مسئلہ نوشته و استقصا  
اولہ بر منع در آن نموده و در کتاب طلاق منہج خویش نیز معترض این مسئلہ شدہ و از مفتیین قائلین  
بمنع آقا سید مہدی بحر العلوم و آقا سید محمد نصیر خراسانی را شمرده و آقا سید محمد فقیہ ماہر و از تلامذہ عالم  
عظیم بلا ثانی آقا محمد باقر اصفہانی بہبانی رحمۃ اللہ بودہ -

### در فتاویٰ غریبہ شہید ثالث

و آن جناب را فتاویٰ غریبہ بودہ از انجملہ عصیہ عینی را بعد از غلیان و قبل از ذهاب ثلثین پاک میداد  
و حاجی ملا احمد زائف ہم ہمین قول را اختیار نموده با اینکه دو اجاع منقول بر نجاست آن ثابت است  
و از جملہ فتاویٰ غریبہ انجناب اینکه جائز میدانت کہ مترفعین ادعاء را بقسم صلح نمایند و جائز میدانت  
کہ متولی آن حلف و صلح مقلد باشد و برادرش حاجی ملا محمد صالح نیز ہمین قول را اختیار نموده و از جملہ  
فتاویٰ انجناب اینکه جائز است کہ حاکم شرع برائے خود در مرافعہ جعل اجرت بگیرد عینی در نوشتن و ذکر  
بالاے منبر میفرمود کہ بر من حکم کردن لازم است لیکن نوشتن لازم نیست و بزائے نوشتن اجرت بگیرم  
فلذا مردمے گفتند کہ شہید ثالث رشوئے گیر و العیاذ باللہ کہ رشوئے بگیرد بلکه اجرت برای کتب سجل  
مے گرفت و فاضل ہند ہی صاحب کشف اللثام نیز اجرت مے گرفت باین نحو کہ او فقیر و صاحب عیال  
بود و بکتابت امر خود را میگززانید و اگر مترفعین در نزد او مے آمدند میگفت من فقیرم و خرج یومیہ را از کتابت  
تحصیل مے نمایم و در مرافعہ نمودن باید معطل شدہ و از تحصیل قوت عاجز میمانم اگر مرافعہ شمایم  
در اجازات شہید ثالث از مشایخ اجازه

و جناب شہید ثالث اجازه دارد از استادش آقا سید علی اعلی اللہ مقامہ و عالم از خرنج جعفر نجفی صاحب

لطف العطا رسیدند معتاداً مجدستند آقا سید محمد خلف آقا سید علی و چون آقا سید محمد در سفر هجرت  
دارو شد از او سوال کردند که حاجی ملا محمد صاحب بر خانی مجتهد است یا نه سید تقی و تفصیل بر اجتهاد او فرمودند  
و جناب حاجی ملا محمد صاحب از تلامذه آقا سید محمد بوده و او اخراً آقا سید علی را هم ادراک کرده و بدرس او  
حاضر میشده پس از آقا سید محمد پرسیدند که حاجی ملا محمد تقی مجتهد است یا نه آنجناب فرمودند که مرفوض است  
و تعریف و توصیف فضیلتش فرمودند و این سائل چنان شهرت داد که سید تقی بر اجتهاد و شهیدیت  
نمود و چون این خبر به حاجی ملا عبد الوهاب رسید و سید سند هم در خانه او منزل داشت پس حاجی  
ملا عبد الوهاب آن سائل را طلبید و او را تعزیر کرد که تو چرا افترا بسته او که تقی بر اجتهاد و شهیدیت نیست  
و میان حاجی ملا عبد الوهاب و حاجی ملا محمد تقی تفاهیم بود پس چون خبر تعزیر را انتشار یافت و همه  
در قزوین شیوع یافت جناب شهبه ثالث فرمودند که احترام ما آقا سید محمد را برای آنست که سیر  
اوستاد است نه از جهت دیگر باینکه چون انکسار خواهر شهید ثالث مشهود است جناب آقا سید محمد افتادیک  
روز نامه را در خانه حاجی ملا محمد تقی صرف نمود و اظهار التفات با و نمود و اجازه او را نوشت و در همان روز  
به مسجد شهبه ثالث رفت و بعد از نماز به پله منبر نشست و نهایت توصیف فضیلت او نمود و تصدیق بر  
اجتهاد او نمود و مردم را ازین قضیه اعلام فرمود و مؤلف این کتاب تصدیق و اجازه اقبال آن سند  
شهبه ثالث دارد و اجازه این فقیر را و اقصر اسانید من است زیرا که سائر اجازات که این فقیر دارم به واسطه  
آقا سید علی صاحب ریاض منتهی میشود و لیکن اجازه شهبه ثالث بیک واسطه با آقا سید علی میرسد زیرا که  
شهبه ثالث از تلامذه آقا سید علی و از او اجازه داشته و دیگران از آقا سید علی اجازه دارند بیک واسطه و چون  
این فقیر از غیبت عالمیات که مراجعت مینمودم آنکه مطالبه اجازه و تصدیق بر اجتهاد نموده و تا اینکه خالی  
مفصل این فقیر آقا سید صادق تنگابنی که از انجمن جماعت در قصبه لنگرود و گیلان بود و فاضل جامع  
و از بستگین علما آندیار بود بقزوین بعد از مراجعت از زیارت حضرت فاطمه در قم وارد و بر این فقیر شد پس  
ترغیب نمود که البته ترا اجازه لازم زیرا که اجازه عوام را مائیه طمینان در تعلیق و قضاء است علاوه اقبال  
سلسله اسناد اخبار از آن حاصل و انسانی داخل در سلسله روایت خواهد شد پس از این وجوه و از جهت  
تمین و تبرک اجازه از استاد خود و از مسلمین بلد قزوین که از انجمله حاجی ملا محمد تقی است اجازه گرفته  
پس من استنمال امر او نموده و مجلد اول از کتاب بدایع الاحکام در شرح شرائع الاسلام با منظومه  
الغیبه اصول را بکربلا خدمت استاد فرستاده ایشان تصدیق نوشتند و فرستادند پس همان کتاب  
و تصدیق استاد را خدمت شهبه ثالث فرستادم ایشان چون خط استاد را مشاهده فرمودند گفتند





بالعلم والسيادة البحر الذأخر والبهرا سماً ونا الاعظم الامير السيد علي بن السيد محمد علي الطباطبائي صاحب التميز  
الكبير والصغير على النافع ومنهم شيخنا الاعظم ونا ونا الفهم المتفرد في اكثر التفريعات والمتوحد في حل المعضلات  
الشيخ جعفر الغروي ومومن شيخنا المعروفين استا والكل الآقا محمد باقر البهبهاني ونا موس المديروتاج المحسن  
الذي ليس له في اعصارنا في السيد مهدي الطباطبائي اسكنهم الله في عالي جانه ومنهم السيد الله صاحب  
الحنج الطويل والنظر العميق السيد محمد بن شيخنا المتقدم الامير السيد علي ومومن شيخنا والده الامير وجانب السيد  
المهدي الطباطبائي وهم عن المشايخ الماضين متصلاً خلفاً عن سلف الى الائمة الطاهرين وعلم ابايهم الماضين  
عن جانب خاتم النبيين ومومن حامل الوحي البحر نيل الالين عن الله تعالى مبدع الارواح العالیه و  
الاجسام السطیه السموات والارضين وادسية برعاية الورع والتقوى والاشتغال باكمال الاستفراغ  
في احكام الله تعالى وما لا منه جادة الاحتياط وان لا ينساق في من الدعوات في الاسرار ومظان اجابة الدعوات  
وفقاً الله تعالى به محمد وآله خير البريات كسبه بمينه الراحى اطفالا احد الصمد محمد تقى بن محمد - تا اينجا صوت  
اجازة شهيد ثالث بود که براي اين فقير نوشته است و چون جانب رضوان مآب آقا سيد محمد بسفر جهادي  
رفتند اکثر علماء ايران در خدمت او بودند از آنجمله حاجي ملا محمد تقى نيز در خدمت ایشان بوده تا اينکه  
نائب السلطنة بهر واري چند منزل بوقت داشت و در بدو امر نائب السلطنة غالب و در آخر امر مغلوب شد  
در شکت خورون نائب السلطنة از لشکر روس و سوال فتحليتاش و جواب شهيد ثالث  
بعد از مغلوب شدن او را بفتح عيشاه عرضه داشت پس روز مروج فتحليتاش و در محضر علماء از کارزار سردار  
سپاه طغر آثار نائب السلطنة سوال نمود کس جواب نه گفت باز مکرر کرد و شهيد ثالث در کت ثالثه معروف  
داشت که من خبر از ایشان دارم ليکن تفصيل آن موقوف بر تقديم حکايت موجزة مختصرة است و آن  
اين است که در بلاد بني اسرائيل عابدي در صومعه عبادت خداي تعالی عمر را مصروف ميداشت در جوار  
آن صومعه درختي بسيار بزرگ بود که قافله در سائنه آن نزول مينود و دزدان چندی ميآمدند و اهل قافله  
را بقتل مي آوردند و اموال ایشان را يغامي نمودند پس وقتی عابد بخيال آن شد که قربت الى الله آن  
درخت را قطع کند تا دزدان در آن پنهان نشوند و دمايه و اموال مردمان از شر و مفسدان محفوظ بماند پس  
باين نيت حربه برداشت و پاي آن درخت رسيد و شروع نمود که درخت را ببرد و قطع کند چون شروع  
نمود شيطان بصورت شخصي متصور و با عابد در مقام مشاجره برآمد که من ترا نيگدارم پس منازعه نمودند  
آخر کار زار برگشتي قرار گرفت و عابد شيطان را بر زمين زد و خواست سرش را جدا کند وليکن چون شيطان  
از محبت داده شدگان جوهر انداز قتل او در گرفت و شيطان بجان خود مراجعت نمود و عابد آن درخت را

## در احوال شهید ثالث

تا نصف برید و شب در گرفت عابد با خود گفت که امشب میروم و صبح میایم و باقی درخت را قطع می‌کنم پس بمنزل خود معاودت نمود و امشب با خود اندیشید که نصف درخت را قطع نمودم و صبح نصف دیگر را قطع میکنم و کاروان را از شر و زوان خلاص نمودم اکنون صلاح آن است که از کاروان برای عمل خود باج ستانم تا مخارج معاش من نیز معمور گردد پس صبح رفت و شروع بقطع آن درخت نمود ناگاه شیطان بار دیگر نمود و او را مانع شد آخر الامر کار به گشتی انجامید و شیطان عابد را بر زمین انداخت و او را حکم نمود که قطع آن درخت ننماید پس چون عابد روز اول نیت او قریه الی الله بود لهذا بر شیطان غلبه نمود و روز دوم چون نیت عابد مشوب و غرض او جلب منفعت براسه خود بود فلذا مغلوب و منکوب شد و سائیر نائب السلطنه در دعوی اول چون نیت قریه داشت بر لشکر روس غالب آمد و در جنگ دوم چون نیت ایشان مشوب بود فلذا مغلوب شدند مرحوم فتحعلیشاه را تقریر شهید ثالث پسند آمد و با دخلت و ادواتی که سخنان از حاضر جوابیت و شهید ثالث در مجالس و محافل زیاد حاضر جواب و خوش بیان بود

**در مکالمه شهید ثالث با مرحوم محمد شاه در باب فروش تیمول**  
 از آنجمله در زمان فتحعلیشاه قریه از قریه قزوین را سلطان باوی می‌فروشد پس از چندی شهید ثالث آن قریه را بمیرزا ابراهیم نامی فروخت و مبلغی گزاف در قیمت آن اخذ نمود و چنان مینمود که امثال این قریه مجهول المالك و فتنه آنها با حاکم شرع است پس در زمان مرحوم محمد شاه آن قریه را از میرزا ابراهیم گرفتند میرزا ابراهیم کیفیت ابتیاع آنرا از شهید بدرگاه سلطان معروض داشت چون وزیر سلطان حاجی میرزا قاسمی بجهت میل و بتقصوف باطله علما اعلام و فقهای کرام در فایت عناد و ولد ادب و پس محصلی تعیین کرد که قیمت آن ملک را از شهید ثالث گرفته بمیرزا ابراهیم باز دهند چون ملازم سلطان برای استرداد ثمن آن قریه بجنه شهید ثالث آمد آنجناب فوراً بدار الخلافه و مجلس سلطان حضور یافت و سخن از فروختن قریه خالصه سلطانی شد آنجناب به سلطان عرض داشت که حکایت شیرینی درین باب مرا بخاطر آمده و آن این است که زمانیکه در دار السلطنه اصفهان تحصیل علوم اشتغال داشتم بسیار تمهید بودم بخوبی بعضی از اوقات بی غذا میگذشت و بعضی از اوقات به پوست خربزه که مردمان میخوردند و بدور می‌فروختند بدل غذا می‌اختم پس چند وقت گذشت که غذائی مهتر نشد از آن پس قلیلی از فلوس برای نماز و حش پیداشد آنرا گرفتم و بیاز رفتم که چیزی که از آن تر باشد و سده خلعت نماید و ابتیاع نمایم ناگاه کسی آواز میکرد که خربزه تلمیده و غلیده یکین به و پول من با خود اندیشیدم که از این از آن تر و مناسب تر چیزی نیست آن خربزه را بقدر حاجت گرفتم چون بمنزل آوردم و شکافتم در میان آن خربزه دایم چیزی نیافتیم پس آنرا گرفتم و دوباره بنزد صاحب خربزه رفتم و ماجرایی را با او گفتم

و ادعا، عین نمودم آنقدر گفت آید گفتیم خربزه تلید و ولید و این خربزه مصداق همین دو لفظ بود پس نجایم  
و معاودت نمودم اکنون در واقعه میرزا ابراهیم در بدو مرحله با و گفتم که این قرینه خالصه سلطان است  
و من آنرا میفرستم بخواست بخود با این حال خرید پس بر من سختی نخواهد داشت و مرا با او اشتغال انداخت  
سلطان از آن ماجرا در گذشت و شهید را نهایت احترام و اکرام نمود و در منازعه حکیم با ششی شهید  
در باب انگشتری و از حکایات غریبه اینکه میرزا اقا سی صوفی وزیر مرحوم محمد شاه با خجاست  
حاجی ملا محمد تقی در نهایت عداوت بود مردم بجهت خوش آیند او با شهید در مقام آزار و تحقیف بودند  
و یابی الله الا ان یتیم نوره و لو کره المشرکون از آنجمله میرزا فطیر علی نامی از اهالی قزوین ملقب بحکیم باشی و  
مقرب در نزد سلطان و میرزا اقا سی و لیکن لوطی و نامعقول بوده و اصل و نسب و حسب درستی نداشته و در  
بد و امر نهایت فقر و فاقه داشته و لیکن بجهت مناسب دنیوی دنیایش معمور بود و در سوابق ایام حکیم باشی  
انگشتر الماسی بجناب حاجی شهید برسم هبه و عطیه داده بود و تخریک وزیر و یا بجهت خوش آیند او  
در زمان ثروت و عزت و منصب از شهید ثالث مطالبه انگشتر نمود و شهید انگشتر الماسی برای او فرستاد  
که این انگشتری است که بمن دادی حکیم باشی آن انگشتر را پس فرستاد که این انگشتر غیر انگشتر من است و این  
انگشتر چندان بهائی نیست و انگشتر من مبلغ هفت صد تومان قیمت داشت شهید ثالث همان انگشتر اول  
را پس فرستاد و پیغام داد که من در زمانیکه در اصفهان بودم تحصیل اشتغال داشتم نهایت فقر بودم و اقضا  
چند وقت گزشت که غذائی پیدا نکردم و در شدت گرسنگی وجه قلیلی از جانی رسید خیال کردم که آن را  
بغذائی خوب مصروف دارم پس با دینار و گوشت و روغن خریدم و خوشی با دینار درست نمودم و کل  
کردم و از آن لذتی بی اندازه بردم پس از آنکه دنیا بمن اقبال نمود همان لذت آن ادام در نظرم بود بکرات  
و مراتب بخانه داده گفتم که بان خود ادام نمودند بان لذت نبود و مکرر طباقهای شهر را خواستم و همان ادام  
برایم طبع نمودند آن لذت را نیافتم آخر بخود گفتم که لذت آن ادام در اصفهان در حالت فقر و فاقه بود  
و بسیار گرسنه بودم آن را نهایت لذت یافتم اکنون که غرین نعمتهای نامنتهای الکمی گشته ام برایم لذتی ندارد  
و حال انگشتر الماس شما بر همین منوال است چه آنوقت که شما این انگشتر را بمن دادید فقیر و بی چیز بودید بنظر شما  
قیمت آن بمقدار تومان آمد اکنون که بدولت و ثروت و عزت و منصب رسیده اید این انگشتر بنظر شما  
جلوه ندارد و الا این همان انگشتری است و در بیان شهید ثالث حکایت یقلاوس غلام را بر  
محمد شاه واقعه دیگر اینکه حاجی میرزا اقا سی وزیر همیشه در مقام تحقیف شهید و اخوان و سایر رفقاء  
بوده زمانی که محمد شاه بقزوین وارد شد حکم کرد که شهید ثالث با برادرانش حاجی ملا محمد صالح و حاجی ملا علی رفیقین

بیرون بروند پس شهید با اخوان به مجلس پادشاه حاضر شدند چون قلیل زمانی گزشت پیش خدمت شاه  
آمد که برخیزید شهید به محمد شاه عرض کرد که مرا مهمی است و لازم که بمقدمه حکایتی به نحو اختصار ذکر شود لیکن پرده  
ما را اشاره می کند که برخیزید سلطان پرده دار تغییر و به حاجی فرمود که مطالب را اطهار کنید شهید ثالث  
فرمود که بعد از این که برادران یوسف صدیق و ارباب مالک مصری فرخستند و مغلولان را بجا بصره و  
ساختند و یقلاوس نامی که غلام سیاه و درشت خوی سیه روی بود موکل یوسف ساختند چون قافله  
بقبرستان آل یعقوب رسیدند صدیق خود را از شتر بزین انداخت و بر سر قبر مادرش را حیل شروع  
بگریه و زاری نمود پس یقلاوس یوسف را برابر بالایی شتر ندید و در مقام تفحص برآمد و صدیق را بر سر قبر مادر  
یافت سیلی بر صورت پاکش زد و حضرت یوسف دست بدرگاه آسمی برآورده و نضیع و زاری آغاز  
نمود ناگاه دریای قهر آبی تهاطم آمده خطاب بملک الزلازل که زمین را بزلزله آورد و خطاب بملک  
الریاح که باد را بحرکت در آورد و بحیریل خطاب شد که پر بر زمین زن و پیش قافله را بگیر پس باد و  
گرفت و زمین بزلزله آمد و غبار پس چنان آمد اهل قافله همه حیران و سرگردان مانند ازان پس یوسف  
پناه بردند و او دعا کرد تا آن انقلابات برطرف گردید پس ملائکه بحضرت آفریدگار عرض کردند که باز خدایا  
اینهمه بلاها به پیغمبر زاده تو یوسف از برادران رسید که در چاه انداختند و برهنه کردند و سیلی زدند و  
در سیاهان پر خار روانیدند و او را فروختند و تو برای هیچیک از آن ستمها به ملائکه نفرمودی که عناصر را  
انقلاب دهند و برای یک سیلی یقلاوس این همه امور فراهم آوردی - خطاب از مصدر جلال آسمی در رسید که  
آن بلاها که در اول پیغمبر زاده ما رسید از برادرانش بود که آنها هم پیغمبر زاده بودند و لیکن این سیلی  
یقلاوس چون از شخص بیگانه بود بغیرت مانع گنجید فلذا آئینه انقلابات را فراهم آوردیم هم اکنون ای  
سلطان ترا بر ما هر حکمی که باشد روا بجان منت داریم لیکن از یقلاوس غلام که حاجی میرزا اقا سنی وزیر  
باشد اینگونه آزار بغیرت مانع میگذرد و وزیر حکم کرد که ما را از ایران اخراج کنند اگر نفرموده شماست با  
غیبت سلطان برای وزیر متغیر و نهایت در اعزاز شهید کوشید - ایشان مقفی المرام از مجلس بیرون آمدند  
و سلطان را با ایشان در باطن اخلاصی بوده چه در سفرها و مرحوم آقا سید محمد نماز جماعت مینمود و پادشاه  
حکم نمود که هر یک از شاهزادگان سجاد و کی از فضلاء را بنیدارند و خدمات او را متصدی از آن جمله مرحوم  
محمد شاه که در آنوقت محمد میرزا لقب داشت محکوم شد که جای نماز حاجی ملا محمد صالح را داشته باشد -

در مناظره حاجی سید محمد تقی باشهید

و مسموع شد که در بدو امر نماز جمعه را در فرودین حاجی سید محمد تقی لعل می آورد و در آن از مننه بنا می شهید



بر حرمت نماز جمعه بود پس وزی حاجی سید محمد تقی با اهل آن دیار نقاری بهم رسانید و به نماز جمعه رفت شهید  
 به سجده رفت و نماز جمعه را خواند از آن پس همیشه نماز جمعه را شهید او میکرد و حاجی سید محمد تقی از اهل قزوین و جامع  
 و فاضل و نسبت کرامات هم با و میدادند چنانکه بیاید پس در مجلسی سید و شهید هر دو جمع بودند سید از شهید پرسید  
 که کدام چیز است که در یک هفته حرام و در هفته دیگر واجب شد شهید گفت منیام سید گفت آن نماز جمعه است  
 آن هفته که من میخواهم حرام بود و در آن هفته که تو میخواهی واجب شد مؤلف گوید که این حکایت از امور  
 و فریه و کذب است چه جلالت قدر این دو بزرگوار مانع از وقوع امثال این ترهات و باطل است بلکه من  
 در نهایت وقت بودم - و تالیفات شهید ثالث یکی کتاب عیون الاصول که دو مجلد است و در علم اصول  
 تقریباً بقدر توانین میشود و در آن کتاب بر قوانین ایراداتی دارد و از آنجا بعینی شهید ثالث مسموع شد که در  
 سفر جهاد شبها من با حاجی ملا احمد زرقی ایرادات مراد عیون الاصول بر میزرا عنوان میکردیم و با هم گفتگو میکردیم  
 و دوم کتاب منبج الاجتهاد که شرح شرایع است از طهارت تا دیات در بیست و چهار مجلد که تقریباً بقدر جواهر الکلام  
 شیخ محمد حسن است و جناب شیخ محمد حسن مانع که جواهر الکلام را مینوشت چون بکتاب جهاد رسید با بچندان  
 نداشت چون فقهاء کتاب جهاد را کمتر نوشته اند آقا محمد مرحوم بخل شهید در بخت مشغول به تحصیل بود تا فارغ از  
 تالیفات کتاب جهاد شد و در آن زمان که مؤلف در دار السلطنه قزوین تحصیل مینمود شهید مشغول با تمام تالیفات  
 این کتاب بود و دیدن و باز دید و عروسی و غزاهه را ترک کرده بود و بنا لایف کتاب منبج مشغول بود مگر روزی  
 جمعه وقت عصر مقدار دو ساعت بغروب مانده می نشستند و بر افتات اشتغال داشتند و سایر اوقات را بلیف  
 مشغول بودند - سوم رساله در قضاء صلوة فائده - چهارم رساله در نماز جمعه - پنجم رساله در طهارت و نماز و صوم  
 ششم کتاب مجالس المؤمنین در وعظ که مشتمل است بر پنجاه مجلس و در هر مجلس مسائل بسیار در فقہ با اشاره اجمالی یعنی  
 اذاوله و تفسیر آیات بسیار و حکایات و ذکر مصیبت  
 در حجاجه شهید ناخواند ملا صفر علی

**لاهی** و در بعضی از از منته شخصی شهید ثالث ناخواند ملا صفر علی لاهی را میمان کرد با جمعی از علماء و  
 طلاب ناخواند ملا صفر علی لاهی ساکن قزوین و از شاگردان مرحوم آقا سید محمد باقر صاحب مفاتیح  
 الاصول بود و از مرحوم حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر اجازه داشته و کتابی در فقه و شرحی بر معالم در رساله در ویرا  
 نوشته و این فقیر در زمانی که بندی بودم چند در خدمت او در اصول تلمذ مینمودم فاضل و جامع بود اما کم حافظه  
 بود بعد از انعقاد مجلس میهمانی اول ناخواند ملا صفر علی را و شد شخصی ناخواند سوال کرد که آیا بزرگوار کرد  
 یا ناخواند گفت که بقاعده باید نداشته باشد پس شهید ثالث وارد مجلس شد از او سوال کردند که بزرگوار کرد  
 یا نه شهید گفت بل بزرگوار ناخواند ملا صفر علی گفت که بقاعده باید بزرگوار نداشته باشد زیرا که اصول برانستند

شیخ محمد حسن صاحب مفاتیح الاصول در حجاجه شهید ناخواند ملا صفر علی را میمان کرد با جمعی از علماء و

از وجوب زکوة است و کوسفند از این اصل خارج شد بدلیل وحدیت عنوانش لفظ غنم است و احکام  
دار مدار اسماء است و بزرگمهر میگویند و غنم میگویند شهید گفت جناب اخوند شما مگر شرایع ننخوانده اید که می  
گویند و لغنم و المغرمین جنس واحد اجزاء و کذا البقرة و الجا موس پس محقق در کتاب شرایع که کتاب فتوی است  
و دعوی اجزاء نموده اخوند ساکت شد و شهید در رد مسائل چنان مهارت داشت که گویا او عدل زمان بود و از جمله  
مطابقات اینک در مسئله میان شهید ثالث و مرحوم حاجی ملا محمد صالح محل خلافت شده بود شبی حاجی ملا محمد صالح  
شهید و برادر کوچک حاجی ملا علی رامیهان کرد در آن مجلس همان مسئله را عنوان کردند و صحبت داشتند حاجی ملا  
محمد صالح بشده تغیر کرد که این نامربوط است شهید نهایت حلیم بود سکوت فرمود و حاجی ملا علی که برادر کوچک  
بود برای حاجی ملا صالح تغیر کرد که اینچه نامربوط و غلطی است که تو میگوئی و شهید برادر بزرگ تو است احترام  
او بر تو لازم است شهید بجای ملا علی گفت که تو هم نامربوط میگوئی حاجی ملا محمد صالح برادر بزرگتر از تو است  
و احترام او هم لازم است و در سالی که مرحوم آقا سید محمد بسفر جها و میفرستاد اکثر علماء ایران در خدمت آن  
بودند و هر شب در خدمت آنجناب جمیع می شدند و مباحثات غلبه می نمودند آنوقت تصدیق از آقا سید محمد میخواستند  
و او هر کرا تصدیق میکرد و بعد قبول میکردند بجهت احترام او زیرا که او استاد اکثر و پسر استاد جمعی دیگر بود  
و در احتجاج شهید ثالث با حاجی ملا احمد زراقی در مجلس برای آقا سید محمد نشینی میکردند  
پس بعضی خواستند که میان حاجی زراقی و شهید مناظره شود شبی دو نفر از کتاب شهید مسئله فرعی را عنوان  
کردند یکی مخالف شهید شد و یکی موافق و تصدیق از حاجی خواستند حاجی زراقی آنکه را که بر خلاف حاجی شهید  
بود تصدیق کرد و شهید قول آن کسی را که موافق او بود تقویت نمود و اجراء اوله و قواعد نمود و حاجی زراقی استماع  
نمود و هیچ صحبت نکرد و در مقام حاجیه بنیاد پس شب دوم باز مسئله بر پنج سابق عنوان نمودند و از حاجی  
زراقی تصدیق خواستند او باز تصدیق بر خلاف مذاهب شهید نمود باز کافی السابق شهید تقویت قول خود  
نمود و حاجی زراقی سکوت داشت شب سوم باز پنج پیش عنوانی کردند باز حاجی زراقی تقویت و تصدیق  
آن کسی نمود که بر خلاف شهید سخن میگفت شهید باز کافی السابق اجراء اوله کرد حاجی زراقی اول تلمیه  
پشتی داشت پس درست نشست و اوله شهید را زد کرد و بعد از خود تائیس قواعد کرد و خلاف شهید را  
مسجل و محکم ساخت و شهید تصدیق نمود - در رؤیای مرحوم فتحعلیشاه حضرت فاطمه را در باب  
شهید ثالث و از کرامات شهید ثالث اعلی الله مقامه پس بسیار است و بعضی از آنها را در اینجا ذکر  
میکنیم - از آنجمله در آن از مننه ملا محمد علی نامی بود از اهل مازندران و چند ان در علوم پایه و مایه نداشت و مرحوم  
حاجی ملا محمد صالح و زرداو در مقامات تلمذ نموده بود و او را ملا محمد علی جنگلی میگفتند زمانی جنت آرا فخر علی

## در احوال شهید ثالث

بقرین نزول اجلال فرمود و علما بدین اورفتند مسئله از ایشان سؤال کردند ملا محمد علی بقضای حال جوانی گفت که سلطان را خوش آیند شد سلطان از اسم او سؤال کرد گفتند ملا محمد علی جنگلی سلطان فرمود که چون اخوند از اهل ولایت است که مازندران باشند اورا ملا محمد علی جدی بگویند پس از سالهای چندی شهید ثالث با اخوان خدمت فتحعلیشاه رسیدند و این در زمانه بود که ملا علی جدی حضور داشت پس سلطان از شهید ثالث سؤالی در مسئله علمیه نمود شهید جواب گفت ملا محمد علی ایرادی بر شهید نمود جواب گفت ملا محمد علی در مقام مجادله برآمد شهید سکوت اختیار کرد و قرارش این بود که اگر کسی با او مجادله میداشت آنجناب سکوت اختیار میفرمود و مجادله محرمه را ترک می نمود پس حاجی ملا محمد صالح دید که سکوت شهید و انگهی در مجلس سلطان با سرشکستگی پس حاجی ملا محمد صالح با ملا محمد علی در مقام مجادله شد و ملا محمد علی مردی بود قوال و حر و سخنور و میان گفتگو حاجی مزبور گفت که همین سلسله را در سوابق ایام تو در نزد من در رس خواندی مجملات حاجی ملا محمد صالح سکوت کرد حاجی ملا علی چون دید که بر اوران سکوت از بیان و خصم در معرض جولان غیرت ورزید و با خصم در مجادله کوشید و مجادلین از همدیگر دورشته بودند کم کم هر یک در صحن گفتگو پیش آمدند تا بیکدیگر رسیدند و هنگامه محاوره و معاوذه و مجادله و مباحثه و مناظره و مشاجره گرم شد ملا محمد علی خود را کشید که بجای ملا علی سیلی زند حاجی سبقت ورزید و سیلی بر صورت ملا محمد علی زد پس حاجی ملا علی و ملا محمد علی هر دو از جای برخاستند و یکدیگر را گرفتند ناگاه سلطان بر حاجی ملا علی و اخوان متغیر گردید و فرمود بنشینید که این حرکات ناشایسته سزاوار مجلس ملوک فی و این سلوک را در چنین مجلس ملوک مدارید پس ایشان را حکم نمود اخوان را بنزل خود مراجعت کردند چون صبح شد مرحوم فتحعلیشاه با عیان دولت خطاب کرد که دیشب حاج فاطمه را در خواب دیدم بمن تغییر فرمود که چرا بالنسبه با ولاد من خلافت احترام کردی البته رضای خواطر ایشان را معمول داشته دکنال احترام بایشان نموده و الا در سلطنت تو خواهم اخلاص نمود پس شهید ثالث را اخوان را خواسته و در احترام و تکریم و تعظیم ایشان اهتمام تمام و هر یک را بخلع فخره و تشریف ملوکانه مخلص و مشرف و ایش از با نجاج حوائج منصرف داشت معلوم است که علماء اولاد روحانی جناب فاطمه علیه السلام اند سیمایکه شاید در میان اسلاف ایشان یکی از مادرهای ایشان از سلسله علویه سادات پیش از جناب مادر از اولاد صدیق کبری خواجند بومر حرم حاجی ملا محمد صالح میگفت که اسم من فاطمه بود و رایشکه شخصی قصد قتل شهید ثالث نمود و قدرت یافت و از جمله کرامات آن بزرگوار اینکه شهید ثالث در دار السلطنه قزوین بسیار اجراء حدود و سیاست شرعیه مینمود تا اینکه تا اسیر اجمیت یکی از معاصی شرعیه حد جاری فرمود پس کسان آن محدوده را اسلحه در نیمه شب بکتابخانه شهید

ثالث یقیناً قتل آنجناب رفته زمانی رسید که چراغ روشن و آن بزرگوار بعبادت حضرت داور و ادوار  
 اشتغال داشته و اصلاً متعرض این شخص نشده با اینکه احساس آمدن شخصی نموده پس آن شخص حراً  
 به دست گرفت و یکپای خود را داخل آنخانه نمود که بناگاه از پشت سر دست بر کمر او نمودند و او را از  
 اندرون به بیرون کشیدند آن شخص به پشت سرگاه کرد کسیر اندید با خود گفت که این از قوه خیالیه بوده  
 و کسی در خارج نبوده بار دیگر پای خود را گذاشت و مانند دفعه سابقه مشاهده نمود تا سه بار این قضیه دمی از  
 پس آن شخص متنبه گردیده و توبه و انابه نمود و حر به راز دست خود انداخته و با اندرون خانه رفت دیگر کسی  
 از پشت سر او را نه کشید پس دست مبارک آن بزرگوار را بوسید و اظهار ندامت کرد و مراجعت نمود و آن  
 جناب در آن سه دفعه اصلاً طفت او نگردیده و بعبادت خویش اشتغال داشت و ایضاً شخصی از تجا  
 تمزین بواسطه حکمی که از آن بزرگوار منقبه ظهور رسیده بود با وی در مقام عناد و کینه آنجناب را در دل گرفت  
 و خواست که در یکی از شبها آنجناب را بقتل برساند پس شبی را غم کرد چون خواست که بغرم خویش اقدام  
 نماید آن مرد را انباری بود پراز پنبه و انبارش آتش گرفت و سوخت و آن مرد از آن غم در گشت و  
 غمناک و خاصه توبه و انابه بدرگاه الهی نمود و ایضاً شهید ثالث از تعبیه و شبیه در مصیبت حضرت سید الشهدا  
 علیه السلام تخنیه و تشا، مانعت می نمود و غم در مرثی و دانش و مصائب ائمه را منع می فرمود و در روایاتی  
 شهید ثالث پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را

تاشی از شبهای قدر در خواب دید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و انشا در مسجد شهید در بالای منبر است و شهید  
 ثالث خطاب فرمود که اخوند غم در مرثی فرزندم حسین را منع کن هر نحو که میخواهند بخوانند و تفصیل این خواب  
 را آنجناب در کتاب مجالس المتقین نوشته اند چون در نظم تفصیل آن نبود باجمال مذکور داشتیم و کتاب  
 مجالس بالفعل در نزد ما حاضر نبود که بدان رجوع کنیم مجملاً شهید پس از آن خواب غم در انشا و مصیبت  
 نه می نمود و تعبیه و شبیه را تجویز نمود و خود هم در مجالس تعبیه می نشست - مؤلف این کتاب گوید که تعبیه از  
 مخترعات صنفیه است و چون ظهور مذاهب شیعه در مالک ایران از ضرب شمشیر سلاطین صفویه شد و  
 ذاکرین را مأمور بانث و مصیبت حضرت سید الشهدا نمودند مردم چندان گریه نه میکردند زیرا که هنوز در  
 مذاهب راسخ الا اعتقاد نبودند پس تعبیه را اختراع نمودند که شاید مردم ادمثا بده مصائب حضرت سید الشهدا  
 متالم و موجب رقت قلب شود و لفظ تعبیه نیز بمعنی اختراع است و این تعبیه دراز منته سابقه بالاتفاق و مجز  
 نداشته و علما را در جواز آن خلاف است و اکثر بر تحریم آن رفته اند و از جمله محرمین مرکز کره قضا است و  
 بناست و فطانت و زکاوت شیخ جعفر نجفی است و جمعی بسیار توقف کرده اند مانند حجت الاسلام در کتاب



## در احوال شهید ثالث

سؤله و اجوبه اش در این مسئله توقف فرموده و جمعی نیز در مقام افتاء توقف داشته و آنچه را منقول  
اینکه متوقفین بحسب دلیل بالغین میباشند و لیکن در مقام فتوی تجرّتی بر تصرف در امر مصیبت امام حسین  
نموده اند چنانچه از بعضی متوقفین همین قسم را مسموع شد و نادری از فقهاء رضوان الله علیه تمجّوز کرده  
و میتوان این قول را محل برشند و نمود مجملاتوی در نظر این احقر حرمت تعبیه و تشبیه است زیرا که تعبیه  
از عبادات منسوخه است و محل الوفاق و اصل اسیل در عبادات ما دامیکه از شارع دلیلی نرسد  
حرمت و فساد است زیرا که عبادت توقیفی و توصیفی است و علیالافتاق پس باید دلیل بر جواز آن  
اقامت نمود و مجوزین را دلیلی نیست جز سیره و آن مردود است باین مسئله سیره مستحذ شده است و در زمان  
پیغمبر و ائمه نبوده و این قطعی است پس اعتباری باین سیره نخواهد بود و همچنین دلیل مجوزین عموم من یکنی  
او یک است و این دلیل علیل و برای غلیل مفید نیست زیرا که من یکنی ادایکی دو لفظ در آن است که باید  
با نماندگ نمود یکی لفظ من می باشد و او دال بر عموم است اما عموم آن متصور بر ابعاد است که یکی و سخنان باشد پس عموم من  
را مسلم داریم اما کلام در ابکی است و شکی نیست که ابکی فعل است و فعل بالاتفاق داخل در عموماً نیست بلکه داخل  
در اطلاقات است و این هم از جمله واضحات است که اطلاقات در اخبار را انفراد بسوی افراد شایعه در زمان صدور  
خطاب تعبیه اجماعاً نبوده و شیوع یا بجهت کثرت وجود است و یا بجهت کثرت استعمال و یا هر دو علی اختلاف  
الآراء و تعبیه در آن زمان نه کثرت استعمال داشته و نه کثرت وجود بلکه هیچ وجود نداشته و آنچه در آن زمان موجود بود  
نواح بود یعنی نوحه که باین نحو کسی از دنیا میرفت نوحه کر میآوردند و آنها طایفه بودند از زنان و مردان که مثلاً  
مردان در مجلس مردان و زنان در مجلس زنان اشعار میخواندند و مناقب و مفاخر و اوصاف انیت را میگفتند و  
میخواندند و حاضران میگرفتند و آنها اجرت میگرفتند و میفرستند چنانکه فقهاء در کتاب مستاجر اجرت و آحاد را غول  
نموده اند پس مراد از گریاندن بآن نوحه است که در آن زمان میگریانید چنانکه در این زمان چنین میکنند با اینکه حدیث  
من یکنی از اخبار ضعیف و منجر شهرت است و شهرت بالنسبه تعبیه بر فرض دلالتش تحقق نیافته و اما تسامح در  
در ادله سنن پس آن نیز در تعبیه جریان ندارد زیرا که حدیثی در باب تعبیه در روایافته که اگر ضعیف باشد فقهاء  
تسامح عمل کنیم یکی نیز هیچ دلالت بر تعبیه ندارد اما تسامح در سند این حدیث کنیم - و این فقیر رساله مفروده در تحت  
تعبیه تالیف کرده ام و زمان تالیف آن در کمتر از یک روز بوده و در جواب از تسامح نیز میگویم و جمعی دیگر که تسامح در  
جانیت که بغیر از احتمال تشریح احتمال حرمت ذاتیه در آن شنی نباشد و در اینجا احتمال حرمت ذاتیه میرود اخوان  
آقای در بندی در کتاب کسیر العبادات و اسرار الشهادات تعبیه را جائز دانسته و ادله در آن باب اقامه نموده  
این فقیر با خانه کلین و بیان ضعیف در کتاب اکلین دلیل آن فاضل جلیل نبیل را بر وجه جلیل علیل و بر این

پسندیده السببان و مثلث الارکان ساختیم هرگاه تفصیل را خواهد بدینجا رجوع کند  
 و اما حکایت خواب پس سنبذه آنرا اگر قطع بکرم الله واقع شد با او  
 سخنی آرم والا خواب اجماعاً از او نه نیست و از جناب شهید ثالث سؤال میگردند که حاجی ملا محمد صالح مجتهد است بخت  
 در جواب میفرمود که مجتهد است ولیکن کون و قلیل الادراک است و از جمله بدایع و قایع واقعه تکفیر شیخ احمد است  
 و اول کسیکه او را تکفیر کرده جناب شهید ثالث بود تفصیل این مقال اینکه شیخ احمد از شاگردان بحر العلوم آقا سید  
 مهدی طباطبائی دفه و فضلاء دیگر بوده و از جمعی کثیر از فقها اجازه داشته و حاجی محمد ابراهیم کلباسی طیب الله  
 رسمه اجازه از شیخ گرفته و در کتاب اشارات الاصول در مجلد ثانی در آخر مباحث اخبار شیخ اجازه خود  
 مذکور داشته و از جمله آنها شیخ احمد احسانی را شمرده توصیف زیاد از او نموده و شیخ احمد هر زمانیکه وارد صفهان  
 میشد در خانه حاجی کلباسی منزل میکرد و در مسجد حکیم که مسجد حاجی بود نماز میکرد و حاجی نیز افتد امیکند اما مرحوم  
 حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام به پنج علماء دیگر از اعلام شیخ احمد را احترام نمیکرد مانند استقبال و مشایعت  
 و خواندن و شیخ احمد در بحرین کتابخانه ابن جمهور احسانی بدست او آمد و در کتاب او مطالعه میکرد و در اکثر اوقات  
 با او هم مذہب است و ابن جمهور صاحب جلی است و شیخ احمد متراض بود و زیاد در بدو امر ریاضت می کشید و کمند  
 زیاد و میخورد بدین سبب حافظه اش زیاد بود و تالیفات بسیار داشت مانند شرح زیارت جامعه کبیره در  
 چهار مجلد و اجوبه المسائل و شرح غرر حاشیه ملا صدیقی و شرح تبصرة علامه و فوائد و شرح فوائد مصروف است  
 که چون فوائد شیخ احمد را با صفهان آوردند بنظر اخوند ملا علی قوری که استاد والد مؤلف کتاب سید  
 بسیار اذعان بفهم و فطانت شیخ کرد و چون شرح فوائد او را با صفهان آوردند اعتقاد اخوند مبدل شد و  
 میگفت که من از فوائد شیخ مطالبی استفاده نموده بوم که شیخ خود بآن مطالب زرسیده بود و عبارات خود را  
 معانی دیگر نموده در مناظره ملا اسمعیل و احد العین یا شیخ احمد وقتی شیخ با صفهان رفت  
 ملا اسمعیل و احد العین که از تلامذه اخوند ملا علی بوده به مجلس شیخ رفت و در مسئله علم میان او و شیخ صحبت شد  
 و ملا اسمعیل بر او غالب بود و ملا اسمعیل ارشد تلامذه اخوند ملا علی بوده و او را حواشی بر کتاب شوارق است  
 و از اخوند ملا آقای حکیم قزوینی که او نیز از مشاهیر تلامذه اخوند ملا علی و با والد مؤلف کتاب رفیع و صدیق  
 بوده از ایشان شنیدیم که گفت شیخ احمد احسانی وقتی بقزوین آمد و در خانه حاجی ملا عبدالوهاب منزل کرد  
 و روزها در مجلس خاص درس میگفت که هر کس ماذون در حق آن مجلس نبودند پس من از حاجی ملا عبدالوهاب  
 توسط رخصت در حضور آن مجلس را خواستم حاجی به شیخ گفتند که اخوند بیگانه نیست بعد از حضور شیخ در منزل  
 میگرد پس من در مسئله علم ایرادی به شیخ کردم شیخ جوابی گفت که من آن جواب را چند عمل نمودم کمی اینکه



طریق من مکاشفه و شهودست نیرمان و استدلال و طریق شما بر این و حکمت است نه مکاشفه و قوم اینکه مجلس  
 افتاد، تفصیل زیاد تر از این نه میکند و شیخ چون در اصفهان وارد بر حاجی کلباسی میشد قبل از ظهر در دم  
 در مسجد حکیم می نشست و آلت ساعت و قطب و نحو آنها را در آنجا میگزاشت همین که اول ظهر میشد فوراً  
 نیت نافله مینمود و تا بحراب رسیدن در بین راه رفتن چند رکعت را ادا می نمود پس بحراب میرسید  
 بجای حاجی کلباسی نماز میکرد و حاجی هم با و اقتداء مینمود مجلاً اهتمام او در نافله و اول وقت زیاد و اول  
 بود که بوصف در آید و را اهتمام شیخ احسانی بنو افل چنانکه حال مفضل مولف کتاب آقا سید احمدا  
 بن سید محمد حسین که در این بلاد معروف بمقدس علی بنیل الانطلاق بوده و او از تلامذه شیخ احمد احسانی بود بر  
 این فقیر حکایت داشت که در کرمانشاهان خانه در جوار خانه شیخ داشتم که پشت بام خانه من مشرف بر خانه  
 او بود و چند وقتی شیخ مریض شده بود که قدرت بر نماز ایستاده نداشت دیدم که ریهامی به سقف آویخته  
 بود و نماز نوافل را با فریضه ایستاده ادا میکرد و وقت قیام آن ریهام را میگرفت و می ایستاد و آنرا  
 نگه میداشت تا نوافل و فرایض را بجا میآورد و در بعضی از ازمینه شیخ را قروضی پیدا شده پس شانه را  
 از آوده محمد علی میرزا به شیخ گفت که یکباب بهشت بمن بفروش من هزار تومان بگو میدهم که بقروض خود  
 داده باشی پس شیخ یکباب بهشت با و فروخته و بخط خود و نیقه نوشته و آنرا بجا تم خویش مخوم ساخته  
 شانه را داده داد و هزار تومان از او گرفته و قروض خود را پرداخته چنانکه آقا سید رضا فرزند آقا سید مهدی بحر  
 العلوم زمانی مقروض شده از نجف بکرمانشاهان آمد و درخواست وجه نمود شانه را از محمد علی میرزا گفت  
 که یکباب بهشت بمن بفروش بعوض هزار تومان سید گفت از کجا که من مالک آن باشم گفت که تو قبلاً  
 در این باب نوشته علماء کر بلا و نجف آنرا مختم کنند من قبول دارم و از خدا تعالی آنرا خواهم گرفت  
 پس سید چنین کرد و هزار تومان گرفت و شانه را در زمان وفات وصیت کرد که هر دو قبالة در میان  
 کفن او گذاشتند و البته حق تعالی خواهد با و عطا فرمود و چون شیخ احمد ادعاء آن مینمود که من در هر  
 علم آگاهم و دارم شخصی از او سؤال کرد که شما در کیمیا اطلاع دارید یا نه شیخ گفت که بلی من علم کیمیا را میدهم  
 آن شخص گفت بعد از اینکه شما در کیمیا سر رشته دارید چرا بهشت شانه را داده میفروشید و قروض خود را  
 ادا میکنید چرا کیمیا عمل نه میکنید و قروض خود را ادا نه میکنید شیخ گفت که من علم کیمیا دارم اما عمل  
 آن را ندارم آن سائل گفت که چگونه میشود علم آنرا داشته باشید و عمل آنرا نداشته باشید شیخ گفت  
 که در این استبعادی نیست چه من علم طی الارض را دارم که باین نحو میسر است پس بجای خود  
 را جیبم کرد و بعد بیک دفعه باز نمود و گفت که طی الارض بهمین قسم است اما عمل آنرا ندارم مجلاً شیخ احمد

بسیاری از مواضع از تالیفات خود خصوصاً شرح زیارت جامعه میگوید سمعت عن الصادق و در بعضی از مواضع میگوید سمعت عن شافیه و مرادش این نیست که در بیداری از معصوم شنیدم بلکه مرادش که در رساله علیّه نوشته است و آن رساله بخاطر هجوم والد ماجد در نزد من است و در آن رساله گفته که من در اوایل بریاست اشتغال داشته‌ام پس شبی در عالم خواب دیدم که دو زده امام در یک جا جمع بوده اند پس من متول و متشبث بذیل حضرت امام حسن مجتبیٰ علیهم السلام شدم و عرض نمودم که چیزی مرا تعلیم کنید که هر وقت که مرا مشکلی روی دهد بخوانم و یکی از شمارا در خواب ببینم و آن مشکل را سوال کنم تا انحلال حاصل آید آنجا این اشعار را فرمود که بخوان **س کن من امورک معرضاً و کل الامور الی القضاء و فخر بآل شیع المصنیق و و ربما ضاق القضاء و و لرب امر متعب و و لک فی عواقب رضا و الله یفعل ما یشاء و فلا تکن متعرضاً و الله عودک بحیل و نفس علی ما قد مضی پس آنجناب و ولایتیاب از این قافیه و از این بحر از شعر عدول فرمود به بحر کوفیه و قافیه دیگر و فرمود **رب امر ضاق النفس و و جاثما من قبل الله فرج لا تکن من وجه روح آیتا ربما قد حزن ملک البرج بینا المزکیب و نف جائه الله بروح و نفج و پس بیدار شدم و بعضی از این اشعار را فرمودش کردم بار دیگر بخواب رفتم باز همان مجسم و همان امامان را در خواب دیدم و این ابیات را فرمودند تا اینکه آنها را ضبط و حفظ نمودم پس بیدار شدم و باین ابیات مداومت نمودم و مواظب بودم تا اینکه از تأثیر ربانی و الهام یزدانی دانستم که مراد آن حضرت محض مداومت در قرائت الفاظ این اشعار نیست بلکه باید مضامین سمیت مشایخ این ابیات متخلّق و متمم و متصف گردید پس جهد و سعی خود را مبذول داشتم و همت گشتم و خود را به لیل این اقادیل خیریت دلیل هدایت سبیل متخلّق و مدّ عن و معتقد ساختم و هر زمانیکه یکی از آنها قصد میکردم در عالم رویا بیدار او مشرف می‌گشتم و حل عوایصات مسائل از ایشان مینمودم تا آنکه مرا گزار بیدار بحکم افتاد و با حکام و ملوک آن بلوک معاش شد و اعتبار باللبسه و اقمشه و اطعمه و اشربه و مساکن ایشان نمودم پس آن حالت اولی از من مسلوک گشت و احوال کتر ائمه را در خواب می‌بینم و در تحقیق خوارق و عادات از محقّ و مبطل و مؤلف این کتاب از حاجی سید کاظم شنیدم که استادش شیخ احمد چل‌پن ریاضت کشید تا به مدارج و مناهج عالیّه رسید و شیخ از اهل احسان بحرین بود و چند می در یزدان قائم داشت پس به کرمانشاه آمد و محمد علی میرزا هر سال هفتصد تومان باو میداد پس بکر بلا متوطن شد و پسرش شیخ علی که فاضل بود و در کرمانشاه بجای او بود و ایم ذاکر و متفکر بود و تخم نمیکرد غالباً و در علم اصول و فروع و حدیث و اصول کافی و استبصار را درس میگفت و در کرمانشاه و نزه مهندسیه کشیده مؤلف این کتاب گوید که خوارق عادات از محقّ و مبطل امکان صدور دارد و پس خارق از جماعت صوفیه قدّس الله امره اگر صادر شود نباید انکار نمود و بناید آن را دلیل بر****

حقیقت مذہب ایشان دانت حکایت ریاضات همنو و بلکه بعضی از اشتیاق را من باب استبرج  
و اتمام نعمت این رتبه حاصل آید کما قال الله تعالی وَیَسْتَفِیْحُ مِنْ حَیْثُ لَا یَعْلَمُونَ و قال تعالی اِنَّمَا تُکَلِّمُ  
بِزَادِ وَاثِمًا آنچه و بعضی از اولیاء الله را نیز این رتبه حاصل شود بر ریاضات شرعیہ کما قال تعالی اِنَّ اللّٰهَ  
یُضِیْعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْکُمْ مَنْ ذَکَّرَ اَوْ اُنْثٰی حضرت مبدء فیاض را شان افاضه و افاده فیوضات بر هومات و هیولیات  
امکانیه است بر قدر استعداد و پیچ زحمتی را ضایع و فاسد نه میگردد اند چه از روی کفر باشد و چه از روی ایمان  
پس فریقان از باب کفران و طغیان و ایمان و ایقان را این رتبه ممکن است علی حسب الاستعداد  
و المصالحه الکامله الکامله چنانکه جمعی از اهل بی همت در بتجانیها باقسام مختلفه ریاضاتی دارند مانند آنکه بعضی بر  
مطلبی در صفت بل بت می ایستد و یک دست خود را بلند و بر کف دست گندم و یا جو بات و یکبار با خاک و آب  
میریزد و چند ماه ایستاده تا اینکه آندانه سبز میشود و آن مطلبی را که قصد کرده بعمل میاید و بعضی ریاضت ایشان  
چسب نفس است بحدیکه در شبانه روزی دو دفعه نفس میزنند و بکذا پس بمحض ظهور خارق عادت نیاید  
حکم بر حقیقت صاحب آن نمود حکایت درویشیکه طی الارض داشت و عزم ما جده ثولف  
کتاب اخوند ملا عبدالمطلب رحمه الله گوید که بزیارت امام ثامن مشرف شدم و چندی در آن بلده مبارکه  
اقامت داشتم پس درویشی که معروف بطی الارض بود پیدا شده و من با آن درویش رفاقت انداختم از آن  
پس از او خواش نمودم که طی الارض را بمن تعلیم کن گفت تو قابل نیستی پس از اصرار بسیار گفت اکنون که  
طالب آنی و خود را قابل آن میدانی پس دو شرط را با تو میگویم عمل کن از آن پس بتوطی الارض را تعلیم مینماید  
شرط اول اینکه تا یک هفته نمازهای یومیہ را باید ترک کنی گفتم چنین کنم پس آن درویش رفت و وقت نماز  
در رسید با خود گفتم که امام ما دانستن امر باطنی است و آن درویش را خبر از باطن من نیست در ظاهر میگویم که او امام  
نست و در باطن اعتقاد بامامت آن بزرگوار دارم و اما نماز پس در خانه را می بندم و وضوء میگیرم و نماز  
میکنم و بدرویش میگویم که من نماز نکرده ام پس در خانه بستم و وضوء ساختم و به نماز ایستادم ناگاه دیدم درویش در  
من حاضر شد پس من گفتم که من تو گفتم که تو قابل نیستی پس برفت و دیگر او را ندیدم پس معلوم شد که کائنات  
عادات از صوفیه بر حقیقت ایشان دلالت ندارد چنانکه از مومن نیز خارق عادت ظاهری شود پس اگر خارق  
عادت دلالت بر حقیقت کند باید صوفی و مومن هر دو بر حق باشند و این محال است —

حکایت هندی که خدمت صادق رسید و هر چه در دست پنهان بود میگفت  
و میزد این سخن حدیثی است که در زینة المجالس نوشته شده است که در زمان حضرت کاشف الاسرار و الدقائق  
جعفر بن محمد الصادق شخصی از بلاد هند آمد و بر کسیکه در دست میگرفت هندی میگفت پس این کیفیت یافت

این امام که در این وقت در این شهر بود

آنحضرت معروض داشتند آن حضرت آن شخص را بجلوس خود خواست و چیزی در دست گرفت و از آن شخص استفسار فرمود که در دست من چیست آن مرد فکری کرد و کیفیت را عرض کرد جواب او مطابق واقع شد پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که راست گفتی اکنون چیزی دیگر در دست میگیرم پس آنجناب دست مبارک را به بیرون خانه دراز ساخت بعد از لحظه دست خود را باندرون آورد و فرمود اکنون بگو که در دست من چیست آن شخص منکر زیاد بکار برد پس از آن گفت که درین ساعت در همه دنیا سیاه نموده و همه چیز را بستر حاجی خود دیدم مگر در جزیره از جزایر هند در آستانه فلان مرغ یک بیضه بود حضرت دست مبارک باز نمود و فرمود که راست گفتی اکنون بگو که از کدام عمل باین مرتبه رسیدی آن مرد عرض کرد که هر چه نفس من خواهمش میکند خلاف نفس خود کردم تا این مرتبه مرا حاصل گشت آنجناب فرمود که نفس تو کفرا خواست می نماید یا اسلام را آن مرد عرض کرد که نفس من کفرا خواهمش میکند آنجناب فرمود که در این جائز خلاف کن آن مرد عرض کرد که خلاف نفس کردم و اسلام را اختیار کردم پس آنجناب فرمود که اکنون به من که آیا چیزی ترا کشف است یا نه پس آن شخص تامل کرد و گفت چیزی نه می بینم آن جناب فرمود راست گفتی چون تا بحال کافر بودی بجهت ریاضاتی که کشیدی مزدی نبود اند اکنون که مسلمان شدی ابواب مکاشفات بر تو مسدود شد احوال عبادات شرعی معتد باش که خدا تعالی بالا ترازین مرتبه تو کرامت و آخرت را نیز تو عطا میکند

**در تقسیم ریاضت شرعی و صوفیه**

الحاصل ریاضت شرعی آن است که چهل صباح صبح کند و همه افعال او لله و فی الله باشد و هر کاری از اکل و شرب و نوم و بقیه و حرکت و سکون و اقوال و افعال همه برای خدا باشد و اما ریاضت صوفیه مانند اینکه روز حیوانی نخورد و غذاء را تقلیل کند تا کار بجائی رسد که بیک با دام یا یک دانه خراص کند و مواظبت بذر معینی از اذکار نماید و این قسم ریاضت در شریعت ممنوع و منهی عنه میباشد چنانکه کَلُوا وَ شَرُّوا وَ لَا تُسْرِفُوا بر آن گواه است و ضرر وارد آوردن بر بدن برای کمی بدل یا تحمل بنحویکه بدن و قوی ضعیف شوند مرغوب عنه میباشد و آیه وافی به دایه و لا تَقْتُلُوا بایده یکم الی التملکة بر آن گواه است و اخباریکه در اوقات و احوال دیگر برای آنکه هر که گوشت حیوانی نخورد تا چهل روز در زیر گوشش از آن بگویند و ظاهر اینکه اذان گفتن برای آن است که شیطان بر او مسلط نشود و از صدای اذان بگریزد و یا اینکه آن شخص نزدیک بآن است که از اسلام خارج شود پس اذان باید گفت تا از اسلام دور نشود و تفصیل این سخن اینست چنانکه پیش از این حضرت احدیت بر آن قرار گرفت که در عالم خلق و ملک شهادت خلق نماید و از عناصر ضعیف البتیان ایجاد انسان فرماید آب و گل را چون باد و آتش بشکری و تربیت امرجه را به ابره از خوارت بگذارد



و یوست در طوبت یونانیو مستعد میکند از برای اشراق و تصرف نفس در او پس اول نبات میشود و بعد  
 نبات شدن حیوان طعام میشود و در مزاج حیوانی استعدادی برای اشراق نفس در او حاصل میشود و از آن  
 پس آن حیوان فذای انسان می شود و از آن غذا مزاجی حاصل میشود که با انواع تربیت و تصفیات بمغزل  
 بنی و نطفه میشود و در قرار کین صلب قرار می گیرد و از اینجا است که می بینی که هر حیوانی که صانع شرع اهر  
 گوشت است او را حلال نموده است نبات و گیاه خوار است برای اینکه سیر و مراتب حاصل آید و بعد از  
 کامل برای افاضه نفس حاصل گردد پس از جدا به نبات و از آنجا بچوان و از حیوان بالسان و هر چنانکه  
 درنده و گوشت خوار است او را حرام نموده زیرا که برای ادسیر در نباتیت نیست و یا اندک است  
 و از اینجا است که شایع مقدس گوشت خوردن را مستحب دانسته است فلذا فرمود من از دیای شماسه چیز را اختیار  
 کردم گوشت و زن و طبیب چنانکه در بعضی از اخبار است و یا نماز چنانکه بدل طیب در اخبار دیگر است و با بکله ترک  
 گوشت خوردن از امری ندانسته است خصوصاً تا چهل روز چونکه تاثیر هر چیز در مزاج انسان تا چهل روز باقی میماند  
 و بعد از چهل روز با تکلیف زایل میشود و در زمانیکه اثر گوشت زایل شد از مزاج انسان زایل شد حیوانی که مقدّم  
 و مقوم نفس و مزاج انسانی است و از انسانیت دور میشود و اشخاصیکه در یک ربعین نمی خورند راه حلال  
 ایشان آن است که خود را از حیوانیت دور نمایند شاید که راه یا بند بعالم ملکوت ملکی و نفسمیده اند که از عالم  
 انسانیت که جامع ملک حیوانی و ملکوت ملکی است دور میشوند خاصیت انسانیت از ایشان زایل میشود  
 بهر چند که خاصیتی می بخشد و بعالم ملکوت فی الجمله میتواند که راهی پیدا کند لیکن کمال آن است که در عالم  
 انسانیت راه بمملکت تا مقرب درگاه ایزد تعالی شوند و از اینجا است که در شریعت ختم انبیا، صلوات الله علیه  
 سلام رهبانیت ممنوع است بلکه باید با این عوائق و علایق راهی بخدا پیدا کرد که این افضل است و این  
 ثابت است که علما شرع نبوی از این قسم نیست منع نموده بلکه از کار معصومه باین کیفیات خاصه در شرع  
 ورود نیافته باینکه ایشان بواقع و انا تر بودند و غرض پیغمبر و ائمه تکمیل است قطعاً هست و تحمل در تکمیل در  
 تکلیف در بطلان ریاضت صوفیه خدا لهم الله تعالی نفرموده  
 و لذا از انما اطهار علیهم سلام الله الملک الجبار در مذمت و قبح وطن و لعن تبری صوفیان حب روزگار هزار و  
 شش صد حدیث عن اعداد یافته و شیخ حرامی در کتابی آن اخبار را جمع فرموده بلکه بطلان مذهب و مشرب ایشان بجا  
 بلکه ضروری مذهب امامیه است و از جمله باین براینکه ریاضات صوفیه بر طبق واقع نیست آن است که ارباب کشف  
 و شهود را با یکدیگر در اعتقادات و احکام عقلیه و شرعی خلاف و شقاق و اختلاف است پس بعضی از ارباب کاشف  
 وجود را اصل میدانند و بعضی با هیبت را اصل دانسته اند و بعضی بوحدت وجود رفته اند و برخی بر خلاف آن



و بعضی از ارباب مکاشفه سنی و بعضی شیعه چنانکه محی الدین غری که از ارباب مکاشفه سنی است و اخوند طار صمدی که او نیز از ارباب کشف و شهود شیعه است و ایضا غالباً بلکه یکسر بجهت زیانست بدن و قوی در تحصیل و ضعف و انکسار است ازین جهت خیال های واهی سست می نماید.

### در مناظره مؤلف کتاب با ملا ابوطالب لواسانی جفّار رحمه الله

مؤلف این کتاب در سنوائیکه در دارالسلطنه اصفهان تحصیل اشتغال داشت و آن بعد از مراجعت از عتبات بود پس طالب آن بودم که در هر علم فی الجمله آگاهی بهم رسانم و اساتید هر علم را بجهت تمام اینکه طالب علم جعفر ششم شیخ عزیز نامی در محله بید آباد بود که در ری و علم و اعداد و جعفر فی الجمله آگاهی داشت لیکن هیچیک را تمام ندیده پس بعضی از اصطلاحات علوم خود را بمن گفت و مرا در جفر دلالت کرد بملا ابوطالب لواسانی که در مدرسه نیمه از دمان شباب تائب سکنی داشت و در جفر از مشاهیر و مسلمین آن دیار و در غایت اشتهار و باو و الله با جدم آشنائی داشته از او درخواست آن کردم که قواعد جفر خود را بمن تعلیم نماید در جواب گفت که هرگز ریاضت کشیده نگفتم نه گفت تعلم این علم بی ریاضت صورت حصول نی یابد و در سابق ایام به کسی که ریاضت نه کشیده بود تعلیم کردم و محتاج شده گفتم که ریاضت بمنراج سازگار نیست و موجب امراض است گفت در وقت منوجه آمد که من از جفر سوال کنم اگر جواب آمد بشما تعلیم کنم بسیار خوب والا فلا پس در وقت موعده نیز او فرستم نوشته که سوال کرده بود که بفلان کس تنگانی جفر تعلیم کنم جواب استخراج کرده بود که بغیر اهل ریاضت هیچ کس مگو پس بمن گفت که ریاضت مرتکب شونا ترا تعلیم کنم گفتم که او از ریاضت اگر شرعی است مضایقه از آن ندارم گر تا حال بعل نیاید از این پس خواهم بجا آورد و اگر ریاضت صوفیه است من آنرا مشروع نمیدانم اول با من در مشروعیت آن مناظره کنید و مراجع سازید از آن پس مضایقه ندارم عجب تر اینکه در همان اوقات میرزا ابراهیم نام ستوفی اصفهان بنزد او مراد و می نمود و تعلم جفر از او میکرد و با اینکه از اهل دیوان و البسه و افندی و طعمه و اشربه و لکنه اش غالباً از حرام بود و با اینکه من از بدو تکلیف تا آن آوان در مدرسه در خدمت علماء اعیان تحصیل اشتغال داشتم و من از اهل ریاضت نبودم و میرزا ابراهیم ستوفی از اهل آن بوده لیکن حضرت قادر متعال همان قاعده ملا ابوطالب لواسانی را بواسطه چندین تعلیم فرمود و رساله در علم جفر فرستم

### در مناظره شهاب ثالث با شیخ احمد احسانی

و شیخ احمد جمع میان قواعد شرح و حکمت نمود و معقول را با اعتقاد خود با منقول برابر ساخت لهذا محل طعن و تمغیر شده چه در اکثر قواعد معقول تطبیق آن علماء بر شرعیه امکان ندارد ای شیخ احمد سر کمال زبان شده مسلم کل بود و لیکن در نزد حکما و قس نه داشته و ایشان چندان معتقد بفضیلت و معقول دانی شیخ نبودند و نسبت

## در احوال شهید ثالث

و از آن خوند ملا علی نوری سوال کردند که تفصیلات شیخ چگونه است گفت عامی صافی ضمیری است شیخ احمد  
در هر بلد مطلع و مجید و سلطان عصر مرحوم تفتیش را با او نهایت خصوصیت بلکه سلطان از او سوالاتی نمود  
و او رساله در اجوبه آن اسوله نوشت و بهر بلدیکه وارد میشد علماء آن بلد او را نهایت احترام و با او بیجا  
جماعت می نمودند تا در واقعه آخر دار و قزوین شد و در خانه مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب اقامه نمودند و روز  
در مسجد جمعه نماز میکرد و علماء قزوین همه حاضر میشدند و اقتدا می نمودند و حاجی ملا عبد الوهاب از مریدان  
شیخ بوده و با عقاقد قوه غوره حقیقت اعتقادات شیخ نداشت پس شیخ احمد بیازدید علماء قزوین میرفت و  
علما به همراه او بودند روزی شب از دید شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی رشتند پس از طی تعارفات مرسومه شهید از  
شیخ سوال کردند که در معاد مذہب شما و ملا صدری یکی است شیخ گفت چنین نیست و مذہب من و رای مذہب  
ملا صدری است شهید برادر کوچکش حاجی ملا علی گفت برو در کتابخانه من و شواهد ربوبیه ملا صدری در فلان  
موضع است او را ببین و حاجی ملا علی چون از تلازمه شیخ احمد بود مسأله و مسأله در احضار شواهد ربوبیه نمود  
شهید ثالث شیخ گفت که اکنون نزاع نمیکنم که مذہب شما و ملا صدری در معاد یکی است لیکن شما بگوئید که مذہب  
شما در معاد چیست شیخ گفت که من معاد در معاد اجسم هورقلیائی میدانم و آن در همین بدن عنصری است مانند  
یخسته در سنگ شهید فرمود که بدن هورقلیائی غیر بدن عنصری است و صدوری دین اسلام است که در روز  
قیامت همین بدن عنصری عود میکند نه بدن هورقلیائی شیخ گفت که مراد من همین بدن است بالجمله هنگامه  
مناظره در میان ایشان گرم شد پس یکی از تلازمه شیخ که از اهل ترکستان بود باشهید در مقام مجادله برآمد و شمشیر  
مجادله و مجادله بود نه استکشاف حق شهید سکوت نمود پس از آنجا برخاستند و جستجی مبدل با فراق و وفای  
مبدل به شفاق شد در آن روز شیخ چون به مسجد برای نماز جماعت رفت علماء کسی به همراه او نرفت و مسجدش  
حضور بهم نرسانید مگر حاجی ملا عبد الوهاب پس حاجی ملا عبد الوهاب از شیخ احمد خواہش نمود که رساله در معاد  
و عاده بدن عنصری تالیف نمایند تا رفع شبه شود شیخ رساله نوشت ثمری بخشید و همه مکلفی شیخ در قزوین  
شیوع یافت و آن رساله در اجوبه المسائل شیخ جمع شده و در دارالطباعه منطبع گردید چون هنگامه تکفیر شیخ  
اکرم شد و شیخ مرد معروف مسلمی بود حاکم شهر شاهزاده رکن الدوله علی نقی میرزا بود بحسبت رفع بذامی خود  
که در قزوین چنین هنگامه شده و السببه خوش آیند پادشاه نخواهد بود لهذا خواست که شفاق را و وفای  
مبدل سازد پس علماء را در شبی از شبها ضیافت نمود و شهید و شیخ را نیز دعوت کرد و در زمان حضور مجلس  
شیخ احمد مصدر بود و بعد از و شهید نشست اما میان خود و شیخ فاصله قرار داد چون خوان ترتیب دادند  
برای شہید و شیخ یکخوان گزاشتند شهید در آن خوان شریک نشد و آن خوان که پس از او گزاشتند شیخ

بغذا خوردن نمود و در هنگام نشستن دست بر کمر صورت گذاشت که محاذات با شیخ داشت پس از صرف غذا  
که ضعیف بود عنوان سخن آغاز و در باب انجام ساز و باز اتهام تمام فرمود که جناب شیخ سر آمد علماء عرب و عجم و لازم  
شهادت نماید در احترام ایشان کوتاهی جانزندارد و سخن مفیدین که در میان این دو عالم فساد و شجره خاندان  
قطع و قطع و دفع و دفع باید نمود شهید در جواب گفت که در میان کفر و ایمان اصلاح و آشتی نیست و شیخ را در  
تنبیهی ست که خلاف ضروری دین اسلام است و منکر ضروری کافرست شاهزاده هر چند اصلاح در انجاء  
امر صلاح نمود از اصلاح جز صلاح حاصلی پدید نیاید و آن مجلس منقضی شد و شهید در تکفیر شیخ تاکید و تشدید  
بجدا یک روزی مؤلف کتاب خانه او حاضر بودم -

### در افساد شهید و صایت شخصی را که شیخی بود

شخصی مدعی وصایت از شخصی و وراثت منکر بودند و می نمودند که این شخص شیخی است شهید حکم بر فساد وصیت  
وصایت نمود و روی بمن آورد و فرمود که این طائفه با فلاسفه موافقت نموده اند در این قاعده که الفاعل الواحد  
لا یصدر عنه الا الواحد و دارای این عقیده کافرست و من سکوت داشتم حاصل تکفیر شهید در غایت اشتیاد  
شهره هر دو یار شد شیخ دیگر در قرقرین مکث نه کرد و از آنجا بعراق عرب رفت و بجا بکه عزم نمود چون به بصره رسید  
وفات یافت و ارشد تلامذه شیخ آقا سید ابوالحسن بن سید محمد حسین تنکابنی بوده که خال مفضل مؤلف این کتاب  
ست و در ساله در علم نوشته و بنظر شیخ رسانیده و شیخ شرحی بر آن نوشته پس از آقا سید ابوالحسن سید کاظم  
رشتی الاصل ساکن کر بلا از ارشد شاگردان شیخ احمد شده چون خبر تکفیر شیخ انتشار یافت و شیخ نیز وفات یافت در  
زمان مرحوم آقا سید مهدی خلف با شرف آقا سید علی صاحب ریاض از شدت تقوی و جربزه فتوی  
نه میگفت پس مردم از او درخواست این نمودند که شیخ را شهید ثالث تکفیر کرده اکنون تکلیف ما با تابعین شیخ چیست

### در مناظره سید کاظم با شریف العلماء در محضر آقا سید مهدی

آقا سید مهدی مجلسی ترتیب داد و شریف العلماء و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و حاجی سید کاظم را احضار نمود  
ایشان با سید کاظم مناظره نمودند و مواضعی چند از کتاب شیخ را گرفته که ظاهر این عجز از کفرست سید کاظم  
اذعان نمود که ظواهر این عجز از کفرست لیکن شیخ ظواهر این عجز را اراده نه کرده بلکه این کلمات را تا ویلی  
ست که آن تاویل مراد شیخست ایشان گفتند که ما ما مور بنا و بیل نیستیم کرد آیات قرآن و کلمات حضرت  
سبحان و اخبار پیغمبر و آل الهار العتیمیة و الشفاء و الا هر کافر می که بکلمه کفری حکم کند لا محاله تا ویلی در  
راه دارد پس سید کاظم گفتند که تو بنویس که ظاهر این عجز از کفرست سید کاظم نوشت که ظاهر این عجز  
کفرست و آنرا مبر خود مهور خود پس آقا سید مهدی اگر چه فتوی نه میگفت لیکن شهادت این دو عادل که

## در احوال شهید ثالث

شریف العلماء و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی حکیم بکفیر شیخ و تابعین او منور  
در مکلفترین شیخ احمد

و از آن پس مسجد رفته و مردم را موعظه نمود که درین عصر که کافی چند لباس میش درآمده و دین مردم را فاسد  
کاسه ساخته اند و ایشان شیخ احمد اسانی و متابعان او هستند و ایشان کافرند پس تکفیر ایشان شیعیان  
و فقهای نیکه شیخ و تابعان او را تکفیر کردند اول ایشان حاجی ملا محمد تقی قزوینی دوم آقا سید مهدی و حاجی  
ملا محمد جعفر استرآبادی و اخوند ملا آقایی در بندی و شریف العلماء و آقا سید ابراهیم استاد حنفیه و شیخ محمد حسین  
صاحب فصول و شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر بلکه اکثری از فقهاء عصر ایشان تکفیر نموده اند و خلاف شیخ در میان  
که موجب تکفیر او گشت چند مسند است - مسئله اولی معادست شیخ معاد را بحکم بهور قلیا میدانند و تحقیق کلام  
اینکه حکما اشراق بعالم مثال قایلند و آنرا از مکاشفه خویش ثابت نموده اند و آن را اسامی چندست عالم مثال  
و عالم اشباح و عالم اظله و کوه قاف و اقلیم ثامن و شهر جابلقا و جابلقا و در بعضی از عبارات بر صابرا و مملکه بدل  
لام تعبیر شده و بهور قلیا و لفظ بهور قلیا بضم باء و فتح واو و سکون راء و کسرة قاف و سکون لام است و بعضی بهور  
قلیا بضم باء و سکون واو خوانده اند و این غلط مشهور است و این فقیر مولف کتاب در سالی که بسفر خراسان رفتم  
چون بسبزوار رسیدم مسائلی چند از کلام حکمت و تفسیر در سال جمع نمودم و آنها اشکالات عویصه بوده و خدمت  
حاجی ملا بادی سبزواری دادم که از معارف حکمی زمان و از تلامذه اخوند ملا علی نوری بوده و نود و پنج سال  
عمر و میز شست و صاحب کرامات بوده و او را نسبت با کسیر میدادند و از بهر اهل زمان و از کسی چیزی قبول ننموده  
و بجائی بدیدن و باز دیدن زنده و بقدر قوت خود و عیال خود و بنحو و سطرز یاده نداشته با این حال هر هفته مال  
خیرل بفقر اتفاق می نمودند و او را نسبت با کسیر میدادند و اهل آن بلد کرامات بسیار از نقل مینمودند چون  
رسانه اسوله مرا بنزد او فرستادم نگاه کرده گفت اولاً فلان کس خود جامع است و قادر بر رد این شبهات است  
و ثانیاً بجهت کثرت سن مرا قدرت بر فکر و تجر جواب این مسائل نیست و ثالثاً روز ما را بتدریس اشتغال دادم  
نوشتمن اجوبه آنها موجب تعطیل و در درس است و رابعاً این مسائل در غایت اشکال است و فلان کس باین تعلیل  
میرود و مسافر است و باین تعلیل این مسائل را تفصیل تفصیل نتوان انجام داد و بعد از اینکه مراجعت از آن سفر کردم  
میرزا محمد حسین مجتهد ساروسی و جناب حاجی ملا محمد شرفی از کیفیت سؤال و جواب من و حاجی ملا بادی اطلاع  
یافتند که او ترسید که اگر آن مسائل را جواب بنویسد شما خواهید او را تکفیر کرد چه او نیز با ملا صدیقی هم مذہب و  
در فساد عقیده با او شریک است من گفتم که اگر امروز پادریان و کشیشان ادیان باطله در مذہب اسلام شبهات  
نمانند بجز حاجی ملا بادی و ملا آقایی در بندی کسی وارد بد که دامن هست بر کمر زنده و در شبهات ایشان را نماند



اسلام مستحکم دارد تا شما اصل برائت و استحباب جاری دارید ایشان تصدیق و تحسین کردند مجللاً بعد از اینکه دیدن حاجی ملاها دی هشتم شوالاتی از من کردند دستفراز احوال علما و حکماء نمودند و چون اخوند ملا آقا حکیم تبریز از تلامذه اخوند ملا علی نوری بوده اما از تلامذه دوره اول بوده و حاجی ملاها دی از تلامذه دوره وسط بوده و حاجی ملا آقا راننده بود از من سوال کرد که اخوند ملا آقا فضیلتش بچه پایه است گفتم بسیار فاضل و در مقابل کوی سبقت از همکنان بر بوده است حاجی گفت من اورا ندیده ام و مرا هم همین اعتقاد بود که او فاضل است لیکن شنیدم که شرح زیارت شیخ احمد را درس میگفت بدین سبب فتوی در اعتقاد دست بهم داد و شیخ احمد را آن پایه و مایه نیست که کتاب اورا شخص فاضل تدریس کند من گفتم که شما هرگز شرح تشریف اخوند ملا سعدا تدریس مکر نفرمودید گفت چرا گفتم که این دلالت ندارد که ملا سعدا باید از شما افضل باشد و حال اینکه چنین نیست بلکه مردم از اخوند ملا آقا خواہش کردند که شرح زیارت شیخ را تدریس کند ایشان هم اجابت کردند پس از من سوال کرد که سبب تکفیر شیخ احمد چه بود گفتم مکفرین را سخن بر این بود که در معاد مذنب او با مذنب ملا صدری یکی است حاجی گفت که ملا صدری را هم مکر تکفیر کرده اند گفتم تکفیر او که از قدیم الایام در اسنہ علماء اعلام جاری بوده گفت که ملا صدری قابل مجاد جہانی است گفتم بلی او در شواہد ربوبیہ گفته الحق ان المعاد فی المعاد هو الجسم العنصری لیکن از آن پس در مقام تفصیل عنصری باقی نہ گذاشته علاوه در کتاب شرح اصول کافی و در تفسیر سوره بقرہ و در اسفار با لفظ عذاب قابل است و قابل نجات نیست و میگوید کہ فرعون مات مومنًا موحداً بوحدة وجود قابل است واحد و غیر ذلک من السموات والارضات و در دل خلل کردم گفتم کہ این مرد در میان سبز و نارنجی کویا بانک خردش نشینده و نمیداند کہ ملا صدری را تکفیر کرده اند کمال حاجی از من سوال کرد کہ شیخ احمد را چرا تکفیر کرده اند گفتم برای اینکه بحکم مور قلیا قابل است و من داوار فتوح دادم حاجی گفت کہ مور بکون داوست من گفتم کہ من یکی از فضلاء تلامذه اخوند ملا علی نوری شنیدم کہ اخوند ملا علی نوری میگفت کہ مور داو غلط مشهور است صحیح مور بفتح داوست حاجی گفت باید ببر بان قاطع جوع نمود من گفتم کہ بر بان قاطع در لغت فرس است و اخوند ملا علی نوری میگفتند کہ مور قلیا یونانی است معنی عالم آخر پس حاجی از تالیفات من سوال کرد من برخی از تالیفات خود را بیان کردم پس گفت کہ من برای کوچک دارم کہ علم اصول میخواند شما منظومه اصول خود را برای او فرستاده باشید مجللاً عالم مثال تحت فلک قمرست و آنها اجسام باشند خالی از ماده و بر جسم صاحب انوارای خود نیست و اعتقاد ما آنکہ روح بعد از مفارقت از این بدن بعالم مثالی میرود و در آنجا صبح و شام است بدلیل باقی رزق ہمینا بکرتہ و عشتیا و حضرت صادق علیه السلام از ہمین آیه استدلال بر عالم برنخ نموده و ما را اعتقاد آنکہ روح بعد از

مفارقت از بدن به عالم مثال در بدن مثالی درآید و اگر از اهل نجات است مستقیم و اگر از اهل عذاب است مثالی به عالم آخرت رود و در اینجا با بدن محضیه معشور شود و معلوم است که بدن محضی باید استعداد بقاء ابدی پیدا کند و روح نیز باید متعده شود و از برای بقاء ابدی پس باید بزرخی باشد که یکجا مانند این نشاء فاسده فانیه کاسده نباشد و یکجا مانند ان نشاء اخرویة باقیه نباشد بلکه میانه و بین بین باشد تا طغره لازم نیاید و آن عبارت است از برزخ و عالم مثال -

### در حضور امیر المؤمنین و در سر هر مختصری

و از اینجا است که میگوئیم اینکه امیر المؤمنین در وقت احتضار در سر هر مختصری میآید چه مومن و چه منافق و شعر بلا بنیان فصاحت ارکان دیوان بر آن کواه یا حار همدان من میت یرنی من مومن او منافق قبلما یعرفنی طرفه و اعرفه نبعثه و اسمع و افعل و انت عند الصراط معترضی فلا تحف عشرة و لا زلا اقول للنارین وقف للعرض ذریه لا تقبری الرجل ذریه لا تقریه ان له جلا یجل السبی مقفلا استقیه من بار و علی ظلم تخال فی الحلاوة الصلا قول علی کحارث عجب کم ثم اعجوبه له جملا و علم الهدی سید مرتضی رضی الله عنه بقاعده اینکه یک جسم در یک زمان در اکنه متعدده نمیتواند متکثر شود گفته که مراد از حضور علی دیدن مختصر است ثم و لا یما انجذاب نفس آن حضرت را و ما میگوئیم که هر مختصری نفس آن جناب را می بیند مانه دیدن هر کسی خورشید تابان را پس خورشید در یک مکان است و همه در هر بله ای او را می بینند باشد و انوار و یا میگوئیم که هر کس آن جناب را می بیند به بدن مثالی چون نفوس قدسیه قاهره را قوت و قدرت و کلیه و اعاطه است که یک نفس میتواند تصرف در ابدان متعدده نماید مانند نفوس انبیاء و اولیاء و نحو اینان و باین وجه محمول است بودن آن جناب امیر المؤمنین در یک شب در هفتاد مکان بقیافت و میمانی و حاضر شدن آن جناب در سر هر مختصری و دیدن موسی بعد از سبوش شدن در هنگام تجلی نور الکی که فی الحقیقت نور کرد و بین بود که از خلصا شیعه آن امیر المؤمنین میباشند از کرده ملائکه که هفتاد هزار موسی در بالای هفتاد هزار کوه ایستاده همه لباس پشم در بر و عمامه پشم بر سر و عصا بر دست و همه رب اربی کو یانند پس موسی از جبرئیل سوال نمود که بخبر من آیا موسی دیگری است و اینها کیانند جبرئیل گفت اینها ابدان مثالیة تواند و بدین محمول است آنچه ابن جمهور در کتاب مجلی روایت داشته که چون در خبک جبل طلحه در میدان افتاده و باخواند که معنی بود از او سوال کردند که قاتل تو کیست گفت علی گفتند که علی در فلان مکان ایستاده و او ترانه کشته طلحه در جواب گفت که مرا علی کشته و بمن مقتولین را علی کشته آیا نمی بینی که علی کاهای در هواست و کاهای در پشت سر و کاهای در پیش رو و کاهای از طرف راست و چپ و چپ چنانکه میاید بی در آنوقت نظر بآیه فبصرک الیوم حدیده پرده از پیش چشم طلحه برداشته و ابدان مثالیة امیر المؤمنین را دیده و عالم مثال را لول طیاره را در دهان آن حجت چنانکه در دعاء یا من الله العزیز العظیم



وال بر آن است چه هر چه از آدمی در عالم شهاده صادر میشود همان عمل از بدن مثالی او حادث میشود پس اگر کسی  
همه ابدان مثالی بر آن مطلع میشوند و اگر شر باشد خدا تعالی از کرم بی فتنی پرده بر روی آن صورت مثالی  
میانند از که سایر ابدان مثالی آن فعل قبیح و معصیت را مشاهده نکنند و آن شخص خجل ننماید و شیخ بهانی  
بهمانیه در کتاب اربعین همین حدیث را ذکر فرموده و توضیح عالم مثال کرده و در کتاب اصول کافی که از  
اربعه معتبره شیعه است تقریباً بحدیث روایت کرده در باب عالم مثال -

### در مذهب شیخ احمد در جسم معاد

و باجمله شیخ احمد را عقیده آن است که جسم انسان مرکب است از اجزائی که از هر یک از افلاک تسعة جرنی خد  
شده و همچنین از عناصر نیز از هر یک جرنی برداشته اند و مرکب نموده اند و چون روح از بدن مفارقت  
کند اجزاء عنصری هر یک برگز خود روند و از آنها چیزی نمی ماند و آنچه باقی ماند همان اجزاء فلکیه است و همان در  
عشر محسوس است و همین وجه نقضی از شبهه اکل و ماکول هست که ماکول اجزاء عنصریه است و آنها خود میکنند  
آنچه عود می نمایند اجزاء فلکیه است و آنها جز بدن اکل نخواهند شد و تکمیل در حل شبهه اکل و ماکول مانند علامه  
حلی اعلی الله مقامه و استادش محقق طوسی در تجرید باجاء اصلیه رفتند که آن ماده منویت نقطه وزانند و ظاهر  
نمیشود و جزو بدن اکل نمیشود و آن اجزاء اصلیه عود میکنند و آنچه جزو بدن اکل است اجزاء فضلیه است و اصلیه  
و شکی نیست که ظاهر این تحقیق که شیخ کرده خلاف ضرورت دین اسلام است بلکه ضرورتیست که اجزاء عنصریه عود میکنند

### در معراج جناب ختمی مآب شیخ احمد

شیخ احمد در معراج نیز به همین سبک مثنوی کرده میگوید که در زمان عروج عاج معراج نبوت حضرت ختمی مرتبت صلی الله  
علیه و آله و سلم معراج جزو خاکی و آبی را بر زمین انداخت و جزو هوایی را در کره هوا انداخت و جزو ناری را در کره  
نار گذاشت و یا با همان اجزاء از افلاک تسعة ما خود بود با فلاک رفت فلذا خرق و الت پیام لازم نیامد و عبادت  
اینست فلما وصل الی کره الهواء فلقیها ما هو منها و هكذا و جمع کرات عناصر همین سخن را گفته و این خلاف  
دین اسلام است چه اعتقاد ما آن است که جناب ختمی مآب الف التحیته و التناء بهمین بدن عنصری با سائر  
بها همان لباس که در برداشت و دامن او برین بر خورد و آب ابرین شروع بر خفتن نمود و آنجناب معراج رفت  
و سیر نمود و مراجعت فرمود و هنوز آب ابرین تمام نخفته نشده بود بلکه بالغلین پامی مبارک معراج رفت و سیر نمود  
که بجهت رعایت ادب لغلین را کنده باشد خدا تعالی فرمود که بالغلین بعرضش بیا تا عرش ما از لغلین توبه  
یا بد پس با همه اجزاء عنصریه و لباس و لغلین اتفاق افتاد و ما خرق و الت پیام پس بر این حکم و در این باب  
محقق بفلاک نهم است نه سائر افلاک علاوه میگوئیم که جسم رسول خدا الف التحیته و التناء الطف از جسم فلکی

بوده لهذا خرق لازم نیاید چه جسم ملکی محاط و بدن طهر پیغمبر صل و سلم محیط و بهر محیط اشرف و الطیف از محاط است مانند  
اینکه اجنه داخل خانه که در آن بسته باشند میشوند بدون اینکه خرق و التیامی در دیوار پدید آید علاوه بر این مستماع  
خرق و التیام از ظل خالی نیست و این مسئله دوم از مسائل خلاصیه میان شیخ احمد و فقهاء است مسئله سوم آنست که  
شیخ احمد ائمه را علل اربع میداند هم صوریه و هم فائیه و هم مادیه و هم فاعلیه و این خلاف ضروری مذمبها مایه اگر چه  
شیخ میکوید که ائمه فاعلند باذن خدا تعالی مانند وکیل و مأمور و مقام ائمه را مقام مشیت میداند و هوالاتی چه  
نظر باخبار مقام امام که مقام مشیت و فعل است و میکوید که خلق کردن خدا عالم را و خلق کردن امام عالم را مانند اینست  
خواهد بود و قول لکن یکتبون الکتاب باید فهمیم و ائمه ید الله میباشند که چرا استبعاد در خالقیت ائمه مینمایند حال  
اینکه تبارک الله الحقیقین گواه بر آن است که بجز خدا خالق دیگر هست و قول خدا تعالی در باب حضرت  
عیسی روح الله و اذ خلق من الطین کهنه الطیر شاهد این معنی است و قول امیر المؤمنین انا خلق الارض و  
السموات دلیل بر این مطلب است و اینکه اگر خداوند تعالی کسرا خلق کند که او آسمان و زمین را باذن او خلق کند  
و قدرت بر آن داشته باشد این را داخل در لطف و ادل بر کمال قدرت خداوند تعالی میباشد و مردم بیشتر از علل  
باین معنی مینمایند و همین تقریر را این فقیر مؤلف کتاب از حاجی سید کاظم شفا میباشیم چون مدتی به مجلس درس او  
حاضر میشدم و این کلمات و استدلالات او بمن آن بیت العنکبوت است اما اجمالاً پس اخبار بسیار از ائمه  
اطهار علیهم صلوٰه الله الملک التجار و رو یافت که نسبت خلق و رزق را بائمه وادون موجب کفر و ضلالت است و  
ائمه از آن منع فرموده اند و این کرده را مفوضه خلقیه مینامند و ایشان قائلند باینکه خداوند عالم تفویض نمودن  
و رزق را با امام و حضرت صاحب الامر روحی فداء و عجل الله فرجه در توقیعی نوشته که هر که یکی از من و آبای من چنین  
نسبت دهد من و پدرم از او بیزاریم و عبارت آنجناب این است فانا ابائی منه براء و علامه مجلسی نیز مانتهم  
علماء این طائفه را تخفیر نموده اند و حقیقه هم این طائفه کافرند لیکن شیخ احمد را سخن این است که من قائل بتفویض  
نیستم بلکه میگویم خداوند خلق کرده است و ائمه بمنزله ید میباشند و ظاهراً اینکه این سخن محض تغصیر عبارت باشد  
و اخبار عموماً در این معنی و معنی اول را و اگر احب بار هم بزرگلاف آن و زود یافته باشد مطروح است علاوه  
اخبار احاد است و بر فرض متواتر بودن نیز با ضروری مذمب معارضه نمیتواند نمود -

### در جواب از مشیت و تحقیق آن

و اما تفصیلاً پس اولاً گفته مقام امام ۴ مقام مشیت است میگویم راست مقام امام ۳ مقام مشیت است  
ولیکن معنی این سخن آنست که امام منظر مشیت است و مشیت خدائی با امام ظهور پیدا می کند باین نحو که هر چه  
امام خواست خدا آنرا می خواهد و هر چه امام نخواست خدا آنرا نمی خواهد و هر چه خدا نخواهد امام نیز آنرا

نه میخواند نه اینکه امام حقیقت مشیت خدا باشد و این مانند یهست که امام یهست یعنی منظر قدرت خداست نه اینکه نفس  
باشد پس مراد منظر و محل است چنانکه در بعضی از زیارات درود یافته السلام علی محال مشیت الله پس مشیت الله نیز مانند یهست  
و جنب الله و صین الله و اذن الله و نفس الله و نحو اینهاست پس از اینجا لازم نیاید که امام خالق آسمان و زمین باشد.

### در جواب مکتب جون الکتاب

و ثانیاً در باب مکتب جون الکتاب باید نیمه میکنیم که کتاب کتاب یهست و این راست است اما گفتیم در سابق که یه  
منظر است نه اینکه حقیقه امام یه خدا باشد تا خلقت عالم بید شود و موجب صحت انتساب فعل بید باشد علاوه بر فرض اینکه  
امام حقیقه یه باشد نظر بقانون لغت و محاورات عرفیه نسبت فعل را بید تواند دانست و نمیتوان گفت الیه کاتب بلکه کاتب هما  
انسان ذوالیدست نه یه بلکه یه بمنزله آلت است مگر اینکه اسناد مجاز می باشد و مجاز بهم مجاز عقلی باشد از باب استناد و بابت  
که آن اسناد بغیر ما جوله محسوب میشود و ظاهر است که این معنی چه صورت دارد و البته این معنی را شیخ نیست و ثانیاً در باب  
در باب احسن الخالقین که شیخ متک حجت از باب مجاز است چنانکه در اخبار نیز ملکیین خلاقین در تولید نطفه در رحم تعبیر شده  
و این مجاز لغوی است شکی نیست که خالقین متعدده بر فرض تحقق آن لازم ندارد که انهم خالق باشند و این نه دلالت  
مطابقه است و نه تضمن و نه التزام و این از اوضاع و اضیاست و را بجا در باب اول تخلی من الطین کهنیه الطیر میکنیم  
که این هم مانند احسن الخالقین دال بر مدعی نیست چه اولاً عیسی خالق است مجازاً و ثانیاً عیسی امر غیر خلق کند دلالت ندارد  
که امیر المومنین نیز باید آسمان و زمین را خلق کند علاوه خداوند فرموده کهنیه الطیر پس معلوم است که حقیقه خلق طیر نکرد  
و خامساً در باب انا خالق السموات و الارض میکنیم که این خبر مجعول و کذب محض و اقرار است و این خبر خطبه السبیل  
محمود علی و بد است که از مومنات است و شیخ رجب برسی صوفی نیز آنرا در کتب خود نقل کرده و الا پس علماء، عالیا  
مقدار و مشهورین اعمد از علماء، اخبار و فضلاء، ابرار و نقاد اخبار ائمه اطهار مانند غوامس اخبار علامه مجلسی اجله  
مجالس الرضا و الرضوان صاحب کتاب بحار الانوار و سید رضی جامع خطب حیدر کرار صاحب بحیه البلاغت و نقه  
الاسلام شیخ کلینی نامدار و احزاب ایشان این خبر را نقل نه کرده اند و در هیچ کتاب معتبری آنرا ندیدیم و شنیدیم  
بلکه بعضی از افاضل اکمال حکم بوضع تصریح بر کذب آن فرموده اند علاوه بر یک روایت با درایت چنانکه در باب  
درایت فرموده اند بهتر است از هزار روایت بی درایت آخر عقل هم یار خوشی است چگونه امیر المومنین که مردم  
او را خلیفه چهارم هم میدانستند مگر بعضی چگونه بر منبر میایند و میگویند انا خالق السموات و الارض بلکه جرات آن  
نداشت که ادعا کند که من خلیفه بلا فصل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

در محاجه حاجی محمد کریم خان و شیخ عبد الرحیم بر و جردی

در این مقام مناسب است که محاجه حاجی محمد کریم خان قاجار با شیخ عبد الرحیم بر و جردی مذکور شود. حاجی محمد

کریم خان از تلامذه سید کاظم و مونس کن رابع است و شیخ عبدالرحیم فقیه و از تلامذه شیخ موسی و شیخ علی محقق است  
 بوده زمانی حاجی مزبور بدار الخلافه آمد علماء ترک دیدن و باز دید او نمودند پس روزی در منزل معتمد الدوله عباس  
 قلی خان جوانشیر میر دیوان شیخ رفته بود بدیدن ایشان و عباس قلی خان نیز با فهم بوده و مؤلف کتاب را هم با او  
 مناظره است محلاً حاجی مزبور نیز در همان مجلس بدیدن عباس قلی خان حضور یافت پس از محاورات و مکالمات  
 چند حاجی شیخ گفت که ما دار و دار الخلافه شدیم علما تا ما را هم خبر نموند و با ما مراد و نموندند کویا بحجت آن باشد که  
 ما را اضلال و مضل میدانند شیخ کلامی گفت که حاصلش اینکه ضال بودن را نمیدانم اما در مضل بودن شما خلافتی نیست  
 زیرا که شما در کتاب خود که مرشد العوام است نوشته و مکرر بر بالای منابر گفته اید که علماء این عصر کلمات مطالب  
 ما را نمی فهمند و بدین سبب ما را تکفیر مینمایند و شکی نیست که کلمات و اخبار یک علماء عصر باید طولاً و مهارت در علم  
 بر فهم و ادراک آنها نداشته باشند چنین کلمات چنین اعتقادات را در میان کتاب فارسی نوشتن و آنرا چاپ کردن  
 و بدست عوام کالافعام دادن و بر بالای منابر در محضر اکابر و اصاغر و عوام و خواص اظهار آنرا حاصل نمودن البته  
 اضلال و موجب گمراهی خلایق و بندگان خداست مگر از آنکه اخبار نرسیده که کلم الناس علی قدر عقولهم و عقل  
 نیز بر مضمون خیر مشون کواه صدق و شاهد عدل است و ایضاً آمده فرمودند ماکل ما یعلم یقال و لا کلهما یقال جان  
 و قه حاجی مزبور گفت نه امیر المومنین خود بالای منبر فرموده انا خالق السموات و الارض با اینکه عوام و خواص  
 نشسته بودند پس آن هم اضلال خواهد بود شیخ فرمود که شما چرا باید اعتقاد بچنین خیر نمائید در آن عهد بعضی علی را  
 کافر میدانستند مانند اهل شام و بعضی او را خلیفه چهارم میدانستند و نادری او را خلیفه بلا فصل پیغمبر میدانستند  
 در چنین عصری چگونه می شود که علی بالای منبر بر آید و بگوید که من خالق آسمان و زمین می باشم مردم خلیفه بودند  
 او پیغمبر را قبول نداشتند چگونه معتقد بخالفت او میشدند و اگر چنین سخنی از او میشدند بفرمانده او می گشتند پس حاجی  
 مزبور گفت  
**در مناظره مؤلف کتاب با عباسقلینان**  
 و اما مناظره من با معتمد الدوله عباس قلی خان جوانشیر پس چون خالی از لطافت نبودند کور میکرد و بسیار فتنه  
 روزی در مجلس اعتماد الدوله صدر اعظم میرزا آقاخان حضور داشتم با نواب معتمد الدوله نائب الایاله شاهزاده  
 فرهاد میرزا و شاهزاده ایلمانی ابوالملوک کیومرث میرزا و جماعتی از اعیان که عباس قلی خان این دو شاهزاده نیز  
 فطانت و از علم بهره داشتند صحبت از نجوم درآمد و من بنحو طواهر شرعیته حقه حقیقتیه در مقام تکیه بعباس  
 نجوم برآدم از اخبار و آیات مذکور داشتم عباس قلی خان گفت تاثیر نجوم ظاهرست و مشاهدات از انکار نتوان  
 گفتیم چنین نیست که کواکب خود موثر باشند در عالم کون و فساد بلکه خداوند عادت را بر آن جاری ساخته  
 که در زمین فکر که اهل میان دو کوب مثلاً اینکه فلان تاثیر را در عالم کون و فساد خلق می نماید از انشیه اول در کتاب



و اذ خود فرموده که هر که اعتقاد کند که کواکب مدبر این عالمند پس آن شخص در نزد ما کافرست و بلفظ عندنا تغییر نمود  
یعنی کفر چنین شخص اجماعی فرقه شیعه است پس شروع در اخبار نمودم تا کلام من منجر بشعردیوان شد و این  
بیت را خواندم **خَوْفِي مُجْمَعِ أَخَوَيْلٍ تَرَجَّحُ الْمَرْجُحُ فِي بَيْتِ حَلٍّ فَهَلْتُ دَعْنِي مِنْ أَكَاذِبِ الْحَلِّ**  
المُشْتَرِي عِنْدِي سَوَاءٌ وَزَحَلٌ عَوْنِي بِخَالِفِي وَرَأَيْتِي عَزَّوَجَلَّ عَبَّاسُ قُلِي خَانَ كَفْتُ كَمْ حَلَّ نَيْتٍ بَلَكُمُ الْهَلَّ شَبَّ  
من انکار این سخن کردم و دوسه نفر ملائکه عاری از علم بودند حضور داشتند و آنما قصدین خصم نمودند من گفتم که در  
دیوان بلاغت نشان از نسخ صحیح همین پنج است که من قرائت کردم ایشان نهایت انکار کردند آخر الامر من بغیر  
کردم و گفتم که در اشعار در نزد اختلاف میزانی داریم و آن علم عروض است چون بان علم عروض رجوع کردیم  
دیدیم که این شعر از بحر تقاربست و بحر تقارب باید شش مستقل تمام بشود و هر مصرع آن به مستقل که پیچیده  
باشد که مجموع بیت بسی و شش حرف تمام بشود چنانکه الفیه ابن مالک چنین است و چون این بیت را بعلم عروض  
تقطع کنیم حمل را بدون الف و لام بگیریم مصرع آن پیچیده حرف میشود و مجموع بیت بسی و شش حرف میشود  
و با الف و لام زیاد تر میشود پس باید بدون الف و لام باشد پس خصم ساکت شد مجملأ ائمة را حلال اربع دانستن  
خلاف اخبار ما و ثوره ان ائمة اطهارست بلی اعتقاد ما آنست که پیغمبر و ائمة علت غائیة برای خلقت موجودات  
امکانیه میباشد و اخبار بسیار بر آن دلالت دارد و حدیث قدسی - لولاک لما خلقت الافلاک - کواه بر این  
مطلبست و سادسا در باب اینکه خالقیت ائمة عالم امکان را ادل بر لطف و عموم قدرت خداست جوثر  
اینکه این کلام کیسرواهی و از شائبه صواب عاریت چه این دلیل ظنیست و باینگونه دلائل اثبات این اصل  
عظیم خلاف ضروری مذہب شیعه است نتوان نمود چنان سخن منقوض بانست که خدا تعالی خلق کند در این مائت  
و در این مکان حضور جمعی از اعیان انسانی را که هزار سر داشته باشند و در هر سر هزار زبان و از هر زبان بیانات متفرقه  
تبییح و تمجید خدا کند پس این ادخل در لطفست و بیشتر مردم ندیدن چنین انسان اعتراف و اذعان بر وجود  
ملک منان مینمایند پس باید چنین انسان در همین مکان در این زمان موجود باشد با اینکه موجود نشده است  
پس این ادله فائده برای اثبات این مطلب ندارد -

### در رویای حاجی ملا محمد صالح پیغمبر را افضل التحیة و الشاء علیهم

و در این مقام مناسبست اینکه ذکر شود حکایت رویای مرحوم حاجی ملا محمد صالح پیغمبر اصلی الله علیه  
و تفصیل این اجمال آنکه حاجی ملا محمد صالح بر فانی برادر شهید ثالث در خواب رسول خدا اصلی الله و السلام را دید و آن  
سوال کرد یکی اینکه حاجی مدرسه میساخت و اراده داشت که مدرس آن مدرسه را نخر حرف و نقاشی و طلاکاری کند  
در این باب از رسول خدا الف التحیة و الشاء سوال نمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم در جواب فرمود که نقاشی مکن و

## در احوال شهب ثلث

در احوال شهب ثلث

همان سادگی خوب است دیگر متوال کرد که سبب چیست که علماء در ازمنه سالفه صاحبان کرامات و مکاشفات مسدود شده آنجناب العالیته و الله علیه فرمود سبب آن است که متقدمین احکام را بر دو قسم نمودند واجب و حرام پس ترک محرمات مینمودند و واجبات را بعمل می آوردند و آنچه مکروهات و مباهات بود آنها را داخل در محرمات نمی نمودند یعنی در مقام عمل ترک مباهات و مکروهات مینمودند و مستحبات را در مقام عمل بعمل می آوردند و داخل در واجبات میکردند و عمل میکردند و شما طبقه متأخره احکام را بر پنج قسم در مقام عمل نموده اید و تارک مستحبات شدید و فاعل مکروهات و مباهات گردیده اید فلذا ابواب کرامات و مکاشفات بر شما مسدود گردیده دیگر متوال ازل شیخ احمد کردم که نمیدانیم احوال او چون است و از او بعضی از کلمات کفرانگیز صادر گشته آن جناب صلوة الله علیه بسم کرد و فرمود که شیخ احمد غلط میکند که این گونه سخنان میگوید و سوالات دیگر هم نموده حاجی فرمود ابراز آن اسوله

**در کندر خورون شیخ احمد**

واجب نموده

و شیخ احمد عادی به خورون کندر بوده فلذا حفظ او بر تبه بود که سرآمد اهل زمان بود و متابعان او نیز کنند میخوردند و سید کاظم قمی از او آنقدر کندر خورده بود که دندانهایش ریخته بودند زیرا که کندر زیاد گرم است و حدیث نیز در مدح اکل کندر بسیار وارد یافته بلکه در حدیث است قریب باینکه هیچ پیغمبری معصوم نشد مگر بر قائل شدن به بداء و اینکه در میراث او کندر بوده و از اینچنان ظاهر میشود که ابنای خورون کنند مداومت داشتند و در آن اوقات که مؤلف کتاب بدر رس سید کاظم میفرستم -

## در وصایای شیخ احمد

سید روزی وصایای استادش شیخ احمد را نقل مینمود و گفت که بمن نوشته بود باین عبارت فاما الاصلان التي نزلاني بعد فجاءا اما پس خود تفسیر این عبارت بدین نحو کرد که اعصار و دیر کویند که از کندر برخیزد یعنی آن را و با نیکه می بینید که بعد از من در میان آسمان و زمین چسبیده که عالم را تا یک کرده پس بر آنکیزاننده آن دود را منم - مؤلف گوید که این سخن بسیار راست بوده چه بعد از او رئیس بر این فروع حاج سید کاظم گشته و چه بسیار تاناع و تشاجر فیما بین تابعین او و تابعین فقهاء پیدا شدند و در میان ایشان که سید کاظم خلیفه او حاجی محمد کریم خان قاجار شده و چه بسیار قتل و تنب و سلب بواسطه او در ولایت کرمان اتفاق افتاد و یکی از تلامذه او میر علی محمد شیرازی بوده که خود را بباب تسمیه نمود و برای او آن قدر کشتار و قتل و تنب و سلب و خرابی بلدان اتفاق افتاد که بوصف راست نیاید بلکه هنوز نائزۀ آن شعله در بلاد باقی است افنا الله من شهورهم و شیخ احمد ملا صدیقی را کافر میدانست و میگفت عبارت ملا صدیقی بسط الحقیقه کل الاشیاء باطل است لفظاً و معنی و باین مقام سخنان بسیار گفته است و بدین سبب بعد از کافرانسته و تفصیل در مقاله طهرین



در این مقام خارج از عنوان ماست و برای این مسئله عرض عریض و عمیق طویل است و همچنین ملامصدی در تفسیر و تخریج  
از تالیفات خود گفته که محی الدین عربی گفته که فرعون مات مومنا موحدا از آن پس ملامصدی گفته که در کلام ششم منته  
التحقیق و انصاف اینکه سخن کفرست چه فرعون بضرورت دین کافر مرده و نفس قرآن بر آن دال است و شیخ احمد ملاحسن با  
نیز تکفیر کرده بواسطه مسئله علم و کتاب قره امین ملامحسن را شرح نوشته و کلمات او را رد کرده و حاجی ملا هادی سبزواری کتاب  
نوشته و در آنجا ایرادات شیخ را جواب داده و انتصاری از ملامحسن فیض کرده و انصاف اینکه ملامحسن از شاگردان ملامصدی  
و داماد او بوده و ظاهر اینکه بعقاید ملامصدی معتقد بوده و شیخ در بعضی از کلماتش میگوید قال المسی تهاسانی تبعا لاما مه  
میت الدین العربی و مرادش از مسنی ملامحسن است و مراد از میت الدین محی الدین و فی الحقیقه اگر محی الدین کافر نباشد پس  
هیچ صوفی و کافر می را حکم بر تکفیرش نمیتوان نمود چه او خود را خاتم ولایت مطلقه میدان و میگوید که در خواب دیدم که قسمی است  
از خشت طلا و نقره و او تمام بود و یک خشت آن باقی بود و من در تمام آن کوشیدم و آن یک خشت را کز ایشتم  
پس آن قصر تمام شد پس بیدار شدم و تعبیر بآن کردم که ولایت مطلقه من اختتام و انجام یافت و ایضا  
محی الدین گوید که در معراج علی رایت تراز خلفاء ثلثه دیدم و در اول کتاب فتوحات مکیه می گوید سبحان من اظهر  
الاشیاء و هو عینها و چون این کتاب بنظر علاءالدوله سمنانی رسید او هم یکی از مشاهیر عرفا بود و در حاشیه این  
کتاب به همین مقام نوشته که شیخا اگر کسی ترا نسبت بفضله تود و بدو یکویش شیخ همان فضله خود می باشد البته معنی  
نخواهی بود پس چگونه راضی میشوی که حضرت واجب الوجود را نسبت بفضله خود دهی و عجب اینکه قاضی نورالله شریانی  
در کتاب مجالس همین عبارت را از کتاب فتوحات نقل کرده و از آن پس در مقام توجیه آن برآمده و گفته که شاید هو  
عقبیا باشد تشبیه یا مثاله تخانیه و شاید هو علیها باشد بغین معجمه و تشبیه یا مثاله تخانیه و فتح با موحده و نساخ  
تصحیف آن نموده باشند آنهمی کلام القاضی و این توجیه بالا یرضی به صاحبیه باشد و عجب مدرازا اینکه شیخ بهائی زید  
بیانه در کتاب کشکول و اربعین و غیر آنها محی الدین را به تعظیم اسم برده باین عبارت قال العارف الربانی والفاضل  
الذی یس له ثانی محی الدین العربی چه شیخ بهائی در کتاب کشکول چه شعری ساخته مشعر بر اینکه من در نزد  
طایفه درآمده ام تا مرا انکار نمایند و ایضا رسائل چند از محی الدین در نزد مؤلف کتاب است که نفس بر کفر مصنف  
آنهاست از آنجمله در یکی از رسائل میگوید که بعد از اینکه مرا بمعراج بردند در آنجا منی طباطبی میان من و خدا واقع شد  
و عبارتش این است نقلت یا من انانت وانت انافان قلت نعم باجیتنی و انانت وانت انافان قلت جبه  
الطایبیه مختلفه و کفر این سخن اظهر من الشمس و این من الالمس است و اما در خصوص قول بانقطاع عذاب گنج  
کلام ملامصدی است در اصغار و شرح اصول کافی پس مؤلف کتاب از یکی از فضلا ثقات تلامذه اخوند ملا علی  
نوری شنیدم که ملامصدی در آخر عمر از قول بانقطاع عذاب آخرت بازگشت در ساله در اثبات خلود نوشته

طعن بر این عبارت

اینکه ملا صدری عالم را حادث ذاتی و قدیم زمانی میدانند و مؤلف کتاب در منظومه الفیه توحید و تخریج آن  
ابطال این کلام را بنحو تحقیق در اثبات کفر و ایمان استیفاء نمود  
و تحقیق سخن اینکه نسبت ملا صدری با شیخ احمد مانند نسبت استاد به شاگرد اگر چه جامعیت شیخ بیشتر است  
چه شیخ را در علم فقه مهارت تامه است و کتب فقهیه بسیار نوشته در سائل هم نوشته و از قانون فقه در زمره  
و از جمله فتاوی شیخ حرمت تعبیه و شبیه است و لیکن در معقول ملا صدری با لفظ استاد و شیخ احمد است و هر  
مکفیر نهایت صعب و اجتهاد است و کتب راجحت در شریعت نیست و عموم لاعلم بالقسط است که از کلام علما  
اعلام است محل وفاق است مگر اینکه آن کتب محل قطع باشد که قائلش مدلول و مضامین آن مکاتیب را  
معتقه باشد و بآنها متفوه باشد و شیخ احمد و ملا صدری و ملائسن اگر چه ظاهر بعضی از کلمات ایشان با لفظ خلاف  
ضرورت مذہب مسلمین با تبعیه است و لیکن این کتب است و انبفیکر تحقیق مراد ایشان بر بخورده ام و پس  
توقف در تکفیر ایشان اولی است و احتیاط را نباید ترک نمود اگر چه بسیاری از متشیخه و مریدان ملا صدری در کفر ایشان  
سخنی نیست و ایشان هم مرادات و مطالب آنها را نه فهمیده اند و تلمیذ شیخ احمد حاجی سید کاظم رساله در حرمت عمل  
بظن نوشته و همین طریقه شیخ احمد بوده و کیفیت که من قطع با حدیث دارم و از نفس حدیث برای من قطع می شود  
که کلام امام است و حاجت بر حال و نحو آن ندارم و این سخن از افاضت است و در این از منته تحصیل قطع با خبر نگار  
است چنانکه فقیر در تعلیق بر قوانین و تقریر الاصول و الفیه اصول اثبات ثبوت این اخبار بنحوی استیفاء نموده ام -

### در احتجاج شیخ محمد حسن نجفی و شیخ احمد احسانی

مجملاً در وقتی از اوقات شیخ احمد نجف رفت شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام اگر چه فن او منحصر بفقہ بود لیکن در  
و مجادله بطولی داشته بخوبی غلبه بر او در نهایت اشکال پس شیخ محمد حسن خواست که این سخن را مکتوف کند که شیخ احمد  
از نفس عبارت میتواند که قطع کند این کلام امام است یا نه پس شیخ محمد حسن رحمت الله مدنی جعل کرد و کلماتی متعلقه  
در آن مندرج ساخت که مفردات آن در نهایت حسن و مرکبات آن بی اصل بود و آن حدیث مجعول را در کاندی نوشت  
و آن در قرائت کند کرد از مالیدن بالای دود و عبارتی که داشتن پس از آن شیخ احمد برد و گفت که حدیثی پیدا کرده ام  
شما ببینید که آن حدیث است یا نه و آبا معنی آن چیست شیخ احمد آنرا گرفت و مطالعه نمود و شیخ محمد حسن گفت که  
این حدیث کلام امام است پس آنرا توجیهات بسیار کرد پس شیخ محمد حسن آنرا رد و گرفت و بیرون رفت و از پا رها کرد

### در محاجه میرزا محمد حسن خلف اخوند ملا علی و سید کاظم

حکایت مرحوم میرزا محمد حسن خلف با شرف عالم جلی اخوند ملا علی نوری عالم و حکیم و در نزد والد ماجدش درس خواند  
بود و برائی او دله نمیشد پس بعزم زیارت با عیال بعتبات عالیات مشرف شد و مدت یکسال در آنجا اقامه نمود

با استناد مولف آقا سید ابراهیم نهایت الفت داشت پس در همان سال برای او دلیلی ذکر حق تعالی کرامت نمود  
و استناد میرزا گفت که چون این فرزند از کرامت حضرت سید الشهدا مزوق شد مناسب اینکه او را عبدالحسین  
بنامند پس میرزا او را عبدالحسین مسمی نمود از فضا حاجی سید کاظم شبی میرزا محمد حسن را میهمان کرد پس یکی از ملا  
سید کاظم از سید سوال نمود از عبارت ملا صدری بسیط الحقیقه کل الاشیاء سید بطریق شیخ احمد آن عبارت را  
لفظاً و معنی فاسد نمود میرزا می مزبور گفت که این معنی شما برای بسیط الحقیقه نموده اید مراد ملا صدری نیست و من  
معنی مراد ملا صدری را از این عبارت میگویم آنوقت شما هر چه ایراد دارید کرده باشید پس میرزا مراد ملا صدری  
را بیان کرد و گفت که اکنون شما چه ایراد دارید سید گفت بنا بر این معنی ایرادی وارد نیست -

### در قول شیخ احمد که ایماک لغت مقصود علی ست علیه السلام

بدانکه شیخ احمد رساله نوشته است در باب اینکه مصلی باید در ایماک لغت حضرت امیر المؤمنین را قصد کند  
خداوند مجول الکنه است و آنچه در ذهن در آید مخلوق ذهن است چنانکه حضرت صادق میفرماید کلامی نموده  
با و با کلمه با دق معاینه نمود مخلوق مشکوک مردود الیکم پس باید وجه الله را اراده نمود که امیر المؤمنین ست علیه السلام  
جواب از این شبهه آنست که معلوم است اینکه گفته خدا در ذهن در نیاید بلکه بوجه و اوصاف پی بند است  
خدا میسریم و قصد می کنیم در ایماک لغت آن خدای جامع اوصاف را و شک نیست که همین نحو قصد کافی است  
علاوه بر این که خدا مجول الکنه است امیر المؤمنین نیز در اوهان با مجول الکنه است پس اگر امیر المؤمنین را در  
ذهن بگزینیم آن هم مخلوق ذهنی میشود و همان سخن نیز در اینجا وارد آید و ایضا چنانکه خدا مجول الکنه است باز  
ما همچنین مجول الکنه برای امیر المؤمنین نیز میباشند پس امیر المؤمنین در وقت ایماک لغت گفتن را قصد میکرد  
مجملاً این سخن خارج از مذهب شیعه و طور میست در احوال عقل و بطلانش از ابد بدیهیات است و این  
ظاهر است و این مذهب جماعتی از صوفیه است که میگویند سالک مرشد خود را در عبادات باید بنظر در آورد -

### در استفتاء از اهل هند در خدمت آقا سید ابراهیم و حاجی سید کاظم

و از جمله وقایع در آخر ایامیکه در کربلا سکنی داشتیم اینکه جمعی از اهل هند استفتاء فی خدمت سید است و آقا سید  
ابراهیم نوشتند که آیا جماعت شیخیه و شیخ احمد کافرند یا نه و آیا سبب تکفیر ایشان چیست و عقاید ایشان کدام  
است و آیا تکلیف باین جماعت چیست با ایشان معاشرت کنیم و احکام ایشان در اسلام جاری کنیم یا نه  
و یک استفتاء دیگر نوشته در نزد حاجی سید کاظم فرستادند که مذهب شما چیست و برای چه شما را تکفیر کرده اند  
و سخن آنها چیست و جواب شما در ایرادات آنها چیست و ما را تکلیف چیست پس اول استفتاء استاد دادند  
این بزرگوار بسیار لغتیه می نمود و هرگز کسی سخنی در مذمت یا تکفیر در پیش مجلس و ملا نامی از او نشنیده

چون این استفتاء بمطر مبارک آن بزرگوار رسید و بلائی آن نوشت قال الله تعالى من جاء به قیتا لننشدنهم سبنا قال  
 امیر المؤمنین علیه السلام بنیاد اخوک و یک فاحط لدینک و قال الصادق علیه السلام ازاره خدا شتبر من اصحابک حرره ابراهیم  
 پس این سؤال و جواب را باستفتاء سید کاظم نیز رسید و برونید ساله در این باب نوشت و آنرا دلیل المتحیرین اسم گرفت  
 و در آن رساله نهایت سوء ادب بالنسبه لعلماء عجم و عرب از او صادر شد تا اینکه مرحوم آقا سید مهدی را اول قوم اسم گرفت  
 و شیخ محمد حسین صاحب فصول را ثانی قوم و سید ستار ثالث قوم تسمیه کرد و چون که در خطبه شقشقیه در دیافقه پس از آن  
 مانند دعا، صحنی قریش فقرات چند با بیطافه محقه نسبت داده مانند این عبارت قرب عفو و افسد و با در ب فرج ضعیف  
 و ربما احکام اطلو با و بکذا و بر جواب استفتاء سید استاد ایرادات چند ذکر نمود مانند اینکه شما نائب امام خود را میدانید و شما  
 بسبب میباشید پس مردم را بایه حواله داشتن با اجالش خارج از قانون سؤال و جواب است و جواب این سخن آنست  
 که کفر و ایمان از امور اجتهادیه است هر کس باید در آن اجتهاد کند و تقلید در آن کافی نیست علاوه سبب دظا هر مفسر  
 را بهای هدایت است و شکی نیست که راه هدایت فطری است و مراد حقیقت مذاهب اسلام و آن مدلول فطره  
 الله تعالی فطر الناس علیها میباشد و ایضا سبب در باطن ماول معرفت مجتلا سید کاظم در این رساله مذاهب و فرقی  
 احمد را بیان نموده و سخن بسیار گفته و توصیف شیخ را بی اندازه کرده و تالیف شیخ را جمیعاً ذکر کرده بحدیکه هر قصیده  
 را یک تالیف محبوب داشته و هر خطبه را کتاب صلحه در اعداد آورده و مذمت بحساب از فقهاء رضوان الله علیهم نموده  
 و آن کتاب را بنظر سید استاد رسانیده اند آنجا رسید که اسم این کتاب چیست عرض کردند که بدلیل المتحیرین موسوم  
 است آن بزرگوار تبسم نمود و فرمود که مناسب آن بود که این رساله ششمیت نامند زیرا که مطالب آن همه دشنام و تهم  
 علماء اعلام است پس شیخ مهدی کجوری که از افاضل تلامذه استاد بودند و اکنون در دارالعلوم شیراز مرجع و علماء امام  
 میباشد که کتاب حاجی سید کاظم را گرفته و شروع کرده نوشتن شرح بر آن و در مطالب آن پس سید استاد کس فتا  
 و شیخ مهدی را از آن منع نمود که من را ضعیف نیستم باینکه شما شرح بنویسید شیخ مهدی در جواب استاد عرض داشت که  
 رضای شما در اینجا بشرط نیست چه من مبدعی را در دین دیده ام که تر بات و بیفوات و کلمات فاسده که مایه  
 اضلال عوام است نوشته و من میخواهم رفع بدعت اونیایم و مبدعات او را فاسد و متاعش را کاسد و عوام  
 را از طرآن برهانم پس در این اثنا، با شاه بغداد که بلا را محاصره نمود و فتح کرد و در آن ارض اقدس مثل عام  
 نمود و عجم ذلیل و خوار در نظر انظار شدند و رفع این مشاجره گردیده -

### در شهادت شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی قزوینی

الحاصل کلام در احوال خیر آل شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی قزوینی بود از جمله کرامات آن بزرگوار شهادت  
 بود که بامیر نویمان نامی نموده و در مسجد در محراب در میان سجده خون مبارکش را ریختند و در سال آخر هجرت شیخ







تبرش را شکستند همان بدن الطهر مانند ایام زندگانی باحوال خود باقی بوده و اکنون آن مرقه مزار معروف است  
خوشا بسعادت آن بزرگوار امید که خداوند عالم مرتبه شهادت را بمنزلت و سائر اجاب و اتزاب نصیب کند

### در مذهب میر علی محمد باب

و چون کلام منجر باین مفت شد پس مناسب اینکه ذکر باب و زمان ظهور مذمه بش و بنیان مرتبه و معرفت او شود  
مفقول و باشد التوفیق که تابعان شیخ پس از وی بر چند فرقه اندیکفره از ایشان شیخ را خوب میدانند و قضا را نیز  
خوب میدانند و جمع میان مشرب این دو فرقه نموده اند و ایشان بسیار کم میباشند - فرقه ثانیه کسانی میباشند  
که در عقاید متابعت ایشان کرده اند و فقهاء را خوب میدانند و مستضعف میدانند چنانکه مولف کتاب در زمانه  
که در مجلس درس حاجی سید کاظم حاضر میشدم و میخواستم از مذاهب ایشان اطلاعی حاصل نمایم غالباً مذمت از فقهاء  
میکرد و سخن درشت بلکه العیاذ بالله بفقهاء شتم مینمود و در بد و طلیح اقاتل و تشیع بر مرقه مظهر حضرت امیر المومنین  
زیارت صفوان جمال را بر لوحی نوشته و آویخته بود و از جمله فقراتش این بود السلام علیک یا منزل المن والسلوی  
چون مذهب تشیع در علل اربع بودن ظهور پیدا کرد مرحوم شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر حکم فرموده که آن فقره  
انزال من و سلوی را حاکم کنند تا مایه شبهه عوام نشود و میل بذهب تشیع نکنند چه عوام نتوانند که علت فائیه  
بودن را بفهمند و حل این فقره بر علت فائیه بودن انهم نمایند پس موجب اضلال و گمراهی ایشان میشود پس از  
چندی که مذهب شیخی شیعی پیدا کرده و هر که باید کمره شود یا نشود تحقیق پیدا کرد آن وقت شیخ محمد حسن مکرر  
که فقره منزل المن و السلوی دوباره در مقام او نوشته و سید کاظم در مجلس درس در محضر این تفسیر میگفت که این امر حق تعالی  
ست که فضیلت آقایی خود را که فقره انزال من و سلوی که در حدیث صحیح وارد یافته حک نموده و او مستضعف است و  
شیع

### احتجاج میرزای ساروی با حاجی سید کاظم

و از وقت واقع در آن زمان بود که میرزا محمد حسین ساروی رحمه الله که از افاضل تلامذۀ استاد بود و در ترویج تشیع  
حسن نیز تلمذ کرده بود پس بدربار نشست و اراده زیارت نجف داشت چون در محاذی مسجد کوفه از طراده بیرون آمدند  
که حاجی سید کاظم با اصحاب خود نشسته است میرزا نیز او را رفت و نشست چون طی تعارفات شد میرزا پرسید که  
شما این ایام بچه اشتغال داشته اید سید گفت که مساعی استغناء نموده بودند جواب مینوشتم میرزا پرسید که سوال از چه بود  
گفت از تفسیر و غیر آن میرزا پرسید که در تفسیر از چه بود و شما چه جواب نوشتید گفت که در تفسیر از آیه - اِنَّ السَّعْيَ  
وَالْبَصْرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ اُولَئِكَ كَانَ عِنْدَ مَسْئُولَا مِّنْ نَّوْشْتَم که تاویل شریفه بخلفاء غثه است چاول ایشان حکمی  
که میکرد و میگفت سمعت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ليقول کذا پس او را تفسیر بسمع کردند و ثانی هر حکمی که میکرد  
میگفت رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم علی آله و اصحابه جبین یغیظ کذا پس او را تفسیر بصبر کردند و ثالث

هر حکمیکه نمود میگفت اقول که از او عذری که پس او را تعبیر بفرمود کرد و میزد میگفت که این تفسیر برای آنست چه برای او را مثال این تاویلات بحسب عقل ظنی میتوان نمود بلکه در تاویل محتاج بنص صحیح است سید گفت که اگر از مشایخ شما از این آیه سوالی کنند چه جواب خواهند گفت که من باشما مکالمه میکنم چه دخلی بمشایخ دارد و مشایخ مادران سزمن که سیر میکنند شترنات بر زمین میگزازد مولف کتاب گوید که حدیث بر طبق همین تاویل در روایات و فقره دیگر از متابعان شیخ احمد بابیه می باشد.

### در احوال میر علی محمد باب و بدو تحصیل او

در این ایشان میر علی محمد شیرازی است داود دعای بابیت میکرد و میگفت که من نائب خاص حضرت صاحب الزمان میباشم داود در نزد حاجی سید کاظم قلندزاده می نمود و در همان زمان که مولف کتاب در عتبات مشرف بودم و چند وقتی بدرس حاجی سید کاظم میر قسم میر علی محمد هم بدرس او میآید و قلم و دواتی همراه داشت و هر چه سید کاظم میگفت از رطب و یابس او در همان مجلس درس مینوشت و ریش خود را می تراشید و یا با مقراض از بیخ قطع میکرد بسبب معرفت او در نزد مولف کتاب آن بود که روزی در بالای سر مطهر آن حضرت با شخصی مقدس شایسته بودیم دیدیم همین سید داخل شد و در دم ایستاد و زیارتی کرد و از همانجا مراجعت کرد من از آن مقدمه استفسار کردم که این شخص کیست آن مقدس در جواب گفت که این مرد میر علی محمد شیرازی است و از تلامذه حاجی سید کاظم است من گفتم که این مرد چه این قسم زیارت میکند آن شخص گفت برای اینکه این قسم را اقرب با احترام میداند من گفتم که این غلط است زیرا که زیارت از جمله عبادات است و بخمکه ما مورثه ایم و امانان ما با تعلیم کرده اند باید زیارت کنیم و ایشان فرموده اند که به پهلوی قبر مطهر و قبر الطاهر را در غسل بگیریم و اما در زیارت دادن بجهت احترام پس مانند آنست که نماز نافله را بخوانیم بجهت اینکه ما قابل نیستیم که بدرگاه خدا بایستیم محلاً میر علی محمد در آنجا بوده و در نزد حاجی سید کاظم درس میخواند شخصی گوید که در مرتبه کاظمین علیهما السلام با شخصی متراض نشسته بودیم که میر علی محمد بدر مرتبه رسید آن شخص متراض گفت خداوند این سید را بکشد و اجل او را برساند پس بان شخص متراض گفتم که چه این شخص را نفرین میکنی آن متراض در جواب گفت که غیر از این مرد اعتقادات باطله بروز کند و متنگ اعراض مسلمانان و باعث سفک نمایان شود و حاصل میر علی محمد بعد از اینکه بشیر از آمد در بنا در برای جلب قلوب بنای تخییر شمس گذاشت و با سر برهنه در میان آفتاب ایستاد و غیرت میخواند تا اینکه گرمای شمس تخفیف رطوبت و مانع او نمود و در او خط پیدا شده از آن پس اوعاء با تیت نمود و شخصی حکایت کرد که من بهر او بودم و با او وثوق داشتم در میان طهران و اصفهان پس وارد کاروانسرای شریفیم که کباب میر ویم من گفتم باران بار و خوب است هر یک عباتی برداریم باب نکاهی با کما کن گفتم که امر و زبانه آن غیبی است و عبات بر نمیداریم پس من بجهت احتیاط عباتی بردوش گرفتم چون قدری راه میجویم بهایم خورد و باران شدید آمد و من عباتی خود را بباب دادم محلاً میر علی محمد قرآنی جعل کرد آیات را اقتباس کرد و هر جا که خود عباتی افروخت و خلج

قصاحت و بیرون از سلاست بلکه حرف ممل بود مانند اینکه میگوید الف لام کاف نون اما جعلنا الباب علی علی الباب دلیلا از این منزهات راجع کرده و همش را قرآن صاحب الامر گزاشته و در اول آن گفته خبریکه چهلش آن است که این قرآن از ترومندی صاحب الامر بیرون و این از آیات قرآن دوست با اینکه خبرشیل بالقطع چنین آیه نیاورده و فساد آن ظاهر است و این فقیر در زمان غلو با بهادر قزوین قرآنی در مقابل قرآن ایشان ساختم و اقباس کردم از آنجمله گفتم یا ایها الشیخون ان الله قد ارسل رسولا و نضب لرسوله و صیانا فجعلتم و صیبا آتسا قدیرا انما و این طایفه محرمات را حلال دینی و ولی را کلی دانسته اند و مانند نصاری با اتحاد و حلول قائلند و اعیان ایشان میگویند ما همان حسن و حسین و یا امام دیکر علیهم السلام میباشیم و ما بعد از کشته شدن تا هفت روز یا بیشتر زنده میثویم و دنیا و این مذہب تازی ندارد بلکه سید نعمت الله جزائری در اوزار نعمانیه نوشته که شخصی در شیراز دعوی بایمت کرد و دنیا خاصه نمود و چند نفر بودند یکی اسمش را محمد گذاشته بود و میگفت من همان پیغمبر و یکی همش علی و بکند چون ایشان را گفتند و میردند که بکشند همیشه آن شخص در پشت بام ایستاده و میخندید از سبب آن سوال کردند گفت این طایفه برادر مرا می کشند و او بعد از چهل روز بحالت جوانی زنده میشود و حاجی محمد کریم خان در کتاب خود نوشته که باب من نوشته که لوتی چفن و لوتی را با نام منقوطه نوشته که حکم کن که در کرمان اسم مرا در بالای مناره جز از آن کنند و بگویند ایشان میر علی محمد باب الله مجللا از ضروری دین امامیه است که پیش از صاحب الامر نائب خاص نیاید یعنی بعد از غیبت کبری تا خود ظهور نکند نائب خاص نمیفرستد و صدوق در رساله اعتقادات فرمود که این ضروری دین امامیه است اتحاد و حلول باطل است و این باب باعث انسداد و اضلال شده چندین هزار خلق را در زنجان و مازندران و سایر شهرها بکشتن داده و او را کشته و آیه برای حاجی محمد کریم خان ساخته ان الکیرخم کرمان کان کریمیا در مقامات علمیه بالکلیه عاجز و جاہل بود از آنجمله در زمان طسوع باب منالالت مآب طغیان ایاب و شورش عوام کا لانعام از جانب سنی انجوانب محمد با شاه او را در قلعه جهریق محبوس ساختند و از نوشتجات او رساله و خطبها در دست مردم افتاده بود خبری آنرا ثانی قرآن مجید و بعضی پاسخ قرآن حمید میثمردند و گروهی از معتقدیش او را نائب امام و فرقه او را امام غائب و بعضی سول در معارضه علماء تبریز از اہلباب بابا بخران نائب خاتم منیرند

اندا بر حسب امر بایون اعلیٰ او را بجلوس خاص حضرت ولی عهد و ولات ابد مہد آوردند علماء اعلام و فقہاء اسلام حاضر شده بملقات و مقالات پرداختند ملا محمد متقنا که بزمہب شیخ احسانی و حاجی مرتضی قلی مرتضی نقیب علم المذنی و حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و حاجی ملا محمود و نظام العلماء با سید خاں احترام بنظر آورده و در ہکام جلوس حضور شاہزادہ معظم او را بر خود مقدم نشانیدند ولی عهد نیز با وی توجہ و التقات نموده پس از زمانی حاجی ملا محمود از باب سوال کرد کہ حکم پادشاہ است شما دعوی خود را در حضور علماء اسلام بیان نمائید تا تصدیق و تکذیب

آن تحقق کرد و اگر چه من از اهل علم نیستم و مقام ملازمت دارم و خالی از غرض تصدیق من خالی از وقتی نخواهد بود و مرا  
شما سه سوال است اول آنکه بر سیاق قرآن و صحیفه و مناجات و لطائف و اخلاف ایران منتشر شده اند  
شماست و شما آنرا تالیف کرده اید یا شما بسته اند سید باب در جواب گفت که از خداست حاجه ملا محمد و گفت که  
من چندان سواد ندارم اگر از شماست بگوئید والا فلا سید باب گفت از من است نظام العلماء گفت حتی که شما  
که گفتید از خداست این است که زبان شما مثل شجره طور است بیت رو باشد ان الله از درختی درو  
نبود چرا از نیک بختی؟ این همه آوازها از شده بود؟ کرچه از حلقوم عبدالله بود؟ سید باب گفت رحمت شما نظام  
گفت که شما را باب میگویند این اسم را که شما گذاشته و کجا گذاشته اند معنی باب چیست و شما راضی باین اسم هستید  
نستید باب گفت که این اسم خدا بمن داده است نظام العلماء گفت در کجا گفت در خانه کعبه یا بیت المقدس یا  
بیت المعمور سید گفت هر جا هست اسم خدایت نظام العلماء گفت البته در این صورت راضی بهم هستید بسم  
خدائی معنی باب چیست باب گفت باب باب اما مدینه اعلم و علی بابها نظام العلماء گفت شما باب مدینه اعلم  
هستید گفت بلی نظام العلماء گفت حمد خدائی را که من چهل سال است قدم میزنم که بخدمت یکی از ابواب  
برسم مقدور نمیشد حال احمد در ولایت خرم بر بالین من آمده اید اگر چنین شد و معلوم من کردید که شما  
باید منصب کفشار بر این دهید سید باب گفت کویا شما حاجی ملا محمد یا بشید نظام العلماء گفت بلی سید باب گفت شما  
شما اجل است باین صب بزرگ بشما داد نظام العلماء گفت من همین منصب را میخواهم و مرا کافی شانه زده و دید  
فرمود که ما هم این مسند را بشما که باید و امیکز اریم و تسلیم مینمایم نظام العلماء گفت بقول پیغمبر یا حکیم دیگر که  
فرمود العلم علما علم الابدان و علم الادیان و علم ابدان عرض میکنم که در معده چه کیفیتی بهم میرساند که  
تخم میشود بعضی معالجه رفع میکرد و برخی تخم معالجه منجر بود به منم و غثیان منجر میشود یا براق منتهی میشود با  
گفت من علم طب خوانده ام و لیعهد فرمود که در صورتیکه شما باب علوم میباشید میگوئید که من علم طب خوانده ام  
این دو سخن با هم منافات دارند نظام العلماء عرض کرد که این عیب ندارد و چون این علم میطره است  
داخل علوم نیست و لهذا بابا بیت منافات ندارد پس روی باب کرده گفت که علم ادیان علم اصول است  
و فروع و اصول مبدا و دو معاد پس بگوئید که آیا سمع و بصر و علم قدرت عین ذات هستند یا غیر ذات باب  
گفت عین ذات نظام العلماء گفت پس خدا متعدد شد و مرکب ذات یا علم دو چیز اند مثل سر که دو شتاب عین  
یکدیگر گرفته اند مرکب از ذات و علم ذات و قدرت و یکذا علاوه باین ذات لا ضله است علم عین ذات  
ست ضد دارد که حمل باشد علاوه باین دو مفهده خدا عالم است پیغمبر عالم است و من عالم در علم است که شیم  
ما به الاستیاز داریم علم خدا از خودش میباشد علم ما از ویش مرکب شد از ما به الاستیاز و ما به الاستیاز







بنابر دو میکز ارم زیر که شغل منتهی بر انت ذمه نقیسی میخوابد آنوقت چه میکردید پس ملا محمد گفت که تو نوشته ای  
من آمن بی نور محمد و علی علیهم السلام این عبارت از شماست یا نه باب گفت بلی از من است ملا محمد گفت آنوقت  
تو مستبوع و آنما تابع و تو افضل از آنها خواهی بود پس حاجی مرتضی قلی از باب پرسید که خداوند عالم و اعلم و  
عزیم تر من شیشی فارن <sup>نصرت</sup> <sup>نصرت</sup> و لیر رسول و شما در قرآن خود نوشته گفته اید چرا و از کجا سید باب جواب داد که منکست  
چه تفاوت دارد علم و مجلس بخت بید پس ملا مرتضی قلی پرسید که کسور تسعه چند است سید حیران بماند نظام العلماء  
بقاعده نظام طفره را جائز شمرده از مشنوی سیتی بر خواند و اظهار مشرب ذوق کرده و گفته و چند از این الفاظ و اضممار و مجاز  
سوز خواهم سوز با آن سوز سازد من و در بند لفظ نیستیم که امتی موافق ادعای خود بمن بنمای تا مرید شوم و سبب است  
من جمعی قدم در دایره ارادت شما خواهند گذاشت زیرا که بعلم معروفم و عالم هرگز تابع جاهل نخواهد شد سید گفت چه گزشت  
میخواهی نظام العلماء جواب داد که اعلی حضرت سلطان اسلام محمد شاه مرید است او را مستحق و حضرت شاهزاده  
گفت که چرا و در رفتی اکنون تو حاضری در وجودت نصرتی کند و ترا جوان سازد که همیشه در رکاب ما باشی بازیر بعد  
از ظهور این که است این مسند را با و خواهیم و اگر اشت سید گفت در قوه ندارم ملا محمد مقانی گفت پس بی جت  
نه می شود در عوالم لفظ کتب و در عوالم کتب پس چه هنر داری سید جواب داد که من کلام فصیح میگویم و گفت الحمد لله  
الذی خلق السموات بالفتح شاهزاده تسمی فرمود و منمود و مات و الف قد جمعا یکسر فی القب و فی البحر معا سید گفت که  
الحکم علی محمد برب وفق دار و نظام العلماء جواب داد که هر علی محمد و محمد علی برب وفق دار و آنوقت باید شما ادعا  
ربوبیت بکنید نه دعوی بابیت باب گفت من آن کسم که هزار سال است که انتظار ظهور مرا می کشید حاجی ملا محمد  
گفت یعنی شما مهدی صاحب الامرید باب گفت بلی نظام العلماء گفت که شخصی یا نوعی گفت شخصی نظام العلماء گفت  
که نام مبارک او محمد بن حسن است و اسم مادر او زرجس یا صیقل یا سوسن و نام تو علی محمد و نام پدرت و مادر ت چپیز  
دیگر است مسقط الراس آن حضرت در سامره است و مسقط راس تو شیراز است سن مبارک او بیش از یک هزار است  
و عمر شما قریب پچهل کمال مخالفت در میان است و انگهی من شما را نفرستادم باب گفت شما دعوی خدائی میکنید  
نظام العلماء گفت چنان امامی را چنین خدائی باید باب گفت که من بیک روز و دو هزار بیت کتابت میکنم که مقبول  
چنین کند نظام العلماء گفت که در زمان توقف در عتبات عالیات کاتبی داشتم که بروزی دو هزار بیت کتابت میکرد  
آخر الامر کور شد شما هم این عمل ترک ننمایید والا کور خواهید شد پس چون معلوم شد که سید را دعوی بی صلی است مجلس  
منقضی شد و سید را بجای سپردند از آن پس باز او را بمنزل شاهزاده آوردند و خواستند او را چوب زده باشند  
فرمانشان سرکاری بواسطه حسن عقیدت انکار کرده پس بکلم شیخ الاسلام و حاجی ملا محمد و ملا زمان ایشان سید را چوب  
سیار زدند و او میگفت غلط کردم و خطا کردم و که خوردم و تو به کردم تا متخلص شد از آن پس بعد از چندی او را کشتند

## در احوال حاجی محمد کریم خان

و از جمله طوایف شیخیه حاجی محمد کریم خان است و چه او از شاگردان حاجی سید کاظم و از طبقه علیّه قاجاریه است و این سبب شهرت و قوت و منستی پیدا کرده و مذمب ایشان اینست که برکن رابع قائلند یعنی خدا و پیغمبر و امام و رکن رابع که حاجی محمد کریم خان است و میگویند که رکن رابع در هر زمان لازم است و اقرار بآن مختتم و بر این دلیل عقلی اقامه نموده اند که هیچ عقلی بر آن دلالت نه دارد و اخبار بر آن متمسک شده اند که اخبار اعاظم در اسناد آنها سخن بی پایان است و هم دلالت آنها محل خدشات و بر فرض دلالت اخبار ظنییه را در مقام اثبات اصول عقاید چه حیثیت و بر فرض تسلیم مستثنی اینکه در حالت غیبت امام لازم است که بعلماء اعلام پیروی کنند و این مرحله را کسی منکر نیست علاوه بچگونه او خود را رکن رابع میدانند که رساله در افلاطون و قصور فهم او در بحار از اصول و واجوبه در طهران بچاپ رسیده و اگر حاجی مزبور در کرمان نبود با کلیه در یک سال او ضاع او از سطوح علماء اعلام فاسد میبود لیکن در گوشه بود و از جمله معارفاتی که با حاجی محمد کریم خان شد و بمنزل نواب حشمه الدوله شخصی از حاجی مزبور سوال کرد که مسافر در چه وقت میتواند روزه را افطار کند و نماز را قصر کند حاجی گفت هنگام خروج از منزل مسافر معتبر است و تکلیف وی افطار صوم و قصر صلوٰه است شخصی دیگر گفت که این حکم شما خلاف ما انزل الله است و مخالفت سیره قوم و اجماع زیرا که علمای حدی برای نرض فخر نموده اند حاجی گفت که اجتماع این است انما الاعمال بالسننات شخص بآنست سفر مسافرت ایضاً وقتی یکی از امیر زادگان عظام از حاجی محمد کریم خان سوال کرد که شما فرموده اید که مطلق اغسال از واجب و سبب مغنی از وضوء است گفت بلی الا غسل استحاضه که نفس در وضوء دمی دارد دست رسول خدا صلی الله علیه و سلم ملت خود را مسح و سهله فرمود و ما چرا کار را با خود مشکل کنیم مولف گوید که امثال این فتاوی ناشی از قلت اطلاع بر اخبار است چه حدیثی شیخ الطائفه در کتاب تهذیب روایت کرده که قال الصادق علیه السلام کل غسل معه الوضوء عند الجبّه ایضاً از او سوال شد که ماده تلمیذ را در قاموس از کجا باید پیدا کرد گفت تفایح را در فرج باید جست و تلامیذ را در لند چون نقص کردند نیافتند حاجی گفت که قاموس بسیاری از مواد را مهمل گذاشته در مجلس دیگرین صحبت گزشت باو گفتند که تلام در اصل تلامیذ بود و ذال را حذف کردند حاجی مزبور ایراد کرد که حذف ذال سندها در شخصی گفت که در صرف مقرر است که پنجای را بجمع منتفی المجموع میبندد لام را حذف میکنند کما قالوا فی حذف اللام فی جمع الخماسی بجهت اشتغال کلمه مثل سفر جیل که سفرایح می گویند حاجی گفت که لام حذف می شود چه دخل بدال دارد پس بر او لام الفعل مشتبه شد بحرف مخصوص ایضاً در مجلسی بر صاحب قاموس حاجی مزبور ایراد کرد که قاموس بسیاری از مواد را ترک کرد یکی از امیر زادگان گفت که ترک معانی در آن بسیار شده اما ترک فایده را نشان ندارم حاجی محمد کریم خان گفت که عین کج

قاموس نیت و حال اینکه معصوم در دعای شب جمعه فرموده غریح المبح کی از امیرزادگان غلام گفت که  
این کلمه بازاء است یا بازال گفت بازاء است پس بکتاب قاموس دنهایت و صحاح و مجمع البحرین جمع  
کرده نیافتند بعد فکر کردند گفتند که شاید ماده بر شمشتب شده باشد و بازال باشد و دیدند که در قاموس  
نوشته عبدالحق السقاء ملائنه امیرزاده گفت که بازال است و معنی دوست و هر که گفته است که بازاء است و  
قاموس ایراد کرده که آزا مهمل گزاشته از بی سواد می است حاجی گفت که کلام امام است چگونه میتوان تغییر  
داد امیرزاده گفت که این سخن از شخص فاضل قبیح است نه زمان معصوم است که خود معصوم بفرماید که این  
کلمه بازاء است تا متابعت کنیم و کلام لغوین را باطل انکاریم و نه خطای صحیح صحیح معصوم در وقت  
که کسی را مجال انکار نباشد و آنکی کلام امام لغت عرب است البته لفظی استعمال می نمایند که شاید و ناد  
نباشد پس غلط از کاتب خواهد بود و اگر اسم آن کتابی که این دعاء در او هست بسیار کینه ثابت میکنم که با  
زال است حاجی چون جوابی نداشت گفت که شب بسیار گذشته بر خاست و رفت امیرزاده در کتب  
معروفه دعاء رجوع کرد چون مصباح کفعمی و وسیلة النجاة و سفینة النجاة و اقبال دعاء فرمود و پدید آمد که در  
محمد تقی پسرا آقا عبدالحسین بن آقا باقر هبهانی در منتخب ذریعة الفرعة آن دعاء را یافت و در آنجا بازال  
نوشته بود و مطابق با قاموس بود که بازال بود ایضاً روزی در مجلسی شخصی از او سوال کرده که در  
عبارت دعاء رجب بالمولودین فی رجب محمد بن علی الثانی و ابنه علی بن محمد ایثانی صفت محمد است یا علی که  
مضاف الیه است حاجی گفت که در کلام عرب صفت برای مضاف الیه مطلقاً استعمال نشده بلکه ثانوی  
مضاف است عالمی در آن مجلس بود گفت که چنین نیت بلکه در کلام عرب صفت مضاف الیه بسیار  
مثل یا بنت محمد المصطفی و زوجة علی المرتضی و ام الحسن المجتبی علیهم السلام و در فقرات زیارت  
فاطمه و اردست یا ام الحسن و حسین سیدی شباب اهل الجنة و در موضع دیگر و اردست التمام علیک یا فاطمه  
بنت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و در دعای عدیه و اردست که بعد الرسول المختار علی قاصع  
الکفار و از این قبیل بسیار است و همچنین صفت مضاف نیز بسیار است مثل ذو العرش المجید و جانشی غلام  
زید الشریف بالرفع و همچنین صفت از برای موصوف مضاف نیز آمده مانند همین فقره دعاء که ثانوی  
بعد از صفت باشد از برای محمد صلی الله علیه و سلم و همچنین صفت از برای موصوف مضاف بافیدن موصوف  
بو صفت اول که مضاف باشد نیز وارده شده مثل همین فقره دعاء باین معنی که محمد بن علی علیهم السلام دوم  
باشد نه آنکه محمد دوم باشد و نه آنکه علی دوم باشد بلکه محمد بن علی دوم باشد باین معنی که یک محمد بن علی  
گرفته و این محمد بن علی دوم است و ظاهر از فقره دعاء این معنی است حاجی محمد کریم خان از استماع این کلام

از آن عالم خبر یابند و گفت همیشه بنای شما تفریع مردم است و بنای ترا داشت که آن عالم ساکت شد و مؤلف این کتاب بر کتاب ارشاد العوام حواشی بسیار نوشته در رد و برادر او اگر مقام ایراد باشد در آن کتاب یاد آورده آن

کتاب سید محمد باقر بن سید علی

سید محمد باقر بن سید علی حسینی قزوینی از تلامذۀ شریف العلماء و شیخ علی بن شیخ جعفر و باذکات و ادراک و در نزد ملا محمد شفیع یزدی که آزار شد تلامذۀ شریف العلماء بوده تلمذ نموده و در اصول و فقه در بدایت حال

نهایت مسلط در او اخبر عمر قدسی تارک شده بود و آن هم بواسطه زیادتی مرجعیت بود و بسیار خوشخط بود در فقه و نسخ و این هر دو خط را نهایت خوب مینوشت و در این دو خط ممتاز از خوشنویسان زمان بود بلکه در آن

عهد بخط او هیچیک از علماء زمان دیده و نشنیده بلی اخوند ملا علی قزوینی در خط شکسته سرآمد اهل زمان بود و در نزد درویش مشق کرده بود و جناب آقا سید محمد باقر تقریر خوش و تحریر دلکش داشته و در جدل و محاجه بد طولی داشته

نبو که مرحوم اخوند ملا عبد الکريم ابروانی که مور علم اصول در عراق عرب و عجم ثانی نداشته و در مجلس محاجه کرات مرئی شد که از آقا سید باقر عجز داشته باینکه فی الحقیقه اخوند ملا عبد الکريم استناد آقا سید محمد باقر نموده و در آخر امر ریا

عامه و نامه از وزارت السلطۀ قزوین مستثنی باوشده و او را برادری بود مسمی بجاجی میزار فعیج و او مرد فاضلی بود مؤلف کتاب دواهی تفسیر فاضی را در نزد او میدیدیم و در بدایت امر حقیر آقا سید محمد باقر درس اصولی میگفت

حجیت کتاب من هم حاضر میشدم و در ساله در حجیت کتاب نوشتم و مجموع تحقیقات او را در مقام رد بر آدم و چون این فقیر در انصهان از مرحوم حجة الاسلام اجازه خواستم پس کتاب از فقه مرا خواست و مطالعه نمود و در آن روزی که

وعده کرده بود که اجازه ببرد وفات یافت پس خواستم که از استاد او نیز عاری نباشم پس از شاگردان آنجناب طالب اجازه شدم که تیمنا و تبرکات در سلسلۀ استادان او بیاورم و از او بالواسطه اجازه داشته باشم لهذا از آقا سید

محمد باقر اجازه خواستم و آقا سید محمد باقر مزبور از مرحوم حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام اجازه داشته و در نزد او نیز تلمذ نموده بود و صورت اجازه آقا سید محمد باقر که برای این فقیر نوشته اینست هو المجهول والمجهول و بنسبت و تعیین

### صورت اجازه آقا سید محمد باقر برای مؤلف کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله وكرمهنا بتجصيل طرق العلم واليقين والصلوة والسلام على خير خلقك محمد المبعوث على كافة الناس وأجمعين الذي اصطفاه من جميع الأنبياء والأوصياء

والملائكة المقربين وجعله خاتم النبيين على أوصيائه المنتجبين سيما ابن عمه الذي جعله سيد الوصيين من أشرف الأنبياء والمرسلين وبعثه فيقول العبد الخاطي الجاني القاصر الراجي إلى الله العارف السائر السيد محمد باقر بن علي الحسيني القزويني

البنينا الله تعالى باسم العفو والغفران وخير ما مع أجدهما في وارثي الجان الذين هم شفاء الناس الجان إن من



اعظم نعماء الله تعالى على العباد ووجه المقدمين من العلماء في البلاد واكمل الآيات عليهم جميعهم في اخذ معالم الدين من الفقهاء  
الذين عليهم وثوق واعتماد فانه فوق كل نعم الله سبحانه على قاطبة العباد منهم اجماع صفات الكمال والعلم والحائز انواع الحسن  
والحكم العالم العامل والفاضل الكامل الصاعد في مدارج التحقيق والتدقيق ذو الفهم الرشيق والذهن الوثيق وضلع الحقائق  
فتوح الدقايق المويده من الله الميرزا محمد بن سليمان الشكيباني امته الله تعالى من سوء الظاهر والباطن فانه بعد ان سافر  
من وطنه الى دار السلطنة قرويين وتوقف فيها مدة طويلة واشتغل بتحصيل العلوم الدينية لدى وصل ما ينبغي تحصيله  
مديدة ثم سافر الى دار السلطنة اصفهان وصرف عمره في تحصيل العلوم الشرعية وكسب الكمال العالية ثم سافر الى اماكن  
المتبركة والمقاعد المتعالية الشريفة والعتبات العالية الرفيعة على مشرفها آلاف الشناء والتحية وتوقف فيها مدة من الزمان  
ابتغاء التكميل ما ينبغي تكميله وينبغي تسديده ثم رجع الى وطنه فاختبرته في احواله فوجدته متمكنا من استنباط الاحكام  
الآتية من مداركها المعلومة وبالغاصد الاجتهاد وله الفتوى عنده رجع العباد اليه في اخذ معالم دينهم والحكم بين الناس  
عند الترافع وعليكم الاتكال والاعتماد بما افق وحكم فارضوا به حكما وله الانذار امثالا لامر الله المنذر القهار  
من طائفة من كل فرقة بعد الرجوع اليهم في كل حاله ليركبوا فرائض الله ومجوباته ومريضاته ويحترزوا عن محرماته و  
مبغوضاته ومن هيبته فان الداعي لارسال الرسل وانزال الكتب من اسد الغرزة الكريم كتاب انزلناه اليك  
الخروج الناس من الظلمات الى النور باذن ربهم الى صراط العزيز الحميد فابرز ما في منيرة ما ينبغي ابرازه من اهل  
الفصل والكمال واعلم ما في باله ما ينبغي اعلامه من العلماء الاعلام من الاستجادة المتداولة من السلف الخلف  
وقد حكى السمي الاستاذ الاعظم طاب مضجعه عن الشيخ النجاشي عن احمد بن محمد بن عيسى قال خرجت الى الكوفة في طلب الحديث  
فلقيت بها الحسن بن علي الوشائري ان يخرج كتاب العلان رزين العلان وكتابان بن عثمان الاحمر فخرهما فقلت له  
احب ان تجيرهما فيقال يا رحمك الله وما عجلتك اذ ميب فاكتمت بها وسمع من بعد فقلت لا امن الحدان فقال  
لو علمت ان هذا الحديث يكون له هذا الطلب لاستكرت منه فاني ادركت في هذا السجدة تسعة شيخ كل يقول حدثني جعفر  
بن محمد عليها السلام فاستجاز في زيد توفيقه وعلمه وتقويه وجعل الله كل يوم منه خيرا ثم مضى ابتغاء الاتصال اسنيد الاجاب  
الى مهابط الوحى ومخازن الاسرار من المتبى والائمة الاطهار عليه وعليهم آلاف الشناء والتحية من الكريم العزيز الغنى  
واخترنا نحن منقصة الانقطاع والانفصال فاجزته زادا الله فيما زانه وصانه عما شانه ان يردى ما سمعته منى وما دقتنى  
الله تبارك وتعالى من دقايق الافكار ما خلعت عنه كتب الاجاب وما دقتنى الله تعالى لاظهاره في قالب  
التأليف والتركيب وكل ما جاز لي رواية من الاخبار المروية عن مخازن العلوم الاكبية خاتم الرسالة الجامعة والهيبة  
البحج الاكبية والادعية والمناجات الماثورة سيما الصحيفة السجادية والمصنفات في الاخبار والفقه من اصحابنا  
الامامية وغيرهم من المصنفات في العلوم الدينية كتب التفاسير والحدوث والآيات والرجال وغيرهم ايضا الامام



الاربعة المستقرة في الافاق والاحصاء مشتهر الشمس في رابعة النهار التي عليها المدار في هذه الاعصار الكافي والفقهاء والفقهاء  
والاستبصار مكن الله تعالى مصنفها جنت تجري تحت قصورها واشجارها الانهار في جوار الامنة الاطهار عليهم صلوة الله الملك  
بجارد ما تولد منها ومن غيرها كالوسائل والواني والبحار اسكن الله تعالى نوليها مساكن الابرار فله مد الله توفيقاته وكتب  
اضداده واعدائه ان يروها عن عن جماعة من مشايخنا العظام مكن الله تعالى ارواحهم في دار السلام منهم شمس  
فلك العلم والتحقيق بدرسماء المجد والتدقيق سيد المجتهدين المعتمدين ملاذ العلماء العالمين محيي شرعية سيد المرسلين  
ملاذ الفقهاء المعتمدين غيث الاسلام ومغيث المسلمين استاذنا الاعظم الافخم سمي العلامة في زمانه آية الله في  
العالمين حجت الاسلام الحاج سيد محمد باقر الجليلاني مولد والامنهما في مسكن ومدفن طاب مضجعه الذي اجاز به  
جماعته من فحول الاساتيد الذين لم يزول لم نسمع مثلهم في المتأخر من المتأخرين من الفقهاء العظام طاب ثوبهم  
كالسيد السند المؤيد المسدد علامة دهره ووحيد عصره استاذنا الاساتيد النخبة الاعظم والفقهاء الاحقاص المحققين  
المدقق البدر الطالع والنور الساطع مولانا العلي ميرسيد علي الطباطبائي السحاري مسكن ومدفن حشره الله تعالى  
مع مشرفه في الفردوس العلي وقدة المحققين واسوة الفضلاء المدققين زبدة الما الى التجويد والتدقيق مسبين فواين  
الاصول واليقين مشيدين بهج الفروع بالبرهان المتين مولانا الاعظم الاكرم الافخم ميرزا ابو القاسم الجليلاني القمي قدس  
الله تعالى نفسه الزكية وافاض عليه المرحم الربانية والشيخ العالم العامل الكامل الزاهد المتويع الباذل الشيخ الأعظم  
المكرم الشيخ سليمان بن الشيخ معنوق العاظم طاب مضجعهما والسيد السند الزاهد العابد الزكي والفاضل الكامل العلي  
مولانا وعبدنا السيد الجليل السيد محسن الشهير بالبغداد طاب ثراه والبحر الزاخر والبدر الباهر الجامع للحسن والمفخر  
العالم العامل والفاضل الكامل شيخنا الأعظم ملاذ العرب والعجم معدن الفضائل الجلية بالغ المقاصد العلية ناشر المنهج  
الجعفرية شيخنا وعبدنا الشيخ جعفر النجفي طاب مضجعه السني على طرق مشايخ اسيد الاستاذ وحجت الاسلام المتقدم  
ابوصافه طاب ثراه الى العلامة المجلسي فنقول اما سيدنا العلي استاذنا والسند المتقدم القاب طاب ثراه فقد روي عن  
السيد الجليل ذي الشرف الجليل المرتحل من العالم الفاني الى العالم الباقي الامير عبد الباقي الاصفهاني عن والده  
المغفور مير محمد حسين عن جده من قبل امه فتاح العلوم والاسرار كشاف الاستار عن وجوه الاخبار مولانا محمد باقر  
المجلسي افاض الله عليه من لطفه الخفي والجلي وامامة المحققين وزبدة المدققين ميرزا ابو القاسم نور الله تعالى مقده  
فيروي عن المولى الساطع والبرهان القاطع الريب والشك عن وجه الحق بوضع البيان آية الله تعالى في باين  
الامثال والامران قدوة العلماء الاعيان نور الله تعالى في ظلم الجبل في الايام والازمان قواعد العلوم الدينية  
بعد ما كادت تنطس متبرز مباني الاحكام الشرعية غيب ما كان تدرس علامته زمانه اعجوبة آدانه الذي فضيلة كل من  
ماخر ما خوزه منه الغم الله تعالى علينا بالاستفادة في الاصول السقي البهية في طاب مضجعه الشريف الحاي مسكن

# در احوال سید محمد باقر

۶۵

و در وقت او میک یا حبیبی و بسبی بعد صرف العمر فی الزهد و التقوی و الاهتمام فی التألیف و التصنیف که در حقیقت موفقت  
من ائمه الموفق بالاعتماد فی الدعوات فی المخلوقات فی مظان الاجابات و ان لایسانی فی حیاتی و دماقی فی شیشی من اللغات  
فی المخلوقات و در جانی من اسد الغر فی المتعال از و یاد عمرک و ابقا ک صحیحاً و سالماً مصوناً من الکافات الی ان یبلغ الی طول  
الاجال بمرور الاوقات الموحدة و التسلاط - تا اینجا صورت اجازه مرحوم آقا سید محمد باقر است و جناب سید  
را تا لیفاتیت از آنجمله رساله در نقل ملک نقاله موتی را و رساله در مقدمه واجب و غیره کن و سید بعد از مراجعت از غایت  
عالیات چند ی را در فزین در کوشه اختفاء و انزوا متزل کزیده از ان پس مدت دو سال در اصفهان خدمت محتر  
الاسلام سمی خویش اشتغال داشته و از او اجازه گرفته مراجعت نمود از آن پس ریاست عامه فزین بایستاد و این مختص  
پس در آخر کار مجدداً ولد والی فزین تعذبات بسیار بر رعایا و بر ایا نموده خلایق اجل نمودند و او را از شهر سیر و کن  
و این عمل با سم آقا سید محمد باقر اشتها ریافت و بدین سبب سلطان عصر حکم باخراج سید نموده سید چند ی را بخت  
صرف نموده پس چون مرحوم شیخ مرتضی که در آن عصر سرآمد علماء عرب و عجم بود و در زمانی که خدمت شریف العلماء  
شیخ و سید تلمذ مینمودند آشنائی و دوستی داشتند پس شیخ رفته بسطان نوشت و توسط نمود سید بقزین عزت  
نمود زمانی این فقیر ایشان را از تصرف در امر دیوان منع نمودم در جواب فرمودند که من چون خواستم که از خدمت  
حجت الاسلام سید محمد باقر مراجعت کنم بمن وصیت فرمود که در حمام حانج ثومنین خود را معاف نداشته و تعذبات  
در انجام و انجام امور مسلمانان کوشیده که شیخ کلینی یک بابی در کتاب اصول کافی منعقد نموده در اہتمام کار مسلمانان  
و اخبار بسیار از ائمه اطهار در این باب ذکر فرموده فلذا از این بابت در حمایت تقراء و وضعفاء خود را لطف معاف  
منید ارم و عمر جناب آقا سید محمد باقر مزبور قریب به شاد بود چنانچه عمر جناب شبیه ثالث نیز همین مقدار بکلیه  
بوده مؤلف این کتاب گوید که عمر علماء اعلام در همه ایام غالباً بیشتر از سائر انام است باینکه ایشان غالباً در  
رحمت و آزاد اعمال حرکات فکریه و تصنیفات و تألیفات میباشند و هرگز از اغذیه نه ینده و البسه و متعه  
اقتضا ملتذ نیستند باینکه آلام روحانیه از ابناء روزگار بی اندازه همیشه بایشان وارد میگاید

## در سبب طول اعمار علماء ابرار

و سبب طول عمر ایشان چند چیز است یکی مصاحبه کامله کامله و اقیه که بجز خدا یتعالی کسی واقف نیست و  
بعضی از ان مصالح میخوانیم که بقول ناقصه ادراک کنیم مانند حریق دین بمبین و قطع و قطع عروق شبیهات مطلمین  
و ابتداء واقعه سلیم و نزول یکات از آسمان بزین و خدا یتعالی و در قرآن شریف فرموده و اما ما یففع الیک  
فی مکک فی الدرض و این آیه صبرها شامل محار علماء نیز میباشد چه ایشان منصفیت باحوال ناس دارند و سبب  
اینکه علماء در سن شباب و کهنیت کمتر بکمال میرسند و کمتر علوم نیست و از غلبه پس چون بشوخت رسیده

الاربعة المستقرة في الافاق والاحصاء مشتمل الشمس في رابعة النهار التي عليها المدار في هذه الاعصار الكافي والفقيه والحجة  
والاتبصار مكن الله تعالى مصنفها جنات تجري تحت قصورها واشجارها الانهار في جوار الانمة الاطهار عليهم صلوة الله الملك  
ابجارد ما تولد منها ومن غير ما كالوسائل والواني والبحار اسكن الله تعالى مولفها مسكن الابرار فله مد الله فوفيقاته كوت  
اضداده واعدائه ان يروها عنى عن جماعة من مشايخنا العظام مكن الله تعالى ارواحهم في دار السلام منهم خمس  
فلك العلم والتحقيق بدرسماء المجد والتدقيق سید المجتهدين المعتمدين ملاذ العلماء العالمين محيي شرعية سید المرسلين  
طبائخ الفقهاء المعتمدين غياث الاسلام ومغيث المسلمين استاذنا الاعظم الا فخم سمي العلامة في زمانه آية الله في  
العالمين حجت الاسلام الحاج سید محمد باقر بحيلاني مولد والامن في مسكن ومدفن طاب مضجعه الذي اجازته  
جماعته من فحول الاستيدالدين لم يزولم نسمع مثلهم في المتأخر من المتأخرين من الفقهاء العظام طاب ثوبهم  
كاسيد السند المنيذ العلامة دهره ووحيد عصره استاذنا والسائيد النخيرة الاعظم والفقيه الا فخم المحقق  
المدقق البدر الطالع والنور الساطع مولانا العلي ميرسيد علي الطباطبائي الحائري مسكن ومدفن حشره الله تعالى  
مع مشرفه في القدر وس العلي وقدره المحققين واسوة الفضلاء المدققين زبدة الما الى التبحر والتدقيق بسين توفيق  
الاصول واليقين مشيخه مناج الفروع بالبرهان التين مولانا الاعظم الاكرم الا فخم ميرزا ابوالقاسم بحيلاني القمي قدس  
الله تعالى نفسه الزكية وافاض عليه المرحم الربانية والشيخ العالم العامل الكامل الزاهد المتورع ابوالشيخ المعظم  
المكرم الشيخ سليمان بن الشيخ معنوق العاظم طاب مضجعه والسيد السند الزاهد العابد الزكي والفاضل الكامل العلي  
مولانا وعبدنا السيد الجليل السيد محسن الشهير بالبغداد طاب ثراه والبحر الزاخر والبدر الباهر الجامع للمحاسن والمفاز  
العالم العامل والفاضل الكامل شيخنا المعظم ملاذ العرب والعجم معدن الفضائل الجلية بالغ المقاصد العلية ناشر المنهج  
الجعفرية شيخنا وعبدنا الشيخ جعفر النجفي طاب مضجعه معنى التسنية على طرق مشايخ استيدالاستاد حجت الاسلام المتقدم  
ابوصاد طاب ثراه الى العلامة المجلسي فنقول اما سيدنا العلي استاذنا والاستاد المتقدم القاب طاب ثراه فقد روى عن  
السيد الجليل ذي الشرف الجليل المرتحل من العالم الفاني الى العالم الباقي الامير عبد الباقي الاصمغاني عن والده  
المغفور مير محمد حسين عن جده من قبل امه فلاح العلوم والاسرار كشاف الاستار عن وجوه الاخبار مولانا محمد باقر  
المجلسي افاض الله عليه من لطفه الخفي والجلي وامامه المدققين وزبدة المدققين ميرزا ابوالقاسم نور الله تعالى مقف  
فيروى عن المولى الساطع والبرهان القاطع الريب والشك عن وجه الحق باوضح البيان آية الله تعالى في ما بين  
الامثال والاقران قدوة العلماء الاعيان نور الله تعالى في ظلم الجمل في الايام والازمان قواعد العلوم الدينية  
بعد ما كانت تنظم متبر مباني الاحكام الشرعية غيب ما كان تندرس علامته زمانه اعجوبة آوانه الذي فضيلة كل من  
آخرا ما خوزه منه الفهم الله تعالى طين بالاستفادة في الاصول السقي البهيماني طاب مضجعه الشريف الحائري مسكن





خالص میشود پس آن وقت بکار دین می آیند دوم اینکه علماء دایم بحضور دایم القرب در نزد حضرت آفرین  
اند فلذا اشعه انوار افاضات شعثانیه داور داور بر فرق فرق دان ساسی ایشان بیش از دیگران بر توکل  
است و کسب استعداد استفاضه از سائر مردمان بیشتر دارند لکن افاضات از هر جهت برایشان بیشتر  
است و از جمله افات طول عمر می باشد و غیر ذلک من الاسباب.

## در احوال کثیر الاختلال مؤلف این کتاب

محمد بن سلیمان بن محمد رفیع بن عبدالمطلب بن علی التستکبانی که چه این فقیر مؤلف کتاب خود را در  
علماء اطیب که موفع این کتاب است نمیدانم لیکن برای غرائب احوالی که مرار و مری داده و ذکر آن موجب  
از یاد توکل است و برای ذکر تالیفات که مایه تشویق طلاب است و برای اینکه اجلاء از اخلاء در اسما  
اسمی از این فقیر برده باشند اسم خود و تفصیل احوال را ندکور داشته ام ملا علی که جدا علمای این فقیر  
سلک علماء بوده و زیاده از این احوالش را معلوم نیست و اما اخوند ملا عبدالمطلب که جد دیگر این فقیر است  
از مشایخ علماء این بلده بوده و در قبایح قدیمه و مرسومات عتیقه ذکر اسم سامی آن مرحوم را بنهایت  
تکریم و تعظیم نموده اند و او پسر خود مرحوم ملا محمد رفیع را که جدا دانی این فقیر است تحصیل علوم دینی و ادبی  
و جدم ملا محمد رفیع بداد السلطه قزوین رفته و شرح لمعه قرائت میکرد که پدرش فوت شد و عیال بسیار داشت  
پس او بوطن مراجعت و در دعا و شستن معروف در این دیار شد و نهایت با تقوی بوده و از حاکم بلد مرحوم  
مهدی خان و بعضی از اعیالی دیوان هر ساله منوط بوده لیکن خود مرثوم ایشان را بصرف خود و عیال  
خود نمینمود بلکه هر وقت که وظیفه مقرر او میرسد آنرا در میان صفار و فقار قبیل و قرینه خود تقسیم مینمود  
و دو پسرش را که اخوند ملا عبدالمطلب عم با جد فقیر و میرزا سلیمان والد فقیر را بعراق فرستاد و عم با جد باطل  
مباحثه مینمود

## احوال والد مؤلف کتاب

و نهایت با تقوی بود

والد ماجد در عربیت بسیار مسلط شد و در نزد اخوند ملا علی قوری مدت بیست و دو سال تلمذ نمود و کتب  
صدری را در نزد او دید و در علم حکمت سرآمد همسران بود و شرح لمعه در نزد اخوند ملا علی قوری دید و من خود  
مشاهده نمودم که شیخ تجرید شوارق و شرح لمعه و تفسیر قاضی را برای افاضل طلاب درس میگفت پس بعد  
تحصیل شروع بعلم طب نمود و استادش میرزا اسمعیل اعرج اسمعانی بود که هفتاد و شاکر و در محکمه طب اوستاد  
و میرزا اسمعیل در نزد والد شیخ تجرید درس میخواند و والد در نزد او طب تحصیل مینمود و مدت دو سال در علم  
طب کار کرد و بنحویکه در طب سرآمد همسران شد و در دار السلطه اصغیان در تدریس قانون منحصر شد.

## حکایت والد با ملا صراف اصغفانی



و در آن زمان در اصفهان ملا مهربان بود که از اعاظم و مشاهیر فاضل و کشف از مغنیات مینمود و زمانی ملا مهربان  
 زیارت حضرت سید الشهداء مشرف شد در بالای سرشست و ملا کاظم نامی نیز از همپویی که در علم مایه چندان نداشت  
 و در بالای سرش نماز بود این دو نفر پهلوی هم نشستند پس بعد از نماز صبح ملا محمد کاظم حکماء صوفی را هم  
 میرود و هر یک را یک تسبیح که صد دفعه باشد لعن مینمود پس یک تسبیح ملا صدری را لعن کرد و یک تسبیح ملا محسن  
 فیض را لعن کرد پس از آن یک تسبیح ملا مهربان را لعن کرد ملا مهربان از او سوال نمود که این شخص که او را لعن میکنی  
 کیست گفت ملا مهربان اصفهانی است ملا مهربان گفت که چرا او را لعن میکنی گفت بجهت اینکه او بوحدة واجب  
 الوجود قائل است ملا مهربان گفت احوال که او بوحدة واجب الوجود قائل است او را لعن کنی تا چنین  
 پیدا نه کند و ملا محمد کاظم چون شنیده بود که صوفیه بوحدة واجب الوجود قائلند پس او فرق میان وحدت  
 وجود و واجب الوجود نمود و مجله مرحوم والد ملا مهربان کمال مراوده و مصاحبت داشت و معروف بود که  
 او کشف از مغنیات میکند و کرامات دیگر هم دارد شبی مرحوم والد در خواب دید که داخل بهشت شد و از هنر  
 آنجا یک عدد دربرداشت پس آن خواب را برای ملا مهربان نقل نمود ملا مهربان تاملی کرد پس گفت که ترا  
 از واجد فی اطا ئفه سادات مقدرست و از آن زن برای تو پسری خواهد روزی شد که از مشاهیر و مسلمین علمای  
 آن عصر و از اولیاء خواهد بود و از این سبب والد مرحوم بقرینة کتب نهایت محبت داشت و مدعی بکلام  
 ملا مهربان بود و والد هم از سادات بود که نهایت صحیح القلب و از طهارة سادات امام جمعه اصفهان اند و یک  
 شعبه از ایشان در یزد و میرزا سلیمان یزدی که عالم معروف بوده است از همین طبقه است و طبقه از  
 از ایشان در هند سکنی دارند و سادات حسینی میباشند و یکی از سلاطین صغویه جدادری نولف را باین بلد فرستاد  
 که ترویج شرع کند و مرحوم والد در اصفهان سکنی کرده تا اینکه شهنشاه ازاده نواب ملک آرا محمد قلی میرزا که والی  
 مازندران بود مرحوم والد را در نزد خود طلب داشت برای زیادتى اشتمارش در صنعت طب مرحوم  
 والد اجابت نمود و مجدداً او را طلب نمود و با نوشت که اگر نیانی خواهی بمسلطان عارض شد که مختصی  
 گماشته تا ترا بیاورد و بجانب اخوند ملا علی نوری هم رقعۀ نوشت که البته او را فرستاده باشد پس اخوند  
 نوری با حجاج و اصحاب مرحوم والد را روانه آند یا ساخت آن مرحوم از اخوندی ایشان اجتناب مینمود و حیث  
 زیاد در اکل و شرب و البسه و امکان متصدیان امر دیوان داشت پس چند سالی در مازندران بود و  
 از آنجا به تنگابن **در کرامت والد مرحوم** آمده دیگر از کرامت  
 و مرحوم والد و اغلب صلوة در اول اوقات حبادا، و اقل روایت و مواظب و هر روز یک مجز و قرآن شریف  
 تلاوت مینمود و هر صبح سورة یس و صد دفعه لا اله الا الله الملك الحق المبین و سائر اوراد مداوم بود

و سوره افواقه را در قنوت نماز و تیر و میخواند و نماز شب هرگز از او ترک نمیشد و علی الدوام به کتب احادیث و احادیث ائمه اظهار اشتغال داشت و مرحوم والد می گفت که از خداوند مسئلت کردم که مراد در دنیا آن قدر مهلت دهد که تفسیر حد بلوغ برسی و چنان اتفاق افتاد که چون بحد بلوغ رسیدم و والد ماجد وفات یافت و این از کرامت آن مرحوم بود و والد را حواشی ست بر مطول و مفاتیح و شرح جامی و شرح اسباب و رطب و شواهد ربوبیه و زاد المعاد و رساله در و با و معاینه آن و بخط خود کتب بسیار نوشته چون تفسیر و حاشیه سید نعمت الله و خصام و حاشیه طلیعی و حاشیه ملا میرزا جان بر مطول و جلدین مفاتیح طائیف و شرح آقا مهدی بر مفاتیح و شواهد ربوبیه و شرح زیاده جامعه شیخ احمد و واجوبه المسائل او و شرح نواید او و نصف تخمه و نصف شوارق و نصف حرق و نصف زاد المعاد و حاشیه بر حکمة العین و جلد سوم حیات القلوب و تذکرة الانامه و در یک شب وقت سحر از خواب بیدار شدم دیدم مرحوم والد نشسته است و پشت می کرد و یکی از زوجات هشتمینم بعد از مدتی که او را تسکین حاصل شد از سبب گریه سوال کردم فرمود در قنوت و ترنما جات ختمه عشر میخواندم و میگریستم ناگاه دیدم که از سقف خانه آوازی برآمد که ایها العالم العاقل مرحوم والد زیاده ازین حکایت نمود از آن پس گفت که چون من آن آواز را شنیدم چنان گریه بر من ستولی شد که نتوانستم نماز را با تمام رسانم بی اختیار شستم و گریه کردم و تا من زنده هستم این مطلب را ابراز نکنید که من از شمارا منی نیستم محبلاً آن مرحوم منا جات ختمه عشر را همیشه در قنوت نماز و تراز حفظ میخواند و در نماز چنان خضوع و خشوع داشته که در ابناء و نوکا آن قسم نماز بنظر این تبه روزگار نرسیده و چون این فقیر بحد بلوغ بالغ شدم مرحوم والد از دنیا وفات یافته و در ایام حیوة او صمدیه و شرح تشریف را در نزد او خواندم و سیوطی و کبیری و حاشیه ملا عبد الله را در نزد خال مفضال آقا سید ابو جعفر بن سید حسین اعلی الله مقامه قرأت نمودم -

### در احوال خال مفضال آقا سید ابو جعفر

و آقا سید ابو جعفر از شاگردان آقا سید علی صاحب ریاض و پسرش آقا سید محمد بود و آقا سید محمد او را اجازه میداد و امر ببقعه نوشتن فرمود لیکن آنجناب از کثرت ورع و تقوی احتیاط نموده همان رشته تقلید را از دست نیاند و راجعه و خود شک داشته از آن پس در اصول و فقه تارک و در عربیت ید طولی داشته و بر سیوطی حواشی بسیار که مشتمل بر دقایق افکار است نوشته و از جمله کرامات خال مفضال آقا سید ابو جعفر اینکه وقتی محصلی از عالم فقیری را گرفته آزار میکرد آنجناب فرمود او را بپا کن آن شقی کوش نه کرد آن جناب فرمود که خدا ترا روانه کند پس آن شقی بلا فاصله دیوانه شد و بعد از سه روز بهار البوار شد تا فتنه کرامت دیگر اینکه هر شب تا صبح در مسجد میرفت و تا صبح مشغول عبادت و تضرع و زاری بود شبی در ویشی مد آن مسجد بود و آنجناب نمیدانست

پس عبادت خود را بجا آورد چون فرزندش شد در پیش بنزد او آمد و دست او را بوسید و گفت که مرا عبادت بخش خوش آمد  
 و در نزیک منزل شما محقق گنجی ست به همراه من بیا که تر نشان بدهم آن جناب چه فرمود و گفت من گنج نمیخواهم پس  
 از آن کتاب جامی و شرح شمس را در نزد والد خواندم پس والد وفات یافت و قال بفضل و ولله ماجده امر که نزد  
 سیوطی و جامی تعلیق بنویسم بقدر مقدور چیزی مینوشتم  

## در مشایخ مؤلف کتاب

از آن پس بعراق رفتم و علم اصول را در نزد اخوند ملا صفر علی لاهیجی که ساکن قزوین بود میدیدم و کسب میکنم  
 درس ایشان حاضر شدم اخوند ملا صفر علی لاهیجی و حاجی ملا محمد صالح برغانی و اخوند ملا عبد الکبیر ابروانی و حاجی ملا  
 جعفر استرآبادی و حجة الاسلام آقا سید محمد باقر و حاجی محمد ابراهیم گلپایسی و شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام شیخ  
 حسن بن شیخ جعفر نجفی و شیخ محسن خفهر و شیخ مرتضی و اخوند ملا آقای در بندی لیکن اصل استاد علم منقول این فقیر مردم  
 سید استاد آقا سید ابراهیم صاحب ضوابط است که فقه و اصول در جلال را در نزد آن محور دانه فضل و کمال استحصل  
 داشته ام و آنچه پدرم اندوده کرده بود در جمع کتب علمییه مصرف شدم و پس از آن هم در ولایت دارالمزدر مقام جمع  
 مال بر نیامدم بلکه دیدن و باز دید و عروسی و عزا همه را ترک نمودم و ابواب آمد و شد و مراقات را بر روی خود بستم  
 و خود را محض برای تدریس و تالیف و اعمال و قواعد و کتبه مقرر داشتم و مولد این فقیر در سال ۱۱۰۰ با هزار و دویست  
 سی و پنج بوده و زمان را با من و فائز بی با اینکه دست از دنیا کشیده ام اهل دنیا از من دست برنداشته امید  
 که عنقریب خداوند عالم مرا از این بلا خلاص و ببلاد عراق مراقطن و ساکن گرداند و منین و مننک علیش ربو  
 مبدل سازد و از جمله غریب اینکه در ایام طفولیت شبی در خواب دیدم که حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه و بر سر  
 مدرسه که بنا نموده ام کردن مرا با شمشیر زد و سر مرا جدا کرد بعد از اینکه بر آب طحله فائز شدم تعبیه نمودم که قتل مقبره  
 طویل با فاضله از امام عصر است و همین نحو تعبیه شد - ایضا از امام غریب احول اینکه بعد از ورود و بعد از طایفه  
 خواستم تزویجی کرده باشم برای زنی استخاره کردم که تزویج نمایم بالای سر حضرت سید الشهداء علیه الصلوة والسلام  
 استخاره کردم این آیه برآمد که یا زکریا انما نبشرك بسلامة اینهمه یحیی پس فهمیدم که از این زن برای من پسری  
 خواهد شد و آن پسر در ایام حیات من وفات خواهد کرد و چنان شد که پسری آورد و در نهایت صاحب و طایفه  
 من بنفذه سالکی وفات یافت عفت الله له -

## در کرامات حضرت معصومه

و از جمله کراماتیکه این فقیر برای العین مشاهده از درایت و اخلاص حضرت ختمی مآب نمودم اینکه در سالی زیارت  
 حیدریه صغری حضرت فاطمه بنت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام لقبه بمعصومه مشرف شدم و همیشه قدیری

از زیر سکوک بنهره دایم شبیکه شب جمعه بود بخدا مخواستم تنخواهی داده باشم سواد و حدیثی و آدم و تار یک  
هم بود در وقتی مراجعت نمودم دیدم که عوض یوسفی اشرفی داده ام پس کینه که در آن زرا اشرفی بود خالی یافتم  
صبح همان کینه که جای اشرفی بود بیرون آوردم که در آن اشرفی برای فاجح یوسفی نموده باشم دیدم که دو  
حدیثی در میان کینه است یا اینکه در آن شب خالی بود یکس را هم در آن جاتصرفی نموده و این قضیه در دو دفعه  
اتفاق افتاده که کینه خالی و از آن پس در میان آن بود و یک دفعه نیز مانند این قضیه در همان سفر دیدم اتفاق  
در جوار حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی واقع شد و آن حضرت بهفت پشت بحضرت امام حسن مجتبی علیه الصلو  
و السلام میرسد در آنجا کینه باز یافتم و در این وقت خرجی را هم کسیر تمام کرده بودم ایضاً دو کراست  
از حضرت معصومه شاهده نمودم چه فرزندم و عیال هم بهر دو مریض و در شرف موت پس آن صدیقه صغری عرض  
کردم که ما از راه دور بدر خانه شما آیدیم قرقه آن دایم که دماغ سوخته و طول از خدمت شما مراجعت کنسیم فی الجمله  
بهر دو مریض صحت یافتند و از جمله افاضاتی که برایم روی داد و اینکه شبی از شبها در ایام اقامه کربلا میفتی  
حضرت امام موسی کاظم ۲ در عالم رویا دیدم و از آنجانب سوالات چند کردم آنجانب جواب فرمودند پس عرض کردم  
که در مسئله معروفه ظن خاص و ظن مطلق حق با کدام قول است آنجانب از جواب اعراض فرمودند و در این باب  
چیزی فرمایش نکردند و انستم که مقصود آن حضرت جواب ندادن است که در این اعصار که امام زمان غائب  
و باب علم منتهی است بهمین احکام ظاهره که در دست داریم ما موریم که عمل نمائیم

### در موعظه و تذکار نعمات قادر قهار

از جمله سوانح اینکه مولف کتاب در وقتی از اوقات بدیدن والی و فقه الله رفت و در جائیکه تعبیر کردند نشستم  
در آنجا بود کوشک ریخته و در حرکت و آدم که مکان را وسعتی حاصل آید صاحب مجلس که والی و فقه الله باشد گفت که حرکت  
مده چه احتمال قریب در بیرون رفتن و خالی شدن تفک بود و در میان مجلس بایه قتل اهل مجلس و مورث شرمایی  
میشد من سکوت کردم باز این سخن را مکرر ساخت تا اینکه من متغیر شدم و عرض نمودم که شما مالک الملک را از  
ملکت او معزول دانسته اید آن خدا اینکه مرا از کستم عدم وجود و از وجود تائبس شیخوخیت رسانید محفوظ داشت  
از جمیع ملکات چه در بدن اخلاطی می باشد که بسبب زیاده و نقصان هر یک جسم در معرض زبول و انحلال زوال  
و دشمنانی از حیوانات وحشیه و حیوانات اهلیه محافظت فرمود و هم از هم بیت و غرق و صاعقه و ریح  
و امطار و سیول و زلازل و همچنین حیواناتیکه سم دارند و یا در مسامات و سوراخهای بدن داخل میشوند و از  
اعدای ابنا جنس محافظت فرمود و لهذا نیز مراتب علمیه محفوظ داشته میشود با این همه کیفیات باندک چیزی در پیچیده  
منفای او را ضعیف و کاسه و فاسد گرداند اگر چنانچه صاحب منصبی در دست اهداء سلطان گرفتار و سلطان را هم



قدرت بر استخلاص او باشد آیا بغیر تشمیکه چشم از او پوشیده و مملش کز او السببه حضرت امام عصر علیه السلام  
 نه میکنجه که ملازم و اخلاص کیش خود را باین نحو مبتدل بریند مگر مصلحتی کامله که منتهی اقتضاء خلاف آن کند و آن  
 هم باعث تحیل  
**شبهه فرنگیان در انشقاق قمر** **شخص باشد**  
 ایضا اجمعه و قایق اینکه در مجلسی بعضی از اعیان حاکی از سفره فرنگیان شد که سفیر میگوید که ما فرنگیان مسکن  
 انشقاق قمر میباشیم چه در روزنامه چنین چیزی نوشته نشد و کسی در اراضی بلاد افرنج چیزی ندیده اگر چنین بر  
 غریبی صدور مییافت بر همه معلوم میشد و این حاکی میفت که علماء هم کسی نمیتواند که با دله و بر این بر  
 سفره دول خارج این امر را مبرهن و آنها را مجاب نماید این فقیر مؤلف کتاب در جواب بیان کردم  
 که در باب عجز علماء الطیاب از جواب حقیقت او آنست که علماء اکامل در چنین محافل حاضر نمیکردند  
 و بعضی از ناقصین که سزاوار چنین مجالس اند قاصر از حل این شبهه و بی خبر از سببه و معادند ستمایانکه در این  
 از منته غالب دارا می علم معقول اند و از علم معقول آگاهی ندارند و اینگونه مسائل اخلال آن از علم معقول  
 از این باب می بینید که در جواب قاصر اند و اما حل شبهه آنست که انشقاق قمر در هنگام شب و آنکه  
 یک نقطه شده پس از این بابت در آن شب همه کس اطلاع نیافت بلکه همان چند نفر که حاضر محضر شریف  
 پیغمبر علیه الصلوٰه والسلام بودند مشاهده نمودند و مردمان دیگر بعضی در خواب و بعضی در میان خانها و بندی  
 مشاهده مشغول از این بابت قبلی از مردمان مشاهده کردند علاوه روزنامه در آن از منته در میان فرنگیان متداول  
 نبوده بلکه روزنامه از مدتهاست اعصار متاخره است چنانکه بر متتبع در طریق فرنگیان که منصف باشند ستود  
 پوشیده نیست علاوه زمین کرویست و هر پنج فرسخ بسمت مشرق آفتاب یک دقیقه زودتر طلوع و غروب  
 میکند و هر بیت فرسخ چهار دقیقه چنانکه در علم مثبت بینست و بسمت مغرب هر بیت فرسخ چهار دقیقه آفتاب  
 دیرتر غروب ینماید و دیرتر طلوع میکند فلذا بر کردیت زمین متشیع ساختند که یک روز میشود که چهارشنبه و  
 پنجشنبه و جمعه باشد بالعنیه بیه نفر که یکی در همان مکان اقامه و دیگری بسمت مغرب و دیگری بسمت مشرق  
 و بعد از سی سال بیکدیگر برسند چنانکه شیخ بهائی در تفسیر الافلاک نوشته پس بلاد افرنج قطعاً در زمان متفق  
 بافتی یکی نبود چه شاید در بلاد فرنگ زمان انشقاق وقت ظهر بود و یا وقت عصر بود و لکن افلاک در آن صحن  
 مرئی نه شد و اما بنا بر مذہب بعضی از حکماء که اعجاز از بابت آنست که نبی و یا ولی تصرف در قوه حیالیه  
 و یا بصرمیناید و آن شخص چنان می پندارد که چنین امری بوقوع آمده بنا بر این مذہب پس تصرف در تحیل  
 مشافهین بودند و بالعنیه بکسان دیگر لیکن این مذہب فاسدست زیرا که لازم می آید که اعجاز از باب افشا  
 باشد و حقیقت و واقعیت ندارد و اینگونه سخن فاسدست بلکه معجزات انبیاء همه بر سبیل واقعست -



## در رویای مؤلف کتاب واقعه کر بلار

و از جمله سوانح غیبیه اینکه در زمان یغمان شباب در ایام دهنه عاشورا بقرنت کتاب مقاتل اشغال شدم  
 شبی از شبها در این خیال بودم که چگونه می شود که اصحاب حضرت شهادت مآب هر یک بمیدان میفرستند جمع  
 کثیری از اشرار و بارالوار میفرستادند با اینکه لشکر مخالف نیز شجاع و دلیر بودند چرا از آنها شجاعتی بظهور نیامد  
 پس شبی در خواب دیدم که واقعه کر بلار روی داده و این فقیر در لشکر حضرت سید الشهدا علیه السلام بودم که  
 شخصی بنزد من آمد که فوت جهاد اکنون بتو رسید من گفتم که من آلت حربی ندارم آن شخص چاقوی شکسته  
 که قبلی از یثیعه آن چاقو باقی بود آنرا بدست من داد که این حربیه تو باشد گفتم لشکر مخالف در کجایند پس دست  
 مرا گرفت تا بدیواری رسیدیم دیدیم که موران بسیار بر بزم سوار و بر آن دیوار راه میفرستند آن شخص گفت که  
 این موران لشکر مخالف میباشند پس من چند قطعه کشیدم و در هر خط کشیدی مور بسیار فرو ریخت پس من بیدار  
 شدم فهمیدم که این معنی شجاعت است و این خواب برای دفع شبهه بود که در قلب خلجان کرده بود و بجهاد که  
 بعین یقین دفع و رفع این شبهه کردید - و از جمله سوانح غیبیه اینکه در وقتی از اوقات زراری حضرت خلیل  
 احفاد پیغمبر جلیل الوفا التحیه و الثناء در بعضی از مسایق سکنی و برایشان عقل ز نیم عنودی که خدا و آن شده و صفت  
 بی خدا آن کرده را از ستم بسته و آورده کرات ستم رسیده کان باین بی بضاعت بطبی و من هم به کما شکران الی  
 کرة بعد اولی و مره غبت اخری شاکلی و از سوء سلوک آن بلوک حاکی و از فطایع و شتایع آن بی سیرت و غیر  
 فطرت خباثت سریرت و نانت رتبت باکی میسج شمر شمر و نشاء اثر و دفع آن شور و شر نه کرده و غلظه روزی از  
 ایام بحضر جراثیم نام در بالای منبر پس از تذکیر و تذکار بدرگاه ملک عدل جبار قهار عارض گشتم که بادالها  
 احفاد و اولاد امجاد انجا پیغمبر باسد از ستم این ستمکار غشوم میثوم نجات و این مطر و دمرد و در معرض  
 بیاب و تباب و لعذاب روز حساب مغرب فرما بعد از چند وقتی آن خدا رتبه روز کار برای پاداش و خزای  
 آنکار بدار البوا

## از الطاف غیبیه

از جمله الطاف غیبیه آنکه عیال را حاجت بضروری از ضروریات خانه در کار و چند دفعه مهم را بمن آشکارا  
 کردند من در آن باب ماسله داشتم اگر چه ماسله نبود بلکه هر چه تجسس و تفحص نمودم میسر نمیشد تا روزی لطف  
 در آن باب اصرار من تفکر کردم ملهم بآن کر دیدم که نظر باخبار برای قضاء حوائج و منو ساختن و تحت الحک عمای  
 را انداختم و بطلب آن کار به بیرون شتافتم بعد از طی صد قدم بی فاصله آن حاجت انجام پذیرفت -

## در اثبات نبوت خاصه

از جمله حکایات بدیهه که بالنسبه بنوآلف کتاب رویداده اینکه سالی زیارت حضرت صدیقه صغری حضرت

فاطمه بنت موسی بن جعفر مشرف و در آنجا اقامه نمودم بعضی از علما آنجا جمع شدند و حکایت از نبوت خاصه نمودند که اثبات آن ممکن نیست و مذکور داشتند که بعضی از حکماء از ملائذه حاجی ملاهادی سبزواری بقلم آمده و از ادوات اثبات نبوت خاصه خواستم از اتمام و انجام آن قاصر شدم گفتند که من اثبات این مرحله مینمایم بدون اینکه مسک بقاعده امکان اشرف نمایم و بدون اینکه مسک بقاعده شریف نمایم و بدون اینکه مسک بمعجزه نمایم تا مسک به نقل لازم آید بلکه اثبات حقیقت خاتم الانبیاء مینمایم بدون همه این امور ولیکن اتمام آن موقوف بر تمهید چند مقدمه است مقدمه اولی اینکه اثبات نبوت خاصه بعقل مینایم اما اینکه محمد بن عبدالله بخصوص در فلان سال آمد و دعوی نبوت نمود پس این چیزی است که بعقل نمیتوان ثابت کرد بلکه اثبات لامحاله باید بقل باشد مگر نقل قطعی اثبات آن نمی نمایم و بعقل صرف انجام آن از جمله محالات است پس مراد از اثبات نبوت خاصه بعقل غیر این یک خبر است که در فلان سال سنیبر آمد و دعوی پیغمبری نمود.

## تقسیم دلیل بعقل نقل

مقدمه ثانیه بدانکه دلیل بر این قسم است اول عقل قطعی دوم عقل ظنی سوم دلیل نقل ظنی مانند خبر واحد چهارم نقل قطعی و این قسم اخیر که نقل قطعی است بر چند قسم است یکی خبر واحد محفوظ بقرینه قطعیه مانند این که بنحانه کسی بخوابی و بخل شوی در رایت کو بی آفت کسی از اندرون خانه می آید و می گوید که صاحب خانه بتواذن داده که داخل شوی این خبر واحد است و بسبب احتیاط بقراین فاذه علم میکند دوم خبر متواتر لفظی و مراد از آن آن است که در هر طبقه خبر دهندگان آن قدر باشند که از کثرت آنها علم حاصل بشود بر صد و این لفظ از کسی که مروی عنه است مانند حدیث غدیر خم که خبر دهندگان آن قدر کثرت دارند که برای شخص علم حاصل میشود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث را فرموده است اما در مقام لفظ پس میتواند که نفس و قطعی باشد و میشود که ظاهر و ظنی باشد سوم خبر متواتر معنوی و مراد از آن آن است که احادیث متعدده ورود یافته باشد که در مضمون با هم تیر یک باشند و در الفاظ مختلف و قطع حاصل شود که یکی از این احادیث از معصوم صدور یافته باشد پس بنابراین از این احادیث قطع حاصل میشود بر اینکه این مضمون واقع و حق و صواب است.

## در تطاف و تسامع

چهارم تطاف و تسامع است و او آن است که از بسکه خبر دهندگان در این مرحله خبر داده اند علم حاصل شد بر حقیقت مضمون آن اما طبقات معلوم نیست بلکه خبر واحدی هم که سلسله سند را بتواند ثابت کند در میان نیست مانند اینکه علم داریم که سند موجود است و یا رستم شجاعت داشت و یا حاتم سخاوت داشت پس علم باین امور حاصل میشود ولیکن سند در میان نیست نمیتوانی که برسانی این را که من از زید شنیدم و زید از عمر و عمر از دیگری و بکذا پس سندی



اموال و اعتراض نظر حکیم عقل لازمست و مایه بقاء نظام معاش است -

### در بطلان مذهب مجوس

و اما اهل کتاب پس مجوس بنجاح دختر و خواهر معاد و بشر بخرم اشتغال و بخدائی آتش اعتقاد داشتند و اینها همه بضرورت عقل باطل و وجه آن از پیش دانسته شد - و اما نصاری پس قائل بتثلیث شدند و با قائم تثلیث شدند که اب و اتم و ابن باشند که عینی و میرقم و خدا باشند و قائل باتحاد و حلول گردیدند و اینها همه ببدست عقلیه کفرست و انگلی اناجیل اربعه با یکدیگر منتهض و شراب را حلال دانستند بلکه ترسانی تحقیقه محبیه و در انجیل و در ویافته که در مجلس میهمانی طروف چند می بود و عیسی دعا کرد بیک دفعه همه آن خدوف پر از شراب شدند پس میهمانان شراب داد و ایشان راست و لایعقل ساخت و در جانی از انجیل فاصله میان یوسف را برزاده از چهل پست شمرده و در جانی دیگر بکمتر از چهل ند کور داشته مجمل بطلان مذهب ایشان کائنات فی رابعه

التهار پدیدار

### در بطلان دین یهود و جسد و آشکارست

و اما مذهب یهود پس آن نیز باطل است و تورات ایشان نیز محرف و تغییر یافته بود و ایشان شراب را حلال نسبتند و در تورت مذکورست که خدایتعالی در یک وقتی باسمان اول آمد و بنزین نظر افکند دید که ایشان خونریزی و عصیان و فساد و در روی میکشند پس خدایتعالی از خفت ایشان پشیمان شد ایضا در تورت مذکورست که یعقوب بن خواهرش علیا رجده کرد و در جانی از تورت مسطورست که لوط پیغمبر بعد از هلاکت قوم با دو دختر خویش در دو از آبادانی منزل کرد پس دختر بزرگ را شوهرت غلبه کرده به پدرش لوط پیغمبر شراب داده و او را مست کرد و بعد از آن با او مباشرت کرده و از پدرش حمله شد پس دختر کوچک از خواهرش کیفیت احوال را متعارف نموده خواهر پنج و قمع یافته در سبب حل با خواهر خویش در میان نهاد پس دختر کوچک نیز شراب به پدرش خوراند و در حالت مستی با او مواقعه نموده و او نیز حمله شد پس از یک خواهر پسری در وجود آمد و از خواهر دیگر دختری تولد یافت و آنها بزرگ شدند و با هم مزاجت کردند و نسل از ایشان آشکارا گشت مجمل در تورت این اعمال شنیعه را که عقل هر کس دلالت بر بطلان آن میکند به پیغمبر آن نسبت داده اند و با جمله بطلان مذهب یهود و بسیاری از فقرات تورت غنی از بیانست و ما در منظومه نبوت و شرح آن بطلان این مذاهب باستیفاء بیان نمودیم مقدمه سابع

بدان که وینی که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم آورد و همه موافق صواب مدلول عقل جازم و عقاید و نهائیه با عقل مطابق است پس خدا را منزه از جسمیت و محل اعراض و شرک و مبتدعی از اتحاد و حلول و شترخی از تغییر و تبدل و او را عادل و قادر و عالم و غنی میداند و سخنان از عقاید حق که عقل و دل بر آن است و بر فرود آورد و از کار می در شبانه روز قرار که مردمان بسبب آن متذکر مولای خود باشند و غفلت از خدا نیاید



نمایند که برود و موردین از دست نرود و محتمل حاکم است بر اینکه هر چه بیری باید اورد و اذکاری آورد که سبب نگر  
 خدا تعالی گردد و تکالیف شریعت او همه مبر از نقص زیرا که چون انانی در مقام سیر سلوک و تکمیل نفس خویش باید  
 از خودی خود دست کشیده و خودخواهی را کنار گذاشته و جبل انیت خود را منک نماید و محبت مال را هم از دل  
 بیرون کند و محبت عیال را طرح کند و محبت خانه و وطن را هم از دل بیرون کند و چون این محبتها را از دل بیرون  
 کرد و همچنین محبت اکل آن وقت خانه دل منحصراً محبت یک نفر وابسته خواهد بود که خدا تعالی است و حقیقت عبادت و  
 بندگی در این وقت بنظر خواهد پیوست پس ختم استبیین صلی الله علیه و سلم نماز شبانه روزی را قرار داد برای اینکه  
 از این اورد و از این افعال و پیشانی که اشرف اعضای انسانی است بر خاک مالیدن محبت کبر و فتحنا و خودخواهی  
 بر طرف میشود و از آن پس امر بر مذکوره خمس فرمود تا از اتفاق مال محبت مال نیز از قلب بیرون می رود و از آن پس امر  
 بصوم کرد تا محبت اکل و شرب و شکم پرستی که کار حیوانات است از قلب بیرون رفته باشد و از آن پس حج را  
 ارباب استطاعت لازم کرد تا بسبب مسافرت و انقطاع اهل و عیال و وطن خانه و اموال محبت این امور نیز از  
 قلب بیرون می رود پس در آن وقت قلب که دشمن رت است جل شانه نظریه ای خیر انما می انا عند المنکسیرة قلوبکم  
 و الله رسته قبوریم خالی از اغیار و صافی از ذنوب و عیب و علوی از تذکر این امر را می شود پس منحصراً محبت  
 قلبی برای خدا تعالی شکر انیم الله و عم نواله پس بهین حکمت عبادات را با اینکه هر یک را حکمتی بسیار است و  
 همچنین در امور معاش و ابواب سیاست احکامی از جانب کردگار آورده که دفع و رفع ظلم و قمع و قطع عروق و مهمل  
 شجر خبیثه ز قومیه ستم کرد و اگر چه نظم معاش بنحو ظلم هم ممکن است چنانکه در ادیان باطله نظم و انتظام معاش را  
 بنحو ظلم داده اند و علاج فاسد بافنده اند باینکه ادیان باطله نیز نظم معاش را از انبیاء ارث برده اند و اینها  
 آموخته اند و لیکن آنرا تحریف و تغییر و تبدیل داده اند و معلوم است که نظم قبیح است اگر چه در مقام انتظام  
 امر معاش باشد و ما نظم معاش دین جناب ختمی باب الوف اتمیه و انشاء را از عقود و ایقاعات و معاملات و  
 احکام سیاست همه را بر وفق عدل و موافق عقل یافتیم و اگر تفصیل این مرحله پردازیم خواهیم از عنوان کتاب  
 خارج گردید و چون این مقدمات بر نمایر صافی از ابواب انومان مستقیمه مرتب و منقش گردید پس میگوئیم که در زمانیکه  
 بر روی زمین ادیان باطله بودند و بطلان ادیان آنها را بتطاف و تسامع دانستم علاوه نمونه آن ادیان که در  
 زمان باقی میباشند بشا به همه باطل میباشند و محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و بارک و سلم بتطاف و تسامع  
 قیام بدعوت بسوی پروردگار نمود و کسی بود که کامل فی نفسه و کامل غیر بود و دین او با حکمت و صواب  
 و عقل مطابق و بغیر از دین او دین حق نیست پس باید او بر حق باشد چه مجزیه ابراز کند و چه ابراز اعجاز نماید  
 و از جمله معلومات اینکه دین هر پیغمبری که اکمل است و هر پیغمبری که تکمیل او اکثر و اظهر و اکمل است پس



افضل و عاقل نسبت علی السلام چون این فقیر این برهان را فکر نمودم طلبا مجلس اذعان و تصدیق بر تمامیت این برهان نمود چون مؤلف این کتاب را تالیفات بسیار است پس باکی نیست که فهرست آنها در اینجا ذکر کرد اما علم تفسیر پس مراد آن **در تالیفات مؤلف کتاب** چند تالیفات

اول کتاب توشیح التفسیر که سرآمد کتب تفسیر است و سبقت گرفت مر از احدى عامه و خاصه بر آن بلکه محض من از آن تفسیر محض اثبات آن است که هر کس علم حاصل کند که کلام سبحانی و فرقان ربانی معجزه حضرت ختمی مرتبت است و الی الا ان از آن تفسیر دو مجلد نوشته ام جلد اول در قواعد تفسیر است و جلد دوم از تفسیر حدیث است سی آیه از سوره بقره در آن جلد اول مشتمل است بر قواعد علم تفسیر همچنانکه فقهاء تائیس قاعده مینمایند و از آن پس بر او مسائل تفسیر همچنین این فقیر برورد و هر از اخبار ماثوره استنباط قواعدی نمودم و بر هر یک از آن قواعد را بسیار تفسیر کردیم و بیان کردم و وجه کار بر آیات قرآنی را و فصاحت و بلاغت و جزالت و سلامت و ملاحات و وجه اعجاز و رفع تناقض در آیات قرآنی و تاویلات و نکات و جامعیت قرآن علوم را بنحویکه کتب تفسیر از آن عاریست و همان جلد اول فی الحقیقت یک تفسیر تمام است و هر دو جلد این تفسیر از بدو تا خاتم مقفی و مجمع است تفسیر آیه شهد الله لا اله الا هو و بیان اینکه این آیه چگونه استدلال و برهان و قانع خصم مدرسم است -

## تالیفات در تفسیر

سوم تفسیر آیه ان اول بیت وضع للناس و تاویل آن بکبر بلا و استدلال بر آن که فی الحقیقه از افکار ارباب کاست و باطن امام عصر روحی فداه افاضه معانی و دو قابق آن آیه بر زمین قاصر شد بفرخور استعداد این فقیر و تفسیر با دو هزار بیت کتابت آن است چهارم تفسیر آیه امانت که در نهایت تدقیق است - پنجم تفسیر آیه فکان قاب قوسین او ادنی بطریق حکماء - ششم تفسیر سوره و التخی که بر افکار ارباب کاست اشتهال دارد و تقریر با یک هزار بیت میشود و هفتم تفسیر سوره فیل که فی الحقیقه دارای قواعد بسیار است آن هم تقریر با یک هزار بیت میشود و هشتم تفسیر سوره نصر انهم بر زبان ما سبق میباشد و نهم تفسیر سوره قدر بر زبان فارسی که تقریر با یک هزار بیت است و دهم تفسیر سوره قدر که بر زبان عرب است و بقدر دویز بیت تقریر میشود - یازدهم تفسیر سوره قدر که تقریر با سه هزار بیت است و این تفسیر سوم سوره قدر است و از بدو و سراسر مجمع و مقفی است و آنرا با اسم سامی معتمد الدوله نائب الایاله نواب اشرف والا فرهاد میرزا تالیف نموده ام و اما علم صرف پس **تالیفات در صرف** آن نیز چند کتاب است

دوازدهم شرح تصریف زنجانی - سیزدهم شرح بر شرح تفازانی بر تصریف زنجانی که تا تعریف تعدی و لزوم نهد ایزاد بر ملا سحر تفازانی نموده ام و کنون شرح بر زبان فارسی نوشته ام - چهاردهم حاشیه بر شرح تصریف ملا سحره پانزدهم منظومه علم صرف - شانزدهم شرح منظومه سابقه - هفدهم شواهد شرح منظومه بیست و یکم منظومه

شریف که هفتاد و یک ایراد بر سید شریف در آن رساله نموده ام - و اما کتب نحو پس چند کتاب است -

## تالیف در نحو

نوزدهم شرح عوامل جویانه - بیستم شرح فارسی بر عوامل ملائحن که در مدت نه روز آنرا تالیف نموده ام - بیست و یکم شرح ثمانا بعد از اثنین معنی و ترکیب - بیست و دوم شواهد عوامل ملائحن - بیست و سوم شرح صمدیه که مشتمل بر ذکر اقوال و ادله اجمالی و آنرا در مدت یازده روز تالیف نموده ام و آن هم در ایامی بود که مشغول بشرب و اودم و تنقیه مینوادم - بیست و سوم تعلیق بر سیوطی که تا اواسط بهمنه اخیر در سه مجلد نوشته ام و اقوال و ادله تحقیق حق در هر مسئله نموده ام و بزبان فارسی است - بیست و چهارم حاشیه بر شرح جامی است که از آن بهر در نحو کتابی تا اکنون تالیف نشده و در بعضی از مواضع که بنای ایراد گذاشته ام از سی و دو چهل ایراد گرفته ام و حل عبارات آنرا بخوبی نموده ام که محل غرابت و تعجب است - بیست و پنجم شواهد بر شرح جامی است که بفارسی نوشته ام - بیست و ششم شرح حدیث ابی لاسود دلی در اختراع نحو و در آنجا حل اینکه بعضی از اسماء نه ظاهراست و نه مخفی نموده ام و این فقره از مشاغل مشهوره است - بیست و هفتم شرح لغره شیخ بهائی در اسم زبده که در آن غنادین نحویه را مندرج ساخته - بیست و هشتم منظومه علم نحو - بیست و نهم رساله مثنیات سماعیه از باب التانیث و جائز الوجین و احکام مثنیات - و اما علم منطق پنج کتاب است

## تالیفات منطقیه

سی و یکم حاشیه بر رساله کبری که در آن شصت و پنج ایراد بر سید شریف نموده ام - سی و یکم منظومه منطق فی حق حاشیه بر حاشیه ملا عبدالعزیز دی بر تہذیب منطق که بر دو قایت افکار را بکار مشتمل است و تا بحال مانند آن حاشیه بر حاشیه ملا عبدالعزیز نوشته اند - سی و دوم شرح دیباچه شیخ شمس و اما علم خلاف که علم آداب مناظره است پس دو کتاب از نوشته ام - سی و چهارم منظومه مختصره در آداب مناظره - سی و پنجم منظومه مطوله در علم آداب مناظره - و اما علم معانی و بیان و تیریل پس چند کتاب است - سی و ششم منظومه علم معانی و بیان و تیریل - سی و هفتم دیباچه مطول که بزبان فارسی نوشته ام - سی و هشتم شواهد اشعار مطول که بفارسی نوشته شده - سی و نهم رساله فارسیه در علم بدیع که اشتمال دارد بر محسنات لفظیہ و معنویہ و تمکک با اشعار فردوسی و اشعار مؤلف و برخی از اشعار عربیہ - چهلم حاشیه بر مطول که اشتمال دارد بر تحقیقات بسیار و تدقیقات بی شمار و ایرادات بر شایع و خالی از غرائب و نازکی نیست و تقریبا مقدار حاشیه سید شریف است بر مطول - و اما علم اعداد و اوقاف پس در آن دو کتاب است - چهلم و یکم منظومه در علم اعداد - چهلم و دوم رساله فارسیه در علم اعداد و اوقاف - و اما علم رمل پس یک کتاب در آن نوشته ام و آن چهل و سوم است و اما علم جفر یک رساله در آن

نوشته ام و آن چهل و چهارم است و اما علم حساب پس در آن چند رساله است چهل و پنجم منظومه علم حساب است هنوز تمام نشده چهل و هشتم شرح فارسی بر خلاصه که نام تمام است و از چهل و نهم است و اما علم لغت پس لغت الاضداد است که جمع نموده ام و آن الفاظیر که هر یک و معنی دارند که ضد یکدیگر اند مانند خون که برای ابیض و اسود و احمر و سفید است و برای طهر و حیض موضوع است و آن چهل و دهم است و اما کتب حضرت سید الشهداء پس نهم کتاب است چهل و نهم کتاب بحر البکاء است که به بحر تقارب و فارسی است و نظم است و بیان شده در آن بیرون آمدن حضرت سید الشهداء علیه السلام تاجیه و الثناء از مدینه بکربلا و مراجعت اهل حرم از شام محنت انجام و آن کتاب پنجم از و پانصد و پنجاه بیت است پنجادم کتاب مرآتی است از فارسی و عربی قریب بصیرت پنجاه و یکم کتاب مجسم المصائب است که نظم است بجزو مختلفه پنجاه و دوم جمله حسینی است که نظم و بحر تقارب است و ابیاتش مثل برجنات لفظیه و معنویه است و آن کتاب را بیک شایسته فردوسی نوشته ام انصاف اینکه بعضی از ابیات آن فایق بر شایسته است پنجاه و سوم کتاب مواعظ المتقین است که مثل سنی مجلس و در هر مجلس بحث از مسائل اعتقادی است از توحید تا معاد و تفسیر آیات بسیار و اخبار و حکایات مصیبت بر طبق اخبار معتبره و قریب بیست هزار بیت است پنجاه و چهارم فهرست کتاب مواعظ المتقین پنجاه و پنجم کتاب اسرار المصائب که در حکم و علل اخبار مصیبت و دل و توجیه اخبار مشکله و تاویل فقرات تشابه مصیبت که طریز غریب و اسلوب عجیب دارد پنجاه و هشتم فهرست کتاب اسرار المصائب پنجاه و نهم کتاب اکیلی المصائب در مصائب افتخار اطایب حضرت سید الشهداء که مثل است بر اخبار معتبره مصیبت و فضائل ائمه و تاویلات اخبار مصیبت و برخی از مطالب علمی و خطب جلیله و ذکر اخبار مختلفه در میان ارباب مقاتل و تحقیق حق و فی الحقیقه آن کتاب مانند قواعد فقهیه است که فقهاء تاسیس میفرمایند و از فروع مترتب میسازند و مثل بر سیزده اکیلی و هر اکیلی مثل بر فصول عدیده و حقیقه بر نهی نیست که غرابت و تازگی دارد و قریب به پانزده هزار بیت است پنجاه و دهم فهرست کتاب اکیلی المصائب پنجاه و یازدهم کتاب انیس الذاکرین که دارای نظم و نثر است مانند کتاب مبدل و جوهری و سائر کتب مصیبت است

### در تالیف کتب کلامیه و حکمت و ادعیه

و اما کتب کلامیه و محقول و شرح ادعیه پس آن چند کتاب است ششم منظومه علم کلام شست و یکم شرح آن منظومه شست و دوم شرح فارسی بر تجرید محقق طوسی که قریب به پانزده هزار بیت است شست و سوم شرح بر شرح فاضل قمی بر حدیث سنن اهل بیت رجلاً قال نعم والی الآن اسئل عن فقلت من انت الخ و شرح حواشی اخوند طاهری نوری بر آن و در ادب ادواتی که اخوند در آن حواشی بر میرزای قمی نمود شست و چهارم

شرح فارسی بر همان حدیث سابق شست و پنجم شرح فارسی بر حدیث کمیل بالحقیقة فقال مالک و الحقیقة -  
 شست و هشتم شرح بعضی از فقرات دعاء کمیل که معروف است شست و نهم شرح دعاء معروف سحر که مصدق  
 بقول آن حضرت الوفا التحیة والثنا - اللهم انی اسئلك من بھائم باھاء وکل بھائمک ہی و تأویل  
 فقرات آن بآنمه معصومین شست و هشتم شرح دعاء مختصر که دارد در شب جمعه است و مصدق است بقوله  
 الحمد لله من اول الدنیا الی فانا انما که در سفر خراسان نوشته ام شست و نهم شرح زیارت رضویہ که در  
 سفر خراسان نوشته ام ہفتادم شرح دعاء معروف مار جب یا من ارجوہ لكل خیر الخ ہفتاد و یکم  
 الفیہ منظومہ در توحید و عدل ہفتاد و دوم در فہرست منظومہ توحید - ہفتاد و سوم شرح منظومہ توحید  
 کہ قریب بہ ہفت ہزار بیت است - ہفتاد و چهارم شرح وصایای حضرت امام رضا ۲ و بیان اسرار آن  
 ہفتاد و پنجم منظومہ الفیہ در اثبات نبوت پیغمبر خاتم الانبیا صلوة اللہ علیہم جمعین و رد بر ادیان باطلہ یهود  
 و نصاریٰ - ہفتاد و ششم فہرست منظومہ نبوت - ہفتاد و ہفتم حاشیہ بر منظومہ نبوت کہ قریب بہ سہ ہزار  
 بیت است - ہفتاد و ہشتم رسالہ ہفتاد و سہ ملت کہ والد مرحوم تالیف کردہ و بیان حدیث ستفرق امتی  
 ثلثا و سبعین فرقة الخ و آن را نام تمام گذاشتہ و این فقیر آن را تمام کردہ ام - ہفتاد و نهم منظومہ الفیہ در اثبات  
 خلافت بلا فصل امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیہ السلام سماء بطوالی الولايت - ہشتادم فہرست منظومہ  
 امامت ہشتاد و یکم شرح عربی منظومہ امامت کہ قریب بہ ہشت ہزار بیت است - ہشتاد و دوم شرح  
 فارسی بر منظومہ امامت کہ قریب بہ ہشت ہزار بیت است و در آن رد اوجہ و شبہات عامہ است و مستلزم  
 احتجاج امامیہ است با مخالفین در اثبات امامت - و اما تالیفات در علم درایہ پس چند کتاب است -

### در تالیفات علم درایہ

ہشتاد و سوم منظومہ درایہ - ہشتاد و چهارم ہدایۃ الدرایہ در محل عبارت من اجمعت العصاة علی تصحیح  
 ما یصح عنہ ہشتاد و پنجم شرح و جیزۃ شیخ بہائی در علم درایہ کہ قریب بہ پنج ہزار بیت است ہشتاد و ششم حاشی  
 بر شرح درایہ شہید ثانی اگر چه غیر مدون است و در حواشی ہمان کتاب ثبت بہت لیکن اگر تہ وین شود

### تالیفات بر کتب جالیہ

مجلدی

خواہد بود

و اما علم رجال پس چند کتاب است ہشتاد و ہفتم کتاب تذکرۃ العلماء است کہ ذکر احوال علمائے شیخ  
 اجازه است از زمان مازمان محمد بن ثلث اباب کتب اربعہ ہشتاد و ہشتم کتاب قصص العلماء کہ  
 ہمین کتاب است - ہشتاد و نهم کتاب کرامت العلماء است در بیان کراماتیکہ از علماء امامیہ صد و  
 در تالیفات اخصولہ

است

یافتہ



تالیفات کتب رجالیه

والاعلم رجال پس چند کتاب است - هشتاد و هفتم کتاب تذکره العلماء است که ذکر احوال علما و شیخان آن  
است از زمان مازنان محمد بن ثلث ارباب کتب اربعه هشتاد و هشتم کتاب قصص العلماء که همین کتاب  
است - هشتاد و نهم کتاب کرامات العلماء است در بیان کراماتیکه از علما امامیه صد و یافته است -  
و اما علم اصول پس چند کتاب است - نودم شرح فارسی بر بحث عدم صحت سلب قوانین شتعلیل مطالب  
آن دایر ادوات بسیار و معنی دور و اقسام آن - نود و یکم تقریرات اصول که در تفروین در خدمت تالیف  
دیدم ام با تصرفات قریب به هشت هزار بیت است - نود و دوم تقریرات اصول که در خدمت استاد  
مرحوم آقا سید ابراهیم نوشته ام با تصرفات و ایرادات و اسوله و اجوبه قریب به هفتاد هزار بیت  
است - نود و سوم منظومه اصول که دو بیت است - نود و چهارم رساله اصول بی نقطه که در  
آن مرکب از حروف و ترائیه است که نقطه ندارد - نود و پنجم منظومه الفیه در اصول که قریب به شش  
هزار بیت است - نود و هفتم کتاب لسان الصدق در اصول که مشتمل است بر نقل اخبار و ادله و تحقیق حق  
و اذاول اصول است تا بحث اجماع قریب به ده هزار بیت است - نود و هشتم تعلیق بر قوانین که مشتمل بر  
مجلدات متعدده است و در اصل برانست و استصواب تفصیل آن مباحث را بیان کرده ام و محاکمه  
کرده ام میان فضلا که روی بر میز را کرده اند مانند ضوابط استا و اشارات حاجی کر بای و حاشیه  
شیخ محمد تقی بر معالم و فصول و رسائل شیخ مرتضی و منابع حاجی زراقی - نود و نهم حجیت قرآن  
صد و حجیت کتاب - صد و یکم رساله در عدم لزوم تعلید علم - صد و دوم رساله در ترجیح - صد و سوم  
تعلیق بر کتاب معالم که بقدر حاشیه سلطان است و مقصود دست بر ایرادات بر صاحب معالم صد و  
چهارم حاشیه دیگر بر معالم از ابتداء تا بحث فور و تراخی - صد و پنجم تعلیق بر تعلیق سلطان بر معالم  
که آن هم بقدر حاشیه سلطان است و مقصود دست بر رد واجوبه از ایرادات سلطان بر معالم مکی  
بر دور - صد و ششم رساله در تحقیق وضع الفاظ برای اعم از صحیح و فاسد و موضوع که لفظ صلوة و اما  
علم فقه - پس آن چند کتاب است - صد و هفتم کتاب بدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام مشتمل بر  
ذکر اقوال و بیان استدلال و حق و در مقال و الی الان بنفذه مجلد نوشته و فقهی الله لا تا ما تفصیلش بشکلی  
از اذاول طهارت تا بحث حیض نوشته ام در یک مجلد از آن پس مسائل همه طهارت را در اجزاء چند  
نوشته ام و مسائل همه مقدمات نماز را نوشته ام در یک اجزاء متعدده و بحث افعال صلوة را در یک  
مجلد نوشته ام و بحث خلل در نماز یک مجلد و قصر و اتمام و صلوة جماعت یک مجلد و تمام زکوة در دو مجلد



تمام شش و یک - مجلد و تمام صوم و یک مجلد و کتاب میان و پنج مجلد لیکن متاخر تمام شد و تمام کتاب قضاء در دو  
 مجلد و کتاب غصب در یک مجلد و بعضی از کتاب صید و ذباحه در اجزاء متعدد و فقهی الله التمامه هذا الكتاب للشيخ  
 و هر مجلد تقریباً هفت هزار بیت است - صد و هشتم حواشی این فقیر بر کتاب ریاض معروف بشرح کبیر چند  
 مجلد بدین تفصیل کتاب اجازه یک مجلد کتاب صلح و بیات یک مجلد کتاب وصایا یک مجلد کتاب قصا  
 یک مجلد حاشیه میر کتاب محاج و دو مجلد صد و پنجم تعلیقه بر روضه البهیه که معروف بشرح لمعه است چند  
 مجلد - صد و دهم منظومه الفیه در قواعد کلیه فقه - صد و یازدهم نظم رساله الفیه شهید اول - صد و دوازدهم  
 حاشیه فارسیه بر الفیه شهید اول - صد و سیزدهم رساله در حرمت شبیه و تعبیه در مصائب ائمه اطهار  
 صد و چهاردهم رساله در وضو و دواب که ظرف احدیها غصبی باشد و ظرف دیگر مباح - صد و پانزدهم  
 رساله در ترمیم عبادات صبی که صورت مناظره فقیر با شهید ثالث را در آن درج کرده ام و در آن رساله  
 نظر بقواعد ترمیم اختیار کردم لیکن در کتاب صوم بدایع الاحکام مشعری بودن عبادات صبی  
 را اختیار کرده ام نظر باجماع منقول از علامه در کتاب تذکره - صد و شانزدهم رساله در بیان وقوع  
 ماهی و دامن جالس سفینه غیر پس آن ماهی مال صاحب سفینه است یا مال آن کسی که ماهی و  
 دامن او افتاده - صد و هفدهم رساله در بیان اینکه کسی وصی شخصی است که میداند آن شخص زوجه اش  
 مشغول بصلوة برای میتی است و نمیداند اشتغال زوجه بچه قدر و چند نماز است - صد و هیجدهم رساله  
 مسائل اشکوریه - صد و نوزدهم رساله مسائل کلا رساقیه - صد و بیستم رساله در اینکه اگر پیوند غصبی باشد  
 درخت ملوک و یا پیکس پس پیوند درخت شد آیا درخت مال کیست و میوه از کدام یک محسوب میشود  
 صد و بیست و یکم رساله در طلاق که جناب ملا محمد حسین عشق آبادی در سفر خراسان در فیثا پور از این فقیر  
 سوال نموده بود - صد و بیست و دوم رساله در محاکمه مسند که محل خلاف میان چند نفر ادعیان علما  
 عراقی شده بود - صد و بیست و سوم تعلیقه بر کتاب قواعد شهید اول که در آن اثبات قواعد کلیه فقهیه  
 شده - صد و بیست و چهارم رساله در غسل جنب در حیاض و اقحه در میان مساجد - صد و بیست و پنجم  
 فهرست منظومه الفیه قواعد فقهیه که مسأله بموانده بوده و سابقاً ذکر شده بود - صد و بیست و ششم رساله  
 در جواز لعن بر یزید پلید معروف به پسر معاویه و رد بر بعضی از عامه مانند غزالی که آنرا محرم دانسته بلکه  
 گفته که جائز است که در قنوت و ترغیب مغفرت از برای یزید کند چنانکه ابن خلکان در تاریخ خود از او  
 حکایت داشته و این فقیر بقواعد و طرق عامه که مسلمه بین الفریقین است آنرا رد نموده ام - صد و بیست  
 و هفتم رساله فارسیه موسوم به حجتیه در اصول دین و طهارت و صوم و صلوة و حج و کعبه - صد و بیست

هشتم رساله در خروج جبل و حدیث و اشعار غسل جنابت - صد و بیست و نهم رساله و ما تمسکة فیض و نفاس  
 استخاضه - صد و سی و یکم رساله در خلل و اقعہ در صلوة از شک و سهو و ظن و علم و جهل - صد و سی و یکم رساله جنۃ  
 النار در صوم - صد و سی و دوم رساله در وقت و احکام آن - صد و سی و سوم رساله در صیغ عقود - صد و سی و  
 چهارم رساله در زباجه و شرایط و احکام آن - صد و سی و پنجم رساله موارث - صد و سی و ششم رساله دیات -  
 صد و سی و هفتم رساله اثنی عشریہ در صلوة - صد و سی و هشتم رساله در احکام ربوا و اقسام آن - صد و سی و  
 و نهم رساله در ادعیه مندوبه در حال وضو و صلوة و کحاح - صد و چهل و دوم ترجمہ اذکار صلوة و ترجمہ ادعیه  
 مسنونه در آن با اشاره اجمالیہ بعضی از فقرات مشککہ و حل آن - صد و چهل و یکم کتاب ادعیه معتبرہ در دفع  
 حواجج و دفع آلام و کمرو بات - صد و چهل و دوم ترجمہ مناجاتهای واردہ از انمه که بنظم میباشند - صد و  
 چهل و سوم رساله در متاجر که هنوز تمام نشده - صد و چهل و چهارم رساله در فضیلت نماز شب و احکام  
 آن از روایات معتبرہ **در تالیفات متفرقه** و خالی از لطافت نیست  
 و اما تالیفات متفرقه پس آنها متعدد داند - صد و چهل و پنجم رساله در رسالاتین فقیر از حاجی ملا ہادی نورانی  
 در تفسیر و کلام و حکمت و بعضی از مذہب ملا صدیقی - صد و چهل و ششم کمر الانعار در صیغ مشککہ و اخبار  
 مشککہ - صد و چهل و ہفتم زاد المسافرین در اخبار متفرقه - صد و چهل و ہشتم رساله در حل مشکلات از صیغ بزرگان  
 و حل الفاظ نحویہ و حل مغالطات منطقیه - صد و چهل و نهم شرح قصیدہ فیزدق شاعر در مدح حضرت سید الشہداء  
 در محضر فضائل اثر ہشام بن عبد الملک کہ مصدر است بقولش ہذا الذی تعرف البطحا و طائۃ النعم و بیان جہات  
 و بلاغت و لغت و معانی آن قصیدہ - صد و پنجاهم رساله در حل ابیات مشککہ از شنوی ملا سی روم و بیان  
 قصوف و تلمنن و از استادہ آن از اشعار غزالیہ آثارش - صد و پنجاه و یکم شرح اشعار عارف کجوری شیخی  
 یا میر کہ اشعارش بزبان کجوری است - صد و پنجاه و دوم رساله در لطافت خفیه الہیہ بالنسبہ باین عبد  
 ضعیف و غرض از تحریر آن این است کہ ہر کس از لطافت الہیہ بالنسبہ بخود فکر و تأمل نماید - صد و  
 پنجاه و سوم رساله مطائبات و مضاحکات و در حکایات مضحکہ - صد و پنجاه و چهارم رساله در انشائات  
 و مراسلات - صد و پنجاه و پنجم رساله در آداب تعلیم و تعلم و مطالعہ و مذاکرہ و جمع کتب مفیدہ و خیا  
 اساتید - صد و پنجاه و ششم رساله در تعداد اسامی برخی از اجلۃ علماء برای آنکہ در قنوت صلوة تہ  
 خواندہ شود - صد و پنجاه و ہفتم رساله در شرح کتاب امیر المؤمنین بسوی مالک اشتر در ہنگامیکہ  
 مالک استولی مصر ساختہ بود - صد و پنجاه و ہفتم شرح رسالۃ الف باتا و بیان بعضی از حکمت  
 و دقائق و مؤلف آن رساله و سبب ترتیب بر آن و ب - صد و پنجاه و ہشتم شرح ابجد ہوز خطی

حمد و پنجاه و نهم رساله در بیان اینکه لفظ کبری و همچنین اسامی حاکم کتب حقیقت در چه میباشند  
 آیا علم شخص میباشند و یا علم جنس میباشند - صد و پنجاه و هشتم رساله فرائد در علم قرأت که در نهایت  
 لطافت است - صد و شصت و یکم رساله در محاکمه حاجی محمد کریم خان و ملا محمد حسین عشق آبادی  
 جمیع میان دو خبر که با هم تها من داشته و انتصار از ملا محمد حسین نمودم و در سفر خراسان آن رساله  
 نوشته شده صد و شصت و دوم حواشی بر شرح ابن ابی الحدید بر پنج البلاغت و انتصار از قطب  
 راوندی در بعضی از مقامات و رفع شبهات ابن ابی الحدید عنید و در باب امامت که مدون نشد  
 و اگر مدون شود مجلدی خواهد بود - صد و شصت و سوم حواشی بر اکسیر العبادات مرحوم اخوند ملا آقا  
 در بند می و در اسرار و قایع مصیبت که اگر جمع شود مجلدی خواهد بود - صد و شصت و چهارم کتاب  
 العلوم در انحلال افعال آیات کلام قادر متعال و حل اخبار عولیفه از ائمه اطهار و ذکر اشکالات در  
 و منطق و صرف و معانی بیان و اصول و معقول و معنی و توجیه بیاری از اشعار از باب عرفان  
 و حل بسیاری از تفسیر و الفاظ شعریه و اغالیط مشهوره و جنطیات بسیاری از علماء اعلام و الی الآن  
 چهار مجلد نوشته شده و فی الحقیقه آن کتاب از کتب اتراب در این باب ممتاز است - صد و شصت  
 و پنجم رساله در علم حروف - صد و شصت و ششم کتاب مذکر الاخوان در احوال مؤلف کتاب  
 در بدو تحصیل و اساتید و تعداد بعضی از تالیفات و ذکر احضار و اسفار مؤلف - صد و شصت  
 و هفتم شرح رساله تعبیه که از تالیف من است و ناتمام است - صد و شصت و هشتم تعلیق بر فصول  
 شیخ محمد حسین که ناتمام است - صد و شصت و نهم حاشیه بر البیات شرح تجرید که ناتمام است و دیگر تفسیر  
 و اذ قال رب انک انتی جاعل فی الارض خلیفه انک انتی جاعل فی الارض خلیفه انک انتی جاعل فی الارض خلیفه  
 بتحریر اسم ربک الاعلی که پنجاه بیت است و کتاب معین البکاء در حکایات مشکیه که پنجاه بیت است  
 و حدیقه جعفریه در مستند جبر و تفویض که چهار هزار بیت است و کتاب موارد الاصول فارسی که  
 سه هزار بیت است و کتاب تأسیسات در قواعد فقهیه که شش هزار بیت است و رساله در تنایع  
 مالک در اکب و ابه در احاده و اجاره که صد بیت است و شرح نتائج اسأ که الی الآن سه مجلد  
 نوشته ام و تمام نیست و رساله در احکام عقود استدلالی است و سه هزار بیت است و کتاب  
 کشکول محمدی چهار مجلد ناتمام است و رساله در احکام صید به لسان عرفان که دو بیت است  
 و حواشی بر بیع ریاض که پنجاه بیت است و حواشی غیر مدونه بسیار است مانند حواشی شرح شمیر  
 حواشی نتائج اسأ و حواشی ضوابط و رساله در مہجۃ عاجز از عربیت رساله در شرح اقول

لمعه لو اختلافی قدر و کتاب صراط المستقیم در اصول دین از توحید تا معاو با استدلال و فارسی است مثل پیشین  
 هزار بیت و رساله در سبب ائمه اولاد خود را با اسم خلفاء جوهر و کتاب سلاطین اللفت در قول ایشان لفظ  
 لغت که ظهور ینو تب زوج و رساله مس طفل سواد قرآن را و رساله زوال اذن و رثاء صلوة و رساله  
 در توحید و حواشی دلائل و حواشی مسالک و حواشی مفاتیح و حواشی جواهر الکلام و حواشی امور عامه اسفا  
 و حواشی بر شوارق و حواشی بر کشف الغطاء و حواشی بر شرح عرشیه شیخ احمد و حواشی بر شرح ارشاد شیه  
 اول و حواشی بر اشارات الاصول و حواشی بر عواید حاجی ملا احمد و حواشی بر شریع و حواشی بر عبادین  
 قواعد کلیه فقه و حواشی بر قرآن و حواشی بر زاد المعاد و حواشی بر حاشیه شیخ محمد تقی بر معالم و حواشی بر طالع  
 ابن داود و حواشی بر کتاب لؤلؤة البحرین و حواشی بر تمهید القواعد و غیر آن - و تلمذ این فقیر و علم  
 معقول و رفعت تلامذه اخوند طالع علی نوری شده مانند اخوند ملا آقا قاضی قزوینی و حاجی محمد جعفر لنگرودی  
 ساکن اصفهان و آقا سید رضی نازند رانی ساکن اصفهان و آقا سید علی بن سید محمد حسین تنکابنی  
 ساکن دارا خللا طهران که خال مفضل این فقیر بوده و در علم حکمت مستم آن عصر بوده بلکه در آن علم  
 علم حکمت در مملکت ایران او جدا اهل زمان بوده و مدرس مدرسه خان مروی بود و این فقیر مدتی کتاب  
 شوارق را در خدمت ایشان می دیدم و مدت یکماه نیز به مجلس حاجی سید کاظم میر قمی و آن در بدو  
 بکر بلا می معطلی بود از جمله کلمات او این بود که از استاد من شیخ احمد سوال کردند که چه دلیل داری بر وجود  
 حضرت صاحب الامر علیه السلام شیخ در جواب گفت که اکنون روز است یا شب آن شخص گفت روز است  
 شیخ گفت پس باید صاحب الامر موجود باشد یا شیخ گفت که کلاه بر سر میگزارم یا بر پا آن شخص گفت بر سر  
 شیخ گفت پس باید صاحب الامر موجود باشد یا شیخ گفت که کفش را بر پای پیوشی یا بر سر آن شخص  
 گفت بر پا شیخ گفت پس باید صاحب الامر موجود باشد مولف کتاب گوید که این استدلال  
 بطریق شیخ نهایت ظهور دارد چه شیخ ائمه را علل میدانند و این قاعده فقهیه بدیهیه است که هر زمان که  
 علت موجود شد معلول موجود میشود و هر زمان که علت منتفی میشود پس هر وقت که معلول موجود شد  
 علتش خواهد بود موجود بود و هر وقت که معلول مفقود شد کاشف از انتفاء علت خواهد بود اکنون می بینیم که  
 قوه امتیاز روز از شب است پس معلوم است که علت این ادراک وجود امام است علیم السلام پس  
 باید امام عصر موجود باشد و ابانابر طریق ما اهل شرع که امام را علت فائیه برای خلق اشیا میدانیم  
 پس به همین نیج تقریر می کنیم که چون معنی را دیدیم که وجود دارد و آن عبارت از وجود قوه مدرک است  
 برای مردمان پس باید که علت فائیه آن هم وجود داشته باشد و این استدلال در مقام انصاف



## در تحقیق قاعده لطف

مستدلال محکم  
 ولیکن مشور میان علماء وراثبات امام عصر رومی فداه و عجل الله فرجه دلیل متکلیفین است که عبارت از قاعده  
 لطف باشد چه بیده عقل لطف بر خدای تعالی لازم است یعنی تقرب بطاعت و تبعید از معصیت نماید بجهت  
 جبر لازم نیاید مثلاً اگر خواسته باشی که کسی را ضیافت کنی و میدانی که اگر پیغام دهی نخواهد اجابت کرد اما اگر  
 یا و مرا سله بنویسی خواهد اجابت نمود پس اگر با و مرا سله بنویسی نقض غرض خود نموده و این سه است  
 و عبت است و شک نیست که خداوند عالم از بندگان تکلیف خواسته است و وجود امام معصوم لطف  
 و تقرب بطاعت است و تبعید از معصیت است و لطف بر خدا لازم است و الا نقض غرض لازم  
 آید و اما اختصار امام پس از جانب ماست چه بر خدا نصب امام لازم است و بر امام نیز قیام بامامت  
 لازم و بر تکلیف هم اطاعت لازم الحال و دو شرط اول متحقق است ولیکن شرط سوم که اطاعت است  
 منتفی است فلذا محقق طوسی در تجرید فرموده وجود لطف و تصرف لطف آخر و عدمه منافی است با لطف  
 امام با انقضاء از محض وجود آن ولایت مقام مانند آفتابی است که در زیر آبرستتر باشد چه با  
 نفع خود را می بخشد چنانچه همین تشبیه و تظنیر در توفیق وارده از جانب حضرت صاحب الامر و دریافت  
 پس قاعده لطف حاکم بوجود حضرت صاحب الامر است قطع نظر از تواتر اخبار از پیغمبر مختار و نه  
 اطهار سلام الله علیهم و اوم اللیل و النهار و تحقیق این مطالب را در منظومه امامت و در شرح آن بیان  
 کردیم و این فقیر را تلامذه چندی است که از ارباب کمالند و بعضی از این فقیر اجازه دارند از آن جمله  
 اول جناب آقا سید علی قزوینی که مسلم آن بلده و از خویشان استاد آقا سید ابراهیم است دوم  
 آقا سید احمد کیسی که ساکن لاهجان و از علماء مسلمین آنجا است سوم جناب حاجی شیخ محمد ساکن طهران  
 که در مسجد جمعه آنجا نماز جماعت میگزارد چهارم میرزا محمد حسن مرحوم که از بنی اعیان این فقیر بوده و در  
 اصول از مهره زمان بود پنجم آقا محمد رحیم بن قاسم بیک ساکن تنگابن ششم اخوند طاعبد العالی  
 طالقانی که صاحب تالیفات است هفتم اخوند ملا علی مرجانی طالقانی و غیر ایشان که هم الله اشام  
 و از جمله حضرات مؤلف کتاب اینک زبده ارباب بسالت و سماحت والی بله این فقیر را در نزد خود  
 احضار نمود و مسافت چهار فرسخ راه بود و اوایل فصل تابستان بود پس بدون تهیه اسباب سفر  
 چنانکه مرا بر آن عادت بود روانه گشتم فی الجمله را هی طی شد ناگاه باران بسیار باریدن گرفت و  
 تا منزل رسیدن از سر تا پا تر و لباس یکسر پرازد آب شد بعد از وصول بمقصد والی و فقه الله لطف  
 آتش بسیار فروخت و حکم بر تغییر لباس فرمود و بدست خویش جامی طبع و ترپاکی داد و غلیان معتد



آوردند پس از ساعتی فرمود که اگر بر سر حال آمده و تروماغ کشتی سوالی دارم من عرض کنم که بالفعل حالتی دارم پس از من سوال فرمود که سبب چیست برای اینکه شما اهل الله و بندگان مقرب خدا میباشید و مانده عامی دور از رحمت خدا با اینکه نعمت خدا بر ما تمام ترست زیرا که ما را خدا همیشه با الوان مختلفه از خورش و اقسام حدیده و اطعمه و اشربه است و شمارا هرگز خدا درستی و رکاز نه و البته ما همیشه از حریر و الوان مرغوبه با قیمت که گویا از سرتاپا پنجاه تومان و صد تومان قیمت یک دست لباس ماست و شمارا سرتاپا مقدار دو تومان لباس نیست از این لذت محروم میباشید پس اگر امروز ما سفر میکردیم اسبابی و البته ما را بود که مانع از باران و آن اسباب شمارا نبود ایضا ما همیشه بر اسبهای خوب متعدد سواری شویم که قیمت هر یک یا صد تومان یا بیشتر و شما از آن محروم اگر یک راس یا بوداشته باشید قیمت آن هشت تومان هست از این لذت هم محروم میباشید و ایضا ما را مساکن عالیه منقش و مزخرف و فروش فاخره و منازل شامانی و تنگ از این لذت هم که حظ روحانی است محروم میباشید و ما را عنوان جمیده متعدده است و از صید و سواری و تماشا بهره مندیم و شما محروم و ما را منصب و حکمرانی و تسلط است بخویم هر عارضه بشماروی دهد باید باشا کی شوید که ما آن را انجاش و انجام دهیم و شما فاقدین سلطنت باینکه شما از مقربان درگاه خداوند میباشید و ما مجرم شما از این لذت محروم و ما مخطوط میباشیم - سبب را بیان کنید من گفتم که چون سوال کردی اکنون درست استماع نموده باش - لذت بر دو قسم است باطنیه و ظاهریه اما در کات ظاهریه از آنجمله لذت چشم است چون دیدن و جوه حسان و البته نفیسه و مساکن و دور و قصور عالیه و شکی نیست که لذت چشم همان لحظه است که دیده باز است و نگاه می کنی و چون دیده را بهم آوردی آن لذت بالکلیه فانی است و اما لذت سمع آن نیز همان زمان است که آواز را می شنوی بعد از آن بلا فاصله فانی است و عقلاً چنین چیز را لذت نمی شمارند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغت گفته که از استاد پرسیدم که این سخنی که شیعه بهم بافته اند عمه طالب دنیا بود کذب محض است و الا چرا هرگز لباس خوب نمی پوشید و غذای خوب نمی خورد استاد گفت که شیعه کاؤبند و اما غذا و لباس کار زمان است مرد را همان سلطنت و سطوت کافی است مجمل لذات اکل مادامی است که از کلو بیزیر نرفته از آن پس لذت نه دارد و در هضم و تفح انحرار است بسیار و محتاج بادویه و طبیب و مورث امراض صعبه است و اما جماع پس لذت آن همان قبل از انزال است از آن پس انسانی از آن عمل پشیمان است و ذکر

در نزد عظامای ستمین و قبیح است و مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی میفرمود که بول مانیز در بول دان کردن  
از اقم قبیح است و اما حکم رانی و منصب همان زمانی است که از سلطان منصبی وارید پس از غزل آن  
همه لذایذ و رحیز نقدان است ولیکن علماء و اایم المحصور در نزد حضرت آفریدگار نند و لذایذ ایشان بزر  
عظامایه و دانه است و در نهایت کمال است و زوالی برای آن نیست فلذا اگر در محضری نشسته باشی  
باجبی از همسران و شعری از خواجه حافظ بپرسند و تو آن را بگوئی و توجیه کنی و دیگران بآن جاهل باشند  
لذت آن برای تو بیش از آن است که هزار تومان بودهند با اینکه شعر علم نیست و از بهر لیاقت و نهفت  
است و در وقتی خدمت سلطان رسیدیم و دو نفر ایستاده گفتند ایشان دایم المحصورند و شکی نیست که  
دایم المحصور لذت اکل و شرب و خواب برای او نیست مع ذلک لذت دوام حضور از جمیع مناصب  
لذایذ بالاتر است نمی بینی که احتلام در خواب چون بخواس باطنه است الذ از جمیع ظاهری است و با  
سطوت همانقدر ما را بس که سطوت شما بملازمین و اسباب تجمل و تطف سلطانیت است و ما با این همه  
فقر و پریشانی و بی سامانی بعضی اینک مانند شما اعیان ما را دیدید نهایت خاضع و خاشع از ما می باشند  
و ما را احترام می کنند و تعظیم و توقیر و تکریم می نمایند و هر چه بگوئیم لابد می شنوید پس این سطوت خدا  
است و برتر از همه لذایذ است حج حاجی ملا محمد صالح برغانی برادر شهید ثالث او نهایت عابد  
و زاهد و متبع در اخبار بلکه صلحان عصر بوده و در اصول راجل و در فقه همان اول درجه اجتهاد  
داشته و دانا مشغول کار و مطالعه و تالیف و تصنیف و تدریس بوده و از بناهای او مدرسه عالی  
و مسجد متعالی است و در امر معروف و نهی از منکر متعصب و راسخ بوده و شهر قزوین در عهد قدیم شهر  
خانه بود و از معروف او و برادرش شهید ثالث مردمان آن شهر متدین تر از مردمان شهر دیگر شدند  
و در ابکاء بر سید الشهداء اهتمام تمام داشته و بسیار مکی بودند و نه می گذاشت کسی ذکر مصیبت از جناب  
غیر معتبره نماید و او از ملائذ مرحوم آقا سید محمد بوده و در خدمت پدر بزرگوارش آقا سید علی نیز فی کمال  
تمکذ کرده و اجازه از آقا سید محمد و سید عبدالله داشته و آن جناب می فرمود که در سفر که چون بشهر حلب رسیدیم  
پادشاه حلب از امیر حاج افندی خواست که یک شب ضیافت کند پس امیر حاج بمن تکلیف نمودن  
گفتم که آداب مجالس ایشان را نه میدانم و نمیروم امیر حاج گفت که اجابت لازم است پس چند از حاجیان  
که آداب مجالس ایشان را آگاه بودند همراه من روانه داشت چون به نزد پادشاه فرستیم احترام بسیار نمود  
پس از من سؤال کرد که دلیل شما بر خلافت علی چیست من گفتم که من مذہب سنت و جماعت و شافعی  
مذہب میباشم پادشاه گفت که من میدانم که شما شیعه می باشید و شما را برای آن طلبیدم که اوله شمار

دانشته پانزدهمین من شروع باقامه اوله نمودم و هر دلیلی که می گفتم پاشاه رومی نمود و نهایت با اهراک بود پس با خود اندیشه کردم که اگر در ظاهر امرباب شوم مایه ضعف اعتقاد و ضعفاء و حوام از شیعه خواهد بود پس در باطن متوسل یا طعن ائمه اطهار شدم آن وقت الهام و فاضله ربانیه مرا دریافت پس استدلال بدلیلی نمودم پاشاه جواب نه گفت و سکوت کرد و صبح آن شب پاشاه در از کوشی مصری بمن ارزانی داشت باشال ترعه و ماهوت و شیرینی و بهر یک از آنان که بمراد من بودند ماهوت و شیرینی بخشید پس من همان در آن کوشی را در حلب به چهل تومان فروختم -

### در تالیفات حاجی ملا محمد صالح

و آن جناب را تالیفات بسیار است - کتاب غنیمه المعاد در شرح ارشاد تمام آن در چهارده مجلد است کتاب مسلک در شرح ارشاد در دو مجلد است - کتاب تفسیر کربا در هفت مجلد است -

### در کتب معتبره مصیبت

کتاب معدن البکاء در مصیبت و فارسی مختصر است - و کتاب مخزن البکاء در مصیبت که آن هم فارسی است - و کتاب منبع البکاء در مصیبت که عربی است و در این کتاب نهایت وقت در تفتیح اخبار مصیبت کرده و روایات معتبره مذکور داشته و در آخر کتاب بسیار از حکایات ربکیه و قصاید غریبه در مرثیه ذکر کرده و آن کتاب با یک مجلد آخر از کتاب غنیمه المعاد در نزد من است چنانکه کتب استاد اکثر در نزد من است و بعضی از مجلدات منبع الاجتهاد نیز در نزد من است و کتاب مخزن در اعتبار اخبار است تراز کتاب معدن البکاء است بلکه معدن البکاء در اخبار مصیبت بهتر از سایر کتب است چنانکه منبع الاحزان از آن ملا حسن یزدی نیز سرآمد کتب مصیبت و نهایت معتبر و همچنین بکار که اعلی از همه است و همچنین منتخب شیخ طریحی و آهوف سید بن طاووس و مثیر الاحزان ابن نما که این کتب در نهایت اعتبار اند و همچنین ابی اثنا شیخ مفید و امامی صدوق - از آنجا نیکه در اخبار مصیبت غنیمه صحیح با صطلح مختارین نا درست اند و در اخبار غنیمه صحیح باید نهایت دقت داشت و کتاب محرق القلوب اخوند ملا محمد علی نراقی خوب نیست و بسیار عجیب است که مثل او عالم فاضل چنین اخبار را ذکر کند و کتاب اخوند ملا آقایی در بندگی مثل بر غمت و همین است اخبار منظومه الکذب یا مقطوعه الکذب بسیار ذکر کرده است بلی در مقام تدقیق تحقیق اخبار مصیبت فی الحقیقت کتابی است که کسی بر او سبقت نه گرفته و مرحوم حاجی ملا محمد صالح نهایت شوخ بود و این فقیر هم چندی بدرس او حاضر می شدم ولیکن تحقیقی از او استماع نه میشد -

### در مطائبات حاجی ملا محمد صالح برغانی

از جمله مطاببات آن جناب این بود که وقتی مرا نا طری بود و قریه از قری من پس در آن وقت  
 نمودیم در زمان حساب کردن می گفت ده بر یک من گفته ده است و یک یک چگونه ده یک می شود  
 گفت قاعده حساب چنین است آخر الامر یک را هم نداد و چون معروف بود که در ختم ادعیه محتاج بجا  
 است و مرا و ادعیه ختم و دوازده امام خواجه نصیر بود لهذا از آن جناب اجازه گرفتم پس بمن اجازه داد  
 بشمار اینکه در مطالب مشرعه بخوانی و مرحوم حاجی ملا محمد صالح حکایت داشت که چون من با صف  
 رفتم مطول میخواندم گفتند آقا سید محمد باقر رشتی تازه آمده و مطول درس می گفت پس من بدرس او  
 حاضر شدم و ما کیفیت درس او پسندیدیم - و از جمله مطاببات او اینکه سالی بشهد رضوی مشرف شدم  
 میرزا شکور بشاعر نیز با ما همراه در بین راه گفتند که او زنا کرده پس او را خواستم و ایراد کردم که تو بیا  
 می روی و زنا می کنی در جواب گفت که این چه ایراد است زیارت را در نامه عمل دست راست  
 می نویسند زنا را در دست چپ پس چه منافاتی در میان این دو امر است و حاجی مزبور در کر بلا  
 معلى خانه خریده بود و در آخر عمر بکر بلا اقامه نمود و وفات او بکر بلا بوده روزی زیارت حضرت سید الشهدا  
 علیه السلام مشرف شد پس از زیارت و نماز در بالای سر مرقد مطهر ایستاده دعا می نمود که بناگاه افتاد  
 او را بدوش گرفتند و بخانه بروند که بلا فاصله فوت شد رحمة الله علیه و حشره الله موالیه المعصومین علیه السلام

### در احوال حاجی ملا عبد الوهاب

و مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب قزوینی را هم وفاقی عجب دست بهداد زیارت نجف اشرف  
 رفت و مرخص شد و زمان احتضار گفت مرا در جنازه بگذارید و برقه مطهر حضرت امیر المومنین بگذارید  
 پس او را در تابوت گذاشتند و در حرم حضرت امیر المومنین علیه السلام گذاشتند و در همانجا وفات  
 یافت و او بسیار ساعی در ترویج علماء و امر معروف بوده و بی غایت عابد بود و از چهل مجتهد اجازه  
 داشت ولیکن بطن این قاصر اجتهاد و محمل تامل بود بلکه مبتنی عدم بود اما در وسایل فقهیه را خوب  
 ضبط داشت و قتی در روز عید بدیدن او رفتم آن مجلس مملو از علماء بود سوال کردم که حکمت در زنده  
 بودن حضرت عیسی واقعه نمودن شان حضرت امام عصر را چیست علی نبینا و علیهم السلام کسی جواب  
 نه گفت من گفتم که شاید حکمت لطیف باشد چه حق اقالی میدانست که امت عیسی اکثر خلق روی زمین  
 میباشند چه هفت قرن از قسا و فزانه و تحلیس و پیروس بلکه روشن از طمت و امت حضرت عیسی میباشند  
 و اگر چه دین آن حضرت را تغییر داده اند پس بعد از ظهور صاحب الامر عیسی نزول میکند و آن  
 اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل ممته و آن جناب را می شناسند و بواسطه نشان بحضرت صاحب الامر



ایمان می آورند اگر چنین نمی شد انکار میکردند از تیغ امام عصر ملاک می شدند حاجی مریز تصدیق کرد و گفت که شیخ احمد

### اخوند ملا صفر علی لاسنجی

اخوند ملا صفر علی لاسنجی الاصل ساکن قزوین عالم و فاضل و از تلامذه مرحوم آقا سید محمد بوده و از حجت الاسلام آقا سید محمد باقر اجازه داشته و شرحی بر معالم و رساله در درایه و برخی از فقه را نوشته لیکن پایه فهم آن همان اول درجه اجتهاد بود و در بدو تحصیل چندی بدرس او حاضر می شد و در او برای مبتدی مفید و بعد از مراجعت از عقبات کتاب لسان الصدق مرا خواست چندی نزد او بود در سه موضع حاشیه بر آن نوشته یکی در اوایل فتو و تراخی ست و معلم ساخت آخرش را به کلمه لراقمه و در آخر یکی از آن حواشی نوشت که اگر اجازه خواسته باشید من مضایقه از آن ندارم حقیر طالب اجازه از ایشان نشدم و روز عید غدیر بدیدن او رفتم و سوال کردم که در حدیثی وارد که امیرالمؤمنین علیه السلام را بخلاف روز عید غدیر بوده یا فوروز و خلافت معصومه باز در عید غدیر یا فوروز بجانب ولایت آب رجوع نمود با اینکه عید غدیر اول شش ماه مانده بر حلت پیغمبر صلی الله علیه و علی آله وسلم بود و عید غدیر دوم بیست و پنج سال از رحلت گذشته با اینکه اگر چنین بود ولایت میبایست و عید زیاده از سی سال باشد تا روزه تمام شود پس مرحوم اخوند جوابی نه گفت و مرحوم حاجی شهید ثالث را نیز همین سوال نمود و جوابی نه شنیدم و در کتاب مشکلات العلوم رفع این شبهه نمودم و اخوند فرمود در بدو امر بعلم حکمت اشتغال داشته و شواهد ربوبیه که از ملا صدری است ندید میکرد و در اصفهان بود پس شیخ خوابی دید صباح آن روز دهان اخوند گشوده شد و بوی کند از دهان او بلند می شد بعدی که اهل مجلس از آن متاثر می شدند پس اخوند از تدریس و تدریس علم حکمت تائب شد و بعلم فقه و اصول مشغول شد پس بوی کند از دهانش رفع شد.

### اخوند ملا عبد الکریم ایروانی

و اخوند ملا عبد الکریم ایروانی ساکن قزوین از معارف علمای عالی مقدار و از مشایخ فاضلا، رفوگا محور و اثره فضل و کمال و خورشید فلک فضل و اشتهار و حید اعصار و فرید اصهار حجت حقیقت سید فخر افضل التحصیه و الثناء و از تلامذه آقا سید علی صاحب شریح کبیر لیکن بسیار کم تقریر تالیفی از آن عالم عظیم بروز نیافته مگر رساله در اصل برائت که آن هم ناقص است و در علم اصول در کتب عرب و عجم بر تراز او نیاقم بسیار کم تدریس میکرد و دو ماغ تدریس نداشت و میگفت که در میان تلامذه آقا سید علی ماسه نفر سرآمد اهل زمان بودیم و او را از این سه نفر برتر شاکر می نمودیم و من شریح



العلماء و میرزا احمد ترک و من از آن دو نفر برتری داشتم مؤلف گوید که آن بزرگوار میبایست  
 نموده و یا العیاذ بالله دروغ گفته باشد بلکه ظلم طور علم و خوشی در علم اصول بوده و این فقیر نیز در حد  
 آنجناب تلمذ نمودم فی الحقیقه تخریر و عالم خبیر و جمعی را بلکه اکثری را که آن اینک آنجناب جریزه دارد  
 لیکن او خود میفرمود که من جریزه ندارم و ایک بجهت تشخیز اذهان طلاب این جسیج و تعدیل  
 در دلیل **دروصایای آقا سید علی مجتهد عبدالکریم** مینیم

مجتهد آنجناب میفرمود که چون سیدالاساتید آقا سید علی را زمان وفات در رسیدن و شریف  
 العلماء را طلبید و فرمود که مرا بشا و مسیتی است و آن این است که مجلس درس پیرم سید محمد را  
 تشکیلید و مجلس او حاضر شوید پس از وفات سید من شریف العلماء را بهر او گرفتن و مجلس درس آقا  
 سید محمد رفتم و تلامذه مرحوم آقا سید علی همه جمع شدند تا روزی دیدم که شریف العلماء مجلس درس  
 نیامد پس از انقضاء مجلس بنزد شریف العلماء رفتم و با او در مقام عتاب برآمدم که چرا بدرس حاضر  
 نه شدی در جواب گفت که چه قدر و تا کی زمینت مجلس و گیران شویم من باید خود درسی بنا کنم پس من  
 به مجلس آقا سید محمد رفتم لیکن شریف العلماء مجلس درسی بنا گذاشته طلاب دیگر در مجلس او جمع شدند و  
 مجلس آقا سید محمد شکسته شد چون من حال را بر این منوال دیدم خود هم مجلس درسی بنا کردم چندی  
 طلاب هجوم آوردند اندکان پس کم شدند تا دوسه نفر باقی ماندند و شبها تا صبح چراغ شریف العلماء  
 می سوخت تا شبی بدختره او رفتم دیدم که چراغ را در بالای طاقچه گذاشته و دوسه سطر از قوانین را  
 نگاه می کند از آن پس در میان حبه کرده شد می کند و فکر می کند و بهمین منوال هر شب تا صبح بود  
 پس من بنای تدریس قوانین گذاشتم باز جمعیت شد بعد از دوسه روز اجتماع بدل با فراق و تیرا  
 روی پرتنقص گذاشت و مجلس شریف العلماء در نهایت جمعیت شد پس دیدم که با وجود شریف  
 العلماء و رغبت مردم بدرس در این بلد ممکن نیست که کسی تدریس کند پس از آنجا بقزوین آمدم -  
**کیفیت تدریس مؤلف نزد ملا عبد الکریم**

مؤلف گوید که مرحوم ملا عبد الکریم را چندان پستی از شریف العلماء نبوده لیکن شریف العلماء محقق بود  
 و اخوند ملا عبد الکریم محقق بود و ترک بود و در تقریر نهایت راجل بود و شریف العلماء در تقریر  
 عدیل و نظیر نداشت و ایضا تدریس شریف العلماء نجوی بود که اگر کسی بیت سی سئله از اصول  
 او میدید از همه مسائل او با خبر میشد و لیکن اخوند ملا عبد الکریم این قسم نبوده و ایضا قوانین تدریس  
 را شریف العلماء منتفع ساخته بود و اخوند ملا عبد الکریم در آن راجل بود و نجوی در اندک زمانی تلامذاتی

شريف العلماء ترقیات بی اندازه می نمودند بخلاف ملا عبد الکريم که کسی در نزد او ترقی نکرده بود  
 ايضا شريف العلماء مجاول بی حیل بوده و کسی او را طرز من ساخته بود و اخوند ملا عبد الکريم در جمل مجتهدین  
 داشت باین اسباب اخوند ترقی ندریس نکرده والا اخوند ملا عبد الکريم در تدقیق کجاست و یا در عرب  
 عرب محجّم بوده و در آن اعصار بلکه سابق بر آن بلکه از زمان تازمانهای سابق ماستد او مدقّق در علم  
 اصول بنظر نرسیده شاهد بر امور مذکور اینست که در زمانیکه در وزارت السلطنه قزوین تحصیل اشتغال داشتیم  
 اخوند ملا عبد الکريم اصول را تدریس میفرمود و در فقه ریاض استادش را درس می گفت آن هم  
 به نحو اختصار پس چند نفر از طلاب با هم صحبت داشتیم که مثل اخوند ملا عبد الکريم که وحید اعصار است  
 در این شهر باشد و ما را ز او استفادۀ نمانیم و درس اصول او را مشاهده نکنیم نهایت خلاف مروت است  
 پس چند نفر بدین غرض خدمت اخوند رفتیم و از او درخواست این معنی نمودیم در جواب گفت که  
 درس مرا اثری بیاید می ست اول اینکه باید تلامذه صد نفر باشند پس اگر کمتر باشند درس نمیگوم دوم  
 اینکه کسی ایرادی در میان درس نکند و اگر اشتباهی دارد بعد از اتمام درس مشبه خود را بگوید تا جواب  
 او را گفته باشم سوم اینکه باید بزبان عربی بگویم چارم اینکه هیچکس نکند که کافی است و بس بلکه هر چنانکه  
 محل کفایت است من خود سکوت می کنم پنجم اینکه همین جمعیت اگر چه نه فهند لا اقل تا شش ماه بمانند  
 وقت اگر نه فهمیدند نیایند مجملًا این شرایط را محقق ساختیم چندی بدرس او میفرستیم هر روز بدون تکرار  
 مقدار یک ساعت از روز گذشته بنا بدرس میگذراشت تا دو ساعت بطهرانده فراغت حاصل میشد  
 بدون تکرار و بزبان عربی که اکثر همه تحسیر میشد تقریباً بقدر هزار بیت تحسیری می آید طلاب در تحسیر  
 آن عاجز برآمدند و هر روز برای یک مطلب جزئی استدالات بسیار میکرد و فراد آن او را راز میکرد  
 روز دیگر باز اثبات میکرد و بکذا تا چند روز و خود میفرمود که این نه از ارباب جبرزه است بلکه من خود در  
 حکمی استقامت دارم و تکثیر ایرادات در و واجبیه برای تشحیذ اذهان طلاب است -

### در حکایت غریب

و از حکایات عجیبه اینکه اخوند ملا عبد الکريم میفرمود که زمانی که من در بلدۀ اردبیل در مدرسه تحصیل  
 اشتغال داشتم و در آن شهر تاجری بود معروف بدنانت و بخل و خاست نفس بحدیکه هرگز فطری  
 به فقیر از سفره احشاش نرسیده و غالباً در اوقات غذا میمان کسانی می شد که مدیون او بودند و  
 از مال خود او را نمی نمود و بخوبی وقتی از اوقات از مال او بدون علم و اطلاع او بخیج کردند و او را بکمال  
 ساختند چون خواست که بخورد در کلویش ماند و قدرت بر اکل نداشت که مال من در میان

این مال است که به کلیم نه میرد پس شی باطلاب در باب آن رفت گفت که دوستیم به استحقاق کردند که  
 نیست که چیزی از او کسی از برای فقر بگیرد پس من گفتم که من فردا را بنزد او خواهم رفت و چیزی برای  
 طلاب گرفته ایشان انکار این معنی نمودند آنرا امر عمد و نذر نمودیم که اگر چنین کاری را از پیش  
 مردم طلب هر کسی مقدار یا بمن داده باشد و آن شخص در ثروت و دولت ضرب المثل بود همیشه  
 مقداره هزار تومان در زیر فرش در حجره کاروان سرگزاشته بود که اگر مالی برای فروش بماند  
 و شن آن از خانه اخذ نمودن طولی داشته باشد ثمن حاضری موجود باشد که انعقاد مسایع شود  
 و جمیع اصناف مدیون او بودند پس بعد از انعقاد نذر دامن همت بر گم و بنزد آن مرد در کار و نهرا  
 حاضر شدم و سلام کردم جواب گفت در گوشه نشستم قواضع جزئی و تحیت قلیله اداء کرد و آن پس  
 گفتم که مرا با شما مکالمه هست موقوف بآنکه حواس راجع داشته استماع نمایند گفت بگو پس شروع  
 کردم از بی اعتباری روزگار خدا روزگار خدا روفاء انعام و هلاک و اضحلال آثار و عذاب روز شمار و قدر  
 غضب حضرت جبار قهار از آیات و اخبار ائمه اطهار و حکایات بسیار مذکور داشتم بخوبی که دیدم  
 اشک بر دور دیده اش حلقه زد چون رقت قلب او را مشاهده نمودم با خود گفتم که بالفعل وقت  
 بکار زدن معاویه و احتمال شیر است پس گفتم که چه می شود که این صدمات و لطافات و عقوبات را  
 وقع سازی باینکه تنخواهی برای طلب مدرسه فلانی بمن داده که میان ایشان تقسیم نمایم تا حصص  
 در آن روز که روز خلعت و شفاعت و ثروت نیست ترا رحم نماید و از این شاید خلاص نماید پس آن  
 مرد بی فاصله و بی مسامحه و مبالغه و ماکه و مسادقه چهل تومان اشرفی بمن تسلیم نمود که این را خذ  
 کرده و میان طلاب آن مدرسه قسمت نموده باشید گفتم که باید فوراً بر خاست و رفت که مباد باخونا  
 غیلان و احسان و عفاریت خارج و تسویلات ابالسه از این عمل پشیمان بلافاصله برخاستم درودی بخوان  
 مدرسه آوردم همین به کاروان سر رسیدیم دیدم آن مرد از پشت سر فریاد میکند که ای اخوند در اینجا  
 جا باش که ترا به سینم من دانستم که او پشیمان شده است پس من سرعت و شتاب گزافم سرعت  
 نمودم تا در وسط بازار بمن رسید و مرا گرفت من بهم دراکرفتم و بنای مضارب و مشاجره و مناظره  
 گزافتم مصطفی خیر اندیش از پیش و پیش جمع شدند و از او استفسار نمودند که چرا با اخوند بیچاره مجادله  
 گفت که اخوند امروز بمنزل من آمد و مرا فریب داد و مبلغ کزاف تنخواه از من درخواست نمود  
 و مال مرا می برد و چون مردم ماجر را فقیه ندانند او را منع کردند که بعد از قری تنخواه جزئی باین شخص که فقیر عالم  
 هست داده اکنون پشیمان شدن بی معنی است پس او را گرفتند و فک داشتند و نصیحت می نمودند من از او

او بیرون آمده و بعد سه رسیدیم و طلاب را جمع نمودم و آن تنخواد را میان ایشان قسمت نمودم و آن مبلغی که بآن نذر مجازات منعقد ساختیم از ایشان گرفتم. مؤلف گوید که اگر کوئی که بنا بر این تفسیر بر آن شخص راضی بر آن نبود پس اخوند چرامال او را با عدم رضای او تصرف و مصروف به فقر داشته اگر چه در اول وکیل بوده ولیکن در ثانی الحال او را منغل ساخته بود جواب کوئیم که افعال مسلمانان محمول بر صحت شاید بسبب نصیاح مصلحین آن شخص بار دیگر راضی شده و یا مرحوم اخوند آن وقت قابل حکومت شرعیه و یا از حاکم شرعی اذن داشته چه حاکم شرع جامع الشرایط اگر علم بهم رساند که شخصی را اشتغال و نه بر د مطالب و حقوق ناس و یا اخلاس و زکوة باشد می تواند او را اجبار نماید و نحو یکم ممکن است تقاضا حقوق ناس کرده باشد پس در این واقعه شاید چنین بوده است -

### در سبب عدم اشتها را اخوند ملا عبد الکریم

بملاحظه و بد و امر اخوند ملا عبد الکریم را اشتها بسیار بوده تا اینکه زمانی دو نفر از اهالی قزوین موافقه عظیمه داشتند و آن را در اصفهان در خدمت آقا سید محمد باقر حجت الاسلام علی نزارع کردند و مرحوم سید به یکی از مراجعین حکم داد چون به قزوین آمدند اخوند بر خطاء آن مراجعه واقف شد و نقض حکم نمود لیکن پیش رفت نداشت و علماء قزوین همه حمایت از حجت الاسلام نمودند از این جهت وراشتها را اخوند ملا عبد الکریم منقصتی پدید آمد و الا با بایت که اخوند در اعصار و حید اعصار را باشد علی اشتها در عصری از اعصار و در هر مصری از اعصار و در هر قطری از اقطار سبستی بر مصلح و حکم و افعیه کالان مشکاکه گاسته است که اکثر آن را جو خدا تعالی کسی نمیداند و بعضی را میتوان بعقل اوراک نمود و نسبت میان فهم و علم و اشتها و عموم من وجه است - و مرحوم اخوند ملا عبد الکریم نماز جماعت نمینمود و میگفت که در بد و امر مرا مسجد بردند که جماعت او انمایم چون وقت دیگر شد جمعیت مامومین بیای به نقصان گذاشت دیدم از کم شدن مامومین در نفس من تا ثیری پیدا شد و خوشم نیامد و انتم این نماز جماعت قریبه الی الله نیست و فائده ندارد و پس ترک نماز جماعت نمودم و باید دانست که اخوند نقض حکم ستیدا نموده از هوای نفس بود بلکه اعتقاد با جهاد رسید نداشت و یا در آن واقعه مقروضه جناب اخوند را علم به رسید بر خطاء حکم سید و بر سید شبهه و اشتباه شد و چون رساله مرحوم حجت الاسلام را بنظر اخوند رسانیدند اخوند گفت که سابقاً در اجتهاد سید شک داشتم چون رساله او را دیدم بر شک من افزود و چون زمان اشتها مرحوم شیخ محمد حسن نجفی شدا اخوند گفت که من تعجب دارم از اینکه شیخ بزرگوار اجتماع سیده باشد و چون برای گفتند



که حاجی ملا محمد صالح دو دوره فقط نوشته است اخوند نظرات کرده گفت که کتاب ده دوره  
فقط نوشته زیرا که ده دفعه شرح کبیرا استنساخ نموده و میگفت که اگر من کتاب حاجی ملا محمد صالح  
را با کتب فقهاء مقابله کنم مقدار یک هزار بیت را در هزار می گیرم زیرا که او همان عبان مردم  
را نوشته است و هیچ تصرف ننموده است و اگر کتاب حاجی ملا محمد تقی شمشیه ثالث را  
بخواهم مقابله کنم مقدار یک هزار بیت را یک تومان با جرت مقابله می گیرم زیرا که او بسیار  
مصرف کرده و می گفت که من برای همی بطهران دهم در آن سال آقا محمد مهدی پسر حاجی کراباسی  
میر سید حسن میر محمد صافقی که از مشاییر صفهان بوده -

### در دیدن اخوند کتاب حاجی کراباسی را

دوازده ماه حاجی کراباسی و بقدر یک سالی هم در نزد شریف العلما تمهید نموده ایشان هم بطهران آمد  
بودند پس ایشان بدیدن من آمدند من باز دید نمودم و گفتم که اذنا لیفات حاجی کراباسی اگر چه  
حافظت زیادت کنیم پس ورقی ابراز کردند بآقا میر سید حسن گفتم که عبارت آن را بخوان چون  
یک سطر خواند یک ایراد کردم آقا محمد مهدی و آقا میر سید حسن در مقام جواب برآمدند و مکالمه نمودیم هر  
هر دو قصدین بر وجود آن نمودند پس سطر دوم را خواند و ایراد کردند باز مکالمه نمودند تا آخر  
هر دو قصدین نمودند و چون سطر سوم را خواندند سه ایراد کردم همچنین تا آخر صفحه و اذنا خواند شخصی متقی  
نمود که امر و از علم چیست و کدام کس را در قزوین میتوان تقلید نمود در جواب نوشت که من علم  
عباشم و پس از من اخوند ملا علی فروز آبادی اعلم است اذ آن پس حاجی ملا محمد تقی نیز جازا التقلید  
از ایشان گذشته سائر علما قزوین و یا مشکوک الاجتهاد اند و یا بسین العدم و ملا علی قاضی فاضل بوده  
در خدمت اخوند هم تمهید کرده و اذنا اجازه گرفته و در بنده زنجان سکنی و مسلم بوده و در این سال  
که هزار و دویست و نود است او و حاجی ملا هادی سبزواری وفات کردند و در طهران یک نفر  
تجزیه داری کردند و مرحوم اخوند ملا عبده الکریم زیاد در صنعت کیمیا کار میکرد و کارش مختصر آن بود و اذ  
امور علمی دست کشیده و می گفت هر که در کیمیا مشق نمی کند ذوق ندارد و در کار خورده و در  
بر میداشت یعنی یک تومان مایه میکرداشت و دوازده هزار بر میداشت و میگفت که این صنعت  
مادر ویشی ده کر بلای معسکی بمن تعلیم نموده و لیکن در آخر کار می گفت که الآن کار با خجاری رسیده که کجا  
بر میدارم یعنی اگر یک تومان مایه بزارم یک تومان علاوه بر میدارم -

و در مناظره میان حجت الاسلام و حاجی ملا احمد نراقی



و ایضا حکایت داشت که زمانی در مجلس مرحوم آقا سید محمد وارو شدم آن جناب دو خبر دهن داد و گفت که اینها را بخوان عرض کردم که از کسیت گفت مرا فعه محل مشاجره میان حاجی سید محمد باقر حجه الاسلام و حاجی ملا احمد نراقی و قریع یافته و طرفین مسئله را نوشته اند و از من تصدیق خواسته اند پس من نوشتجات را دیدم و سخنان حاجی ملا احمد بنظم مرحوم آقا سید عرض کردم که من چنین فهمیده ام آن جناب هم تصدیق مرا نمود و تصدیق حاجی ملا احمد نراقی کرد و حکایتی عجیبه اخوند ملا عبد الکرم رحمتی حکایت داشته که در زمانی حاجی سید تقی قزوینی عتدی واقعه ساخته بود و در نزد من مبرافعه آمدند و من ابطال عقد سید نمودم و بدین سبب نقاری در میان من و سید پدید آمد تا شبی در خواب دیدم که شخصی بنزد من آمد و گفت بیا ترا خواسته اند و میبایستی از او در دل من افتاد و قدرت بر رقابت داشتم پس با دستها و پاها رفتم و آن شخص در پیش افتاد و من از عقب او روانه بودم پس بدر خانه رسیدیم گفت اینجا ترا خواسته اند دیدم در اندرون خانه سادات موقر و محترم و عظم به ترتیب نشسته اند و حاجی سید تقی هم در میان آنها نشسته است پس من سلام گفتم جواب مرا گفتند و آن سید که از همه بالاتر نشسته بودند با من به عتاب و خطاب درآمدند که چرا خواطر فرزند ما سید تقی را شکستی البته از این پس از این کار باز نه کرده و سید را راضی کن پس من بیدار شدم رفتم بخانه سید و دیدن از او کردم و معذرت از او خواستم و حکایت خواب را با او نه گفتم سید از من خوشنود شد چون مدتی گذشت باز واقعه در مرافعه اتفاق افتاد که پاسبی حاجی سید محمد تقی در میان بود باز حکمی کردم که مایه ابطال کار سید شد و مجدداً نقای در میان من و سید اتفاق افتاد پس در عالم رویا دیدم که باز همان کس که در سابق دیده بودم آمد و مرا خواست باز به بیت سابق در همان مکان رفتم دیدم همان اشقی نشسته اند پس باز به همان سید که در صدر مجلس بودند در باب حاجی سید محمد تقی بمن عتاب فرمود و حکم کرد که او را راضی سازم صبح آن روز با اینکه برف میبارید بخانه سید رفتم و سید بدر خانه آمد و با هم نشستیم و در زیر کرسی نشستیم پس از محبتهای متفرقه در مقام معذرت شدم که از من راضی شود و از جرم من بگذرد و کیفیت خواب خود را با او ابراز نمودم سید در جواب گفت که من از تو راضی شدم و دیشب در عالم رویا شمارا با آنجا که بروم و در آن مجلس که دروم در خانه ایستاده بودید من هم در آن مجلس نشسته بودم پس من تعجب بسیار نمودم که سید از کجا به مضمون خواب مطلع شد با اینکه من آن خواب را به کسی اظهار نداشتادم —

حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی

من حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی ساکن طهران و ابو فضل زمان و جامع علوم و از مآخذ آفت  
سید علی صاحب ریاض بوده و او را تالیفات بسیارست مانند شرح تجرید در علم کلام و کتاب این  
العلوم که در علم عربیه است و در اصول و فقه تالیفات بسیار دارد و او در خدمت و محضر آقا سید  
مهدی با شریف العلماء محاجه با آقا سید کاظم تمیذ شیخ احمد نمودند و او را ملزم ساختند و کتابی  
در رد شیخ احمد نوشته و بسیار محتاط بوده است و دو درس می گفت یکی اصول و یکی هم فقه که از  
تالیفات او و پیش از درس هر روز خطبه می خواند و بعد از درس و عامی کرد و مؤلف کتاب نیز در  
مجلس درس او حاضر شده ام و در اکثر علوم مربوط بوده و طبع شعر داشته و طبع شعر نفیسی است از جانب  
خداوند تعالی غزاه که بعضی از بندگان علی حسب الاستعداد چنانکه مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی  
میفرمود که من سه دوره کتاب مصیبت نوشتم و هر چند خواستم که در یکی از این کتابها یک مصرع شعر در  
مصیبت گفته باشم و در آن کتب ثبت کنم میسر نشد تا از شعراء اهل بیت نیز محبوب باشم.

### در تدقیق حاجی ملا محمد جعفر در علم صرف

و مرحوم حاجی ملا محمد جعفر را طریقه آن بود که هر وقت ناخن میگرفت آنرا جمع میکرد و پس از آن میفرمود  
که در کربلا دفن کنند و آنجا ب در بعضی از کتب کلامیه خود او له متعدده دراماست ذکر کرده از آن  
پس گفته است فاذن هو خلیفه الله الرابع و حدیث کلام فضیلت فرجام آنست که خدا ی تعالی جل شانه  
سه نفر از اولیاء را خلیفه خوانده یکے آدم که فرمود اِنِّی جاعل فی الارض خلیفه و دوم حضرت داود که  
میفرماید یا داود انا جعلناک خلیفه سوم حضرت هارون که فرموده یا هارون اخلقنی فی قومی پس چهارم  
آن از خلفاء حضرت امیر المؤمنین است و آنجا ب در کتاب مداین العلوم گفته که از مصدر پانزده  
وجه باز میگردد و این فقیر در شرح امثله نهایت باضعاف مضاعف نوشته ام - و ایضا در باب  
تخصیص از کتاب مداین العلوم قضایای مرکبات را بیشتر از سیزده شمرده است مؤلف کتاب گوید که  
نظا هر اینکه حاجی مرزوق در این باب متابعت میرغیاث الدین را ذکر کرده باشد چه او چند قضیه از مرکبات  
بر سیزده قضیه مشهوره افزوده و از این بزرگوار حکایتی مضحکه نقل شده و آن اینست یکے اش  
یعنی کسیکه برای زخرفه دنیا به کسی ارادت بورزد و دیگر مرید شاشی بیانش را از او سوال کردند فرمود  
که سابقا کسی با من بی نهایت ارادت داشت و هرگز نماز پنجگانه را در جماعت و رشت سب  
تحرک نمیکرد و همیشه پیش از من مسجد رفته انتظار میکشید تا روزی من را و با یکدیگر متفق بجائی میرفتیم  
در میان راه اقصاء او را رشتد و مهلت آن نداشتم که بمنزل برسم و آبی هم نداشتم که پس از بول خود

طهر کینم پس در گوشه شستم و بول کردم و دستمالی بخود پیچیدم و بجانه زخم و لطیفه نمودم پس چند وقتی برآمد  
که آن شخص را در مسجد ندیدم بسیار تعجب کردم که او هرگز نماز جماعت را ترک نه میکرد سبب چه باشد که  
حضور بهم نمیرساند پس بجانه اورفتم که عیادتش کنم دیدم که مریض نیست از سبب ترک مرا و او این  
استفسار کردم بعد از اصرار ابراز نمود که سابقاً من بشما اعتقاد تمام داشتم لیکن در آن روز  
دیدم که شما بول کردید و خود را نه شستید پس اعتقاد من از شما زایل شد حاجی گفت من اورا می  
شناختمی نام **حکایت اخوند ملا حسن یزدی** گذارم

اخوند ملا حسن یزدی از معاریف مشایخ فضلاء خطه ایران و در نهایت زهد و ورع و تقوی و عبادت  
و در اجزاء بر حضرت سید الشهداء و اقامه آنکه بدلی بی نهایت مداومت و مواظب داشت و اوایل  
حال مشکش در دار الخلافه و در اواخر ساکن کر بلائی معلی و مدفنش در همان ارض مقدس و از تالیفات  
او کتاب هیچ الا حزان است که اجاز معتبره مصیبت را در آن جمع نموده و نهایت اهتمام تمام در اخبا  
داشته و او از شاگرد مرحوم آقا سید محمد است و دور نیست که آقا سید علی را هم اورا ک کرده باشد و بعد  
در اواخر حال مبتلی با زار عشته بود و اطباء اورا هر روزی بیک مثقال سم الفاراعتیاد داده بودند  
و قبح علی شاه خواست که دختر خود ضیاء السلطنه را به پسر او تزویج نماید اخوند راضی نشد -

### در ذکر کرامت اخوند ملا حسن یزدی

و از جمله کرامات اخوند ملا حسن یزدی اینست که در بدو امر در ولایت یزد بودند و حاکمی از جانب سلطان  
اعظم فتحعلیشاه در یزد بود و بالنسبه بر عیایا تعدی زیاد نموده اهل شهر از ستم او لبسته آمدند اخوند فرمود  
حکم کردند که رعایا اجماع کردند و او را با انواع فصاحت و فصاحت بیرون کردند و در بدو امر سلطان  
عارض شدند و مردم امر را به سلطان انتباه کردند چنانچه اکنون نیز در بلاد ایران ستم بی اندازه  
فراوان است به نحویکه در هیچ بلدی از بلاد برنج مسکون چنین نیست و اگر رعایا و برابا عارض شوند امر  
را اعیان و و سالیط سلطان مشتبیه می سازند و الا سلطان این زمان حضرت ناصرالدین شاه در حدت  
بنحویکه کوپا چنین سلطانانی از بدو وجود بدین عدالت در این طول مدت پای در دایره وجود در عالم شهرو  
نتمند و اما چه فائده و سائلی که بحق مبدء العبادی را همی دارند همیشه از لطمه و صدمه دیگران نابود و  
انما که با خدا یک رو کرده اند زبان دنیا کاران به گیران برای ایشان ندارد و بتعارفات و تحلفات و جفا  
از ظلام می نمایند و این فیه مؤلف کتاب در سالی که بمحض لوکانه حضرت علی اکبر مشرف غدم و ختم  
که در دار الخلافه کنی داشته باشم سلطان فرمودند که وجود شما در آن بلاد که هنوز مسلمانان ست منور

و اگر ستمی بر عیای روی دهد برای صد و بیست و شش سال آن ظالم را پاره می گسند و من تکلیف از خود برداشتم  
و تکلیف را به گردن شما بار کردم و این سخن از روی صدق بوده نه مبالغه مجمل در محاطه نزد سلطان جنت  
آتشیان فتح علی شاه اخوند ملا حسن را بدارا خلفه خواست پس از ورود او را احضار معدلت نثار فرمود  
و عند الملاقات سخنان خشنونت آمیز در میان آمد سلطان استغفار واقع از اخوند نمود و پیش آن بود  
که اخوند این امر را از خود قطع نماید اخوند گفت که این حاکم ظالم و فقرا از ستم او بقتوه آمده اند لهذا  
من او را بیرون کردم سلطان متغیر شد و حکم کرد که چوب و فلک در مجلس آورند که اخوند را العیاذ بالله  
در مجلس چوبکاری و تنبیه و سیاست کرد و باشد پس در مجلس سلطان پاهای اخوند را بفلک بستند  
مجدد سلطان باین الدوله اصفهانی روی آورده که امین الدوله اخوند تقیبا تقصیری نه کرده و این کار  
را عیای و بر ایا خودشان نموده اند و مقصودش این بود که به اخوند تمقین نماید و او از این کار تبری نماید  
این الدوله نیز چون بطبقه علیه السلام اخلاص داشته در مقام معذرت و تصدیق سلطان بر آمده بناگاه  
اخوند با آنکه پایش بسته بود متغیر گفت که سلطان چرا باید دروغ بگوید من حاکم را بیرون کردم بسبب  
ظلم و تعدی او فقر او را عیای تقصیری ندارد پس سلطان باین الدوله اشاره کرد که توسط کند امین  
الدوله توسط کرده پای اخوند را باز نمودند و اخوند از مجلس برخاست و بمنزل خود رفت چون شب شد  
سلطان در عالم رؤیا حضرت سرور عالم رسول خدا صلی الله علیه و آله و بارک و سلم را دید که  
دو انگشت پاهای مبارکش بسته اند و آنجناب افاقه سلطان بنزد پیغمبر صلوٰه الله و سلامه علیه و آله  
و سلام کرد آنجناب علیه افضل التحية و الثناء بسلطان اعتنائی نه کرد سلطان عرض کرد که پاهای مبارک  
شمارا چه کسی بسته تا من او را تنبیه و سیاست نمایم پیغمبر فرمود که پایی مرا تو بستی سلطان عرض  
کرد که من اینگونه بی ادبی نه نمودم آنجناب فرمود تو دیروز حکم نه کردی که پای اخوند ملا حسن را  
بستد پس پادشاه با بیم و همت و خوف از خواب بیدار شد و صبح آن روز با اخوند ملا حسن  
احترام بسیار نمود و خلعتی فاخره به او داده و او را مأمور بر جوع وطن نمود اخوند قبول نه کرد و در میان  
دارا خلفه ماند و در آخر عمر به کربلا سکنی نمود و همیشه در خانه خود مجلس عزائی بر آید حضرت  
سید الشهداء داشت ذاکرین قرائت مصائب مینمود و میفرمود هم در آخر ذکر مصائب میفرمود و در میهم  
موقفه میفرمود و ذکر مصائب مینمود و این نقیصه هم غالباً در مجلس عزای حاضر میشدم و همان زمان که  
در کربلا بود باز در ایام عزای آنجا بودم و با اینکه آزار رعشه داشت و سخن او را درست میشد  
فهمیدم مع ذلک بی اندازه گریه میداد.



و از جمله چیزهایی که در بالای منبر شافیه از او شنیدم اینکه میفرمود که من پیغمبر خدا علیه الوافه التحیه  
والثناء را در خواب دیدم و بان حضرت صلی الله علیه و سلم عرض کردم که در اخبار مقاتل دیده ایم که حضرت  
سید الشهدا علیه الصلوٰه والسلام در زمان شهادت دو دفعه غش کرده بود آیا این صحیح است یا نه آن  
حضرت سرور کائنات صلوٰه الله و سلام فرمود که بلی ای اخوند فرزندم حسین در زمان شهادت چهار دفعه  
غش نمود و فقیر این حکایت را تفصیل در کتاب اسرار المصائب و کتاب اکیل المصائب یافته ام

### قصه حضور شیر به قلگاه

ایضا روزی از ایام محرم در خانه استاد آقا سید ابراهیم علیه الرحمه مجلس عزای پاپا بود مؤلف کتاب  
بان مجلس حاضر شدم پس بلافاصله اخوند ملاحسن نیز حاضر شد در جنب استاد نشست و استاد زیاد  
احترام از او نمود پس ذاکری قصه آمدن شیر را بر سر اجساد و شهیدان بیان کرد و اینکه آن شیر امیر المومنین  
علیه السلام بود که بهیئت اسد به قلگاه حاضر شد چون ذاکر از بالای منبر بزرگ آمد اخوند ملاحسن آن فریاد  
را که حکایت شیر می نمود در نزد خود خواست آن ذاکر در خدمت اخوند آمده و دست اخوند را بوسید  
اخوند ملاحسن بان ذاکر فرمود که ای اخوند این چیزی را در بالای منبر خواندی که آن شیر امیر المومنین  
بود و روغ است و امیر المومنین بصورت شیر در نمی آید و بعد از این چنین چیزی را در بالای منبر ذکر  
کن و از گفته امروز هم توبه کن آن ذاکر صیغه توبه را جاری ساخته و سید استاد استماع می نمود و در این  
باب هیچ تکلم ننمود. مؤلف کتاب گوید که حکایت شیر در نزد بسیاری از ارباب مقاتل معروف است اما  
اینکه آن شیر امیر المومنین است پس آن مستبد بحدیثی نیست بلکه کسانی که این قصه را ذکر کرده اند از لای  
عقلی حکایت کرده اند و از جنی حکایت کرده است آن هم در زیر زمین از او شنیده است پس تعبیر  
بقول او نیست و این تغییر تفصیل این قصه را در کتاب اکیل المصائب بیان نموده ام و اختلافات را  
در آن با تحقیق

### در احوال شیخ محمد حسن نجفی

ط شیخ محمد حسن نجفی بن شیخ باقر نجفی المسکن والدفن فقیه نبیه و عالم جلیل القدر و در سموشان و رفعت  
مکان غنی از بیان و سرآمد علماء آن زمان و در مسائل دقیق و در اکثر مقامات با نهایت تحقیق و ریاست  
مامیه بعد از حجه الاسلام و سید استاد بان جناب نقابت مآب مفتی شده و بعد از سید استاد و طلاب  
عقبات عالیات در مجلس درس او حاضر می شدند و این فقیر چندی در مجلس درس او حاضر شدم  
و آنجناب بچه صوت داشته صدای او را از دور نه میتوانست شنید و مقبل بلسل بول هم بود



تألیف او کتاب جواهر الکلام است در شرح شرائع الاسلام از اول تطهیر تا دیات در بیت پنج مجلد  
و آنرا در دارالطبایع چاپ زده اند در شش مجلد سه مجلد در عبادات است و سه مجلد در معاملات و تقنین  
فصل است و جواز فقهاء را بابطال تمام نوشته است و او از شاگردان افقه فقهاء متقدمین و متاخرین  
شیخ جعفر نجفی است و در اوایل حال نزد سید جواد املی نیز تلمذ کرده و سید جواد صاحب منهاج لکرم  
است در شرح قواعد علامه و در چند جلد از اوایل آن کتاب همان نقل کرده و تحقیق حق ننموده کویا  
زمان قوه استنباط نداشته —

## دربار اجازه دادن شیخ محمد حسن

شیخ محمد حسن اجازه بسیار بطلاب میداد و تصدیق با جتهاد ایشان می نمود تا در اوخر یک نفر از طلاب  
متوهم و تدلیس کرده یکی از تألیفات یکی از شاگردان شیخ جعفر نجفی را که شهرت نداشته و خوب نوشته  
و عنوانش شرح لمعه بود گرفت و دیباچه را باسم خود قرار داد و دو نفر مصدق هم پیدا کرده اند و شاه  
شهادت در خدمت شیخ دادند که این کتاب از تألیفات اوست و او قوه مستنبطه دارد و امر به شیخ  
مشتبه ساختند و شیخ اجازه او را نوشت و بواسطه تصدیق شیخ دوسه نفر دیگر از فقهاء که بلا و کف  
اشرف اجازه او را نوشته بودند چون چند روز ازین مرحله گزشت و این امر اشتها یافت طلاب به شیخ  
عرض کردند که آن شخص عاری صرف بوده و قوه فهمیدن مطالب آنرا نداشته پس شیخ از پشت پر  
او کسی را روانه داشت که اگر بکر بلا باشد اجازه را از او پس گرفته باشد پس او را در کربلا ندیدند  
شیخ زیاد اندوگمین شده روزی به منبر برآمد و طلاب را وعظ نمود و ترهیب فرمود که برای حطام ذری  
دین را بدینا مفروضید و امر را بمن مشتبه سازید پس آن بزرگوار گریست و از منبر بزیاد آن  
پس کسی را اجازه نداد و شش هفت ماهی گزشت که شیخ از دار فانی بعالم باقی ارتحال فرمود و این  
حکایت پس از مراجعت من از عتبات عالیات وقوع یافته و آن را مرحوم آقا سید حسین امام جمعه  
حکایت داشت الحاصل آن بزرگوار میفرمود که من قبل از اینکه بسن پنجاه برسم طالب اشتها  
بودم لیکن اشتها و ثروت برایم میسر نه گشت بعد از اینکه بسن پنجاه رسیدم این آمل و آمانی آن  
منع شد از آن پس با اشتها و دولت رسیدم لیکن طالب آن در آن زمان نبودم و شیخ مزبور  
شبی در عالم رؤیا دید که میخواهد خدمت پیغمبر الوف التیمه و الثناء برسد پس چون بدر خانه رسید آن  
حاصل کرد با وزن نداده و گفت که صبر کند شیخ بهانجی یعنی در در خانه ایستاد بعد از زمانی باز  
استیذان خواست اذن نداده و امر بصبر نمود و در این وقت یکی از خوانین کرمان شاه که شیخ را

می شناخت وارد شد و بی اذن داخل خانه پیغمبر صلوٰۃ الله و السلام شد شیخ تعجب کرد که مدتی است که  
 مرآه ندیده اند و این مرد که اذاکر دست بی اذن داخل شده است آن شخصیکه در آن جا بود  
 در جواب گفت که حضرت فاطمه در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته است بدین سبب  
 تراراه ندادند و این خان بحسب سبب با فاطمه محرم بود بی اذن رفت پس شیخ صبح آن روز دختر  
 آقا سید رضا را تزویج نمود فواوه بحسب العلوم بود تا با صدیقه کبری فاطمه زهرا محرم شود و شیخ را  
 کتاب خانه بود که آن را زینت کرده بودند ساعتی و پارچه نفیس و امثال آنها آویخته بودند -  
 و از جمله حکایات مضحکه اینک شیخ در مجلس درس روزی نسبت قوی بصاحب حدائق داد و در آن  
 مجلس یکی از تلامذه که ملا عباس قمی و داماد حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی بود گفت در حدائق خلا  
 این سخن نه کور هست شیخ فرمود که فردا کتاب حدائق را آورده باش و عمدی در این باب منعقد  
 ساختند ملا عباس بخانه رفته در کتاب خود را ده زده و آنچه حدائق که در نزد طلاب بود گرفته و  
 آن عبارت را در حاشیه نوشته صبح کتاب خود را آورده شیخ ملاحظه نمود کتاب دیگر خواست آن  
 نیز چنین بود چند کتاب دیگر آورده و همه بدان منوال بود آخر الامر شیخ ملتفت شد که چرا در همه کتابها  
 در حواشی نوشته شده پس کتب قدیمه خواست معلوم شد که ملا عباس جعل کرده بود و میسر بود  
 که من زمانی که نفقه می نوشتم عهده کرده بودم که روزی یک کراس بنویسم و کراس عبارت از یک  
 جزء است و مدتی جهت تفرغ از امور و قلت مشاغل و رفع موانع بیغداد مانده و در خانه براغبارسته  
 بتالیف نفقه اشتغال داشت و از حکماء مذمت بسیار داشت بحدیکه از او منقول است که والله لعن  
 محمد بن عبده الله الا لا ابطال الحکمة و در اصول بخوی که در میان ما آخرین معروف و مالوف بود  
 نهایت راجل بود و نیگفت که مقام حاوی عشره و ثانی عشر چیست که در مسائل اصولیه باین نحو تطویل  
 و تفصیل داده اند بلکه خواندنش حرام است و چون این سخن را برای مرحوم شیخ مرقضی حکایت میکرد  
 شیخ مرقضی ششتری میگفت که شیخ محمد حسن اصول مرا نه میگوید بلکه اصول دیگران را میگوید و منظره  
 او با شیخ احمد اسحاقی در عنادین سابقه سمت ظهور یافت و این فقیر مولف این کتاب در بدو مشرف  
 شدن به نجف اشرف شب را در مسجد شیخ طوسی که شیخ محمد حسن نماز میکرد حاضر شدم و در جنب شیخ  
 ایستادم و نماز مغرب را با او قضا کردم و سندهم در میان راه واقع شده که حایض بعد از طهارت از  
 حیض و قبل از غسل میتواند داخل مسجد کوفه شود و گفت نماید یا نه خواستم از او سوال نمایم چون طریقت  
 نماز شیخ را دیدم شیطان بمن دوسوسه کرد که نماز باین سرعت چرا باید از شیخ صادر شود بسیار اینک بعد

از سجده آخر بلافاصله که خواست سر از سجده بردارد و تسبیح را برداشت و با آن تسبیح طالعیه میکرد و  
 قسمته و سلام گفت پس بانفس خود نهایت مجادله کردم و بر نفس غالب شدم و نماز عشاء را بهم  
 با و اقدار کردم مؤلف کتاب گوید که در میان علماء آن زمان سه قسم نماز مشایخ کرده بودند - یکی  
 نمازیکه شیخ محمد حسن میکرد که در صورت پست تر از آن نماز با بوده - دوم وسط مانند نماز استاد  
 آقا سید ابراهیم در وصف نماز حجة الاسلام آقا سید محمد باقر علیه الله مقامه  
 سوم نماز آقا سید محمد باقر حجة الاسلام که اعلی بود و من بحسب اقتداء با و در نماز صبح هر روز  
 از خانه ام که مسافتی مسجد او داشت میرفتم و در پشت سر قریب با و می ایستادم و نماز پنج  
 را با و اقداء میکردم و همچنین غالباً نماز را با و اقداء میکردم که قرائت و صوت او را استماع نمایم  
 و او زمانیکه تکبیر الاحرام قرائت میفرموده میداد من لمبکی از تلامذه او استفسار نمودم که در شما  
 جای تدفیت و سید چرا نمیدهد در جواب گفت که ما این سخن را از وی سوال نمودیم و فرمود  
 که در زمانیکه به کلمه مبارکه که تکلم میکنم از حالت اختیار بیرون میروم و این تداد اختیار  
 من نیست و همه نماز را با خضوع تمام و با حزن بلکه با گریه قرائت میکردم و بر هر تنوع واضح می شد  
 که نماز او با نهایت حضور قلب است و در نوافل بهم ذکر رکوع و سجود را سه دفعه میخواند و در زیر  
 کفهای دست هم مهر میگذاشت - مجللاً نماز آن بزرگوار در حضور و خضوع عدیل و بدیل نداشت  
 بلکه مستمع را بهم گریه غالب میشد و مسموعم شد که نماز اخوند ملا علی نورانی در خوف و مهیبت و حضور  
 قلب احوال از نماز حجة الاسلام بود و در آن عهد نماز با را غالباً علماء آن عهد بهتر از علماء این عهد  
 میخواندند و مرحوم والد نیز نمازش در نهایت حضور قلب بود و مرحوم حاجی ابراهیم کرباسی نیز نمازش  
 نهایت کامل و بسیار طول میداد و لیکن مؤلف کتاب را قطع بر آن است که نماز شیخ محمد حسن بعینه نماند  
 نماز استادش شیخ جعفر بوده و همان بس که را داشته چنانچه مسموع شد که شیخ جعفر بهمان قسم نماز میکرد  
 و یقین دارم که نماز مرمومه بوده و نماز شیخ محمد حسن بهمان نجبی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز  
 میفرمود بی کم و زیاد و اما نماز حجة الاسلام پس بهمان نمازی بود که حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب  
 علیه السلام میکرد که تیر از پایش می کشیدند و او مجبزه نمیشد و همان نماز سید سجاد بود که اگر ردایش از  
 دوش مبارکش کج میشد طفت نمیشد و تا آخر نماز تسویه نمی نمود و همان نماز امام جعفر صادق علیه  
 و سلم نماز امان بوده و اگر کجی که بنا بر این تقریر لازم می آید که نماز امیر المؤمنین و ائمه اطهار علیهم  
 السلام نماز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد و حال اینکه چنین نیست در جواب گوئیم که سالک با چنانکه

هرگاه بیان کرده اند و هیچ بهائی زید بهائیه و آفرینشکول نوشته است سه مرتبه است یکی معانی  
تفرقه و فرق که هم خود را می بینند و هم خدا را یعنی بهر دو التفات دارد - دوم مقام جمع که آن را  
مقام محو نیز میگویند و او آن است که بمقام وصل میرسد و بجز خدا تعالی عز اسمائه چیزی را نمی بیند  
و از خود محو میشود و التفات به هیچ چیز ندارد چنانکه شاعری گفته بهر جا بگردم که در و دست  
نشان از قدر عسای تو بینم و ستوم مقام جمع اجمع که آنرا مقام محو میگویند و او آن است که  
بعد از مقام جمع او را احاطه حاصل آید بخوکیه یک چشم حق را بیند و یک چشم دیگر خلق را و لذا شیخ محمد شری  
نویسد در این ره انبیا چون ساربانند و دلیل و رهنما و کاروانند و از ایشان سید ماکشته سار  
همه و اول هم او آخر در اینکار و مقام دلگشایش جمع جمع است و جمال جانفراش شمع جمع است  
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقاش جمع جمع است و احاطه اش بخوکیست که بر آن  
دیدن حق نه غیر او بار دیگر تنزل کرده و بهر دو را می بیند و دیدن حق مانع از دیدن خلق نمیشود  
بخلاف آنکه مقام ایشان مقام جمع است نه جمع اجمع فلذا در نماز جعفر حق چیزی را نه میدیدند  
الحاصل نماز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از نماز ائمه برتر و افضل است - و از جمله اعاجیب و معجزه  
اینکه نجیب پاشاه والی بغداد بعد از فتح کربلا به نجف اشرف رفته و شیخ محمد حسن را به همراه گرفته و زیارت  
حضرت امیرالمؤمنین عرفت و چون بحرم آن حضرت رفت دست خود را با آسمان بلند کرد و گفت  
که خداوند ابحرمت ریش سفید من که از کنان امام علی در گزید که بسیار خون مسلمانان را ریخته است

## در احوال شیخ مرتضی شستری الاصل نجفی المسکن والمدفن

شیخ مرتضی شستری ساکن نجف اشرف و مدفنش در نجف و تلمذ در به و امر در نزد حاجی ملا احمد  
زاتی شده از آن پس در نزد شریف العلماء تلمذ نموده و نهایت زاهد و ورع و طایفه و متیق بود  
و این فقیر چندی در مجلس درس او حاضر میشدم و نماز و افعال راتبه از او ترک نمیشد بلکه زیارت شاه  
و نماز جعفر طیار و نحو آن از او ترک نمیشد و پس از مرحوم شیخ محمد حسن ریاست امامیه با و منتهی شد  
و هر که مقصدی مراجعات نمیشد به کسی اجازه اجتماع نداد - و تالیفات او رساله حجت منظره و رساله  
اصل برائت و رساله استصحاب و رساله تراجم و رساله نفی ضرر و رساله قرعه و رساله من ملک  
شینا ملک الاقرار به و رساله تقیه و شرح طهارت کتاب ارشاد علامه و متاجر مستقلا در یک مجلد  
لیکن تمام مسائل بیع را نوشته و حواشی متفرقه برهاش کتاب علی حاجی ملا احمد زاتی و فی الحقیقه در علم  
اصول عیسوی و رجحیت ظن و اصل برائت و استصحاب مؤثرش بوده و قریب به هشتاد و هشتاد و نه



شیخ محمد حسن رحمه الله تعالی یا اخوند ملا آقا بن عابد بن رمضان الدربندی دره صدف تقابست و اجتهاد  
عالم عامل با سدا و فذ لکه حکما اسلام قد و ذار باب کلام فی الحقیقه علامه این از من و وحید مکنه و از شاگرد  
شریف العلماء است و نهایت کج خلق و متغیر الاحوال بود گا بی از اوقات بنای حکم میکرد داشت و  
میکفت بر فلان مطلب چهل یا پنجاه ایراد دارم مرحوم شریف العلماء میفرمود که تو یک ایراد کن که  
خوب باشد و همان کافی است و تمثیل میزد باینکه برای آقا محمد خان خبر بردند که برای جهان بانی خان  
با بابا یعنی فتح علی شاه در یک شب چند پسر متولد شد آقا محمد خان در جواب گفت که میخواست یک پسر  
باشد مثل لطف علی خان که پسر جعفر خان زند بود و بسیار مرد شجاعی بود اکنون تو یک ایراد کن آنهم  
لطف علی خان باشد پس اخوند با استادش شریف العلماء محابه میکرد تا اینکه شریف العلماء متغیر  
میشد اخوند هم بی اختیار تغییر میکرد شریف العلماء میگفت این را از مجلس بیرون کنسید پس باز  
اورامی گرفتند و از مجلس بیرون می کردند چون بدم در میر رسید میگفت ای جماعت طلاب من  
رفتم لیکن شما این سخن را قبول نکنید که این سخنش فاسد است پس شریف العلماء می گفت که بر  
سرش بزنید مجله دوسه روز به مجلس درس نه می آمد از آن پس رفقایش بشریف العلماء عرض میکردند  
که اخوند ملا آقا مرد فاضلی است شما اذن دهید که در مجلس درس بنده مت شریف مشرف شود و شریف  
العلماء میفرمود که بیاید مشرب باینکه سخن نکوید پس می آمد و چند روز سخن نه میگفت باز یک روز  
بنای محابه را میکرد باز به کیفیت سابق حرکت میکرد و بکده ادب و قبی از اوقات میان تلامذه  
شریف العلماء اختلاف شد که در چه بحث شروع کنند آخر الامر بر بحثی اتفاق کردند ملا آقا گفت که  
باید بحث حجت مظنه را شروع کنی والا اذیت من خواهد بود رسید شریف العلماء با و تغیر فرمود  
و ایضا از قضا بای اتفاقیه این که شریف العلماء در زمانی از از من به تلامذه بزیارت سامره  
میرفتند یک شب در جمعی توقف نمودند پس میان اخوند ملا آقا و یکی از تلامذه منازعه مسکنه  
روی داده آخر الامر ملا آقا متغیر شد و حربه در نزد آن بود آن را گرفته و آن مرد را دنیال کرده آن  
شخص چون حال را بدین منوال دید خود را بجا در شریف العلماء انداخت ملا آقا از عقب در رسید  
شریف العلماء برای ملا تغیر فرمود او را از آنجا بیرون کرد اما حاصل اخوند ملا آقا در اسی معقول و  
مؤتمس در علم منقول و مکرر استاد ساد آقا سید ابراهیم میفرمود که اخوند ملا آقا از ارباب فن مهمل  
است و با و رجوع کنسید و در علم کلام و حکمت مطالب معقول او بقوانین شرعیه مطابق و در  
علم رجال و احوال و محط رجال و باب کمال و در فصاحت و بلاغت و در با و عرب و عجم



مسلم بلکه این فہرست در این احوال در فصاحت برای او کافی و کافی ندیدم و همچنین در عربیت -

## در تالیفات ملا آقا

تالیفات او کتاب حرثیت کہ مشتمل بر سہ مجلد است جلد اول شرح منظومہ بحر العلوم است و در فقہ طہارہ و قدری صلوٰۃ و فروع بی اندازہ نوشتہ است با استدلال در فایات احکام و افاقان و در بابیت و مثنوی خیر المخلوق باین طاب بفتح منها اکثر الابواب اخوند در شرح این مقام نوشتہ است کہ از این حدیث ہر مقصد قاعدہ استنباط نمودم جلد دوم در ادلہ عقلیہ است و بعد از استصحاب تعارض استصحاب را با قواعد فقہیہ نوشتہ و قواعد فقہیہ را منع داشتہ و در آنہا بانیات تحقیق تکلم نمودہ مثل عموم علی الیہ و لا ضرر و بدلیل بر ملکیت و ما یضمرب بصحیف یضرب بفاستدہ و نفی غرہ و اصلہ لزوم در عقود و قاعدہ الامین لا یخون و قاعدہ احسان و قاعدہ انکلاف و قاعدہ تسبیب و غیرہ باین القواعد الکلیہ و طریقہ اش آن بود کہ داخل ہر مسئلہ از مسائل فروع یا اصول میشد آن قدر از شقوق فروع ذکر میکرد کہ از کرداری گزرا نیہ و مجلد سوم در اعتقادات و اصول عقاید و درایہ و قواعد رجالیہ و غیرہ با وجہاد و تقلید میباشہ - و در زمانی از ازمینہ شیخ محمد حسن برای زیارت مخصوصہ مکر بلا آمد آخوند ملا آقا بدین ادرفت شیخ باخوند گفت کہ جواہر الکلام را بسیار خوب نوشتہ ام آیا شما اورا دیدہ و شنیدہ یا نہ اخوند ملا آقا گفت کہ از این جواہر در خراین ما بسیار است و اخوند مدت مدید در کربلا بود و در بعضی از اوقات تدریس میکرد مولف کتاب نیز چند ہی در درس او حاضر میشدم لیکن از زیادتہی تغیر و خلط مجلس درس او بہم میخورد و دیگر کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشہادات است کہ در نہایت جودت بحسب و حسن تحریر و فصاحت و بلاغت و سلاست و جزالت از خانہ آن جبر تخریر بمرصعہ طور رسید و اخبار مصیبت را جمع کردہ و در مصعب این اخبار افکار را بکار و تحقیقات بی شمار و تدقیق بسیار و جمع بین متانیات الاخبار فرمود کہ الی الآن کسی بانسب کتاب مصیبت نوشتہ مکرانیکہ اخبار غیر معتبرہ و در آن کتاب بسیار وصفات بلکہ اخباری کہ مفسدین کذب آنہا است بلکہ کویا بعضی از آنہا قطعی الکذب باشند و این مایہ کسر قدر آن کتاب کردید - و این فقیر را نیز حواشی بسیار بر آن کتاب است و تدقیقاتی نمودہ ام و کتاب اسرار المصائب در وقایع علیہ و وقایع حکمیہ و عرفانیہ اخبار مصیبت نوشتہ ام و در کتاب الکلیل المصاب نیز از آن تحقیقات کہ فی الحقیقہ افکار را بکارند نوشتہ و از تالیفات کتاب سعادت نامریہ است کہ بخواہر سلطان نوشتہ و آن مختصر و فارسی است و خالی از وقایع علیہ نیست و در اقامہ مصیبت حضرت سید الشہداء مواظب و مضطرب و راسخ بنویسد و در بالاسی منبر از شدت کرب غم میگرد و در روز عاشورا لبالب

نمودار اند بدن میکنند و تنگ می بست و خاک بر سر میرخت و کل بدن میمالید و از آن بر منبر میرفت  
مجملاً اخلاص او بانه اظهار فوق اخلاص انبای روزگار بود و دارای علم اکیر بود و رساله در آن  
نوشته و قدری از احوال آن علم و صاحبانش را در کتاب خراین نوشته و البته صادق بوده  
و در زمانی یکی از اعیان دولت سلطان از او سوال کردند که صاحب شتوی را چه ندید است  
کافر است یا نه در جواب گفت که ندید او را نه میدانم لیکن یک بیت آنرا که بسیار خوب گفته  
و آن این است **اهل دنیا از کهن و از مین** **و لعنت الله علیهم** **جمعین** **و چون سلطان ناصر**  
**شاه بدین او آمد سلطان گفت که تو سلطان اسلامی سبقت را اصلاح نه کردن و شاد بر آفرین**  
**خلاف قوانین اسلام است پس سلطان بجبت امثال امر او خنده و لاکی خواست و قدری از سبقت**  
**نمودار در همان مجلس اصلاح کرد و او خند از کتب علمیه زیاد احترام میکرد و بنحویکه تنذیب شیخ طوسی**  
**سخن آن را هر وقت که بر میداشت مانند کلام الله می بوسید و بر بالای سر میگزاشت و میگفت**  
**کتب اخبار مانند قرآن محترمند و آنچه اب در معروف و نهی از منکر او حد اهل زمان بود و قریب**  
**همیشا و یا نو سال عمر گزرانید و در دایر الخلافه وفات یافت -**

## شریف العلماء

ب

محمد شریف بن ملا حسن علی مازندرانی املی ملقب بشریف العلماء و قدوة الفقهاء و اسوة الفضلاء متوفی  
علم اصول استاد فحول نادر در هر خوان اعجوبه زمان و حید دوران مهر سپهر علم منقول بدر سماء  
اصول مولدش در کربلا و مدفنش نیز در کربلا و حدقه روزگار در حدیقه علماء ابرار شجیر  
شمس مانند آن بزرگوار ابصار نمود و دیده ارباب اعتبار مانند آن بزرگوار در تائیس قواعد  
اصول ندیده و در مجلس درس او زیاده از هزار نفر می نشستند از جمله تلامذه او سید استاد شمس  
و در کن عمارت آقا سید ابراهیم و او خوند ملا اسماعیل یزدی و او خوند ملا آقایی در نهدی و سعید العلماء بار  
فروشی و آقا سید محمد شفیع بر وجودی و شیخ مرتضی شستری و غیر هم من الافاضل العظام و العلماء  
الکرام و فقیر مؤلف کتاب سیدی از اهالی مازندران را دیدم که معبر بود و دعوت بات مجاورت  
که شریف العلماء کتاب عوامل جرجانی را بنزد من قرائت می نمود چون باین مقام رسیدیم و العوا  
مانه نوع شریف العلماء از من پرسید که عوامل را بشمار تا به بینم صد عدد می شود یا نه گفتقم بل میشود و حجت  
بیشتر من نیست شریف العلماء گفت که این سخن را از تو اخذ نه میکنم چه شاید مصنف دروغ  
گفته باشد و شاید عوامل بیشتر باشد یا کمتر باشد و پس از انجام مقدمات اول بنزد آقا سید محمد تحصیل

مینمود و آن پس در نزد سیدالاساتید آقا سید علی میرزا نیکو گزیده و در مدت نه سال در نزد آقا سید علی  
نیکو گزیده تا اینکه مستغنی از اشتغال و قابل افتاء گردیده و در اواخر حال می گفت که من از استاد  
مستفیع نه می شوم و استادم از جواب ایرادات من عاجز است و بسیار از اوقات بجهت عجز از جواب  
تغیر بالنسبه بشریف العلماء مینمود پس با والدش بسوی دیار عجم مسافرت و در هر شهری یک ماه  
دو ماه اقامه نمود و منظورش تحصیل کتب و اسباب بود پس میسر نشد و کسی با و اعانتی ننمود پس بپایت  
امام ثامن مشرف شد و باز بکر بلا مراجعت کونید که در اوانل حال یکسال یا کمتر خدمت میرزای  
قمی تحصیل کرد پس بعد از مراجعت بکر بلا باز بپجلس استادش آقا سید علی حاضر میشد که استفاد  
کنند لیکن فائده برای او نداشت چه استادش بسبب شیخوخت و معمر شده بود پس مشغول بمطالعه  
و مباحثه و کمال سعی را مرعی میداشت تا در اندک زمانی استادی شد که سرآمد همه حدقه ارباب  
منقول

### در تصنیف اصول شریف العلماء

و اصول را به پنج نیکو تفسیر داد و ترتیب درست با نهایت تحقیق و تدقیق بنا نمود و نه از سبب  
و نه از لاحق مانند او در علم منقول پا در دایره وجود نگذاشته و در هر مسئله مقدّماتی ترتیب داده که  
از آن مقدّمات جمیع شبهات و معروضات و محال و خصم را استدلال در عرض زوال و اضمحلال  
میکرد و دیگر حاجت بآن نیست که همه اوله و همه اقوال و همه شبهات مذکور شود بلکه ستمع خود قادر  
بر دفع همه شبهات خواهد بود و ایضا در هر مسئله بخاطر سخن گفته به نحو کیسه شنونده اگر بیت سی  
مسئله را بشنود غالباً قادر بر فهم همه مسائل اصول و یا اکثر میشود -

### در تدوین فقه شریف العلماء

مجملاً در مجلس درس آن بزرگوار زیاده از هزار علماء ابرار و طلاب اختیار و فضلاء عالی مقامی نشسته  
و در اندک زمانی از حنیض تقلید با وج اجتهاد میر رسیدند و چون استاد آقا سید ابراهیم هفنده ناخب  
اشرف رفت و در خدمت محقق ثالث شیخ علی بن شیخ جعفر بفقّه اشتغال نمود و این معنی شریف العلماء  
را خوش آیند شد و تصریح کرد که سید ابراهیم هر چه دارد از من است و من او را تربیت کردم و خانه  
را بجائی دیگر قرار داد و بدین جهت دل خورشید تلامذه عرض کردند که شما اصول میفرمایید و اصول  
مقدمه است بر این فقه پس ذمی المقدمه را چگونه تحصیل کنیم پس چه ایرادی بر آقا سید ابراهیم  
دارید شریف العلماء گفت که صباح یک درس از فقه خواهم شروع نمود و مسئله بیج فضولی را خواهم  
عنوان کرد پس در مدت هشت ماه بیج فضولی را تدوین فرمود و نحو کیسه بیج نقی بنیان نحو معروض

نشده و شیخ مرتضی شستری که از تلامذه او بود و در کتاب مستخرج بعضی از تحقیقات استادش شریف العلماء را نقل فرموده و الحاصل مرحوم آقا سید ابراهیم پس از مراجعت از نجف اشرف در کربلا خود بنای تدوین گذاشت و با وجود حیوة استادش صد نفر در مجلس درس او می نشستند و آن بزرگوار در مجلس درس داشت یکی مبتدین و یکی برای فتهین و در ایام تعطیل نیز درسی برای جماعت دیگر از طلاب میفرمود و در ماه مبارک رمضان در شبها تا نصف شب زیارت و عبادت اشتغال داشت و از این جهت قلیل التصنیف بود و مصنفاتش با قلت آن از مسوده بیرون نیامد مگر آن کتاب بوده و شخصی از مقدمین برایم حکایت کرد که من محقق اول و علامه را در خواب دیدم و محقق صورت و من جمیع الوجوه او را تشبیه بمولف کتاب مینمود اگر چه خواب را اعتباری نیست و یکی از تلامذه شریف العلماء با عرض نمود که شما چه تالیف میفرمایید و این تحقیقاتیکه مورث از سلف نیست و باید نجف و مشاخر از وصول ذیل او کوتاه است لازم است که تالیفی فرموده تا باقی ماند در جواب فرمود که کار من ترتیب طلاب و تعلیم متعلین است و آنچه شما تلامذه تالیف مینمایید از من است و معروف است که شیخ علی در مجلس درس در مقام نقل قول می گفت قال شریف العلماء فی الضوابط و الانتخاب در حفظ و ضبط و وقت نظر و سرعت انتقال در مناظرات با ارباب کمال و طلاقت لسان و حسن مقال اعجوبه زمان و او حدیثا اعیان بنحویکه خامه از تحریر نامه و لسان از بیان قاصد و عاجز و فاتر و با احدى مباحثه ننمود و گریه این که بر او غلبه داشت و ید طولی در علم جلد داشت و فاته او در کربلا سی معلی و در سرداب خانه خود مدفون شد و از آثار طاعون شریعت شهادت نوشید و وفاته او در سال هزار و دویست و چهل و پنج چهل و شش بوده است و او را پسری بود که در همان سال وفاته یافت از همان مرض طاعون کش و شطیح گشت لیکن او را در وحانی ادب یار اند و یکی از اعیان و ارباب ثروت مازندران در بار فرزند مدرسه برای شریف العلماء بنا کرد و آنرا بدرسه شریفیه موسوم ساخت و دختر خود را هم برای شریف العلماء خطبه کرد و از شریف العلماء درخواست کرد که بیا و فرودش آمده باشد آنجناب را ضعیف نه گشت پس آن شخص دختر خود را بعبادت برد و بشریف العلماء تزویج نمود و آنجناب عمر مبارکش از سی تا چهل بود یعنی میان سی و چهل وفاته یافت و آنزمان مئولف کتاب نه ساله یا ده ساله بوده ام و تا او زنده بود عالمی در اشتهار مسلم کل نبود پس از وی مرحوم حجه الاسلام علم اشتهاد و اقدار برافراشت گویند که سبب کم عمر بودن آن بزرگوار آن بود که چندان احترام از علماء نمینمود بلکه مانند شیخ علی مشایخ نجف که بحضور می آمدند تواضع درست نمیکرد و در محضر ایشان مراغه مینمود و مکرر می گفت که



وجه ارض مدیل برای خود نه میدادیم بگردان این جوان و آن جوان فرزندان آقا سید مهدی پسر آقا سید علی بود در مجلس درس شریف العلماء می آمد و شریف العلماء علی الدوام او را تعریف و توصیف و او را برتر از خود میدانست و طریق تلامذه شریف العلماء آن بود که چون درس را میخواندند پس یکی از تلامذه را که افضل بود می نشانیدند و یکدفعه دیگر او همان درس را تقریر می کرد و اگر رد و بحثی داشت بیان میکرد باز دسته دسته و فرقه فرقه صد نفر و پنجاه نفر و دو نفر یکی را می نشانیدند باز آن درس را تقریر می کرد و بجهت یک درس را در شبانه روز چندین دفعه گفت و شنود میکردند و پس از آن تحریر میکردند و لهند از دو ترقی میکردند البته طریقه تدریس همین است الدرس حرف و التکرار الف زهی اسامی باید و انکسای کار انتخاب نماز جماعت نه میکرد چه در زمانی با صرا مردم بنماز ایستاد و در حال نماز خواطرش بمصروف به تحقیق مسئله شده لهند ترک نماز جماعت کرد و اگر از او مسئله فرعی سوال میکردند آنقدر شقوق و حال در سوال ذکر میکرد که سائل از اصل مطلب خود غافل و ذایل می گشت و بر جماعت عرب اجراء میداد و می نمود و بدیدن و باز دید کسی نفیرفت و چون صاحب فصول شیخ محمد حسین بکر بلا وارد شدند نماز جماعت در پشت بام کفش کن مرقد مطهر او میکرد و او لا هر چه طالب آن شد که شریف العلماء بدیدن آید ممکن نه شد زیرا که آن جناب بدیدن و باز دید کسی نفیرفت پس صاحب فصول بدیدن او رفت پس عیال شریف العلماء از او سوال نمود که شما نماز جماعت نه میخوانید و ما طالب نماز جماعت میباشیم

### احوال شیخ محمد حسین صاحب فصول

و در این آیت شیخ محمد حسین اصفهانی آمده است و نماز جماعت می خواند آیا با واقعه اکنسیر یا نه تیر العلماء فرمود که برو بخانه او و بعیال او بگو که از او سوال کند که شما مجتهد هستید یا نه اگر گفت که من مجتهد نیستم با واقعه اکنسیر و اگر بگوید که من مجتهد هستم پس با واقعه اکنسیر عیال شریف العلماء بخانه شیخ رفته و شرح آن حال با عیال شیخ نمود و عیال شیخ از شیخ اینمغنی سوال نمود و در جواب گفت که من مجتهد بلکه اعلم میباشم عیال شریف العلماء بخانه مراجعت نمود و شریف العلماء بیان این حمله نمود و شریف العلماء فرمود که با واقعه اکنسیر ظاهر اینکه شریف العلماء اعتقاد با جتها شیخ محمد حسین نداشت لیکن شیخ محمد حسین از صاحبان فن اصول و جامع بوده و فصول خود را در سبب کیفیت و بخت فنی در توانین ایرادات بسیار دارد و این فقیر دفع و رفع بسیاری از آن ایرادات نموده ام و هنوز کتاب از یکی از تلامذه شریف العلماء شنیدم که حاجی ملا اسد الله بر وجودی که از شاگردان آقا سید محمد بوده در عقیبات حایات شبی میهمان بود و شریف العلماء بنیز در آنجا حضور داشت و زمان



حیوة مرحوم آقا سید علی بود و استاد آقا سید ابراهیم در همان زمان در نزد شریف العلماء مله میمود  
در آن شب همراه استادش شریف العلماء در آن محضر حاضر پس حاجی ملا اسد الله از شریف العلماء  
سوالی کرد که اشکالی بود در مسئله اصولیه شریف العلماء و با آقا سید ابراهیم آورد که جواب این اشکال  
من با تو بیان کردم اکنون برای ایشان تقریر کن استاد خواست که تقریر کند حاجی ملا اسد الله  
متغیر شده که شما خود عجب از جواب آن دارید حواله بشا کرد خود می نمائید پس مکالمه فیما بین اتفاق  
افتاده و حاجی ملا اسد الله عصاره برای شریف العلماء کشید شریف العلماء سکوت نمود بعد از چند می  
که ریاست عامه و تدریس طبقات عالیات بشریف العلماء انحصار یافت در آن زمان حاجی ملا  
اسد الله یاز بزیارت ارض اقدس مشرف شد و از جمله ملا مده شریف العلماء اخوند ملا اسمعیل یزدی  
بود با اتفاق در او آخر حال بر استادش شریف العلماء ترجیح داشته جز اینکه استادش کار کرده تر  
بود و استاد بود و ملا اسمعیل چند دفعه متبلی بازار مصرع شد و شریف العلماء از بند او طیب آورده  
مخارج کزاف کرده و او را معالجه کرده و بعد از شریف العلماء اخوند ملا اسمعیل بجایش نشست و  
هشت نه ماه تدریس کرد از آن پس وفات یافت پس سید استاد بجای شریف العلماء نشست و  
در آن عهد و ملا اسمعیل و حیدر عصر بودند یکی ملا اسمعیل و احد العین اصفهانی که اوشاگردان اخوند ملا  
فوری بوده در حکمت مسلم محصله و او را بر شوارق حواشی است و دیگری ملا اسمعیل یزدی بسیار مبتلا  
بنقص و فاقه بود و در محضره او جز قلدانی و دورقی از کاغذ چیزی دیگر نبود و اسباب و کتب را فاقه پس  
شریف العلماء مراسله جاتی با بانی ایران در خصوص احترام ایشان و اعانت و رعایت او نوشته اخوند  
ملا اسمعیل تا بیزورفته مراجعت میکرد چون از کرمانشاهان کزشت در کار و انصرافی در ایوان محضر منزل  
کرده از قضایای القابیه حاجی ملا اسد الله نیز تعببات می آمد او هم با اصحابش در آن کار و انصراف منزل  
گرفت پس دید که اخوندی در ایوانی تنهائست حاجی کردش میکرد پس بنزد اخوند رفت و نشست  
احوالش استفسار نمود و اخوند گفت که از ارباب تحصیل و طالب علم میباشم پس حاجی مسئله از او سوال  
کرد و اخوند گفت که مذهب استاد بگویم یا مذهب خودم حاجی گفت که استاد تو کیت گفت شریف العلماء  
حاجی گفت هر دو مذهب را بیان کن پس اخوند اول مذهب شریف العلماء را بیان کرد با دلیل و دلیل  
پس مختار خود را با دلیل در نهایت احکام و غایت اتفاق بیان کرد حاجی ملا اسد الله را پسند یافت  
و از تخر او در تحسین و تعجب شد و او را بمنزل خود آورد و با اتفاق هم وارد کرد ملا شدند پس حاجی نزد توفیق  
دیدن از شریف العلماء نمود آن تنه در معرض اجابت در نیامد زیرا که واجب بشریف العلماء بر دیدن نبود

حاجی ملا اسدالله خود بدین شریف العلماء رفت حاکی این بجا است که یکی از تلامذه شریف العلماء بود و بلا واسطه برایم نقل نمود که من در آن مجلس بودم که حاجی مزبور وارد و شریف العلماء نظر بر او داشت خود که بالنسبه به علماء داشت فی الجمله تواضع و تعارف نموده برای این بود که بر حاجی تجتر و تکبر و یا جزای عصا کشیدن حاجی در ازمنه سابقه نموده باشد بلکه او را بالنسبه به شیخ و علما همین طریقه بوده پس باینوقت دو نفر عرب برافه خدمت شریف العلماء آمدند و شریف العلماء حکم بقسم نمود و ما به النزاع مبلغ و حکم بود آن عرب قسم نمود از آن پس یکی از صحاب حاجی ملا اسدالله با اشاره او مسئله از شریف العلماء سوال نمود و شریف العلماء جواب فرمود دیگر کسی سخنی نگفت بعد از ساعتی حاجی مزبور از مجلس برخاست و رفت حاکی گوید من نیز از عقب او رفتم چون بد خانه رسید حاجی مزبور با صحنه اش نمود و گفت آن کسی را که در اثناء طریق دیدیم او ستاد است و شریف العلماء شکر و حاکی گوید که من از بهانجا مراجعت نمودم و نقل قول حاجی مزبور را بشریف العلماء عرض داشتم شریف العلماء گفت که ملا اسمعیل از شاگردان من است و هر چه وارد از من است ولیکن ایشان از من سوالی کردند من هم بمقتضای مقام جوابی گفتم اگر سخنی داشتند میبایست بیان کنند تا من تحقیق

**شیخ محمد تقی**

و تدقیق نمایم

شیخ محمد تقی بن محمد حسین از صاحبان علم اصول و از تلامذه شیخ جعفر و بحر العلوم است و او را حاشیه بر معالم است که فی الحقیقه تحقیقات و تدقیقات را شامل و استقصاء اوله و اقوال را کافله و در مباحث الفاظ و کلمات سابق از میدان همکنان ربوده و تمام اصول را انوشته و مؤلف کتاب بر آن کتاب حواشی نوشته ام و بسیاری از ایرادات او را بر صاحب تو این تعلیق مؤلف بر تو این نموده ام و بسیار محتاط بود و در محرم حرم شیخ جعفر عیال او بود و دختران شیخ جعفر نجفی در خدمت تخته الاسلام حاجی سید محمد باقر مطلقه بودند و شیخ محمد تقی در مجلس درس شیخ احمد در اصفهان حاضر میشد و حجه الاسلام با او میلی نداشت و حکام او را مضایک و صاحب فصول شیخ محمد حسین برادر او بود و شیخ محمد تقی میگفت که تقریراتی که بر بالای طاقهای اطاق انداخته بودم شیخ محمد حسین فصول آنها را جمع و ترتیب داده و فصول اسم گزاشته زانی مرجم فتح علی شاه بدین اقامه گفت ای شیخ بخت صبیحه جناب شیخ شما آزار و بر شما مسلط است اما اندوگین مباش که سلطان هم از جماعت نسوان باین در دهامستی است -

## در شیخ حاجی ابراهیم

میرزا حاجی محمد ابراهیم بن محمد حسن کرباسی از جهانباده حقه مؤلف فقه و مستدیدی از مدافع و مدعیان جماعت فصول و مسائل کل نو و پنج سال عمر نمود و نیز در دیست و شست و دو عالم بقا و رحلت نمود این فقیر چندین مجلس درس او حاضر شدم و از کمال شوق و سبانی و بحر العلوم و آقا سید علی و شیخ جعفر و میرزا ابوالقاسم قمی است و از او شفاها شنیدم که من درس آقا محمد باقر بهبانی را او را که نموده ام و در مجلد ثانی از اشارات الاصول نوشته است که من بنامان بسیار می خدمت آقا محمد باقر بهبانی و آقا سید محمد بن بحر العلوم نموده ام لیکن از این دو بزرگوار اجازه مطالبه نمودم و اگر از ایشان اجازه میخواستم بن اجازه میدادند لیکن از ایشان اجازه نخواستم و اجازه اش از آقا سید علی و شیخ جعفر و میرزا قمی و شیخ احمد حسینی نموده تا لیفات و اشارات الاصول

در دو مجلد که عبا آن کتاب با فصاحت و بلاغت و سلاست و خجالت است و چون افهام انباء زمان و فهمیدن عبا حکیم  
 فاضلان و قصود دارند آن کتاب مرغوب و نرزد افهام طلاب نگردیده با اینکه خالی از بسیاری قایق انکار با کمال نیست روزی  
 پس از الطبع مجلد اول آن کتاب در پی چند جلد از جلد اول اشارات را بمحض درس است و آورده اند که بعد از آن بیام درس بطلب  
 بفروشد پس مرحوم آقا سید البراهیم آمد و بر سبب بالاشد و گاهی باطراف کرد و گفت این چه کتاب است معروض داشتند که  
 حاجی است است و فرمود که من آنرا تا بحال ندیده ام بگوید این چه سید که به بنیم پس یک مجلد بدست است و داد پس نیم صفحه را  
 مطالعه فرمود پس از آن پرسید که قیمت آن چیست گفتند که جلدی پنجاه دینار است است و فرمود که کتاب حاجی قیمت ندارد  
 و این کلام دومین دارد یکی اینکه قابل قیمت نیست دیگری اینکه از علوشان قیمت ندارد و بلکه باید هدیه داد و مراد است و همان دوم  
 نه معنی اول لیکن چون این کلام ابهام داشت بعضی از طلاب بخندیدند و لیکن آن اخلاقیه است و داشت با آن ورع و تقوی  
 مقصودش تعظیم حاجی معنی دوم بود و جناب حاجی از پدر تا در روز کار بود عابد و با ورع لیکن سو خلق طبیعی داشت شب قدر  
 ادراک کرد و با عبادت زیرا که مدت یک سال شب تا صبح عبادت ملک علام قیام نموده و معلوم است که شب قدر از شبهای سال  
 قطعاً بیرون نیست هرگز مراغه نکرد و من خود بر بالای سبزه از او شنیدم که میگفت این بیت مراغه نکردم و منیخو استم رساله بنم نویسم  
 لیکن میرای قلمی حکم کرد که رساله برای فتاوی نوشته باش من در جواب گفتم که استخوان بنم طاق آتش هجتم ندار پس با صبر  
 او رساله نوشته و فکر از خارج از فتاوی میرسد ند میگفت که فیضانم بر ساله رجوع کنید و در عبادت نهایت خضوع و خشوع و  
 حضور قلب داشت و اگر فقیری را از دین میخواست شا به میخواست و آن شهود را قسم میداد و آن فقیر را هم قسم میداد و گن  
 فقیرم و باز قسم میداد که این تنخواهی که بتو میدهم صرف کنی و با عدل خرج کنی و آن پس خرج یکماه را با او میداد و گویند که  
 خدمت ایشان برای همی شهادت داد و آنجناب پرسید که پیشه تو چیست گفت من غسال میباشم پس شریف غسل را از او سوال کرد  
 آن مرد بیان کرد پس از آن گفت که زمان دفن چیزی دزدیر گوش میگویم حاجی فرمود که آن چیست گفت میگویم خوشا بعبادت  
 که وفات کردی و برای ادای شهادت خدمت حاجی که باسی ز فتنی و از قضایای اتفاقیه اینکه آقا سید رضی مازندانی از حکما  
 و از تلامذه اخوند ملا علی نورسی بود یکی از اساتید معقول این فقیر مؤلف کتاب است و از زبان آقا سید رضی بحاجی رسانیدند  
 که او گفته است که ملا با دین ندارد حاجی سید را طلب کرد و فرمود که من از عدل شنیده ام که تو گفته که ملا با دین ندارد و  
 یکی از ملاها منم و از این معلوم نمی شود که دین تو و دین من است و دین من و دین تو دین مامورم که هر که را  
 دین من باشد بقتل بنیادم پس سید بالبدیه عرض کرد که مراجعین ادواری است و آن کلام را در حالت جنون گفته ام  
 و فلان طبیب که از اخلاص کیشان سید بود و او هم مطلع بر جنون من است و اهل خبرست و این ایام قرار شده که مراجع  
 کند و آن طبیب از حارث الحبا. اصنعان بود حاجی او را خواست به همین مضمون شهادت داد پس حاجی از قتل او  
 در گذشت لیکن او بعد از فرمود پس سید مدت یک سال یا زیادتر در نجف آباد که یکی از قرائی اصنعان بود منزل کرد و

اینکه حاجی محمد باقر حجة الاسلام در نزد حاجی توسط گرد تا بار دیگر حاجی اذن داد که باضمان بیاید و در وقتی انداخته قات حاکم  
 اصفهان با حاجی که اخلاصی کرد حاجی دعا کرد و بانکه زمانی آن حاکم مغرول و شکوب و مخدول گردید پس جناب حاجی رفته باو  
 نوشت و این بیت را در آن مبع نمود دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب تا صبح کند - و از جمله تالیفات  
 آن جناب کتاب مہناج است که در فقه است و سه مجلد است و بر شروع بی انداز و اشتغال دارد و جامع بین السطح و الا سطح  
 است و من آن جناب شنیدم که میفرمود در بالای منبر اینکه من سی سال کتاب اشارات را تالیف نمودم و در مجلس درس او شتاد  
 لغری نشستند و او در بالای کرسی می نشست و تدریس میکرد و در وقتی از اوقات یکی از مہسایکانش مله و لعب مسا و در  
 اشتغال داشتند پس حاجی ملازمی از خود بنزد او فرستاد که این عمل با ترک کن آن ثقی در جواب گفت که باقی خود بگو غل  
 بنجایه من بزار و آن شخص همین مضمون را با قافای خود عرضه داشت پس وقت ظهر حاجی مسجد رفت بعد از نماز موعظه فرمود  
 و بعد از موعظه دعا کرد و عرض کرد خداوند ما من که صنعت نجاری نمیدانم که غل بنجایه او کز ارم قواز خزانه غیب غل بنجایه او  
 کز ارفوز را بصفیته آن شخص مردم کرد و بسیار بزرگ شد و در همان شب جان ببالکان و دوزخ سپرد - وقتی فطیلت بدین  
 حاجی آمد پس نقل در میان خوان و در میان مجلس گزاشند ناگاه پرستوک در میان آن فصله انداخت پادشاه گفت فضله  
 مرغ نقل مجلس شد حاجی گفت چون هوای ست مال دیوان ست و من از حاجی شنیدم در بالای منبر که میفرمود که اگر  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه میبود و اهل اصفهان از آنحضرت قاضی میخواستند بپرانیه آقا سید محمد باقر را به  
 قصادت نصب میکرد و حاجی در اشارات اجازات خود را بدین نحو در اواخر حجت اختیار کرده نموده تملکه قدا جازتی جماعه  
 من الفضلاء المتبحرین و المشایخ المتقین الذین یجلی الزمان با مثالیهم مکاتبه فمنهم الفضل العالم العامل الکامل الامام المحقق  
 المدق المقام المنزه عن الشین المبری من البسین فیو الفاخر و المعالی میرزا ابوالقاسم القمی قاجاری ان لروی عنه کلام بصح  
 اجازته و یحق علیه روایت من الزبر الدینی و الکتاب الاسلامیة من الاحادیث و الاعمیة و الکتاب الفقہیة و الکلامیة و العتره  
 و الاصولیة سیما الصحیفه السجادیة و الکتاب المشهوره من الکافی و الفقهیة و التذیب و الاستبصار کذا ما تفصته الرسائل الی البی و الوالی  
 بطرقه فمنها ما عن شیخ و استاذ بل استاذ کل خاتم المجتہدین و عظامه المتأخرین محیی شریعت سید المرسلین فی الفضل ابابره و البحر  
 الذخر محمد و المذهب الاثنی عشر آقا محمد باقر البهبهانی عن والده مولانا محمد اکمل عن مولانا میرزا محمد الشیرازی و الشیخ جعفر القاضی  
 و المولی محمد شفیع الاسترآبادی بل العلامه المجلسی مجال الملة و الدین الخوانساری عن مشایخهم الشهورین منها ما عن شیخه السید  
 حسین بن السید ابی القاسم عن شیخه محمد صادق بن العالم الربانی مولانا محمد بن عبدالقادر النکاحی الشیرازی عن شیخه ابی  
 استاد احمد المحققین محمد باقر بن المولی محمد مؤمن السبزواری عن شیخه الغنی عن التوفیق شیخ الاسلام و المسلمین بهاء الملة و  
 الدین عن مشایخ العظام و کذا عن المولی محمد صادق عن افاضل المجلسی عن والده عن شیخنا البهائی و منها ما عن شیخه الاحقر  
 لا فضل المحدث الفقہیة المستبحر الشیخ محمد مدی الفتوی النجفی عن شیخه ابی الحسن الشریف العالم النجفی عن شیخنا الاعظم العلامه



الجليل ومنها عن شيخنا الاجل الاكرم الحاجز القنون الفضائل آقا محمد باقر بن محمد باقر النجار جري وقاية ولا يستفيع منه عن عدة  
من كتابه منهم الشيخ المدقق الحاج شيخ محمد بن الحاج محمد بن الانصافاني والشيخ الجليل الميرزا ابراهيم القاسمي ومنهم  
السيد السند الامير محمد حسين بن الامير محمد صالح الحسين والشيخ الفقيه الحاج محمد طاهر بن مقصود علي اصغفاني والشيخ الفاضل  
مولانا محمد قاسم بن محمد رضا النجار جري عن العلامة المجلسي منهم شيخنا الاكظم واستاذنا الاكرم الامام العمام والبحر القناني  
البحر الاخر الشيخ جعفر النجفي مكنى وقد افاض في ان اوى عنه عن شيخه واستاده آقا محمد باقر المتقدم ذكره عن شيخه  
وعن شيخه ايضا واستاده وحيد العصر في الدهر تاج الفخر ناموس الدهر حبيب الماهر في الفهم الباب السيد محمد ممدى الطباطبائي  
وقد ادر كنهها وتلمذتها ولا سيما ثابتهما صابرة من الزمان والطاهر انما كان لم يحيرني ان استجرتها ولكني ما استجرتها  
مثلي آقا المتقدم ذكره والشيخ القنون والشيخ يوسف الجواني عن من سبقهم من الشيخ الاعلام حتى يتصل السلسلة يا  
الصادقين من الاخبار المسطورة في الكتب الاربعة وكذا ما تضمنته الوسائل والبحار ومنهم استاذنا الاقدم وشيخنا الاقيم العالم  
الافخم العالم الفاضل الكامل المحقق المدقق الحبيب النقيب الاديب الارباب السيد الاجل والبحر الاكمل والنفس  
القدسية والسجدة الملكية الامير السيد علي روح الله روحه وكثر من عنده فتوحه فقد افاض في ان اوى ما سمعته منه و  
حقيقته من تاليفاته وتصنيفاته ورسائله فاخذت منه شفايا بشرط طرافات الاحتياط في النقل والقول والعمل  
وشيخه آقا المتقدم ذكره ومنهم الفاضل الوحيد الجامع بين المعقول والمنقول الميرزا محمد التورج موضع الحقيقة والطريقة بل  
محببتها في الحقيقة الشيخ احمد بن زين الدين الاحاساني فقد افاض في ان اوى ما سمعته منه ومقرراته ومسموعات وصح  
له رواية بجميع النسخ التحمل عن مثلي آقا الفاضل واستاذنا الاكمل من ساير ما صنف في العلوم الالهيّة والاصوليّة والفقه  
والشرعية والعبادية والحكمية والعلوم الالهيّة لسائر العلوم وغيرها من التفسير والسير والتواريخ بل ما هو مفسوخ او معقول  
من المعقول والمنقول في الفروع والاصول وجميع ما هو مسطور من منظوم ومثبور بالاسانيد المتصلة الى تصنيفها وفيها  
من الناحية والعامة سيال الكتب الاربعة القديمة والثالثة الجديدة وما جرى به قلمه وحوره كلمة من مقدمات رسائل ودرجتها  
واجوبة من نيل وطلب والائل وسائر ما وصل اليه من العلوم باو وكثرت بطريق متصلة بآباب ما الف في سائر العلوم  
منها ما رواه عن حفص الله المتقدم ذكرهم وهم السيد محمد ممدى والشيخ جعفر والامير السيد علي ومنهم الشيخ احمد بن حفص الله الجرجاني  
والامير محمد ممدى الشيرستاني والشيخ احمد بن الشيخ حسن بن علي بن خلف بن ابراهيم بن ميف الدستاني البحراني  
والشيخ محمد بن شيخ حسين بن احمد بن عبد الجبار القطيفي عن مشايخهم فذكر الاول من تقدم وزاد له اخرفقال وعن شيخه  
بالاجازة السيد العالم العالم الامير السيد حسين عن ابيه السيد ابراهيم القزويني والثاني منه آقا المتقدم ذكره  
عن شيخه السيد محمد ممدى الطباطبائي عن مثلي آقا الماضين ولث من خاله آقا سابق الذكر عن والده عن  
مثلي آقا المتقدم ذكرهم عن الشيخ محمد تقى المجلسي عن البهائي عن والده عن الشهيد الثاني واما الشيخ احمد بن شيخه وعلمته



الشیخ یوسف بن احمد البحرانی و الشیخ عبد العلی بن احمد البحرانی و عن ایه الشیخ احمد البحرانی بحق روایاتهم و طرقهم الی شیخ  
الشیخ حسین بن الشیخ محمد بن جعفر البحرانی و عن شیخهم الشیخ احمد بن عبد الله بن حسن مجتبی کتبه و مقرراتهم و اما الایم  
محمد مدی فقال له طرف منها ما رواه عن الشیخ یوسف و اما الشیخ فعن الشیخ یوسف المذكور و عن ایه عن الشیخ عبد  
علی البلادی و عن شیخه الشیخ سلیمان بن عبد الله الماحوزی و عن الشیخ عبد علی بن الشیخ احمد قرآنه و اجازة عن  
الشیخ حسین الماحوزی و عنه اجازة بغير واسطة و بواسطة یجمع کتبه و حق روایاتهم عن الشیخ سلیمان و اما الشیخ محمد فعن  
ایه عن الشیخ عبد علی السابق ذکره و الشیخ حسین بن الشیخ محمد بن جعفر الماحوزی و الشیخ ناصر بن محمد الحارودی بحق روایاتهم  
عن الشیخ سلیمان المتقدم ذکره و عن الشیخ یحیی بن محمد بن عبد العلی القطیفی عن الشیخ حسین المتقدم ذکره عن الشیخ سلیمان  
السابق ذکرهما و منهم الشیخ عبد علی بن محمد بن عبد الله بن حسین البحرانی فقد اجاز ان اروی له کلاما جاز له روایة و کلاما  
اجاز مشایخه و استیده و هم حجة الا انی اقصر من ذلك علی اعلاهم طریفاً و اشهرهم فی مرتبة العلم و افضل تحقیق  
و تدقیق و جعل منهم الشیخ یحیی بن الشیخ محمد العوالی عن شیخه الشیخ حسین بن محمد الماحوزی عن الشیخ سلیمان بن عبد  
الماحوزی البحرانی و الشیخ عبد علی بن الشیخ احمد بن ابراهیم عن الشیخ عبد الله بن علی عن الشیخ سلیمان المتقدم ذکره و عن  
ایه الشیخ احمد بن ابراهیم بلا واسطة و منهم الشیخ محمد بن الشیخ احمد بن ابراهیم الشهیر بن مصفور عن الشیخ علی عن ایه الشیخ  
عبد الله اخي الشیخ سلیمان المذكور لایه و منهم الشیخ حسین بن الشیخ محمد بن الشیخ احمد المذكور سابقاً عن عمیه الشیخ عبد  
الشیخ یوسف و قد سبق طرقها و منهم السید محمد مدی المذكور سابقاً بطرقه المتقدمة الا انه اقصر من طریق الشیخ یوسف  
البحرانی باعلاه و هو ما رواه عن المولی محمد رشیع الجاوری بالمشهد الرضوی حیا و میثاقاً عن شیخه العلامة المجلسی عن احمد  
الشیخ البهانی عن الله عن الشهید الثالث و فن قد اقصرنا من الطرق الی ما انتهت الی اللؤلؤ و غیره و ان و فقی  
الله تعالی الی کتب جازة مفصلة ان شاء الله سبحانه انتهت کلام الاشارات —

## حاجی ملا علی کنی

بیر حاجی ملا علی کنی عالم خریقیه بے نظیر و مسلم فہما طهران و از عمیرین علماء این زمان و در امر معروف و نہی  
دوران و در ثروت برتر از ارباب دول و اعیان رساله در روایة تالیف کرده و در فقه نیز صاحب تالیف و اورا  
بامولف کتاب محبت و الطاف زیادست و از تلامذہ آقا سید ابراهیم و شیخ محمد حسن صاحب جواهر و ساکن و انکلا  
طهران ست سلمه الله تعالی من الآفات و البایة —

## آقا سید محمد صادق طباطبائی

آقا سید محمد صادق طباطبائی از سادات طباطبا و از قبیلہ مرحوم بحر العلوم و محبی آداب و رسوم و افاقیه  
بالنسبة بفرق ناس علی سبیل العموم و سلمان عصر و فرید و دهر و از تلامذہ صاحب فصول و از صاحبان علم فقه و

اصول و سرآمد محول و در امر معروف و منکر و مرافعات او و نهایت استحکام و دقت و ساکن طهران و ارباب مولف کتاب  
مجتبی بی اندازه بلکه قاطبه علماء از افاضات او بهره مند و از نفوس قدسیه است سلمه الله تعالی عن الفتن -

## آقا سید اسد الله

آقا سید اسد الله بن آقا سید محمد باقر حجة الاسلام افتخارنا مل و شنبه عالم او او در اخلاق و تفاوت و تفاوت و زهد و  
عبادت و فقه است او حد بل عصر است و از تلامذه آقا سید ابراهیم و شیخ محمد حسن و شیخ مرتضی است و او را با مولف کتاب  
صدقت و موافقه است و چندی قبل انگشتی عقیق برایم فرستاده و بخط مبارک نوشته که این انگشت را بدست کرده  
در زمانی که دست بدعا بر میدارید مرا یاد آوری نمائید و عادت موروثه از سلفان اشرف و ابا و اجدادش مرا یاد آوری  
نمائید اینک هر شب از نصف شب تا صبح در مکنه خالی فارغه بدعا و مناجات و کریه و عبادت اشتغال دارد و بگما از  
خوف حضرت قهارمانندی برای او غیبت و ساکن اصفهان است سلمه الله تعالی عن خرافات النشأتین -

## حاجی محمد اشرفی

حاجی ملا محمد بن محمد مهدی اشرفی ساکن بار فروش عالم بی نظیر و فقیه بلا بدیل و از مشایخ علمای ابرار و اقیانای اخیار و او را  
با من مودت و محبت بی اندازه است و صاحب کرامات است و طریقه اش اینک از نصف شب تا صبح مشغول بعبادت و  
تضرع و زاری به بقاری و مناجات با حضرت باری و کریه از خوف حضرت قهاری و آفتد بر سر و سینه میزد که چون صبح شود  
مانند شخص نایب در رعایت نفاقت و بیخودی میشود که هرگاه او را پسیند پندار که تازه از مرض برخاسته و از کرامتش یکی آن  
چیزی است که خود در سالی بخراسان میرستم در خانه او که بعنوان باز دید رفته بودم حکایت کرد که زمانی حاکمی در بار فروش  
که ظلم و تعدی بسیار میکرد پس من یک روزی بعد از نماز ظهر دست بدرگاه خداوند تعالی شایسته بلند کردم و عرض کردم که بارگاه  
اگر من در شریعت تو خدمتی کرده ام و مرا در نزد تو احترامی است پس من این حاکم را غل کردم تو هم او را غل کن پس چند روز  
گرفت که خبر غل حاکم رسید او مغرول شد - کرامت دیگر اینک در سفر خراسان در بار فروش حاجی اشرفی بدین مولف  
کتاب آمد بعد از طبعی ملاسیم متعارفه از من سوال کرد که شما قبل از این بزیارت خراسان و یا بار فروش آمده اید گفتیم نه و این دفعه  
دفعه اولی است گفت از این سوال مرا مقصودی بود و آن این است که من بزیارت عتبات عالیات مشرف شدم و در نجف  
اشرف شخص را متذکر بودم که معروف بان بود که از ارباب باطن است پس من با او در مقام موافقه و مراوده کردم تا اینکه با  
یکدیگر بسفر سائر مشرف شدیم و با هم هم کجا و شدیم و درین راه با هم صحبت می نمودیم وقتی از او سوال کردم که رجال  
الغیب که معتبر با تو و اقطاب میباشند آیا وجود دارند یا نه گفت بل وجود دارند گفتیم که ایشان را میتوان دید یا نه گفت بلی گاه  
مردی میشوند گفتیم هیچ میدانی که من در این مدت یکی از ایشان را دیده ام یا نه گفت بلی یک دفعه دیدی گفتیم در چه مکان و چه  
زمان بود گفت وقتی در بار فروش در خانه ات نشسته بودی ناگاه در خانه کو سیده شد و تو خود بیرون رفتی و یک کسی با

باین شکل را دیدی پس آن ابسی داشت و پیاده شده بود باین قامت و صورت و محاسن پس از تسلیم وطن  
تعارفات رسمیه آن شخص از تو سوال نمود که مشرب بود و عمل با خیار صا دره از ائمه اطهار بچ پنج ست تو در جواب بفرمودی  
خاموشی داشتی اجمالاً برای آن مردوبیان کردی پس آن شخص گفت که این طریقه بد نیست پس بر سب خود سوار شد و رفت  
و او یکس از ابدال بود حاجی اشرفی گفت که پس از فقیر آن مراسم این حکایت مرا بخاطر آمد از شمایل و شکل آن شخص در زمان  
و مکان و کیفیت سوال و جواب پس حاجی بنولف کتاب گفت که من شما را سابقاً ندیده بودم اکنون که دیدم شمایل  
و صورت و قامت و محاسن بشما بعینه مانند آن شخص بود لهذا سوال کردم که شما سابقاً باین بلد آمدید یا نه خواستم که  
رفع شبهه ام شده باشد احوال حاجی اشرفی از تلامذه سعید العلماء و چندان درس نخوانده بلکه از کثرت زهد و عبادت  
و تضرع باین

### شیخ زین العابدین

یط شیخ زین العابدین ساکن باز مرورش اکنون ساکن کر بلاه و از مسلمین علماء و از تلامذه است آقا سید ابراهیم جبهانیت در  
تقوی و باین فقیر مولف کتاب نهایت محبت و مصداقت و رفاقت دارد -

### آقا سید حسین

آقا سید حسین ترک از تلامذه آقا سید ابراهیم و شیخ مرتضی است و از صاحبان علم اصول و شریع و اسلام و مقتدا اعیان است  
و با مولف کتاب نهایت موافقت و رفاقت دارد -

### آقا سید محمد مهدی بن آقا سید علی

کا آقا سید محمد مهدی بن آقا سید علی در علم اصول سکره فحول و در جداول مکرره زمان و در زهد و سلیمان دوران و از کسی جدا یا مقبول  
و در حذاقت او در اصول همین قدر کافی که نموس شانی فاضل مشید ما و در سبانی شریف العلماء او را مسلم داشت و علی الزام  
در مقام مدح و تعریف و توصیف آن بزرگوار بود و سابقاً گزشت که شاخه و ضیاء السلطه طالب مناکت و مزاجت  
او گردید انتخاب قبول نفرمود و تلمذ او در خدمت پدرش آقا سید صاحب ریاض شد و در زمان والدش با مر والدش بیکس  
اشتغال داشته و تلامذه والدش مجلس درس او حاضر میشدند و تقریباً مقدار دویست نفر از تحصیل می شستند و در احوال  
و تقصیر ابرام و جدل مسلط و مسلم کل و مجتهد صرف بود و بصیر و کامل و کمان جزیره در حق او میرفت و مشغول بجاکه و فقهی  
نشد با اینکه برای او قبول عامه بود و تنخواهیکه از هندی برای قاطنین و ساکنین کر بلاه میفرستادند هر چند سعی نمودند که بدستیا  
و اتمام و این عمل انجام کرد و قبول نکرد و تصرف در عمل نمیکرد و در امر معروف و نهی القصب بود و ایشادت شریف  
العلماء و حاجی ملا جعفر استر آبادی که در محضر او با حاجی سید کاظم مناظره کردند حکم بر تکفیر شیخ احمد حسائی نمود و در آخر  
حال برای اینکه بیو و بشرطی از موه عمل نمودند از غلبات بسبت اصنافان آمد مرحوم محبت الاسلام نهایت اغراض و اتمام  
آن بزرگوار را مرعی داشت پس آن محبت الاسلام خواهرش آنداشت که با اتفاق او بطهران رفته و این امر را انجام دهند

آقا سید محمد باقر قبول نمود بلکه او را از این حرکت منع نمود و آنجناب را خوش آیند نشد و در شب از اصفهان بی اطلاع مردگان حرکت بسوی طهران کرد بعد از ورود حکم نمود که آب بر یهودان بستند محمد شاه حکم بر خلاف کرده پس پادشاه بدین جناب سید آمد سید از خانه بیرون نیامد و عذر خواست که من میرغض میباشم پس از طهران بخروج و قهرش هزاره عبد العظیم نزول اجلال فرمود و در آنجا میرغض شد سلطان بیجاوت او رفت باز بیرون نیامد و متعذر شد و در همانجا وفات یافت و اخوند ملا جعفر شیرازی که از تلامذه شریف العلما و از زباده عصر بود بتخیل و تهمیز او پر داخت و فقیر مولف کتاب چندی در دارالخلافه بپس اخوند ملا جعفر حاضر میشدم بسیار زاهد و بسیار فقیر و منروی بود و چون مادامی که آقا سید مهدی در طهران بود علما بدهر شب وقت غذا مجلس او حاضر میشدند و از خانه هر یک خوانی از غذای آوردند قطع نظر از تدارک اعیان و تجار و اهل بلد و از آن قبیل از خانه اخوند ملا جعفر نیز خوانی فقیرانه حاضر میبخشدند مرحوم آقا سید مهدی در خوان اخوند ملا جعفر از غذای او میل میفرمود و غذا احدی را نه میخور و از کرامت اخوند ملا جعفر آنکه در حالت احتضار که بعضی از علما نیز حضور داشتند بی اختیار اخوند ملا جعفر از بستری بیاری بیجاست و بجای سلام و تعظیم کرد باز افتاد و از او وجه آن قیام و اکرام سؤال نمودند در جواب گفت که امام عصر روحی فداه و عجل فرجه و سهل الله محضره حاضر شدند پس بلافاصله بجوار رحمت حق تعالی شانه شافت -

### آقا سید محمد بن آقا سید علی

کب آقا سید محمد بن آقا سید علی سید سند و مقتدای دستند و عالم مجید و فقیه امجد اعلم و ادع آن آوان در ست عامه فرقه امامیه بعد از والد بزرگوار بدو انتها یافت و چنان قبول عامه آن بزرگوار را بود که در حوض مسجد شاه قزوین وضو ساخت اهلای آن شهر جمیع آب حوض را در طرقة العین برای تبرک و تمین و استشفاء بردند بخو یکسره آن حوض بی آب ماند و او بزرگتر از برادرش آقا سید مهدی بوده و این دو برادر را درایتان دختر مرحوم محمد باقر است و خان آقا سید علی بود و در نزد والدش آقا سید علی تلمذ نموده و برخی هم در خدمت بکر العلوم تلمذ داشت و دختر بکر العلوم بزرادجت اختیار نموده بود و حاجی میرزا علی نقی که در این سنوات در ضیعت قبول عامه داشت نواده و پسر زاده آقا سید محمد است گویند که مرحوم آقا سید محمد وارد قم شدند فاضل قمی صاحب قوانین بسیار عمر شده بود شبی آقا سید محمد و علما دیگر را ضیافت کرد و باینان صحبت علمی داشت از آن پس گفت که غرض از احضار شما در این شب مکالمه آن است که سن شیخوت قوامی مرا تحلیل برده اند انتم که ملکه اجتهاد و جواز افتاء در من باقی مانده یا نه خواستم با شما قدری صحبت داشته باشم که شما ملاحظه کنید که آیا ملکه استنباط در من باقی است یا نه مرحوم آقا سید محمد عرض کرد که اگر ملکه مستنبطه این است که بالفعل شما دارید پس من و امثال مرا ملکه مستنبطه نیست و باعث ترقی و حجت الاسلام میرزای قمی و آقا سید محمد شدند و از آقا سید محمد میپرسیدند که آقا سید محمد باقر مجتهد است یا نه آنجناب میفرمود که نشان او اجل از من است که من با او تصدیق نمایم بلکه از او سؤال کنید که سید مجتهد است



یانه و در میان مرحوم والد مولف کتاب و آقا سید محمد خا لیه و مراد و ده و صد و ده بود و مرحوم والد میفرمود که بعضی از اوقات خدمت سید میرسد و بعضی از فقرای آمدند و از او مطالبه وجه بر می نمودند و آنجناب دقت و احتیاط می فرمودند و من بحسب قوت بر اوقایق بودم و دستهای او را بیک دست نگه میداشتم و از جیب او تنخواه بیرون می آوردم و بفقرای میدادم از آنجمله کتابی در ارضه همان بکیرم آمد که میفرخواستند و در پشت آن وقف نوشته بود از آقا سید محمد سوال کردم جواب دادند که جائز است که آنرا بخری و نوشته را اعتباری نیست و آن جلد پنجم از تفسیر منہج الصادقین است که مجلد آخر آن کتاب است و در پشت همان کتاب در پهلوی وقف مرحوم والد بخط خود این حکایت را نوشته و آن بزرگوار را تالیفات بسیار است جامع الباری که در بحث آن مبحث را از اکثر کتب فقهیه یعنی عبارت نقل کرده برای اینکه کسی در سفر باشد آن کتاب اسباب کار باشد و سهل التو نه باشد و محتاج بکتب دیگر نباشد و یک مجلد آن که مبحث غسل جنابت است در نزد من است و مبحث غسل زیاده از هفتاد و کتاب را در آن نوشته است و کتاب مفیّح الاصول در علم اصول که قریب پهل هزار بیت است یا بیشتر است و جامع اوله و اقوال است و کتاب مناهل در فقه که کتاب مرغوب است و قریب بدویست هزار بیت یا بیشتر است و جامع اوله و اقوال است و کتاب مصابیح در فقه و کتاب اصلاح العمل در فقه که مقصود بزرگ فقا و دئی و خلاف است و کتاب غلام مشهوره را که در اسنه شهرت دارد نوشته از آنجمله نوشته است که کیسوان داشتن حسنین که شهرت دارد و

غلط است زیرا که حسنین علیهم السلام

کیسوان نداشته و کیسوان مکره است و امام مبری از فعل مکره و مداومت بر آن مکره است چه در حالت صغر یا کبر با اینکه قن نزاع محل اتفاق است که کراهت دارد و قنزع آن است که موضعی از سر را مویش را تراشند و بر کراکت چند چنگ در حدیث است که طفلی را بنجدت تنمید آوردند که برای او دعاء کند و آن طفل کیسوان با قنزع داشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دعاء نکرد و فرمود تا آنرا تراشند دعاء نکینم و با جمله اوله بسیار بر آن اقامه نموده و از جمله غلام مشهوره آنکه معروف است که فخر المحققین پس علامه حلی پدر بزرگوارش را بعد از وفات در خواب دید و از او سوال نمود که با تو بعد از رحلت چه معامله نموده اند علامه در جواب فرمود لولا الالفین و زیاده الحسین لهلکتی الفتاوی العین باسم کچی از تالیفات علامه است در اثبات خلافت امیر المومنین با تفصل نوشته و در آن کتاب دو هزار دلیل است بر این مطلب اقامه نموده و در هر شب جمعه علامه بکربلا میرفت و امام حسین را زیارت میکرد و معنی عبارت جواب آنست که اگر تالیفات کتاب العین و زیارت امام حسین را نمی داشتم هر آنه فتاوی من مبرا هلاک میشد مرحوم آقا سید محمد نوشته است که این حکایت کتاب و معمول است زیرا که بحکم عقل قاطع در این از مننه که زمان انده است باید استنباط احکام را غالبه کرده باشیم و طلاحی و رای آن ندایم و معلوم است که طن کا هی خطا و کا هی صواب است پس فتاوی علامه چه اودا هلاک میکرد پس این حکایت اتفاق نیفتاده و از آنجمله میگویند که امام حسین در کربلا در روز عاشورا مشغول بجهاد بود و که



نگاه بالغی از داد که ای حسین اگر باین قوت و شوکت جنگ کنی پس کسی را نخواهی بر گزار که در ملاقات مانخواهی  
 شد پس آنجناب شمشیر در خلاف کرد و از بالای اسب بر زمین قرار گرفت و این غلط است که آن حضرت بقوه بشریه  
 جنگ میکرد و نظر بمغنون و جاهد الکفار که نفس آیه است مأمور بود که تا مقدور و میسرست جنگ کند - مؤلف  
 گوید که این فقیر در مجلد چهارم از کتاب مشکلات العلوم مجتبی برای غلط مشهوره قرار داده و اما در باب جنگ امام  
 در روز عاشورا السببه بقوه بشریه بوده نه بامامت و الا بحضرت استی اراده آنجناب بر موت کفار و رواج آن اغتراب  
 اختیار از آن قوال بدار البوار فرامی نمودند اگر کوئی که چگونگی تصورست که آن همه کشتار در آن کارزار از آن بگو  
 بقوه بشریت باشد با اینکه گفته اند که زیاده از ده هزار نفر آن حضرت در آن غزوه بر خاک هلاک انداخت هزار و  
 نه صد و پنجاه نفر را میبازرت بر زمین انداخت و پانصد نفر را بیک حمله از آب فرط تا بنجیمگاه بدرک فرستاد با اینکه نوشته  
 عطف و مصائب احباب و اصحاب بی طاقت بود و انیکو نه جنگ در اندک زمانی فوق طوق بشرست جواب کوئیم که  
 شجاعت هر کس بحسب احوال اوست و لطفه انبیا و اوصیا، بنسبه و صفات ایشان از جهت از سائر ناس ممتاز  
 و این استبعاد و در مینه سائر مردمانست نه بالنسبه بامام چه همان قوه بشریه امام بالاتر از قوه باقی ناسست و بصفت  
 کمال پس از شجاعت آن بنسبه و آن لطفه و ترکیب عنصری آن جسته استبعاد و انیکو نه امور غیره و اگر کوئی که آنچه ذکر کرد  
 تصورست نه شجاعت جواب کوئیم که بالنسبه بامر و مچنینست نه بالنسبه بامام و تفصیل این مطلب را بروجه تمام  
 در اکلیل کتاب و تحلیل المصائب مبسط تمام نوشته ام و غیر ذلک من المؤلفات چون آنجناب بی نهایت مستتبع  
 بود لهذا تا لیفات مشحون باقوال و عبارات فحماست اگر چه خود نیز تحقیقات بسیار دارد و آقا سید محمد شفیع بر جردی  
 نوشته است که از آنجناب شنیدم که میفرمود انیکو مؤلفات من قریب به بقصد هزار بیتست یا بیشتر مؤلف کتاب  
 گوید که مؤلفات این فقیر زیاده از این مقدار است بلکه زیاد تر از دو کور است و مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی  
 که از تلامذه آقا سید محمد بوده میفرمود که در میان مستخری متاخرین کسی از استادم آقا سید محمد زیاد تر تا لیف نگرد  
 و او در مدت شبانه روز شش تا لیف داشته و از قرار می که میگویند والده مرحوم آقا سید محمد که دختر آقا باستر  
 بهبهانیست عالمه بود بلکه فقیهه بود و میگوید انیکو مرحوم آقا سید علی در انجام مباحث حیض ریاض برای او  
 صوبت و عجزی پیدا شد که والده آقا سید محمد او را اعانت در تا لیف آن مجتبی از ریاض نموده و استبعاد  
 ندارد و چنانچه دو دختر شهید اول عالمه بودند و قدرت بر استنباط داشتند و شهید زنان را امر میکرد که بایشان اقتدا  
 نمایند و مجازه نیز بودند چنانکه مادر ابن ادیس ما در سید رضی الدین بن طائوس دختران شیخ معبود بن ورام بن  
 ابی فراس مالکی شتری بودند و مجازه بودند و نوادگان دختری شیخ طوسی بودند چنانکه همه بیاری خداوند کور شوند و  
 در میان عامه زنان بسیار مجازه میباشند چنانکه شهید ثانی در شرح درایه اسامی آنها را نوشته است و چون

# در احوال آقا سید محمد باقر

۱۲۳

فندقه خنجریه غایبه باغیه بلکه ضلالت طایفه و با بیه خذلان الله تعالی کبر بلا بختند و در آنجا قتل غارت بی اندازه نمودند  
و صندوق مبارک شکستند و بر سر قبر مطهر بختند و قبر مبارک آنجناب را شکافتند دیدند که آنحضرت بجان فدا می جان پاک  
با بدن پاره بر سر بوریائی نهاده بناگاه هوا بهم خورده و باد بشدید وزیدن گرفت پس با بیه کرختند پس خدام آن مرقد  
قطعات صندوق را که صندل سفید بود بشکل تسبیح ساختند و در نزد اهل ایران آوردند از آنجمله چند عدد از آن بدست  
والد افتاده که چند دانه را من دارم امید که آنرا در میان کفتم گذارند که بدان سبب نجات از درکات یا نم چنان صندوق را  
انبیا علی نبینا وعلیهم السلام مسح کردند و آنرا تقبیل نمودند و ملائکه پرهای خود را علی الدوام بر آن سوزند و تجمل  
بعد از انجام کار و با بیه مرحوم آقا سید محمد باصفهان آمد و مدت سی و سه سال در آن بلد ماند و تدریس میفرمود و  
بسیار خوش بیان و مطالبه معتبر را بخوبی تقریر میفرمود که بتندی و شتابی همه میفهمیدند و علما آنجا بمحض درس او  
حاضر میشدند از آنجمله اخوند ملا محمد علی نوری که در حکمت مشاء آگاه بود و کتاب حکمت مشاء را درس میگفت و هم  
درس آفت سید محمد می آمد و با مراد کتابی در اصول مسمی پنجمه نوشته و مجلد اول آن بخط والد ماجدم در نزد من است  
ولیکن در آنجا اصلاً تصرف نه کرده و اخوند ملا علی بر کتاب شوارق برهامش آن کتاب حواشی نافعه نوشته و بر شرح  
لمعه و مطول نیز حواشی مفیده برهامش آنرا نوشته و هر ده سالی یکبار شرح لمعه درس میگفت و حواشی او فاضله  
است و علی بفقاهت ندارد و والد ماجدم شرح لمعه را در نزد او قرائت کرده گویند که بسیار کم حافظه بود اگر عبارتی  
از هر کتاب بدست او میدادند بسیار مطالعه میکرد لیکن پس از مطالعه با نهایت تحقیق آنرا بسبب آن مینمود و مرحوم  
آقا سید محمد پس از فوت والدش کبر بلا رفته در ریاست علمه مسلمین و بلاد اسلام با بومستی شد و سلطان عصر  
مرحوم فتحعلیشاه را با و اخلاص بسیار بوده و در همه امور مطیع آن بزرگوار بود و با مراد سلطان جمع عا کر نمود و  
همیای جهاد با سلطان روس شد و چون دولت روس بر بلاد مسلمانان استیلا یافتند ماته مد بند و قبر  
و کعبه و شیروان و غیر آنها از ولایت اطراف پس مسلمانان احوال خود را با آقا سید محمد عرض نمودند و اشتد که کفار بر بلاد  
ما ظلمه نمودند و ما را امر نمودند که اطفال ما را بسوی معلم ایشان بفرستیم تا رسوم دین ایشان را و شریعت و طریقت  
ایشان را تعلیم گیرند و بالنسبه بقرآن و مساجد و سایر شعایر اسلام بی احترامی مینمایند پس آنجناب بجای او فرمودند  
و خود بنفسه با جمیع کثیر از علماء و متدینین و طلاب بدان صوب رفته لیکن مسلمانان تفصیر کردند و مغلوبه و سیه  
شدند و آنجناب بفرودین معاودت فرمودند این مرحله مایه فتح لسان منافقین و رجوع ضعه مسلمین از اعتقاد  
بجناب ایشان و قلت احترام سلطان گشت و آنجناب از حزن و اندوه چنانکه سحیه آبا و اجداد آنجناب بود مرضی  
شد و در همان سفر وفات یافت جسد مطهر او را کبر بلا نقل و در آنجا در قبه معروفه مدفون گردید رضی الله و حشر من  
آبانه المعصومین و از والدش بحر العلوم و شیخ جعفر اجازه داشته و از جمله فتاوی آنجناب اینک در مفاد و بیابان کبر

بیمه  
جست  
کتاب  
الهی  
بجای  
بزرگان

هر چه میا بدو پید کند مال و احد است اگر چه صاحبش معلوم باشد و در سفر جاده مرحوم آقا سید محمد را غلیان نقره بود و یکی  
منزل قراموش کرد پس از پشت سر کسی آن غلیان را دید و شناخت که مال آقا می باشد آنرا گرفت و در اثنای طریق  
یا منزل خدمت آن بزرگوار برد آنجناب قبول نکرد و فرمود همین که تو او را یافتی مال توست و مال من نیست.

## حاجی ملا احمد زرقی

حاجی ملا احمد بن محمد مهدی زرقی کاشانی از مشاییر علمای خطه ایران و معارف و مشاییر علمای بلاد سیستان  
و در تحقیق کوی سبق ربای میدان همکن و در تدقیق سرآمد علمای اعیان و کادت او ضرب المثل دوران خدمت  
و فطانت او مسلم ابنای زمان و در طبع شعر عالی المکان چون والد ماجدش رحلت نمود تلامذه و الدش ادراسجی  
او نشینند و او آن زمان چندان مایه و پایه در علم نداشته مطول و معالم را درس سیکست پس بعبات رفته و  
تزو بحر العلوم و آقا سید علی و سائر تلامذه آقا باقر تمکذ کرد و حاجی سید شیخ بر و جردی از او حکایت کرده که  
با والد ام اخوند ملا مهدی به مجلس درس آفت باقر حاضر شدیم و مجلس از زرقی و مکنش در کاشان و کتب مولفه  
بسیار است کتاب مناجات الاصول در دو مجلد در علم اصول که کتابی در نهایت تفتیح و کتاب شرح تجرید الاصول که  
در شش مجلد و کتاب عین الاصول و کتاب مفتاح الاصول و کتاب معراج السعادت در علم اخلاق که اصل کتاب  
از پدرش می باشد و بنحواش سلطان عصر حاجی مریوز بر آن را فارسی نموده فی الحقیقه در علم اخلاق جامع و کامل است  
و کتاب سیف الامه در روشنهاوت پادری نصرانی که شبهات در دین اسلام کرده و بایران آورده و پادری علی  
مبدل چند سال در خدمت اخوند ملا علی نوری تمکذ نموده و پس از آن شبهات کرده علماء متعرض جواب آن شده  
و در میان اجوبه سه جواب نهایت با صواب و بادقت برآمد یکی کتاب حاجی ملا رمانی همدانی که مسمی مفتاح النبوه است  
و در آن میان عقل و کتب انبیا، سلف جمع نموده و دیگر کتاب اخوند ملا علی نوری که مسمی بحجت الاسلام است  
و در آن کتاب بقواعد عقلیه رفع شبهات و اثبات حقیقت خاتم الانبیا کرده و مدت ششماه درس را تعطیل کرد  
و شبهات پادری را عنوان کرده و آن کتاب با فصاحت و بلاغت و مبع و متقنی و نشیانه نوشته است و ملا  
تشییه و بلاغت لغت فرس مانند قرآن است در لغت عرب العیاذ بالله من التشبییه و سوم کتاب حاجی ملا احمد  
زرقی که مسمی بسیف الامه است و حاجی ده نفر از علماء یهود ادر نزد و خواست و از کتاب خانه ملا موشه یهودی  
کتب بسیار در لغت توریت و غیر آن جمع کرده و مدتی بایهود گفتگو داشته پس از این این کتاب را نوشته و فقرات  
کتب انبیا، سلف را به تفصیل نوشته و در قیام ادیان باطله هر کتاب بی نظیر باشد و کتاب عواید الایام در قواعد  
فکیه فکیه و این فقیر را بر آن برهواش آن کتاب حواشی بسیار است و موافق بسیار است و کتاب مثنوی مسمی بطلایع  
است و بچنگ مثنوی ملای روم رفته و فی الحقیقت خوب ساخته و کتاب مستند الشیعه که چند کتاب از فقه را

با استدلال نوشته و خوب هم نوشته و دقیق و تحقیقات بسیار فرموده و اصولی صرف بوده ولیکن نهایت خلایق  
مشهورست بین اصحاب ارفاقاً تقویت نموده مانند اینکه محمدرضا بنی را قبل از عثمان و بعد از فلیان پاک میدانند  
و وقت مغرب را میان اشتهاره فرض و ذهاب حمزه مشرقیه میدانند چنانکه مذہب ابوحنیفه است گویند که در زمانی  
حاجی فریور حاکم ظالمی را از کاشان بیرون کرد و مکر این منصب اتفاق افتاد و سلطان حاجی را از کاشان اخراج  
نمود و در مجلس باد تغییر نمود که شهادت و ضلع سلطنت اخلال مینماید و حاکم را اخراج مینماید چون سلطان در شدت  
تغییر بود که حاجی ملا احمد استیجاستیست با بالابرد و هر دو دست با را با آسمان بلند کرد و چشمها را پر از اشک کرد و عرض کرد  
بار خدا یا این سلطان ظالم حاکمی ظالم بر مردم قرار داد من رفیع ستم نمودم و این ظالم بر من متغیرست چون ستم  
که نفرین کند و تخطیش بی اختیار از جامی برخاست و دستهای حاجی را گرفت و بریز آورد و در مقام مغذرت ادب برآید  
و او را از خود راضی ساخت و بنحواش او حاکمی را بکاشان معین کرد گویند که حاجی ملا احمد را فرزند می بود که علاقہ با  
داشته و او مرغش شد بنحویکه حاجی از او یاس پیدا کرد و بی اختیار از خانه دیوانه وار بیرون آمد و در میان کوچه کاشان  
راه میرفت ناگاه در ویشی پیدا شده و بجای سلام کرد و عرض کرد و چرا پریشانی حاجی فرمود که فرزندم مرغش  
و از او یاس گشته ام در ویش گفت اینکه سهل مطلبیست پس عصای تیره دار خود را بر زمین زد و سوره حمد را این  
قرائت و شریک خوانده و نفسی دمیده و گفت حاجی برو که پسر تو شفا یافت حاجی تعجب کرده و احتمال صدق  
داده و بنحیة مراجعت نموده دید که فرزندش عرق کرده و صحت یافته است حاجی بسیار در تعجب شد و در عجب ویش  
کس فرستاد و جمیع طرق و شوارع کاشان را گردیدند و در ویش را نیافتند پس از هفت بهشت ماه حاجی در روزی میان  
کوچه بهمان در ویش را دید بد و گفت کما می در ویش تو مرد می در طریقت قدم زده و صاحب نفس میاشی ولیکن  
آن روز سوره حمد را خوب تلاوت نمودی و قرائت متوجع نبود البتہ در تعلیم و تعلم احکام شریعت ساعی باش و ویش  
گفت اکنون حمد را ترا پسندیدم آنرا واپس بخواهیم پس عصا بر زمین نصب کرد و دو بار حمد را تلاوت کرد و نفسی زد  
و گفت برو حاجی چون بنحیة آمد دید که همان پسرش مرغش شد و بهمان مرض وفات یافت و حاجی ملا احمد را  
فرزند می بود حاجی ملا احمد که او هم از فقها بود در زمانی شاه جمعی ملا یک سپاه محمد شاه را عرض مرض عارض پس حاجی  
ملا احمد از کاشان بدرگاه سلطان بعرض عارضه در آن عرصه متعرض و استفسار و استخبار از احوال و کلال و کمال  
مزاج سطوت و تہذیب سلطان با اقبال نمود حضرت ظل الکسی در جواب آن کتاب اطهار زوال عارضه مرض و سلامت  
مزاج بهاج فرموده که ثانیہ حاجی ملا احمد در جواب عارضه داشت که حال سلطان قرین صحت است و صحت عظم  
نعماء است پس شما نظر بنحوی خبیہ انعامی آید وافی ہدایہ و اما بسمتہ ربک محمدت حدیث و اعلام باعلام  
افشا این نعمت بالک اسلامیان فرموده باشد سلطان محمد را در جواب نوشت که این آیه معارض است بکمال



مشهور و آلاء و استرزوبیک و ذکابک و مذموبیک رفیع این تنافض معارض بچرخ خواهد بود حاجی ملا محمد مرثیه ناله معروف داشت که آیه شریفه برای اینکه نعمت مفرد مضاف است افاده عموم میکند و جزو نعمت اثر استرزوبیک خاص و چون عام و خواص با هم معارض شوند بنای عام بر خاص باید گذاشت که مراد از نعمت غیر ذیاب و ذمب است چون بنظر آگاه محمد شاه این جواب رسید نهایت او را خوش آیند و پسند آمد برای حاجی ملا محمد جایزه از عبا و عصا بر رسم خلعت و اظهار محبت ارسال فرمود و مسجود شد در زمانی حاکمی از جانب سلطان بکامین آمده و آن حاکم در سابق ایام حاجی مزبور را بحسب صورت ندیده و نیشناخت پس بعد از ورود و قبل از دیدن و باز دید خانه بانه روی داده که میان حاجی و حاکم لغاری شدید پدید و حاجی نیز در امر حکومت آن عطیه ششم بود چندی بر این منوال انقضاء یافت روزی حاجی تنها عبا بر سر و عصا بر دست بجانب محکمه حاکم و در آن محضر حاضر شد و ندیده ساعتی بود که حاکم با جوینی مشغول بنزداری و شطرنج و قمار بود کسی از اهلالی کاشان در آن محضر ضلالت بیان حضور نداشت حاجی وارد شد و سلام کرد حاکم از دیدن ارباب عیایم در چنین مجلسی نهایت شکر کردید و حاجی در دم دست و فی بحسب تخمینی از حاکم باو شد باز مشغول بقمار شد از آن پس نزاع میان حاکم و حریف او شد که هر یک ادعای غلبه بر آن دیگر می نمودند حاجی مزبور بنظر بقانون علم شطرنج اجراء قواعد نمود و میا که میان ایشان فرمود حاکم را از آن خوش آیند کردید و گفت که اخوند معلوم است که شما خشک نیستید و در این علم مربوط می باشید و بنای صحبت و مکالمه با او گذاشت ناگاه یکی از اهلالی کاشان از در درآمد دید که در صف نعال نشسته فهمید که حاکم حاجی را نشناخته است بایا، و ایشا و نحو می حاکم را اعلام کرد که ایشان حاجی ملا احمد می باشند حاکم بی نهایت شرمسار از ذکر دار و کار خویش گشته فوراً از جای خود برخاست و دست حاجی را بوسیده و دست او را گرفته و در صد مجلس نشاند و طلب معذرت نمود و همان حرکت سبب التیام و رفع نقار فیما بین ایشان شد - مخفی ننماید که معروف است جناب حاجی ملا احمد استاد کیم دیده است و درس کم خوانده و بطلانت و ذکاوت خویش این تحقیقات و تدقیقات را نموده است و الله العالم و در نقابت آنجناب و در اذواق جمایه بر مشایره مده است چه غالباً اقوال ضعاف را در مقام تقویت برآمده و این خلاف مسلک احتیاط است بلکه متابعت مشهور و تبعیت افهام فقهاء در مدارک احکام تحسن بلکه در اخبار ائمه الهیاء صلوا الله علیه و آله بن نیز امر متابعت مشهور فرموده اند -

### اخوند ملا محمد مهدی نراقی

کل اخوند ملا محمد مهدی بن ابی در نراقی کاشانی والد ماجد حاجی ملا احمد سابق و بر علماء عصر خویش در فضیلت و جامعیت فایز و مصعب احکام و مخالف مسائل راراق و فائق و در علوم حدیده از عقلیه و نقلیه و ریاضیه صاحب تحقیق راق و در نزد اخوند ملا اسمعیل خاجوی که عمده از محلات اصفهان است سی سال درس خوانده و در نزد سیاه



سایر علما در مقبول و منقول گفته نموده و در خدمت مؤسس بهیانی آقا محمد باقر باغبانی آید و نیز گفته نموده و برای او  
 به طوایف جود و در ریاض احساب و هندسه و مینیت و علوم ادویه و معانی و بیان و تفسیر و در بدو تحصیل در نهایت  
 فقر و فاقه بود و بجز یک قدرت بر روشن کردن چراغی نداشت و بجز این بیت الخلاء استغناء و مطالعه ننمود و اگر کسی بیت  
 الخلاء وارد میشد اخوند ملامهدی تخریج مینمود که من بقضای حاجت اشتغال دارم تا کسی بی خبر نیاید و او شرمسار شود  
 بهر چه مراسلات از وطن مالوف با و مینوشتند باز نمیکرد و نگاه نمیکرد برای اینکه با او حواس او خستگاری پیدا شود  
 و آخر اسلحه را در زیر فرش میکشید و پدرش از عالمین حکام منصبش است برین خاصیت دیوانی بود که پاکار نزار  
 بود پس پدرش کشته شد و مردم کیفیت را با و نوشتند که والدت مقبول و آمدن تو ضرور شد و او بنا بر عادت دینیه  
 اش آن مراسلات را نه میخواند پس مردم بعد از یاس از او لبوی ستادش اخوند ملا اسمعیل نوشتند که والد ملامهدی  
 وفات یافت آمدنش ضرور و شما او را روانه بلد فرموده باشید پس اخوند ملامهدی وقت درس بنزد استادش  
 اخوند ملا اسمعیل حاجی رفت دید که استادش تفکر و مغموم و محزون نشسته است و اظهار محزن مینماید پس اخوند  
 ملامهدی از استادش مطالبه تدریس کرد استادش گفت که تو باید حکماء به زرق رفته باشی زیرا که والد تو مرخصی یا  
 مجروح است اخوند ملامهدی گفت که خدا او را میفلت میفرماید و شما درس را فرموده باشید پس استادش تصریح  
 کرد که والد تو وفات یافت و کشته شد اخوند ملامهدی خواهش درس نمود و آخر الامراسادش او را امر فرستاد  
 بمبومی و وطن بمبوم پس نبراق آمد و سه روز در آنجا توقف نمود و دوباره رجوع کرد و مشیبه الشوق بتجسس علوم  
 و تعلیم بود و بعد از فراغ تحصیل بکاشان سکنی نمود و کاشان از علمای خالی بود و برکت و جود مبارک آنجناب ملوک  
 از علماء و فضلاء شد و مرجع و محل و محط حال حال کامل فاضل شد و علماء بسیار از تلامذه او بطور رسیدند و کتاب  
 را تا لیفات جسته است در مقبول و منقول مانند رساله فارسیه در اصول دین که با سته لال تمام نوشته و کتاب جامع  
 در فقه و کتاب انیس در فقه و کتاب مستند در فقه و کتاب تجرید در اصول و مشکلات العلوم در سه مجلد و کتاب حقوق القلوب  
 در مصائب اهل بیت سلام الله و صلوة جمیع و کتاب حادی خطب عبینه و تصانیف عسریه در مراثی است لیکن  
 بسیاری از اخبار آن کتاب را احتقادی است و از اخبار ضعیف بلکه منقول الکذب یا مقطوع الکذب است و این فقیر  
 را حاشی بر این کتاب است مانند اینکه نوشته است که جناب حضرت امام حسن علیهم السلام در این شهر  
 کردند که ستم را بآغل کردند و آن جناب نوشید و شمشیر شد و این غلط مشهور است زیرا که اخبار از آن خالی است و در  
 مشهور در اخبار است اینکه ستم را در شیر داخل کردند و آن حضرت علیه السلام نوشید و در خبر می آید  
 که ستم را در طعام نجسند و آنجناب میل فرمود و انصاف اینکه حیف است که چنین فاضلی انیکو در خبرها در کتاب  
 خود ننویسد و کتاب اخوند ملا آقایی در بندی در بعضی از مقامات قالی محرق القلوب است و سب و اکمان آنشود

که اینها قبیل تسبیح در ادله سنین است زیرا که تسبیح در دلیل سنجب است مانند اینکه خبری بیاید که کریم در کربلا شهادت  
ثواب دارد و آن خبر ضعیف باشد پس در آن غیر تسبیح رواست نه در اخبار و حکایات و در فایده که در کرب و بلا روی داده  
اگر کوئی که نقل اخبار ضعیف خبری است که سیره بر آن جریان یافته است که در بالای منابر مذکور میدارند جواب گوئیم که سیره سبب  
که ستم و کاشف از رضای معصوم باشد و بنوعی باشد که در زمان معصوم نیز چنین بوده باشد ممنوع است و سیره بالفعل را نمی  
نمست علاوه معصوم بسیار منع از این جهت فرموده اند و قیاس کرده اند که یک قسم از روایات عمل کنیم چنانکه معروف است که  
قیاس عمل بضعاف و مراسیل از اخباری نموده اند و هر که روایت مرسل یا ضعیف میبرد او را از قم بیرون میبردند و لذا آنها  
میشین از علایم توثیق است و ترضی صدوق علیه الرحمه نیز ارادات توثیق است و لذا ابراهیم بن هاشم را که متقدمین بود  
او را حسن میثمدند و روایات او را صحیح میثمدیم بحسب اعتماد قیاس بر او و اعتماد پیش علی بر او که آن علی شیخ و است  
کلینی است و اینکه او از مشایخ اجازه است -

### آقا محمد علی بن آقا محمد باقر مازندرانی

که آقا محمد علی بن آقا محمد باقر مازندرانی از جری که پدرش ساکن نجف اشرف بود و از مشایخ میرفتا بود و حاجی  
در اشارات در جلد ثانی آقا محمد باقر مازندرانی شیخ اجازه شمرده و نوشته است که من در ملاقات کردم لیکن بیانی بود  
که شیخ خود را فرمود گرفته و قابل آن نبود که کسی از او انتفاعی ببرد و غیرندش آقا محمد علی ساکن اصفهان و از اعیان فقها  
آن بلدان و از تلامذه عالم از شیخ جعفر نجفی بوده و دختر شیخ نیز در جلاله او بوده و قضاوت او بسیار با وقت و مسامت  
و در تفریع فروع او را بد طولی بوده و تعلیق بر شیخ لمعه نوشته است سه مجلد آن در نزد من است که از اول جلد اول شرح  
لمعه است تا آخر جلد اول و در مجلد ثانی هم خبری نوشته در رقابت و تسلط او در فقه محل رب نبوده و دنیا را با و قابل  
نبود و زمانیکه شیخ جعفر نجفی و او را اصفهان شد و عزی آقا محمد علی و حاجی محمد ابراهیم در خدمتش بودند که بدین مرحوم حاج  
سید محمد باقر رفت و شیخ بسید عتاب نمود که آقا محمد علی فاضل و فقیه است چرا تو و حاجی ابراهیم رعایت نمیکند و سب  
استهزار او میشود و تقصیر از شما و نفرست سید و حاجی در مقام معذرت برآمدند و لیکن حاجی سید محمد قلبا با و  
مربوط نبود بلکه او را مجتهد نمیدانست پس آنچه که دختر شیخ بود و وفات نمود از آن پس دختر میرزا محمد باقر و اب را  
در جلاله خویش آورد و میرزا محمد نواب از اهل لاهیجان و در حکمت بد طولی داشته و در نجوم سینما ماهر و در تفسیر  
او حد زمان و در زائجه طالع جعفر خان زند دیده که در فلان وقت که یم خان وفات میکند و جعفر خان سلطان میشود  
پس با و اخبار کرد و از آن پس قضیه بر طبق واقع گردیده و جعفر خان میرزا را وزیر خود نمود پس از وی میرزا باصفهان  
توطن نمود و باعث استهزار خواند ملا علی نوری میرزا میزبورد در زمان جعفر خان شد که ستمی و دداتی از جانب سلطان  
توسط او بلا علی بر گزار شد محبلا میرزا محمد باقر در اصفهان در معقول تدبیر میگرد و مخظم و محترم بود و در مجالس اخوند

ملا علی قوری لوطی بنحو مقدم میداشت و زیاده اجتراسش نبود و نجوایش تعلیقات میرزای مازنی بر تفسیری نوشت و مبتدا  
پس بسل بول بود و ملا آقا محمد علی گویا سواد خلق طبعی او بود بعد از تزیین بدختر میرزای مازنی بنحو نجوایش حکم قشده بای  
بنای رفت و با آنها هم ساز کاری نکرده پس باز باصفهان معاودت نمود و میرزا محمد باقر بر آقا محمد علی تفسیر و ایراد کرد که  
مکرر در حدیث شریف ندیده می که فرمودند دارنهم ما دومت فی دارنهم یعنی با اهل دنیا دارا کن ما دامیکه در خانه ایشان یعنی  
در دین قرار داری و آقا محمد علی نقی است و از تعلیق بر شرح لمعه واضح و آشکار است بسیار عابد و زاهد و متوجه بود  
و بسیار فقر و فاقه داشت یکی بحسب صاحب کماله کامله کاشانه شریف اشتهار در آن اعصار بر قنات با استقامت حاجی سید  
محمد باقر رسیده و الا فضلاد آن عصر در اصفهان و سایر بلدان بسیار بودند مانند حاجی شیخ محمد رفیع جیلانی که فاضل و از شاگردان  
بکر العلوم مشهوری بر عالم نوشته اما شهرتی نداشت و سید را با ویلی نبود و حاجی شیخ محمد رفیع همیشه در مقام تشیع حجة الاسلام  
بود و مانند اینکه میگفت که زمانیکه در خدمت بکر العلوم بودیم آقا سید محمد باقر یک خوشه انگور از بازار گرفت و پس از کینه پخته  
بنمزل او ختم همان یک خوشه انگور را آنجا بود و هیچ از آن نخورد و بعد گفت چرا از آن انگور اکل نمینمائی جواب داد که خود ختم  
خلاف نفس کنم اکنون صاحب آلاف از اموال دنیوی است و یومافیه ما در تزیینت و خلاف نفس نمیکند و از آنجمله حاجی  
ملا محمد جعفر آبادی که عالم و جامع و متورع و از تلامذه آقا سید محمد و حاجی محمد ابراهیم که باسی و حجة الاسلام بوده و بسیار  
شوخ و از هر علم یک کتابی در حفظ داشت مانند الفیه در نحو و زبده در اصول و قافیه و طوطی و مختصر و تخلص در فصاحت  
و تهذیب منطق و تجرید در کلام و مختصر نافع در فقه و از آنجمله آقا سید صدرالدین اصفهانی که از بلاد جبل آمل و از تلامذه شیخ  
جعفر و دخترش زوجه سید و در فقه و اصول با مهارت و در علم رجال سرآمد بنا و زمان و رساله در احوال محمد بن ابی عمیر نوشته  
که در نزد من است و از آنجمله اخوند ملا علی اکبر خونساری ساکن اصفهان عالم و فقیه و میان من و او در محبت قرابت پیچیده  
مباحثه شده و از من درخواست آن نمود که رساله باسم او در این مسئله نوشته باشم و با توفیق محبت بسیار داشت  
و از آنجمله حاجی سید محمد شفیع بروجردی که از تلامذه شریف العلماء و اجازه از بسیاری از علما داشته و کتاب  
تواحدیه فی فقه در اصول تالیف است و در وقت البهیه که اجازه است که برای پیشش نوشته و اجمالاً ذکر این اشخاص  
اجازه نموده

### حاجی سید محمد باقر بن سید محمد تقی

کون حاجی سید محمد باقر بن سید محمد تقی موسوی شفتی رشتی ساکن اصفهان مطبق بجهة الاسلام و حیدایام  
مقتدای امام و در علم عربیت و هیت و فقه و رجال و بیاض ممره اعلام و خدقه علماء کرام عالم عامل و جامع  
فاضل و عیلم با ذل فاضل است و اکامل افاضل و در زهد و ورع و تقوی او را ثانی و ثانی نبوده اما علم آن جناب  
پس از چیز تحریر و بیر خارج و جمیع مراقی و مراتب علم را خارج و در تفسیر او حد زمان و در استلال نهایت و سنین

و با کمال تحقیق حافظه او ضرب الشل دوران و تالیفات او بار کتاب مطالع الانوار که مشتمل بر مصلوٰه تشریح  
ست مشتمل بر هفت مجلد و مصلوٰه را تمام نه کرده و هر مجلدی تقریباً بیست هزار بیت است و در آنجا در هر علمی  
که بواسطه از وسایل مسئله اتفاق افتاد آن مسئله را با استدلال نوشته چه در اصول و چه در نحو و چه در لغت  
و چه در رجال و رساله زهرا البارقه که در چند مسئله از مسائل الفاظ در علم اصول است و رساله تحقیق  
بالا برار و مصلوٰه که جامع نقل اقوال و فی الجمله بر برخی از استدلال در رساله و تحقیق عبادت من جمعت  
المصائب علی تفصیح بالصحیح عنهم در غایت تنقیح و تدقیق هر زمانیکه در رجال تکلم می نمود کویا از زمان ولادت ایشان  
تا وقت وفات هر یک حاضر بوده و رساله در بیان حال ائمه بن عماد و رساله در حال ابراهیم بن هاشم  
تقی و رساله در بیان حال بابان بن عثمان و رساله در تحقیق حال محمد بن عیسیٰ الیقطنی و رساله در بیان حکم  
عقل بر اخت مطلقه و رساله در قبول قول ندان بخلو از مواضع نکاح ابراه و لی مدت متعنه علیه راجع آنکه  
در ترجمه شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی برغانی مذکور شد و غیره با من الکتب و الرسائل و قفا دانیکه از ایشان  
بکتابت در آمده انچه ثبت و ضبط شد باضنام اصوله بشمار بیست است و از آنجمله حاشیه بر بیوت  
از اول کتاب تا بحث تمیز احوال که با استدلال باهمه اقوال و تحقیق حق نوشته است و مؤلف این  
کتاب قدری از آن را دارم که بعضی از مواضع خط والد ما بدم و بعضی از مواضع خط حجت الاسلام است که  
با هم نوشته اند چون میان والد و اوست و محبت بسیاری بود و مسموع شد که خلف با شرفش حاجی  
سید اسد الله با مراد آن حاشیه را تمام نمود بعضی مد تو مان که پدرش با و داد و مسموع شد که ایام  
تالیف آن حاشیه حجت الاسلام به خدا بجهت علاج حرقت البول رفته بود و اسبابش مختصر ترکیب  
خاله بود اگر راست باشد پس این از کرامت آن جناب است و اما تدریس حجت الاسلام پس در نهایت  
وقت و سنان بود و نهایت تفصیل اقوال فقها میداد و در فهم عبار ایشان و وجه و احتمالات بسیار  
ذکر میکرد و جمعیت در درس او میشد لیکن کم درس میسر می نمود هفته دو روز یا سه روز یا کمتر بعضی از ایام  
هفته هیچ درس نمی گفت و در بعضی از اوقات در میان درس از باب مرافعه میان مجلس ریختند و  
درس بهم می خورد و او خوند ملا جعفر نظر آبادی ساکن قزوین که مجاز از شهید ثالث و حاجی ملا صالح  
بود و فاضل و جامع و این فقیر بعضی از شرح لمعه را در نزد او قرأت نمودم و شرحی بر مختصر نافع نوشته  
او میگفت که من طهارت و مصلوٰه شرح کبیر را در مجلس درس حجت الاسلام نوشته ام یعنی زمانی که در میان  
درس جمعیت مترافین میشد و ما محصل میشدیم من طهارت و مصلوٰه شرح کبیر را در مجلس درس همراه داشتم  
می نوشتم و فقیر مؤلف این کتاب نیز قریب به یکسال بمجلس درس ایشان می رفتم و با من محبت بسیار بود و



صد اقامت بی اندازه داشت پس در مقام آن برآمد که من اجازه داده باشم کتاب طهارت بدین مکرر یک هفته در نزد او ماند و در پنجشنبه خواست که اجازه بنویسد که دعای حق را بیک اجابت گفته و از وسایل رحمت فرمود لهذا از تلامذه او اجازه گرفت تا اسناد او را نیز داشته باشند و اما عبادت حاجی سید محمد باقر پس فوق تحریر خامه قاهره است و وصف نماز آنجناب بتفصیل فصیل در ترجمه شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام با تحقیق عرفانی بیان شده و مناجات خسته عشر را در خط داشت و باریه بر آن مداومت داشت اگر چه حاجی سید اسد الله خلف با شرف او مانع از قرائت این است و این شنبه بوده است که گفته اند اینکه این مناجات سندی ندارد و علاوه صلوات بر آل محمد الوفاء التعمیه و الثناء. در این پانزده مناجات ندارد و اینکه ادعیه منقول از آل محمد صلوات الله و سلام خالی از صلوات نیست اگر چه مختصر باشد زیرا ادعیه منقول از سید الشهدا در صحیفه کامله و غنیه آن و لیکن مولف کتاب سابق در سابق از زمان سندی برای این مناجات یافته بودم که سندن هم بآن متصل میشد لیکن زمانی دیگر از آن پس طالب آن سند شدم در مطالعاتش و اینا قلم بتفصیل احوال را در احوال مجلد اول از کتاب مشکلات العلوم بتفصیل نوشته ام اکنون میگویم اینکه قدح غمیر فاج است چنان مناجات را اگر بقصد دعاء و ذکر مطلق و از بابت مطلق استغفار و مطلق دعا بخوانند نه بقصد درود از امام پس قطعاً عیبی ندارد و چه در عموماً از ذکر و ادعیه خواهد بود و اگر از بابت قصد درود هم بخوانند بی عیب است چه نهایت اینکه از ادعیه مرسله باشد و خواندن آن نیز جائز است و محل ریب نیست و صلوات نداشتن ضرر ندارد و معدوم الطیریت و بناسی علی بر خواندن اشال این ادعیه بلکه دعوی جبرای سیره نیز بر آن میتوان نمود و والد ماجدم در حفظ و رقنوت و در تمام آن را میخواند و سید حجت الاسلام راقنوت جمیع صلوات در غالب با همه اوقات این دعا بود اللهم اهدنا فی من هتیت و عافنا فی من عافیت و توکلنا فی من توکلت و تقنا شر ما قضیت و بارک لنا فیما اعطیت و این دعا را بتفصیل در کتاب ترجمه صلوة نوشته ام و این فقره است یک سال در خدمت حجت الاسلام بغیر این دعا در رقنوت از او مشاهده کردم چنانکه شیخ بهائی در رقنوت غالباً این دعا را میخواند اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعفنا فی الدنیا و الاخره و انک علی کل شیئی قدیر بمجمل عبادت این بزرگوار بخوی بود که از نصف شب تا صبح بکریه و زاری و تضرع اشتغال داشته و در صحن کتاب خامه اش مانند دیوانگان میکردید و دعا و مناجات میخواند و بر سر و سینه اش میزد و صبح و چنان بی اختیار و چنان و این آن سرور دین بلند میشد که اگر همسایگان بیدار میشدند می شنیدند و در او آخر زندگانی آنقدر کریم بود و بهای مای ناله و بیقراری و گریه و زاری کرده بود که امداد با وفق عارض شده بود و وفق بند آنرا بسته و اطباء هر چه معالجه کردند مفید نیفتاد و آخر الامر او را از گریه منع کردند و گفتند که گریه بر تو حرام است که موجب زیادتى آن بادی شود پس هر زمانى که به مسجد میرفت و اگرین تا دوشنبه بود بر بالای منبر میفرستند مکرر مانی که از مسجد بیرون می آمد و اگر ذاکری بر بالای منبر میرفت و او حضور داشت بر نه میخواست و باز گریه میکرد و بآن نحو کسی نشان نمیداد و مکرر پیش



آقا سید اسد الله و حاجی ملا محمد اشرفی و شهید ثالث که او هم مناجات خمس عشره از حفظ در سجود و تحنن مداوم بود و در سجود بخواندن مناجات ششم با ناله و زاری قبل از صبح بود که ضربت بر او زدند و شهید شد و شهادتش مانند امیر المومنین ۱۲ در محراب مسجد نوشانی نماند اما گریه و عبادت این دوسه نفر نسبت بعبادت و تقصیر حجت الاسلام نسبتوانند و فقها الله لعبادته و در سالیکه مولف کتاب زیارت امام ثامن مشرف شدم در آشنای طریق حاجی سلیمان خان قاجار حاکم سبزوار مصاحب شده بود و او حاکم مازندران و میرفت مشبهما که برای افتخار بایک دیگر صحبت میداشتیم مازنی حکایت از مرحوم حاجی سید محمد باقر شهید حاجی سلیمان خان گفت که یکی از شازادگان در اصفهان توطن داشت و او برای حکایت کرد که مرا کنیزی بود و فرار کرد و در خانه حجت الاسلام رفت بعد از چندی وقتی آن بزرگوار آن کنیز را بخته من روانه ساخت و رفعمین نوشت که این کنیز را اگر تقصیریست با بخشیده باشید و بعد با بلمان و خانواده سفارش داشته باشید که با او بیخ خوش رفتار نمایند پس ما آن کنیز استفسار از خانه احوالات آن بزرگوار نمودیم آن کنیز گفت که آنجناب چون شبها میشد دیوانه میشد و روزها حافل گشتیم چگونه دیوانه می شد گفت چون قدری از شب میگذشت در محنت و کتابخانه مانند آدم دیوانه بر سر خود میزد و بهای های گریه میکرد و مناجات و ادعیه اشتغال داشته تا اینکه صبح میشد چون صبح میشد عمامه بر سر و عبا بدوش میکرد و مانند معقولین نشسته بود و هر شب کارش همین بود و محبت در کتابخانه هر شب تنها بود و کنیزی در دم در میخواست و چراغ او و فیکه او یکی کلفت و یکی باریک آن فیکه کلفت را روشن میکرد و چون میخواست باریک آن فیکه باریک را روشن میکرد و چون از خواب بر میخواست باز آن فیکه کلفت را روشن میکرد و همیشه چون قرص آفتاب مستتر میشد پیش از منفر چراغ روشن میکرد و چون آفتاب طلوع میکرد چراغ را خاموش میکرد و گویند که این قسم نایه انتفاع امور و اقباله و روانه دولت است و حدیث الا سراف فی السراج ثابدا این مدعی است و چون حمام میرفت بنای او این بود که همیشه روز باغی چهارشنبه بجام میرفت و در حدیث شریف نیز همین مضمون وارد است و معروف است که در روز چهارشنبه سرتراشیدن باعث از دیاد دولت می شود گویند که حجت الاسلام در این مدت که بسجده جماعت گزارد هرگز در نماز سهو نکرد و مگر یک روز که فرزندش سید هاشم وفات کرده بود در آن روز در وقت ظهر در نماز سهو کرد و چنانچه این فقیر را که در خدمت اسناد بزرگوار آقا سید ابراهیم بودیم سهو او را در نماز ندیدم مگر یک دفعه یاد و دفعه و اما مراجعات حجت الاسلام پس آن احکام در غایت ایتقان و احکام و بسیار وقت میفرمود و بسیار طول میداد بود که بعضی از مراجعات یک سال و کمتر و بیشتر طول میکشید و فرست عجیب در امر قضا و مراجعات داشت چنانکه فقهاء در کتاب قضا نوشته اند که قاضی باید فرست در امر مراجعات داشته باشد و قضایا امیر المومنین را در این باب مثال زده اند از جمله مراجعات حجت الاسلام که خالی از غرابت نبود این که در خدمت آنجناب رسید و عرض کرد که که خدا یفلان قریه ملک صفای را

غصب کرده که خدا را حاضر کرد و او مستکر برآمده و چهارده حکم از چهارده قاضی اصفهان گرفته و برهنه مجلس آن زن را جواب گفته سید آن احکام را ملاحظه کرده و آن نوشته‌ها را در پیش وی خود بالای هم گذاشته پس بآن زن فرمود که که خدا مرد درستی است و بقاعده سخن میگوید آن زن شروع بالحاح و ناله نمود و سید برافات و دیگر اشتغال و در میان مرافعات پرسید که ای که خدا مکر تو این ملک را خریده گفت نه مکر در مالکیت خریدن لازم است سید گفت نه ضروری نیست باز مشغول سایر مرافعات شد در آن اثناء از که خدا پرسید که مکر این ملک از بابت میراث بتو رسیده که خدا گفت نه مکر در مالکیت لازم است که آن مال میراث منتقل شده باشد سید گفت نه و من هم اطلاعی دارم که بحسب میراث بمن انتقال یافته باز مشغول مرافعات شد در آن اثناء فرمود که این ملک از بابت صلح یا وصیت بشما رسیده گفت نه مکر در مالکیت اینگونه انتقال شرط است سید فرمود نه پس در اثناء مرافعات یک یک از نواقض شرعی را نام برده و آن شخص همه را نفی کرده و اقرار بر عدم آنها نمود سید فرمود که پس چه سبب این ملک بتو انتقال یافته گفت که سببی نمی خواهد از آسمان سوراخی پیدا آمده و بگردن من افتاده سید فرمود چرا از آسمان برای من ملک نمی آید برو ملک صغار این زن را رد کن که تو غاصبی پس سید آن چهارده حکم را در دید و بخوانش آن زن همگی بکه خدای قرینه خود که در جوار آن ملک بود نوشت که آن ملک را گرفته تسلیم نموده باشم - **مرافعه دیگر شخصی در باب قرین از قری اصفهان** سندی درست نمود و او را بهر اقدسین از علماء اصفهان مهور مانند مهر آقا جمال و آقا حسین و مجلسی بکذا اعمار ایشان را بطائف اخیل از وراثت ایشان اخذ و سبجی درست کرده از آن پس با صاحبان آن قریه که چند بطن ایشان از صاحبان بدوران صنایع بودند ادعای نموده و وراثت را برافعه آورد و چند ماه در آن باب مرافعه و در جرح و تعدیل آن میکوشیدند آخر الامر آن بزرگوار روزی کشیشان قریه خلفا و ارباب خط و ربط ایشان را طلبیده چون آن سند را آن مدعی قسمی کرده بود که گفته بغیر می آمد پس سید برکشیشان فرمود که شما به بینید که این کاغذ مهریکه دارد از کارخانه که این کاغذ را زده اند آیا تاریخ آن مهر کیست چون کاغذ مهر سفید دارند که از همان قالب است و تاریخ از باب را در آن مهر ثبت و درج کرده اند کشیشان آن کاغذ را رو بآفتاب نگه داشتند و مهرش را قرائت کردند و تاریخ آن را حساب نمودند بیت سال مثلاً بود که آنرا چاپ کرد و بودند با اینکه تاریخ کتب و نوشتن آن زیاد از پنجاه سال بود پس بر آنجناب معلوم شد که آن مکتوب مزور است فی الفور او را پاره کرده و برخلاف آن مدعی علیم حکم داده - **مرافعه ثالثه** که آن هم در غایت غرابت اینک شخصی در محکمه آنجناب عرض کرد که من از این مرد که آقا حسن است مبلغ چهار صد تومان طلبکارم سید از مدعی علیم جواب خواست آن شخص عرضه داشت که مدعی از آقا حسن طلبکار است و من آقا حسن نیستم پس سید دیگر متعرض ایشان نشد و شروع برافعات دیگر نمود و در میان قال و قیل متداعبین و شهود و درزبان

هنگامه کرم شد و آن شخص مشکوول گفت آقا حسن عرض کرد بی سید فرمود بر خیز و چهار صد تومان این مدعی را بده پس طرفین از مجلس برخاستند مجلسید آن شخص را بغفلت آواز کرد و اگر او مست نباشد بهیچ باز انکار نمی نمود و بجانب مراجعات آنجناب فقاهت مآب زیاده ازان است که در این دفتر کتبه و اما فقر و فاقه حجت الاسلام و ابتداء کار نجومی بود که کویا تصور در نمی آید و زمانیکه در نجف اشرف در خدمت بجزالعلوم تلمذ مینمود میان او و حاجی محمد ابراهیم کرباسی علاقه و مصداقه و مراد بسیار بود روزی حاجی کرباسی بدین سید رفت دید که سید افتاده و معلوم شد که از کرسنکی غش کرده پس حاجی فوراً بازار رفته و غذای مناسبی برای او تحصیل کرده باو خورانیید پس بحال آمد و سید در اوایل حال در طهارت و نجاست زیاده احتیاط داشت و حوض آبی در بیرون بجزالعلوم بود و سید اغلب اوقات بنجاء بجزالعلوم استناوش میزد و از آب حوض تطهیر میکرد پس استادش بجزالعلوم فقر و فاقه سید اطلاع یافته بسید فرمود که باید تو در اوقات غذا نیز در من حاضر آئی و در این باب اصرارینا نمود و سید در مقام انکار آخر الامر سید عرض کرد که اگر در این باب بار دیگر مرا تکلیف فرمائی البته خواهم از نجف بیرون رفت و اگر میخواهی که در نجف باشم و در خدمت شما تحصیل نمایم از این قبیل تکلیف دیگر نفرموده باشی پس بجزالعلوم سکوت کرد و از آن تکلیف درگزشت و در زمانیکه حجت الاسلام در نزد آقا سید علی صاحب ریاض در کربلا میعلی درس میخواند حجت الاسلام نجومی فقر داشته که فعلمین پایش پاشنه نداشته و پاشنه آن از کهنکی و کثرت استعمال در رفته و برای معاش و میسر مکیسر معطل و فاقه و عادم و آقا سید شخصی را قرار داده بود که هر روز دو کوزه نان یکی در وقت ناهار و یکی در وقت شام به حجت الاسلام میدادند و زنانه که با ضمهان دارد شد جزیکه مندیل که سفره نان خوری باشد و کتاب مدارک چیزی دیگر را مالک نبوده و این مرحوم والدنا جدم با آنجناب مصداقه و مواخات بوده و والد نیز در آن زمان نهایت فقر و فاقه را داشته و لهم میفرمود که حجت الاسلام شبی از من وعده خواست بمنزل او رفتم بعد از آنکه مدتی از شب رفته بود سفره نان خود را حاضر ساخت و در آن از پارهای نان خشک که از مال چند روز مانده موجود پس من و او از آن قطعات نان خشک آن شب را تشبی کریم و در آخر اوقات فقر و فاقه اش روزی قلیل تنخواهی بکیش آمد بازار رفت که برای خود و عیال قوسه تحصیل نماید چون بازار داخل شد با خود خیال کرد که چیزی که از آن باشد تا خود و عیال سد جمع نمایند لهذا از قصاب جگر بند کو سفند را که پرستینی داشت گرفت و روانه خانه شد چون در آشنا طریق رسید خرابه بنظرش آمد نگاه کرد دید که سکی که کین ضعیف و نحیف و لاغر و خرابیده و بچه های او در و دیوار جمع و همه در نهایت فقر و ضعف و نحیف و لاغر و در پنهان مادرش خیر نموده و اینها مطالبه بشیر از مادر و لند و همه بفریاد اشتغال دارند حجت الاسلام را باین سکت و بیجان او جسم آمد و کرسنکی آنها

بر سر سکنی خود و عیال مقدم داشته آن بکر بنده را در نزد آنها انداخته بیکبار آن حیوانات هجوم نمودند و آن بکر را خنجر  
 و سید ایستاده و نگاه میکرد پس بعد از انجام کار بکر آن سک کرگین روی با سمان آورده گویا دعاء میکرد و بلی بجا  
 از سلاله همان کس بود که اسیر و فقیر و منقرض را بر خود و عیالش ترجیح میداد و بکر سکنی شب بروز آوردند تا اینکه  
 سوخته هل اتی در حق ایشان خلاق منان از آسمان پیغمبر آخر الزمان در موج یوثرین علی انفسهم و لو کان بهم  
 خصاصه متصف و فرفرستاد مجلاً از حجت الاسلام نقل نموده اند که آنجناب میفرمود که پس از معامله آن سک گین  
 بیفاصله دولت دنیا بمن اقبال نمود و اما دولت و ثروت حجت الاسلام بعد از انجام فقر فاقه در فاقه آنست که گفت  
 آن بزرگوار از اخصاء گویا گزشته و حضرت آفرید کار قدرت خود را در آن بزرگوار آشکار ساخت که عبرت جمیع انظار  
 و مایه اعتبار بار باب اعتبار کردید و یکی از خوانین شفت تنخواهی خراف نیز آنجناب فرستاد که قدر معینی از آن  
 جناب و ما دام الحیات مالکش از معامله داده آنچه منافع است مال جناب سید باشد و اصل آن تنخواه را بعد از وفات  
 در مصارف معینه صرف نماید و سید آن مال را با معامله و تجارت داده تا اینکه در اندک زمانه بخی بسیار نموده  
 و اگر مالی میداد به بیع شرطی پس اندسین موعده بلافاصله آن بیع را تصرف میکرد و که میداشت و یا میفروخت  
 پس شتر خانه و قاطر خانه داشت و محوطه خانه اش خانه مبرحوم آقا محمد سید آبادی بود که از عرفا و صاحبان باطن معروف  
 بکیمیا بوده و خانه اش مشتمل بر دو دیویت بسیار رفعت فقر پس داشت هر یک اندرونی و بیرونی علمیه و مخارج  
 ایشان جدا بود و فرزندان اکبرش آقا میرزین العابدین در مطبل هفده راس اسب خوب بسته داشت و عیال  
 حجت الاسلام قطع نظر از پس آن و عیال ایشان صد نفر در شش رآمده بود از خادمان و کثیران و زمان و قمر  
 و صباغ و عفار بی اندازه داشته در شهر اصفهان کونیا چهار صد کاروان سر از مال خود داشته گویا زیاده از  
 هزار باب دکان گین داشته و یکی از قزاقی او در اصفهان کردند بود که نه صد خردار برنج تقریری آنجا بود قطع نظر از  
 کندم و جو و حبوبات و دیگر و یکبار بسیار در نجف آباد داشت که ستم روزی یک تومان اجاره او بود و بکند و او  
 که در بر وجود داشت داخل آن هر سالی تقریباً شش هزار تومان بود و او ملاکی که در نزد داشت سالی دو هزار و  
 داخل آنها بود و با تنگی در شیر از داشت سالی چند هزار تومان داخل آنها بود و محبلاً سالی هفده هزار تومان  
 مالیات دیوانی دیات آنجناب در اصفهان بود که دیوان میر سید و رضوان آقا کاخ تخیلیت بسید فرمود که مال  
 مالیات دیات شما میگیریم آن جناب فرمود که آن مقدار را ملازم مجموع مالیات اصفهان کم میکنید و یا مالیات  
 باحوال خود باقی است سلطان گفت که مالیات اصفهان کم نمی شود و وجه سرشکن محال دیگر میکنید فرمود من  
 بآن نه می شوم که مالیات دیات مرا سرشکن نکنید و مردم دیگر بدینند و این ظلم است و من راضی بآن نخواهم بود بلکه خودم  
 مالیات دیات خودم را میدهم و از بلاد و همه اصهار از ایران و غیر ایران وجه بر آن نقل میکنید و با اصفهان



سید میروند و او نور بقرا میسر او و در زمانی قتلش در اصفهان در محلات هفت دست که در بیرون شهر است داشت و در بین انداخته بصحرای تاشک مسکرو و فیلی را بار کرد و می آوردند سلطان بلازمان حضور گفت که پس برای مای آوردن پس نگاه کرد و فیلی را از اردو گزانی ند و بجانب شهر میروند سلطان افسار کرد که فیل گهیت و بارش چیست بعرض او رسانیدند که این فیل را تجار و ارباب دول هند برای حجه الاسلام فرستادند و بارش تنخواه است که تجار هند از وجوه مال امام برای آنجا فرستادند سلطان را مد باطن خوش آیند نشد و چون فیل را بنزد سید بردند و حکایت سلطان را نیز بعرض سید رسانیدند سید بار آنرا که تنخواه بود قبض کرده و فیل را برای سلطان فرستادند و دولت و ثروت سید در میان علماء امامیه از متقدمین و متاخرین کسی نداشت بجز علم الهدی سید مرتضی که او هم ثروتش بسیار بود و باعث دادین فقیر مولف کتاب نیکه ثروت علم الهدی بجای ثروت حجت الاسلام نبوده و پس از این احوال سید مرتضی و برادرش سید رضی ان شاء الله تعالی بیاید و آن سالی که حجت الاسلام بمکه شرفیاب میشد کتب آنجا آنجا را حساب نمود و بقیه پنج هزار تومان کتاب داشت مثلاً شرح لمعه متعدد داشت از کاغذ تیرمه و قرآن طلاء و زری و ورنی و بلعی و کهنه و تا آخر عمر کتاب بخریده تا آنیکه همان سالی که فوت شد در ایام ماه مبارک من مسجد او میفرستم و محاطین و کسب از هر من در مسجد او ایام میام باط انداخته بودند کتاب فروشی هم در آنجا آمده در میان کتاب های او چند کتاب برداشتم که یکی حاشیه شیخ محمد پر صاحب عالم بود بر تهذیب شیخ طوسی و بعضی از کتب یا ضحیه بود چون بقیه پر دستم که آن قیمت میکرد پس با خود گفتم این کتب را مردم چندان معرفت باحوال آنها و مولفین آنها ندارند بهتر آنست که تا آخر ماه میبرسم تا آنوقت این کتاب ها بخوابد فروخته شود پس در آن وقت حاجش از آنتر خواهد بود و همیشه موالف بودم تا روز آخر ماه مبارک رمضان شد بعد از نماز ظهر و عصر با جماعت در پشت سر حجاب رقوم و در آنجا نشستم و گفتم که همان کتاب ها را آورد در میان گفتگو بودیم که مرحوم حجت الاسلام با آنجا آمده و تشبیهت و فهرست کتاب ها را دیده و همان کتابها که منظور من بود برداشته قیمت کرد آن مرد و پنج تومان آنها را قیمت کرد و سید پنج تومان را داد و آن کتابها را بلازمان سپرد که بخانه ببرند من در شدت حرص آن جناب در حیات کتب تعجب نمودم گویند که سید فرمود که همه کتب در نزد من است و بنظر من اینکها که میسویا خط کرده باشد یا مرد کتب در فن خاصی یا فوئی بخصوص باشد و ملا حیات کتب مولفه اسلامیه در این جزو از زمان که با از محالات حاویه باشد و چون سید وفات یافت بعد از وضع قروض ترک آنجا را خواستند که تقسیم نمایند خلف با شرفش حاجی سید سید شد کتابخانه را برداشته و در سهم خود قبول نمود و املاک و دیگر اسائره و رثه برداشته و با بسبب شتم سید چند چیز بود که توصیف آقا سید محمد کلاز ایشان پرسیدند که آقا سید محمد باقر مجتهد است آنجا در جواب فرمودند که اجتهاد از من استفسار نکنید بلکه از او سوال کنید که سید محمد مجتهد است یا نه و دیگر توصیف میرزا قاسمی چه سلطان غلیظ

از میرزا خواست که عالمی خالی از ریب هر جت باشد تمسین کنید که در مسجد شاه طهران نماز جماعت کند و ما هم با و اقید  
کنیم میرزا در جواب نوشت که آقا سید محمد باقر شفیق رشتی در اصفهان ساکن است و قابل از او بهترش ن ندارم پس  
بحاکم اصفهان نوشت که سید فرموده را تدارک دیده با عزت روانه طهران کن حاکم استفسار نمود که سید محمد باقر کیست  
از معرفت او کس فرستاد که با دوشاه شمار خواسته و من تدارک می بینم شما در جناح منفرد باشید سید امتناع نمود پس حاکم از  
زنها و تعجب نمود و خود شرفیاب آن باب کردید و در خواست مسافرت کرد سید امتناع داشت حاکم گفت که  
امثال امر سلطان لازم است و ما مخالفت آن نمیرسد سید فرمود که من با خستیا رنیزم پس حاکم با یوس شد و مرتب  
را بسلطان عرضه داشت و این مایه و وثوق سلطان کردید تا زمانیکه سلطان با اصفهان آمد سید را بدیدن او برادر پس  
سلطان بسید گفت که از من مطلبی خواهم شنید سید امتناع نمود سلطان اصرار کرد آخر الامر سید گفت که چون اصرار دارد  
مرا استدعا اینکه فرمایش کنید که نقاره خانه را موقوف کنند سلطان سکوت کرد پس از برخاستن سید سلطان باین  
الدوله گفت عجب سیدی است که از من خواهم شنید که نقاره خانه سلطانی که علامت پادشاهی است موقوف دارم  
این الدوله معذرت خواست چون سال دیگر سلطان با اصفهان آمد و سید بدیدن او رفت پس از انقضای مجلس سلطان  
باین الدوله گفت که این سید آن سید سال سابق نیت اکنون بسیار زیرک شده است و اما اخلاق آنجناب  
الحقیقه او در زمان در اخلاق بود و منتیکه در اصفهان شد در مدرسه چهار باغ منزل گرفت و تدریس میکرد  
آن جا فهمید که سید مرد عالمی است راضی بآن نشد که در آن مدرسه سکنی کند که مبادا وقتی مدعی با امور مدرس شود  
لذا امر بخرج او کرد بدون سببی و جمعی سید امتثال حکم او کرد و از آنجا بیرون رفت و حاجی کر باسی را در مجلس  
و مجلس بر خود مقدم داشت و حاجی دو سال از سید بزرگتر از سن بود و اخوند طاعلی فوری نیز بسیار سبب اشتراک آن  
بزرگوار شد و در مجلس سید را بر خود مقدم میداشت و بر حاجی هم مقدم میداشت زمانی که سید از سفر که مشرفه  
نمود و در که بلا کینفر از کاینکه معاصرا بودند در ایام تحصیل با او رفاقتی داشتند هنوز در مدرسه منزل داشت  
سید در سرایان حضرت سید الشهدا نماز جماعت کرد آن شخص رفیق بعد از نماز عشاء خدمت سید رسید و پیش  
را بوسید و عرض کرد که بالفعل تنای آن دارم که در مدرسه مرا سرفراز کنید که آب گوشت و نانی میا  
دارم سید قبول کرد و فرمود که اگر زود تر از این مرا وعده بخوای منزل تو نمی آید و جواب میکردم لیکن عذر  
الآن کاشف از بی قیل و بی ساختگی و در ویشی است پس سید همراه او بمنزل آن شخص رفت و قشای فرمود و بر  
نمود و شیخ محسن خنفر که یکی از مشایخ مشایخ و فقهاء نجف بود و فاضل و در فقه زیاده و از شاگردان شیخ  
علی بن شیخ جعفر بود و مولف کتاب چندی بر سر او حاضر شدم می گفت که شیخ محمد حسن لایق شریف و صفا  
هم رفته بود و میگفت که حاجی سید محمد باقر فضیلت او زیاده از ترا شهرت او است و اشتهاش از فضیلت

کمرست و اما سطوت و صولت آنجناب و امر معروف و نهی اوست که از آن است که با قلام در قرطیس وصف  
این مقام کجده چنانکه در اوصاف اسلاف اشرافش آید و لو کان الجوداد الکلمات ربی الایه نزول بابت و در بدو  
امر که معروفیتی در اصفهان نداشت روزی از کوچه میگذشت که اشرار بهو و لب و تقاره و ساز و وف اشتغال داشتند  
پیش رفت و تغییر فرمود و قصد آن کرد که آنها را زده باشد پس سید را گفتند و همین کردند تا اینکه طلاب با خبر شدند  
امام جمعه را احبار نمودند و نام کس فرستاده و سید را از حبس آنها برآورد و با اینکه نهایت قلیل اجتهاد و بار یک فایده  
کوتاه و ضعیف و نحیف بود و ب بود که در روز نهار نه میخورد با اینکه روزه نیز نداشت نماز صبح را در مسجد میخواند  
پس بیافات اشتغال داشت تا وقت ظهر و بجهان و وضو صبح نماز ظهر را ادا میکرد و بلکه تا نماز شام همان وضو با  
داشت و غذا هم نه میخورد و ملکهای شریعت بکینجین در اواسط روز میخورد و کاهیه هم با میخورد و این مایه تعجب و توفیق  
محمد شاه بنو قنبره دارد و اصفهان شد سید بر استری سوار به بدین احوال می نمود و سید علی نقی عرب بنابر  
در پیش روی آنجناب قرائت قرآن شریف بصوت خوش و بلند اشتغال داشت پس محمد شاه در عمارت بهفت  
دست از دور تماشا میکرد و چون نزدیک بار و دشنه این آیه رسید علی نقی تلاوت کرد قل اللهم مالک الملك  
چون به غیر من قشای رسید محمد شاه گفت ایمن عزت دست خداست که این مرد را اینقدر عزت داده است و سید علی  
عرب و از اهل کاظمین و قرآن را الحن حجازیان بسیار نیکو قرائت میکرد و در وقت صبح در عقب حجه الاسلام در مسجد  
بید آباد تکبیر می گفت و اذان نماز میگفت که صوت او را از نیم فرسخ از بیرون شهر توان قیل می شنیدند و حاصل چنان  
سید نزد دیگر بار و دشنه سید علی نقی این آیه را تلاوت کرد یا ایها التملک و خلوا ساجدکم لا یخلفکم سلیمان و جنوده الایه  
پس بیکه فعه الهی ارد و از لشکری و اعیان دولت همه فرو ریختند و اکثر را مکن نشد که دست سید را ببوسند  
اکثری استر او را و اسم استرش را میبوسیدند پس محمد شاه حیرت کرد و چون به سرای شاهی رسید این آیه را تلاوت  
کرد انما رسلا الی فرعون رسول الله فرعون الرسول و از امر معروف و آنجناب این بود که هفتاد نفر را بحد و شمشیر  
قتل نمود و اما حد غیر قتل پس بسیار بود و در دفعه اول که بسبب لواط کلم تقبل فرمود و بجهت تکلیف کرد که او را قتل کنند  
ابا کردند آخر خود بر خاست و ضربتی زد که تا شیری نکرد پس شخصی بر خاست و او را کردن زد و خود بر او نماز کرد و او  
در وقت نماز غش کرد و در هدایح او آن قدر از تصایدها عرب و عجم گفته اند جمع کردند و آن دیوان بزرگی شد و یک  
مصرعه از اشعار عرب که در مدح او ساخته اند انما الذی احتلج مایحاه بلفظ الذی میمانم چنانکه او حسیب بصلوات  
من هم احتیاج بصلوات و انعام دارم و آنجناب هرگز به بدین دوازده و بجهان کسی نمیرفت و هرگز به بدین حاکم بلدت  
بلط به بدین سلطان در زمان ورود باصفهان میرفت و حاکم اصفهان هر وقت که شرفیاب خدمت ایشان میشد  
در دم در سلام میکرد و می ایستاد و بسا بود که آن جناب ثلثت نه می شد بعد از ساعتی نگاه میکرد و او را از آن

میداد و تواضع برای او میکرد و سه دستکاه تا بکت بخانه او بود که در هر جانی در بانی می نشست و ملازمین بسیار می داشت  
 ده باشی داشت و زمانی که بمکه مشرف شد زمان محمد علی باشا مصری بود و با او مراد داشت باغ فدک را از او گرفت  
 و بسادات مدینه برگذار کرد و آنجا به سه نفر از علماء عصره را تفهیم نمود یکی حاجی ملا اسد الله بر وجهی بود که از شاگردان  
 آقا سید محمد بود و مجاز از او بود و حسبیه میزای قمی عیال او بود پس چند نفر از علماء بر وجهی ماندند ملا علی و غیره سید  
 معتقد بر تفهیم او نمود پس سید حاجی را تفهیم نمود دوم میرزا محمد نقی نوزی از شاگردان حاجی که باسی بود و حدیث ادرک  
 داشت و فقه حله تلمذی نیز در خدمت آقا سید علی نموده و در اصول راجل بود و تقویت از اقوال ضعاف می نمود مانند اینکه در  
 مصنف قایل است باینکه نجاست از اسفل با علی سرایت میکند و حال اینکه این قول خلاف فتوای مشهور بلکه در اجماع منقول  
 بر خلاف اوست و ایضا تسبیحات از او در رکعت آخر ظهر و عصر و غشا و دیگر رکعت آخر مغرب سه دفعه واجب عینی میدانست  
 و در ماه رمضان المبارک غلیان بر بالای منبر میکشید و در خان را منظر نمیدانست اگر چه فطر نبودن و خان صوم را قنوا  
 شیخ حسن بن شیخ جعفر نجفی و صاحب مدارک جنبی دیگرست و قاعده هینة اقتضا، عدم افطار می کند و مشک با ولوب  
 خالی از صعوبت نیست لیکن فتوی دادن و علانیه کشیدن خلاف طریقه فقهاست مجتهدا میزای مزبور فتاوی غیر  
 که عالی از قانون فقه است بسیارست لیکن در امر معروف و نهی از منکر آن زمان و ما در دوران بود پس جماعتی از  
 اهل بانی نوز در خدمت حجت الاسلام شهادت بر فتی او دادند پس سید او را تفهیم نمودند و فتح علی شاه او را بکشتن  
 غلیان بظهران آورد و برای اینکه تا پیش کند و حضور با او محاجه کرد و سخنان ناشایسته بمیزان گفت میزاعرض کرد که علم  
 العلماء شما آقا سید محمد باقرست بفرستید بیاید در طهران و در باب غلیان با من گفت که کند سلطان گفت اخوند مخبوط  
 و مصر و سید آقا سید محمد باقر که اتی از اصفهان برای من و تومی آید بظهران پس بعضی از اعیان توسط نمودند سلطان از او  
 گزشت ستوم حاجی ملا صادق رشتی بود و حاجی مزبور جامعیت فی الجمله داشت و نطق بود و در و غطا و ارسطی بود  
 در میان علماء آنجا از هر قسم ممتاز و از تلامذه مرحوم آقا سید علی بود و مدت صد و هجده سال عمر کرده و حواس او بر جا مانده  
 این کتاب در و غطا و حاضر شده عنوانی بلند نمیداد که چه در انجام آن عجب داشت و میان مولف این کتاب و ایشان نیز  
 صاحبانی اتفاق افتاده و اصل مسئله که متنازع فیها میان من و حاجی مزبور شده در این بود که محقق طوسی در کتاب  
 تجرید گفته و محمد بن مهابا بت العین و انفسی العین انحر حاجی از من سوال کرد که چرا بلفظ محمدید گفت و بلفظ تعریف  
 نه گفت و او را با والد ماجدم و با خال آقا سید علی مصداقت و محبت بی اندازه بود و حاجی عیالی از دهاقی گرفته  
 بود و اسم پدر عیالش کریم بود پس از آن زن اولادی تولد یافت و آنها بعصره آمدند روزی حاجی مزبور  
 وارد خانه شد و دید پسرش بالای تختی که در سرای خانه بود نشسته و اخوانش باللبسه فاخره در پهلوی همیشه را درگاه  
 خویش نشسته اند حاجی این رباعی را بالبدیهه گفت بنوا کریم جلسوا بالتخت و کلمه بفعل اهل النجف قد بلوا



الناکون بالسیر و استبدوا الکرباس بالحریر فاکون بزبان رشتی ست و در اینجا معرب شده است معنی آن  
خانه محقریت که سکنه در بات در جنب خانها نمیکنند و مقصود حاجی از این آیات اینست که احوال پسرانش  
نجاتی نداشتند و بسبب بتکی پسرانش به نعمت دعوت رسیدند حاصل بعضی از احوالی درشت جمع شدند و در وقت  
حجت الاسلام شهادت بر فرق او دادند لهذا جناب سید تقی و او را با مالی نوشت چون حاجی مزبور کیفیت مذکور  
را استماع نمود بر بالای منبر برآمد و زبان بسخنان ناهنجار گشود و یکمیل که امر بر جناب سید مشتبه شده و در  
واقع طرفین ناجی و برحق بوده اند و الله العالم و مناسب این مقام حکایت شرعی دارم و او اینکه حاجی میرزا محمد  
از تلامذه فاضل قمی و ساکن طهران بود و ایچمی روس را بسبب تجاهر تکفیر و فسق و بعضی از امور کشته و حکم باخراج  
او از طهران شده و آقا محمد پسر آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بهبانی ست و فاضل جامع و مسلک او مسلک افغان  
بوده و این فقیه موعظه اندیشه ام پس میرزا مسیح آقا محمد را تکفیر کرده بود پس از مدتی حاجی میرزا مسیح بزیارت  
قم و در مسجد امام حسن عسکری نماز میکرد و آقا محمد نیز بزیارت قم رفته بود و روزی آقا محمد به مسجد امام حسن  
شد دید که نماز جماعت مینماید از امام آن جماعت سوال کرد گفتند حاجی میرزا مسیح ست آقا محمد باقر  
اقتدا نموده از آن پس بمنزل خود معاودت نمود پس اصحاب آقا محمد از او سوال کردند که حاجی ترا تکفیر کرده  
و تو با او اقتدا کردی آقا محمد در جواب گفت که چه منافاتی ست میان اینست که او اعتقاد کفر من داشته بود  
بر او مشتبه شده باشد و من اعتقاد بدعت او داشته باشم و هر دو مثاب و ما جور باشیم و چون این  
خبر به میرزا مسیح رسید از اخلاق آقا محمد تعجب کرده و بدیدن او رفت و مباحثت بمصادقت مبدل کرد  
مجملاً در مسجد حجت الاسلام در روزی از ایام صیام نماز گزارندگان بشماره بیت و دو هزار نفر بودند  
و در آقا لیم سبعة و دول خارجه همه جا آن جناب معروف و در همه جا حکم او مضی و مقلدان او در همه  
اصطلاح بود و در میان علماء امامیه مانند او در ثروت نیا قدم در اسلاف و نه در اخلاف بلی سید  
مرتضی علم الهدی نیز صاحب ثروت بوده لیکن ثروت حجت الاسلام بیشتر و سطوت و اقتدار سید تقی  
نیز بسیار کمتر از اقتدار حجت الاسلام بوده و اما سخاوت حجت الاسلام پس اکثر از توصیف و اصفین  
چه جو آن وجود مبارک بر اسم برکیان و حاتم عربان خط محو کشیده و اخوند ملا علی اکبر خواری گفت که  
روزی در کتاب خانه حجت الاسلام وارد شدم در حالتیکه از زر سرخ و سفید از بابت مال امام آن وقت  
در پیش روی حجت الاسلام ریخته که آن جناب از آن طرف گذشته است نزدیک بان بود که پیدا باشد  
و آن تنخواه میان من و او حایل شده پس غلیانی برای من خواست من شروع بکشیدن غلیان کرده بودم  
که فقر و سادات را خبر کرده بودند ایشان بنحو جمعیت حاضر شدند سید بهر کسی یک چند از آن تنخواه میداد

و هنوز غلیان را انجام نداده بودم که آن تنخواه تمام شد پس من بسبیل سرود و تعجب عرض کردم که شما در احوال امام  
 زیاد تبحری است آن جناب فرمودند که بلی پس در مال پدر زیاد از این تصرفات مینماید و فقیر مولف کتاب روزی از  
 منزل خود بمدرسه میرزا جعفر میر قسم در آتثناء راه بکوچه که در جنب خانه سید بود دگر از امام فتا و دیدم که آن قدر از فقر  
 سادات بهجوم کرده و بجای می شتابند که کوچ از عبور مسدود شده است استفسار کردم که چه واقعه روی داده باشد  
 که این همه جمع شده جواب گفتند که معادل هشتصد تومان مال امام از بر وجود برای سید آورده اند و او فرمود که فقراء  
 سادات را خوب بکنند تا مال امام را بایشان داده باشد پس بعد از حضور بهر کسی یک دکه یا بیشتر قلمکار داده و همه را  
 در آن ساعت تمام کرده و از جمله شعراء اهل بیت و رآن از مننه ملا قربان بیدل بوده که رودباری ساکن قزوین و با مولف  
 کتاب صداقت داشته روزی بجهه ام آمد و گفت که ایوم محض برای کشید غلیان که و آمد امام کی از تملاند که را که از ترک  
 بود قسم که غلیان که در درست کرد و در اینچندان و قوفی نبود خوب درست نمود پس بیدل داد و او هر چند کشید  
 سودی نبخشید و دومی نه بخشید در کش کشم از این دو حالت غلیان کشیم یا خجالت پس من دوباره خود آنرا اصلاح کردم  
 و با داد و بیدل در بر و ام به پهنه کاری و تقوی نداشته از آن پس تائب و از بد و اعباد اقران خود شد و کتابی در مصیبت  
 نوشت که در آثاره خزن و اندوه سر آمد کتب است و هرگز برای غمید اهل بیت مع نه میگفت و همچو نمیکرد بلکه اشعارش مختصر  
 برای و نواحی مصیبت است مگر اینکه یک رباعی برای حاجی میرزا آقاسی وزیر سلطان محمد شاه گفته و آن این است که گشت  
 برای شاه حاجی درمی شد صرف قنات و توپ بهر شین و کمی نه منزع دوستان از آن آب نمی نه خانه خصم را از آن توپ نمی  
 و چون این اشعار را حاجی میرزا آقاسی استماع نمود مامول او را انجام داد و اینها شخص کامل طویل اللحیه را واسطه کا و  
 نزد کسی گرفته آن شخص یا قاصر شد یا مقصر بیدل یک شعر در توصیف بختی او گفته و آن این است که مَعْصَن ریش او  
 از بس طویل است که از سیچان الی تنگور ثیل است و بیدل میگفت که محشم دوازده بنده خود را در مدت هفده سال  
 گفته باین محشی که این اشعار را گفته بود و تا هفده سال حکم اصلاح میکرد و بعد از هفده سال آنرا داده که مردم تسخیر  
 گرفتند و بیدل را کرامات بسیار است که آنجمله میگفت که این کتاب مصیبت را قدری نوشتم پس مقروض شدم و دماغ  
 سوخته و چیزی نداشتم و نوشتن کتاب را ترک نمودم پس در وقت مغرب در خانه را که بیدند بیرون رفتم دیدم شخصی یک  
 کیسه و جفته سر بهر بمن داد و منسود که این تنخواه را بقرض خود بده و کتاب مصیبت را انجام ده اینها میگفت پیاده که کتاب  
 میر قسم پس هر قی گزشت که قوی پیدا نکردم و تنها بودم بجای که رسنه شدم که از فقر ماندم ده خرابی بود که دیوارهای خانه  
 آنان باقی بود پس از عجز و کسنگی نشستم و دیواری تکیه کردم و قدرت بر حرکت نداشتم تا که ناگاه نظم بسو راخ آن دیوار شکسته آمد  
 دیدم میان دیواران خشک بسیارست قدری از آن نان بقدر سدر متق خوردم دوباره آن سحر اخرامیه و در ساختم که بکار خود میگری  
 اینها بیدل میگفت که در ایام گردش و سیاحت وقتی در بیابانی دور از آبادانی بودم و شب رسید و چندی وقت گزشت

که غذائی نخورده بودم پس وقت مغرب رسید در میان بیابان مشغول بنهار شدم و نماز مغرب را ادا کردم و از ضعف نشسته بودم و مشغول بذاکره بودم ناگاه شخصی پیداشد و سفره پهن کرد که در آن نان تازه با خورش بود و فرمود بخور پس من بقدر حاجت خوردم باقی را با سفره برداشته و رفتم بجهلا بیدل و وقتی از اوقات پریشان و مدیون شده پس با ضمه آن خدمت حجت الاسلام شرفیاب و در باب پریشان خورش با نجاب عرصه داشت آن بزرگوار مبلغ یک صد تومان وجه نقد به بیدل داده و مبلغ یکصد تومان هم در بر وجه و نیزه تاجری برات کرده بیدل بیرون فرستد برات را آن تاجر نشان داده تاجر قبول نمود پس بیدل قضیه را با نجاب عرض کرد آن نجاب برات دیگر یکصد تومان تاجر که برات کرد تاجر ثانی نتواند داد از آن پس تاجر اول هم درخواست کرد که بیدل وجه برات را قبض کند و بیدل باز عرض کرد که تاجر ثانی وجه برات را داده اکنون تاجر اول هم خواهش آن کرده که وجه خود را داده باشد اکنون چه صحت میداند آن بزرگوار در جواب نوشت که آن وجه را نیز قبض و ضبط کرده که آنرا هم بتو بخشیدیم پس اجماعاً سیصد تومان با و رسید و در روز عید غدیر تاجران ضمه آن هر کسی بغیر خود از صد و دویست و کمتر و بیشتر خدمت آن نجاب میدادند که فقیر بنال کند از قصدا در یک روز عید غدیر یکصد و بیست و در اطراف او کسبه ای نتواند که از شتند از زرخ و سفید و از پول سیاه و دهنش بی و هزار دینار و حکم کرد که فقراء در سر یکدیگر جمع شوند یک یک بیایند و از در دیگر میروند و از در دیگر میروند پس فقر جمعیت بسیار کردند و بهر یک یک مشت از زر میداد تا چه مقدار برآید بقدر یک ساعت تقریباً آن نتواند را بفقر بنال نمود و حساب نمودند سجد هزار تومان شد که در مدت یک ساعت بفقر داد بود و دو باب دکان نال یکی نالوفانی و یکی قصابی برای فقر قرار داده بود که نان آن گندمش از خود دکان از خود و مرزنا و از خود و همچنین قصاب و این باب دکان مصرف آنها این بود که بفقر برات میکرد از نان و گوشت و گویا یک هزار فقر بلکه دو هزار خانوار در نان و گوشت از آن بزرگوار موقوف بودند شخصی حکایت داشت که وقتی بفقر رفت و چند وقت بود که غذائی بکیرم نیامد پس شبی از کوچه عبور میکردم دیدم حجت الاسلام از آن کوچه عبور میکنند چون بمن رسید یک مشت از زر سرخ بمن داد و گزشت و در سال طاعون در شهر رشت اموال بلا وارث و مالک بسید جمع کرده بودند فتح علی شاه بدین سید رفت و گفت بادشاه صاحب عیال بسیار فقیر شده است شما از آن اموال که در رشت جمع شده به ما برات کرده باشید سید مبلغ بیست هزار تومان بشت برات کرد که در رشت از آن اموال داده باشند و هر ساله برای فقر که مدینه زادها الله شرفاً و تعظیماً نتواند بیاید و طلا را بسیار احانت می نمود بلکه زو سادات عیان و تجار و شاهزادگان را برسم قرض احانت میکرد و در محله بیدل مسجدی بنا کرده که گویا در عالم چنین مسجدی بنا نه کرده و بنیان آن مسجد که تا مقابل زمین آورند مبلغ شصت هزار تومان مخارج شد و تا وفاتش تمام نشد بعد از وفاتش ملاحظه کردند بنهاد هزار تومان هم مخارج باقی داشت و در زمان مرحوم فتح علی شاه

که اهلای باد و با احسان و مطلق بود با سید بهمانی مسجد فرستند سلطان استدعا نمود که مرا هم شریک در این مسجد گردانند  
قبول نمود و سلطان گفت که شما را قدرت بر اتمام و انجام این بنا نیست سید گفت که دست من بخیریه خلاق عالم است  
در سالی که وفات می نمود مؤلف کتاب در اصفهان بودم که امین الدوله دعای بیت هزار تومان بر آن جناب نمود  
جواب فرمود که تو این نخواهی داد و بودی که من از بابت نظام فقط داده باشم من هم داده ام امین الدوله گفت که  
بودی و در زندگیا که داشته بودم سید گفت مرا اشتغال و مه به نخواهی تو نیست لیکن الحال که قبول نداری بجز قبول  
دارم و آنکه فقراء داده ام مال من باشد و وصیت کرد که از مال او این بیت هزار تومان را داده باشند در حق  
او مصروف سازند - ایضا تاجری از طایفه حاجی غفور در همان سال از سید استدعا نمود آن جناب  
فرمود آن را از بابت مال فقراء بمن دادی و من هم داده ام و اشتغالی نبودم آن شخص گفت که من بودی و  
نزد تو گزاشته بودم سید گفت اکنون که پشیمانی آنچه فقراء داده ام از مال من باشد پس آنرا هم داخل در قروض  
و وصیت فرمود که از مال او داده باشند - اساتید آن جناب ملا مهدی زرقی و بحر العلوم و آقا سید علی  
و میرزای قمی و مانند ایشان در و چنانکه در اجازه آقا سید محمد باقر قزوینی سابق ذکر یافت مخفی نماند که مسجد  
حجت الاسلام فی الحقیقت بیان قابل برای آن نکردیم زیرا که محتاج بدین ست و مثل بر قریب به پنجاه مد است  
و بعد از اتمام مسجد اخوند ملا علی نور می چسبید بیت در وصف آن مسجد افشا فرمود و برای حجت الاسلام فرستاد  
سید فرمود من چیزی قابل برای اجازه این اشعار ندارم و اگر بایتمک خود را نشان این اشعار نایم کم است و اخوند  
بیر شده بود و عمر طویل کرده بود و سید و حاجی که باسی در سوابق ایام در خدمت اخوند درس خوانده بودند روزی اخوند به مسجد  
آمده که بسید اقتدا کند از نهایت ضعف ششخوخت در بین را غشش کرد و بعد بهوش آمد و بسید رفت و دید سید آنروز مسجد نیامده  
بسیار تغییر نموده که من باین تن مسجد آمده ام که ادراک نماز جماعت نایم و تو مسجد نیامدی و اخوند ملا علی در میان حکماء از همه  
کس تشیع تر بود و در بد و امر تقلید میرزای قمی میکرد پس از وی تقلید از حجت الاسلام میکرد و اخوند ملا علی نصف حج  
حکمت العین را در مدت نه سال درس خواند و در سالی او و میرزای قمی هم کجا و نه شدند و بعثت بات فتنه و بین  
راه میرزا از اشعار طایر و مسموعه و ورق بوق اشعار آرا از حفظ میخواند و از اخوند سوال میکرد  
اخواند خود را و دیده گفت من در اشعار پیر سر رشته ندارم و بعد از اشعار که شما ضبط دارید من ضبط ندارم روزی اخوند به  
آقا سید علی صاحب ریاض مفت سید غلیان محتاد بنود و اخوند معنا بود پس غلیانی برای اخوند آوردند که شافعیان  
داشت و کوک نبود و اخوند هر چه کشید دید و دودندید به سید گفت که آن غلیانی که اخبار بگرام میداد این غلیان شماست  
در غلیان های دیگر پس سید خندید و امر کرد که غلیان دیگر آورند و باید دانست که غلیان در اواسط زمان اخوند ملا علی  
با قریب بیست حدیث شد و سلطان منع نمود مردم بمنفع نه شدند و در خلوت و سراپاها و نیز میهن غلیان می کشید و چون سلطان



مطالع شد تنباکو را خراج بسیار بست که شاید مردم ترک کنند آخر صورت نگرفت و ازین بابت است که تنباکو نیز از بی  
 اضغان کمرک بی اندازه دارد لیکن سید خبازی در انوار نعمانیه نوشته است که گنج خانه پیدا کردند که در آن کثری  
 از سباب بود و از ايام قدیم بود و در آنجا آلات غلیان هم بود و این کاشفان بان بود که در عهد قدیم نیز غلیان هم  
 بود و بگلا خواند ملا علی در شهرتار سید تمام تمام داشت و خود مسلم و مقبول القول بود لهذا مردم از وی پذیرفتند  
 و در ادلال تکفیر صوفیه تمامش را به از فقها بود و وی گفت من اهل خبره ام و این گونه اینجا هر کافرند و و علم  
 آتی بر خواند ملا صدری بالاتفاق ترجیح داشت و قتی بشیر از رفته بود و میرزا ابوالقاسم نام صوفی مشهور سکونی  
 در شیراز منزل داشت پس دم بدیدن خواند میرفتند و معرفی در مجلس میگردانید و آنیکه میرزا ابوالقاسم سکونی وار شد  
 و خواست با خواند ملا علی ملاقات نماید معرفت گفت که ایشان میرزا ابوالقاسم سکونی هستند و خواند دست خود را بسو  
 خود باز پس کشید و گفت این مرد نجس است و کافرست از مجلس من بیرون رود میرزا ابوالقاسم سرسازان مجلس حاجت  
 نمود چون خواست که کفش خود را بپوشد ملازمان خواند گفت که حکیم خرهم نوبر است و در وقتی از اوقات صوفی را  
 مردم تکفیر کردند پس خدمت خواند استغفار نمودند و خواند شرح مفصله در کفایتش نوشت و گفت که فتوای قتل باجمعه بدین  
 خدمت سید رسیده که حکم تقبل کند پس در این امور بحسب تکلیف شرعی مسامحه داشت در بان خدمت خواند رسید و خواند  
 بسیار تغییر برائی سید کردند و گفتند که من اهل خبره ایشا نم و ایشان کافرند و حکم تقبل تکلیف عالم شرع است  
 چرا باید مسامحه و مسامحه نماید گویند که از خواند ملا علی نوری سوال کردند که اگر ما بی در میان چاه بنفید  
 چند دلو بایک شیدان جناب مل کرده ازان پس گفت که حکم این سلسله را نمی دانم فضلا تلامذه ملا علی بسیارند  
 ازان جمله والد ماجد و خواند ملا عبداللہ ز نوریکه مدرس مدرسه خان مروی است و من دس او را ادراک کردم  
 و خواند ملا ملاقاتی قزوینی و من در نزد او تمکد کردم و حاجی ملا مادی نیز واری و مرا با او حکایاتی است که مذکور  
 شد و حاجی محمد عیسی لنگرودی و من شواهد ربوبیه را با اقا محمد مهدی ولد حاجی کر باسی در نزد او می دیدم و اقا سید  
 رضی ز ندانی و من در نزد او نیز تمکد کردم تا لیفات ملا علی کتاب حجت الاسلام در در شبهات باوری و شرح  
 حدیث امیر المؤمنین و حواشی شرح اصول ملا صدری و او از تلامذه خواند ملا اسمعیل و احمد العین است که مصنفات  
 و با شیخ احمد احسائی در سلسله علم محبت داشته و او را ملقم ساخته و در زمانیکه خواند وفات کرد حاجی کر باسی  
 بر جنازه اش گریه بسیار کرد و می گفت بعد از تو چه کس دفع شبهات معاندین اسلام را نماید و شیخ علی  
 بن شیخ جعفر در نجف استقبال خباز را شناس نمود و خود بدو شناس گرفت و بحسب  
 وصیت در کفش کن امیر عرب مدفون شد صورت مرا سکه که از خواند ملا علی نوری بجناب  
 میرزا ی قتی نوشت چون نهایت لطافت و متسل سائل بے نهایت و تحقیقات با کفایت مذکور شد

## سوره نوره نوری ندرت میرا می

بسم الله الرحمن الرحيم

مخلص محبوب شقایق از فیض ندرت دور بموقف عرض واقفان حضور عبادت گنجور میرساند که کثر الله  
 فی سبیلہ اعوانه وانصاع واعظم الله سبحانه فی ارضه قدره واعتباره پس از دعای مطهر از ریا  
 عرضه میدارد که هر چند جام جهان ناست ضمیر و دوست اطهار احتیاج خود انجا چه حاجت است  
 حق و عجزه الله تعالی که خدا آگاه و گواه حال این مخالفت اکتناه و شاید این متعال صدق  
 اشمال است که این عقیدت سگال در مثال نظربان صاحب یم المثال مثال سلمان بنیست  
 است غافل شوار حال بن بی سروسالین من با تو چنانم که با بسال سلمان و مشتاقم و دورم غم  
 جانکا هم ازین است و مشتاق تورادور زندا هم ازین است و الطور و کتاب مطور که پور عمران  
 دوران مخالفت دستور عمر است که موسی اساطالب خدمت انشعبان عیسی می باشد هر چند  
 بطور طلب در عین احتیاج نیست بدفع از عتاب لن ترانی از پس حجاب جواب می آید پس درین  
 صورت از جانب میولائی ناقابل کوشش بجای صل و بصورتی است هم مگر لطف شما پیش گامی چند  
 تا که از جانب عشوقه نباشد کشتی و کشت عاشق پیاره بجای نرسد البته دستور سال گذشته اسال  
 نیز در مدت دو ماه هر چند ابواب مساعی بر رخ توبه اسباب یافت بصوبه است علیا مرتب  
 کشوده ام الموانع مسماة بر بے سعادت فی نظر محبت فرزند و مهر مادری راضی نگردیده نعمت  
 نموده و ابوالبصیر با سعادت که شهر بایر مصر سعادت بود از بی طاعتی در میان نبود پس ظاهر است  
 که پسری پدر خاک بر سر است چه عرضه دارد و مشتاقی و محبوری دور از تو چنانم کرد و کز دست  
 نخواهد پایان شکبائی پس ای صاحب همه کس ماین نامصور را بسوی خود از وفا طلب و یا تو کم  
 پاکدامنی صبر من از خدا طلب اگر چه از بصوری معارضه دوری نباشد شکبائی تاب مستقام  
 مشتاقی نیارد و در مثال ان پیر پروانه شعله شمع را نگه داشتن و از پرنیان دم آتش کش  
 کوفتن است و گفته اند و بصبر عار به هجرت کنم چه حرف است که پرنیان نکند شعله را نگه داری  
 ولیکن چه چای که در یک رشته عجب سفته اند که صبر کن ایدل که بر سریت اهل صفات -  
 چاره عشق احتمال شرط محبت و فاسد فالما مورعذ و رچشم نشینم و صبر پیش گیرم و ناله  
 کار خویش گیرم که الامور مهنه با وقتها علی العجالة چند مسئله در نوشته علمی صورت تحریر  
 یافته بغیمه عرفیه المناصه مصحوب عالیجناب قدسی القاب زید الاطیاب قدوة الاجانب قدوة  
 عین اولی الالباب عمدة العلماء العظام اسوة الفضلاء اکرام علام فنام مولانا طافه لاصرف

اخوند ملا محمد علی نوری سلمه الله تعالی ارسال خدمت داشته که از جانب افاضت جوانب ان شکر  
 کامل در کیفیت عمل در باب انحاء اجازت و رخصت حاصل نماید اگر چه از غنایم ایام بملاحظه و مطالعه  
 نسخه مرشد العوام در بعضی از اخباری ان مطلع الانام را دریافت نموده و عقد های بسیار است  
 ان کشوره اند اما افاضت تان را فایده بی اندازه است حقیقت مطلب ازین در کسر و رخصت تها و  
 در عمل برای اعتلاء ان سحر محنت است همه کوشیم تا چه فرمائی روا بود همه جوان آونیش با که پیش  
 صاحب دست در کمر گیرند چه جای چون من بنین زشت بدششت که نه دین و نه دنیا و نه اسید  
 بهشت چون کافر مفلسیم چون قبحه زشت بعد از یاری حضرت باری بیدگاری و دوستان غلام علی نهم  
 بدست یاری و عار استیجاب است انصاحب دوستداران اسید واری حاصل سعدی مگر از خرمن  
 اقبال بزرگان بکوشه نشند که ما تخم نه کشیم باری از الطاف ملاذ الاشراف چشم نثار دارد که برود  
 در ذیل هر یک از اسوله قلمی داشته بصحوب کسی معتبری ارسال نموده که منت بر منت و دستار  
 مخالفت شعار افزوده خواهد شد بعضی از حجات در این اوقات بسیار محتاج می باشد و چشم  
 بر راه است که نسخه مرشد العوام با صحتی مقابله رسیده در سر کار یافت شود و پر در کار نباشد بجهت  
 فخلص خود بفرست که عین فخلصان نوازی است و ایم کل این بوستان شاداب نماید در یاب  
 ضعیفان را در وقت توانائی اگر چه از قرار یک مسموع میشود بوستان باغ انصاحب بوستان نیز در  
 این اوقات لبان باغ خزان است امید که از نیم غنیمت گلستان عینی لاری باغ جان  
 نشان معطر بوده ابواب فیوضات روحانیه و سعادات اخرویه بر رخ ذات قدسی صفات  
 ملکات ان مطاح انا فائز کشون آید پریشانی ظاهری درمان چون ظاهری بر ظاهر است  
 که دلیل بر جمعیت خاطر است زلف آشفته او موجب جمعیت است چون چنین است پس آشفته ترش  
 باید کرد زیاده تر قبح ظهور تفقدات و توجهات با ارسال تعلیقات وارجاع خدمات میبخت  
 دلالات موجب الملمات از جانب ان شریف المناقب می باشد الباقی ابامه العالی عرضه  
 میدارد که حقیر در میت سال پیش ازین در قزوین در خدمت جناب غفران مآب عالم عامل  
 استاد اقا سید حسن برادر عالم عامل اقا حسین طاب ثرا محامدس فقه و اصول فقه را  
 میخواند سید مرحوم مذکور بجهت و سایر رفقای مباحثه روزی در اثنا مباحثه در بحث نماز  
 احتیاط فرموده اند که تسبیح خواندن در رکعات احتیاط چون بدل از دو رکعت اخر است  
 احوط و اولی است و نمودند که طریقه جد با والد ایشان و برادر ایشان و خود ایشان در نماز

احتیاط است و اما با این وصیت فرمودند که غیر از این نکسید و حقیرم نظر بمن مطلقا که باقیان  
 داشتیم بین طریقه عمل میکردیم حتی اینکه در صفهان در خدمت قدوة العلماء و عده از حکما است  
 میرزا ابوالقاسم از کتب فقهیه میدیدم از طریقه عملیکه در خدمت مرحوم مزبور فرار گرفته بودیم دست  
 برنداشتیم و در خدمت فیض موهبت فخر التحقیق ملا ذوالابالیقین قدوة الحكماء الالهین  
 محیی مرآسم العرفاء المتشرعین الموحدين سندی و سیدی و سید الجمیع آقای آقا محمد بن آقا محمد  
 رفیع رفعة الله تعالى مع الائمة الاطهرین علیهم السلام شرف اندوز گردیدیم و ایشان  
 مکرر تحقیق و صحت میفرمودند که در زمان غیبت محصوم بغیر از طریقه احتیاط راه نجائی متصور نیست  
 و بمقتضای حدیقه ملاذ الفقهای المولی الجلیل المود المنصور مولانا ملا محمد تقی محاسی طالب شاه  
 و جعل بخت شواه باید عمل کرده باشد حسب الامر الا علی امثال میرفت و در این مدت رجوع  
 بحدیقه بقدر وسع عمل مینمود و کثرتی از مقتضای آن تجاوز مینمود مع ذلک غایز احتیاط بخصوص  
 نامه های پیش ازین هم تسبیحات اربعه خواندم تا آنکه از حسن اتفاق باین فکر اقدام و تفحص و تتبع بسیار  
 نمودم دیدم که احتیاط در خلاف است علی الخصوص نسخه مرشد العوام سرکار رجوع نمودم تفریح  
 بعدم جواز فرموده بودند درین صورت بالضرورت باید تدارک نموده باشم چاره دارم و درین  
 خصوص چند سوال دارم که تفصیل نموده میشود و آن متاع باید در زیر هر یک ازین اسوله جواب  
 علمی فرموده باشند اگر چه حال و علی العجل بقدر استنباط خود و رعایت جانب احتیاط مشغول  
 عاده نمازمی احتیاط احمد الله تعالى شده ام تا از جانب غربت جوانب ان بطاع به مقرر شود  
 و سبب است که جوابها را یکمانه الا هم فالاهم فالا هم علمی فرموده باشند قبله گاه بموجب تفصیلی که از  
 اسوله نموده میشود در طرفت در وقت تنگی فکری شد و تکرار بحسب معنی و لازم معنی در اسوله هست  
 در ذیل هر یک جواب فکری میفرمایند اگر چه جواب سابق کفایت حاصل بشود و حقیقت آنست که مثل  
 بنده شرمند در سیاه تبه کاری باید سیاه پوشند و از وادی آبادی در گشای غم و شادی خست بکنای  
 بکشت جمع خیر بجا برداخته از نشایه مسامحه در تدارکات بالمره در گذشته از قید لا باس خبر ندارد و ضرر  
 ندارد لا باس اگر چنین باشد جرح عظیم لازم می آید آدمی بملاک نشود و کلا و طرا از آدمی حاصل نماید  
 ایایچکم که گرفتار عیال پریشان حال میباشیم پس بن صورت الا هم فالاهم فالا هم اه اه که کار تمام  
 است ترسم نرسی کعبه اعزالی این ره که تو میروی به ترکستان است اما چه چاره دست بیچاره چون  
 بجان نرسد چاره جزیر پس دریدن نیست تمنا دارم و بخدا قسم میدهم که درگاه هیگاه از دعا این سیاه

در زمان غیبت  
 الحیا طیاره



را در انوش فرموده باشد پس خواهر بچین جز معر علی در دل راه ندارد این شیشه کد را مرا شاه نداده  
 خجسته اند فداه یا الله در کنی و لا یحکمنه محمد اله الکرام علیه وعلیه السلام چون توانیکه بیج پایش کنی  
 بازان کن که و امیش یاد کنی از ایشان بستی گوا ایشان الفقه اندکی پیش تو گفتم غم دل رسیدم که دل  
 از زده شوی و زنه سخن بسیارست الباقی هو الله و تمه اگر مقرر باشد عند الله است -

### در جواب مرسله از میرزا سقایی

جواب میرزا ابوالقاسم قمی رحمه الله تعالی بر شکسته صموده بنوس محبت یوس بلا و بال سبه طالع  
 محبوب نفس محنت قرین ابتلا بصیغه تقیه بیان یکم نشان و حریر تحریر قلم زبان منقصر بنیان بقر عرض طهار  
 و حیات بے ثبات ساحت و اہت تفقد و التفات ان قد و د حیات امور و شکروا لب العطیات نمود  
 بر لوح ضمیر ضیاء تویر می نگار که در قاف متعززه از اوج عالم قدس محاط معناک میجا صلی گردیده  
 تیغ فید بدیر تنہیات انیقہ مجر و بنیو در ترین بنیر انشد و خواب غفلت بیدار ساخت و ہد ہد متمتعی کہ چون  
 ایجا نامہ سلیمان مصر و فارا بشہر سبا آورده از جماع انس نوید الیامی جوشی ترین و حشت زدگان  
 رسانیدہ از دیچہ اقبال فرسہ افزای بر سر سخت خفتہ ترین خفتگان انداختہ اعنی ماتف غیبی و مولف  
 لاریبی مکتوب بلاغت اسلوب حقانیت محبوب کہ ہر طرے از ان نہریت از منج ایجاب و ہر شطری  
 از ان بھریت از معدن حکمت و مخزن سعادت پرمردگان کردہ خاک بید لیر از نہت فرا چون  
 فصل بہار و طلت نشینان معناک غمناک بجا میلہ انور افزا چون شمس در نصف النهار دو حہ بنیانش از  
 شمشاد و فزاید قرا بد گوناگون بر دور و روضہ افادانش از از ہار و اوراد و خواہد عواید و قلمون جواہر  
 شمار از مطالعہ انوار صفحات التفات ان طلت کہ خاطر حزین روشن و از نسایم عنبرین شامیم اختلاط  
 و اشاراتش گلشن دل محنت قرین گلشن گردید اشارات دقیقہ فایح معلقات بشارت بانستم  
 و بشارت انیقہ از اشار ح مشکلات اشارات شاختم حتی انکہ در عالم اظہار لطف و نوال نسبت  
 ان زبدۃ اہل کمال و مشفق بمیال را با انیقہ صریح کمال و خاصر بیدل و حال در مثال سلامان  
 و ابسال قرار داده بودند اگر چه مقتضای مقام ایہام بقصہ او لے را پرورد کہ فی الحقیقہ جو  
 لمیحی باشد و لیکن مقتضای حال زفری بجانب قصہ ثانیہ می آورد کہ در معنی مستحق انواع علامتی را  
 مدیحی باشد و چون این لاشی میقدار خود را در عدا و نسبت باہل اعتبار و اضافہ بسایقان کامل  
 حیار نمی شمارم نہرا کہ نسبت خود را در استکمال یا مرعلہ وصول خود با علامتہ از کمال چنان  
 و انہم کہ تربیت نار مارح راست در نفع طبیعت با کوزہ صلصال و مناسبت ظہور ترے خود را از

از خفیف طبیعت با وج مقتضای طهت چنان شناسم که منبع چشمه کبریت راست در منبع مایه  
 زیرا که دشمن کینه را دوست انگاشته و دوست قدیم را برکنار گذاشته و بذری زمین  
 شوره زار کاشته و در سقی آن نقشی بر لوح آب نگاشته و در امید انجام الفت و تمش با این ترا و فریق  
 علم سفر و رازی افروخته بلکه خیال شریبی از شهد کاسها بر سر نوشیده و بفریب نه چشم از دام پوشیده  
 و در هر نفسی در خرابی بنیاد خود کوشیده پدرم روضه رضوان به و گندم بفر و خشت ناخلف باشم  
 اگر من بجوی نفوذ ششم بکاهه ای چون کوک روضه و در امن ام و انجاست بی بی تعلق این عجزه  
 عذر همد و پستان عرض چیده خندان و خوشحال و گاه و گاه در بغل ابو نحریات با تاوکل  
 بیارنجه مشغول ریش کردن و تاجانی طبا نچه بر زوزون بادل بر طلال و بعد ترقی از خفیف رضاع  
 گاهی از مکتب خانه موعوب حقیقی در گریز و با ما در محرابان تقوی و پر بند و طلب جوز و لوز و موی و شنبه  
 می باشد خلاصه آنکه شرح حال بن شکسته مال و بیان حسرت و سر شکستگی این جالمیم تیه ضلال و عاظم  
 غمات حرمان و طلال و دور افتادگی از کاروان سفر **سنگ** اسیری قطاع الطريق خسارت و وبال  
 نه چنان دور از حیطه تقریر و بیان است که بقلم و زبان چه جای زبان اکبر نشان در اید مگر خواننده  
 احوال مراد اند کسی ورنه بخوندان آنچه آید هست حال دیگری باشد علی الخصوص این احوال  
 مناقضت اقران که دایما عمر گرانمایه در نقصان و خسار و با مقتضیات نفوس شریره اهل دهور  
 در گیر و دار و مصدوقه صبر که الشجرة خیر و شرفانی انار جوده که لحه و زانغ میر نیست و بالمره از  
 کار باز مانده و چون زیاده ازین فرصت اظهار جبارت حال و بیان پریشانی احوال  
 امید هست که همین قدر و مقام دلسوزی تقویت داعی نموده در مظان اجابت از و عافا بخش  
 نفرماند و الا بمقتضای المامور معذور و لا یرک المیسور بالمعصوب حسب المعذور و انما مقتضای  
 مرجوعه می پردازد و چون از مقتضای مجموع ان کلمات صدق آیات استنباط شد که نظر بحسن  
 ظن بقیه و خلوص طویت و استقامت بخت ذات شریف حقیقت مقصود شما است که اگر امر  
 بقیه در باب تدارک مافات ظاهر شود و قابل اظهار باشد عرض کنم عموما و خصوصا هر چند سودا و ب  
 باشد لکن از جهت تکلیف و اسع از طرفین قوی است هر چند مطلب طولانی و در اینجا با انجام  
 نمی آید لیکن بعنوان اجال بعضی از مراحل عرض میشود و اولی آنها اغلب شکالات را در حرکت تدارک  
 نماز احتیاط قرار داده اید و چنان قرار داده آید که باقی تکالیف بسبیل احتیاط بعمل آورده  
 باشد نظر بآنکه عاین باب رحمت و مغفرت باب فاما محمد صلی الله علیه و آله

فرموده اند که امثال تیران چاره نگران نیست و فرموده اند که کتاب حدیقه تفهیم  
رجوع کنند و شما هم بنای عمل را بان گذارده اید و بعد در مقام ملامت بر نفس شریف فرموده  
اید که حقیقت نیست که باید از شایسته مسامحات و مدارکات گذشته از قید لایسالی باس و ضرر ندارد و  
اگر چنین باشد لازم می آید ظاهراً ازادی حاصل نمایند و شغول تعمیر خرابیها بخود نشوند این دو کلام  
شما یافتیم که شما میخواهید که همه زقار شما با احتیاط تمام شود و این حقیر از مدتی در این مرحله سخت غم  
تا بحال نتوانستم فهمید که ممکن باشد که کسی تمام تکلیفات را یا اغلب را نتواند با احتیاط بگذراند باکی ندارد  
و ضرر ندارد و منتهای سیر معرفت ما است شما که از ان در میروید بجا میروید چه جای اینکه بفهمی  
عسر و ضرر و هرج هم نخواهد گنجینه نگهید و حال آنکه از جمله یقینیست تا که در اجزائی ان در مواضع  
اختلاف بهم رسد و بهر حال مناصی از اجتهاد و تقلید نیست و در سه فقره در باب عدم امکان انعام  
بر احتیاط عرض میکنم و بطن این مطالب در خود استند و حقیر در کتاب توانم نوشته شده است  
اولاً اینکه در بعضی از اکنه محال است و چاره از تن اجتهاد و تقلید نیست مثلاً در جهرا و اذنهات در  
بسم الله الرحمن الرحیم در نماز اخفائی بعضی قائل بوجوب جهرند و بعضی قائل بحجرت و قائل باستحباب  
نمیدانم احتیاط در جهر است یا اخفات در فعل و ترک هر یک خوف عذاب است غایت امر نیست که بفهمند  
و نماز بکنند در یکی جهر و در یکی اخفات و شما بر نفسی عسر و هرج هم تکیه نمی کنید و خواهید که قضای نماز  
عمر را بخشد و در همه روز هم نمازهای اخفائی حاضر خود را بکنند چگونه انجام میاورید و بر فرض  
تسلیم که توانید با انجام آورد مسئله دیگر در میان می آید و چه در عبادات شرط است یا نه و این مسئله  
اجتهادیت باید دانست که احتیاط و تعیین کدام یک از محتملات و دین تکرار نماز با نیت  
و جوب میکنید یا استحباب یا تردید نیت میکنید یا نیت میکنید و این با هم از سایل  
اجتهاد و تیه است نمیدانم احتیاط در چه چیز است یا احتیاط درین است که خیر را که خدا واجب نه کرده  
واجب کنیم یا یکی را بقصد و جوب کنیم و دیگر مستحب کدام را واجب دانیم و کدام را مستحب و دیگر  
اینکه در صورت تردید و تردید چگونه نیت تحقق می پذیرد و حال آنکه نیت از باب اذعان تسلیم  
است نه محض تصور و اگر گویند که همه محتملان را از باب مقدمه واجب بجای آوریم پس همه آنها واجب  
است از باب مقدمه که نفس فی المقدمه در نفس مقدمات بعمل می آید و در اینجا نیز اشکالات بسیار بود  
یکی وجوب مقدمه و جوب مستحب و مطلوب و تکلیف واجب اصلی است و امثال وجوب اصلی در ضمن  
و جوب تبعی مستلزم جابج متضادین است و اعتبار حقیقت در امور متضاده و اکتفا بان چنانکه مستحق

مذبح اشاعره است از مسائل اجتهادیه و معرکه عظمی است احتیاط در اختیار مذبح اشاعره است یا مذبح  
 شیعه و معتزله علی السحال هیچکدام از آنها بخصوص واجب اصل نیست و تکلیف بامه مالا بعینه غذا و معینند  
 بر فرض تسلیم چو از ان اغراض از لزوم تاخیر بیان از وقت حاجت موقوف است بر علم باشتغال فی تحصیل  
 ان تا آنکه گرنیم با وجود ممکن از ایشان بان در ضمن مجموع صادق است که ممکنیم از ان بحیث اینکه اول  
 افعال تولیدیه مقدور مکلف هستند بواسطه مقدورست و اقعا و ان خود ممنوع است بحیث آنکه  
 اصل برائت ذمه مکلف است تا علم بتکلیف بهم رسد و حصول علم باشتغال ممنوع است الا در قدریکه  
 ممکن اجتهادی حاصل شود بوجوب ان پس نتوان گفت که شغل ذمه یقینی مستدعی برائت ذمه  
 بقیته است بجهت اینکه اشتغال ذمه زیاده بر قدر مطمئن ممنوع است و با وجود این همه دعویها چگونه  
 قصد و جوب در همه محتملات میکنند و خوف ابتلائی بیدعت در مقابل ایشان است و اختیار ترک نیست  
 و یقین هم رجوع است از احتیاط بظن اجتهادی و اگر بان هم تکیه نکنید رجاء بالغیب خواهد بود با وجود  
 آنکه اصل مسئله احتیاط از مسائل اجتهادیه است که واجب ایاست چنانکه بیان کردیم ترجیح  
 در بین سلف بظن اجتهادیت یا با احتیاط و این خلاف مفروض است یا مستلزم در رد دیگرانیکه مراد از  
 احتیاط چه چیز است اگر تحصیل یقین است آنکه ممکن نیست بر فرض که در کجا تحصیل یقین ممکن شود بائی نیست  
 که در دیر آید و آنکه بجهت آنکه غالب تکلیفات عبادیه مرکبات مثل وضو و غسل و نماز و روزه و  
 حج بلکه قاطبه نماز مرکب هرگاه همه اجزاء را یقین بشود یک جنوا و ظنی باشد پس ا و ظنی خواهد بود  
 بسبب اینکه کل مشتق میشود بابتفراحد اجزاء و پس هرگاه یکجز ظنی باشد که محتمل باشد که در نفس الامر  
 غیر ان باشد پس ان مرکب بالمره معدم بنا بر ان احتمال و چنانکه احد المقدماتین هرگاه ظنی باشد نتیجه  
 قطعی نمیشود و در این جا هم تا تمام اجزاء عبادت یقینی نباشد یقین بصحت ان حاصل نمیشود لاقول  
 اشکال در نیت مکرات باقی است چنانکه گفتیم پس هیچ حال یقینی حاصل نمی شود بر فرض محالی که  
 نماز همه اش یقین شود شکی نیست که نماز مشروط است بطهارت از حدث و نجس و سائر و مکان و  
 وقت و غیر ذلک و تحصیل یقین در مسائل همه آنها از جمله محالات است پس هرگاه بتر ظنی باشد مثل  
 است که جز ظنی باشد و بگذارد دیگرانیکه بعد از ان که بگوئیم که دلیل احتیاط تمام است و احتیاط  
 لازم و پیدا کردن احتیاط هم ممکن است لیکن پیدا کردن محل احتیاط هم مسئله اجتهادی است  
 مثلا در مسئله تخیر در قصر و تمام در موطن اربعه بعضی قصر را واجب دانسته اند و بعضی تمام را و مشهور  
 تخیر است و در احتیاط در مسئله هم اختلاف کرده اند نظریات و ضعف دلیل که در صورت ترجیح تخیر



ایا کدام احوط است و دیگر آنکه هرگاه ملاخوند محمد تقی بفرماید که احوط این است و مثل او بعضی دیگر  
از فقهاء مثل والد اجداد و یا اخوند ملا احمد اردبیلی رحمه الله تعالى یا غیر ما بفرمایند که احوط  
خلاف نیست در ترجیح احد احتیاطین بر جوع بطن خود میکنند یا احتیاط در احتیاطین میکنند  
بان اشکال سابق عود میکند و اگر نکته بسنجیم حرم اقا محمد میکنند در ترجیح کتاب حدیقه ائمتین در  
این صورت مقام بکرات در رات خراب تر میشود کمالا بخفی علی البصیر و دیگر آنکه بکلمه شریفه قوا  
انفسکم و احلیکم نار و قودها الناس و الحجاره عیال شمار که مدار بتاعت ثنابت امر می کنید  
و انهارا بچ عمل و امیدارید و نکته ایشان در متابعت ثنابت تقلید شما خواهد بود و یا با احتیاطی که خود میکنند  
یا با احتیاطی که شما بجهاد خود انرا احتیاط نماید محدود عود میکند و هرگاه ایشان را امر می کنید  
با احتیاط بخوبی که خود میکنند که از جمله ان است هر نماز را چندین بار باید کرد با اینهمه محدودات سابقه آبا  
در نیست که زنی ضعیف النفس با وجود آنکه باید متوجه مشیت امر خانه و اطفال و ایفا حقوق زوجیت  
و توابع و لوازم ان باشد یا دختر ضعیف و یا دل تکلیف را این همه تحمیلات شاقه بکنید و حال آنکه مثل شما  
در قرآن مجید فرموده ما جعل علیکم فی الدین من حرج و یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و خمیر  
فرموده است که ملت من سمحه سهله است پس اگر خدا گوید که چرا بنده گان مرا تحمیل عسر کردی و حال آنکه  
من خواستم از ایشان مگر یسر بغیر و آله گوید که دین من سهل و آسان بود چرا بمرات من خصما  
ضعفای ایشان امر را اگر ان گردید چه جواب خواهیم داد و اگر برابر اوله من احتیاط دایا و رید  
در ان الف کلام است و غایت سلم از انحا استجاب است لا غیر الی غیر ذلک از ناخوشیا که در الزام  
احتیاط است آنکه مذکور شد فی الجمله اشاره بود در احتیاط در عبادات و اما معاملات و مراعات  
پس انجاد در گران نرو مرض بدیرمان تر است که است محتاج شوم بقطع دعوی فیما بین دو نفر  
که صلح در انجا صورت امکان پذیرد و در ترک حکم مفاسد غلیظه باشد از قتل نفوس و شک و  
و شک اعراض و امثال ان یا مالے مابین دو صغیر باشد و احتیاط هیچ وجه ممکن نباشد یا احتیاط  
در ابقاء مال است تا تلف نشود و یا در ترجیح بلا مرجح و هر کس منتهی بمسائل عادیه و واردات یومیة  
بین الناس نمیداند که کار با احتیاط با انجام نمی نماید و دیگر آنکه لازمان محدود میگردد در رعایت استقامت  
و تعالیست می باشد از ابتلا و خود و میخواند که تدارک مافات کرده باشند تسکینی نیست که مثل شما در است  
بذل جهد و استغفار و سع و در تحصیل احکام شرعیة بحجت اوله قومی که اقامه شده است بر وجوب نفقه  
و تحصیل منافع دینیة و همچنین اوله طالع که اقامه شد بر اقامه معروف و از اجیه منکر و این مرحله عظمی

لا اقل باید اغلب عمر مصروف باشد و شب و روز و طرآن باید بود تا آنکه رفع احتیاج خود و عضا حوائج قاصد  
از ولادت بومیه از مسائل عبادات و معاملات بشود این لا اقل واجب کفائی است و اگر نه بر مثل  
شما شاید که واجب عینی باشد و با وجود این خواهید که متوجه تدارک مافات شوید بعنوان احتیاط نه بعنوان  
اقل واجب انفعی لا اقل موجب احاطه جمیع اوقات شماست ایضا احتیاط در این است که ترک تحصیل  
این مرتبه نموده مردم را در حاجت گذاشته بلکه خود را هم معطل گذاشته چنانکه گفتیم که هر احتیاط  
انجامی ندارد و با وجود این مشغول قضای یا صلوات و عبادات باین نحو که هر یک را لا اقل در مرتبه  
بکینده و نمازهای حاضر و فاتیحه مدت عمر را باین پنج بجایا و رید کجا با انجام میاید بلکه اگر نگوئیم بر شما واجب  
عینی است اکفایا اقل واجب و بذل جهد و تحصیل مسائل لا اقل بعنوان یاقین میتوان گفت که این احتیاط  
است از آن پس احتیاط در ترک آن احتیاط است و اگر بفهمید که تکمیل نفس مقدم است بر تکمیل دیگران  
چنانکه کثیری از اهل عصر طے تحصیل مسائل فقیه را بر غیر خود گذاشته اوقات را بر سفرها و شترانها  
مصروف علوم عقلیه میکنند که این با اصول است و بر فروع مقدم است و انشده بالله که معلوم  
نست که شارع مقدس چنین اصول را از ما خواسته باشد که مانع از فروع باشد یا لب جوز و لوز را قبل  
از شکستن قشر آنها از ما خواسته باشد قطع نظر از آنکه اصول را اصلی میباشد یا نه بحجت آنکه بالفرض و ببدیه  
از جانب شارع مقدس بیان مسائل فروع از ما مطلوب است و تحصیل فوق قدر جهود از طریق شارع  
مقدس و ناموس انبیاء و مسائل اصول اگر نگوئیم که حرام و منعی عنه است لا اقل با موریه و واجبیت  
و ترک چیزی که یقیناً مطلوب است و اختیار چیزی که اگر حرام نباشد واجب هم نیست مخالف مقتضای  
برهان و ضرورت عقل است با وجود آنکه تکمیل نفس خود هم موقوف است بر عیان عبادات علی و جهای  
و نفقه نه محض تکمیل غیر است و از ما سبق معلوم شد که تحصیل نفقه بعضی احتیاط از جمله مکنات نیست پس باید  
پرده را درید و گفت که شریعت در کار نیست باید ملتزم شد که آن تکالیف یقینیه را کما هو حق بقدر الوسم  
و الطاقه بجا آورد پس چگونه میتواند کسی از عمل او با احتیاط است ترک این کند بالمره و چگونه میتواند شد  
که بگوئیم که احتیاط در ترک تحصیل مسائل نفقه است کما هو حق و متوجه شدن بحقیق اصول بروحیکه دلیل  
بر لزوم تقاضا نم نشده یا بر صریح آن قاضی شده با وجود آنکه میگوئیم که تکمیل نفوس با انواع مختلفه میباشد  
مقربان شاه برخی از جمله نماز و جلوس اومی باشند و هر لحظه شهادی از فیض صحبت و اتقاعات شاه  
می نوشند باین وسیله در تحصیل علی درجه فریب میگویند و بعضی از جمله قراس و اهل شرط میباشند  
که در هر دم از سوشه اید من حریست گمندی می بینند و از الم شب بیداری و بنوا بے شدنی بر خود میگیرند

و دائم در سیه دماغ دشمنان گوناگون و در تحمل بار گران حدرا ستمه دل و در خون گاهی جان خود را  
 به فیر دشمنان خواهند و گاهی تن خود را در مضار مجاهدت و مفاسد میکارند هر چند سالان  
 بجهت حارسی در محافظت ملک و سلطان ناچار نیست و جان جانی را حفظ بجهت بقای جان و کار نه  
 لیکن چون جنود نامسعود و سواران نفسانی و وسوسه شیطانی و بهر حال انسانانی در حول سیم  
 سلطان و در تحریب نوایس ستوده سحانی میگردند و گشتگی عالم ربانی با جنود مسعود و توفیق  
 یزدانی ضرورت که با اصله افکار تاقیه و حدرا مضطرب و سپهر تخلیه و انصاف و اعتبار بنیاد و احسان  
 را برکنند پس کجاست نسبت عابدان را عاقلان و والمان و شیفنگان جمال مجبور با مجاهدین فقها  
 که ایشان اوج الاستکمال خود را منتهی محبت و مناجات قرار داد و این زمره عالمان در راه حق  
 عابدان و غیر عابدان و محافظت حامی شاه شامان جسم و جان در داده بین تفاوت ره انجاست  
 با کجی بلکه توان گفت که ان حراس در مرحله عرفان نیز ممکنان گویی سبقت برده اند و در داده  
 را می محبوب زلالت محققه که شبه است بلذات نفسانی گذشته اند پس در اینجا توان گفت که تکمیل نفس  
 هم روانیت که من احیایا فلکانا احیایا الناس جمیعاً و در پرده بودن شاید مطلوب و احتیاج بهر  
 محبوب چنانکه از قوتی و اعراض گاهی از بی شیبی با اغراض است کانه در صورت غنچ و دلال و در معنی  
 تکمیل غراض تباهیل در اعراض است فکر بلبل همه آنست که گل شادیارش کل در اندیشه که چون عشق  
 کند در کارش و چون از لوازم سوالات خاصه انجباب استعلام مطالب عامه مرحله تکلیف از قواید  
 کلیه اصولیه و قواعد کلیه فقیهیه می باشد از اینجا که جد اول این ریاض از یک منبع منبج میشود و اصول حکام  
 تکالیف حاضره و تدارک فواید در یک فزات منبعث میگردد و لهذا عرض میشود که در مرحله اول  
 هر وقت دماغی داشته باشد مروری بجناب قوانین محکمه حقیقه فرموده باشد خصوصاً مباحثه ادله  
 شرعیه و مباحثه اجتماع و تقلید و اما در تدارک مافات بعنوان قائم بنایت فکر حقیقه در جهان  
 استجاب مثبت و محمل اینکه از جمله واضحات است که اطاعت مولی بدون قصد اطاعت محصل است  
 نیست عرفاً و حصول فعل موافقاً لغرض المولی از باب اتفاق مجری نیست در امتثال بلا پس تا نداند  
 که امر مولی که امر است چگونه قصد اطاعت او میکند و حجت الله بعد از پیشوا یا نراه بهی شخصی است  
 که استنباط احکام بر وجه صحیح از ماخذ تواند کرد که در اصطلاح انرا مجتهد میگویند پس هرگاه  
 دانست که باید با و رجوع کرد و مسامحه کرد و بغیر او رجوع نمود این شخص هر چند صحیح و موافق  
 واقع بکنه نه معذور است و نه فعل او مستقط تکلیف قضاست و همچنین هرگاه گوش زده او شده باشد

در این باب که در ریاضات است و در کمال است

که باید از معتدی اخذ کرد و در تعیین آن معتد که چگونه کسی باید باشد مسامحه کند و هرگاه دانست که بر او  
تکلیف هست فی الجمله و ندانست که باید از مجتهدی اخذ کند بلکه چنین دانست که همین پدر یا معلم با او تعلیم  
کرد و خدا همان است و متفطن نگراوند که در حد تقصیر در آید پس اگر موافق واقع افتاد از باب اتقان  
بر او اما چیزی نیست نه انمی و نه قضائی و هرگاه موافق واقع نیفتاد بر او اثمی نیست ولیکن سقوط  
قضایم از او مشکل است هر چند وجوب اثم بر حقیر واضح نیست چون قضایم بغرض جدید می دانیم و امر را  
مقتضی اجزاء و مفروض نیست که نظر بقواعد امامیه از استتال تکلیف غافل و تکلیف بالایطاق با بقا  
تکلیف نسبت با و ما مور به همان نیست که مفیده است و حاصل آنکه تعیین مرجع و ملاذ بعد از غیبت امام  
فی الحقیقت از روافد و مسائیل کلامیه است مثل یقین امام نه شامل فقه است و نه اصول فقه و عقل  
و نقل هر دو دلالت دارد بر اینکه مرجع عالمی است که قادر بر استنباط باشد از مآخذ پس اگر کسی مفیده  
این معنی را و متفطن شد و پیروی نکرد و اکتفا کرد بقول پدر و مادر و ملاکبتی که درجه اجتهاد ندارند  
بیشبیه مقصرت و اثم و قضایم را لازم است هر چند صحیح کرده باشد علی الظاهر و هرگاه متفطن نشد مطلقاً  
و چنین دانست که عبادت مکلف با و همان است لا غیر و اتفاقاً بر وجه صحیح عمل آید پس تکلیف همان است  
چنانکه بیان کردیم و بر او قضایم نیست زیرا که نه عموماً من فاته سلوة فلیقینها سائلان است  
بنابر آنکه قضائی بغرض جدید باشد چنانکه اقوی و اظهر است و نه هم ترک نماز کرده که بمقتضای امر اول داللی  
بر او قضایم واجب باشد بنابر آنکه قضایم تابع او باشد و همین سخن در صورت مفروضه بر فرض مخالفت  
واقع هم جاری است چنانکه هم گفتیم پس سوال آنکه از آن مخدوم در باب نماز احتیاط رفته است که منشاء  
اشکال در همه آنها همین بوده که در حینیکه ملزم مرحوم میر سید حسن قزوینی می نموده اند نظر بحسن ظنیکه با ایشان  
داشته اند عمل بقولای ایشان کرده در بابت میل قرائت حمل تسبیح در شرب یا اصل نماز یکی است  
بجته آنکه ظاهر آن است که قبل از اخبار ملزمان مرحوم شاید تعلیه افضل از ایشان را نکرده باشند  
بلکه اشکال در سابق پیشتر بایست باشد خصوصاً آنکه نماز احتیاط با تسبیح کردن فوسل است از احوال  
امامیه و چنان نیست که خلاف اجماع باشد پس هرگاه در اصل نماز ما و در سایر احکام نماز احتیاط مکلف  
نموده را بجا آورده آید و اشکال شما همین در تسبیح خواندن در نماز احتیاط است پس هرگاه در حال  
چنان حسن ظنی پیدا است و خود داشته آید که مطمئن بوده آید که حکم الله در داده شما همان بوده است  
که ایشان فرموده اند و متفطن احتمال دیگر نبوده آید که بلکه غلط گفته یا اهل فتوی نبوده و تقصیر  
نکرده آید درین باب درین صورت اظهر در نظر حقیر نیست که شما معذور باشید و بر شما قضائی



لازم نباشد بر چند در واقع سید محمد بوده یا خلاف قوی گفته باشد بلکه خلاف واقع هم علی الاظهر هرگاه  
 بدین مسئله سایر مسائل نماز مسامحه کرده در تعیین مرجع پس اشکال و تشویش شما منحصر در نماز احتیاط نیست  
 بلکه باید بکنید بلی تشویش شما در خصوص نماز احتیاط و تخصیص سوال بان وقتی خوب است که در باقی مسائل  
 مکلف بعمل آمده باشد بقیاید مجتهد واقعی یا بفعل در حالت غفلت یا لمعه و عدم تقطن بلزوم اندنجه یا علم  
 از او که تکلیف در آن جزا و نبوده باشد و تفصیر در نماز احتیاط باشد و پس ما هم فرض سوال را در صورت  
 میکنیم و حسب اقتضا در فیه جایده جواب هر یک را می نویسیم السؤال الاول یا عاده نماز یا احتیاط  
 به تنهایی کافی است بنا بر اظهر و اقوی بر تبه از ظهور و قوت که اطمینان را موجب بوده باشد یا نه بلکه اصل نماز  
 را نیز باید عاده کرد و اتم که اتم است جواب اظهر در نظر اصرار عدم وجوب فوریت نماز احتیاط و چشم بین  
 عدم بطلان صلوته است هر چند عمد ترک کند نماز احتیاط را هر چند معصیت کرده است پس ما نحن فیه  
 صحت نماز اصل و عدم احتیاج با عاده آن کردن اولی است با اظهر بودن و اقوی بودن و اما  
 وجوب قضاء نماز احتیاط در خارج وقت در صورتیکه نماز احتیاط را ترک کرده باشد پس این اشکال  
 و احوط بلکه اظهر لزوم قضاء است و اما سوال را از اتم پس انخاله از اغلاق و اشکال نیست و توجیه آن  
 بنا بر آنچه حقیر از ظاهر عبارت شامی فهم انیت که یا بنا بر اظهر که عدم صلوته است و اظهر لزوم قضاء  
 نماز احتیاط است در صورت عدم اتیان بان در وقت خود علی وجه یا همین موجب اطمینان است  
 یا نه بلکه باید احتیاط کرد و اصل نماز را هم قضا کرد و بجهت خروج از مخالفت مشهور که قابل بطلان  
 اصل نمازند و واجب می دانند عاده آن را و یا مراعات این احتیاط اهم است که اوقات را صرف نماز  
 احتیاط فقط کند بجهت آنکه نظریه بلیل اظهر است و کردن نماز اصل مقوت مساوی آن مقدار است  
 از نماز احتیاط و نماز احتیاط و جواب آن نیست که این مسئله را جع میشود بسبب جواز تعلق در  
 وقت فرضیه بجهت آنکه بنا بر قول بطلان اصل نماز بسبب خلال نماز احتیاط قضای اصل نماز و بجهت  
 و دیگر قضای نماز احتیاط بر او واجب نیست و لیکن مستحب از راه احتیاط از خلاف و بنا بر آنجا  
 که صحت اصل صلوته است بالعکس است و مشهور در تطوع در وقت فرضیه بطلان است مطلقاً و آنکه  
 در نزد حقیر بطلان است هرگاه مانع فرضیه باشد نه مطلقاً و مفروض سوال آنست که فعلی متفقاً احتیاط  
 یعنی قضای اصل نماز مانع از کردن مفتی بمکلف است یعنی وجوب متفقاً نماز احتیاط به تنهایی و بر  
 هر دو قول باید نخواهد بود پس این را اهم یا احوط نامیده بے وجه است پس سوال باید از جواز عدم  
 جواز کرد و لا غیر السؤال الثاني بنا بر اینکه عاده اصل نماز ضرور باشد و همین کافیت با عاده نماز احتیاط

را هم در کار است و مهم است باینه جواب ضرور بودن اعاده اصل نماز پس بر قول بطلان نماز است  
و در صورت اعاده نماز احتیاط ضرورت بجبهه اینکه وضع از برای تذکره نقص است و مفروض  
صلوة است نه نقص آن بل من باب الاحتیاط خوب است جاعل بخلاف بشرطیکه مزاحم فرض  
نشود چنانکه بعد هم می آید السؤال الثالث ای گفتگوی که در باب ترتیب نماز با بفرقیه اصلیه  
فاتییه میباشد همان قیاس و نسبت در نمازهای فاتییه احتیاط نیز جاری است باینه جواب ظاهر اخبار  
و فتوی اصحاب در قضای نماز فریضه منصرف بنماز احتیاط نمی شود پس اصل استفاده و وجوب قضای  
نماز احتیاط از اخبار محل اشکال است و باین جهت هم خلاف کرده اند در وجوب آن پس چگونه وجوب  
ترتیب در اینها از آنها مستفاد میشود و غایت آنچه مستفاد میشود از اخبار در نمازهای اصلیه ترتیب  
باین در نمازی است که تعاقب آن با لذات و با اصاله مطلوب باشد و منظور نظر شارع باشد  
مثل ظهر و عصر که در مغرب و عشاء یکشب نه مطلق صلوة و مطلق طهرین و عشاءین و تقدیم طهرین بر  
عشاءین و عشاءین بر فجریه از جعل شارع است بالا اصل بلکه از لوازم تبعه است بجهت آنکه آنچه از شارع  
رسیده است وجوب طهرین است در وقت خاص و غیر در وقت خاص تقدم و تاخر این صلوة نسبت باوقات  
از باب اتفاق است پس عموم حدیث شریف من فاتته فریضه فلیقضها صحا فاتییه هرگاه مسلم باشد دلالت  
دو بر اعتبار جمیع کیفیات فاتییه لا اقل مسلم خواهد بود در کیفیات طبعیه غیر مقصود بالذات با وجود اینکه  
در عبارت حدیث فریضه مذکور است بلفظ مفرونة فرائض بلفظ جمع و علی بحال هرگاه وجوب ترتیب مسلم  
باشد و در تعاقب تبعیه انهم در صلوة اصلیه مسلم است نه در صورت جعل قوی عدم وجوب ترتیب است  
در نمازهای اصلیه چه جای نماز احتیاط خصوصاً هرگاه نماز بسیار باشد که تحصیل ترتیب یا تبعه خواهد بود  
بمسئله حرج منفی السؤال الثالث عشر حقیر کثیر آزادی را بجهت گذارشات خانه بجهت بنده بنده زاده  
صغیر غیر بالغ نود ساله صیغه خوانده ام و در خانه بود و حال مدتی است که بنا را بنا سازگاری گذاشته  
جائی بجای رفته است و نشسته است و متوجه او میباشم و صرفه هم بجهت ماندن او و دلش میخواهد که مدتش بخشد  
شود بلکه شوهر کرده باشد فی الجمله مشتری پسند هم هست آیا حقیر که و لے صغیر میباشم میتوانم مدتش بخشیم  
باشم یا راه صرفه بجهت صغیر ملاحظه نموده باشیم مثل صاحب بآلے یا نمیتوانم علامه العلمائی محمد ازمانی  
صاحبی قاضی محمد جعفر نجفی سلمه الله تعالی در حضور حقیر فرمودند برای من که نمیتوانی مدتش را بخشیم  
باشی و ضرری ندارد و اینجی را قیاس بطلان نمودن چنانکه جمهور فقهای ماضی الله عنهم قیاس کرده  
اند صورت ندارد و اما چون نقل فروج است احتیاطی باید کرد و عاقلین بقدسی القاب علامی سلطان

میرزا محمد مهدی شهیدی سید الله تعالی درین سلسله بایشان گفتگو کردم ایشان هم فرمودند که اینجی ربط  
 بطلان ندارد و قیاس بان بوج است واحدی هم از فقهای ابن قیاس نکرده اند و ولی خواطر  
 میتواند مدت منقطع صغیره را بخشیده باشد خلاصه بسیار دلم میخواهد که اگر بشود و عیب نقضی داشته  
 باشد این چهار حسب خواه خودش مرخص کرده باشم بدانچه را میمبایست مطاع قرار بگیرد مقرر  
 فرموده باشند به نسبت تدبیر که موجب زیادتی اطمینان بوده باشد و بخاطر میرسد قلمی فرموده باشد  
 و عالجیناب قدسی القاب زین العفتمای خبر حاج اکرام الاخی اعز از چند حاج محمد ابراهیم کلبا  
 مینماید که میتواند شد و هر که فقیه است فتنه است که غیر از این نگوید و چون واجب بود مراتب بعرض  
 رسانیدن همه گویشیم تا چه فرمائی جواب آنچه اوله شرعی و قواعد فقهای برمیاید انیست که چون  
 صغیر ناقص العقل و قاصر التذکره است بلکه در چند وقت که فاقد انجا است جناب قدس آلمی نصیب  
 از برای او کرده که مباشر امور او باشد تا رفع نقص و بشود بحصول کمال و معیاری از برای ان  
 قرار داده که بلوغ و رشد است از باب حمایت جمعی و الا حصول کمال عقل مثلاً در یک ساعت قبل بلوغ  
 و یک ساعت غالباً تفاوت ندارد بلکه ادراک تفاوت ان قرب بحال بلکه از محالات عاریه است  
 و اموریکه محتاج الیه طفل میباشد از امور معیشت بسیار است مثل تصرفات مالیه از بیع و شری و اتقان  
 و اکسا و اسکان و تعاصی زرع و ضرع و غیر اینها ترتب میشود و امور بسیار مثل اجاره و مزاعه  
 و مضاربه و اخذ شفعه و رهن و غیر ذلک و همچنین تصرفات بدنی از تعاطی صنایع و تحصیل علم و ادب  
 و نکاح و طلاق و همچنین استیفای حقوق مثل قصاص و دیات و عفو از قصاص و مطالبه حدود و سطة  
 دعاوی لی غیر ذلک پس بنا بر این مختار بودن ولی در امور موتی علیه باید اسل باشد و بعنوان قاعده  
 باشد و خروج از ان محتاج بدلیل خواهد بود حتی آنکه از جمله عبارات ایشان است بگویند الا بوج  
 فصل کل المصالح غیر المطلق چنانکه فخر المحققین در ایضاح ذکر کرده و نزدیک باین عبارت  
 در عموم و کلام ایشان بسیار است از جمله در باب استیفای قصاص و جوارح از برای لقیط و استیفای  
 حد هرگاه کسی وراقذف کند و آنچه را دلیل خراج میکند و رقت یکی ان است که از تصرف فی نفسیه  
 قابلیت نیابت نداشته باشد مثل نذرومین و قسم مابین زوجات و غیر ذلک و قسم دیگر آنکه بدلیل  
 علیه خارج شده مثل طلاق که منقضی خارج شده هر چند علامه رحمه الله در تذکره علت از چنین ذکر  
 کرده که لیس کوبه ان یطلق زوجه الصبی لا محالاً و لا بعوض لان المصلحة تعارض الزوجیه لانه لا نفقة  
 لها علیه قبل الدخول و لکن اطهر اعماد و اخبار کثیره است بجهت انیکه گاه است مصلحتی و ضمن طلاق باشد

که ان معنی که علامه ذکر کرده در ضمن آن محمل باشد کسی فرنی در افراد اطلاق نگذاشته پس آنچه بالذات  
قابل نیابت باشد و دلیل بر عدم جواز تصرف ولی بر آن قائم نباشد در تحت عموم جواز خواهد بود  
هرگاه این دانسته شد پس باید دانست که مقتضای ادله آنست که هر تصرفی که ولی میکند  
امر مولى عليه باید که در آن افساد نباشد بجهت آنکه او نصب شده برای نفع افساد و مفیدین  
پس چگونه تواند تصرفی که مفید بوده باشد بکند و اما اشراط مصلحت زاید بر حفظ مال زلف و  
فساد بین بجال بر حقیر دلیلی قائم نشده که ضرور باشد همین قدر ثابت است که باید مال مولى عليه  
را محافظت کند و هر قدر هم که احتیاج بان بمرسد بجهت انفاق در معیشت او صرف کند بنحویکه  
ضرری با و نرسد و اما وجوب ملاحظه مصلحت زاید و مثل آنکه پول یتیم را بدو بدهد و بگوید و او را بدهد  
و در خانه طنج کند که ان نفع باشد و اعتبار از آن مخرد و بر حقیر معلوم نیست و بهر حال تمیبه مال برونی و  
نیت و آیه شریفه ولا تقر بوا مال الیتیم الا بالاتی هی احسن مطلقا داللتی بر آن ندارد و چنانکه در بعضی  
قواعد خود تحقیق انرا کرده ام بل علامه رحمه الله در قواعد سیلی کرده است چنانکه فرموده است  
و یجب حفظ مال الیتیم و استنماء قدر الا تا کله النفقه علی اشکال و همچنین دیگران نیز اشکال کرده اند  
پس از مجموعیکه مذکور شد و مطلب حاصل شد یکی اینکه اصل جواز تصرفات و سلب است در ما قبل نیابت  
بالذات هرگاه مولى عليه محتاج بصرفان باشد از برای نفقه و کسوه و امثال ان گو مصلحت  
زاید و در آن حاصل نباشد و ویم اینکه اصل جواز است هرگاه بر سبیل مصلحت زاید و پیدا کردن  
نفع باشد هر چند مولى عليه محتاج بان نباشد و اما تصرف در غیران دو صورت پس عاز نیست  
الا در بعضی صور که نبض خارج شمس مثل ان مثل فرض برداشتن ولی علی خصوصاً پدر که دایره خست  
در آن اوسع است و خلافاتی که در کلام فقها در موارد خاصه است مثل نکاح بدون مهر و مثل آن  
ان منتی است بر لزوم فساد یا اشراط مصلحت زاید و عدم حصول مصلحت بان عقده فسادیم  
نباشد و اما سوال از حال هبه مدت و جواز ان از برای ولی پس ذکر این سئله در کتب عقیه صریحاً  
تعییناً و اثباتاً هیچ کدام در نظر حقیر نیست و آنچه فرموده بودند که عایلین باب علامی شیخ المشایخ اعظام  
وقدوة الفضل الکرم شیخ محمد جعفر نجفی سلمه الله تعالى فرموده اند که جمهور فقها بر این راقیاس  
بطالان کرده اند و بنحو زیر نموده اند و لیکن رای ایشان جواز است حقیر بجال این قیاس بنحو زاید  
و تکذیب ایشان نمیکند و من هم ذکر و فکر خود را میدانم زیرا که حقیر در همه چیز قلیل البصایع می باشم  
و سستی انحطاط و طبیعتی الانتقال و قلیل الاسباب و الکتاب و لکن انظر در نظر اخر جواز است بشرط مصلحت



و بدین مصلحت دلیلی بر آن میدانم پس هرگاه بخت شدن مدت منع اصلاح باشد بجا صغیر مجربان  
باشد که مالی بعینه داده شود که او آن مال را اصلاح کند در عوض انیدت و صلاح صغیر هم در آن باشد جایز  
خواهد بود و شما ولایت از او صلاح کنید خصوصاً از اقرار تقریر مجدد و بیکه معلوم نیست صلاح در عقد که شده  
پیش ازین صلاحی باشد که در شبهه مصلحت این راجعی تواند بردارد و قیاس بطلان هم و نسخ  
دارد و اگر در طلاق انصوص و احادیث نبود در طلاق هم می گفتیم که هرگاه مصلحت باشد جایز است  
و مهمل نیست حوازی طلاق و لے از جانب مجنون و هم چنین جواز خلع و لے هرگاه خلع را طلاق  
ندانیم یا محتاج بدیگر صیغه طلاق عقبان ندانیم چنانکه تصریح بان در قواعد و غیره شده و ازین  
کلام نیز مستفاد میشود هر عدم تواتر در طلاق و همچنین موید مطلب است احادیث بسیاری که در  
انضایه فرزند خطاب شده که باینکه و مالک ابیک خصوصاً بعضی آنها که در نگاه وارد شده که از عموم  
و علت منصوبه حکم یا سخن فیه تم ثابت شود از جمله حدیثی است که کلینی در بسند قوی روایت  
کرده است از حضرت صادق علیه السلام که آنحضرت فرمود که آنکه کنت ذات یوم عند زیاد بن عبد الله  
انخار فی اذی و رجل استعد علی ابیه فقال صلح الله الامیران ابی زوجه لیتة بغیر اذی  
فقال زیاد و ابی جاسه الذین عنده ما تقون فیا یقول هذا الرجل قالوا انکاه باطل قال ثم  
علی فقال ما تقول یا ابی عبد الله فلما سئل عن ابیات علی الذین اجابوه فقلت فتم الیس فیا  
ترو انتم عن رسول الله صلی الله علیه و آله ان رجلاً جاءه یستعدی عن ابیه فی مثل  
هذا فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله انت و مالک ابیک فقالوا بلی فقلت لهم  
کم کیف یكون هذا و هو مال لابی و لای يجوز انکاه علیه فقال اخذ فقولهم و ترک قولی  
و نیز موید جواز است در ما سخن فیه بجواز نسخ و لے عقد نکاح را بسبب عیب مصلحت  
قال علامه فی القواعد و لایا و لایا انخار الوجه ذاک مع مصلحت المولی علیه زوجه کان اذی و  
ولو اختار الوالد المضا لم یسقط خیار المولی علیه بعد کماله فی الفسخ و قال ولده فی الشرح الکلام  
هنا فی مسکتین الاولی بل لا و لایا انخار فی العیب المتقدم علی العقد الا قرب ذاک مع مصلحت  
المولی علیه لان الاولی و لایا و لایا انخار فی العیب المتقدم علی العقد الا قرب ذاک مع مصلحت  
مستقل بشبهة و هی مختصة بالزوجین و الاصح الاول ثانیة فی العیب کان بعد العقد الوجه ذاک بضای  
لما تقدم و تحیل عدمه فی اخر ما ذکره مجملات سوالات اخذ طلا علی بسیار بود و از ثالث تا ثالث عشر است که در تقصیل  
منین بولید و جوبه و در کتاب مجموعه سوال جوابی بر این نیز انطباق نمود و اندر هر که خواهد بداند بجا جوع کند و در آخر

اجوبه میرزا نوشته بود فی یوم الامدادی عشر جادی الثانیة سنة ۱۱۸۰ من الهجرة و مضمونی مانا که میرزا  
در میان اجوبه قدری در مقام مذمت تدریس و معقول بود مولف کتاب گوید که علم معقول بسیار علم  
خوب و محبوب است و فهم و ادراک بدون اطلاع ان حاصل نشود بلکه فهمیدن کتاب توحید و وحدت  
عالم از اصول کافی و ادراک معانی ان اخبار بدون تسلط در معقول ممکن نیست لیکن اگر داور  
امر طالب علم در حکمت تحصیل کند ذهنش بسا باشد که بمشربش ان ملوس و از شرع عاری شود و اذعان  
بمقاصد حکما نماید باینکه بعضی از مقاصد ایشان فاسد و بسیاری از براین ایشان کاسد کشف  
ارباب کشف ایشان متناقض نمی بینی که سئو از کشف میشود و صوفی هم میشود پس چه اعتباری با و است  
بلی اول در علم منقول مسلط شود از ان پس در حکمت کوشد تا از جاده شرع خارج نشود و فاضل قزوینی  
در آخر قوانین همین قسم تصریح فرموده و از انجا نیکه خست مقام عالم علیم علامه حجت الاسلام در امر معقول  
و احکام و اجرائی حد و دیر نام اتهام تمام داشت انبائی روزگار در اطفال نوران بزرگوار  
کوشش بشمار نمودند پس وقتی سلطان بدیدن بن برت علماء اعیان بانقار خانه باز درون سراسر  
انجناب آمد سید برای استقبال سلطان خواست تا بدر سرائی آید در میان سخن صد گفتار بگوشت  
و بارکش رسید دست مارا باسمان برداشت و عرض کرد خداوند دولت اولاد فاطمه زهرا را بیشتر ازین  
مخواه پس بخانه بازگشت از گرامت انجناب در همان چند روز در دنیا را بدرود و بحاسبه با حضرت معبود  
شافت و محمد شاه با صفهان آمد و زیاده از سی هزار تومان بانجناب ضرر وارد آورد و بابتسگان او  
نهایت سو و سلوک سلوک داشته و اخوند ملا محمد تقی اردکانی را که بجائۀ سید بحجت تهاجم بپا آورده بود  
حکم کرد که او را بر بند بطهران پس روزگاری انقضای نیافت که سلطان رحلت و وزیرش میرزا آقا  
در خاک دولت نشست و در وقت از اوقات بعضی از مردم شیاطین و مخربین شریعت سید المرسلین ستم  
بلکه گداز در مطبوع معنادان جناب داخل ساختند پس طبایح یک لقمه از ان به گربه خوراند گربه بملک  
شد پس ظروف محل طبع او را قفل و کلید انداختند و بعضی از ازمنه حاکم ان دیار چهار نفر از اشعار  
را بر یک صد دینار و عده داده که در شب بدر سرائی ان بزرگوار در آیند و ثمرت شهادتش چنانستند  
ان اشعار در نیمه شب با کنند از دیوار برآمده در صحن کتابخانه داخل شدند و در زیر تخت محاذی ان خانه  
پنهان شدند و بدیدند که سید در میان خانه نشسته و پیر منی پوشیده و چرخ روشن و کتاب دعا پیش  
انجناب باز و دعا بخواند و چون ابر بهار زار زار میگفت یکی از ان خاتونک را کشید خواست که بسینه ان جناب  
نشان کند تا که بپیشی او را عازم شده و رخت بر انداختن افتاده و دستش لرزید خواست که تفنگ کشد و تر

## در احوالات آقا سید محمد علی

بنقید بریق و یکرا تاج کرد و آن نعلک را بر داشت باو بر زمین حالت عارض شد پس بجا ایستاد و برگشتند و آن بزرگوار هیچ ملتفت ایشان نگشت و در آخر عمر او را از اسود القطنه عارض شد اطباء معالجی پرده خستند مفید نیفتاد پس رو بخشنه معرض حسین المبول گرفتار شد و زوایا که حاج کر باسی بیاید و آنجناب آمد زمانی نشست و در اقول زوال آنجناب و داع کرده مر حبت نمود سید وضو ساخته فوافل ظهرو نماز ظهر را ایستاده بجای آورده پس بے طاقت شد و بجا جای نماز یک حب از تربت حضرت امام حسین تناول نمود فی الفور رجش با شیانہ قدس پرواز نمود حاجی کر باسی بنور بخانه رسیده در انقائ راه باو خبر دادند که سید بنزد اشرف ابعاد اطهار شتافت حاجی از استماع این خبر وحشت اثر سپوش گردید پس از آن که بهوش آمد بخانه سید آمد و بر او گریه و زاری نمود و اخوند ملا علی اکبر خوانساری او را غسل داد از آن پس ستهای مبارکش را بوسیدند و در میان کفن گذاشتند و در جنب مسجد او جای ساخته بود در آنجا حبسیت دفن نمودند ر ضی الله عنه و ارحمه بابائہ المعصومین -

آقا سید محمد مهدی بن سید مرتضی بن سید محمد حسینی طباطبائی بر و جردی غر و المسکن بحر العلوم محیی ادب در سوم عین علماء روزگار زاده دهر زواری جو به چرخ کجدار فاخته اخلاق معاضل محقق مسائل بین مشاکل دارای فنون بسیار خوشی فک سیادت و سعادت و زهادت و تفاوت و تفاوت و کرامت مقولش چون شیخ الرئیس منقولش اند محقق اول بکمال بدون شائبه ریب و تلبیس و اگر تفسیر سخن میرانید گویا همان اسلاط اشرف بود که بر ایشان قرآن نازل و ولادت با سعادتش در هزار و صد و پنجاه و پنج بود در کربلا در شب جمعه در شهر شوال المکرم و والدش در همان شب ولادت در عالم رویا دید که حضرت امام رضا و علی ابانه و ابانیه الاف تحفه و ثناء شمع محمد بن اسمعیل بن زریح داده و از او ربالاتی بام خانه والد ماجد بحر العلوم روشن کرده پس آن شمع روشنائی غریبی داد پس همان شب در همان خانه بحر العلوم تولد یافت و آنجناب در نزد والد ماجدش تلذذ کرده و والدش نیز عالم و رع تقی صالحی بوده پس از آن نزد شیخ یوسف صاحب حدائق تلذذ نموده از آن پس بنحیف اشرف شرف و در آنجا در نزد جماعتی از فضلا اندیاز درس خوانده مانند شیخ محمد مهدی فتوئی و شیخ محمد تقی و غیر ایشان پس باز بکربلا عود نمود و در خدمت استاد المجتهدین موسی صبیحانی آقا محمد باقر اشتغال داشت پس بنحیف باز گشت و محط رحال رجال فاضل گردید و بعد از موسی صبیحانی علم اشتداد در عراق عرب و عجم برافروخت

عالمی حکایت داشت که پدرم گفت که برخی از اوقات در نجف اشرف بدرس انجمن عالی فرمودیم روزی میان درس دیدند که افندی عامه که در نجف سکنی داشت پیدای سیدی ایدست فرمود که کتاب تفسیر قاضی را بردارید که در انجمن درس گفته باشیم پیش روغ بدریس تفسیر قاضی نمود و آن علم شنی هم نشست و مستقیماً شد و سید کلمات قاضی را چون بیبا منشو از هم متلاشی ساخت و چون عابلقه مطالعه حاضران و تعجب شدند که کتب مولفه آن جناب کم است بعلت اینکه غالباً بمطالعه و حل مسائل عامه اشتغال داشته -

### در تالیفات بحر العلوم

از جمله تالیفات او شرح بروافیه الاصول که از زمان مباحث الفاظ آن کتاب قدری سمت ظهور یافت و کتاب مصابیح و شرح مفاتیح و آن کتاب نیکوی است لیکن تمام نیست و همان کتب را که شرح کرده آنها تمام نیستند و همان کتاب طهارت و صلوة را شرح کرده و کتاب رجال که غیر طراز کتب رجال است و مشتمل بر فوائد بسیار است و کتاب اجازات که اجازه خود از علماء را نقل کرده و اجازاتیکه آن جناب براس مردم نوشته آنها را هم در انجا درج کرده و فوائد اصولیه که متفرقه بود و پسرش مرحوم آقا سید رضا انرا جمع کرده و منظومه که در طهارت و صلوة نا تمام است و منظومه که در اصول قریب بمقتاد بیت است و در بودن آن کتاب از انجناب در میان اصحاب خطابت و چند بیت در احوال من جمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه و تعداد آنها و چند بیت در عدت صاحب کافی و اسامی ایشان و قصائد بسیار در مصیبت امام مظلوم حضرت سید الشهدا گویند که زمانه بحمد العلوم و استادش را با قریبانی در مجلس بیت نشسته بودند که ناگاهه ذاکر تقنی کرده بحواله علوم متغیر شد و ذاکر را از تقنی منع نموده موسس عجمانی بر بحر العلوم تغیر کرد و فرمود اسکت یا سید مهدی و این حکایت را مرحوم ملا آقائی در بندی در کتاب اکسیر العبادات نقل کرده و هو صبیحه از روح مرحوم آقا سید محمد بود زمانی از نجف بکر بلا آمد و در خانه آقا سید محمد اقامه نمود و ملائذ آقا سید علی از او درخواست کردند که آقا سید علی از بحر العلوم در خواست کند که چند روزی را که در کربلا اقامه کرده تدیس کند آقا سید علی از بحر العلوم استند عانو و بحر العلوم اجابت کرده چند روز درس فرموده آقا سید علی نیز مجلس درس حاضر میشد روزی آقا سید علی ایرادی کرد و بحر العلوم تغیر شد و فرمود اسکت یا سید علی پس پیدساکت میشد و از آن پس ایراد می نمود و از انجناب اختلاف بسیار بجای آورد -



## در احوال بحر العلوم

### در کرامات بحر العلوم

مسموع شد که شبی بحر العلوم گفت که مرا اشتیائی شام نیست پس زان فرمود که غذائی بسیار  
در ظرفی ریختند و انرا برداشت و در کوچه‌های نجف گردید پس بدرخانه رسید که صاحبخانه تازه  
عروسی کرده بود و ان شب او با عروس گرسنه بودند و چیزی نداشتند پس بحر العلوم دق الباب  
نموده و اما دیرون آمد سید فرمود که الان هم مرا زیاد گرسنه شد پس ان غذا را شست نمود یک  
قسمت برای عروس داد و دو قسمت را سید با ما بحرف نموده و کرامات بحر العلوم بنهایت  
داشت تا کراماتش غنی از بیان است و در اسناد و افواه نه چنان ظاهر و باهرت که محل شایسته  
و زیب باشد چنانکه مورد احوال سابقه اکثری در کرامات ان جناب بعد و دست و از ان جمله  
اخذند ملازمین العابدین در سن شیخوخت و از ملائذ بحر العلوم بود و در نهایت زهد و صلاح  
بود و در نجف اشرف مسکن داشت و در سالیکه این فقیر مولف کتاب بقبات عالیات مشرف  
شدم از کاظمین به سامرا مولف کتاب باخذند ملازمین العابدین هم سفر و در سامرا نیز در یک  
منزل و یک خانه منزل کردیم و اخذند ملازمین العابدین از احوال بحر العلوم بیان میکرد و میگفت  
که من در خدمت بحر العلوم ملذم میکردم و همیشه هر جا که میرفت در رکاب انجناب بودیم و نه  
و در وقتی که از اوقات در خدمت بحر العلوم بسامرا آمدیم و چند روز در آنجا اقامه داشتیم  
و از قضایای اتفاقیه میرزائی قمی اقامه الله محل کرامته زیارت سامره آمد و روزی بدین بحر العلوم  
آمد و نیزه را اثنی عشر العلوم بود پس نشستند میرزا گفت بحر العلوم که مجلس از مانی خلوت کرده که مرا باشما  
حکایتی در خلوت است پس مجلس خالی شد اخذند ملازمین العابدین گفت که من خواستم بر خنجرم  
چون بحر العلوم را با من محبت بسیاری بود گفت که او از خصیصین من است و محرم اسرار است بعد از نیک  
مجلس خلوت شد میرزا بحر العلوم گفت که میخواهم یکی از قضایای اسرار را برای من بیان نمائی  
که از ان ملذذ بشوم بحر العلوم در مقام اخفاء و انکار برآمد که مرا اسرار میست میرزا اسرار بسیار  
کرد بحر العلوم گفت که در عالم واقع در سوابق ایام در خواب دیدم که خدمت صدیق کبری حضرت  
فاطمه زهرا مشرف شدم پس جد بزرگوارم کاسه از اش من خورانید که هرگز بدان صفت آتش نخورده  
بسیار بالذات بود و هرگز ندیده بودم تا اینکه بعد از مدتی زیارت خراسان مشرف می شدم  
و زمینیا پور میرزا بن آتش آورده و بنظر از صنف همان آتش آمد که در خواب خورده بودم و شایسته  
بنا داشت از میرزا بن پرسیدم که این آتش را چه نام است گفت درین بلد پور آتش فلان میگفتند

## سیر در احوال بحر العلوم

مجلس پس از خوردن اش در خواججه ام فاطمه بن فرمود که ایامینخواهی که بزیارت جدت مشرف شو  
 عرض کردم بی نهایت مالم همین است پس صدقه گبری مرا برداشته داخل خانه شدن در  
 در خانه ایستادم دیدم که پیغمبر در صدر خانه نشسته و امیرالمومنین در دم در نشسته پس من  
 سلام کردم حضرت رسول فرمود که بنشین من با خود خیال کردم که در هر جا بنشینم بالاتر از آن  
 امیرالمومنین میشود زیرا که انجناب در دم در نشسته است پس خیال کردم رسید که باید در گنج خانه نشستم  
 آنیکه اگر چه مجلس خط مستوی تادم در کتبه و خط دیگر از صدر تا گنج خانه مکشند انخط که بکنج میروند  
 بلند تر است از آن خطیکه بدم در میروند پس دم در بالاتر از گنج خواب بود پس از آنجا آنیکه امیرالمومنین  
 نشسته بالاتر و نزدیک تر به پیغمبر است از انخط که بکنج رفته و او پست تر و دور تر از پیغمبر است پس  
 باین خیال در کنج خانه نشستم رسول خدا چون بیان دید بسم فرمود و گفت که ای فرزند خیال  
 تو صواب بود پس از جناب رسول خدا سوالی چند کردم و جواب شنیدم میرزای قمی گفت که آن  
 سوال و جواب چه بود بحر العلوم گفت که انخارا نخواهم ابراز و اظهار کرد هر چه میرزا اصرار در ابراز  
 نمود آن جناب در انخاف و انکار افزود ایضا اخوند ملازمین العابدین گفت که قاعده بحر العلوم آن بود  
 که اگر کسی در وقت غذا بر سفره او حاضر میشد و غذا تناول نیکد آن جناب را بسیار بد می آمد  
 پس شبی در وقت مغرب بحر العلوم در پشت سرمه مطهره عسکریین نماز ایستاد و واجعی از اصحاب  
 در پشت آن جناب نماز جماعت ایستادیم پس نماز را تا تشهد آخر رسانید و استلم علینا را هم گفت  
 و هنوز اسلام علیکم نگفته ساکت شد و هیچ سخن نگذاشت و ما گمان نمودیم که آن بزرگوار را سهو یا نسیانی  
 طاری شد پس زمانه انقضای یافته در آن وقت گفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ما همه  
 تعجب نمودیم و آن بزرگوار بسیار با بیعت بود هیچ کس را یارای آن نشد که سرسکوت او را بشکند  
 کند اخوند ملازمین العابدین گفت که من بار فیق دیگر با خود گفتم که مشب در وقت غذا و تعشی  
 از او پرسیم والا نخواهم غذا تناول نمود و چون او راضی نمی شود که کسی در مجلس افشیند و  
 شام نخورد لابد خواهد بیان کرد پس وقت شام ما و نفر دست نشستم بحر العلوم فرمود که عسکری  
 شام تناول کنید ما عرض کردم که اگر سرسکوت در بیان نماز بیان بفرماید ما خواهیم باین  
 غذا اشته نمود و الا فلان بزرگوار فرمود که اکنون شام خورید از آن پس سرسکوت را برای  
 شما بیان میکنم پس شام خوردیم و از آن پس سرسکوت را سوال کردیم آن بزرگوار فرمود که من چون  
 صبحه او را از سلام ما گفتم ناگاه دیدم که امام عصر بزیارت جد و پدرش میزد و من حرم ام پس

## در احوال بحر العلوم

زبان نکست پیدا کرد و از دشت هیت امام بر کلمه هرت یافتیم و در میان نماز بودم و قدرت نداشتیم  
هم داشتیم و نمی توانستیم که نماز را قطع کنیم و در مقام احترام امام و تعظیم انجناب برایم و آن قدر  
زبان من بسته و نکست داشت تا امام از زیارت پدر و جدش فراغت یافت و مراجعت فرمود و آنوقت  
بحال خویش آمدم و زبانم جوایان پیدا کرد و صیف دوم را خواندم -

### در کثو و پشدن ابواب حرم امیر المومنین برای بحر العلوم

از جمله کرامات بحر العلوم اینیکه برای سیزدائی منی میگفت که شبی در مسجد سله عبادت مشغول  
بودم ناگاه صدائی مناجات و تضرع شنیدم بنحویکه دل میسر از جا کنده شد پس بطرف آن صا  
رفتم و دیدم در مقامی نور بلند شد بنحویکه مانند روز روشن شد و شخصی نشسته بر سلام کردم جواب داد  
و فرمود سید مهدی نشین من ششم پس بحر العلوم دست خود بگردان میرزائی منی در آورد و گفت  
که اگر بگویم که حضرت قائم را دیدم پس تو مرا تکذیب کن زیرا که تکلیف تو چنین است پس بحر العلوم سخن را قطع کرد  
و از جمله کرامات انجناب اینیکه سید جواد عالمی صاحب کتاب مفتاح الکرامه در شرح قواعد علامه  
از تلامذه بحر العلوم بود شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام در بدایت امر در نزد سید جواد زمانی  
نمزد کرده و سید جواد مذکور داشت که در شبی از شبها دیدم که استادم بحر العلوم در محفل امیر المومنین  
را باز کرده و بسبت جسم آن حضرت روانه شد و مرا ندید من نیز از دنبال او رفتم پس روان  
با اینیکه متفصل برایش کثوده شد و از اینجا که نشسته بجانب حرم روانه شد و در حرم نیز کثوده گشت  
پس جدش امیر المومنین سلام کرد و جواب سلام از مرقد منور برآمد پس من ترسیدم و برگشتم -

### در دیدن بحر العلوم امام عصر را

ایضا سید جواد گوید که در شبی از شبها استادم بحر العلوم از دروازه شهر نجف بیرون رفت من نیز از  
عقب او روان شدم تا داخل مسجد کوفه شدیم دیدم آن جناب بمقام حضرت صاحب الامر رفته  
و با امام زمان گفتگویی داشت از آن جمله سئوال از آن جناب پرسید آن جناب فرمودند  
که در احکام شرعیه باده ظاهره مامور می باشند بشما همان چیزی است که از آن ادله استغاده نموده  
آید و مامور با حکام واقعیه نیستند ایضا اخوند ملازمین العابدین سلامی گفت که بحر العلوم  
هر شب در کوچه های نجف میگردد و برای فقرایان و نوجوانان میبرد پس دوزی چند درس را  
نزدیک کرد پس طلاب مرا تشفیج کردند و من بخدمت آن جناب عرض داشتم آن جناب گفت  
که درس من بگویم پس بعد از چند روز سب دیگر طلاب مرا واسطه کردند که سب درس بگفتم

## در احوال بحیر العلوم

ماستعلام کن پس من بار دیگر بایشان عرض کردم اصحاب فرمود که این جمعیت طلاب هرگز نشنیدم که نصف شب بتفرغ و زاری مناجات صدای ایشان بلند شود یا اینکه من در غالب شبها بگویم نجف میروم پس چنین طالب علم را سخافانیت که برای ایشان درس بگویم چون طلاب این سخن را شنیدند همه بتفرغ و زاری برآمدند و شبها صدای گریه و مناجات طلاب از هر سو بلند شد پس انجناب و گریه مشغول تبدیس شد ایضا در وقت از اوقات آن بزرگوار در مسجد کوفه قیام داشتند پس عزی از روزمان بزرگوار بلازمان و اصحاب فرمایش داشتند که تبارک طهارت دیده باشید که فلان مقدار سوار اکنون میسرند و ایشان گرسنه اند پس ایشان حسب فرموده ایشان تبارک طهارت نمود که بناگاه همان عدد رسیدند و تعداد عددا بخارا فرموده بود بی کم و زیاد وارد شدند و از خوان احسان آن بزرگوار تسبیح و تملذ و شنید و رفتند

### در اخلاق بحیر العلوم

و از اخلاق اینکه در وقت از اوقات اقامه نماز اتما گفته بودند و هنوز نیت و بحیره الاحرام بگفته شخصی غلیان آورد برای کشیدن انجناب نشست غلیان را کشید پس شروع در نماز نمود و مجلس را باین خوبان کرد که اگر نمی گزفتم و نمی کشیدم کسر قلبان مومن میشد و نواده ان جناب اقا سید حسین یکی از فقها نجف است و از نواد کبرادرش حاجی میرزا محمود در بر و جود است و صاحب کرامت است و در مجلس که می نشیند قرآن برآورده میخواند و حاجی سید صادق ساکن طهران از قبله او است و در هر مجلس که وارد میشود قرآن همراه داشته میرون آورد و میخواند نهایت خوب و تسخن چه عالم باشند یا غیر عالم زیرا که اگر صحبت علمی دارند نیز نیاز ع و عدم خلوص نیت و محال باطله خواهد بود و اگر صحبت دنیا مشغول شوند غالباً بدون غیبت انجام پذیر نیست

### در احوال سید صدرالدین نخواست

چنانکه سید صدرالدین نخواست می شتری عادتش این بود که همیشه سجاده اش پهن و اشتغال نیاز داشت و کارش منحصر بهمین بود و او از احاطه شتر و در نهاد هم سکنه داشت و شخصی بود که علی الدوام نیاز استاد بود و معروف بان بود که کمال باطن و کرامت است و حال فضال مولف کتاب مرحوم افاضه صادق پیشماز تنگابنی اصل ساکن نگر و حکایت مینود که زمانی در مسافرت از عبات بجانب اصفهان اتفاق افتاد پس از راه نهاد عبور کردم و کرامات سید را شنیدم و خواستم چیزی از او معلوم نمایم بلکه چیزی از ازشان بپرسم پس بخدمت



مبدء رسم نهایت سید با اخلاق و با مقام بطرم آمد و در آن صفات مردم را با و اخلاص با و دی با و  
بنحویکه شانزدگان رعایت و حمایت او بسیار میکردند بگمان اینکه تو جمعی کند که بعد از فتح عیلام  
جنت را امگاه ایشان سلطنت برسد -

### در کرامت سید صدرالدین

قال مفضل گوید که سید پس از پرسش حال از من سوال کرد که سبب آمدن شما اینجا چیست گفتم  
چون کرامات شما دعا ستعار مقروح اسماع گردیده خواستم که فیض عیشم شما عایدم گردد و چندی  
از آنرا برای العین مشاهد کنم بنده گفتم که مرا کرامتی نیست و سبب اشتهار کرامت از من است که هر  
کسی از ما در متولد میشود و در میان طایفه اجنه نیز در آن حین کودکی از ما در متولد میشود و آن کودک  
را همراه این شخص نمایند و مرا همراهی است که آن همراه چنان اتفاق افتاد که پادشاه طایفه از طبقات  
بنیان است و آن همراه من شش نفر از اجنه را برایم فرستاده که در خانه من باشند و مرا خدمت نمایند  
مثل گاهی طرف خانه من نهاده از آب است بیک دفعه ملاحظه میکنی بر آب است و گاهی طفل در گواره  
گرم میکند و بسا باشد که گواره می جید به و ن اینکه کسی او را اجنبی ندانند و اینک همیزم نیست پس ناگاه  
بهیرم آورده میشود با اینکه خاموش شد بیک دفعه آتش چیده میشود بدون کسی آتش بچسبید و چون مردم  
این گونه امور را می بینند گمان میکنند که این از کرامت است و حال اینکه مرا کرامتی نیست بلکه  
اینگونه خدمات از آن اجنه میباشد مولف کتاب گوید که حکایت همراه معروفست -

### در کیفیت طالت شخصی از قول شیخ احمد

و از شیخ احمد عسائی سوال نمودند که سبب چیست که انسان در بعضی از احیان بدون سببی از سبب  
ظاهر مولد و مکر میشود شیخ احمد چند وجه در جواب آن گفته یکی اینکه هر کسی را همراهی است از اجنه چون  
او طول شود انسان بدون جیتی بسبب ارتباطی که با و دارد طول میشود و سببش را نمی فهمد دوم  
اینکه چون امام زمانه اعمال شیعیان آگاه میشود و چون امام قلب عالم امکان است و هر وقت  
که قلب کالات و طالتی رویدا و آن طالت در همه اعضا سرایت میکند همچنین طالت امام در همه  
سکنه عالم امکان سرایت میکند و شاید که جهان شخصی که از عصبیان او امام مکر شد بسبب علالتی  
و ارتباطات جهان شخص طول می شود نه اشخاص دیگر -

### در احوال آقا سید علی صاحب کبیر و صغیر

کج آقا سید علی بن سید محمد علی طباطبائی اصفهانی ساکن کربلا و با بجمه سید محمد علی که والد الدین

جناب است پسر سید ابوالمعالی صغیر است که او پسر سید ابوالحسن است و سید ابوالمعالی کبیر السن اولاد و کور  
و چند دختر بگزار کرده اما اولاد و کور سید ابوطالب و سید علی و سید ابوالمعالی است و این سید ابوطالب  
پسر کوچک بوده و او را یک پسر پیش نبوده که آن سید محمد علی است و سید محمد علی والد اقا سید علیست و اما  
دختر آن سید ابوالمعالی پس کی از ایشان زوجه طاهره رفیع جیلانی ساکن مشهد مقدس بود و  
اقا سید علی مذکور همیشه زاده اقا محمد باقر مجتبیان است و اما او نیز هست یعنی دختر اقا محمد باقر مجتبیان  
زوجه و عیال او بوده که والده اقا سید محمد باشد و آن جناب سن کمولت با صراحت حال مفضالتش  
اقا محمد باقر تحصیل علم اشتغال نمود و آن بعد از زمان ولادت اقا سید محمد بود و ولادت با سعادت  
اقا سید علی در بلده طایفه کاظمین در دوازدهم ربیع الاول که بنا بر روایت ثقة الاسلام در کافی  
مولد جناب ختمی است از سال هجری صد و شصت و یک و آن جناب سید اساتید و مرجع روائه  
اساتید و در علم منقول و حید و در تفسیر فرید و تفسیر تحریرش در نهایت فصاحت و بلاغت  
و تسلط و در جدول بیدل و مویید در نهایت تأیید مشایخ و اساتید زمان ما همه از تلامذه  
انجناب بی واسطه و یا بواسطه و وسایط و فضیلت تلامذه انجناب بر و نور علم او شایسته و اصول  
او را بر فقه اوزمائی تفسیر بود و مسلم و یا عرب و عجم کلمه مطلق بلاد اسلام و حاصل قوی در فقه ما هر  
تربو و لیکن تالیف ایشان بعکس اشتهار یافته چه کتاب تفسیر اوست شرح کبیر و کتاب اصول میرزا قوامین  
و یا اشتهار کاشمیری رابعه التعمیر است -

### در احوال تحصیل اقا سید علی

و آن جناب بدایت امر در خدمت اقا محمد علی بن اقا محمد باقر تلمذ کرده است پس اقا محمد علی او را با کسانی  
که از او بزرگتر در سن و مقدمه در تحصیل بودند شریک نموده و در آنکه زمانی ترقی بسیار کرده و بهتدیس  
و تصفیة اشتغال داشته و بسیار خوشحال بود و شخصی بر ایم حکایت داشت که انجناب روزی شیخ  
کبیر را در سن میگفت و در آثانی خواندن عبارت بجای رسید که نوشته بود ذکر و کان او انشی کی  
از تلامذه عرض کرد که من ذکر آن دارم انجناب بخندید و فرمود من دارم بعد از یکین تلح و این جناب را  
اجازه از محمد باقر است و یحیی از بعضی دیگر که در اجازه سابقه اقا سید باقر ذکر نمودیم -

### مکالمه میرزا میثمی با اقا سید علی

در سالی از سنوات میرزا میثمی زیارت بمقبات عالیات شریف شد و مذهب میرزا حجت طاهر  
مستحق کثرتش بود و مذهب اقا سید علی حلال بودن انطعام بود پس شیخ میرزا میثمی همان اقا سید

شد یعنی سید او را ضیافت نمود و امر کرد که قدری طعام کشمش طنج نمود و در پیشگاه خود حاضر شد  
میرزا از خوردن آن طعام امتناع نمودند اقا سید علی بند دست میرزا را گرفت و گفت یا باهن  
محتاجه در این سله کرده باش و مرا مجاب ساز و یا این طعام را اکل کن میرزا گفت که نومیدانی که من  
و در مجادله بر تو غلبه نمایم و مذنب من حرمت این طعام است چرا مرا آزاد میکنی پس اقا سید علی تبسم کرد  
و گفت که ای سید میرزا طعام کشمش آوردند و آن طعام صرف نشد مسموع شد که جناب سید ارادت  
عاری بود و چون بنخواست که تعریف ملک نماید به تلامذه گفت که تعریف ملک صحبت تلامذه عرض میکرد و چون  
در گرامت اقا سید علی

ایشان آن جناب از علم بهیت عاری بود و چون شرح کبر را تالیف نمود و بیست قبله رسیده کار بر او  
مشکل شد زیرا که در علم بهیت ربطی نداشت پس یکی از تلامذه سید در علم بهیت مربوط بود سید با و  
نمود که بخانه ما آمده و در وقت خاصی بعضی از ضروریات قبله از علم بهیت بمن تعلیم نماید انشرف گفت  
که چنان که کتاب را در زیر بغل می گیریم و شرفیاب می شویم و دست خفیف می شویم شما نیز کتاب را در زیر بغل  
گرفته و بغل بند شریف فرماشته و مسائل بهیت را فرا گرفته باشید بنمود که من از سیر حله دریغ  
ندارم لیکن هر وقت که از خانه بدرایم مردم هجوم بکنند و اوقات را بر من تلخ می کنند و میگذرانند  
که من بکار خود با شرم مجتهد اقا سید علی از این سخن دیگر و انقب را در برون حرم حضرت سید الشهدا  
ما هیچ مشغول عبادت و تفریح و بازی و تفراری بود و از حضرت افریدگار توسط حضرت سید الشهدا  
در خواست کشف دقائق علم بهیت که ضرور بود بر او اضافه و مشکف گشته و مباحث قبله را تالیف نمود  
در تالیفات اقا سید علی

و انا تالیفات اقا سید علی پس آن بسیار است و اکثر آن رسائل است از آن جمله شرح بر مصلوه کتاب  
مفاتیح است که بسط تمام مشتمل بر معظم از اقوال علماء اعلام و استدالات ضهار کرام و ترجیح  
و تعارض و تفاریح است و ریاض المسایل که شرح بر مختصر نافع و معروف بشرح کبیر است و آن کتاب  
مشتمل بر اصول مسایل فقیه با اشان اجمالیة باقوال و ادله و تحقیق حق است با عبارات فصیح و بیغمه  
سبح و ثانیة و فی الحقیقه تالیف آن کتاب بدان وجه در کرامات آن جناب معدود است و آن  
جناب کاشمش با استنار و حجاب در بیان طلاّب و علماء اطیاب در غایت اشتیاق و مطمح انظار  
انجام و کتاب درسی است که بتعلیم و تعلم آن فرقه محقق جفریه را اشتغال است و این فقیر مولف  
کتاب بر این حاشی مدونه بسیار است که در انشاء مباحثه و مذاکره تخریر در آمد از آن جمله تعلیف بر کتاب

## در احوال میرزا محمد اخباری

اجازة ان کتاب در یک مجلد و تعلیقه بر کتاب صلح در یک مجلد و تعلیقه بر کتاب سیات و تعلیقه بر کتاب  
قضا و یک مجلد و تعلیقه بر کتاب وصایا در یک مجلد و حواشی بر کتاب متاجر و از جمله تالیفات آقا سید علی  
رساله در تثلیث بیجاات اربع در کتین اخیر تین و کتاب شرح صغیر که مختصر از شرح کبیر و شرح بر مختصر  
نافع است و رساله در اصول و اجماع و استصحاب و رساله در حجت مفهوم موافقت و رساله در جواب  
اکتفا بیک ضرب و تیمم و رساله در ختم احکام خطاب شفا بکاضین و رساله در منجزات مریض و رساله  
در حکم استظهار حائض در زمانیکه خون از ده روز تجاوز کند و رساله در برائت ذمه زوج و رساله  
در حجت شهرت و رساله در اباحه نظر با حبشه فی الجملة و حواشی غیر مدونه بر کتاب معالم و حواشی  
متفرقه بر کتاب مدارک و حواشی متفرقه بر کتاب حدائق و اجزاء غیر نامده در شرح مبادی الادل  
علامه و رساله در تکلیف کفار بفروع دین و ان بزرگوار علی سبیل الاستمرار در هر شب جمعه از  
اول شب تا صبح احیاء و بیبوات حضرت افریدگار اشتغال داشت -

### در احوال میرزا محمد اخباری

و چون سابقاً مذکور شد که آقا سید علی در مجادله و متقاوله و مکالمه و مشاجره و مناظره در سلسله علمیت  
او حد ایل زمان بود و او را بابا میرزا محمد اخباری میخواندند و رویداده لذا لازم آمد که احوال میرزا محمد اخباری  
در اینجا بیان نمایم بدانکه میرزا محمد اخباری از اهالی بحرین و اغلب اوقات در طهران و بعضی از  
اوقات در اصفهان و در آخر کار در کاتین بسکن و مدفن او شد و او را در سبیل در این ازمنه در بحرین  
بوده اند و میرزا محمد در جدل و بدلولی داشته و کسی نمیزد از آقا سید علی بر او غلبه نموده و مردم او نموده  
ملا سفر علی لاهیجی که یکی از شاخ من بوده او بریم حکایت داشته که عبادی بودن میرزا محمد از این  
بابت بود که او را جامعیت بوده و در سلسله که صحبت میداشت اگر میدید که عجز و اوج و خصم آن سلسله  
بند بیز و جیل بیرون می برده و در علم دیگر داخل نمیکرد و اگر در آن جا هم مال کار را بجز خویش مشاهده  
میکرد و باز بعلم دیگر داخل میکرد و سلسله دیگر منتقل نمیشد و بگذرانا انیکه خصم عاجز میکرد و در یک سلسله  
با داری و اقامت نداشت و در وقت از اوقات دار و اصفهان شد و در مجلسی از مجالس میرزا محمد  
و آقا سید محمد باقر حجة الاسلام و حاجی کر باسی جمشدند پس میرزا محمد در مقام کله با حاجی کر باسی برآمد  
که من و تو در ایام تحصیل با هم رفیق بودیم و مرا با تو حق رفاقت بود چرا دیدن من نیامدی حاجی  
کر باسی سکوت کرد و حجة الاسلام در جواب گفت که چون حاجی کر باسی از شاگردان کسی است که  
تلازمه اش گفته است که اگر یک شما با اخبارین مجالست و معاشرت کند عاقبت من است از ان جهت



حاجی بدین نمایان میرزا محمد گفت که اکنون مسئله میان ما اگر حقوق با حقوق تعارض کنند کدام یک مقدمند سید فرمود که حقوق مقدم است و بر طبق مدعای خود حدیثی ذکر فرمود میرزا محمد در سند حدیث قدح نموده و در عربیت و الفاظ آن چند ایراد وارد آورد پس از آن اختیار کرد که حقوق مقدم است و بر طبق مدعای خود چند حدیث با سند از کتاب کافی آورده حاضرین گت شدند و در زمانی شیخ جعفر نجفی اعلی الله مقامه وارد طهران شد و میرزا محمد نیز در طهران بود و شبها که اعیان شیخ را بضيافت دعوت نمودند میرزا محمد نیز دعوت میکردند و میرزا محمد با شیخ مکالمه میکرد و چون مهارت شیخ در علم منقول بود و میرزا محمد را جامعیت و تسلط در مناظره و جدل بود لذا میرزا محمد در انظار ناس بر شیخ غلبه نمود و اوقات بر شیخ تلخ داشت پس شبی از شبها شیخ نهایت تغییر میرزا محمد نمود که باین کلمات و ابته بر عوام امر را مشته میسازي و سخنان فاسد خود را در ظاهر نیت مسلمانان فاسد میسازي اکنون اگر تو را سخنی است صباح وفت ظهر من و تو در بیرون و در بیابان میرویم تا هر کسی که حق است از بسطل میرزا محمد در پس صباح آن روز میرزا محمد تقدم ورزید و به بیرون دروازه رفت و جمعیت بے اندازه آمدند و میرزا محمد بنا را بسیار با اقتدار کردند ناگاه شیخ در رسید و نماز ایستاد جمعیت همه در عقب شیخ رفتند و بناز جماعت در پشت سر شیخ ایستادند پس میرزا محمد تعجیل نماز را تمام کرد و بلافاصله بشهر مراجعت نمود و بمبایله نایستاد --

در حکایت آوردن میرزا محمد سرسردار روس را

باید دانست که بمبایله و فصل میان حق باطل بسیار مؤثر است اما با تحقق شرایط آن و در اصول کافیه اخبار بسیار در بمبایله و کیفیت و شرایط آن مذکور است و از واقع غریبه اینکه در زمانی از ازمینه مرحوم فتح علیشاه دولت روس با سلطان ایران بنحاصرت آمد و پیشتر سردار لشکر روس شد و قبه و باد کو به را گرفت و عازم شهرهای ایران شد و هر شهر که میرسید فتح میکرد و فتح علیشاه را اضطراب بسیار حاصل شد و میرزا محمد اخباری در آن زمان در دارالخلافه طهران اقامه داشت پس میرزا محمد نیز در فتح علیشاه رفت گفت من سران پیشتر را در چهل روزه برای تو بطهران حاضر میازم مشروط باینکه مذهب محمد بن راسخ و مسروک سازی و بن پنج مجتهدین را قلع و قمع نمائی و مذهب اخباری را در بلاد ایران رواج دهی فتح علیشاه قبول کرد پس میرزا محمد یکایک بعین بنجم نشست و بنجم آیه الکرسی با ده وقف بشرایطیکه در میان ایشان متداول بود شروع نمود و ترک حیوانی کرده و صورتی از نوم درست کرده و در انتاز شمشیر گردن آن صورت نواخت چو روز جمعه شد فتح علیشاه بسلام عام

نشت دیدار می از سر استیختر پیدار نکردید متغیر بر میرزا محمد شند و فراموشی و فرستاد که او را حاضر سازند  
میرزا محمد از ختم بیرون آمد و حیوانی خورد و در آمدن بنزد سلطان مسامحه و مساهله و مساوت نمود  
تا اینکه سلطان دوسته فراتش بر عقب یکدیگر برای احضار میرزا محمد فرستاد پس میرزا محمد به تانے  
روانہ شد و جهان آمد که سر استیختر و میرزا محمد بیک فقه وار و مجلس سلطان شدند و بیان کردند که در انگل  
حکمران انجا در زمان محاصر استیختر را بگوشه میدان خواست که تنها با یکدیگر در امر اصلاح مکالمه کنند  
پس استیختر با یکفر و انجا کم با یکفر هم رسیدند و نشستند و انجا کم فوراً طبایع بر او زد و استیختر را نشان گلوله  
ساخت و فوراً سرش جدا کرد و لشکرش چون سردار را گشته دیدند فرار کردند پس سر سردار روس را  
برای سلطان آوردند سلطان بسیار متعجب گشته میرزا محمد معروض داشت که ما بوعده خود وفا نمودیم  
اکنون شما نیز بوعده وفا نمایند سلطان با امانت دولت در این باب مشاورت نمود و اعیان دولت  
معروض داشتند که مذسب مجتهدین مذسب است که از زمان ائمه اهل الان بوده بر فقه و مذسب  
اخباری مذسب تا در ضعیف است و زمان اول سلطنت قاجار است مردمان را نمیتوان از مذسب  
برگردانید و این شاید بایه اختلال حال و دولت سلطان شود و مردمان بر سلطان شورش  
نمایند علاوه بسا باشد که میرزا محمد از شما انقاری پیدا کند و با خصم شما سخنگی نماید و با شما بمن محال  
نماید که با استیختر روس نمود و مصلحت است که با و خریجه داده و معذرت از او خواسته حکم فرمایند  
که بعبات عالیات رفته در انجا بایکته نماید که بوجو چنین کسی در پائی تخت مصلحت دولت  
نیست پس سلطان از میرزا محمد معذرت خواسته و با و خریجه داده و او را روانه عبات عالیات ساخت  
در مجادله میرزا محمد اخباری با آقا سید علی

چون میرزا محمد بعبات عالیات مشرف شد بنجد مثقلید علی مشرف شد و سله نزاع میان اخباری  
و مجتهد در بیان ایشان شد آقا سید علی فرمود که من با تو مباحثه و مجادله نیام بمرط انیکه کاملاً  
و مقاوله تمام شود و پائی نوشتجات و ارسال رسایل بیان نیاید میرزا محمد قبول نمود پس بنظره کرد  
و آقا سید علی بر میرزا محمد غلبه نمود پس میرزا محمد به کاظمین رفت و از انجا رساله در این سیکله در رد  
بر آقا سید نوشت و برائے او فرستاد پس چون رساله را دید قبول نکرد و گفت که قرار میان من و تو  
بمکالمه و مقاوله و مباحثه بود نه بمکاتبه و مراسله اکنون نیز اگر شخصی وار و حاضر شود و یا من مکالمه  
کنم تا او را منضم سازم و میرزا محمد در علوم غریبه مربوط بود و در انبیا ب عرب مهارت داشت  
و گفت العباد با تسکین شیخ جعفر بن محمد از سلسلۃ ائمه است و چون شیخ جعفر وفات کرد و منعمون

## در احوالات میرزائی

مطهر و این عبادت را گفت که مات انحریر با بخاریر چون مرض شیخ از آزار خنیز بود که طق و کون  
نگه و نظر و دم کرده بود پس افعال شنیعه از او صدور یافت که علماء عبات او را تکفیر نمودند بسبب  
احوال شنیعه و کون ~~پس~~ کلم بقتل و شد چون خواستند که بجانه اش درانید دیدند که خانه در  
ندارد و بسبب محرکه کرده بوده پس پوچان نه را ~~نکته~~ و او را یافتند و کشتند مولف کتاب گوید  
که اخباری اگر قاصر باشد عیبی ندارد و اگر مقصر باشد فاسق است و اگر اعیان باشد مجتهدین یا تکفیر  
کنند کافرست و ما را اخباریین را در کتب اصولیه بیان نمودیم مانند تعلیق بر قوانین و منظومه اصول شیخ  
کط میرزا ابوالقاسم بن حسن حبیبی عالم علیم دقیق طور تحقیق و علم تحقیق علامه فاضل متقین و این  
باربع منابع معتبره یقین مانده سراسر غنائیم دارین قدوه علماء عالمین و اسوه فقهاء در استم  
رئیس دنیا و دین از هذا اهل زمان و اوسع متورعین و اعلم و افقه معاصرین رئیس امامیه و والد میرزا  
میرزا خوند ملا حسن بود که از اهل شفقت از محال رشت بود پس ملا حسن برای طلب علم بسوی مصر  
مسافرت نمود و در خدمت دو عالم میرزا حبیب الله و میرزا هدایت الله که جدا داری میرزا بود پس این  
دو عالم بامر سلطان برای ترویج امور شرعی و اجراء قضاء و حکم میان مسلمانان بقریه چاپلاق  
آمدند و در آنجا متوطن شدند و ملا تیر عمره ایشان آمد و دختر میرزا هدایت الله تولد یافت و ملا حسن  
عالم و فاضل و جامع بود و کتابی تالیف کرده که بر روان کشکول شیخ بھائی است و مشهور بزهد  
و عبادت بود و میرزا در بدو حال در نزد والد ماجدش علوم ادبیه اشتغال داشته از آن پس  
در اصول فقه خدمت آقا سید حسین خوانساری که ذکر او خواهد شد -

### در کیفیت تحصیل میرزائی

سید حسین از اعظم فقهاء و انصاف از مشایخ ارجان و صاحب ساله در علم رجال است از آن پس  
میرزا بجانب عبات عالیات مشرف شد و در خدمت استاد الاسایه موسس مکتبانی آقا محمد باقر  
بھمانی بنکد اشتغال تا اینکه از او ارجان گرفته در بدو حال با وفقر و فاقه بود و اسنادش  
آقا محمد باقر صلوة و نیابت بنفسه ننمود و وجه انرا بمیرزا میداد که صرف خود نماید و بفراغبانی تحصیل  
علم کند معروفست که میرزا بعد از وفات آقا محمد باقر به کربلا رفته اول بدر خانه آقا محمد باقر رفت  
و آسایش را بوسیده از آن پس زیارت امام علیه السلام مشرف گشت بمکه و میرزا بعد از زیارت  
از تحصیل بطن پدرش که گئی از فرائی چاپلاق و سعی بتره بانع بود آمد لیکن انفریه کو چک  
و ابواب معاش نیز بر میرزا تنگ متوطن شد بطریقه طبعه با و از قرا و چاپلاق و بانی حرکتش حاجی

## در احوال میرزای قمی

محمد سلطان شد و او یکی از اعیان و ارکان چاق پلاق بوده و اراک بر او اهل ثروت و عطا بوده و نهایت متدین و محسن میرزا و محبا و بود و طالب علمی نبود مگر دو نفر یکی برادر حاج محمد سلطان که مسمی میرزا بدایت الله بود و علی در سخنان پیر حاج طاهر خان و این دو نفر در نحو و منطق خدمت میرزا اشتغال بقرائت داشتند و شرح جامی و حاشیه ملا عبد الله را نزد میرزا خواندند و اهل این قریه قدر میرزا را نمی دانستند معروفست که ملائی دهقانی همیشه در مقام ستخفاف میرزا بود و روزی بخوابش او اهل ده جمع شدند و میرزا را خواستند و آن ملائی دهقانی با اهل قریه گفت که شما بمیرزا بگوئید که ما را بنویسد ایشان بمیرزا تکلیف باین معنی نمودند میرزا لفظ ما را نوشت که میم و الف و راء می باشد پس ملائی دهقانی شکل ما را و صورت از او نوشت که سرش گنده و دنباله آن باریک کشیده پس با اهل قریه نشان داد که شما ملاحظه کنید که شکل ما همیشه است که من نوشته ام و یا است که میرزا نوشته است چون ایشان از اهل سواد نبودند نوشته ملا را ترجیح دادند میرزا زیاد متاثر شدند تا کار بجای رسید که روزی دو نفر به نزد میرزا آمدند و گفتند که ما نفع داریم احدی ببرد دیگری اذعان کرد که حدیثی از او صادر شده مع علی بنکر بآمده میرزا چونکار بر این سوال دید گریست و دست بر آسمان برداشت که خداوند اذیت مرا پیش ازین نخواهد می سکته در دیهات بین خاصیت را چنانکه گفته اند مرغ دم سویی شهر و سر سویی و دم آن مرغ از سر او به و ملائی روم و دشمنوی گفته ده مرده مرد را چمن کند مرد را بے عقل و بی زنجیر کند --

## مسافرت میرزا با صفهان شیراز

میرزا با انجا بدار سلطنت اصفهان مسافرت نمود و در مدتی که کاسه گران چند از زمان او گذرانید پس بعضی از علماء دنیا که آثار زشت را در آن بزرگوار دیدند با او احانت نمودند پس میرزا بجانب شیراز مسافرت کرد و آن زمان سلطنت باکریم خان زند بود پس مدت دو سال و پنج ماهه داشت و او را شیخ عبدالمحسن یا پیشش شیخ مفید اعانت نمود و مبلغ هفتاد تومان یا دویست تومان علی اختلاف حکایتین با و دادند پس میرزا آن نخواه را گرفته با صفهان مراجعت کرد و چون اسباب اجتهاد نداشت --

و در خریدن میرزا کتب را بختن

پس بعضی از کتب استدلالیه و کتب لغت و کتب احادیث اقبایع نمود گویند که در آن زمان



کتاب را بمن میفرستند و من بوزن شاه که معادل دو من تبریز بوده تومان معامله و داد و ستد نمود و چون دیدن و دایه این از من بدان جریان یافته که با بیع کفنه میزان بیع را نگین تراز سنگ وزن نماید لهذا میرزا کتاب خریده و برای نقل میزان کتاب روخته البسته که شرح لمعه و مشقه است بر بالای کفنه کتب گذاشته که کفنه کتب نگین تر شود پس از آنجا بقریه بابو مراجعت نمود و بعضی از طلاب بفقده و اصول و ریزدان جناب شتغال داشتند لیکن چون بلد خالص از علمای و فضلا و مشتغلین بود و امر معاش نیز بر او مضیق و اهل بودای بحیث غدهم ادراک و عدم تمیز میان حسن و قبیح لذا انجناب بسوئی بلد طبعیه تم انتقال فرمود و در آنجا از برکت فاطمه علیها السلام و نظر مضمون فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا و هووا فی خیر انما دایه الله الا ان تیم نوره و مضمون خیر شحون الله لا یفیع اجر المحسنین خلاق عالم او را وسعت در روزی و علم و اعتبار و مقبولیت در انظار انبار روزگار کرامت فرمود و در آنجا اوقات خود را منحصراً تالیف و تصنیف و مقابله و تدریس اچو به استفتاء و نماز جمعه و جماعت و ارشاد علایق فرمود -

### در قفا وائی غریبه میرزا

و از جمله قفا وائی او حرمت کشتنش مطبوع است و جایز میدانست که مقلد برای مجتهد خود مرافعه نماید و از او چند ذخیره باقی مانده که یکی از آنها روجه ملا صدیق بر جودی بوده و دیگری روجه ملا علی بر جودی است -

### در مدفن میرزا و مشایخ اجازات

و مدفنش در قبرستان بزرگ قم و مقبره خاصه دارد و این فقیر مؤلف کتاب سنوآت قبل مدتی در قم اقامه داشتیم روزی در میان مقبره میرزا بتدریس کتاب قوانین شتغال دهم و همان کتاب بر روی قبر مبارک میگذاشتم رضی الله عنه و از جمله مشایخ اجازة ان جناب آقا محمد باقر بیجانیه است و بعضی دیگر که در اجازة آقا سید محمد باقر اسی از آنها سابقاً ذکر گردیده

### در تالیفات میرزا قمی

و اما تالیفات ان بزرگوار بسیار و مقبول نظارت از جمله تالیفات او کتاب قوانین اصول بود و دو مجلد تقریباً بیت و پنجاه بیت است و ان کتاب مصار و اعصار و مقبول انظار فضلا و روزگار و دارای افکار و بکار و اصول را پیش از او بان وقت و منات نوشته اند اکنون

مازندرین و تدریس علماء امامیه بران کتاب است اگرچه معروفست که در دوازده هزار  
 غلط لفظی بر کتاب قوانین گرفته اند لیکن ان جناب درصین تالیف ان کتاب در دریای فکر غوطه ور گرد  
 تدقیق و تجربه لفظ بنوده و از مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی شنیده ام که میگفت اینک میرزا نقد  
 در تالیف کتاب قوانین فکر کرده که ثقل سامعیه برسانده بود گویند که حاجی ملا احمد زرقانی در مسلح  
 چون بود وی بر میرزا نوشته لهذا میرزا حواشی منبر قوانین نوشت در دو داورا مندرج ساخت  
 و ان حواشی منبر یک مجلد است و علماء که بعد از میرزا آمدند رد و بسیار بر قوانین نوشته اند  
 مانند شیخ محمد تقی در حاشیه معالم و برادرش شیخ محمد حسین در فضول و حاجی کر بای در اشارات  
 و استاد مولف در ضوابط و حاجی ملا احمد زرقانی در مناج و شیخ مرتضی در رسائل خود لهذا این  
 فقیر مولف کتاب تعلیق بر کتاب قوانین نوشته ام و از اسمی با ختم بحاکمات بین الفضلاء السبعه  
 در چند مجلد و بسیار از ایرادات این فضلار را مرتکب شدم با تحقیق حق و از جمله تالیفات میرزا شرح  
 بر تمذیب الاصول علامه است و این فقیر ان کتاب را ندید ام ولیکن شنیدم که ان کتاب بهتر از  
 قوانین است مولف گوید که اشتها ر سبب مصالح کامله الهیه است که اکثر ان حکم و مصالح بر ما مخفی  
 است سیما اینکه صفاء نفس و خلوص نیت را غالباً در ان مدخل است چه کتاب مدارک بر تحقیق نداد  
 لیکن از صفاء نفس و خلوص نیت زباده فی خلوص نیتی که ان بزرگوار داشته و لهذا کتاب  
 مرشد العلوم که فارسی و فتاوی است و کتاب غنایم الایام در فقه و همان عبادات را در ان کتاب  
 نوشته است با جمیع اقوال و استدلال تحقیق حق و فروع و کتاب مناهج الاحکام که در فقه است  
 و کتاب معین الخواص که مقصود بر فتاوی است و در عبادات است و کتاب اجوبه المسائل در حبله  
 که هر مجلد شتم است بر تمام کتب فقه از طهارت تا دیات با استدلال در اغلب مواضع و جلد سوم در  
 سواالحائیه متفرقه است از علوم متفرقه و رساله در وقف و رساله در ما ارجع ما وافی مکه و رساله  
 در عموم الامر و غیر ذلک من الرسائل الکثیره و کرامات انجناب بسیار است لیکن بالفعل در نظم نموده است  
 و یکی از دختران میرزا را حاجی کر بای برای پیشش تا محمد مهدی خواستگاری کرده در حاله کناح  
 در آورده و الله اعلم که مقصود حاجی چه بود البته افعال سلیمان باید حل بر صحبت نمود و لایستما افعال  
 رؤسا و دین و بزرگان شریعت سید المرسلین -

و رودا خوند ملا علی میرزائی قمی

گویند که اخوند ملا علی نوری شنید که میرزائی قمی او را تکفیر کرده اخوند بلا فاصله سوار و بخانه میرزا آمد

با یکدیگر در سخن برای ایستادگفتند که بیشین گفت که من شیخ اعتقاد خویش نمایم نمی شناسم پس میرزا بیرون آمد و خود نشست و گفت اعتقاد من نیست چه صورت دارد میرزا فرمود که خوب است و من شما را تحفه نکردم و مردم دروغ گفته اند -

ل شیخ جعفر بن خضر نجفی عالم اذخرو استاد اکبر و مهر سپهر نقابت و جلالت و متاع فلک زادت و تقادست و نقادست و رئیس رباب عبادت و فذ لکه صاحبان کرامت نادره زمان و اجوبه دوران و اعلو طه و برخوان است انصاف اینکه در اعطاط بفروع فقهیه از تطهیر تا دیات و تکثیر فروع از زمان غیبت معصوم تا این زمان در تحت قبه فلک قمر مانند شیخ جعفر فقهی پا در دایره وجود نگذاشت از او گذشته در تفریع و فهم حکم شهید اول است چنانکه خود فرمود الفقه باقی علی بکارته لم یسته احد الا انا و الشهید و لدی موسی یعنی فقه خود به بکارت خود باقیست و کسی بکارت او را نگرفته مگر من و شهید اول و فرزندم شیخ موسی و هر که بخواد که این فقه را با انکشاف یا در رجوع کند بکتاب کشف لفظ شیخ و سایر تالیفاتش و هر که بخواد تصدیق باین سخن بالنسبه بشهید نماید رجوع کند بکتاب قواعد شهید که در قواعد کلیه فقهیه نوشته است و اینجانب کتابخانه خود را وقف نمود بر افقه اولاد ما تسلا و تعاقبوا پس از شیخ ولد اکبرش شیخ موسی بجای شیخ نشست و تدریس کرد و بحق که فقهی بود فرید و وحید و تالی و ثانی پدرش بود و تحقیقا اینکه از او نقل نموده اند در غایت متانت و دقت و چون شیخ موسی عالم فانی را و داع کرد و سپرد و م که شیخ علی باشد بجای پدر نشست و تدریس و تلامذ بسیار در حوزه ان بزرگوار تحصیل اشتغال داشتند و او را محقق ثالث نامیدند و ان جناب در تاسیس قواعد کلیه و استحکام انها معدوم النیظرو و در تفریع فروع مانند بزرگوار و حید اعصار بود چنانکه شاید بر این مدعی کتاب عناوین است که از تالیفات سید فتاح بن علی مراغی است و او از شاگردان شیخ موسی و شیخ علی است و کتابش مقصود بر تاسیس قواعد کلیه فقهیه است و تبجیل ان را مابده و مواقع جریان انها و تفریع فروع و ان کتاب بهتر از قواعد شهید است چه قواعد شهید دارای قواعد کلیه و تفریع است لیکن قواعد را مابده اثبات نکرده بلکه بحکم و مصالح انجام داده و کتاب عوائد حاجی ملا احمد نراقی اگر چه دارای قواعد کلیه است اما چند منقصت دارد اول اینکه تفریع فروع ان کتاب کم است و چند ان فروع ندارد و دوم اینکه جمیع قواعد را معرض نشده بلکه گویا دارای نصف قواعد کتاب عناوین است سوم اینکه بسیار دقائق فلسفیه کرده و اکثر قواعد معروفه و مسلم را که مورد ثناء از اسلاف اشراف فقهاء است

تدقیقات فلسفیه از دلالت انداخته و از مذاق فقاهت و فهم عرفی و افتاده چنانکه بعضی از نویسندگان در اصل برائت و استصحاب و حجت ظن تدقیقات فلسفیه بسیار کرده و از مذاق فهم عرف بدو افتاده و در قواعد فقهیه نیز چنین رفتار کرده مجملات کتاب عناوین در این باب متیاز از کتب اتراب دارد و چه قواعد بسیار ذکر کرده و استحکام این قواعد با دلایل بسیار نموده و تفریع فروع بسیار کرده و از مذاق فقاهت و فهم عرف در اوله لفظیه بدور نیقاده و اکثر تحقیقات این کتاب از مرسوم شیعیه است و برخی از شیخ موسی است چنانکه صاحب عناوین بهین مضمون اقرار دارد و افتخار شیخ علی بهین است که صاحب فن را طول فقیه اهل است -

### در معارفه شیخ حسن و شیخ علی

وعلیهما قاسم ابراهیم که در تحقیق و تدقیق او عدل زمان بودند پیفته ماه در مجلس درس شیخ نشسته و انقاس قدسیه اش استفاوه نموده اخلاص چون شیخ علی حسب الوصیه بجای پدر تدریس اشتغال نمود شیخ حسن که برادر کوچک بود و پیش شیخ علی گفت که وصیت پدر است که هر یک از اولاد که انقضیه بجای او نشیند و تدریس کند و من انقضیه از تو میباشم شیخ علی در جواب گفت که درین باب منازعه ما صواب نیست و من قطع این مشاعره را بنحو حسن خواهم نمود پس من از نجف بکربلا میروم و تو بجای پدر نشین اگر طلاب در نجف مانند و بدرس حاضر شدند پس تو انقضیه خواهی بود پس شیخ حسن قبول انقضیه کرد و شیخ بکربلا آمد و طلاب مجلس شیخ حسن را شکستند و بکربلا آمدند و مجلس درس شیخ علی حاضر شدند چون شیخ حسن حال را بدین منوال دید بکربلا آمد و برادرش شیخ علی را بنجف برده و بجای پدر نشاند و خود بجله رفته چندی را در آنجا اقامه داشت و در حله مسجدی بود که شعیان در همان نماز میخواندند و شیخ حسن امامت میکرد و مردان چندان جمع نمیشدند بلکه مائون بیشتر یا همه از جماعت نسوان بودند پس روزی وقت ظهر شیخ حسن مسجرت رفت و در آن روز صفوف جماعت بر زمان انحصار یافت و هیچ مردی جزایام حضور نداشت پس شیخ نماز ظهر را ادا کردند از آن پس در میان صفوف حدائی حدائی بلند شد شیخ دستخوار آسمان برداشت و عرض کرد که خداوند ما را دید میدی که زن است انهم در میان نماز احداث حدث کرد پس زنی گفت که شیخ علی در میان

### در وصایای شیخ جعفر

مؤلف کتاب بکربلا شرف و در حدیث استناد حاضر نشدیدیم و خودم شیخ علی ملاقات نمودم پس شیخ حسن بنجف آمد و بحسب وصیت پدر بجای او نشینست و تدریس اشتغال نمود و شیخ جعفر وصیت کرد



بد که هر شب مقدار معینی طنج طعام میخاکند و اولاد و اجساد در آنجا جمع شوند و مذاکره و مقدمات  
 آن تا بقدر دو ساعت با یکدیگر مباحثه کنند و تا اکنون همان معامله برپا و آن مذاکره برجات  
 و این منبت عظمت است چه با ایشان میشود که همه فقیه شوند چنانکه طایفه شیخ جعفر همه از  
 ذکور و نثات فقیه میباشند و همچنین وقف کتابخانه با فقه اولاد نیز حسن است و فقاهت الله تعالی لامثال  
 ملک الوجه یا بلکه این فقیر نیز کتب خود را وقف بر اولاد ذکور ما قبا نمود و هم و بنحو ابراهیم مکی هم  
 برای کتابخانه وقف کند و تولیت با فقه اولاد باشد و فقهی الله تعالی لذک و شیخ حسن فقیه  
 کامل بوده و این فقیر مولف کتاب چند را بچنین شیخ حسن حاضر میشدم و با عقاد مفاقت  
 او پیش از فقا است شیخ محمد حسن بود بلکه شیخ حسن را جامعیت و اصول و غیر آن هم بود و در حد بل بد  
 طولی داشت و شیخ حسن حکایت میکرد که مرحوم شیخ جعفر را عادت بر آن بود که هر شب در وقت سحر  
 بیدار بود و می آمد بدر خانه و عیال و اطفال را جمعاً پدیدار میکرد و گاهی برخیزد و نماز شب ادا کند  
 پس همه بر می خواستند و من طفل بودم و خواب بر من غلبه میکرد و چون بدر خانه کنز لسن بود و می نماند  
 و فریاد میکرد که برخیز من همان افتاده میفتم و نصالین یا الله اکبر میگفتم مشغول نماز میباشتم پس اولاد  
 خاطر جمع میشد و بر میگشت و من بخواب میرفتم و در سالی که میر علی محمد باب طلوع میکرد قرآن جلی خود  
 را همراه دو نفر بولایت عربستان نزد بعضی از اصدا فاضل خود فرستاد اند و نفر در بغداد وار شده اند  
 پادشاه بغداد اطلاع پیدا کرده قرآن را از ایشان گرفت و آن نفر را حبس نمود و قضایه و افتدیان  
 و مفتیان عامه را جمع ساخته و بر این قضیه ایشان را اطلاع داده ایشان فتوی نقل این دو  
 نفر دادند لیکن چون اعجاب بودند خواست که قتل آنها با ستخصار علماء امامیه نیز باشد و علماء امامیه  
 با علماء عامه مناظره کنند -

### در مناظره شیخ حسن و آقا سید ابراهیم با علماء عامه

و از آنجا که مرحوم شیخ جعفر و اولاد و اعقاب او را در بلاد عرب مطاعیت و ریاست عامه بود  
 چنانکه ایام نیز چنین است و مقدم بر علماء میباشند تا شیخ حسن در آن انقه بود پس پادشاه تحت روانی و نجفیت شیخ حسن  
 استاد آقا سید ابراهیم بکر بلا فرستاده و این دو بزرگوار را احضار کرده پس روزیکه خواستند  
 اجلاس شود و علماء عامه و خاصه حاضر شوند و مکالمه نمایند پس در اول علماء عامه و مفتیان و  
 افتدیان حضور یافتند از آن پس شیخ حسن و آقا سید ابراهیم نیز در جنب شیخ حسن قرار گرفت  
 پس سکر را عنوان کردند و علماء عامه گفتند که این قرآن بر عت و او درنده ایشان مینویسد و در دین

و منصف فی الارض باشد و قتلش لازم است شیخ حسن گفت که این کتاب قرطاس اولی عمل بالقرطاس  
 حاکم بر عدم اعتقاد کتاب و عدم لزوم اعتقاد صاحب کتاب بان کتب است و اما امر بکتب در آیه  
 فلیکتب منکم کتاب و اطلاق در آیه و لیکلم و لیه محمول بر آن است که صاحب کتب چون خط خود  
 بخاطرش آید و علم حاصل شود و شهادت خود را ادا کند نه اینکه کتب بنفقه حجت باشد و این دو نفر  
 که آورده این کتاب می باشند عالم نیستند با آنچه در او است و مطالب آن را اعتقاد ندارند که این  
 ایشان را احضار و اعتقاد ایشان را استفسار نمایند پس آن دو نفر را احضار کردند و اعتقاد  
 ایشان را استفسار نمودند ایشان گفتند که ما را با آنچه درین کتاب ثبت است خبرت و آگاهی نیست  
 و اعتقاد ما اعتقاد عامه مسلمانان است پس شیخ گفت که قتل ایشان چگونه رواست و ایشان  
 رسول بوده اند و اقامت ابراهیم نیز در این احکام تصدیق شیخ حسن نموده و اقامت ابراهیم نهایت  
 حین داشتند و بسیار مراعات تقیه نمود پس پادشاه آن کتاب را گرفت و آن دو نفر را محض  
 ساختند و بدایا بسیار بشیخ و سید اعطای نمود و از انجمل با قاضی ابراهیم ساعتی داد که مبلغ شصت  
 تومان قیمت درآمد و با غراز با تحت سید و شیخ را بکد بلا و نجف روانه ساخت -

### حکایت ابن علوسی که از علماء عامه بود

ابن علوسی از مشاهیر و فضلاء عامه در بغداد بود و با انوند ملاقاتی در بندی صداقت بسیار  
 و مکر را نپذیرد و نه اوست و او میرفت و در اینجا آقامه نمود و روزی پادشاه در یکی از حجرات کاظمین نشسته بود  
 و ابن علوسی هم با او بود و میرزا محیط نامی که برادر ملا حسن کوهر بود و از شاگردان حاجی سید کاظم  
 بود و برای پادشاه تعقیب می نمودند از قضا بای اتفاقیه شیخ حسن زیارت کاظمین رفته بود  
 چون از حرم برآمد شنید که پادشاه در یکی از حجرات نشسته است که بیدین پادشاه رو و پس پن  
 نزدیک رسید که برای پادشاه تعقیب می نمایند شیخ پیش رفت و از همانجا مراجعت نمود و ابن علوسی  
 شیخ را دیده بود و ابن علوسی از میرزا محیط سوال نمود که شیخ شما چرا مراجعت نمود میرزا محیط گفت  
 که در مذہب او تعقیب جایز نیست ابن علوسی گفت مگر شیخ شما قرآن خوانده که در سون جمعه خداوند  
 عالم میفرماید قل ما عندنا خیر من اللہ و من التجرارة چه ازین کلام مستفاد میشود که در لہو خیرتی  
 و حسن است اگر چه ما عندنا حسن و بهتر از لہو است چه خیر افضل و تفصیل است و افضل و تفصیل است  
 بر مشارکت مفضل و مفضل علیہ منه در اصل فعل پس میرزا محیط از جواب عاجز آمده و مولف کتاب  
 تحقیق این جواب را بچند وجه در کتاب استیلا العلوم نوشته ام و در تفسیر هم در مجلد اول بیان

اشارات نموده ام و یکی از ان وجود این است مجرد از معنی تقنیلیت باشد و از کتاب اینو به نامے از تکلف و صعوبت نیست وجه دیگر اینکه این حسن نسبت با عقاید مخاطبین و کلام جائی مجرای فهمت چون مخاطبین را اعتقاد بر حسن ظهور بوده غیر ذلک من الوجوه و در این مقام سواشے و دیگر نیز وارد است که چرا در اول خدائی تعالی تجارتی را مقدم داشت و در آخر ظهور را مقدم داشت جوابش بچند وجه است یکی اینکه انیکلام از زرقی از ادنی به اعلی است و غیر ذلک من الاجوبه -

### در تشیع ابن علوس

لیکن ابن علوسی در زمان وفات و احضار گفت که بعد از وفات من بلافاصله وصیت نامه که نوشته ام و در زیر سر من است برآورده به ابن عمل کنسید پس از وفات او وصیت نامه او را برین آوردند نوشته بود که من شهادت بوحیدانیت خدا و رسالت ختم النبیین میدهم و اعتقاد دارم بخلاف بلا فضل ایزد المومنین علی بن ابی طالب و یار زده فرزند او جمیع ما جاره ابی حق مصیق و مطابق واقع است و مرا پنج شیعہ غسل دهند و کفن کنند و نماز و دفن کنسید بعضی گویند که اخوند ملا آقائی در بندی او را شیعہ ساخته و الله العالم و شیخ حسن کتابی مستقلاً در فقه تالیف فرموده فی الحقیقت کتابش مرغوب و مشتمل بر فروع بسیار است که این فقیه در او ایل کتاب موم که تالیف میکردم مجله موم کتاب شیخ حسن از جمله اسباب کار من بوده و از جمله قادیانی او نیست که غلیان کشیدن مفسط صوم نیست و عبارتش نیست و لا باس بدخان الشباک و آن بزرگوار در سال وفات استاد م آقا سید ابراهیم مرضی با وفات نمود رضی الله عنه و پس برادر زاده اش و زوج دخترش شیخ محمد بن شیخ علی بجائی شیخ جعفر نشست و او نیز در فقه مهارت داشته پس از وی برادر شیخ مهدی بن شیخ علی بجائی ایشان نشست پس از او که درین ازمنه باشد شیخ جعفر بن شیخ علی که معروف به سبی شیخ است بجای ایشان نشست و مشغول تدریس است و او نیز فقیه و سمیه ان طایفه ذکر او اما فقیه میباشد بنحویکه عوام ایشان که هیچ درس نخوانده اند و هیچ عربیت ندارند به فقه و مهارت در سأل فقه دارند و فقه الله و پاک

### در نور و نقش اخوند ملا علی نوری و استقبال شیخ علی

در زمانیکه ملا علی نوری وفات کرد حسب الوصیت نقش او را بنحیف شرف آوردند و چون کسی که مشهور و معروف باشد بخوابد که نقش او را در ثواب شرف طواف دهند خدام و سبائین این عمل را بخوانند و زیاده ای میگيرند لهذا نقش اخوند را بنحویکه پیشناسند با نقش دیگر باستری محمول کنند و در نحیف خیر شیخ علی بن شیخ جعفر سجدان بزرگوار با معینی بسیار از علماء عظام و خواص عوام با علم سیاه

## در احوالات شیخ جعفر جعفری

با استقبال حسن خود ملا علی نوری شرافت و حکم کرد که در شهر خف بازارها بستند چون بر سر نقش رسید  
 پرسید که نقش اخوند کجاست گفتند همین نقشه است که عدل نقش دیگر و بر بالای استریت شیخ بسیار  
 متعیر شده گفت که آقا سید محمد باقر با همه آن دولت نتوانست که پانصد تومان بایه بگذارد که نقش اخوند را  
 با معروفیت و با عزت وارد عبات نمایند مجبوراً حکم کرد که نقش را بر زمین گذاشتند و فرستاد از نجف تا بوی  
 را که مختص نجاف بوده و اقوام شیخ جعفر بودند آوردند و اخوند را در میان آن گذاشتند و شیخ علی تابوت را  
 خود برداشت و پیاده آمد و حکم کرد که اهل شهر دسته دسته با استقبال می آیند و تابوت را بر سر دست  
 بحرم بردند بعد از طواف حسب وصیت در کفن کردن آنجناب فن نمودند و مولف کتاب هم قیام در آنجا  
 کردم و اخوند ملا علی استادم مرحوم والد ماجدم بود و این فقیر کودک بودم روزی خانه آدم دیدم  
 مرحوم والد هم گریه میکند و عزاداری بنماید پرسیدم سبب چیست گفتند خبر وفات استادش اخوند  
 ملا علی نوری رسیده و والد هم بمن فرمود که مرا میل آن بود که اخوند نوزی در حیوان باشد که تو بزرگ  
 شوی و در خدمت آن جناب استفاده نمائی و مامول من بجهول موصول نشد و همیشه والد هم وصیت  
 میکرد که طب درس بخوان زیرا که من خوانده ام و پیشمان شدم بلکه معقول درس بخوان و این فقیر وقتی  
 با صرا بعضی کتابی در طب در نزد میرزا احمد نیکابنی ساکن طهران دیده و دوستی همی نمک او میرفتم از آن  
 پس نظر بوضع ترک کردم و در بدایت حال بعضی از کتب حکمت را دیدم از آن پس ترک کرده بمنقول پرداختم  
 و در آخر کار باز در حکمت تدریس نمودم گویا بوضعیت والد امتثال نموده باشم مجله شیخ جعفر جعفری در فقه و تطبیق  
 و تطبیق فقهی الفاظ کتب و سنت را با فقه عرفی بی نظیر بوده بلکه از ائمه در میان فقهاء را بخانه از  
 کتب ایشان استنباط کردیم تا بحال مانند شیخ جعفر و شیخ و شعیب اول کسی نیامد و بعد در فقه بر سه قسم است  
 اول سن فقهیه و استدلال برانها و احکام و اتقان آن قواعد و در این باب شیخ علی و استاد مولف  
 مخاب حاجی ملا احمد زاتی گویا منجم بودند و دویم تفریع کردن و احاطه بمسائل فقه و تطبیق فروع  
 بر قواعد و در این مقام مانند شیخ جعفر و شعیب اول گویا کسی نیامد سوم تحقیق مسائل فقهیه که در مقام  
 استدلال فتوی را در هر مسئله بسبب تکثیر اوله بدیسی کنند و در این مقام مانند موسس بجانانی  
 آقا محمد باقر کس نیامد -

## در مشایخ اجداد شیخ جعفر

و مشایخ اجازه شیخ جعفر قرنه الله تعالی بالرضوان الاکبر آقا محمد باقر و آقا سید مهدی بحر العلوم و غیر ایشان  
 و آنجناب کثیر از کل بوده گویند که هر وقتی مکن تبریز طعام و صد درم بیازوده تخم نخل و یک سبزه خند



## در احوالات شیخ بهر جمعی

ای بود و هر شب را هم باذن معارف می نمود و در هر شب دو ملت شب هم بیدار و بعبادت حضرت گویند  
اشتغال داشته و در اکثری از سنوات خانه خود را برهن میگذاشت و قیمت آن بخترا بذرل نمیداد و ببلاد  
ایران می آمد و خواه تحصیل میکرد و مراجعت می نمود و خانه اش از رهن بدر می آورد و همیشه کنیزی همراه داشت  
و در اسفار در هر کجا که شہوت لجاجت میگردید چادر میزد و دفع حاجت می نمود و انجناب بایر خوش احوال  
بوده و در وقتی از اوقات انجناب خواست که با صحاب طلباب از شهر زیارت ارواح وادی  
السلام رفته باشد پس با جمیع سوار شدن روانه شدند و از آنجمله میرزا ابوالحسن نامی بود و لقب بخوش فرو  
او بر طاری سوار و خدمت آن بزرگوار از دروازه بیرون رفتند همه سبت وادی السلام  
میرفتند و میرزا ابوالحسن با هی دیگری روانه شد شیخ جعفر آواز داد که از آن راه بجای میروی میرزا  
ابوالحسن عرض کرد که مرا معذور دارم که دراز گوش من مجتهد خودی است بهر جا که میل و است میروم شیخ بخندید

### در تدیس شیخ سید و فقه شرایع را

و معروفست که شیخ جعفر میگفت که من سید فقه کتاب شرایع را درس گرفتم معلوم است که البته همین نحو  
باید باشد که چنین فقاہت و باین قسم بلکه باین کیفیت احاطه بهرسانند -

### در احاطه شیخ بفقه

ایضا معروفست که آن جناب میفرمود که اگر کتب فقه را همه بشویند من از حفظ و ضبط از طهارت  
تا دیات را منسوبیم انصاف اینکه چنین بود چه از تا لیفات اوسیتما کشف الفطام معلوم میشود که انجناب  
چه قدر احاطه بفقه داشت بلکه سائل فقه از طهارت تا دیات مانند نگین گشتی در دست او بود که  
به طرف که میخواست می غلطانید زیرا که در هر قاعده و در اکثری از مسائل از طهارت تا دیات تفریع  
و ترکیب میکرد معلوم است که احاطه و ضبط جمیع ابواب فقه را داشته و همه در حفظ و در نزد او بافضل حضور  
داشتند که از طهارت تا دیات تفریع سے فرمود -

### در مطایبه و مضاحکه

در یکی از سنوات شیخ وارد شهر زنجان میشد زبان ترکی نمی دانست یکی از ظرفا شیخ عرض کرد که امروز  
مردم بسیار باستقبال می آیند و تحت بجای می آورند من بشما یک کلمه ترکی تعلیم میکنم که انرا تعلم گرفته  
هر که نبرد شما بید شما همان یک لفظ را در جواب او گفته باشد شیخ گفت ان لفظ که امست گفت بگویند  
پس شیخ همین کلمه را در جواب تقبلین میگفت تا اینکه حاکم زنجان بنجدت انجناب شرفه و تحت بجای  
آورد و شیخ همان کلمه را فرمود حاکم زنجان از غیبت و فرست فصد و شیخ عرض کرد این کلمه پیش از

ان جناب فرمود که می دانم بمن تعلیم دادند حاکم عرض کرد که بعد ها شما این کلمه را فرمایش کنید که خوب نیست شیخ آن را ترک نمود۔

در کرامت شیخ در استجاب دعا

و از جمله کرامات شیخ انیکه اینجناب از حضرت آفریده گار درخواست ان نمود که نقابت در اولاد  
واحفا و اولاد علی الدوام موهبت فرماید الی الان که قریب بیشت سال از وفات او  
میگذرد که اولاد و احفا و اولاد انی نقابت و مبنه تدریس قرار دارند با انیکه سعی کردن و کار  
کردن و زیاده درس خواندن انما معلوم نیست مع ذلک در فقه مهارت دارند بنحویکه گویا فقه در میان  
ایشان موروثی است بلی طفل را از کوچکی در هر روز و هر شب عادت بگفت و شنیدن سایل فقه  
و قواعد اصول و فقه دادن باعث بر نقاست و هداقت و مهارت او میگردد -

در وعظ شیخ در بلده رشت

و در سالی شیخ جعفر را که از شهر رشت افتاد خواستند نماز را با نوحاب بجماعت گذارند ساجده  
موجوده در شهر کم وسعت و وفا بجمیعت ننمود پس میدانیکه دارند جمع شدند و همه اهل شهر جمع شدند  
و بعد از نماز از شیخ خواستش ان نمودند که موصوفه کند شیخ فرمود که من فارسی را خوب نمیدانم پس  
اصرار را از حد گذارند نیز شیخ بر سر آمد و باین عبارت فرمود که ایها الناس شما میسرید و شیخ هم میسرید  
پس نگردد و در همین جایگاه ایها الناس رشت شما مانند بهشت است چه در بهشت تصور است و در شهر رشت نیز تصور  
عالیه و بوستانها نیکه و آرای نهر است و در بهشت حور العین که در نهایت حسن و جانند و دارو  
رشت نیز مانند حور العین باشند در کمال و جاهت و در بهشت غلمان باشند همچنین است در رشت و در بهشت  
تکلیف از نماز و روزه و سایر عبادات برداشته است همچنین است در رشت که نماز و روزه و عبادت  
دیگر با بکلیه برداشته است پس نگاه کرد و در پای منبر دید که ذاکری نشسته است شیخ بان اگر فرمود که بخیز و ذکر صیبت کن

در ترغیب به نوافل

چون علماء ان عہدہ و ران بلد غالب ایشان تن پرور و عیاش بودند و آئیمہ حاجت رشت ناز و لوطی  
ادائی نمی نمودند و این مطلب را بشیخ عرض کردند شیخ فرمود کہ ہر کہ ناز نافرمانی نماید و با واقعہ  
کنند پس آئیمہ حاجت کہ این سخن را از شیخ شنیدند ہمہ بپائی ناز نافرمانی گذاشتند

در قزوین موعظ شیخ

و ایضا در آنکه شیخ تقی زین آند که میفرستند مردم خویش بوعطه نمودن شیخ در مسجد مالای نهرت

و فرمود ایها الناس شما که شیعه نیستید چرا عقد انقطاع در میان شما متداول است پس فرمود که تقصیر باطل  
بلد است و چون مجاهد عبدالوهاب رئیس علماء رفوزین در آن عهد بود شیخ باو خطاب نمود که چرا در آخر خود را بقصد  
انقطاع مندی نام مردم رغبت در عقد انقطاع کنند و بتو متابعت نمایند پس شیخ فرمود که مرا صیغه بود  
چون بتکلیف رسیدن او را خواستم و گفتیم که خداوند عالم قرار داد که زمان شوهر کنند اکنون وقت شوهر  
کردن تو است هر که نایل داری من تو را با تو تزویج کنم پس یک یک قاریب عشار و اهل علم را اسم بردم و نام  
او را لامر بقالی در همسایگی داشتیم اسم او را بروم سکوت کرد سن از آن زمان فهمیدم و ان بقال را آوردم  
و بینه خود را با تو تزویج کردم و بدست او دادم بخانه برو بعد از چندی دیدم که دخترم آمد و شکایت از شوهر  
خویش را در من باو تغیر کردم و گفتم که خود بخوابش خود اینقدر را اختیار کردی اکنون علاجی جز صبر و شکر و حوصله  
پیزی دیگر نیست پس بهای عیث او را بخانه شوهرش روانه ساختم -

### در باب و قرب وسیله در تشهد

و شیخ در کشف العطار نوشته است که پدرم شیخ خضر رسول خدا را در خواب دید و با او فرمود که در تشهد فقط و قرب  
وسیله را بعد از و تقبل شفاعته فی الله و از نعم درجه بخوان از آنجا نیکه خواست حاجت منار دلداد و ادم لفظ و وقت سلیقه  
بعد از و از نعم درجه با خفا صحت بخواند کرامت شیخ در شفا کور و از کرامت شیخ چیست که خبر او را بیان کنی از اصدقا  
که صالح و موثق در نزد من دوگفت مرا عموئی بود که چند سال در چشم مبتلا بود و هر چه نزد جراحان و اطباء از زمان دو نمود  
و در مقام استعلاج بآمد علاج پذیر نشد پس شنید که شیخ جعفر را بجهان آمده و او نایب امام است پس عازم لا بجان و زمار شد  
شیخ سوار شد و خواست که از لا بجان رفته باشد این شخص دست شیخ را بوسیده و عرض کرد که چند سال است که من در چشم مبتلا شدم  
و بسبب شرفیائش من است نشان آن که دعا کرده خداستعالی مرا شفا فرستد نماید پس شیخ را بطن مبارکش بچشم و ما بید و دعا کرد  
پس این شخص نمایان دیگر در چشم دید در آن شیخ فتح علی شاه و در سلطنت و انجمن فتح علی شاه و از اول سلطنت  
او و او را نایب خود قرار داد و اما با شراط چند که در هر نوبتی از لشکر و سینه قرار دهد و امام جماعت میان لشکر داشته باشد  
و هر هفته یکروز عطا کند و تعلیم مسایل کند و کیفیت ازاد چهار کتاب کشف العطار نوشته است و در زمانی از سینه شکربری دهد  
علیا و الله فتح علی شاه بقبات عالیات شرف شد و نجف رفت و در آنجا بخانه شیخ شرفیای صاحب متایشان و شیخ عرض  
کرد که چون پسر من پادشاه است لهذا ظلم و ستم از او و از بندگان ما عایا و برایا واقع میشود از شما مستعجم که قسمی نموده باشد  
که خدا بخواهد اگر گناهان او گذشته و ما را با حضرت صدیق کبری محشور نماید و در زبانی از از مننه سلطان فتح علی شایسته امری  
بر جناب شیخ متغیر شد تا اینکه شیخ جعفر در دطران شد پادشاه بامین الله و گفت که من این شیخ نیکنم  
و حکم کرد که او را در خانه پادشاه راه ندهند پس شیخ روزی بغیرم دیدن پادشاه و او را برگشته حجاب و در بانان و حوض طاهرین

بر سر شیخ بختند و دست مبارکش بوسید پس پادشاه و دیگر شیخ داخل سرائی سلطانی شدند و شیخ که در بانای بخت بود را در  
پس از آنکه گفت که چون مجلس آیین برای توفیق و تکریم بنی نایم پس شیخ چو خواست که از درجا بقصر بالا برود بلند یا گفت  
سلطان بی اختیار از جای پاشید و باستقبال شیخ شافت و دست شیخ را گرفت از پله بالا آورد پس ششصد بعد از آن حضار  
مجلس من لدوله سلطان عرض کرد که شما فرمایش داشتید که برای شیخ تواضع کنید چگونگی قضیه بعکس نتیجه داد سلطان فرمود  
که چون شیخ صدای ایستاد کرد و دیدم که ماری عظیم روی من حاضرست و میخواست بر روی سینه من بچید و مرا ازیت  
کند پس بی اختیار از جای برخاستم و دست شیخ را بر گرفته از آن پس را موقوف شد و در زمانیکه شیخ با من میان آمد یک روز از اطراف  
افغانستان اخوند ملا علی نوری مدظلّه اخوند برآمد کس جمعه بود و هنوز اخوند بیرون نیامده بود پس اخوند که مطلع از  
آمدن شیخ شد بنیاض صلیبیرون آمد بعد از انجام تعارفات رسمیه شیخ گفت که امر فرس صبح زود آمده ام برای اینکه کورسوی  
علم مستحب است این کورسوی علم نمودم و بدین شکل حاضر شد اخوند اظهار تعجب نمود شیخ اصرار نمود که اخوند در گفتار باشد  
انکار کرد و گفت که محال است که با وجود تشریف داشتن شما من بگفته باشم پس شیخ از مجلس برخاست و رویای شخصی همراهِ خود را  
پیغمبر را گویند که شخصی در ولایت اصفهان در خوابی که پیغمبر خدا در مکانی تشریف دارند و ملا نوری بجلوی آن خواب داشت  
و چون بیدار شد از او شنید و شیخ جعفر در دم ایستاده است و پیغمبر تغییراتی بیستار و که عصیان میکنند و مخالفت امر و نهانند  
و اخوند ملا علی نوری معذرتست که یا رسول الله ما گناه کاریم و مقصودم از آن بقصیر خود داریم و امید عفو از خدا و تقاضای شفاعت  
از شما داریم و اول مجلس در این نشست بود و بعد ساکت بودند و مولف کتاب یکدیگر خوابدالات را در تفوق مرتبه شیخ اخوند ملا علی  
و دیگران پراکنده معلوم است که اگر بیکانۀ بزرگوار شود او را مقدم بر محارم و اقارب و دوستان و سیدان و عظیم  
و تحریم او را بشیر نمایند لهذا شیخ چون از محارم بود لذت در دم در سینه ده بود و اخوند چون بیکانۀ بود او را در بطنی و محارم  
و این رسم تعارف است و محال میرفت که بجهت تفوق و افضلیت اخوند ملا علی باشد و شیخ در وقت کار و جایستند و محارم  
قرارش این بود که چون وقت نماز نزدیک مسجد یکدیگر رسید کینما را از خود بجاعت بخوانند و نماز دیگر پیش از آن مسجد مقدم  
میداشت و باوقایع پیش از آنکه در اصفهان بود وقتی بجمعه پدید آمد و در وقت مغرب یک مسجد مجرب را باور رسید باور  
مسجد شد و در آن مسجد مرحوم حجت الاسلام آقا سید محمد باقر نماز بجاعت بیکر دو سید مسجد آمده بود که شیخ حاضر شد پس محارم استاد  
نماز مغرب بجاعت گذارد و همه باوقایع کردند بعد از نماز مغرب بصفوف نگاه کرد و دید که اخوند ملا علی نوری نشسته است  
و ملا علی اخوند را در دو گفت بیا در محراب نماز عشاء را بوقت ادا کنیم اخوند ملا علی انکار کرد و شیخ بنزد او رفت و اخوند ملا علی را  
و گفت بنزد او پیشین است و نماز کن اخوند گفت تو را بر تقاضای علی که دست از من برداشتی گفت که چرا ایضا انکار داری  
اخذ ملا علی گفت که شرط است در مسجد خود نیست شیخ دست اخوند را را کرد و توضیح داد که مانند تو عالمی مقتدا هستی و  
سال از عمر من بگذرد و بنویسند شرط است بجاعت در مسجد خود نیست بسیار عجیب است این آقا سید محمد باقر بنزد که مقدم شو



پس سید نماز عشاء را خواند و شیخ با او افتاد فرمود در سخاوت شیخ جعفر و در وقتی از اوقات شیخ وارد  
اصفهان شد و چند در اینجا افتاد و پیوسته از اینجا رفته باشد از منزل بیرون آمد و سوار شد درین وقت سیدی آمد  
و از شیخ سوال کرد که فقیرم و مبلغ یکصد تومان بخرج ضروری دارم و از شما میخواهم شیخ فرمود که تو زودتر نیامدی اکنون  
مردم سرایم سید را از حد گذرانیده و از زمان امین الدوله حاکم اصفهان بود شیخ این بید گفت که برو و بامین الدوله  
بگو که شیخ گفته که صد تومان بتو هدیه میداد و تو هم که میروی شیخ گفت که سرای ده و بیستم را خواهیم بود تا تو  
مراجعت کنی پس شیخ سوار ایستاد و سید نیز بامین الدوله رفت و پیغام شیخ را رسانید امین الدوله گفت که شیخ کجا  
سید گفت که سواره ایستاده است تا من مراجعت نمایم امین الدوله بلازمین گفت که بتعمیل صد تومان نخواهد بیاید ملازمین  
یک کیسه تنخواه آوردند خواست که بشمارند زیرا که وجزیا و تر بود امین الدوله گفت که بشمرد زیرا که تیرم طول کشید و شیخ  
خود باینجا بیاید و ضرر بسیار بر ما وارد آورد پس آن کیسه را بستید و اندیدید از انبرد شیخ آورد و شیخ هنوز سوار ایستاد  
بود پس شیخ فرمود که تنخواه آن کیسه را شمرند مبلغ ده بیست تومان بشمار آمد صد تومان را بیداد و سید طلبه دیگر  
نمود شیخ گفت که تو از ما صد تومان پیشتر خواستی بپشت از آن بتو نمیدهم پس فرمود که فقر را بلد را اعلام کن پس شیخ باینجا  
ایستاد که فقر را اعلام کردند و ایشان جمع شدند و آن صد تومان دیگر را در میان ایشان تقسیم نمود پس  
را حله را ب حرکت در آورده براه افتاد در اخلاق شیخ جعفر و در وقتی از اوقات شیخ وارد طهران شد  
و وقت غروب بود پس بربخانه امین الدوله آمد و او را از خانه بیرون آورد و فرمود که شیخ از تو زن میخواهد امین الدوله  
چنان وقت ندیدم خبر اینکه کنیز کجی داشت از اینجانب شیخ بمنزل معاودت کرده و طریقه شیخ این بود که مکر در میان  
جماعت را مریخ در این سیکر و دیگر دید و از مردم در هم و دنیا را برای فقر میگرفت و بایشان میداد و چون مجلس غلام باقی  
همان میشد بعد از چیدن خوان و طعام میفرمود که آن اطعمه را قیمت بگیرند پس از این صاحب خانه میفرخت و محض باز  
میگردان وقت اذن میداد که حاضران غذا را صرف نمایند بحدیکه شیخی بجای همان بود و مبلغ سیصد تومان یا بیشتر بطریق  
را قیمت کردند و تنخواه را گرفت جز یک طعمان که حاضر نبود صاحب خانه گفت که غذا سریشو شما طعام را بیل کنید بعد از صرف  
غذا آن یک طعمان ببرد شیخ راضی نشد تا آن کی تو مان را اخذ کرد پس از آن مردم را رخصت داد که غذا را صرف کنند و آن  
وجه را که اخذ میکرد و فقر را بدل نمیداد و مکر میشد که بانه که دارد و میشد تعریف از آن خانه نمیداد صاحب خانه عرض میکرد که آن  
پیش کش شماست شیخ میفرمود که قبول کردم و باین سبب گفت که اهل خبره خانه را قیمت میکردند و از این صاحب خانه فقر را  
و وجه را میگرفت و فقر را بدل نمیداد مولف کتابی بد که اگر شبیه در اخذ این وجه داشته باشی پس بدان که شیخ بپشت  
که این نشان من است ایشان بوجه و تر از انعام و زکوات و در مقام مشغول است لهذا اخذ حق الله بای وجه کان میکرد و نظر  
بمهر و ولایت مراعات میفرمود و از بعضی از اکابر فاضل مسعودی که در خدمت سیدالتعالی جعفر فرمود که من شیخ جعفر را

فرزین شد و در منزل برادرش هدیه حاجی ملا محمد صالح منزل کرد و آن کان حمل بود بر بوستان پس هر یک کانی خوابید  
و من هم در گوشه انبغ خوابیدم چون پاسی از شب گذشت دیدم که شیخ مرا آواز میکند که برخیز و نماز شب کن  
عرض کردم علی بر میخیزم پس شیخ از من گذشت و من گریه را خواهم ناگاه دیدم که احوالم متغیر شد و مانند درد  
ولی بر عارض شد پس از شدت در بیدار شدم معلوم شد که تغیر احوالم بحیثه سماع اوازی است که شنیده میشود  
و از سماع ان نهایت ملول شدم و از بی آواز روانه شدم چون تفریک رسیدم دیدم که جناب شیخ با بنمای تفریق  
و زلزدی و گریه و بیقراری مناجات و گریه استعال دارد پس صدای انجنایان تاثیر می دهن که از ان شب تا  
بجای که حبس و نجبال است از ان بیت هر شب بر میخیزم و مناجات قاضی الحاجات استعال ارم گویند و زری در  
اصفهان و جمعی فقره قسمت نمود پس از تمام ان مجاز است و سیدی بین الصلواتین آمد و شیخ گفت که مال جداره ان  
شیخ فرمود که تو ویرآمدی و اکنون چیزی باقی نیست سید آب و مان خود را بر ریش شیخ انداخت شیخ از جای برخاست  
و از من خود را گرفت و در میان صفوف گردش کرد و فرمود هر که ریش شیخ را دوست دارد دستید اعانت کند  
پس دم دامن شیخ را بر از زور سرخ و سفید کردند شیخ انهارا بیدار از ان پس نماز عصر را بجا عت ادا کرد و ایضا  
در وقتی از اوقات شیخ وارد فرزین شد و در خانه حاجی ملا عبدالوهاب منزل کرد پس تجار کاروانسرای شاه  
استعلام نمودند که جناب شیخ بیاید و دید تجار رفته باشند پس حاجی ملا عبدالوهاب شیخ را برداشته که باز دید ایشان  
بروند شیخ با صاحب علمای اطباء روانه شدند چون بیابان رسیدند تجار کاروانسرای شاه با جمعیت استقبال  
شیخ شاکتند چون بدر کاروانسرا رسیدند در محبت و رود شیخ بد کاکین نزاع در میان تجار شد و هر کس اتنای  
ان بود که شیخ اول بنزل او رفته باشد پس حاجی ملا عبدالوهاب نیاز حه تجار را معروض نجایب شیخ داشت شیخ در  
همان جانشست و گفت هر که پیشتر نخواهد و بد شیخ در اول بنزل و میرو پس بعضی از تجار ظنی را بر از در هم و دنیا ر  
ساختند و بعد متان بزرگوار آوردند ان جناب اول فقر را خواست و انو جهاد در میان فقر اقمیم نمود از ان پس  
بنزل ایشان رفت و ایشان باز دید نمود گویند در زمان شیخ وارد اصفهان شدند پس یکی از فضلای ملامه انو  
ملا علی نوری سلسله عویصه را در فن حکمت که از انو بد استفاده نموده بود بخد شیخ رسانید شیخ فرمود که صباح  
جوابه ترا خواهم و او پس کیفیت را از انو ملا علی نوری فهمید و تغییر نمود که شیخ فقیه است شاکا او را از ان فرمود دید  
البته مطالبه جواب بکنید پس مصلح انروز شیخ بین الصلواتین او را دو که صاحب ملامه فلانیده ده جواب گرفته باشد  
سائل جواب گرفت نظر انو ملا علی رسانید انو در غیبت زیرا که موافق قاعده جواب انرا نوشته بود پس بعد از  
عاقبت شیخ از احوال ان کرد که شاد و رفیع محمول کاری نظر نموده آید و مع ذلک چگونه قتل این عویصه صعبه فرمودید  
شیخ گفت که انو را در میان انو است و انو را حه اطهار است مجموع است که شیخ بخد شیخ رسانید که شکسته

## در احوالات شیخ حعفر کجفی

محتاج الیه سوال نماید بجا که غذا متنج را آوردند دید غذای بسیاری آوردند و در اینجا بجز شیخ کسی با خود خیال  
 کرد که قانون مجلس عیان نیست که غذا بسیار می آوردند لیکن همه را نخوردند هر چه ضرورت همه را صرف میکنند  
 باقی را طایر زمان صرف نمایند پس شیخ شروع بآکل نمود و آن غذا را مصروف داشت آن مرد تعجب کرد با خود  
 اندیشید که این غذائی که این دغوره اکنون تجربه این اندیشه بدیوانخانه دماغ آدمی شنید و معلوم و مجهول او  
 یکسان خواهد بود پس چنین وقتی سوال نمودن بجا و بیفایده است پس آن خواست که رفته باشد شیخ فرمود  
 که بنشین و بگو برای چه کار آمده گفت کاری داشتم پس را زرار بسیار آن مرد حاجت خویش را برابر اظهار  
 داشت عرض کرد که بجهت کثرت کل شما از خیال سوال گذشتم پس شیخ فرمود که مسئله خود را بیان کن آن بیان  
 کرد شیخ جواب آن مسائل را بنحویستین بار فروع بیان فرمود پس از آن فرمود که حضرت خلاق عالم در علم ما  
 فرمود و هر ساخته و همیشه بلذایر و حایه میباشم و در کل نیز اشتها و افزون فرمود که لذت نعمتهای اعلی الله و ام  
 تسلذ و میباشم و چنان شہوتی بمن کراست فرمود که هر شب باید مجامعت نمایم و چنان قوت و طاعت بمن مست  
 فرموده که همیشه از نصف شب تا صبح براز و نیاز حضرت بی نیاز و مسازم و مداومت دارم و تورا نه ان نعم وادرا  
 است که خدای است و نه اشتها و مطعومات که غذای جسمانی است و نه ان قوه شہوتیه که مباحثرت تلذذ شوی  
 و نه ان قوه شبخیزی که عبادت قیام مائی پس لذت دنیا را برده و نه لذت آخرت آن مرد خجل و سرسار از زور  
 آن بزرگوار بیرون آمد و از کلمات آنجا بپشت که می فرمود که اگر تشهید و علامه مجتهد بوده اند پس من مستم و اگر اقا  
 سید علی صاحب شرح کبیر مجتهد است پس من هست مجتهدم و مکرر در بازار می نشست و غذا نمیخورد با و عرض میشود  
 که اکل در بازار خلاف مروت و سالب است در جواب میگفت که اگر اقا سید علی در بازار اکل کند سلب عبادت او  
 میشود و اگر من در بازار اکل کنم سلب عبادت من نمی شود زیرا که مرا جلای نیت و درویش میباشم و مستحق  
 طلب کی یکی از تلامذہ شیخ را واسطه گرفت که در خدمت شیخ و خورش برای او خطبه نماید پس آن واسطه  
 مجلس گرفته و چون شیخ بسیار با صیت بود آن شخص هر وقت خیال این جواب سوال میکرد حق تعالی بر  
 رخسارش عاری میشد بمن خیالات بود تا در تمام شد و با خود قرار داد که شیخ این را از انی طلب نکرده باشد و شیخ  
 چون خواست که بر خیزد شیخ گفت بنشین پس از خلوت کردن شیخ فرمود که تو را مطلبی است بیان کن پس محبت  
 آن شخص یاد تر شد و عرض کرد که حاجتی ندارم شیخ فرمود که البته حاجتی داری دان را برابر کرده که حاجت  
 انجام مقرون است آن شخص با خود اندیشید که چون شیخ انی طلب خواهد برآورد فرمود و من هم در سوال با شیخ  
 ما بکشم پس تبریکه برای خود اظهار نمایم پس عرض کرد که بیخود در این ترویج فرمای پس دست او را گرفت و باز  
 رفت و خبر خود را با و ترویج نمود و در بیان شب کتب آنجا را برای او حالی کرد و ایشان در چنان شب خواب کردند





سوی اصول فروع و رجال محط رجال مال حیدر فزید و تحقیق و تفریع و استدلال و احوال نجای مصححان سنه ۱۰۰۰  
صد و پنجاه و چند و در جمعی که کن پسران بکر بلای علی فرستاد و او را شاگردان پدر خود ملا محمد کحل بوده و ملا محمد کحل عالم  
و در بر و تقوی و حیدر یام بوده و ملا محمد کحل فخر شیخ نور الدین پسر ملا صالح است و ملا صالح بن احمد از ندرانی که زوجه او  
و فخر ملا محمد تقی مجلسی است و پسر داشت و نور الدین پسر کوچک تر از همه بود و ملا محمد کحل اجازه دارد از احوال  
و ملا میرزای شروانی و شیخ جعفر قاضی و اخوند ملا محمد باقر مجلسی و آقا محمد باقر بهیجانی اجازه دارد از پدرش ملا محمد کحل  
و بعد از آنکه آقا محمد باقر چند از ایام در کربلا ماند زمان دوست و گذران ایشان مساعدت میکرد و غم آن کرد که از  
کربلا بیاید و دیگر فرستاده شد پس بنی حضرت غاسر آل عباد را در خواب دید و آنجا با آقا محمد باقر خطاب نمود که من بنی میستم  
که از جوار من بیاید و من پیشه بانی پسر فاسخ غمیت کرد و در جهان عرض مقدس فامه نمود و او را و پسر بود که از  
علماء بودند که یکی بزرگتر که آقا محمد علی است و دوم کوچک تر که آقا عبدالحسین بود و آقا محمد علی ولادتش در کربلا سال  
هزار و صد و هجده چهل بود و در زمانی که در خدمت پدرش مشغول تحصیل علوم بود ادراک و فهم او  
مفروع اسامع الهی اصقاع بوده علامه بعد از جنته افتادند و خواست که با آقا محمد علی باشد و ندانید  
و آقا محمد علی میل داشت که چند ریاضت و صیقل آفریننده باشد از پدرش اذن خواست آن بزرگوار اذن نمود  
چون زیاد اصرار داشت بنابر استخاره گذشتن این آیه شریفه آمد اذ قال لقمن لابنه و هو غیظه یا بنی لا تشک  
بانه ان الشکر نظام عظیم پس آقا محمد علی سخن پدرش را نشنید و موغله اش را پسندید و آقا محمد علی فاضل و جامع بوده در  
اصول فقه و کلام و تاریخ و حدیث و در امر معروف و نهی از منکر فزید و دوران و مشهور بود و بصوفی گریش  
و بسیار از درویش و ادبای تصوف را قتل نمود و شیخ جعفر خقی بر آقا محمد در وقتی از اوقات شیخ جعفر  
نخچه در کوفته دارد و بر آقا محمد علی شد و دید که ده بیت نفر از کسانیکه با ای مایهوت و شالهای تبر میبردند  
ایستاده اند شیخ با آنها گفت بنشینید آنها را و امتناع از نشستن کردند پس شیخ با آقا محمد علی گفت که اذن ده که بنشیند  
بنشینید آقا محمد علی گفت که اینها از ان من اند و در مجلس من باید بایستند زیرا که من چندین قتل حدود غلب  
از اوقات باید جاری کنم اگر اینها بنشینند مرا نفرت و سطوت نخواهد بود حکایت نور علی شاه و آقا محمد علی  
و در زمان نور علی شاه درویش که خود را مرشد میدانست بر روز گرد و تقریباً چهار صد و یا پانصد درویش میآمد  
و بهالای چادرش تبه طلا میزد و او را در اصفهان و امر را مردم مشته کرده هر که با بنی میرفت از زیر بساط طلا  
آن نشسته بود دست بر برید و مان تان و گنجایشان بیرون میاورد و این را اگر امت خود قرار داد و سرش  
آن بود که نقی از زیر مجلس خود بیرون برود و در زیر نقب نواز و کتانی بی نشان بود و دست بان سوار میبرد  
و آن کتانی بزرگ بیرون میاورد و این امر را مردم مشته کرده و او را خواندند ملا علی توری و او را گفت که در نور علی شاه



ایشان اجتماع داشته خبریکه اگر کتابی از مجتهدین را میخواستند بردارند یا سوال بر میداشتند و نمیدانستند  
 و یا دست نیکو نمیدادند از آمدن اقا بکر بلا درید و امر تقیه را ایشان میکرد و علم اصول را در زیر زمین و سوله درس  
 میگفت چون حاجت از اخبارین خواندن اصول را حرام می دانستند پس از آن بر ایشان غلبه نمود و اظهار اشتغال  
 و نایره خصوصت ایشان فرموده در حکایت خواب دیدن اقا سید الشهدا و را و صاحب این که شیخ بود  
 بحرینی است در کربلا بوده و با اقا محمد باقر محاصر بوده روزی اقا بدر خانه شیخ یوسف رفت گفت که امشب حضرت سید  
 را در خواب دیدم انجانب من فرمود که ناخن خود را بگیر پس من بیدار شدم و تغییران نمودم که مراد از رفع خصوصت  
 اخبارین و مجادله و مجادله و صاحبان است و اکنون آمده ام که با تو درین باب مباحثه کنم و صاحب این که در کربلا وقت  
 نمود و اقا محمد باقر را و نماز گذارد و در کرامات اقا محمد باقر و از کرامات اقا محمد باقر بجهانی خبریست که خبر  
 داد از این عالم نقه اقا سید عبدالکدیم بن اقا سید زین العابدین (ع) که گفت پدرم میگفت که ما بعتبا عالیا  
 تحصیل علم نمیدادیم که در آخر زمان موعود قایم بجهانی بوده و اقا بجهت کمال شیخونست را بیکه زیاده عمر شده بود  
 و قوای او را بسیار فتور و ضعف دست داده از اندرین است کشید و ملائذ اقا درین سیر میکردند لیکن اقا خود  
 مجلس درسی داشت که شرح لعمری میگفت و این را از باب تین و تبرک مجلس من است و تیرم از هزار روزی مرا  
 اختلام رویداده و نماز نیم قضائیه بود و وقت درس فاجهم رسید پس با خود لغفتم که میروم بدین مدرست و رفت نشو  
 و از آن پس بجام میروم پس از مجلس ششم و هنوز اقا حاضر نشده بود پس ناگاه اقا تشریف آورد در کمال محبت و  
 بشارت و نشست و با طراف مجلس نظر فرمود بیکه فعله تارجم و غم و اندوه از بشیره مبارکش ظاهر شد و متغیر شد و فرمود  
 که امر در درستیست بروید بنازل خود پس ملائذ یک یک برخاستند و میرفتند چون من رفتم که بر رفتم قاف من  
 فرمود که بنشین پس من ششم چون مجلس خلوت شد قاف من فرمود که در اینجا نیکه نشسته قلیل تنخواهی در زیر بسات است  
 از ابر در بر و غسل کن و ازین پس با جنابت و خنجرین مجلس حاضر شو پس من بی نهایت تعجب کردم و آن تنخواه  
 را اگر رفتم و بجام رفتم و غسل کردم و در درس خواندن اقا سیوطی را نزد عمه اش و مولف کتاب فزی  
 و کتابخانه شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی رفتم آن جناب هم حکایت نمود که چون کتابخانه اقا را با صفهان دیدم و نظر  
 علماء اصغیان رسید گفتند که مولفان این کتاب گویا در نزد زن درس خوانده است پس چون این حکایت برای انا نقل  
 کردند انا فرمود که راست گفتند زیرا که من سیوطی و حاشیه در نزد عمه ام درس خواندم و انجانب ملائذ بسیار  
 و همه فضلاء و وحید اصغیان شدند از آنجمله دامادش اقا سید علی و پسرش اقا محمد علی و پسر دیگرش اقا عبدالحسین اقا  
 سید محمدی و مولف و شیخ جعفر نخبه و شیخ اسد الله کاظمینی و اقا سید حسن کاظمینی و میرزا ابوالحسن فی و میرزا محمد مهدی  
 شمرستانی و میرزا یوسف تبریزی و اخوند ملا محمد مهدی قزوینی و حاجی ابراهیم کرمانی و شیخ ابو علی صاحب کتاب تفسیر انا

و غیر ایشان از فضلا و محرمه و مجازیده علما و محدثه مولف کتاب گوید که هر یک از ملازمه اش یک تن بی ادراک  
صحارت داشتند آقا سید اصولی و مجادل بیدل بوده و میرزا فتی فقیه نمیه که فقه فاضلانه داشته و اخوند ملا محمد  
جامع بوده و بحر العلوم و آقا محمد علی فاضل و جامع و ذی فنون بودند و میرزا محمد مهدی شهرستانی از تفسیر  
ید طولی داشته و شیخ بوعلی و پیشتر آقا محمد علی در علم رجال گجانه بودند و مجله این کیفیت کشف از آن می نماید که آقا خود  
در همه این فنون بوط بوده که هر یک از ملازمین منظر یک فتی بهم فنون شدند و آقا در تاسیس قاعده کلیه و حید و در کثرت  
اجراء و ادله بنحویکه سلسله را بدی می کند فرید و در تفریع فروغ و احاطه بفقعه سمیع صندید بود و عجب بعضی از ارباب  
معاصیرین گفته اند که آقا فاضل و عبادات بود و محارثش در ابواب فقه عبادات بود و این سخن نهایت بیجا و خطاست  
زیرا که آقا بجهت اهتمام در عبادات اوقات را بیشتر در این فروع و تالیفات و بیشتر در عبادات است نه اینکه  
راجل سایر ابواب فقه باشد چنانکه از ملا خطه تالیفات آن بزرگوار محسوس می آید و بعینه این جمله از اندیشه  
حسینیه است چه همه ایمنه این قسم شجاعت داشتند لیکن این مجاهد برای ایشان اتفاق نیفتاد و در حکایت زهد  
و سنجائی و قادر حکایت تا چنین است باینکه پس ازین در بعد تالیفات آقا بسیار بد که انجناب معاملات نیز بسیار  
تالیف فرموده و همه آنها با نهایت تدقیق و تحقیق سیما تعلیق و شرح ارشاد دارد و بیلی از ابتدا و مناجات نامه کتاب  
نوشته و معروف است اینکه آقا هر زمانیکه بحرم سید الشهدا برای زیارت مشرف میشد اول آن شان کفش کن انجناب برای  
و روی مبارک و محاسن مبارک بدن استان می مالید پس از آن با خضوع و خشوع و رقت قلب با درون جسم  
مشرف میشد و زیارت می کرد و در مصیبت حضرت امام حسین کمال اهتمام را مراعات می فرمود و در سالی از سالها از جبهه  
آن بزرگوار در ایام رستمان جبهه برای او درست کرد و آن بزرگوار آن جبهه را پوشید و چون وقت مغرب شد بیرون  
رفت در آن اثنای یکی از او باش کلاه از سر خود برداشته با سر بر جبهه بخت آقا شافت و عرض کرد که سرم برهنه  
است و کلاه بی ندارم و رستمان و سرد است فکری برایم کرده باشید انجناب فرمود که چاقو همراه دایمی عرض  
کرد بی پس آن چاقو را گرفت و یک استین آن جبهه را برید و باو داد و فرمود که این استین را بر سر بگذار و اثنای  
بگذران تا صبح فکری بجای تو شود چون بجا آمد عیالش بدید جبهه آقا استین را بر سر بگذارد که من به نماز محبت کشیدم و جبهه  
برای شما محبت کردم و شما انرا ناقص کرده استین او را بریدید در تغیر آقا بقدر زهد خود آقا عبدالحسین و در  
وقته از اوقات پیشتر آقا عبدالحسین برای عیال خود زیر جامه ملونی اتیاع نموده چون انجناب بجا آمد و داشت  
سوال کرد که این زن کیست گفتند عروس فرست است که آقا عبدالحسین زیر جامه باز برای او گرفته است آقا محمد باقر  
آقا عبدالحسین تغیر کرد و او را ازین منحل منع نمود و آقا عبدالحسین این آیه را تلاوت نمود و قل من حرم زینب الشهدا  
الشیخ الفرج نقی و انجناب تغیر شد که من نیز این آیه را شنیده و دیده ام لیکن فقر البیاض از بهایگان هستند



که بقدر اسکی جوید من آن بزرگوار در روان حضرت سید الشهدا و پامین پای اوست بسیار میشد که خود  
 عبادت از بابت نیابت میکرد و وجه آنرا بقدر تلاطمه مانند مرزائی قتی و غیره و بدل میکرد و در مالیهات آقا  
 محمد باقر بهبهانی و مالیهات آنجا بقیه شبست میرسد از انجمله کتاب شرح مفاتیح و آن کتاب زطهارت  
 و صلوة و صوم و زکوة و خمس است و بسیار خوب نوشته و بقدر مدارک بلکه زیاده از آن است و حاشیه بردارک  
 اما از کتاب صلوة و در آن کتاب تبیین کرد و بر غفلات صاحب ارک پس از آن صاحب ارک را در خواب دید صاحب  
 مدارک عترت فایان غفلات نموده و اظهار رضامندی نمود و حاشیه بر شرح ارشاد دارد و بیلی از اول کتاب متاجر  
 اما از کتاب حاشیه بروانی و رساله در اصل برایت تفصیل مایه در آن رساله در حل شرعیه متعلقه بر یا و رساله  
 در اجتماع و اخبار و آنچه متعلق بان است و دفع شجاعت وارده در آن رساله در معاملات و رساله فارسیه در طهارت  
 و صلوة و زکوة و خمس و صوم و رساله در قیاس رساله در حل شبهه جبر و اختیار و رساله در حلایت جمع میان زن و فاطمه  
 و رساله فارسیه اصول دین و رساله در فساد عقد بر نیت صغیر و برای محض طلیت نظر برداش و در رساله در  
 استنباط زججه و رساله در حجت استصحاب و رساله در صورت مناظره اش با بعضی از علماء عامه در استیصال رتبه  
 بر خدا و حاشیه بر دیباچه مفاتیح و رساله در حکم عصی عینی قمری و رساله در عدم اعتماد بر کفایت هلال قبل از زوال  
 و حاشیه متفرقه بر مفاتیح و حاشیه بر تنذیب و حاشیه بر قواعد و رساله در حکم دمار و سقوط عمد و رساله در احکام  
 عقود و رساله در معنی ایمان و اسلام و حکم منکر هر یک ماصب رساله در احکام حیض غیر تامة و رساله اینکه مردم دو  
 صنف باشند مجتهد و متقلد و رساله در تسمیه بعضی از اولاد ائمه با اسم خلفاء جور و عدوان و حاشیه بر حاشیه ملائیکه  
 بر شرح مختصر و فوائد حایریه در چیزهائیکه معرفت آنها برای فقیه ضرور و ناچار است و فوائد طحطه بان بسا باشد  
 که اولی را عتیق گویند و ثانی را جدید و کتاب سوله و اجوبه بفارسیه و حاشیه بر کتاب معالم که برای فرزندش آقا عبد  
 نوشته و رساله در طهارت و صلوة و دو کتاب خراخرتالیفات اوست در مروج و حسین مذنب شیعیه در اسرار صمد  
 بدانکه ابن خلکان بنظم فارسی و فتح لام شده از قضاة عامه و در سنه شصت و هجده و معاصر بان حاجت  
 تاریخ عربی نوشته که زیاد در نزد عامه محل اعتبار است و معروف بتایخ ابن خلکان در وفیات اعیان است  
 و او در آن تاریخ و همچنین بعضی دیگر ائمه گفته اند که در هر صد از سنین هجرت مذنبانیه مروجی و کوفتی  
 بوده چنانچه در اسنانه اولی مروج مذنبانیه جعفر بن محمد را شمرده و در اسنانه ثانی مروج مذنبانیه محمد بن  
 امام رضا علیه التیمه و امتنا را شمرده و در اسنانه ثانی مروج مذنبانیه فاطمه زهرا را شمرده و در اسنانه ثانی مروج مذنبانیه  
 بان فاعده مروج در اسنانه سابعه محقق طوسی خواجه نصیر الدین است و کذا در اسنانه ثانی مروج مذنبانیه عیسی  
 مروج اخوند ملا محمد باقر مجلسی و علماء گفته اند که مروج این مذنبانیه تانی عترت امام محمد باقر بهبهانی

بوده که فی الحقیقه ترویج مذہب شیعه نمود و قبل از او اخبار بین ی علو و کثرت و انتشاری بود ایشان را  
مناصل ساخته و علماء عراق و عرب عجم کلا و جلا از انوار مقدس آن بگوارستغفیض شده اند و همه در نزد ائمه  
نمودند و باد نذر تلامذه ادیان تلامذہ تلامذہ نذر نمودند و او را خنی وافر کامل بر همه علماء است ملا محمد باقر مجلسی  
لج اخوند ملا محمد باقر مجلسی بن محمد تقی بن قنصود علی مجلسی عالم عظیم و بحر خفیم و تیم طهرم و علامه دوم و فاضل عظم  
و جامع مفهم مطالع فی عرب عجم و مقتدای اہم علم از بہ اعباد و افضل عدل علم النقی و اتقی و اصفی و افخم ماوی  
ما ترو معاصر بر شاخ و متقدم است فی تفسیر در چند جا زہ خط اخوند ملا محمد تقی دیدم کہ در آخر ان نوشته بود و ترجمہ  
بمجلسی محمد تقی بن مجلسی و ظاہر آنکہ مجلسی بنسب قبریہ از قرعہ اصفہان باشد با نظر و تعبیر گویند کہ وجہ تسمیہ  
اوان با ب است کہ قنداقہ ملا محمد تقی را مجلس اہم عصر و خاصہ ما ضریافتہ و این محققانند و بعضی گویند  
کہ ملا محمد تقی کہ مقصود علی باشد شاعر بوده و خود را در اشعار متخلصی می نمود لهذا مجلسی شاعر یا شاعر  
عند ائہ تاملے و اخوند ملا محمد باقر در سہ علماء احقین معبر تعبیر مجلسی است اعجاب حاجی ملا احمد زراقی است  
کہ در کتب خود تعبیر را بنجاب بحدث مجلسی نموده است و این عبارت در نظر این احقربا یا یا پسند آمد چه محدث عرفا امرای  
گویند کہ حدیثیان باشد و حدیث روایت کند و این مرتبہ نیست بلکہ روایت ائمہ اخبار را محدث می نامند بلکه اخوند  
مذہب علامہ است چه علامہ مصطلح است در آنکہ جامع علم منقول معقول باشد و او نیز بنین بوده چنانکہ از بعضیہ از فضلا  
تلامذہ اخوند ملا علی نوری شنیدم کہ او میگفت کہ اخوند ملا علی گفته کہ ہر کہ بخواد کہ بر فضیلت اخوند ملا محمد باقر اطلاع  
یابد در کتاب سہار عالم بخار باب حدیث عالم را مطالعه کند یا حاصل جناب در معقول و منقول و ریاضی و غیر انخاصا  
فن بوده چنانکہ در کتاب بخار و مطالعہ شجاعت و ادلہ و اقوال و رد و د حکما را ذکر میکنند و بعد ہمہ را ذکر کردہ و  
مسئلہ را با مضامین اخبار ائمہ اطہار منطق می سازد و مگر آنکہ مذہب حکما موافق با اخبار باشد بلکہ انجناب بحر داخ  
و سحاب طہر و خوانہ علوم بودہ چو یکہ مسئلہ را کہ عنوان میکنند کافہ خوانہ علم در اطراف او چیدہ و از ہر جانب ہولت و  
سیان دارد و از ان ہمسایہ مصروف می سازد و محض آنیکہ شاید اصول و ذو سجح ملا را پیش از اخوند ملا محمد باقر  
باشد موجب ان نمی شود کہ اسم علامہ را از ان بزرگوار مسلوس سازد و چه جامعیت اخوند ملا محمد باقر بالنسبہ حاجی ملا  
احمد مانند رود و خطہ نمرود را بقطرہ است علاوہ علم اصول قبل از موسس عجیبانی باین نحو مفصل و با تحقیق تحقیق  
بنمودہ و سید نعمت اللہ جزایری در انوار النعمانیہ نوشتہ است کہ اخوند مجلسی از برادران مومن خود خواہشمند شد کہ بر  
کفن او بارتب نوشتند ازین باب امانہ کتبہ ثابہ آنہ فلان بن فلان و بسا بود کہ در زیر ان نوشتہ مہر حائی خود  
ببزدند و اخوند ملا محمد باقر را بر اسلام و مسلمین حقوق بسیار است چہ شہادت بسیار چہ از مالغات ان بزرگوار شدہ  
معروفست کہ چون ان بگوار کتاب حق یقین با نوشتہ از کتاب انتشار یافت تا با ولایت شام رسیدہ و اطراف

و تاریخ شامات نیز استخار و انتشار یافت و بمقتاد و هزار نفر از سنیان شیعه شدند و انجمن بسبب ترجمه کردن و فارسی نمودن احادیث و اخبار و معجزات و قصص و حکایات و ادعیه و نحو از باعث زیادتی و محکم شدن عقاید شیعیان شد و قبل از او جماعت معروفه را کثرت و غلبه بود و همه آنها رفع و وقع و اصول این شجره را قطع فرمود و در معرفت و مصلحت و ترویج علم و تدبیر و تالیف او حد این مان بود و امام جمعه و جماعت و اصناف و در دو سبط یزدانکه دوران و شاه سلطان حسین سلطانی بود به نظم و لیکن تا اخوند ملا محمد باقر زنده بود و جو و شریف او مملکت سلطان برقرار و منظم بود و چون اخوند ملا محمد باقر در فانی را و داع نمود و ولایت قدما را از دست سلطان بدر رفت و رخنه در مملکت افتاد و تا اینکه افغان باصفهان آمدند و سلطان باگشتند در کرامات اخوند ملا محمد باقر مجلسی اما کرامات این بزرگوار پس از این باریست برخی را در اینجا ذکر می نمایم اول جهان معروفست که قنداقه انجمن را مجلس صاحب المهرمدی امام زمان حجتی فداه و عجل قدرند و دوم اینکه مسموع شد که بعضی از علما و جن مجلس در شان جناب حاضر میشدند سوم اینکه تالیفات انجمن از زمان ولادت تا زمان وفات هر روزی هزار بیت است که هر بیتی پنجاه حرف باشند و این تائیدی است از جانب سلطان عالم چه روزی هزار بیت کتابت بسیار عیبه و دشوار است و از اکثر ناس ممکن الصد و نیست با اینکه زمان ولادت و ایام مرض و سفر و قدس و نحو این از اعداد هم در میان داشت و زمانی در مجلس اخوند ملا محمد باقر صحبت از این شد که علامه علی را از زمان ولادت تا وفات روزی هزار بیت تالیف و تصنیف است اخوند ملا محمد باقر فرمودند که تالیفات ما نیز کمتر از این نمی شود یعنی مدت العمر روزی هزار بیت است پس یکی از تلامذع عرض کرد که سخن شما صدق است لیکن تالیفات علامه همه تصنیف است و از روی فکر و تحقیق است لیکن تالیفات شما همان تالیف و جمع است و تصنیف کمتر است و جمع اخبار فرمودید و از ترجمه و تفسیر فرمودید اخوند ملا باقر فرمود که راست از علامه اغلب تصنیف است و از غلب کتابت است و در خواب شخصی ائمه را در زمان ولادت مجلسی کرامت چهارم مرحوم میرزا قاسم محمد بن اقا سید علی طباطبائی صاحب کتاب فایده الاصول و مناهل در رساله اعلاط مشهور نوشته که از اعلاط مشهور چیزی است در السببه و افواه معروفست که شخصی اخوند ملا محمد باقر را در خواب دید و از او پرسید که احوال شما در آن نشاء بچه خوب است و با شما چه حال کرده اند در جواب گفت که اعمال من میچیک برای من فایده بخشید بجز اینکه روزی یک نفر یهودی یک دانه سیب را دم او مرا بخت اقا سید محمد فرمود که خواب غلط است و موضوع است و بقلب عد عقیله و نقلیه ز رویای کا فیه است از آن پس کرامتی از اخوند ملا محمد باقر نقل کرد و گفته که شخصی بزرگوار که عالم بود و اهل خراسان بود و زیارت عتبات عالیات شرف شده و ما اخوند ملا محمد باقر مجلسی دوستی و صداقت داشته چون این عالم از عتبات عالیات مراجعت نمود در آن شبی ظمینی

دعا باید که وارد خانه شد که در آنجا پنجره ای می‌نشسته و به ترتیب هم نشسته اند و در آخر مجلس بعد از همه حضرت صاحب‌الامامت نشسته اخوند خراسانی داخل شد و او را بعد از صاحب‌امکان نشستن دادند ناگاه دیدند که اخوند ملا محمد تقی شیشه گلابی آورد و پیچید و ائمه سلام الله علیه را آن گلاب استعمال کردند و باخوند خراسانی نیز گلاب دادند و اخوند خراسانی استعمال گلاب نمود پس اخوند ملا محمد تقی رفت و قنداقه بدست گرفته بخدمت رسالت آورد و عرض کرد که برای این طفل دعا نمایند که خداوند عالم او را روح دین گرداند حضرت ختمی آن قنداق را بدست گرفته دعا فرمودند و بعد از آن آن قنداقه را با امیر المومنین داد و فرمود که دعا برای او بکن آنحضرت نیز آن قنداقه را بدست گرفته و دعا کرده از آن پس با امام حسن دادند و بکند دست به ترتیب گرفتند و دعا کردند و در آخر حضرت صاحب‌الامامت را نیز گرفتند و دعای نمود پس حضرت صاحب‌الامامت آن قنداقه را باخوند خراسانی داد و گفت تو نیز دعا کن اخوند خراسانی نیز آن قنداقه را گرفته و دعا کرده پس اخوند بیدار شد و باصفهان آمد و در خانه اخوند ملا محمد تقی منزل کرده اخوند ملا محمد تقی مجلسی بعد از صبح تا رفات شیشه گلاب آورد و اخوند خراسانی استعمال نمود پس بلافاصله اندرون رفت و قنداقه آورد و باخوند خراسانی گفت که این مولود امروز متولد شده شما برای او دعا کرده باشید که خداوند او را از مرد و جن دین بسین گرداند پس خراسانی قنداقه را گرفته و برای او دعا کرده و آن خواب که در آنجا آورده بود و نحو او را در قفسه این معال را برای اخوند ملا محمد تقی مذکور داشت و را بدین پیچید و امیر المومنین نیز اخوند ملا محمد باقری که آیت پنجم چیزیکه مرحوم آقا سید محمد در همان کتاب نوشته که در زمان مجلسی دو نفر بودند که بان بزرگوار دعا داشتند همیشه از او غیبت می‌نمود و در همان شبی که اخوند ملا محمد باقر از دنیا رفت این دو نفر با هم خوابیدند پس چون پاسی از شب گذشت یکی از آن دو رفیق از خواب بیدار شد و رفیق خود را نیز بیدار کرد و گفت که من خوابی دیده‌ام و آن آنست که دیدم بدر خانه اخوند ملا محمد باقر می‌باشم و اخوند خوابیده است ناگاه پیچید با حضرت امیر المومنین نیز مجلسی وارد شدند و پیچید باز وی راست و امیر المومنین باز وی چپ اخوند را گرفته و گفتند که برخیز بابا برویم پس او را همراه خود بردند و این خواب در زمانی بود که اخوند ملا محمد باقر مریض و بستر بود رفیق دیگر گفت که من نیز همین خواب دیدم پس مرد و حدس زدند که باید اخوند بخوابد رحمت الله پیوسته و وفات کرده باشد پس گرد و برخاستند که خانه اخوند را از احوال و استفسار نمایند پس هر دو رفتند تا در خانه اخوند ملا محمد باقر ناگاه صدای گریه و ناله و شیون را از اندرون خانه شنیدند پس استفسار از احوال اخوند نمودند و شنیدند که اخوند تازه وفات کرده اند و نفر بسیار تعجب کردند در خواب دیدن بحرینی پیچید و او را از مجلسی که آیت ششم اینکه شخصی از بلاد بحرین از اخلاص کشیان اخوند ملا محمد باقر بود و غم در دهنش قیاب



خدمت اخوند از بحرین حرکت نموده تا به نزدیک شهر سیل را خوند ملا محمد باقر از اهل ایلی انجا سوال کرد جواب گفت که آنجا  
 دنیای فانی را وداع نمود و بدار آخرت شتافت آن شخص بحرینی مولود محصور و محزون گردید و خوابید  
 در عالم ریاضا دید که در مکانی واقعه و در انجا منبر بار بلندى نصب شده اند و حضرت ختمی منزلت بر عرشه منبر  
 نشست و حضرت امیرالمومنین قدس سره باین تر از انجا بنشیند یا ایستاده و یک صف از انبیاء و پیش  
 روی منبر ایستاده و بعد از آن صفوف بسیاری برپا ایستاده اند و اخوند ملا محمد باقر نیز در ان صفوف ایستاد  
 ناگاه پیغمبر خدا فرمود که اخوند ملا محمد باقر پیش بیا آن شخص خواب بینده گفت دیدم که شخصی از ان صفوف جدا  
 شده تا بصف انبیا رسید و حضرت پیغمبر فرمود پیش بیا اخوند بجهت امثال پیغمبر از صف انبیاء جدا و فرموده پیش  
 حضرت فرمود نشین اخوند ملا محمد باقر نشست بار دوم باز پیغمبر فرمود نشین اخوند ملا محمد باقر عرض کرد التماس  
 این قصیر در نزد شما نیست که مراد من از پیغمبران محل و شمسار سازی چه همه است یا ده اند پیغمبر فرمود که ای  
 انبیا نشینید ملا محمد باقر نشینید پس انباشتند و اخوند ملا محمد باقر نیز یک پیغمبر نشست ظهور گرام است  
 اخوند در وعای شب جمعه که است هم خبر است که مرحوم والد ماجد مولف این کتاب نوشته است  
 که نقل شده است از خط ملا محمد باقر که باین عبارت نوشته است که چنین گوید بنده خاطی محمد باقر بن محمد  
 که شبی از شبهای جمعه در ادعیه خود مرور میکردم نظرم بدعای قبیل انفظا کثیر المعنی افتاد خاطر من بر آن  
 قرار گرفت که در ان شب بخوانم پس خواندم بعد از هفته دیگر شب جمعه خواستم که همان دعا را  
 بخوانم ناگاه صدائی از سقف خانه شنیدم که ایها الفاضل الکامل هنوز کرام الکاتبین از نوشتن  
 ثواب این دعا که در جمعه سابق خوانده فارغ نشده اند که تو دوباره بنویس ایها انبیا و انبیا  
 دانست که خوندان این دعا در شبهای جمعه و غیر آن عظیم دارد و والد مولف همیشه بولبت خوندان این دعا شوقین بود  
 تمام شب سحری بر این دعا در سفر خراسان نوشته ام که خالص از لطافت نیست و دعای این است  
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله من اول الدنیا الی قایمها و من الآخرة الی بقایها الحمد لله علی  
 کل نعمة و استغفر الله من کل ذنب و اتوب الیه یا ارحم الراحمین در اخلاق مجلسی و جناب  
 اخوند ملا محمد باقر مجلسی روزی در مجلسی بعضی از اعیان نشسته بودند آن شخص حکایت کرد که فلان شخص  
 از فقهای کربلاست قائل است باینکه شراب پاک است مجلسی فرمود که غلط کرده است و شراب نجس است  
 پس اخوند از مجلس برخاست و بر مرکب خود سوار شده بکربلا آمد و قول بدر خانه ان فقیه فرست  
 که من در این خصوص ترا غیبت کردم باینکه مردم در خوردن شراب و مباحثات آن خبری ندارند  
 اکنون آمده ام از توسیغاف و استغفارینا میم ان فقیه و را عفو نمود از ان پس زیارت حضرت شهادت

تساقیت و بعد از آن مراجعت کرد و سید نعمت الله جزائری که از تلامذع خود ملا محمد باقر مجلسی اجازه اراد داشت  
در انوار نعمانیه نوشته است که در تالیف چند مجلد از بحارین اعانت استاد منم و م و مراد نبش از اعانت در  
تالیف نه ان ست که العیاذ بالله در تحقیقات و حل مشکلات تلمیذ شرکای استاد باشد بلکه طریقه علامه مجلسی  
ان بود که مثلاً مسئله نزول باران و رعد و برق میخواست تحقیق نماید یکی از شاگردان میگفت که آیت  
مستعلق بایان و رعد و برق را جمع کن پس ان تلمیذ آیات را جمع میکرد و در زیر او کاغذ سفید میگذاشت  
تا اخوند ملا محمد باقر در زیر ان بیانات و تحقیقات را بنویسد و تلمیذ دیگر میگفت که اخباریکه درین عنوان  
از فلان کتاب و فلان کتاب جمع کن و بنویس و بیاور پس ان اخبار را ان تلمیذ جمع میکرد و خبر را می نوشت  
و تحت ان خبر را کاغذ سفید میگذاشت که اگر اخوند نخواهد بیان و تحقیق بنویسد پس اخوند بسا بود که چیزی نمی نوشت  
زیرا که ان خبر محتاج بیان نبود و بسا بود که بنحو چلیپا در تحت ان خبر بیان را می نوشت با کاغذ سفید زیاد  
می آید بجهان سفیدی میگذاشت و نسخه اصل بحار را لا نور بهمین نسق است که مذکور شد و اعانت در تالیف انگیز  
بوده است نه اینکه در تحقیقات و تدقیقات با و اعانت کنند باینکه تلامذه تلمیذ او بودند چگونه در تحقیق با او شریک بود  
و این گونه اعانت از تلامذه در بعضی از تالیفات بودند در همه تالیفات و در بعضی از مقامات نه در همه مقامات  
در هیئت علامه مجلسی و اما هیبت انجناب انچه از عقل و غیر ان مستفاد است اینکه هر که بندگی خدا کند  
و از خدا تبرکد جمیع مخلوقات از او میترسند و هیبت او در دلها جاری خواهد بود چنانچه در احوال ائمه بدست  
در اخبار و روایات و سید نعمت الله جزائری در کتاب انوار نعمانیه نوشته است که استاد علامه مجلسی  
با ان همه مزاج و خوش خلقی و اینکه روز و شب با و نمی نشستم و می گفتیم و می شنیدیم و می خندیدیم مع ذلک  
هر زمانیکه می خواستیم شرفیاب حدیث و شومیم همین که میخواستیم از در داخل شویم چنان هیبت ان بزرگوار  
در دلهای ما قرار میگرفت که گویا ما را بنزد سلطان می بردند که سیاست نمایند و دلهای ما طعید میگرفت  
و محافظت کتب علمیه و ایضا سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه نوشته که اگر علامه مجلسی میخواست  
انیکه کتابی یکسی عاریت دهد میگفت که اولاً بگو که سفره داری که در میان ان نان خورده باشی یا نه اگر  
نداری بگو تا من سفره نبودم که نان را در میان سفره خورده باشی و بر بالای کتاب نان نخوری بلی محفلت  
کتب و احترام انها از لازم است نه اینکه کتاب را در میان آفتاب گذارند که جلدش را آفتاب ضایع و فاسد کند  
و مبادا که پیش بروی کتاب را بکشند یا بر بالای کتاب نان خورده باشند چنانکه اخوند ملا علی نوری  
بسیار احترام اسباب علم میکرد و بجدیکه زیر پای کاغذ که دم مقرر است نخیته میشد میگفت که انرا در چاک بریزند  
که کسی براحق قدم نگذارد و همچنین ریزه قلم و نحو انرا با احترام نمود و این فقره بولف این کتاب ساله در کتب

معلم بر بان فارسی نوشته ام نهایت سخن در محبت او و در ای کتب سخنی که برای طلاب ضرورت و  
مطالعه و تدریس و تدکس و منفعت تعلیف و مذاکره مدرس همه را بنحو تفصیل بیان کرده ام در تدریس  
مجلسی در علم کلام گویند که علامه مجلسی درسی از علم معقول میفرمود و ندین یک روزی از روزهای مذکور  
و هر یک از برای تلامذیان کرد با و دلیل نهایی یکی از شاگردان گفت که این مذہب حق است و از  
مجلس درخواست نمودند تا محمداً باقر اصر نمود که بنشین تا جواب استدلال ایشان را بشنوی او در جواب گفت  
که مذہب حق است و جوابی نداد و از آن پس علامه مجلسی در کلام و حکمت و تاریخ و فقه و در شیرندان  
ما در در حالت جنابت مجلسی مسوم شد که او را محمداً تقی مجلسی مقرر داشته بود که والده او را  
ملا محمد باقر با جنابت او را شیرنداد و باشد و باید دانست که اخبارائمه اطهار در سابق از اعصار متفرق  
بود و جمع نبود و روایات هر کسی از هر سلسله که از معصوم می شنیدند مانند سوال و جواب نوشتند مثلاً  
امروز در مجلس معصوم سوال زد و سئواله میشد یکی در حیض و دیگری در وضوء پس این شخص را وی گفت  
سوال و جواب را در کتابش مینوشت و بکار روایات دیگر و ترتیب در ابواب فقه نبود یعنی چنان نبود که  
که مسائل و نمود در یک جا جمع باشد یا مسائل طهارت علیحدہ و دیات علیحدہ باشد بلکه همه اخبار بود  
و همه مخمروج و غلط و سبک دیگر بود و از این کتب را کتب اصول میگفتند فلذا در علم رجال بسیار است  
که نوشته اند فلان را اصل و اصول فلان کس برای او یک اصل است و یا بتبیین یعنی برای او  
یک کتاب است یا بتبیین از زمان عسکریین و ابتداء از زمان سجاشی نیز اصل و یا چهار اصل  
از روایات شیعه از ائمه جمع شده و بعضی از این اصول مفقود شده بودند و بسیار اخبار متعارضه در میان  
وجود داشته که بواسطه تقیه و مانند آن سبب خلاف شد بلکه بود که ائمه خود اخبار مختلفه و احکام  
متعارضه میفرمودند برای اینکه شیعه یک مذہب نباشد نشوند که مردم ایشان را بشناسند و ایشان را  
از ائمه کنند و لذا سبب اختلاف اخبار در حدیث وارد است که نحن اوقنا اختلاف اهل بیتنا  
مانند البقی لنا و لهم با اختلاف واقع ساختیم در میان شیعیان ما چه اختلاف باقی نگه دارند ترست ما  
و ایشان را پس در زمان عسکریین و فریب بزمان غیبت اخبار متعارضه بسیار جمع شد لذا امامیه اتفاقاً  
نمودند در میان چهار هزار یا شش هزار اصل بر چهار صد اصل و آن چهار صد اصل از اصول معتدیه معتبره  
بود که بان کتاب بنظر معصوم رسیده بود و معصوم آن را تصحیح و امر بعمل او فرمود و مانند کتاب یونس  
بن عبدالرحمن و یا صاحبان اصل از معتدین و معتبرین بودند مانند زرارہ و محمد بن مسلم و نحو آن  
و این چهار صد اصل بتوب بنویسند بلکه احکام فقه مندرج و مندرج در یکدیگر بودند و سایر اصول

مجهز کردند و این چهار صد اصل نیز با یکدیگر اختلاف داشتند و بنا متعارفات در میان آنها بود و در مقابل  
متعارفه امامیه علی باخبار علاجه میکرد و تدوین علاجه این اخبار را گویند و در مقابل و در خبر متعارض از مصدق  
صا در شده و آن چهل خبر است که صاحب سایل محمد بن حسین الاملی در کتاب قصار از وسایل ذکر کرده  
مانند اینکه فرمودند که اگر در خبر تعارض کنند آنکه موافق مشهور میان امامیه باید عمل نمود و آنکه موافق  
کتاب است رجحان دارد و آنکه مخالف عامه رجحان دارد و بکذا پس محمد بن یعقوب کلینی که ملقب به ثقه  
السلام است مدت بیست سال نشست و کتاب وافی را نوشت که اصول عقائد و فروع را جمع کرد  
و اخبار را امتیاز کرده مانند اینکه اخبار طهارت را در یک باب نوشته و بکذا پس پنج اخبار که سعی و کوشش  
نمود معتبر است برچیده کرده از اخبار اصول عقائد و چهار اخبار فروع دین و همه را امتیاز است  
و آن بزرگوار در زمان غیبت صغری بود پس از وی محمد بن علی بن موسی بن بابویه قمی آمد و آنچه را  
که در نزد او محل اعتبار و اعتماد بود جمع کرده و کتاب من لا یحضره الفقیه اسم گذاشت و آن بزرگوار  
ملقب بصددوق است از آن پس محمد بن حسن طوسی آمد و او را شیخ الطائفة میخوانند و مراد از شیخ مطلق  
همین جناب است و او نیز اخبار معتبره را که خود معتبر میداشت جمع کرده و دو کتاب نوشت یکی تهذیب  
که شرح منقعه است و شیخ مفید است و دوم استبصار است ایشان محمد بودند که این چهار کتاب را  
نوشتند و این چهار کتاب در نزد امامیه کاشمش فی رابعة النصار بر اینها مدار و در غایت شهرت و اعتبارند  
و ایشان را کتب اربعه و مؤلفین آنها را محمد بن ثلث اوایل مینامند و در میان متأخرین سه محمد دیگر آمد  
اند و سه کتاب دیگر در اخبار نوشته اند که بآن چهار کتاب را جمع کردند با اخبار دیگر اول ایشان محمد بن  
مرتضی است کاشانی که ملقب بفیض و ملقب بجهنم است و او کتاب وافی را نوشته و آن شرح بر کافی است  
اصولاً و فروعاً و اخبار کتب اربعه را ذکر کرده با بیانات اجمالی در بعضی از مواضع دوم محمد بن حسن  
بن خراسانی است که در مدت هجده سال کتاب وسایل را نوشته و آن مشتمل بر اخبار فروع است  
و کتب اربعه را جمع کرده و از کتب دیگر هم بعضی از اخبار را نوشته و بیانات اجمالی در بعضی از مواضع  
کرده سوم محمد باقر بن محمد تقی مجلسی است که کتاب چهار را نوشته و مانند آن کتاب در میان خاصه و عامه  
نوشته نشده است و این بزرگوار در دیباچه بجا گرفته که احدی از عامه و خاصه درین باب بر من سبقت  
نم گرفته و راست فرموده چه جمیع اخبار خاصه را جمع کرده کتب اربعه در آن منبج و غیر آن اخبار شیعیه  
از همه کتب جمع کرده بلکه معروف است که انتخاب دو بیت اصل از اصول روایات را پیدا کرده و اخبار معتبر  
انها را ذکر کرده بلکه بیانات تفصیله نیز فرموده بلکه در اکثر مواضع اخبار را نیز ذکر کرده و در هر باب



از آیات قرآنیة آنچه دلالت بر عنوان او داشته جمع کرده و تفسیر نموده و مذاهب چهار را نیز در هر باب  
 بمقتضای مقام ذکر کرده و در همه جا جرح و تعدیل کرده و نقل اقوال در هر باب و استدلال و تحقیق  
 حق فرموده و این بزرگوار با صاحب وسائل با یکدیگر معاصرو با هم تجاری دارند یعنی هر یک از  
 دیگری اجازت دارند و انرا در علم درایه تجاری گویند و صاحب وسائل در اخوان کتاب در  
 بیان مشایخ اجازت گفته که من اجازت داد اخوند ملا محمد باقر و او آخر کسی است که من اجازت داده  
 و من نیز با او اجازت داده ام پس میانه ایشان تجاری است که هر دو مجاز از یکدیگرند در تالیفات خود  
 ملا محمد باقر مجلسی و اما تالیفات اخوند ملا محمد باقر مجلسی پس از آن جمله است کتاب مرآت العقول در شرح  
 اخبار آل الرسول و آن شرح بر اصول کافی است از اولش تا نصف کتاب دعا و کتاب ملاذال اخبار در  
 شرح کتاب تهذیب الاخبار تا کتاب عموم و کتاب شرح چهل حدیث و کتاب فوائد الطریقه در شرح صحیفه  
 کامله سجادیة و تمام نیست بلکه تا شرح دعا رابع است و رساله و جیزه و رساله در اعتقادات که در باب  
 آنچه لازم است مکلف را از عقاید و انرا در یک شب تالیف نموده و رساله در اذان و رساله  
 شک در صلوٰه و رساله مشتمله بر اجوبه سائل متفرقه از مسائل هندیه می نامند و رساله در اوایل  
 و مقادیر شریعت کتاب حیات القلوب مشتمل بر مجلد اول در تاریخ انبیاء و احوال ایشان  
 تا پیغمبر و احوال مملوک و معاصرین ایشان مجلد دوم در بیان احوال خاتم النبیین از اول ولادت  
 و غزوات تا وقت وفات و احوال بعضی از کبار صحابه مجلد سوم در امامت و آن جلد تمام نیست و کتاب  
 تحفه الزائر و کتاب جلاء العیون در اخبار صیبت و کتاب عین الحیوة در غرر و بدو شکوة الاولاد  
 که مختصری از کتاب عین السحیوة است و کتاب حلیة المتقین در آداب و سنن و کتاب مقیاس  
 المصاحیح در تعقیبات صلوٰه یوسیه و کتاب ربیع الاسابیع و کتاب زاد المعاد و اعمال  
 سنه و جمعی از بیان زکوة و کفارات و نحو آن و این فقیر مولف کتاب را بران حاشی است  
 و در جلیطات زاد المعاد و از جمله فبیات علامه مجلسی اینکه در خاتمه آن کتاب در وسط طایفه  
 گفته است که مشهور اینکه کفاره و طے حایض در اول حیض یکدینار است و در وسط نصف دینار است  
 و در آخر ثلث دینار است تا اینکه مشهور آنکه در آخر کفاره ربع دینار است و ثلث آن و این مهموز  
 طغیان قلم است و از جمله فبیات در آن کتاب اینکه در اعمال بیاسی احیاء گفته که قرآن را بر سر  
 بگیرد و بگوید اللهم بحق هذا القرآن انسخ بائنه صریح اخبار اینکه قرآن را در پیش رو باید گذاشت  
 نه بر بالا نه سر زرا که عبارت حدیث یحیی بن یساف می باشد و رساله در قصاص و دیات کتاب سائل

در صلوة و آن سابق که شک در صلوة بود بلیغ عرب بود و از حیوة الطلوع تا باخرانچه در کتب است  
که بلسان فارس است و رساله در اوقات نوافل یومیه و کتاب رحمت و کتاب ترجمه رساله المیزنین  
باک شتر و کتاب اختیارات ایام و کتاب جنت و نار و کتاب جواز و کتاب اعمال حج و عمره  
رساله صغیره در حج کتاب مفاتیح الغیب استخارات کتاب مال التواصب الغواصب و کتاب الکفای  
و کتاب السهام و کتاب الزکوة و کتاب الصلوة اللیل و کتاب آداب الصلوة رساله در تحقیق  
التابعون السابقون و در فرق بین صفات الذات وصفات الفعل رساله در تحقیق بدای  
رساله در جبر و تفویض و کتاب در نکاح و رساله فرقه الغری و کتاب ترجمه توحید المفضل  
و رساله ترجمه توحید الرضا و ترجمه زیارت جامعه و ترجمه دعا و کبیر و ترجمه دعا ربنا علیه و  
ترجمه دعائیات و ترجمه دعا و خوشن صغیره و ترجمه حدیث عبداللہ بن صندب و ترجمه حدیث  
ربا بن ضحاک و ترجمه مقیدہ و غیل و ترجمه حدیث سنہ اشیا و لیس للعباد فیها صنع و رساله  
در انشاء و زندکریه نجف و کربلا بعد از مراجعت از انجا رساله در احوال مسایل متفرقه رساله مواضع  
الیهود و کتاب حق الیقین در اصول دین و کتابت کرده ایمه لیکن اخوند ملا محمد صالح مازندرانی  
در جائی تا لیفاب ان مرحوم را جمع کرده و اسمی از تذکره نبرده و کتاب بجا را با نوار که مشتمل است بر سبت  
و پنج کتاب اول کتاب عقل و علم و عقل دوم کتاب توحید سوم کتاب عدل و معاد چهارم کتاب  
احتمالات و مناظرات و جوامع علوم پنجم کتاب قصص الانبیاء و ششم کتاب تاریخ پیغمبر با و احوال او و سبتم  
کتاب امامت و در احوال جوامع احوال ایمه ستم ششم کتاب فتن و آنچه بعد از پیغمبر واقع شد و غزوات امیر  
المومنین و سبتم کتاب تاریخ امیر المومنین و فضائل او و احوال او و سبتم کتاب فاطمه و حسن و حسین و فضائل  
ایشان و معجزات ایشان یا زده سبتم کتاب تاریخ علی بن حسین و محمد بن علی الباقی و جعفر بن محمد الصادق  
و موسی بن جعفر و کاظم علیه السلام و فضائل ایشان و معجزات ایشان و در سبتم کتاب تاریخ  
علی بن موسی الرضا و محمد بن علی بن ابی طالب و علی بن محمد الحادی و حسن بن علی العسکری علیه السلام  
و احوال ایشان و معجزات ایشان سبتم کتاب الغیبت و احوال حجت قائم چهاردهم کتاب سما و  
عالم و آن مشتمل است بر احوال عرش و کرسی و افلاک و عناصر و مواد و ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور  
و سایر حیوان و در سبتم ثواب صید و ذبائح ابواب طب یا نزد سبتم کتاب ایمان و کفر و مکارم اخلاق  
ثنا و سبتم کتاب آداب و سنن و لوازم و نواهی و کبائر و معاصی و در احوال ابواب حدود و سبتم کتاب  
روضه و مواضع و حکم و خطب و سبتم کتاب طهارت و صلوة و زکوة و سبتم کتاب زکوة و صوم و در احوال

اعمال طایفه کتاب حج نیست و دوم کتاب مرار نیست و سوم کتاب عقود و ایقاعات چهارم کتاب احکام نیست و پنجم کتاب اجازات و آن آخر کتاب بجای است که مشتمل بر سانسید و طرق او و اجازات او و صاحب لود لو گفته که بعضی از مشایخ ما گفته اند و ذکر کرده اند که از بشارت نروده مجلد از مسوده بزرگ آن و نه مجلد از تصحیح و ایضاح و مسوق برین بیان و آنها کتاب اجماع و کفر و مکارم اخلاق و کتاب آداب و سنن و کتاب روضه و کتاب قرآن و دُعَا و کتاب کوا و صوم و کتاب حج و کتاب عقود و ایقاعات و کتاب احکام و کتاب اجازات و این بعید نیست زیرا که بر این کتب مطلع نشدیم با اینکه بر سایر کتب مطلع شدیم تا اینجا کلام شیخ یوسف در لود لو برین لیکن این سخن اصلی ندارد و عدم و بدان دال بر عدم وجود نیست چه شنیدیم که بعضی از علماء جمیع مجلدات بجا را داشتند و در کتابخانه مجلسی که درست طبقه امام جمعه اصفهان است موجود است و بعضی از فضلا گفته اند که کتاب اجازات در نزد مرعوم آقا سید محمد باقر حجة الاسلام بوده ایضا بعضی گفته اند که کتاب عقود و ایقاعات را دیده ایم و جناب محمد باقر مجلسی بسیار ظریف و شوخ بود و چنانکه در تذکره الایمه فرموده که سنیان گفته اند اینکه شیعه میگوید ذوالفقار از آسمان آمد دروغ است چه آسمان دکان آهنگری ندارد و او خوند میگوید که سنی میگوید جبهه بشیری او بکر از آسمان آمد خوند ملا محمد باقر مجلسی میفرماید که بجان خوند ملا علی قوش جی و بریش خوند ملا سعد الدین قسم که اسمانی که در آن دکان بشیم گرمی است دکان آهنگری نیزی باشد و فوات خوند ملا محمد باقر مجلسی هزار و صد و یازده است و تاریخ آن بعد دغم و خون میباشد و آن جناب در شام اش بر کتاب بجا را لا نوار در ذکر تسمیه به بجا گفته است که از جمله غرائب آنکه بعضی از علماء اخبار متفقین شده اند که تاریخ ولادت من با عدد جامع کتاب بجا را لا نوار متحد است تا اینجا کلام او بود و از اینجا ظاهر میشود که مولد آن بزرگوار سنه هزار و سی و هفت بود پس بنا بر این عمرش تقریباً بنه و چهار سال است و این بزرگوار اجازه از پدرش خوند ملا محمد تقی مجلسی و پنجمین این بزرگوار اجازه گرفت از شیخ عبداللہ بن شیخ جابر عالمیکه بسر عمر خوند ملا محمد تقی است از جد مادری خوند ملا محمد تقی مجلسی در ویش محمد بن شیخ حسن از محقق ثانی شیخ علی بن عبدالعزیز که کی و این سند احقر طرق است و چون وضع این کتاب برای بیان حال مشایخ اجازه است و اجازه خوند ملا محمد تقی مجلسی برای فرزند دلبندش خوند ملا محمد باقر مشتمل بر ذکر اسماء بسیار از مشایخ اجازه بود که ذکر بعضی از آنها از پیش فتره ذکر بعضی باید و بعضی شاید ذکر نکنیم لهذا بمن عبارت همان اجازه را تمینا و تبرکاً ذکر نموده و کلاماً کثیره الاستماع فقول الخصال علی السلیقه

از بعضی سنیان گفته اند که کتاب اجازات در نزد مرعوم آقا سید محمد باقر حجة الاسلام بوده ایضا بعضی گفته اند که کتاب عقود و ایقاعات را دیده ایم و جناب محمد باقر مجلسی بسیار ظریف و شوخ بود و چنانکه در تذکره الایمه فرموده که سنیان گفته اند اینکه شیعه میگوید ذوالفقار از آسمان آمد دروغ است چه آسمان دکان آهنگری ندارد و او خوند میگوید که سنی میگوید جبهه بشیری او بکر از آسمان آمد خوند ملا محمد باقر مجلسی میفرماید که بجان خوند ملا علی قوش جی و بریش خوند ملا سعد الدین قسم که اسمانی که در آن دکان بشیم گرمی است دکان آهنگری نیزی باشد و فوات خوند ملا محمد باقر مجلسی هزار و صد و یازده است و تاریخ آن بعد دغم و خون میباشد و آن جناب در شام اش بر کتاب بجا را لا نوار در ذکر تسمیه به بجا گفته است که از جمله غرائب آنکه بعضی از علماء اخبار متفقین شده اند که تاریخ ولادت من با عدد جامع کتاب بجا را لا نوار متحد است تا اینجا کلام او بود و از اینجا ظاهر میشود که مولد آن بزرگوار سنه هزار و سی و هفت بود پس بنا بر این عمرش تقریباً بنه و چهار سال است و این بزرگوار اجازه از پدرش خوند ملا محمد تقی مجلسی و پنجمین این بزرگوار اجازه گرفت از شیخ عبداللہ بن شیخ جابر عالمیکه بسر عمر خوند ملا محمد تقی است از جد مادری خوند ملا محمد تقی مجلسی در ویش محمد بن شیخ حسن از محقق ثانی شیخ علی بن عبدالعزیز که کی و این سند احقر طرق است و چون وضع این کتاب برای بیان حال مشایخ اجازه است و اجازه خوند ملا محمد تقی مجلسی برای فرزند دلبندش خوند ملا محمد باقر مشتمل بر ذکر اسماء بسیار از مشایخ اجازه بود که ذکر بعضی از آنها از پیش فتره ذکر بعضی باید و بعضی شاید ذکر نکنیم لهذا بمن عبارت همان اجازه را تمینا و تبرکاً ذکر نموده و کلاماً کثیره الاستماع فقول الخصال علی السلیقه

بسم الله الرحمن الرحيم محمد قدس رب العالمين و الصلوة على سيد الانبياء و المرسلين على عترته الاصفياء و الطاهين  
 و بعد فيقول اوجج المربوبين الى رحمة ربه الغني محمد تقي بن مجلسي العالم النطري الاصفهاني انه لا ريب الاولي الاكابر  
 و العقول و الاخلاف بين علماء المعقول و المنقول و ارباب الفروع و الاصول ان افضل الاعمال و اشرفها و احسن  
 الاخلاق و اكملها بعد معرفة الله تبارك تعالى و معرفة رسوله و الائمة المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين هو العلم بالاحكام  
 انشراحها و الوطائف الدينية و يحصل السعادات الابدية و الكمالات السعدية و لا شك في ان المتكفل لذلك  
 هو الكتاب الله المبين و احاديث سيد المرسلين و الائمة المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين بعد لا يمكن معرفة القرآن المجيد  
 شيئا مما يشابهات الا انهم بل لا يحصل العلم الا من ابواب مدينة العلم كما ورد متواترا عن سيد المرسلين انه قال لن يفترقا  
 حتى يردا على الخوض في حديث الثقلين لم ان الولد الا عرا المترن من خفيض التقليد الى اوج الاستدلال محمدا قمر لقا  
 على كتب الفقه و الاحاديث سيما الكتب الاربعة للاب جعفر محمد بن الثلثة رضي الله عنهم و سمع مني بالفحص و التدبر و  
 التحقيق و التدقيق و سمع و فر على غير ما من كتب الاخبار الموجودة في هذا الزمان كقرب الاسناد و المجري و المجالس للشيخ  
 و البصائر للصفار و عيون الاخبار الرضا و الاما و العلل الشرايع و الحفص و التوحيد و الاصول و كمال الدين و تمام  
 و غير ما للصدق و صحما التمس فتنه ان اجبر له ما يجوز لي رواية من الكتب التفسير و الاحاديث و الفقه و الكلام و الاصول  
 و القرأة و اللفظ و الاداب و كتي و غير ما تصنف في الاسلام من الناحية و العادة فاستخرب الله تبارك و تعالى و اجرت  
 له ان يروى بها عني باسناد المتواتر الى ارباب ما من ذلك ما خبرنا به الشيخ الاعظم بل الوالد المعظم شيخ الطائفة العظام  
 و مرتبة العلماء العظام الاعلام الزاهد العالم البذل مولانا عبد الله بن الحسين القمي عن الشيخ الاجل نعم الله بن خاتون العالم  
 عن شيخ الطائفة و مرجع المذهب قدس علماءنا المحققين و فضلا المدققين نور الدين علي بن عبد العالي الكركي و عن الشيخ  
 نعم الله عن ابيه اعلم علماءنا المتأخرين احمد بن الشيخ شمس الدين محمد بن خاتون العالم و عن الشيخ نور الدين عن الشيخ  
 جمال الدين احمد العيني عن الشيخ زين الدين جعفر بن الحسام عن سيد الاجل الحسن بن ايوب عن شيخ العلماء و الفضلاء  
 السعيد الشهيد محمد بن المكي العالمي رضي الله تعالى عنهم اجمعين ح عبارة عن الجبلولة بن السيدين منه و ما حدثنا به  
 الشيخ الاعظم بل الوالد المعظم شيخ علماء الزمان و مرتبة الفضلاء الاعيان العلامة نعم الله شيخ الاسلام و المسلمين  
 بهاء الملة السخي و الحقيقة و الدين محمد بن الشيخ الاجل الاعظم الحسين بن عبد القادر الحارثي الهادي العالمي عن ابيه عن شيخ  
 علماءنا المحققين و اكل فضلانا المدققين زين الملة و الحقي و الحقيقة و الدين ابن علي بن احمد العالمي عن الشيخ الجليل  
 نور الدين علي بن عبد العالي الميسري و ما حدثنا و اخبرنا به جماعة من علماء العظام و الفضلاء النجاشي منهم شيخ بهاء الدين  
 العالمي و العلامة نعم الله الفاضل معز الدين محمد و الشيخ يوسف البخاري عن الشيخ الاجل الاعظم العلامة نعم الله عبد  
 عن ابيه شيخ نور الدين علي بن عبد العالي الكركي ح و ما خبرنا به جم غفير من الفضلاء منهم استاذ الفضلاء القاضي  
 ابو القاسم و دو ابن عمه امي الشيخ الاجل عبد الله بن شيخ الاعظم جابر العالمي و خالي مولانا محمد قاسم عن جدي شيخ الطائفة



في عصر الشريف مولانا درویش محمد بن شیخ الزاهد العالم البذل ذي الكرامات العالیة حسن العالی النظری الاصفهانی  
**ح** وعن الشيخ الاعظم جابر العالی وها عن الشيخ نور الدين علی بن عبد العالی الکرکی انما رآه قد تعالی برهانهم وما اجاز  
 في الصغر الشيخ الاعظم ابو البرکات الواعظ عن الشيخ نور الدين وما حدثنا واخبرنا به السيد الاجل الاعظم العابد الزاهد  
 العلامة الامير شرف الدين علی المشولستانی عن السيد الاجل الامير الاعظم محمد بن الشيخ الاجل الاعظم الحسن بن شیخ  
 الطائفة محصورة زين الملة والحق والحقیقة والدين جميعاً عن الشيخ الاعظم الحسن العالی عن شیخ الاسلام والمسلمين  
 الحسين بن عبد الصمد **ح** وعن السيد الاجل عن الفاضل العالم الزاهد المجا ولبيت الله تبارک وتعالی ميرزا محمد  
 الاسترآبادي عن الشيخ الاجد ابراهيم عن ابيه الشيخ نور الدين علی بن عبد العالی الميسی قدس الله دار واهم **ح**  
 وما اخبرنا به الشيخ الاجل جابر بن عباس النخعي وجماعة عن الشيخ عبد النبي البخاري عن السيد المحقق المدقق محمد بن سيد  
**ح** وعن جماعة كثيرة منهم السيد الاجل عبد الكريم العالی عن السيد محمد بن السيد علی عن ابيه الشهيد الثاني وعن  
 السيد محمد بن علی مولانا عبد الله عن المولى الاجل الاعظم الازهد البيراني مولانا احمد الازدي عن مشايخه عن الشهيد  
 الثاني عن الشيخ نور الدين علی بن عبد العالی الميسی وما اخبرنا به الشيخ الاجل محمد التقي عن اربعين من مشايخنا عن  
 الى الشيخ الطائفة بل المشايخ الثلاثة علی ما هو المصطور في رسالتي في الاجازات ولما كانت الكتب الاربع بل الكتب  
 الحديث متواترة لم اذكرهم بل لا اذكر الا الثمن والتبرک باسماء سلف وعن الشيخ نور الدين الکرکی عن الشيخ  
 نور الدين علی بن هلال البخاري عن الشيخ الاعظم جمال العارفين والزاهد احمد بن محمد الحلبي عن الشيخ الاجل زين الدين  
 علی بن حازن الحارثي عن شيخ علمائنا المحققين وفضل فضلنا المدققين الشهيد السعيد محمد بن مكي العالی قدس الله روحهم  
**ح** وعن الشيخ حسن عن السيد نور الدين علی بن السيد حسن وشيخ حسين والسيد نور الدين بن فخر الدين الهاشمي وشيخ  
 بن سليمان وغيرهم من مشايخه عن الشهيد الثاني عن الشيخ نور الدين علی الميسی عن ابن عم الشهيد الاول الشيخ شمس الدين  
 محمد بن داود الشهير بابن الموزن البخاري عن الشيخين الاجلين ابي طالب محمد وضياد الدين علی تجلي الشهيد عن محمد بن  
 رضي الله عنهم **ح** وعن ابن الموزن عن السيد علی بن دقاق عن الشيخ شمس الدين محمد بن شجاع القطان عن الشيخ  
 ابي عبد الله المقدار بن عبد الله السيودي عن الشهيد وعن ابن الموزن عن الشيخ العراقي المعروف بابن العشرة عن  
 الشيخ شمس الدين محمد بن محمد بن محمد الشهير بابن عبد العالی عن الشهيد **ح** وعن ابن الموزن عن الشيخ ابي القاسم علي بن طي  
 عن الشيخ شمس الدين العريضي عن السيد حسن ابن ايو ب عن الاعرج عن الشهيد رضي الله تعالى عنهم عن حجم كثير من الفضلاء  
 الاخبار والعلماء والابرار منهم الشيخ الاعظم فخر المحققين ابي طالب محمد بن العلامة وسيد المحققين عميد الملة والدين عبد  
 بن الاعرج والسيد الاعظم اناجل العلامة تاج الدين ابي عبد الله محمد بن القاسم بن معية الحسيني الديلمي والسيد  
 الاجل الاعظم ابي طالب احمد بن محمد بن الحسن بن زهرة الحلبي والسيد الكبير الفاضل نجم الدين هنيان بن شاذي المدني والشيخ  
 المحقق العلامة طلب العلماء والفضلاء مولانا قطب الدين محمد بن محمد الشيرازي شيخ المطالع والشمسية الشيخ العالم

لا وید رضی الدین ابی الحسن علی بن احمد یحیی المعروف بالمزیدی و الشیخ الفاضل ابی الحسن علی بن طراد المصاریع  
عن الشیخ الاجل الاعظم ایه الشیخ العالمین جمال الملّة و الحق و الحقیقة و الدین علانته العلماء المحققین المحرر العلامة بن الشیخ  
سید الدین یوسف بن المطهر الحلی و عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی المیسری عن الشیخ شمس الدین محمد بن احمد  
الصمدی عن الشیخ جمال الدین احمد المعروف بابن الحاج علی عن الشیخ زین الدین جعفر بن الحسام عن سید حسن بن ابی  
عن سیدین الفقیهین ضیاء الدین عبد الله و عمید الدین عبد المطلب ابی الاعرج و الشیخ فخر الدین محمد عن العلامة و عن  
نجلی الشہید عن السید تاج الدین عن العلامة و عن ابن المودن عن ابن العشرة عن ابن فهد عن الشیخ عبد الحمید الشیخی  
عن السیدین عبد الله و عبد المطلب و الشیخ فخر الدین عن العلامة و عن الصیہونی عن ابن العشرة عن الشیخ نظام الدین  
علی بن عبد الحمید الشیخی عن الشیخ فخر الدین عن العلامة و عن ابن المودن عن علی بن علی عن الشیخ محمد بن عبد الله  
الفریضی عن السید بدر الدین حسن بن نجم الدین عن السید فخر المحققین عن العلامة و عن الشہید و غیره عن السید  
بن معیة عن جم غفیر من علماء النعم العلامة و عن الشہید و غیره عن السید تاج الدین بن و ولده الشیخ فخر الدین  
و ولده الشیخ ظہیر الدین محمد بن الحسن بن المطهر و ان روى ظہیر الدین عن السید ایضا کما مثاله و منهم العالم البیاض  
عبد الدین عبد المطلب ابی الاعرج الحسینی و السید الجلیل کمال الدین یوسف ابن ماد و حاد الحسینی و السید السعید جلال الدین  
جعفر بن علی الحسینی و السید الاجل علم الدین المرتضی علی بن عبد الحمید بن فخر الموسوی و السید الاعظم رضی الدین الباقی  
علی بن السید الاعظم غیاث الدین عبد الکریم ط و بن الحسنی و ابوه السید الاجل ابو جعفر القاسم بن الحسن بن عیث  
و السید السعید صفی الدین محمد الموسوی و السید الجلیل کمال الدین الرضی الحسن بن محمد الاودی الحسینی و السید  
الکبیر ناصر الدین عبد المطلب ابن بادشاہ الحسینی الخرمزی و السید العظیم فخر الدین احمد بن علی بن عسکر  
الحسینی و السید الاعظم محمد الدین ابو الفوارس محمد بن الاعرج الحسینی و السید الفقیه عن الدین ابی الفتح بن الدین  
الحسینی و الشیخ الجلیل صفی الدین محمد بن السعید و الشیخ السعید نجم الدین ابو القاسم حمات و القاضی السعید تاج الدین  
ابو علی محمد بن محفوظ بن و شاح و العدل و الاین حلال الدین محمد بن السعید شمس الدین محمد بن احمد الکوفی و الشیخ  
زین الدین جعفر بن علی بن یوسف بن عروہ الحلی و الشیخ السعید مذهب الدین محمد محمود بن یحیی بن محمود بن سالم  
الشیبانی الحلی و الشیخ الزاهد کمال الدین علی بن الحسین بن حاد الواسطی و الشیخ العالم شمس الدین محمد بن الفراء  
الی المصنوع الکوفی و الشیخ العلامة نصیر الدین علی بن محمد القاشی و الشیخ الفقیه الفاضل رضی الدین علی بن احمد المزید  
و الشیخ السعید جمال الدین احمد بن محمد الحاد و الشیخ الفاضل شمس الدین محمد بن علی بن غنی و الفقیه السعید قوم الدین  
محمد بن الفقیه رضی الدین علی بن مطهر و الشیخ الاجل علی بن طراد عن الشیخ الفقیه الادیب النحوی العروسی تقی الدین  
احسن بن علی بن داود الحلی صاحب کتاب الرجال و عن العلامة و بعضهم عن ولده فخر المحققین غرابی سید  
الدین یوسف و رئیس المحققین ابی القاسم جعفر بن سعید الحلی و الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید و سلطان العلماء

والحکماء وخواجه نصیر المله وحق و الحقیقه والدين والسيد بن الزاهد بن البدين رضى الدين ابى القاسم على وجمال الدين ابى الفضائل احمد بن موسى بن جعفر بن الطاوس الحسينى والشيخ مفيد الدين محمد بن جهم الاسدى جميعا عن السيد الاعظم المرتضى امام الادب واللباب والفتا شمس الدين ابى على فخارين معد الموسوى والشيخ الاجل الفقيه نجيب الدين ابى ابراهيم محمد بن جعفر بن ابى البقاء هبة الدين ثماله عن الشانج العظام والفضلاء الكرام محمد بن ادريس النعمانى والشيخ الاعظم ابى الفضل سيد الدين شادان ابن جبرئيل القمى والشيخ العبد الرشيد الدين ابى جعفر محمد بن طاهر بن شهر آشوب المازندراني وعن الشيخ نجيب الدين يحيى بن سعيد عن السيد السعيد الفقيه محيى الدين ابى حامد محمد بن ابى القاسم عبد الله بن طاهر بن زهره عن الثلثة المتقدمه وعن الشيخ الاعظم ابى الحسين يحيى بن الخسرو بن البطريق الاسدى عن الفقيه ورئيسها عماد الدين ابى جعفر محمد بن ابى القاسم الطبرى عن الشيخ المفيد ابى على الحسن عن والده شيخ الطائفة ورئيسها محمد بن الحسن الطوسى رضى الله تعالى عنهم اجمعين ح وعن لقى الدين بن داود عن المحقق والسيد جمال الدين احمد بن طاوس وولده السيد غياث الدين عبد الكريم ح وعن الشيخ كمال الدين على بن الحسين بن حماد الواسطى عن السيد غياث الدين عن خواجه نصير المله والدين الطوسى وعن الشيخ فخر الدين بن المطهر عن عمه رضى الدين على بن يوسف بن المطهر ح وعن السيد عميد الدين عن ابيه السيد محمد الدين ابى الفواوس وخاله الشيخ رضى الدين بن المطهر عن والده الشيخ سيد الدين يوسف والمحقق وعن الشيخ رضى الدين على المزدنى عن الشيخ محمد بن صالح عن المحقق وعن الشيخ كمال الدين حماد عن الشيخ نجيب الدين يحيى بن سعيد والشيخ نجم الدين جعفر بن محمد بن جعفر بن هبة الدين ممدوشى والشيخ الفقيه كمال الدين شميم بن على بن شميم الجوانى والشيخ شمس الدين مخنوط بن وشاح والشيخ الفقيه شمس الدين محمد بن صالح القيسى كبتهم وروايتهم ح وعن الشهيد وعن الشيخ جلال الدين محمد بن محمد الكوفى عن المحقق وعن الشيخ نجيب الدين يحيى بن سعيد وكان هذا الشيخ سمرا ح وعن الشهيد عن المزيدي عن الشيخ شمس الدين محمد بن صالح عن السيد فخر عن شادان عن الدورستى غرابيه عن الدورستى عن شيخنا المفيد وهذا على الطرف وذكر محمد بن صالح انه يروى عن السيد فخر والشيخ نجيب الدين بن تمام وجامعة آخرين منهم السيد الفقيه المعظم الزاهد رضى الدين محمد بن محمد الامام والشيخ الفقيه شمس الدين على بن ثابت ابن عسده السورادى والسيد رضى الدين على بن موسى بن طاوس وابوه احمد بن صالح روى له عن الفقيهين راشدين ابراهيم بن اسحق الجوانى وقوام الدين محمد بن محمد الجوانى والشيخ الفقيه على بن فرج السورادى بطريقهم الى الشيخ ابى جعفر الطواسى قال وروى لى ابو البركات الصفا عن عربى ابن مسافر الفقيه والسيد الاعظم جمال الدين احمد بن طاوس ح وعن الشهيد عن السيد الاجل شمس الدين محمد بن ابى المعالى عن الشيخ كمال الدين على بن حماد الواسطى عن الشيخ نجم الدين جعفر بن تمام عن ابيه الشيخ نجيب الدين محمد بن تمام عن الشيخ ابى عبد الله محمد بن جعفر الشهيد الحائرى وعن الشيخين العالمين ابى الفرج على بن الشيخ قطب الدين ابى الحسين الراوندى وابى الحسن على بن يحيى بن على النباط عن محمد بن ادريس وابن البطريق و

العالم المقوی ابی عبد الله محمد بن هرون المعروف  
 المقوی جعفر بن محمد بن محمد بن شقره النحاصی عن قطب الدین والسید الاعظم ضیاء الدین فضل الله بن علی الزاوی  
 الحسینی والشیخ الاجل جلال الدین ابو القتوح النخاعی الزاری المفسر والشیخ الاعظم السید سدید الدین محمد بن علی الحمصی  
 الشیخ الاجل الاعظم العلامة امین الدین ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی جمیع کتبه وعن محمد بن جعفر المشهد عن الشیخ الزام  
 ابی الحسین ورام بن ابی فراس کتابه المعروف ح وعن محمد بن جعفر بن ابی البطریق جمیع کتبه وروایاته ح وعن  
 محمد بن جعفر بن محمد بن هرون کتبه وروایاته ح وعن الشیخ الفقیه ابی عبد الله الحسین بن احمد بن لاد وعن الشریف  
 الاجل شرف شاه بن محمد بن زیاده والشیخ ابی الفضل شاذان بن جبریل عن الشریف محمد المعروف بابی الشریف  
 الجملی الجرجسی عن البصری کتاب الفین فی الکلیف ح وعن الشیخ یحیی بن سعید عن السید محیی الدین بن زهره عن السید  
 الاجل عز الدین ابی المکارم حمزة بن علی بن زهره ح وعن السید محیی الدین عن ابی یونس عن احمد الاضیاء بالقرابة والتمنا  
 لقانیف وبقانیف ابیه ح وعن الشیخ شاذان و محمد بن ادریس عن السید ابی المکارم حمزة بن زهره الحسینی  
 بقانیف ح وعن العلامة عن ابیه عن الشیخ سدید الدین سالم بن محفوظ بن عمر بن السورادی جمیع مصنفاته وغیرها  
 عن الشیخ مذهب الدین محمد بن یحیی بن کرم جمیع مصنفاته وروایاته ح وعن ابیه عن الشیخ علی بن ثابت بن عسیده  
 السورادی وجمیع روایاته عن مشایخ الدین هم نجیب الدین بن مدکی الکاظمی آبادی والفقیه الیامری بن هشام  
 النجاشی والعماد الطبرسی و محمد بن طحال المقدوسی النجاشی وعن العلامة عن ابیه عن الشیخ مذهب الدین بن  
 یزید عن العلامة نصیر الدین عبد الله بن حمزة الطوسی بقانیف وروایاته ح وعن الشیخ الاجل علی ابن سلیمان  
 الجرجانی بقانیف وروایاته ح وعن والده والسید بن امین الطادوس والشیخ سدید الدین طاهر عن السید صفی  
 عن الشیخ السید الفقیه برهان الدین محمد بن علی الهمدانی القروی ترید الری عن الشیخ الاعظم الحافظ منتخب الدین ابی  
 الحسین علی بن عبد الله بن الحسن المدعو حاکم بن الحسین بن الحسن بن الحسن بن علی بن الحسن بن موسی بن ابی القحطی  
 روایاته وما اشتمل علیه فهرسته المتضمن لاسماء علماء المتأخرین عن الشیخ ابی جعفر الطوسی رحمه الله والمعاشرین له  
 ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن السید رضی الدین عن ابیه السید غیاث الدین عن خواجه نصیر الدین محمد  
 عن الشیخ برهان الدین عن الشیخ منتخب الدین وعن العلامة عن ابیه عن السید احمد بن یوسف الطوسی العلوی  
 عن الشیخ برهان الدین عن الشیخ منتخب الدین رضی الله عنهم ح وعن الشیخ برهان الدین عن الشیخ الاعظم العلامة  
 امین الدین ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی والشیخ سدید الدین الحمصی والسید الاجل فضل الله بن علی الزاوی  
 جمیع مصنفاتهم وروایاتهم وعن العلامة عن الفضلاء الاربعة السابقة عن السید صفی الدین عن الشیخ نصیر الدین  
 راشد بن ابراهیم بن اسحق الجرجانی عن السید فضل الله عن الشیخ ابی علی الطبرسی بکتابه سیماء البیان وجوامع  
 البحار ح وعن العلامة عن ابیه عن السید فخار عن ابی البطریق والشیخ الاعظم الاجل الاضیاء ابی جعفر



همیه القدر بن حامد بن احمد بن ایوب جمیع کتبها و روایاتها سیما الصحیفة الکامله و عن السید الاجل ح و عن التستری  
 المریدی عن محمد بن صالح عن السید فخر عن عمید الروساء عن السید الاجل ما سیاده الی السید الساجدین صلوات الله علیه  
 و عن العلامة عن ابیه عن الشیخ هذب الدین بن بروه عن العاصی احمد بن علی ابن عبد الجبار الطوسی عن الشیخ الفقیه الی  
 الحسین قطب الدین الزواید جمیع مصنفاته و روایاته و اجازه و عن هذب الدین بن راوه ایضا عن الحسن  
 بن الحسن الطبرسی عن واده برایاته و مصنفاته ح و عن السید جمال الدین احمد بن طاس عن الشیخ السید سدید الدین  
 ابن ابی علی الحسن بن خوم جمیع کتب اصحاب الساقین و روایاتهم و اجازاتهم و مصنفاتهم و عن والده عن  
 السید صفی الدین محمد بن محمد الموسوی عن الشیخ ابی الحسن ابن یحیی النخاط عن الشیخ محمد بن ادریس النخعی و الشیخ شمس الدین  
 یحیی بن البطریق و الشیخ نصیر الدین عبد الله بن حمزه ابن الحسن الطوسی جمیع روایاتهم و مصنفاتهم و عن الشیخ  
 النخاط عن الشیخ المعمری محمد بن هر و بن الکیال جمیع روایاته ح و عن السید عن شاذان عن الفقیه عبد الله  
 ابن عمر الطرابلسی عن القباضی عبد الغزیز بن ابی کامل عن الشیخ ابی الصلاح تقی بن نجم الحلبی عن الشیخ الطوسی  
 و السید المرتضی ح و عن القاضی عن الشیخ الفقیه ابی الفتح محمد بن عثمان بن علی الکرکی عنهما رضی الله عنهما  
 ح و عن السید فخر عن الشیخ شاذات عن الفقیه عبد الله ابن عبد الواحد عن القاضی عبد الغزیز بن ابی کامل  
 عن الشیخ ابی الصلاح تقی بن نجم الحلبی عن الشیخ الطوسی و السید المرتضی ح و عن القاضی عن الشیخ الفقیه ابی الفتح  
 محمد بن عثمان بن علی الکرکی عنهما رضی الله عنهما ح و عن السید فخر عن الشیخ شاذاب عن الفقیه عبد الله ابن  
 عبد الواحد عن القاضی عبد الغزیز بن ابی کامل عن القاضی سعد الدین عبد الغزیز بن نحریر ابن البراج بکتابه و روایاته  
 عن السید بن الاجلین المرتضی و رضی الدین بکتابها و روایاتها ح و عن الشیخ شاذان عن القاضی ابی الفتح  
 بن عبد الجبار الطوسی عن السیدانی ثواب بن الداعی عن الشیخ ابی علی سلام بن عبد الغزیز الدلمی جمیع مصنفاته  
 و روایاته عن السید بن المصنف ح و عن الشیخ محمد بن هلال عن السید الاعظم رضی الدین محمد بن محمد الاودی الحسینی  
 عن جده زید عن جد ابیه الفقیه الداعی عن الشیخ ابی الصلاح و القاضی عبد الغزیز بن البراج و الشیخ سلام  
 و عن الشہید عن السید شمس الدین محمد بن ابوبی المعالی عن الشیخ کمال الدین علی بن حماد الواسطی عن الشیخ  
 نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید محی الدین محمد بن عبد الله بن زهره عن الشیخ سدید الدین شاذان عن  
 عبد الله بن عمر عن القاضی عبد الغزیز ابی الصلاح الحلبی و انبر البراج ح و عن القاضی عبد الغزیز و عن السید  
 محی الدین بن زهره عن الشریف الفقیه عز الدین ابی الحارث محمد بن الحسین العلوی البغدادی عن الشیخ  
 قطب الدین الزواید عن الشیخ ابی جعفر محمد بن علی الحسن الحلبی عن القاضی ابی القاسم عبد الغزیز بن نحریر  
 البراج جمیع تصانیفه و روایاته ح و عن السید محی الدین عن شاذات عن الشیخ ابی محمد عبد الله بن عبد  
 و الشیخ عبد الله بن عمر عن القاضی عبد الغزیز بن ابی کامل عن الکرکی کتبه و روایاته ح و عن الشیخ الفقیه

ابی ریحان ابن عبد اللہ الجبلی عن القاضی عن الکرکچی **ح** وعن السید محی الدین عن ابرار ولسر عن عرب  
 بن مسافر عن السید الاجل بالصیفة الکامله **ح** وعن ابن المسافر العبادى عن الشيخ الیاس مشام الحاکم  
 عن الشيخ المفید ابی علی الحسن بن محمد بن الحسین عن ابیه شیخ الطایفه **ح** وعن الشيخ ابی یعلی سلا بن عبد الغیز  
**ح** وعن الشيخ کمال الدین علی بن حادی عن الشيخ نجم الدین جعفر بن نمان والدہ عن الشيخ ابی الغریز علی بن الشيخ  
 قطب الدین الرایدی عن الشيخ ابی جعفر الحسینی عن ابن البراج **ح** وعن ابی الفرج عن ابیه عن السید العظم  
 الاجل ابی صمصام ذی الفقار بن سعید حسینی عن النجات شرو الطوسی و سلا **ح** وعن الشہید عن السید تاج  
 الدین عن السید علم الدین المرتضی علی بن سید جمال الدین عبد الحمید بن السید العلام شمس الدین ابی علی فخار بن  
 سعد الموسوی عن ابیه عن جدہ عن ابن ادریس عن الشيخ جمال الدین الحسن بن ہبۃ السورک و جمیع مصنفاتہ  
**ح** وعنہ عن ابیه علی عن والدہ شیخ المطابقہ جمیع مصنفاتہ و روایاتہ **ح** وعن العلام عن ابیه السید احمد بن  
 یوسف العریضی عن برہان الدین عن السید فضل اللہ الراوندی عن السید ابی الصمصام عن الشيخ ابی العباس احمد  
 بن علی النجاشی کتابہ فی الرجال و اسانیدہ الی الکتاب الی الایۃ المعصومین صلوات اللہ علیہم اجمعین **ح**  
 وعن الشہید عن الشيخ الفقیہ النصایح حلال الدین الحسن بن احمد بن الشيخ محیب الدین محمد بن جعفر بن ہبۃ اللہ  
 بن ثمان عن ابیه عن ابیه عن ابیه عن الشيخ ابی عبد اللہ الحسین بن طحال المقدری عن الشيخ ابی علی عن شیخ  
 الطایفه **ح** وعن الشہید عن السید تاج الدین عن السید علی بن عبد الحمید بن فخار عن ابیه عن جدہ فخار  
 عن شاذان عن العماد الطبری عن ابی علی عن الطوسی **ح** وعن الشہید عن المریدی و المطار ابادی  
 عن ابن داود عن الشيخ المحقق نجم الدین جعفر بن الحسن بن یحیی بن سعید عن ابیه عن ابیه یحیی الاکبر عن عرب  
 بن مسافر عن الشيخ الباس عن ابی علی عن ابیه شیخ الطایفه **ح** وعن العلام عن ابیه عن السید احمد العریضی  
 عن برہان الدین عن السید فضل اللہ عن السید ذی الفقار عن الشيخ ابی جعفر **ح** وعنہ عن ابن طاووس عن  
 ابن زہرہ عن ابن البطریق عن العماد الطبری عن ابی علی عن ابیه **ح** وعنہ عن ابیه عن الفقیہ علی  
 بن الفرج عن الحسین بن رطبہ عن ابی علی عن ابیه **ح** وعنہ عن الشيخ الفقیہ شمس الدین علی بن ثابت  
 عن الفقیہ عن ابن مسافر عن السید الاجل و الحسین بن رطبہ عن ابی علی عن ابیه شیخ الطایفه **ح** وعنہ  
 عن محمد بن ابی البرکات الصغانی عن عربی بن مسافر عنہما عن ابیه **ح** وعنہ عن السید الفقیہ رضی  
 الدین محمد الادی عن ابیه محمد عن جدہ زید عن جد ابیه الداعی عن الشيخ ابی جعفر الطوسی و عن السید غیاث  
 الدین عن ابیه محمد عن جدہ زید عن جد ابیه الداعی عن الشيخ ابی جعفر الطوسی و عن السید غیاث الدین عن  
 ابیه **ح** وعنہ عن ابیه **ح** وعنہ عن ابن زہرہ عن الشيخ رشید الدین محمد بن علی بن شہر آشوب عن الطوسی  
**ح** وعن السید غیاث الدین عن سلطان الحاکم خواجه نصیر الملتی و الدین محمد بن محمد بن الحسین الطوسی عن ابیه

عن فضل الله الراوندی عن السيد ذی الفقار عن شيخ الطائفة **ح** وعن العلامة وابيه عن السيد علي بن طاووس  
عن الشيخ حسين بن احمد السوادسي وعن العماد الطبري عن ابي علي عن ابيه **ح** وعن العلامة وابيه عن  
السيد علي بن طاووس عن الشيخ علي بن النجاشي عن عربي بن مسافر عن العماد عن ابي علي عن ابيه **ح** وعن  
كمال الدين بن حمادي عن السيد عياش الدين ومحمد بن صالح عن السيد رضي الدين علي بن طاووس عن الحسين بن  
احمد عن العماد عن ابيه علي عن ابيه **ح** وعن العلامة عن ابيه عن اسعد بن عبد القاهر الاصفهاني عن ابيه الفرج علي  
بن قطيب الدين الراوندی عن محمد بن الحلي عن شيخ الطائفة **ح** وعن السيد محي الدين بن زهره عن ابن البطريق  
عن الطبري عن ابيه علي عن ابيه **ح** وعن الشيخ نجيب الدين يحيى بن سعيد عن السيد محي الدين بن زهره عن  
ابن البطريق عن الطبري عن ابيه علي عن ابيه **ح** وعن الشيخ نجيب الدين يحيى بن سعيد عن السيد محي الدين  
بن زهره عن الشيخ رشيد الدين بن شهر آشوب عن السيد ابي فضل الداعي بن علي الحسيني والسيد ابي الزهراء  
فضل الله بن علي الحسيني وعبد الجليل بن عيسى ابي الفتح احمد بن علي الرازي ومحمد بن علي بن عبد الصمد النيشابوري  
ومحمد بن الحسن السوهاني الفقيه الصالح الله و ابي علي الطبري وجامعة غيرهم عن الشيخ ابي علي وعبد الجبار المعري  
عن شيخ الطائفة **ح** وعن السيد محي الدين عن الشريف الفقيه عن غز الدين ابي الحارث محمد بن الحسين بن علي  
الحسيني عن الفقيه قطب الدين عن محمد بن علي الحسن الحسيني عن شيخ الطائفة **ح** وعن السيد محي الدين عن شاذان  
عن الطبري و ابي غالب عبد القاهر بن حمويه القمي والطبري عن ابي علي وابن حمويه عن الفقيه حكيم بن بابويه القمي عن  
شيخ الطائفة وعن الشيخ نجم الدين بن ناعم والده عن محمد بن جعفر المشهدي عن الشيخين الاجلين الحسين بن مهتبه الله  
بن وطبه و ابي البقار مهتبه الله بن ناعم ابيه علي عن ابيه **ح** وعن نجم الدين عن ابيه عن الشيخ ابي الفرج عن ابيه  
قطب الدين عن محمد بن الحسن عن شيخ الطائفة **ح** وعن ابيه الفرج عن السيد ضياء الدين فضل الله عن السيد  
ذی الفقار عن شيخ الطائفة **ح** وعن ابيه الفرج عن الطبري عن ابي علي عن ابيه شيخ الطائفة محمد بن الحسن  
الطوسي رضي الله عنهم اجمعين **ح** وعن العلامة عن ابيه والحق السيد بن ابني طاووس عن السيد فخار عن  
عن شاذان عن الشيخ ابي عبد الله جعفر بن محمد الدورسي عن المفيد شيخ الفضلاء محمد بن محمد بن نعمان وعن الدورسي  
بستي عن ابيه عن الصدوق ابن ابويه القمي **ح** وعن الشيخ نجم الدين بن ناعم ابيه عن الشيخ ابي الفرج عن  
السيد صفی الدين المرتضى بن الداعي الحسيني عن الشيخ ابي عبد الله جعفر بن محمد بن احمد بن العباس الدورسي  
عن ابيه عن الصدوق **ح** وعنه عن ابيه عن ابيه الفرج عن السيد بن الاجلين ناصح الدين ابي جعفر محمد وسعيد  
مين الدين ابيه القاهر المرزبان بن الحسن بن محمد الدورستي عن ابيه عن الصدوق **ح** وعن السيد محي الدين  
بن زهره عن عربي بن مسافر عن ابياس بن هشام عن السيد الموفق ابي طالب بن هدي السليقي العلوي  
عن شيخ الطائفة **ح** وعن السيد ابي علي الجعفي والشيخ ابي جعفر الدورستي عن الصدوق **ح** وعن السيد

السید محی الدین بن زهره عن ابی المکارم حمزه بن بره عن الشیخ المسکین ابی مسفور محمد بن الحسن بن القصور القاتر  
 عن ابی الوفا الموصلی الحسینی الحمزی عن شیخی الصدوق محمد بن یحییة هذا الاصل اسنید **ح** وعن السید محی الدین  
 عن الشیخ ابن ادیس عن الشیخ عریض بن مسافر عن الریس عمید الرؤسا بن حیا عن القاضی احمد بن قدامة عن الشیخ ابی  
 عبد الله المفید محمد بن محمد بن نعمان **ح** وعن السید محی الدین عن السید عز الدین محمد بن الحسن الحسینی عن الفقیه قطب الدین  
 عن السید ابی الصمصام عن المفید بکته وروایة **ح** وعن الشیخ نجم الدین عن ابی عن محمد بن جعفر المشهدی عن النعمان  
 الموصلی عن السید ابی الوفا الحمزی عن المفید **ح** وعن ابی عن علی بن بجیا النخیاط عن ابن مسافر عن عمید الرضا  
 محی بن علی بن حیا عن القاضی احمد بن قدامة عن شیخی المفید **ح** وعن شاذان عن احمد بن محمد الموسوی عن ابن  
 قدامة عن السیدین الاجلین المرتضی والرضی جمیع مصنفاتها وروایاتهم **ح** وعن السید غیاث الدین عن خواج  
 نصیر الدین محمد بن محمد بن ابی عن السید فضل الداوندی عن کتبی بن احمد الحلطی عن ابی عبد الله بن ابی  
 غانم العصی عن السید المرتضی رضی الله عنه **ح** وعن السید قیاس الدین عن القاضی عبد الله بن محمد عن السید  
 الاعظم العاد ت الربانی کمال الدین حیدر بن محمد بن زید الحسینی عن محمد بن علی بن شهر آشوب عن المتنبی بن  
 بن ابی زید عن ابی عن السید رضی بکته وروایة سیما کتاب بیج البلاغة **ح** وبالاسانید عن ابن شهر آشوب عن  
 السید ابی الصمصام عن المفید والسیدین والطوسی والتخاش وعنه عن السید وابی عبد الله محمد بن علی الحکوة  
 عن السید المرتضی جمیع تصانیفه وروایاته وعن السید الرضی بکته وروایاته **ح** وعن السید محی الدین عن  
 السید عز الدین عن الشیخ قطب الدین عن السیدین الاجلین المرتضی والمجتبی بنی الداعی عن ابی جعفر الدور  
 بستی عن الصدوق والسیدین الرضی والمرتضی رضی الله تعالی عنهما وعن ابن نمان عن المشهدی عن المازندرانی  
 عن المتنبی عن ابی زید البحر جانی عن السیدین الرضی المرتضی **ح** وعن ابن نمان عن محمد بن جعفر عن عبد الله  
 ابن جعفر الدور بستی عن جده عن المرتضی والرضی والصدوق **ح** وعن ابن نمان عن النخیاط عن السید  
 شرفشا الاطلی عن الشیخ ابی الفتوح الرازی عن القاضی الفاضل حسن الاسترآبادی عن ابن قدامة عن  
 السیدین **ح** وعن ابن نمان عن الشیخ ابی الفرج عن الریس بن احمد بن الاقوه البغدادی عن الشیخ ابی  
 غانم العصی البروی الشعی الامامی عنهما **ح** وعن علی بن نخیاط عن الشیخ علی بن الهرون الکمال عن الحسن بن علی  
 ابن عبده عن ابی السعادات احمد بن الماطوری الطار دی عن ابن قدامة عنهما **ح** وعن الشیخ محمد  
 بن صالح عن رضی الدین الادبی الحسینی عن ابی محمد عن عبده زید عن ابی الفقیه الداعی  
 عن الشیخ والسیدین **ح** وبالاسانید المتواترة عن المحقق وسدیدین مطهر ونجم الدین بن نما وغيرهم  
 سند القصیف الکامل عن السید فخار و الشیخ نجیب الدین بن نمان عن الشیخ محمد بن جعفر المشهدی ساعد عن  
 السید بهاء الشرف یقر الشریف الاجل نظام الشرف ابی الحسن العربی وقرآته علی ابی عن علی الشیخ



الفقیه سید الله بن نثار الشیخ المعری جعفر بن ابی الفضل بن شعرة و الشریف ابی القاسم بن علی  
 و الشریف ابی الفتح ابن الجعفر و الشیخ سالم بن قمار و یه جمیعاً عن السید بها ع الشرف لبذه المسطور  
 فی اول الصحیفه الکامله زیو ال محمد و انجل ال البیت و الدعار الکامل ح و عن الشیخ الاجل نجیب الدین  
 بن نثار عن النخاط عن الشیخ غریب بن مسافر عن السید الاجل عن الشیخ عن المزی عن الشیخ جلال الدین محمد بن  
 صالح و غیره من الفضلاء الاخیار عن السید فخر عن الشیخ الاجل الاعظم عمید الروسا ربته الله بن حامد  
 السید الاجل ح و عن السید فخر عن الشیخ الاجل محمد بن محمد بن مروین المعروف بابن الکمال عن ابی  
 طالب حمزه بن شهریار عن السید الاجل ح و عن السید فخر عن ابن ادریس عن ابی علی عن ابیه ح  
 و عن ابن ادریس عن العواد الطبری و الیاس بن هشام الحاریری و ابن رطبه السوری و غیرهم عن السید  
 ذی الفقار بن معین و الشیخ ابی علی عن شیع الطایفه ح و عن ابن ادریس و ابن شهر آشوب و شاذان  
 عن عبد الجبار المعری و ابی علی عن شیع الطایفین ح و بالاسانید المتواتره عن شیع الطایفه عن الشیخ  
 ابی عبد الله الحسین بن عبد الله الفزاری عن ابی الفضل ح و عن الشیخ عن السید تاج الدین عن  
 والده ابی جعفر القاسم عن خالد تاج الدین ابی عبد الله جعفر بن محمد بن معینه عن ابیه السید محمد الدین محمد حسن  
 معینه عن الشیخ رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب عن جده عن شیع الطایفه ح و عن السید تاج الدین  
 عن السید کمال الدین المرتضی محمد بن الاوی عن خواجه نصیر الدین محمد بن الحسن الطوسی عن ابیه عن السید ابی  
 الرما فضل الله الحسینی عن السید ابی الصمصام عن شیع الطایفه باسانید المتکثره عن الامام سید الساجدین  
 علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله و سلامه علیها ح و عن السیدین ابی طایوس عن الشیخ حسین بن احمد  
 السوادانی و عن العواد الطبری عن ابی علی عن شیع الطایفه ح و عن ابی علی عن شیع الطایفه عن ابی علی عن شیع الطایفه  
 بن مسافر العبادی عن العواد الطبری عن ابی علی عن ابیه و عن ابی علی عن شیع الطایفه عن شیع الطایفه عن السید  
 عن الشیخ ابی الفرج الرازی عن الشیخ ابی جعفر محمد بن علی بن الحسن الحلی عن شیع الطایفه محمد بن الحسن  
 الطوسی رضی الله تعالی عنهم بکتابه و روایاته و روایاتهم بکتاب هدایت الاحکام و الاستبصار و فیها  
 سببه عن العلماء الاجار عن الجماعه کثیره منهم شیع الطایفه و فیها فی العلوم العقلیه و النقلیه ابو عبد الله محمد  
 بن محمد بن النعمان المفید و ابو عبد الله الحسین بن عبد الله الفزاری و ابو الحسین جعفر بن الحسن بن عسک و ابو  
 ذکر یا محمد بن سلیمان الحمدانی و غیرهم عن الصدوق و ریس المحدثین محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن  
 بن بابویه القمی بکتابه و روایته بکتاب من لا یحضر الفقیه و عن شیع الطایفه عن جماعه کثیره منهم المفید و ابن  
 الفزاری و احمد بن عبدون عن الشیخ الصدوق ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه القمی و عن ابیه غالب احمد  
 بن محمد الرازی و ابی عبد الله احمد بن ابراهیم الصمیم ابی المعروف بابن ابی رافع و ابی محمد هروت بن موسی

التکبر عن و ابی الفضل محمد بن عبد الله بن عبد المطلب الشیبانی جمیعاً عن شیخ علمائنا الرابنین ثقة الاسلام  
 و رئیس المحدثین ابی جعفر محمد بن یعقوب و الکلینی الرازی بکتابه سیم الکتاب الکافی المتشکل علی خمین کتاباً  
 لم یصنف فی الاسلام مثله باسانیده المثبتة فی الایام المعصومین عن سید الانبیاء والمرسلین و اشرف الاولین  
 و الآخرين عن الله تبارک و تعالی رب العالمین و منهم عنه الفضلوات اسد علیهم اجمعین عن جبرئیل عن اسد القضاة  
 و عن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل عن خالق السموات و الارض و عن اسرافیل عن اللوح عن القلم عن الله  
 تعالی رب العالمین کمل کتاب صنفه علمائنا اور دودہ فو داخل فیه ہذا اسانید الاما شند و اما کتب  
 العلاء فھن العلامة عن ابیہ عن السید صفی الدین بن محمد الموسوی عن الشیخ نصیر الدین ابراہیم ابن اسحق  
 الجوانی عن السید فضل الله الرازی عن الشیخ ابی المظفر عبد الواحد بن احمد بن محمد بن رشید اسکری  
 فی دارہ بجلد شمیگان عن سعد بن ابی سعید عن محمد بن عمر بن شوبہ عن محمد بن یوسف بن مطر عن محمد بن سبیل  
 بصیحة ح و عن السید رضی الدین بن طاوس عن الشیخ تاج الدین الحسن بن الذری عن رشید الدین بن  
 شہر آشوب المازندرانی عن ابی عبد الله محمد القراوی عن عبد الغفار النیشاپوری عن ابی احمد الجلودی  
 عن ابی اسحق ابراہیم بن محمد بن سفیان الفقیہ عن ابی الحسن مسلم بن الحجاج بصیحة ح و عن العلامة عن ابیہ  
 عن الشیخ علی بن محمد المندانی الواسطی عن ابیہ عن امین الحضرت ہبہ الله عن ابی علی ابن المذہب عن احمد بن  
 جعفر بن احمد بن القطیعی عن ابی عبد الرحمن عن ابیہ احمد بن حنبل بمسندہ ح و عن ابیہ عن علی بن محمد  
 المندانی لفر القاضی الحسن بن ابراہیم الفارقی عن احمد بن ثابت الخطیب عن القاسم بن جعفر الهاشمی عن  
 ابی علی اللؤلؤی عن ابی داود النیسائی بمسندہ ح و عن العلامة عن ابیہ عن المندانی عن القاضی  
 ابی طالب الکتابی عن ابی طاهر الباقلائی عن عبد الغفار عن ابی علی الصغاف عن ابی علی الاسدی عن  
 احمد بن محمد النسانی عن محمد بن الحسن الشیبانی عن مالک بن انس الاصبی لموطائہ ح و عن الشیخ ابی زکریا  
 یحیی بن البطریق عن سر الاصل عن الشریف الخطیب ابی حیدرة الهاشمی الهاشمی عن محمد بالجمع بن الصعجین  
 للبجاری و سلم ح و عن ابن البطریق عن عبد الله بن منصور الباقلائی عن الحسن بن زریب بالجمع بن  
 الصغاف التتہ للبجاری و سلم و الترمذی و سجستانی و مالک بن السن و زرین البدری و عن السید فخر  
 بن محمد الموسوی عن المندانی عن ابی القاسم ابن حسین عن القاضی ابی عبد الله القضاعی بکتاب الشیخ  
 فی الحکم و الاداب من کلام سید المرسلین صلی الله علیہ و آلہ و الطریق الی ہذا الکتاب اکثر من ان تحصى  
 ح و اما کتب القراءة فمن الشہید عن السید تاج الدین عن شیخ جمال الدین یوسف ابن حماد عن السید  
 رضی فادہ عن عمر بن معن عن محمد بن عمر الطبری عن علی بن محمد المالقی عن عبد الله بن سہیل عن الشیخ  
 ابی عمرو الدانی بکتاب التیسیر فی القراءة السبع ح و عن الشہید عن شیخ جمال الدین احمد الکونین

عن الشيخ محمد المصري عن الشيخ زين الدين علي المرتضى عن الشيخ غفر الدين حسين بن فتاوه المديني عن الشيخ طاهر الدين  
يوسف بن عبد الرزاق الاضراري عن ناظم الشاطبية المعروف بجزالاماني ح وعن السيد فضل الله  
الراوندي الحسيني عن ابي الفتح ابن ابي الفضل الاخشيدي عن ابي الحسن علي بن القاسم النخاط عن عمر بن محمد  
الكسائي عن الشيخ جمال الدين احمد بن موسى بن مجاهد في القراءة السبع ح وعن الشهيد عن السيد تاج الدين عن  
الشيخ جمال الدين يوسف بن حماد عن السيد رضي الدين بن فتاوه عن ابي حفص التبريزي عن قاضي بهاء الدين  
عن ضياء الدين يحيى بن سعدون القرطبي عن الشيخ عبد الرحمن عسب بن كمي بن ابي طالب المقرئ بكتاب  
الموجز في القراءات ورعايت في التجويد وسائر كتبه في القراءات ح وعن السعيد محي الدين بن زهره عن  
حمزه زهره عن ابيه عبد الله بن زهره عن الشيخ ابي عبد الله الحسين بن عبد الواحد القيسري بكتاب التنبه  
للفي القراءات السبع ح وعن السيد محي الدين عن الشيخ المقرئ علم الدين ابي الفتح العلي عن الشيخ علي  
بن البركات بن خليفة الحداد عن الخطيب عبد الواحد بن علي الشيخ ابي الحسن علي ابن احمد المعري المعروف  
بابن البنا بكتاب التذكار في القراءات السبع ويعتوب الى غير ذلك من كتب القراءات وغيرها  
وذكرنا من الطرق الى الكتب التي ذكرناها واما كتب اللغة فمن العلماء عن ابيه عن الشيخ هذب الدين الحسين  
بن برده عن محمد بن الحسين بن علي بن محمد بن الحسن بن علي بن عبد الصمد التميمي الفياثي يوري عن ابيه عن الاوحي  
ابي منصور بن القاسم البليكني عن ابي الفراء اسمعيل بن حماد الجوهري بكتاب الصحاح في اللغة ح وعن السيد  
فخار عن ابي الفتح محمد بن المندابي عن ابي منصور موهوب بن احمد بن جعفر الجواليقي عن الخطيب ابي  
ذكر يا التبريزي عن محمد بن الجواهري عن ابي بكر بن الجراح عن ابن دريد بكتاب الجهمه وسائر مصنفات  
وروايات واخبارات ح وعن السيد فخار عن ابي الفتح عن الرئيس ابي عبد الله الحسين بن محمد بن  
عبد الوهاب المعروف بالبارع عن محمد بن احمد بن سلم العدل عن ابي القاسم اسمعيل بن اسعد سليمان  
بن سويد عن ابيه بكر محمد بن القاسم بن بشاد الابناري عن ابيه القاسم عن عبد الله بن محمد الراسمي عن ابي  
يوسف يعقوب بن اسحق السكيت الشهيد الملقب بكتاب اصلاح المنطق وكان من خفيص اصحاب ابي  
ابي جعفر الجواد وابي الخضر الهادي صلوات الله عليهم ارواى عنه ثعلب ح وعن السيد فخار عن عميد  
ابي منصور مته الله بن ايوب عن ابن الفخار عن سعيد النخعي عن محمد بن محمد المطري عن جدي ابي نعمان احمد بن عبد  
الحافظ الاصبهاني المقبول عند الخاصة والعامة وله كتب منها كتاب حليه الاولياء عن محمد بن احمد بن كيسان  
النخعي عن ابيه القياس ثعلب احمد بن يحيى كلبه ورواياته منها كتاب الفصح ح وعن العلامة عن ابيه عن  
الشيخ هذب الدين محمد بن يحيى بن كرم عن ابي الفرج ابن الجوزي عن ابن الجواليقي عن الخطيب التبريزي  
عن سنان بن ايوب الرازي عن احمد بن فارس كلبه سيما كتاب محل اللغة له ح وعن ابيه عن السيد فخار

عن ابی الفرج ابن الجوری عن ابن الجوابی عن الخطیب البزیزی عن الوزير ابی القاسم المقرئ عن ابی  
عبد اللہ بن محمد البروی بکتابہ سیماء الغریبین له وعن السید فخر عن عمید الروس عن ابن القضا  
عن محمد بن محمد عن المبارک بن عبد الجبار عن ابی الحسن احمد بن محمد بن عبدوس عن الحسن بن عبد الغفار النحوی  
عن محمد بن السمر عن الحسن التکرمی عن ابی اسحق الزیادی عن ابی سعید عبد الملک الاصمعی بکتابہ  
وعن العلّامة عن السید رضی الدین علی بن طاووس عن الشیخ تاج الدین الحسن بن الدربے عن الموفق ابی  
عبد اللہ احمد بن شہر یار التجازن عن ابی محمد عبد اللہ بن احمد بن الحشاش النجوری للفقہی المغربی بکتابہ  
ورواياته ومقراته من کتب الادب والتفاسیر والاحادیث وغیرها وعن ابیہ عن السید  
فخر عن ابن المندانی عن ابن الحق البقی عن الخطیب البزیزی عن ابی العلاء بن سلیمان المرعئی بکتابہ  
ورواياته وعن والده عن الشیخ بن کرم بن الجوری عن ابن الجوابی عن الخطیب البزیزی عن ابی  
العلاء الجوی وابی القاسم عمر بن ثابت الثمانین وابی الحسن بن عبد الوارث جمیع کتبہم وروایاتہم  
وعن الثمانین عن ابی الفتح بن جنی جمیع کتبہ وروایاتہ سیماء عن الخاصة وعن الزجاج جمیع کتبہ  
وعنه عن ابی العباس المبرک جمیع کتبہ وعنہ عن المازنی ابی عثمان جمیع کتبہ وعنہ عن الحرمی  
بمصفاته وعنہ عن ابی الحسن الاخش عن تصانیفہ وعنہ عن سیبویہ بکتابہ سیماء الکتاب الملقب  
اسم الکتاب سیبویہ منه وعنہ عن الشیخ الاعظم الخلیل بن احمد بکتابہ وروایاتہ وبالا سانیذ المتواترہ  
عن الصدوق محمد بن بابویہ عن الخلیل الامامی الثقة بکتابہ وروایاتہ عن الخاصة عن الائمة المعصومین صلوات اللہ  
علیہم اجمعین وعن العلّامة عن نجم الدین الکاتبی عن اشیر الدین الفضل عن الایہری جمیع روایاتہ بمصفاته  
وکذا عن افضل الخوخی وعنہا عن فخر الدین محمد بن الخطیب الرازی بمصفاته وروایاتہ فلیرد الال  
ادام اللہ تبارک وتعالی تأییداته وتوفیقاتہ ہذا لکتاب وغیرہا تمام اذکرہ باختصار من الکتاب التي  
صنف فی الاسلام سیماء کتب التفاسیر والاحادیث عنی واخذ علیہ ما اخذ علی من الاحتیاط فی الروایة و  
الفتوی من العل ولا یفتی الا بالاجود فانه لا یفضل سالک سیماء الیوم فان السبیل منحصر فیہ الا ما یكون واصحا  
کصلوة المجمع فی زمان الغیبة مع انی احتیاط فیہا ایضا مع ان وجہ کالمستیقن عندی واما مثل  
وجوب السورہ او استجابہ وکذا السلام والنفوت فان الظاہرات اشاہل من المتشابهات والاحتیاط  
فیہا ان لا یتکرر ولا یفتی بالوجوب ولا الاستجابہ کما یرى من علی ثم اتی اوصیہ ونفسی الخاطئة بتوی اللہ  
تبارک وتعالی فانہا وصتہ اللہ تعالی فی الاولین والآخرین وایشیر مراقبہ والاخلاص لہ فی العلم والعلف  
انما من کلہم ملکی الالعالمین والعالون کلہم ملکی الالعالمین والخالصون کلہم ملکی الخالصون والخالصون  
خطر عظیم وان یقر کل یوم من القرآن العظیم جزوا بالتدبر والتفکر ولا یخطئ فی کل یوم وصیۃ مولانا



میرالمومنین لایحه ابی محمد حسن سید شباب اهل الجنة اجمعین التي مذكورة في حج البلاغة وان لیل ما و بوضایا  
 الاخذ و بوضایا باقی الائمة العصومین صلوات الله علیهم اجمعین وان لا یتکرب الی ریاضیات و المجاہدات  
 كما قال الله تعالی والدین جاهدوا فینا لنهذیهم سبلنا وان الله لمع الحسین وعلیه ان تبد برنی الاخبار الوارث  
 فی الاخلاف المرضیة فی الاطوار الرزویة و الاجتناب عنها وعلیه بالمداومة بالدعوات وان یسئل منه قائل  
 ان یجعله من اولیائه الذین لا خوف علیهم ولا هم یخونون ثم المامول منه ان لا ینافی حیاً و میتاً سیمانی  
 منطان اجابته الدعوات و عقیب الصلوة منقہ ببناء الدائرة احوج المروبین الی رحمة ربہ الغنی محمد  
 تقی بن مجلسی عفی عنہما و الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی اشرف الانبیاء والمرسلین محمد  
 و عترت الطیبین الطاهرین **لل** اخوند ملا محمد صالح مازندرانی ابن احمد از مشاہیر جاہیر افاضل کامل  
 بوده و از قلمندہ اخوند ملا محمد تقی مجلسی و دختر مجلسی عیال او بوده و در مدوام رعایت فقر و فاقہ داشت  
 بخوی کہ اگر چیزی میخواست نوشته باشد کاغذ مقدورش نبوده بلکه بر روی استخوان و چوب می نوشت  
 گویند کہ فقر ملا محمد صالح بخوی بود کہ از شدت کنگری لباس مجلس درس از کثرت حیا حاضر نمی شد بلکه  
 بلکه در بیرون مدرس در گوشه می نشست و صدرا می شنید - و آنچه تحقیق میکرد و بر برگ چناری نوشت  
 و مرد مجلس درس را کمان اینکہ او فقیر است کہ برای کدی و اعانت خلق بدانجا حاضر میشود اما کدہ در یکے  
 از ایام سہ را ستاد کہ ملا محمد تقی مجلسی باشد مشکل شد اخلال آن اعصال را بر روز دیگر انداختند روز دوم  
 نیز ان اعصال بر حاضران نخل نکرد و بروز سوم انداختند در این اثنا یکی از اہل مجلس درس گذارش بدید  
 افتاد و دید کہ ملا صالح عبار بر خود پیچیده برک چار بسیار ستوده کرده و پیش روی او ریختہ این شخص بر او  
 وارد شد ملا صالح برای اینکہ زیر جامہ نہ داشت برای او تواضع نکرد و پس این شخص دوسہ برک چار  
 برداشته دید کہ در آنہا حل این اعصال شدہ روز سوم مجلس درس رفتند کسی حل این مفصل ننمودہ آن شخص  
 تحقیق کرد ملا محمد تقی تعجب کرد و اصرار داشت کہ این تحقیق از توفیق آخر الامر ان شخص ابراز ان معنی  
 کرد و کشف حال ملا محمد صالح نمودہ اخوند مجلسی نگاه کرد و دید کہ ملا محمد صالح در بیرون نشسته سجدا و ستاد  
 و لباسی از براس او حاضر ساخت و او را مجلسی خواست و تحقیق آن اشکال را از او شنفاہا شنید پس  
 برای او رسوم و زرق معینی قرار داد و اینکہ ملا محمد صالح را میل بانقطاع کشید منقطعہ خواست روزی  
 آن منقطعہ از اخوند گفتنی مطالبہ کرد و اخوند ملا صالح کفش گرفت و بہمراہ مجلس درس برد ملا محمد تقی در  
 اثنا درس نظرش بر گوشہ کفش افتاد دانست کہ ملا محمد صالح را میل بزواج است بعد از انقضائ  
 درس ملا محمد صالح را کدہ داشت تا اینکہ خلوت شد و او را ہمراہ خود بانزدرون خانہ برد و دختران خانہ  
 را بر او عرض کرد کہ ہر یکرا کہ خواہی قبول کن ملا محمد صالح کیلے را قبول کرد و ملا محمد تقی در ہا نشاند

از انبوه او در آورد و او را کتاب خانه خود منزل و او را رضوان الله علیها پس طلاب علوم حقه  
 حقیقه مباد که از فاقه و فقر ملول گردند و از اعایق تحصیل دانند بلکه خدا تعالی را قدرت تامه است  
 و فقر را لغتاً بتبدل می سازد با اینکه فقر زینت علم است **و دیگر** گویند که بسیار قلیل الحافظ بود  
 بخوکیه هر روز که بخواند استادش برای درس میرفت در خانه او استاد را نمیدانست بر بالای در خانه نوشته بود  
 که این خانه استاد زمانه بنبر یا لامیرفت که موعظه کند گفت بسم الله الرحمن الرحیم پس پس ساکت  
 شد زمانی بسکوت گذشت فرزند از جندش آقا هادی در پایی بنبر نشسته بود و پدرش عرض کرد که  
 که و القران حکیم را فراموش کردی از بنبر یائین آمدن را فراموش نمودی پس از بنبر زیر آید تا من بروم  
 بر بنبر و من موعظه نمایم پس ملا محمد صالح بر زیر آمد و آقا محمد هادی بر بالای بنبر رفت و موعظه کرد **و مجدداً**  
 ملا محمد صالح با آن قلت حافظ از کامل و فاضل دوران شد از قلت حافظ طالب علم مباد که مایوس گرد  
 و بلکه هست را عالی کند و سعی کند چنانکه ملا سعد تقنارائی به پدر خود گفت که تو در تحصیل مرتبه که او نظر آوردی  
 گفت مرتبه تو در نظر آوردم ملا سعد گفت که تو چیزی نخواهی شد زیرا که من مرتبه امام جعفر صادق را در  
 در نظر آوردم باین مرتبه رسیدم گو که مرتبه مرا در نظر آوردی چیز نخواهی شد - **ایضاً** معروف  
 که سکاکی کار کرد و پس و مدت کی ساله با نهایت استادی بقبضه کار خوب ساخت برای سلطان  
 سلطان با وصفت میداشت پس ملائی وار شد سلطان بنای صحبت و مکالمه با او گذاشت و از  
 صحبت سکاکی گذشت چون سکاکی حال را بدان منوال مشاهده نمود فهمید که علم از همه صنایع بهتر است از  
 کار و کرمی برداشت و طلب علم نمود و نزد استادی رفت استاد گفت که عبارت تو بنویس و بگویم بر تو  
 و امشب بیارم او است کن و صبح آنرا در نزد من بگذاران و آن عبارت این بود قال الشيخ ابو حنیفه  
 جلد الکلب تطهر بالذباغ سکاکی ان عبارت را دو ان شبانه روز تقریباً بقدر هزار دفعه تکرار نمود و صبح  
 نزد استاد رفت و بر استاد باین عبارت خواند قال الکلب جلد الشيخ ابو حنیفه تطهر بالذباغ او شأ  
 انجندید و گفت تو قابل تعلیم هستی پس سکاکی دست از طلب برداشت و از خود مایوس شد و مدت  
 یک سال سیاحت کرد پس رسید بجایی که چشمه از بالا قطره قطره از آن آب نزول میکند و بجگد و در  
 زیر آن سنگی بود که از آن قطرات میرورد و در سوراخ شده بود پس سکاکی گفت که آب باین نمی  
 سنگ بان صلابت را میرورد و سوراخ کرده و قلب من صلب تر از سنگ نیست باز دیگر سکاکی  
 بطلب علم رفت تا اینکه جامع و فاضل و صاحب تالیف شد و این در سن کمولت واقع شد اسحاق بن  
 ملا محمد صالح بن احمد ازند رانی از اعیان علماء است و حاشیه بر معالم الاصول نوشته و شرحی نیز  
 بر زبدة الاصول شیخ بهائی نوشته و شرح زبده شیخ بهر از سایر کتب اوست و حواشی بر کاشف

کلیعی نوشته و خوب هم نوشت که آقا محمد با دی قمر طامیج قاندرانی سابق الذکر است و او نیز از مشایخ فضل است و تالیفات عدیده دارد و مانند شرح فارسی عن معالم و شرح فارسی بر شرح خمسه و شرح فارسی بر شافیه صرف این حاجب و ترجمه قرآن با شان و نزول و بدو نیک استخاره بایات قرآنی و او قاضی بیضاری راقانی سوداوی نام نهاد و شان و نزول او نهایت شهرت و شهرت الناس است و فی الحقیقه خوب نوشته است و سبب شستن از چنین بود که آقا با دی از اصرار داشت و یا از ارادت داشت و قتی غش نمود و طوکی کشید پس مردم را کمان آن شد که او فوت شد و از ابقیرستان برده و دفن کردند و احتیاطاً قمش بر بالای دهن او گذاشتند و یکسره را از قبر برآوردند که اگر بپوش آید نفس کشی برآید او باشد و یا فریاد کند پس او بعد از دفن بپوش آمد و دید در میان قبرست پس نذر کرد که اگر سلامت از قبر برآید قرآن را ترجمه کند و شان نزول بنویسد پس فریادی کرد و دختر بانی در آن قبرستان منزل کرده بود و دختر در محل قبر میچید یک دفعه دختر از آن صدای قبر که از قمش برمی آمدیم که دختر بانی نیز یک رفت آواز از قبر شنید پس بابل شهر خبر کرد و ایشان آمدند و او را از قبر بیرون آوردند و خانه آوردند پس صحت یافت و قرآن شان نزول و ترجمه نوشت و فی الحقیقه مختصر مفید نوشته و این قصه نیز در بعضی از مقامات بر شان نزول او و وقایع او حاشیه نوشته ام و در مقام ایراد بر آدم و از جمله کرامات این بزرگوار چیرست که از آریه انما و لیکم الله و رسوله نوشته است باین عبارت مترجم گوید که هر که مرا شناسد شناسد و هر که مرا نشناسد بگویم تا شناسد بنمادی بن محمد صالح مازندرانی هر دو چشم کور و هر دو گوشم کور باد که اگر دروغ گویم شبی از شبهای گذشته ایام جوانی در خواب دیدم که بشارت میدی که در آن قبر و صدوقی بود و مرد پیر کشته بود و برادر اعزاجم مذموم لانا عبد الباقی کتابی بزرگ و درست داشت و میخواهد با فصاحت و بلاغت قرآنی اما قرآن نبود پس گفتم این چه کتابیست گفت پیر گفت این مصحف علی است پس من مصحف را کشودم اتفاقاً در صفحه دست راست آیه کریمه انما و لیکم الله بود و سطرهای طولانی داشت و وسط از آن در وصف خانواده رسالت بود و بیدار شدم از آن کلمات هیچ بخاطر نماند باز همان نحوه خواهم ربوده نگاه همان مکان شریف و همان مصحف را دیدم با خود گفتم مگر بخاطر این ایه را شاید بخاطر نماند پس تکرار باز دیدار شدم همان مصحف را مشاهده بود و بخور کلمه زوج البتول در وصف حضرت امیر المومنین عم و غریب تر آنکه بعد از چندی بآن برادر ام اظهار نمودم که مصحف امیر المومنین را در خواب دیدم پیش از ذکر تفصیل از خواب گفت که پیش ازین من این مصحف را در خواب دیدم و در آن اسم مبارک حسین را مشاهده کردم و مخفی بود که آقا با دی شایع مفاتیح آقا محمد با دی بن طامیج نیست بلکه شایع مفاتیح آقا با دی بن طامیج است

الحسن فیض است و آن شرح مختصر است از نالک و مدارک چنانکه متن که کتاب مقابله باشد نیز مختصری از آنها  
 است و کذا اقلی لوسته بخر المسالک لکان اولی لو اخوند ملا محمد تقی بن مقصود علی مجلسی احلی  
 تعالی المجالس الرضوان از جهانه فضل و روزگار و صنادید علماء اخبار و زهد و ورع و تقویٰ و ادراستعار از  
 تاذه شیخ بهائی زید با هم میباشند و از مشایخ اجازه پسرش اخوند ملا محمد باقر و میرزا محمد بن حسن شیرازی  
 و آقا جمال خوانساری و شیخ جعفر قاضی و غیر آنهاست و معاصرا با اخوند ملاصدری است و از تالیفات او  
 شرح بن بن لایحه الفقه فارسی و شرح دیگر بر همان کتاب عربی و اسم ثانی روضه المتقین است و حواشی  
 بر اصول کافی که در حل اخبار معلقه فی الحقیقه تدبیر نموده و کتاب شرح صحیفه کامله سجاده و رساله رضاع و  
 رساله اوزان و مقادیر و شرح اسد الله کاملینی در مقدمه کتاب مقابله نوشته است که آن بزرگوار  
 صاحب کرامات ماهره است و اخوند مزبور خود در شرح فیه نوشته است که چون حضرت آفریدگار را  
 توفیق زیارت حیدر کرد که ارامت فرمود و به برکت آن بزرگوار کاشفات بسیار برش روی داده که عقل  
 ضعیفه آنرا متحمل نمیتواند شد و در آن عالم دیدم بلکه اگر نخواهم بگویم که در میان نوم و لیلظه بودم ناگاه  
 دیدم که در ستر من رای میهم و مشهد اخبار و رفایات ارتفاع ذینیت دیدم و دیدم بر قبر عسکرتین لباس  
 های بهشت آکنده بودند که در دنیا مثل آن ندیده بودم و دیدم آقا سید ما حضرت صاحب الامر را که  
 بر قبر تکیه داده و روی آن بزرگوار بجانب راست پس چون آنجناب را دیدم شروع کردم بخواندن  
 جامعه بصورت بلند مانند مدح گویندگان پس چون تمام کردم آنجناب فرمود که خوب زیارتی است  
 عرض کردم ای آقای من روح فدای تو باد این زیارت جد تو است و اشاره بجانب قبر نمودم آنجناب  
 فرمود بی داخل شو چون داخل شدم نزدیک بدایستادم آنجناب فرمود که پیش بیا عرض کردم  
 میترسم که بسبب ترک ادب کافر شوم آنجناب فرمود که چون باذن ما باشد باکی نیست پس اندک  
 پیش رفتم و حال آنکه ترسناک بودم و میل زیدم پس آنجناب فرمود پیش بیا پیش رفتم تا نزدیک  
 آنجناب رسیدم آنجناب فرمود بنشین عرض کردم که میترسم پس فرمود که نترس بنشین پس چون نشستم  
 علامی در نزد آقای بزرگوار آنجناب فرمود استراحت کن مرا بنشین پس بدستیکه تو خست کشیدی و پیاده  
 و پابرهنه آمدی با بجمه از آنجناب بانسبه باین بنده الطاف عظیم و مکالمات لطیفه واقع شد که اکثر آنرا فراموش  
 نمودم پس از خواب بیدار شدم و همان روز اسباب زیارت فراهم آمد بعد از آنکه مدتی بود که راه مسدود بود  
 پس موافق رفتم و پایی برهنه و پیاده زیارت آنجناب مشرف شدم و شبی در روضه مقدسه مکث  
 در این زیارت را خواندم و در راه دور روضه کرامات غنیمت و معجزات غریبه ظاهر شد و حکایت این خواب را  
 شیخ احمد حسینی در شرح زیارت جامعه از این خواب حکایت داشتند اما مشایخ اجازه اخوند



ملا محمد تقی مجلسی بن شیخ سید علی و ملا عبد الله قسری و قاضی معز الدین محمد و شیخ یونس جزائری و قاضی ابوالفتح  
 و شیخ عبد الله بن شیخ جابر که پسر عمده او را خواند ملا محمد تقی است و محمد قاسم که خالوی ملا محمد تقی است و  
 شیخ ابوالبرکات و اعطی و امیر شرف الدین علی شولستانی و شیخ جابر بن عباس بن شیخ محمد تبیینی که آن  
 شیخ محمد اجازة دارد از پهل نفر و آن پهل نفر از پهل نفر و کذا تا بمشایخ ثلثه که محمد بن ثلثه اوایل باشند گویند  
 که در اوایل حال خواند ملا محمد تقی مجلسی که هنوز اشتیاقی برای او نبود شخصی که با خواند ارادت داشت به  
 انتخاب عرض نمود که مرا هم سایه است که از دست او و سوسلک او به تنگ آمده ام شبها فساق و اشتغال  
 را جمع میکند و سهام میباید و مله و لعب و شرب خمر و خوان مشغولند تا صبح ایامی شود که در این باب علاج  
 نمایند انتخاب فرمود که امشب ایشان را ضیافت کن و مرا نیز وعده بخواه شاید خداوند عالم ایشان را  
 باین وسیله براه هدایت آورد پس آموز ایشان را بضیافت خواست رئیس اشرا گفت که بچه قسم شد که  
 تو نیز داخله در جرکه کاشتی گفت چنین اتفاق افتاد اشرا بسیار سرگشتند آموز خواند ملا محمد تقی را نیز خطاب  
 کرد و خواند پیش از هر خانه آموز رفت و در گوشه نشست ناگاه پس اشرا را با تالان او در رسیدند و  
 نشستند چون خواند را در مجلس دیدن برایشان ناگوار آمد برای اینکه خواند را غیر جنس و سبب وجود او  
 عیش ایشان منقض و منقض گردید می شد پس ایشان خواستند که خواند را از میدان بیرون کرده باشد  
 و با خواند او روه گفت که شیوه که شما در دست دارید بهتر است یا کاریکه با پیش گرفته ایم خواند گفت هر یک  
 خواص و لوازم کار خود را بیان کنیم تا ببینیم که کدام یک ازین دو امر بهتر و خوشتر است رئیس اشرا گفت  
 که این سخن از راه انصاف و مقرون بصواب است پس رئیس گفت که یکم از اوصاف ما اینست که  
 چون کسی را خور ویم با او خیانت نمی نمایم خواند گفت که این سخن را من قبول ندارم پس گفت که این  
 امر از مسلیات این طایفه است خواند گفت که هرگز شما نمک خدا را خورده اید چون رئیس این سخن بشنید  
 متحایل شد و بی اختیار از جای خود برخاست و رفت و تالان او هر برخواستند و رفتند صاحب خوانه  
 با خواند گفت که کاریکه ترستند و ایشان بفر رفتند خواند گفت که اکنون کاریکه بخواهید تا بعد از چاره روی دهد  
 چون صلاح شد رئیس فساق بدر خوانه خواند آمد و عرض کرد که کلام دلش که فرمایش داشته اید درین  
 تاثیر کرده اکنون توبه کرده ام و غسل کرده ام آمده ام که شرایع دین را بمن تعلیم نمائی پس سبب تاثیر  
 خواند و اشرا و او آن شخص از جمله هدایت یافته گان شد و این حکایت را از حاجی ملا محمد صالح یرغانی شنیدیم  
 که بر بالاسی منبر میفرمود و مخفی نماند که مردم و ثوقی با خواند ملا محمد تقی مذکوره اند و او را داخل در  
 سبک صوفیه می شمردند تا اینکه خواند ملا محمد باقر مجلسی بمرصده آمد و پیشش و شترت پیچید که در وقت مردم  
 نیز در ثوق پیدا کردند و کذا خواند ملا محمد باقر مجلسی سالها در اعتقادات و در حدیث و تفسیر و فقه و اصول و

و احزان نوشته است که مبادا گمان بد کسی بیدم نماید که او از صوفیه است بلکه چنین نیت زیرا که من با پدرم با پدرم بودم و در سواد و جهاد از احوال و عقاید او مطلع می شدیم بلکه پدرم صوفیه را بدیدانست لیکن در بدو امر چون صوفیه نهایت غلو داشتند پس پدرم بسبب ایشان متشکک شد تا باین وسیله دفع و دفع و قطع و قطع اصول این شجره خبیثه رفوفیه نماید و چون نایره تفاوت ایشان از منطقی ماست آنوقت باطن خود را ابراز نمود و الا و الله ما بنایت و رع و تقوی و زهد و عبادت و رهاوت و تفاوت و تفاوت است و از حال مفضل اقامتید ابو جعفر شنیدم که گفت ملا محمد تقی برضایت و نحو آن قسمی کرد که قاضی از قضاة جن تابع و مطیع او شد از قضا مردی در اصفهان عروسی کرده و شب زفاف به عروس گفته که از فلان فلان اوطاق دغال بیاور پس چون وین رفت اما در بیل شوخی اسم غیبی را انداکر که بیامد و دیگر کسی را بر کرد هر چند تفحص کرد و ندانید تا مایوس از او گشتند آنوقت خدمت ملا محمد تقی مجلسی رفتند ایشان قاضی را حاضر کرده از او عروس را خواستند بعد از تفحص قاضی عروس را آورده گفت شخصی از جن فلان بلده بعیده حاضر و اسمش همان بود که بر زبان داما و جاری شد پس او را برده بود از محمد بن حسین بن عبد الصمد کاشانی  
العلانی الهدای القلیع همدان بفتح هاء کون میم است اسم برای قبیله و مراد از حارثی الله جناب شیخ منسوب بشارت همدانی است که معروف بشارت اعراس است و از اصحاب امیر المومنین است و اشعار یا حارث همدانی  
من میست یرنی خطاب با و است یعنی از اخلا و حارث است و جمیع نسبتش بسوی جمیع بحیم و با و منقطع و حد و رحمت و آن قریه است از قرای جیل عامل آن بزرگوار فقیه بنیه جلیل و اصولی اصیل و ریاضی دان و ان ملا  
بدلیل و در تفسیر بے عدیل و در علم معقول حکیم بنیل علامه زمان ما دره او ان شیدار کان دین مقنن  
قوانین و موسس اساس جلالتین و زبده متقدمین و متاخرین و مشرف الشمسین فلک نقابت اولین  
و اسما علوم آخرین ملقب به هائے بهائی الدین و خاتم المجتهدین قدوه متحققین و مقتدای متاخرین مفتاح  
فلاح مغفنین شیخ الاسلام و المسلمین افاض احمد علی روح المرحم و الابدیه و کسنتی جانه السریه و انجا  
در تحقیق رئیس متحققین و در تدقیق پیشوای مدققین و در تحریر با فصاحت تمام و در تقریر و تدیس او حد انام و  
و نظمش حسن نظام است و آنجناب از علامه پدر بزرگوارش عالم بلا مین و کشین شیخ حسین است و شیخ در  
حاشیه و بر تفسیر قاضی نوشته که در خدمت اخوند ملا عبد الله یزدی که صاحب حاشیه بر تہذیب منطق است  
تلمذ کرده و او را وصف به علامت الیزدی نموده و اخوند ملا عبد الله یزدی در نزد ملا جلال و ابائی در  
خوانده و ملا جلال در نزد سید شریف درس خوانده و ملا جلال نیز حاشیه بر تہذیب منطق نوشته و اسم  
آنرا نقطه فولاد گذاشته و ملا عبد الله حاشیه بر آن حاشیه نوشته فی الحقیقت خوب نوشته و شری فی  
بر تہذیب منطق نوشته و از جمله کرامات اخوند ملا عبد الله یزدی است که در وقتی وارد اصفهان شد چون

قدس از شب گذشت اخوند توجه باطن نظر به شهر اصفهان نمود و بلافاصله فرمود که احمال و اطفال  
 را بار بگیرند تا از این شهر بتهجیل بیرون رویم زیرا که چندین هزار بساط شراب می بینیم که در این شهر چیده شده  
 می باشد و خدا تعالی عذابی نازل کند و ما هم سوخته شویم پس ملازمان احمال و اطفال را حمل نموده و ملا عبد الله سوار  
 شده هنوز بیرون شهر نرسیده بود که وقت سحر در رسید اخوند دوباره توجه نظر به شهر اصفهان کرد پس  
 ملازمان را فرمود که برگردید زیرا که چندین هزار سجاده را می بینیم که پهن شده و نماز شب می خوانند و این جبر  
 او را می نماید پس منبر لکبه در شهر داشت مراجعت کرد و از جمله کرامات شیخ بهائی اینکه در او  
 عمر روزی با صاحب اطباق بقیستان اصفهان که از آنخته فولاد گویند زیارت اهل قبور رفته پس از  
 اصحاب کناره گرفت و بر سر قبر رفته با صاحب القبر مکالمه در آمد و اصحاب صدای می شنیدند اما  
 کیفیت مکالمه را نفهمیدند پس شیخ بهائی زید بهایه از سر قبر برخاست و عیای خود را بر سر مبارک  
 انداخت و با اجدی تکلم نمود و سخانه معاودت فرمود و حکم کرد که در خانه را بستند و یکس را اذن دخول  
 ندادند تا تقریباً هفت هشت روز گذشت که شیخ بزرگوار عالم فانی را وداع کرد و بحسب الوصیت حمید  
 مبارک را در خراسان در جوار امام رضا علیه السلام در گوشه مسجدی مدفون ساختند و این فقیر مولف  
 کتاب در سالی که زیارت امام رضا مشرف شدم در اوقات اقامت در آنجا اغلب ایام را زیارت  
 قبر آنجناب مشرف میشدم گویند که مسجد شاه اصفهان بدستاری چند نفر از سلاطین صفویه انجام پذیرفت  
 و اتمام آن در زمان شاه عباس شد و چند چیز در آن مسجد دارد که هر یک هفت هزار تومان قیمت  
 شده یکی یکدانه فیر دزه در بالای دیوار نصب شده که هفت هزار تومان قیمت میگروه اند و دوم  
 سنگ ساق که در میان دیوار نصب کردند که هفت هزار تومان قیمت کرده اند سوم ممبر بلند  
 از یک قطعه سنگ مرمر که مثل برهنه و یا بجهه پد تقریباً می شود و آن نیز هفت هزار تومان قیمت  
 کرده چهارم باب مسجد است که آن نیز هفت هزار تومان قیمت کرده اند پنجم بنجر لیست که  
 بر در مسجد آویزان کرده اند آن نیز هفت هزار تومان قیمت کرده اند و آن مسجد در زمان سلطان  
 جنت مکان شاه عباس انجام یافت پس سلطان میل آن داشت که مقدس اردبیلی اخوند ملا  
 افشار ساکن نجف با اصفهان بیاید و در آن مسجد نماز جماعت بخواند و سلطان را بهمه علماء میل به انداخت  
 بود و سیما بمقدار دویسی نخو که در زمانی مقدس مراسله سلطان نوشت و در عنوان آن نوشته بود  
 که اخ اعز شاه عباس پس سلطان آنرا سله را ضبط کرد و وصیت کرد که آنرا در میان کفن او بگزارند  
 تا با خدایک حاجه کند که نمایب امام را برادر خوانده اگر من استحقاق عذاب مید شتم چرا با است  
 او را برادر خوانده باشد محلاً اعیان دولت سلطان عرض کردند که مقدس نمی آید پس باید که

شیخ بهاء فرستاد که او را از نجف بیاورد و او را رفعا سازد پس ابراز انفعی را از دست شیخ نمودند شیخ را ضعیف  
گشت پس سلطان تدارکی برآید و تهیه برای مقدس اردبیلی دیدند شیخ با جمعی لجنیات بجا  
مشرف شدند و در نجف شرف مقدس را ملاقات نمودند و در باب آمدن باصفهان گفتگو داشتند  
بهر نحو که بود او را راضی ساختند و تهیه سفر دادند و هر چند سعی کردند که مقدس بر اسب شود و نشد و گفت  
که مرا حار است که بر آن سوار شوم پس مقدس بر چهار خود نشست و شیخ بهائی با اعیان و اشترافیکه از  
عجم در رکاب او رفته بودند هم بر مرکب خود سوار شدند چو نقدری راه طی کردند حار مقدس آهسته  
راه میرفت شیخ فرمود که چو از اتد تر بیاور مقدس از آن معنی امتناع نمود و گفت که حیوان باید باراده  
و اختیار خود راه برود پس قدری راه که رفتند مقدس پیاده شد از سبب آن استفسار نمودند گفت  
که چو از مراعات نمود در بعضی از مقامات سواره و در بعضی آکنه پیاده خواهیم بود تا طریق هدایت  
مسکو شود شیخ فرمود پس بر مال دیگر سوار شوید مقدس امتناع کرد و شیخ فرمود باین قسم طی طریق  
نمی شود مقدس گفت من بهین قسم باید بیایم پس در جای حار مقدس شروع بچیدن نمود پس شیخ  
تا ندانند بر حار زد که تذبذب و مقدس را خوش آیند نشد و گفت که چرا حار مرا اذیت کردی و تو که  
از علمای مملکت عجم می باشی و حضور من که مالک این مالم چنین اذیت و معصیت کنی پس اعیان و  
اشتراف و عوام دیار عجم چگونه باشند و من چنین ولایتی نمی آیم هر چه شیخ و دیگران اصرار کردند تن در  
نذا و پس مقدس اردبیلی از همان منزل اول مراجعت کرد و از شیخ کرامت دیگر معروف است  
آن اینست که روزی شیخ بهائی و میرفندرسک در یکی از قصرهای شاهنشسته بودند و میرفندرسک  
از اهالی استرآباد بود و از عرفا بود و معروف آن بود که بدن او کیمیا است و آهن و برنج و مس  
اگر بدن او میالیدند طلسمی شد و بعد از فوت او اهالی هند خواستند که بدن او را بقتل کنند و  
بولایت خود برده باشند لهذا قبر او را از طرف باساروج چیدند و محکم کردند که مجلس شیخ بهائی با میرفندرسک  
زمانیکه نشسته بودند ناگاه شیر از شیرخانه شاهی زنجیر خود را گسخت و درها شد و وارد همان مجلس شد  
که شیخ بهائی و میرفندرسک نشسته بودند پس شیخ فی الجمله خود را جمع کرد و عباى خود را با دست نصف  
صورت خود را گرفت و میرفندرسک هیچ حرکت نکرد پس شیر در آن مجلس طوف نمود و بیرون رفت  
و کسی را اذیت نکرد و صورت آنجلس و شیر را در عارت هشت و در پشت در اصفهان بهمان کیفیت  
که وقوع یافته بود بر دیوار کشیده اند و شیخ بسیار کم ریش بود و شیخ بهائی در بعضی از تألیفات  
خود نوشته است که در وقتیکه از اوقات از من سوال نمودند که صدق بالاتر است یا ذکر یا بن آدم  
شیخ میگوید و جواب گفتم که ذکر یا بن آدم نمی بقاعده یا به بر صدق برتری داشته باشد زیرا که



صدوق را علماء و رجال توثیق نموده و لیکن ذکر یابن آدم را در کتب رجالیّه توثیق کرده اند و جلالت او را و قرب  
 او را در خدمت ائمه بیان نموده اند و گفته اند که ذکر یابن آدم با حضرت رضا هم کجا ده سند مذکور و بکه رفتند  
 و این نیز نهایت جلالت است پس بدین گذشته شش از شهاب صدوق رضی الله عنه را و خواب دیدم و  
 بر او سلام کردم و دیدم از من اعراض نمود پس بعد از طی مکالمات عرض کردم که سبب اخراج شما من چیست او جواب گفت که از کجا بل  
 معلوم شد که ذکر یابن آدم بر من ترجیح دارد و پس شیخ از خواب بیدار شد و موقوف کتاب گوید که صدوق را  
 قدام و علماء و رجال توثیق نموده اند و لیکن این دو حالت ندارد و بر تامل رجالین در توثیق او زیرا که غالباً بنای  
 قدام اهل رجال بر توثیق مشایخ اجازه بنود سیما کسانیکه اشتہاری دارند چنانچه علی بن ابراهیم از مشایخ اجازه  
 کلینی است و علی اجازه دارد از پدرش ابراهیم بن هاشم قمی و ابراهیم و ارباب رجال توثیق نموده اند -  
 و لهذا طبقه سابقه از علماء چیزیرا که در روایتش ابراهیم بن هاشم داشت حسن میدانسته اند و لیکن اقوی و  
 قاطعاً لحقی متاخری المتاخرین ان خبر صحیح است بجهت اینکه ابراهیم از مشایخ اجازت است و همین قدر در  
 توثیق کافی است علاوه علی که پسر او و توثیق او محل تامل نیست اعتماد بر پدرش نموده علاوه کلینی که ثقت  
 الاسلام و از مشایخ ثلثه است اعتماد بر او داشته و کثیر روایات از او کرده علاوه اینکه ابراهیم بن هاشم  
 معتبر قمیین است و همین قدر در توثیق و جلالتش کافیست زیرا که اهل قم نهایت اعتیاد در روایت و توثیق  
 می نمودند بخو که کسی که راوی از ضعف او بود و روایات مرسل نقل مینمود او را از قم بیرون می نمودند و یکدیگر  
 از روایتش استنظام نمودند و ائمه می شد او را از قم بیرون میکردند پس اعتماد قمیین کافی است بجهت صدوق از  
 مشایخ اجازه و معتبر قمیین بلکه معتبر مسلمین بلکه از مشایخ ثلثه و کتابش از کتب اربعه معتبره مستند و شیخ مفید از  
 شاکر و او بود و انکب صدوق از دعای حضرت عسکری و یا صاحب الامر بود و آمد علاوه کثیر روایات و  
 کثرت تالیفات و توثق و تعدیست بلکه کارجائی رسیده که ترضی صدوق بالنسبه یکی یعنی اسم  
 ذکر کند و رضی الله عنه بگوید ما انکس رائقه میدانیم و همین ترضی صدوق را کافی در توثیق انکس میدانیم پس  
 توثیق صدوق محل ریب نیست و ما تفصیل این سخنان را در منظومه درآیه و شرح و جزیره شیخ بهائی در دریای  
 حواشی شرح درایه شهید و غیر ان از تالیفات ما بخوایست بیان نمودیم و شیخ در غالب علوم صاحب سوره  
 مسلط و در ریاضی ما هر یگانہ زمانه معروف است که شیخ بهائی برسنگی مرلبی یا شکله حک کرده و آنرا در محال شیراز  
 در سرحد ایران دفن نمود براسه اینکه ناخوشی و یا دنیا بد و ناخوشی و یا از ایران رفع گردید و از زمان شیخ  
 تا زمان فتحعلی شاه و یا بایران نیامده و در زمان فتحعلی شاه شاهزاده سینعلی میرزا فرمان فرمای شیراز بوده  
 و شاهزادگان هر یک تمنای سلطنت داشتند و در کعبه در هم و دنیا پوشیدند پس انگلیس آن سنگ مدفون  
 بدوازده هزار تومان خریدند از فرمانروا شاهزاده براسه طبع تنخواه از ایران و ایرانیاں چشم پوشیده

قاضی از آنکه نظر مصنون ایہ قل اللہم مالک الملک یا دشاہی در دست خداست بالجمله بعد از فروختن این ملک  
 و بابایان آمدہ و بعد از آن طاعون و آلی الحال مد اکثر سالہا ایران خالی از دبانیست و ایضا شیخ مرتبی  
 بزرگ و در حال اصفہان دفن کرد و برای اینکه طاعون باصفہان نیاید و از آن زمان تا حال طاعون نیامد  
 و در سال طاعون بزرگ بمکہ بلا و ایران طاعون سرایت کرد و مگر اینکه باصفہان زفت گویند کہ شیخ  
 و زایانم سیاحت بمکہ سرانیدب گذارش افتادہ در آنجا در پشت سنگی یا بویہ نشست بناگاہ دید کہ شخصی  
 نداشتہ و در جای نشست و شیخ آن شخص را میدید و او شیخ را نمیدید پس ناگاہ آن شخص گفت کہ غذا حاضر کنید  
 شیخ ہر چہ ناگاہ کرد و در سر آنکہ مخاطبی را نمیدید پس ناگاہ دید کہ از ہوا سفرہ فرو آمد و در نزد آن شخص  
 شد و غذاہای متعدد از ہوا نازل و بر روی آن سفرہ چیدہ شد پس آن مرد بصدای بلند گفت کہ ای کسی  
 از من غایبی بیاد و ز نزد من بامن غذا بخور شیخ ہر چہ ملاحظہ کرد و بغیر از خود کسی را نمیدید و دانست کہ آن شخص  
 او را راودہ نمودہ از جای برخاست و بنزد آن مرد حاضر شد و نشست با او غذا خورد و ندید پس چون مرد  
 سیر شد نہ آن مرد ببقیہ آنچه را کہ در سفرہ ماندہ بر زمین ریخت شیخ گفت کہ نعمت خدا را چرا اکران نمودی  
 و بر زمین ریختی آن مرد گفت فیض باید عام باشد و در این زمین حیواناتی ہستند کہ باید روزی خدا را بخورند  
 پس از آن گفت بر دارید بیک دفعہ سفرہ و آنچه در او بود و چیدہ و بر چیدہ شد و بہوارفت موافق گوید کہ  
 معروف در السنہ ہوام بلکہ خواص است کہ شیخ مدتی سیاحت کردہ این سخن با عقائد مقرون  
 بصواب نیست بلی شیخ بسر کہ رفت و آن سفر مدت چہار سال بطول انجامید و دو سال در شہر صراقت  
 نمود بہرہاہ پدرش بخراسان در بدایت امر نیز رفتہ و ہمچنین اطراف خراسان چہ انجناب مخطوم در وصف  
 بلکہ ہرات ساختہ و آنرا در کتاب کشکول ذکر فرمودہ و ولادتش در عربستان بود از آن پس بدین  
 او را بہرہاہ آوردہ و بخراسان رفتہ چنانکہ در ترجمہ شیخ حسین والد ماجد شیخ خواہد مذکور گشت  
 زیادہ ازین سیاحت بر ما معلوم نیست و شیخ در کتاب کشکول عبارتہ میفرماید کہ اگر پدرم مراد بیا رحم  
 نمی آورد ہر آنکہ امروز من زائد اہل زمان بودم لیکن بعم آدم و از اغذیہ سلاطین و ملوک و اعظام کل  
 نمودم و از البسہ ایشان پوشیدم و با مردمان عجم معاشرت نمودم پس آن زہد و تقویٰ برایم حاصل  
 و در حدیث واردست کہ در بعضی از اسفار اصحاب کبار رسید ابراہیم غیبہ تا جدار محتاج باب شد  
 و آب نایاب بود پس رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ اگشت مبارک را بلند کرد و از آن آب خوشگوار بسیار  
 مانند نہر جاری فرو ریخت و اصحاب و مواشی و حیوانات ایشان از آن آب سیراب گشتند چون  
 شیخ بہائی این حدیث را ملاحظہ فرمود گفت کہ اگر آب از عنصر و مایہ بر سر لوحہ ابروین می آمد ہر آنکہ  
 من احتمال میخوران میدادم لیکن چون آنستابہ مبارک جریان یافت لہذا من قطع نمودم کہ

و پیغمبر خداست و این کلام شیخ را از اخوند ملا علی نوری سوال کردند که به زشت میان اینکه آب از سبزه  
 پیغمبر بیرون آید و اینکه از خضر یا بنصره آید تا حکم شود که اول مجوزه است و ثانی احتمال سحر را دارد و اخوند ملا علی  
 نوری بسیار فکر و تامل کرد و از آن پس گفت که من در این باب هر چه فکر کردم چیزی به بخالم نیامد و شیخ ازین قبل  
 کلمات مشککه بسیار دارد و گویند نماز جمعه را در اصفهان میر و اما داد ارامی نمود و نوری سلطان نماز جمعه  
 آمد و میر محمد باقر دادی کرد و رسیدند که نماز جمعه فوت شد و شیخ بیانی بیایست ایستاد و امر کرد که نماز جمعه بکیند شیخ مشغول شد  
 چون شروع کرد و میر در رسید و با عصا اشاره کرد که پس بایست شیخ بوقت رفت و میر نماز جمعه را داد اگر پس  
 تعریفی که شیخ در رساله نان حلا داد و با لقب میر و اما دست یعنی بعضی از کتا یا اینکه بعضی اهل دین دارد  
 مراوش میر است و نظرم اینکه چنین نیست بلکه شیخ و میر هر دو عالم زاهدند و بعضی نماند که رساله نان حلا و سماع  
 بسواخ سفر حجاز است و آنرا در راه که ساخته فلذا و اسواخ سفر حجاز نام نهاده و بعضی از علماء شیخ بیانی  
 طعن زده و بعضی نسبت تصوف با و داده نهایت آنچه مایه اشتباه ایشان شده چند چیز است اول  
 اینکه تجدد و رای در سایل برای شیخ روی نداده با اینکه فقد را چند دفعه نوشته و تجد و رای حسن اجتماع و  
 دوم اینکه آنجناب ترک اشتغال بتعلیم و تعلم نموده و سیاحت پرداخت و بسیاری از عمر را صرف در اسفار می نمود  
 سوم اینکه کلام نگفته که اشعار تصوف دارد مانند شعری که در نان حلا گفته کامل مشکین بدوش انداخته  
 و زنجاری کار عالم ساخته چه مراد از کامل مشکین تعیناً است که عارض ذات وجود حق گشته و این وحدت  
 وجود است و مفاسد آن ظاهر است و همچنین است اشعار دیگرش و همچنین در آخر کتاب مفتاح الفلاح تفسیر  
 سوره حمد کرد و در اینجا گفته که حضرت صادق علیه السلام یا امام دیگر یا یک لغبر را بسیار مکرر نمود و از آن حضرت  
 پرسید آن سوال کردند فرمود که من آنقدر از آن گفته تا اینکه آن کلام را از قالمش که خدا باشد شنیدم  
 و این بر طبق شعر است که شیخ محمود شبستری در کاشن را گفته روایا شد اما الله از درختی چرا بنود و از آنکه  
 بنجی با اینجی محصول کلام او در کتاب مفتاح الفلاح است و این صریح در وحدت وجود است چهارم اینکه شیخ  
 در کتب و صوفیه و کسانیرا که کفر ایشان یقینی است به نهایت تعظیم اسم برده از آنجمله در رساله سواخ سفر  
 حجاز گفته که و ابداً منهن انظم المثنوی للحکیم المولوی العنوی بشنو ازنی چون حکایت میکند - از جدایها شکام  
 میکند و همچنین در کتاب مشکول و بعضی مقامات گفته قال العارف الربانی والفاضل الذی لیس له ثامن  
 محی الدین عربی و غیر ذالک من العبایر پنجم اینکه معروف است که چون شیخ بیانی این شعر را گفت -  
 کامل مشکین بدوش انداخته آنرا این شعر نظر شیخ حسین و الدنخ بیانی رسید به پیشش عتاب کرده و  
 او را جواب زد و ششم آنکه آنجناب بعضی از اعتقادات ضعیفه داشته مانند اینکه گفته که مکلف اگر بذل جهل کند  
 و تحصیل دلیل پس حرجی بر او نیست اگر چه معطلی در اعتقاد خود باشد و مقلد در نار سخر اهل بود اگر چه خلاف

اهل حق باشد حال اینکه این سخن لازم دارد اینکه علماء ضلال و روسا کفار و غیره مخدوم در بار باشند در وقتیکه  
 شبهه داشته باشند و آن شبهه باین ضلالت باشد مانند ابو حنیفه و امثال او تا اینجا نهایت بیان شبهات طاعنین  
 برنجست و حق اینکه این وجوه از درجه اعتبار ساقط است و دامن شیخ منزه از لوث این طاعن است و  
 او از نه و افضل و اعلم و ادیع و استقے اهل زمان بود و جواب از دلیل اول اینکه تجد و رای دلالت بر  
 حسن اجتهاد مجتهد و توفه تصرف اومی نماید نه اینکه عدم تجد و رای دلالت بر سبب اجتهاد یا دلالت بر تصوف  
 او العیاذ بالله نماید علاوه بر این همانند اجتهادیکه کرده سرآمد اجتهاد سایر مجتهدین است علاوه بر کس جمیع  
 فتوای آنجناب را دیده و جمع کرده تا اینکه یقین بر عدم تجد و رای او نمود چه آنجناب اثنی عشره و مشرق  
 الشمسین و جبل التین و جامع عباسی را نوشته و چه کس هر را مطالعه نموده و دیده که در یک سده و هر جا  
 یک فتوای داده علاوه استفتاء مسایل از او بسیار می نمود و چه کس از فتاوی را جمع کرده و دیده که از هیچک  
 از فتاوی او با هم اختلاف ندارد از اینها گذشته گفته است که تجد و رای دلالت بر حسن اجتهاد مجتهد  
 می کند بلکه عدم تجد و رای دلالت دارد که او در مقام استدلال نهایت جد و جهد نموده که دوباره از آن  
 اجتهاد بر نیگردد و بلکه سده در نزد او بدیهی شده و اما تجد و رای برای او روی داده الحاصل شان او اهل  
 از اینگونه سخنان است و کذا و او را خاتم المجتهدین خطاب کردند و اما جواب از دلیل دوم آنست که این  
 ایراد با کلیه از درجه اعتبار ساقط است زیرا که شیخ ساحت مکرره و این امر غلط مشهور است بلکه سابقاً  
 گذشت که شیخ تا یکده بیشتر زنده و همراه پدرش تا تهرات رفته سیاحت و دیگر بر ما معلوم گشته علاوه سیاحت  
 موجب فساد و عقیده و کفر و فسق نخواهد بود و لازم نیست که مؤمن یا عالم مجتهد روز و شب در خوانه خود باشد  
 و تالیف و تصنیف و تدریس کند مجازاً این ایراد یکسر از درجه اعتبار ساقط است و اما جواب از ایراد سوم اینکه  
 از شیخ کسی مشافهت آنجا که این کلمات را شنیده باشد و کتب هم که دلیل نمی شود بر فساد عقیده زیرا که  
 کتب حجت نیست چنانکه در محابه شیخ حسن ابن شیخ جعفر نجفی با علماء عامه تفصیلی در این باب ذکر شد علاوه که  
 مشکین و غلبه وحدت وجود و مدار و چه طریقه شغرا بران جریان یافته است که در اول قصاید ذکر آن مجرب  
 میکنند از آن پس مطلب میرود چنانکه قصیده لام و بالتوی مرتج قصیده حسنیه است و الله بر روح امیر  
 المؤمنین است و کذا حضرت رضا علیه السلام را در خواب دید و پیغمبر را فرمود که این قصیده را حفظ کن و  
 هر که از آن حفظ کند در قیامت حاجب میان او و جهم خواهد بود پس بایستی که گفت که سید  
 حمیرا در این قصیده تشبیه کرده و بیان عشق بازی خود را بان مرآت بیان کرده پس او را نه  
 بود و کمال مشکین شیخ نیز از این قبیل است از اینها گذشته که سید نعمت الله جزایری گفته که شیخ  
 بهائی معاشرت با هر فردی میکرد و با هر ملت و دینی بمقتضای طریقه ایشان حرکت می نمود سید گفته

نمود از فتوای

کتاب فی

صفحه



که در مصر یکی از علماء عامه گفته که شیخ بهائی از علماء عامه است پس من کتاب مفتاح الفلاح را با و اظهار کردم  
پس او قیام می کرد که شیخ در نزد ما خود را یکسر از علماء اقرار داده و شیخ چندی در این باب گفته در قصیده  
که در مدح حضرت قائم گفته و آنی امر لایدرک الدهر غایتی و لا فصل الایدی الی سبر اغوار احوال  
ابناء الزمان بمقتضی عقولم کی لا یقویون بانکاری و اظهار آنی شلم تستقنی صرف اللیالی باحوال احوال  
و از اینجا جواب از ایراد چهارم ظاهر گشت که مقصود شیخ اینکه با هر گروه بر وفق مذهب ایشان گفتگو کند تا  
او را انکار کند علاوه تعلیم از باب علم قانونی است که دیدن آثار و اب علمای آن جریان یافته است فلذا علماء  
عامه را خاصه تعلیم هم میزند و بالعکس و اما جواب از ایراد پنجم این است که این کذب محض است و در جای  
کسی نوشته و از ثقات شنیده نشد علاوه بر این شیخ ناخوار از آن وقت و الدش شیخ حسین بنده بود تا او را  
بزند و پناه دایب نماید تا دایب نیز دلالت بر فساد عقیده میکند چه مضایقه که بیان اصطلاح عرفان وجود را در  
سک و فاجب ظاهر و داشتن خلافت بوده است و از سبک و طریق نقابت دور بود و اما جواب  
از ایراد ششم این است که ممکن است اینکه بگوئیم که بر ما معلوم نیست که شیخ چنین چیزی گفته باشد و با فضل  
کلامی در این باب بنظم نیست و تا نیا میگوئیم که این مذهب موافق قواعد ایه و امامیه و مقتضای لطف  
است زیرا که بعد از جد جدید مقدور رسیدن بآنچه واقع است اگر معذب باشد ظلم و تکلیف بالا لایطاق  
لازم می آید و اما آنچه نقض کرده مخالفین و کفار میگوئیم شیخ کلاش در کبری است نه صغری یعنی اگر چنین کسی  
یافت شود معذب خواهد بود و اما در صغری یعنی آیا چنین کسی یافت می شود یا نه پس شیخ نفی نموده که چنین کسی  
یافت می شود یعنی آیا قاصریافت می شود یا نه و اگر شیخ در انتقام می گفت که یافت می شود هر آینه نقض  
بمخالفین تمام می بود و لیکن شیخ این را گفته و مقتضای آیه شریفه و الذین جاهدوا فینا لنهتیم سبلنا -  
دال بر عدم وجود قاصر است و همچنین آیه شریفه فطرة الله التي فطر الناس علیها و همچنین حدیث -  
کل مولود یولد علی الفطرة و اما ابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه و همچنین قاعده لطف نیز اقتضای  
او همین است و مخالفین و کفار مجاهده بخو حقیقت کرده اند لیکن جهت دنیا چشم از حق پوشیده اند پس  
ایشان مقصود قاصد و ثالثا سلمنا که شیخ در صغری این سخن را گفته باشد لیکن مسئله از غوامض مسائل  
و محل خلاف است و قاعده لطف در فروع نیز جریان دارد و اما اینکه درست نیست پس در این  
مسئله چنین فتوای داده باشد طبعی بر او وارد نمی آید و شیخ بهائی بامیر داماد محاصر بودند و هشتم  
میر داماد میفرمود که بعد از من این عرب بچه که شیخ بهائی باشد در ایران جلا خواهد نمود و گویند  
که وقتی بادشاه لشکار رفته بود و میر داماد و شیخ را همراه برده بود چون مسافتی ملی نمودند یکی  
از این دو عالم در عقب مانده بود و بسیار آهسته راه می آمد و دیگر کسی پیش افتاده و متدبیرت

در سفر جاز فوشت

مکمل بود و اوله

و گاهی اسب نازی میبود پس سلطان اسب ناخته و بنزدان که پیش بود رفته و گفت آن شخص که در عقب مانده  
 نهایت پست فطرت است و قابل آن نیست که اسب خود را براند و به همراه ما باشد آنجناب فرمود که عقب  
 ماندن او برای آنست که چون منبع و معدن علم است فلذا هر مرکب او گرانست که با علم را بکشد و این  
 جهت نیست می آید پس پادشاه غنا مرکب را بجانب آنکه در عقب مانده منخطف ساخت و گفت که نه مبینی  
 و پیش است و اسب مید و اندامیج و قار و کلین ندارد و از مرز هگ و بهغزی اوست که پیش است  
 آنجناب گفت که چون در سینه او علم بسیار است لذا مرکب او منج و خوشحال است و نمیتواند خود داری  
 کند و لهذا در جولان آمد و پیش افتاده پس سلطان بعد از همیشه در توقیر و تکریم ایشان کوتاهی ننمود و بے  
 علما اگر توصیف و مدح و تعظیم یکدیگر کنند متکبر میشوند پس لازم است که علماء به تنگ حرمت یکدیگر  
 نکنند و بر اسے حیفه دنیا خود را خوار و بنزد و بنا و روزگار نمایند همین که با هم در آویختند هر دو ضایع و فاسد  
 و متاع ایشان کاشد می شود چنانکه معروف است که دو عالم میمان شخصی بوند چون سیکه برای حاجت  
 بیرون رفت صاحب خانه از دیکسے پرسید که این رفیق شما فهم و ادراکش چگونه است آن عالم در جوابش  
 گفت که رفیق من بفهم و بے ادراک خراست پس زمانی گذشت آن که بیرون رفته بود و داخل شد  
 و آن که نشسته بقضای حاجت بیرون رفت صاحب خانه از اینکه داخل شده پرسید که این رفیق شما  
 فهم و علم او چگونه است این شخص جواب گفت که رفیق من بفهم و خراست پس چون شب شد صاحب  
 خانه حکم کرد که دو طرفه جو پر کرده و پیش هر عالمی سیکه از آنها گذاشتند ایشان تعجب شد مذ که چرا بعض  
 شام برای ما جو آوردند پس الفضا صاحب خانه استفسار نمود صاحب خانه گفت که من از هر یک  
 از شما پرسیدم که فهم رفیق توجه پایدار دارد در جواب گفتید که او خراست و از بدیهیات است که خرجه  
 میخورند طعام لهذا بر اسے شام جو آوردیم - مجمل مذمت ابنا و جنس خوب نیست سیمایک که در این  
 از منہ اهل دنیا بعضی از بے ادراکان را بحجت پیش رفت بیدینی خودشان مقابل عالمی می اندازند و  
 و پیش ایشان مذمت دیگری مینمایند ایشان هم متابعت کرده غیبت یکدیگر را میکنند اعلا و اما الله تعالی  
 من شرور الفسائس و سبائات اعمالنا گویند که سلطان آن زمان روزی بعزم شکار و تفریح  
 از شهر بیرون رفته و شیخ غالباً و عقب آهسته میرفت پس ملازمان سلطان خکی را صید کردند و بنزد  
 سلطان آوردند و چون سلطان نظر کرد و دید که برودن آن خوک لفظ جلاله یعنی لفظ الله منقش است  
 سلطان تعجب کرد و زیر که معلوم است که اینکار انسان نیست و لفظ جلاله لفظ طیب پاکیزه است چگونه  
 بدون و ضوائف آنرا نمیتوان مس نمود و آب دهان خوک نجس است و خوک نجس العین است  
 پس این چگونه خواهد بود پس سلطان خوشنما شد که از عقب شیخ را مجلای حاضر ساخته و از استفسار

اینمى نمود شیخ فرمود که بسا باشد که ایحکامیت مودید قول سید مرتضی باشد که او اجزاء مالاختله الحیوة را از حبس  
العین نمیداند و مالاختله الحیوة مانند استخوان و مود و ناخن و ستم و امثال آنهاست طبیبی در آن محضر حاضر بود  
آن طبیب گفت شیخ رئیس ابوسلیمان سینا و ندان داخل در مالاختله الحیوة میداند و میگوید که روح در آن  
محلول کرده شیخ فرمود که بعد از اینکه اخبار از ایمة علیهم السلام اسد ملک الجبار وارد شده باشد که دندان داخل  
در مالاختله الحیوة است پس اعتباری بکلام پسر سینا نخواهد بود و آن طبیب چون سخن بشنید سر خود را  
حرکت داد و بختید یعنی در مقام تشنج و سر زدنش بود که ایشان نمى ندانند و موجود را خبر می نمایند شیخ از  
فعل آن طبیب در غضب شد فرمود مراد این مقام ایرادی بر این سیناست که برگز از آن خلاص  
مذار و طبیب گفت که آن چه ایراد است شیخ فرمود که پسر سینا و فلان بحث از قانون گفته است که  
هیچ استخوانی در حیوان و انسان حیوة در آن محلول کرده است و این کلام سالبه کلیه است و در جا  
دیگر گفته است که بعضی استخوانها را حیوة در آن محلول کرده و آن دندان و این قضیه موجب جزمیه است  
و موجب جزمیه نقیض سالبه کلیه است پس این دو کلام قانون با هم مناقضه دارند آن طبیب گفت که لابد  
است که من کتاب قانون رجوع کنم تا حل این مشکل کرده باشم شیخ فرمود که برو دهنزار دفعه رجوع  
کن که رجوع کردن تو نفی ندارد گویند که پس از رجوع شیخ از اسفار دارای علوم غریبه شد و بعضی  
نفس امور را از او صادر می شد و تصرفاتی می نمود پس قاسم نامی خدمت شیخ رسید آنچه تصرفاتی  
که از شیخ از روی صفائی نفس می نمود قاسم هم اظهار آنها میکرد شیخ از اینمى نیاید و تعجب بدین قاسم عرض کرد که تا در این تعجب بایزید  
کما کنی حقیقه از صفات او آنچه من بگویم همه آنها از سحر و شعبده است چشم بندی است شیخ فرمود که اکنون که حال  
بر اینمى است پس آنها را تسلیع مگردان و اگر بخوابی که آنها را در کتاب نوشته باشی با قلم اسرار بر  
یعنی بخطوط غریبه که غیر اهل انوائتند او را که کرده شیخ این امور باعث انسان است پس قاسم کتابی  
نوشت و این اسرار را بخطوط غریبه نوشت و آن کتاب در آنسه اصحاب معروف با اسرار قاسمی است -  
ایضا گویند که یکی از شاگردان شیخ استدعا نمود که باو سریه خفا تعلیم کند و چون آن سریه را چشم میکشید  
کسی او را نمیدید و شیخ امتناع از اینمى نمود پس از اصرار از باب شیخ سریه خفا را باو داد و لیکن بفارش  
بسیار باو نمود که در اخفا و آن کوشیده و کاری نکند که متضمن مفسده از مخاسد شود پس چند روز  
گذشت باو شاه روزی بطعام خوردن مشغول شد ناگاه دید که از یک طرف خوان لقمه بهوافت و بکذا  
خودش و چیزهای دیگر کم کم می شد مانند آنکه کسی دیگر نشسته باشد غذا بخورد و سلطان حیران بماند  
و چند روز مکررا ایحکامیت اتفاق می افتاد باو و شاه کیفیت احوال را شیخ معروض داشت شیخ فیهما  
و بیکاه صاحب خدمت است پس شیخ فرمود که این دفعه که بطعام خوردن مشغول شد بهیچ

از اعذار شما از مجلس برخواستند بعد از بیرون رفتن حکم کن که در خانه راه بندد و از وزن قدری گاه  
در آن خانه ریزند و آتشی بر آن افکند که دو دبلند شود پس از ساعتی در راه باز کنند شخصی در آنجا خواهد بود  
بدون آنکه کسی با و برسانند او را بنزد من فرستید چون چنین کردند که اخوندی در آنجا نشسته زیرا که ده  
بچشم آورفته و اشک آمده و سهرمه از اشک شسته پس او را برداشتند بنزد شیخ بردند پس شیخ با و گفت  
فرمود او را ازین عمل توبه داد که بعد بکنند و معروف است که حصار صحن نجف از طراعی شیخ بهائی است  
و بخوبی که قرار داد که در هر فصلی از فصل سال چون آفتاب بر یول برسد اول ظهر است و این غریب است  
و ولادت شیخ بهائی در شهر بلبلک واقع شد در وقت غروب روز چشمنه هفتم شهر محرم الحرام از سنه  
هفصد و پنجاه و سه و وفات آن فاضل نام در روزگار در دوازدهم شهر شوال از سنه هزار و سی و یک  
پس عمر مبارک او هفتاد و هشت سال تقریباً می شود و آن بزرگوار را تالیفات رشیده و دقیقه است که همه  
انها در نهایت فصاحت و بلاغت و جزالت و سلاست و براعت و متانت است از آن جمله کتاب  
جامع عباسی که مشتمل بر فتاوی است با فروع بے اندازه و از برای شاه عباس تالیف کرده و چون  
عبادات را انجام داد بخوار رحمت ایزدی پیوست پس با بر سلطان یکی از تلامذه شیخ آنرا انجام داد و  
کتاب را تمام نمود ای حق که آن کتاب فایز بر کتب اثر است و مفید برای مبتدی و متوسط و منتهی  
اطلاب است و کتاب زبده در علم اصول که عبادات مخفیه با نهایت محسنات نوشته و حواشی مندر بر آن  
زبده که علل در یک مجلد مدون گشته و محقق جواد کاظمینی که از شاگردان شیخ بر زبده شرحی نوشته و کتاب  
مفتاح الفلاح که در ادعیه و روزه و نماز است بایان الفاظ و بعضی از علماء بر آن شرحی نوشته اند و  
اقبال خوانداری آنرا فارسی کرده و خود هم تصرفاتی کرده و این فقیر مولف کتاب را بر مفتاح الفلاح  
حواشی غیر مدونه است و رسائل خمس اثنتی عشریه و طهارت و صلوٰه و صوم و زکوة و حج و بعضی از علماء  
را بر آن شرحی است و رساله در علم درایه مسماة بوجیزه و این فقیر مولف کتاب را بر آن شرحی است  
مفصل در یک مجلد با و فایز بسیار و رساله در لغز زبده که اسم زبده را به لغز آورده و احکام خورا  
اجمالاً در آن مندرج ساخته و این فقیر مولف کتاب شرحی مفصل بر آن نوشته ام و رساله تشریح الافلاک  
در علم هیئت و این فقیر را بر آن حواشی غیر مدونه است و حواشی مندرج تشریح الافلاک که مدون است  
و رساله در قبله و رساله در اسطرلاب که بزبان فارسی است و خلاصه اسباب و علم حساب و این فقیر  
مولف کتاب بر آن شرحی فارسی نوشته ام ولی تمام نیست و ایضا حواشی غیر مدونه بر هاشم آن کتاب  
مشکول که مشتمل بر مجله است و از هر چیز در او ذکر کرده است از عقاید و معتقولات و تفسیر  
اشعار و قصاید و مطالبات و حکایات و احادیث ولی نسخ صحیح از کتاب مشکول نایاب است و کتاب



مخلفات که آن نیز نظیر کنگول است و حدیقه هائیه در شرح دعا و رویت طلال که در صحیفه کامله مذکور است و  
کتاب اربعین که چهل حدیث در آن باشند ذکر شده و بیانات از احادیث نموده و ابن خالقون رضی الله عنه  
بر آن شرح فارسی نوشته و بسیار شرح خوبیت و سبب تالیف اربعین آنست که در حدیث وارد است که  
چیزه قریب باین مضمون است که هر که چهل حدیث فراگیرد و که بکار امت پیغمبر آید پس این چهل حدیث بوده  
می شود میان آن شخص و آتش جهنم در روز قیامت پس قدام از علماء اربعین می نوشتند مانند شهید اول  
و شیخ بهائیه و اخذ ملا محمد باقر مجلسی و مانند ایشان و کتاب جل المین در علم فقه و بیرون نیامد از آن  
کتاب مگر طهارت و صلوة و کتاب عروة الوثقی و تفسیر قرآن و بیرون نیامد از آن کتاب مگر تفسیر  
فاتحه و کتاب بر شرح عضدی بر مختصر اصول و رساله مواریث و رساله در فبایح اهل کتاب و رساله مدیه  
که از ابراهیم خود برادر زاده شیخ عبدالصمد نوشته و این خط است بلکه شیخ عبدالصمد برادر زاده آنجناب  
آنجناب است و کویا خط شیخ یوسف از آن باب باشد که شیخ در دیباچه صدیه میگوید که این رساله را بر  
برادر اعز شیخ عبدالصمد نوشته ام و شاید که شیخ یوسف نیز از برادر برادر زاده را قصد کرده باشد و  
و بر صدیه شروع بسیار نوشته اند از آنجمله این فقیر مولف کتاب شرح فارسی بر آن نوشته ام مشتمل بر  
تذکره احوال و سید علیخان که حاکم ششرو و زفول و همیزه بود در زمان شاه سلطان حسین  
و شرح بر آن نوشت صغیر و کبیر شرح کبیرش مشتمل بر نقل اقوال و ذکر استدلال و تحقیق حلال و شرح  
صغیرش نیز خالی از وقایع نیست و مشتمل بر آغاز نحویه بسیار است و سید علیخان حاکم بود با شجاعت و  
سخاوت و فضیلت و جامعیت و احاطه از علماء نیز در او و اجدادش به فضل بودند و آنجناب صاحب  
کرامت بود و سید نعمت الله جزایری گفته که در وقتی بخدمت او رسیدیم دیدم محاسن مبارکش سفید است  
پرسیدم که شما چرا محاسن شریف را خضاب نفرمودید گفت که من خواستم که تفسیر بر قرآن نوشته باشم  
بجایم خدا استخاره نمودم این آیه آمد و آن که عندنا الزلفی و حسن باب و انتم که اجلم نزدیک  
است و شروع تفسیر فرمودم و ترک خضاب کردم تا باریش سفید خدا را ملاقات نمایم پس بعد از  
یک سال آن بزرگوار عالم فانی را وداع نمود و این از غریب کرامات است و سید علیخان را اثر حلیت  
بر صحیفه کامله در نهایت دقت و مسانت و از جمله تالیفات شیخ بهائی حاشیه است بر من لا یحضره الفقیه  
که تمام نیست و کتاب تهذیب در نحو و کتاب بحر الحساب و توضیح المقاصد در آیام سنه و جواب سائلین  
شیخ صالح جزایری و آن بیت دو سئله است و جواب سئله دیگر که نهایت مستحسن و مرغوب  
است و در نزد مولف کتاب است و جواب سئله مدنیات و شرح فرائض نصیری که از محقق طوسی است  
و تمام نیست رساله نسبت اعظم خیال بسوی قطار رض و تفسیر موسوم بهین الجملة و کتاب مشرقین

التسینی در فقه طهارت از کتاب در نزد دست و رساله کرد رساله اسطرلاب که عریض است و شرح صحیفه  
طوبه که مسأله است بقیات اصحابین و حاشیه مفصل بر تفسیر قاضی بیهاقی که نام تمام است و شرح بر تفسیر  
قاضی و حاشیه مطول که نام تمام است و رساله در معرفت قبله و رساله سوانح سفر حجاز که معروف است به  
نام حلوانی و فقهت و حاشیه کشف و حاشیه خلاصه در علم رحل و شرح رساله اثنی عشریه شیخ حسن صفار  
معالم و حاشیه قواعد شهیدیه و رساله قصر و تخیر و سفر و رساله در بیان اینکه انوار سایه کوکب استفاد  
از شمس باشند و رساله در حل اشکال عطار و در رساله در احکام سجده طاعت و رساله در استنباط  
دو جیش و شرح شرح رومی بر مختصر که آنرا در حدیقه بلاغت ذکر کرده الح شیخ خالد بن حسین بن  
عبد الصمد بن محمد عارثی همدانی جمعی عالم محقق موقر مستند عماد ارباب سناد و محل اعتماد  
احباب و انجاء و نسبت انتخاب ببارت همدان انقاد و ترجمه خلف با شرف آن بزرگوار شیخ بهائی مذکور  
که دید و او از تلامذه جمعیت و بیشتر در شهید ثانی تلمذ کرده و شهید ثانی در اجازه شیخ حسین  
که اجازه طویل و مفصل است و دواول اجازه فرموده که اخ و راه خدا که مختار است و را خست  
و مختار و درین و ترستی یافته از پستی تقلید بسوی اوج یقین شیخ عالم او حد صاحب نفس طاهره که  
و همت با هر علیه و اخلاق زاهره النسیه بازوی اسلام و مسلمین و عز دنیا و دین حسین بن شیخ عالم  
عالم عامل تقی خلاصه اخوان شیخ عبد الصمد بن شیخ امام شمس الدین محمد شاهرجمعی عارثی همدانی سید  
خدا سعی او را و کون رکن دشمن و خدا و را تا آخر اجازه و شیخ محدث محمد بن حسن حراش و کتاب  
الامالی و ترجمه این بزرگوار فرموده که عالم ما هر محقق مدقق منجز جامع ادیب نشی عظیم الشان جلیل  
القدر نقه نقه از فضائل تلامذه شیخ ما شهید ثانیست و چند کتاب از تالیفات اوست کتاب چهل  
حدیث و رساله در و در اهل و سواس که آنرا عقد حسینی نام نهاده و حاشیه ارشاد و رساله تحفه  
اهل الایمان و قبله عراق عجم و خراسان و در آن رساله و در شیخ بن عبد الله که کر کرده چه  
شیخ علی ایشانرا امر کرده که جدی و اوریان دو کف قرار دهند و تعبیر او محراب بسیار  
اینکه طول این بلاد زیاده بر طول که است زیاده بسیار همچنین است عرض این بلاد پس لازم  
آید اخوات ایشان از جنوب بسوی مغرب با خراف بسیار و سفر بسوی خراسان کرد و مدتی  
در حرارت ماند و در اینجا شیخ الاسلام بود پس بسوی بحرین آمد و در اینجا رحلت کرد و عمر او شصت و  
شش سال بود تا اینجا حکام اهل الال بود و از تالیفات او کتاب عقد طهارت است که برای تلامه  
طهارت نوشته بود و شرح بر الفیه شهید اول رساله و صلوة جمعه و آنرا در شرح الفیه ذکر کرده و چون  
انتخاب از وی و جمعی از شیخ بهائی هفت سال بود و شیخ مروری که رفته و تقدش آن بود که

ایام وفات در که اقامت کرده باشد پس در عالم رویا وید که قیامت قائم شده امر خداوند عالم قلع  
یافت باینکه زمین بحرین و ما فیها بلند شود بسوی عرض جنت پس چون این خواب را دید اختیار مجاورت  
بحرین نمود که در اینجا تا زمان وفات اقامت کند پس از که مراجعت کرد بحرین آمد و علما و بحرین از  
از آمدنش مسرور و برای علما و بحرین مجمع درسی بود که در آن مجمع میشدند داخله فضلا و بحرین شیخ و او وین سنان  
بود و براسه او در علم جدل و بطولی بود و میان او و علما و بحرین مناقضی بود که موجب آتش بود که  
مات بود که در آن مجمع حضور نمی یافت و چون قدم شیخ حسین را شنیدند علما و بحرین بنزد شیخ و او  
فرستادند که در آن مجمع حاضر گردد و چنانکه در سابق ایام حاضری شد پس چنان اتفاق افتاد که شیخ حسین  
حاضر شد پس او را دید که دند و تعظیم نمودند و بگویند سزاوار انتخاب بود و چون شیخ حسین شنید که علما  
ان سامان چنین محبتی دارند پس شیخ نیز روزی در آن مجمع حاضر شد و در آنوقت در آن مجمع کسی نبود که  
در مرتبه شیخ حسین باشد بلکه او فایق بر اقران بود پس شروع در مناظره چنان که دیدن علما و دیگر  
اصغار چنین است و شیخ و او در مناظره شیخ حسین مبادرت کرد با اینکه او را آن رتبه نبود که با شیخ  
مباحثه و مشاجره نماید پس چون مجلس نقضی گشت و شیخ رفت پس ایند و بیت را نوشت -

اناس فی زمان قد تقدوا لحو العلم فاستقلوا بلم فان با حشتم لم تلق منهم سو حی فین  
لم لم لاسلم و شیخ حسین و بحرین تقدرا اقامت داشت تا در اینجا وفات یافت و قبرش در قریه  
معه از بلاد بحرین است و پسرش شیخ بهائی برای او مرثیه گفته و صاحب معالم و شیخ بهائی ازین  
بزرگوار اجازه دارند و وفات شیخ در هشتم شهر ربیع الاول از شهر ۱۰۹۵ هجری قمری و شتا و چهار از حجت  
بوده و ولادتش در غره شهر محم الحوام از شهر ۱۰۹۲ هجری قمری و دوازده از حجت است و در کتاب  
لوگو بعد از ذکر این دو تاریخ گفته که بنابر این عمرش شصت و پنج سال سه ماه و چند روز خواهد بود تا آنجا  
کلام لوگو بوده لیکن مخفی نیست که اگر تاریخ ولادت وفات بدین نحو باشد که ذکر شد پس عمر مبارکش میافزاید  
و دو سال خواهد بود آن چیزیکه صاحب لوگو فرمود **لط** شیخ زین الدین بن شیخ نور الدین  
علی شیخ فاضل احمد بن جمال الدین بن تقی الدین صالح تلمیذ علامه بن مشرف العالی و شیخ نواده انتخاب  
در حاشیه و المنثور و المنظوم نوشته است که مکرر واقع شد بخط جدم طاب ثراه صالح بن مشرف و  
واقع شد بخط جدم شیخ که ذکر کرد تقی الدین سید علی بن عبد الحمید در کتاب رجال و بخط خود نوشته  
که این جد ماست و نقل کردند از ادعای از فضلا این مانی از کتاب مذکور انهی کلامه و شهید ثانی  
معروف بابن الحجة و مشهور شهید ثانی محمدا و دایره علوم و تحقیق و مرکز کوه اواب و رسوم و تحقیق  
رئیس افاضل اکمل و قدوة ارباب تفصیل و تالیف و تصنیف بختیار و خاوند ملک و دار عیاد

روزگار طور فطانت و قفایت و زرانت و مستعد سعادات شهادت تهنه قواعد دین  
و سالک مسالک و ضمیمه متقین دارای مقاصد علییه سابقین است و او را اجان از جمع بسیار است  
چنانکه بیاید در تلمذ **شهید ثانی** صورت مبارک شهید ثانی چنانکه گفته اند معتدل لغات  
و سرش معتدل و در آخر امر بسین و چاقی و فریبی نایل تر و زوئی مبارکش با صباحت و مدور و نشی  
نیکو و با سیاهی چشم و سیاهی دوا بر و بود و بر او بود و و خال یکی بر یکی از دور و دیگری بر یکی  
از دو حسین و زنگش سفید و حبش لطیف و درشت زراعین و درشت ساقین و انگشتان مبارکش  
مانند قلمهای نقره بود و اگر کسی بر زوئی او مینگرست و غدوبت لفظ او را می شنید را ضعی  
بمبارقت او نمی شد و از فاطمه مرابکت بر دند و محمد بن علی بن حسن عودی خبری که از تلامذه او بود  
گوید که آنجناب برای من گفت که بخاطر داشتن من مان فرستادن مرابکتان بود که بسیار  
صغیر بودم و پدرش بسیار عطف بود با و و تفرس خیر در او مینمود و هرگز او را نمیزد و معلوم می گفت  
که او را مزین و جمال او و گذار چه من میدانم که او محتاج خبر نیست و آنجناب همان نحو بود  
چه او در غایت رشد بود و همیشه در پیرامون آنچه با و نفع داشت میگردد و هرگز میل بیازی  
نمی نمود و چون کتاب تصرف زنجانی را در نزدیکی از اعاجم میخواند پدرش از صیغه سوال  
میکرد و میگفت که اگر فلان صیغه را صرف کنی فلان قدر از درهم تو خواهم دادن و آن وجه  
موعود را میداد و در کرامت **شهید ثانی** و شیخ زین الدین نقعانی در قریه بصره  
که سباحل بحر واقع در خواب دید که مردی صاحب بیت نیکو برایشان داخل شد و با و کون آب  
بود پس همان کون را بدان شهید ثانی گذاشت و کون را نگذاشت و شهید از آن آب جرعه جرعه  
می نوشید پس پسینده خواب سوال نمود از آن شخص و دهنده پس در خواب گفته شد که آن شیخ علی  
بن عبدالعالی کرکیت و از جمله کرامات شهید ثانی که خود محمد بن حسن عودیرا بان خبر داد اینکه گفت  
که در شب چهارشنبه دهم ربیع الاول از نهصد و شصت و ربلده رمله مسجد معروف نجافتم که مؤمن  
بجامه ایض است برای زیارت انبیاء که در غار مدفون بودند پس دیدم که در قفل است و بچاکس  
در مسجد نیست پس دست خود را در قفل گذاشتم و آن را کشیدم پس در کشون گشت پس بغار رفتم  
و بنهار و عا شادم و از قافله فراموش نمودم تا اینکه بشهر آمدم و از قافله سوال کردم گفتند  
که آن قافله به فرستند پس پیچیدم پس تنهای رفتم تا اینکه خسته شدم و بقافله ملحق نشدم پس درین  
هنگام مردی بر اثر سوار آمد چون بنزدیک رسید بن گفت که بر دیف من سوار شو پس سوار شدم

در احوال شهید ثانی  
در احوال شهید ثانی  
در احوال شهید ثانی



و آن سوار مانند برق میرفت پس اندر زمان کمی بقافله رسیدیم آنوقت مرا بریز آورد و گفت برفقار خود ملحق شو و او نیز داخل قافله شد پس هر چه در میان قافله گردیدیم که او را بار دیگر دیده باشیم پس هیچ اورانندیدیم و پیش از آن هم اورانندیدیم کرامت شهید ثانی چون آن جناب بعثت رسید و بانج محمّد بن عبدالقادر بن ابی انیسر جمع شد و میان شهید ثانی و او مباحثات و احتجاجات واقع گردید و اجازه داد شهید ثانی را اجازت عاتق و میان ایشان مواده زائد تحقق یافت پس شیخ محمّد بن الدین او را بکتابخانه خود داخل کرد که تفرج کند پس چون خواست که بیرون آید محمّد بن الدین بشهید گفت که کتاب را برای نفس خود اختیار کن که از تو باشد شهید بدون تامل و بدون انتخاب دست خود را بر کتابی گذاشت پس دست آنجناب بر کتابی از کتب شیعیه که از مصنفات مرحوم علامه بود و وقت آنرا گرفت ایضا کرامات شهید در دفع شر شامی اینکه حاج شمس الدین محمد بن هلال همیشه اعانت بشهید در اموال نمود و در ایام تحصیل تعینه مخارج او و عیال او بنمود و شهید فرمود که باقی قافله مردی بود از اهل شام و حاجی محمد بن کو شهید را از آن مرد می ترسانید بلکه میگفت که این مرد اگر در میان قافله باشد من خواسته باشم که بسفر بروم هر آینه بر آن قافله نبروم و آن سفر را ترک میکنم پس شهید مرکب مسافرت شد چون ببلده قطیف رسید و باشهید همراه بود پس حاکم بلده مطالبه خراج از قافله نمود پس اهل قافله را باشهید بنزد حاکم بردند پس شهید دید که آن مرد شامی که حاجی محمد سابق شهید را از شر او تخریر نموده آن مرد و دوز در خانه والی نشسته چون آن مرد شهید را دید بجلال گفت که این مردیست که من شمارا آن خبر دادم پس شهید بآن فرمود که چه خبر از من بایشان دادی آن مرد گفت که بایشان گفتم که تو بمصر میروی برای طلب علم و حاج محمد تو را فرستاد و تو را امداد نمود پس در خواطر شهید ازین سخنها پرس و پرسه ظاهر گردید چون بروالی داخل شدند پس بحباب تجار پر و اخت و چون نوبت بشهید رسید و باو مکرر است تفرس خیر از وجه شهید نمود و رفته بخت خود بشهید داد که جمال فلان سراج یعنی شترهای شهید از خراج رامی باشند پس چون از نزد والی بیرون آمدند و شهید بنزد شامی رسید آن ملعون گفت که تشکی نیست که با تو بجا میست که بآن مرد را انجام میکنی پس خداوند عالم قلب آن مرد شامی را تغییر داد و دفع شر آن ملعون را از شهید نمود و همراه شهید در انجاص یک حص بود پس شهید شتران بعضی از رفقا را از مال خود و محبوب داشتند و از خراج گذرانید کرامت را بعه خواب دیدن شهید پیغمبر خدا را محمد بن علی بن عسری که تلمیذ شهید ثانی است در رساله اش در احوال شهید گفته که آن جناب در مصون پیغمبر خدا را در خواب دید که شهید را و عده بخیر داده بود و محمد بن حسن گوید که صورت آن خواب در نظر من

باقی نماند که کرامت خاصه محمد بن علی بن حسن میگوید که در خدمت آنجناب با جمعی از اصحاب  
اطیاب در سفر بودیم و مردی از سلاطین اذکب از حج آید و با او جماعتی بودند که از آنجمله مروی بود  
شیعی عجمی و مردی دیگر بود نیز که ملا بود و سلطان با او نماز را بجا عت میگذاشت و آن پیر از شهید و  
رفقائے اونیایت دوری داشت پس آن عجمی میان سلطان و شهید زمانی الفت انداخت  
به نحویکه بقیه ایام را سلطان با شهید نماز جماعت میگذاشت و هر وقتیکه قافله نزول میکردند سلطان  
بنزد شهید می آمد و خدا تعالی دوستی شهید را در قلب سلطان انداخت و آن سلطان با آن ملا  
و دیگر نماز نکرد و آن ملا را ملازم سکان خویش نمود که آن سکها را به همراه داشت پس آن مرد پیر مغیر  
شهید را در دل گرفت و آن مرد پیر آن ملا غرم کرد و بعد از ورود بغداد بالنسبه شهید سعایت کنند  
و شهید از غرم ایشان مطلع گردید و خواست که اگر زیارت ممکن نشد بدون زیارت ائمه بیاید  
بوطن رجوع کند پس چون بموصل رسیدیم آن مرد پیرستی را ضعف حاصل شد بخو که قدرت سفر  
از او رفت و از قافله بازماند و در موصل اقامه کرد و خدا تعالی شتر او را کفایت نمود و شهید  
بزیارت ائمه فائز شد که کرامت سادسه در استخوان شهید انوران و ظهور کرامت  
شهید ثانی چون بجای سید غرم او آن بود که در حلب تحفیفه اقامه نماید پس قافله بجانب روم  
میرفتند بطریق معهود پس شهید استخوان نمود که همراه قافله رود و استخاره خوب نیامد و بعضی از طلباء  
علم از غیر طریق معهود بسفر روم میرفتند و آن راهی بود که بندرت مردم ازان راه میرفتند پس شهید  
استخاره کرد که ازان راه رفت باشد استخاره خوب آمد اما سفر آن طلبه و قافله تا بآخر اقامه پس  
شهید بکتاب خدا تعالی نمود که صبر کند و از ایشان انتظار کشد پس این آیه آمد و اصاب نفسک مع الذین  
یلعون دہم بالعداۃ والعشی یریدون و جہا کولاً تقد عیناک عنہم پس اطمینان نفس  
حاصل شد و قافله دیگر از راه مشهور خواستند که رفته باشند پس شهید استخوان نمود و بر اینکه به راه  
ایشان رفته باشند پس خوب نیامد و بکتاب خدا تعالی نمود و بر انتظار رفتن قافله که از راه غیر مشهور  
مینخواستند که رفته باشند این آیه آمد و من یولم یومئذ دبر کالی قوله تعالی فقد با بقضیب  
من اللہ پس قافله دیگر بطریق مشهور و رومی نمودند پس شهید استخوان نمود که همراه ایشان رود و  
خوب نیامد پس بکتاب خدا تعالی نمود این آیه آمد و اتبع ما یوحی الیک من ربک و اصبحتی بحکم اللہ  
و هو خیر الحاکمین پس قافله چهارم بر راه مشهور روانه می شدند شهید رفاقت ایشان را طالب شد  
و در این باب استخوان نمود خوب نیامد و آن قافله که میخواستند که همراه ایشان رفته باشند  
از راه غیر مشهور سادهمی نمودند و تا خیر می انداختند و با مروز فردا سادهمی و سادهمی داشتند

شهید میفرماید که صبح روز شنبه بجناب خدا تعالی نمودم این آیه آمد و تلقیم الملائکه هذا یومکم الّتی کنتم تعدون پس نهایت تعجب کردم و گفتم که این تا فله اگر امروز رفتند پس این اعجاب مورست پس معلوم شد که در همان روز از این حرکت دارند پس نهایت حمد و شکر کردیم خدا را بر این نعمت پس از آن ظاهر شد که در اقامت ما بحلب درین مدت حکمتها و سرامی بسیار در میان آمد و اقل آنها آن بود که در راه مشهور گرانے و محطی بوده بخو که چهار منزل هیچ آفتو نبود و در این راه که ما رفتیم در هر منزل و فور نعمت و نهایت ارزانی بود بخو که یکدسته علف در راه مشهور بده در هم غمائی بود و در راه ما بیکد رسم بود و در کرامت شهید و رباب تولد مولود کرامت رابعه شهید ثانی در رساله خود در احوال خود نوشته که از غریب آنچه از نعمت خدا بر ایم اتفاق افتاد در زمانیکه در قسطنطنیه بودم پس فری با اصحاب بزیارت شهید ابو ایوب انصاری رفتیم که در خارج بلد بود و سلطان محمد بر آن قبه بنا کرده بود و این روز جمادی اولی بود پس چون بدان شهید رفتم خلوت کردم و قدری از قرآن تلاوت کردم و مصحف را گرفتیم و آن تعالی نمودم برای آنکه زوجه ام در حال مفارقت درین سفر حامله بود و وعده ولادتش و اهل شهر جمادی الاولی بود پس قرآن را کشودم و ابتدا صفحه این آیه بود و بشرنا که بعلام حلیم پس سجده شکر کردم و از خدا خواستم که مرا ولد مذکر مبارک سیون روزی کند پس در روز دهم شمر جب که یوم شنبه بود مرا سلجات از وطن آمد و مرا مرده دادند انیکه ولد مذکر عطا فرموده و در همان وقت که میعاد ولادت بود پس این دو بیت را انشا کردم و قدم من کلانا الکیوم بفضله علیکم مولود غلام من البشر فیادب متعنا بطول بقائه و احی قلبا له الوصل قد هجر خواب دیدن شهید کلینی را تا اینجا کلام شهید ثانی بود و محمد بن علی بن حسن گفت که این مولود از زوجه بزرگ او بود که دختر شیخ علی عیسی و دختر خاله شهید بود و اسم آن ولد محمد بود و در حالت صغر در غیبت پدرش وفات یافت کرامت شامنه شهید میفرماید که در یکی از اسفاه برف آمد و شب و شبته بر بالائی برف خوابیدم و بسیار سرد بود و از غرائب آنکه در آن شب اندکی خوابیدم که در خواب دیدم که گویا در خدمت شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی نشسته ام و او شیخی بود نیکو صورت با زینت و بزرگواری علم از هوشش ظاهر بود و با من جماعتی از اصحاب من بودند که از انجمله رفیق من و صدیق من شیخ حسین بن عبدالصمد بود پس از کلینی مطالبه کردم هم نسخ اصل کتاب کافی را که آن را نسخ کنیم پس داخل خوانده شد و جزا اول از کتاب کافی را آورد که در قالب نصف ورق شامی بود پس آنرا کشود و آن بخط نیکو و معرب بود و صحیح بود و در موز آن

باب طلاع مکتوب بود پس ما تعجب نمودیم از نسخه اصل با این صورت پس نهایت سرور شدیم و سابقاً از نسخه بد نهایت دلگیری بودیم پس طلب کردم از او بقیه اجزاء را پس کلینی متالم بود از تقصیر مردم در انشاخ آن کتاب و فرمود که من نمیدانم که بقیه اجزاء در کجا است و گفت که شما مشغول باین باشید تا من بقیه اجزاء را پیدا کنم پس داخل خانه خود شد که باقی اجزاء را تحصیل کند پس از خانه خود بیرون آمد و در دستش جزوی بود بخط غیر او و بر قالب ورق شامی کامل بود و ضخیم بود و خط خوبی نداشت پس آن را بمن داد و بسوی ما شکایت کرد که کتاب او را بدین صورت نوشته اند و متالم از آن بود و بود و مجلس یاد در صاحب شیخ زین الدین نقعانی پس او گفت که در نزد من جزوی از نسخه اصل است با وصف مقدم و آن را بمن داد پس من بسیار سرور شدم پس از آن نقیض کرد خوانه را و اجزاء بیرون آورد تا تمام چهار جزو و یا اکثر بهمان وصف مقدم پس خوشحال شدیم ما و بیرون رفتیم با اجزاء بسوی شیخ جلیل مصنف داد و در همان مکان اقل بود پس عین در نزد او نشستیم عود کردیم بسوی آنچه در او صحبت میداشتیم از ذکر نسخه کتاب و تقصیر مردم در آن پس من گفتم که ای آقای مادر مدینه دمشق مردی از اصحاب ما است که اسم او زین العابدین غرابی علی است که نسخه گرفت کتاب تو را در نهایت عودت در ورق خوب و آن کتاب را آورد و مجلد کرد هر یک جلد بقدر کتابش رابع نسخه فخرست برخالف و موافق پس وی شیخ از سر و شکفت شد و اظهار فرح نمود و هر دو دستش را کشود و بر آس او دعا کند بدعا می نهد که لفظ آن را حفظ نکردم پس از خواب بیدار شدم در رویا شخصی پیغمبر را کرامت تاسعه محمد بن علی بن حسن عودی نوشت که خبر داد مرا شهید بعد از رجوع از زیارت عراق از کرامات از زیارات سفر سینه نهصد و پنجاه و شش که چون محرز کردم اجتهاد و قبله عراق را و اعتبار نمودم محراب جامع کوفه را که امیر المومنین و آن نماز گذارد و یافتیم اینکه محراب حضرت مقدسه مخالف است محراب جامه را و بر آن برهان اقامه نمودم و در آن جامع بسوی مغرب نماز گذارم و طلب علم تصدیق بان اجتهاد نمودند پس شیخ موسی نام اعجمی تسلیم نمود و دست و روز با من ملاقات نکرد و نهایت در این امر انکار داشت زیرا که فضلا بسیار در آن محراب نماز گذاردند خصوصاً مرحوم شیخ علی محقق ثانی و غیر آن پس شیخ موسی در خواب دید که پیغمبر خدا داخل حضرت شرف شد و نماز جماعت گذارد و بنحو انحراف ماند مانند انحراف من پس جماعتی منحرفا نماز کردند و بعضی تخلف کردند پس چون پیغمبر فارغ از نماز شد و بسوی آن عجات کرد و فرمود هر که نماز کند و انحراف نماید پس نماز او باطل است پس چون شیخ موسی بیدار شد نزد من آمد و دست مرا بوسید و از انکار اعتذار میجست پس من از سبب آن از او سؤال کردم پس او قیضه خواب را برایم مذکور داشت کرامت عاشره در تفال شهید بقرآن شهید ثانی در بالای سر



ضریم مقدس در شب جمعه شست و قدری از قرآن تلاوت نمود و تو جه کردن و خواندن خدا را که بیرون  
آید آنچه را که بمن میرسد از عاقبت امر من با دشمنان و حاسدان این قرآن را کشودم و در اول صفحه  
دست راست این آیه آمد ففردت منک لما خفتکم فوحی الی حکما و جعلنی من المرسلین پس برای  
این بشارت و این تفضل و نعمت خدا را سجده نمودم و شکر کردم یازدهم در روایت محمد علی  
شهید را چنانکه محمد بن علی بن حسن نوشته اند که آنجناب اول تالیف و کتابت شرح ارشاد بود و  
می نوشت آن را و برای احدى ابراز نمی نمود و من هم اطلاع نداشتم پس شب در خواب دیدم که  
شهید ثانی بر منبر عالی نشسته است و خطبه میخواند که مثل شیشه نشد در بلاغت و فصاحت پس آن خواب  
را برای شهید نقل نمودم آن جناب بخوانه داخل شد بیرون آمد با یک جزوی و آن را بمن داد دیدم که  
آن شرح ارشاد است و شتمل است بر خطبه معروفه که در کمال فصاحت و بلاغت و براعت حسن ترصیع و بلاغت  
است خصوصاً برای براعت استهلال است که موضوع کتاب را می نماید و در آن تعداد فرموده سامی  
کتب رقعه را با و جز عبارت و ارشاق اشارت و فرمود که این آن خطبه است که در خواب شنیدی و مرا  
امر کرد که آن را پنهان کنم و ابراز ننمایم کرامت دوازدهم شیخ علی بن محمد بن حسن بن ابی  
در حواشی و در المنشور نوشته که شنیدم از کسانیکه با ایشان وثوق داشتم در بلاد ما اینک شهید ثانی  
در خواب دید که در پشت سیر میکند و آن مکان را که دید در آن کرسیهای چندی بود و بر هر کرسی دیوانی  
علما می مشورین نشسته بودند و در جنب کرسی شهید اول کرسی دیگری بود که خالی از جالس بود و بر آن  
کسی نشسته بود پس من سوال کردم که این کرسی از کیست در جواب من گفتند که این کرسی برای تو  
مهیّا است پس از آن وقت شهید ثانی فهمید که او را سعادت شهادت خواهد ادا کرد و پس بنائے  
تبع گذاشت در تالیفات شهید اول علی الله مقامها کرامت سیزدهم پس ازین مذکور میسازیم  
که آنجناب اخبار شهادت خود نمود اکنون در حواشی شیخ علی در کتاب و در المنشور نوشته که از شیخ حسین  
بن عبدالصمد حارثی والد شیخ بهائی سوال نمودند که چه می گوید شیخ اسلام و آنچه روایت شد از  
شیخ مرحوم مبرور شهید ثانی که در استنبول مرور میکرد و مولائے ما شیخ سلمه الله تعالی با او بود  
پس آنجناب فرمود که نزدیک است اینکه درین مکان کشته شود شخصی که برای او شان است و یا خیر بیکه  
غریب باین مضمون بود و فرمود پس از آن در همان مکان شهید شد و سکتی نیست که این از کلمات  
اوست رحم الله تعالی و اسکنه جنان اخلاص پس شیخ حسین در جواب نوشت که بله چنین چیزی از آنجناب  
حدود دریافت و خطاب بمن نمود و بار سیده است که در همان موضع شهید شد و این مطلب برائے  
نفس زکریا شش منکشف شد حشر کند خدا او را با ائمه طاهرین نوشت این را حسین بن عبدالصمد حارثی

در دوازدهم ذی الحجه اسحاق مشرف در مکه مشرفه زاد الله شرفاً و تقطیعاً کرامت چهاردهم در رویای  
محمد بن حسن عودی بنبت را گفته که در خواب دیدم که گویا گونیده بمن گفت که چرا ملوک پس گفتم چگونه چنان بنم  
و حال اینکه من بر اینجا هستم در بلاد غربت پس گفت که ترس پس بدستیکه تو در میان دوازده خانه  
سکن داری که در هر یک از آنها خوابت پس کشودم و چشم خود را در خواب پس دیدم که همان خوابت  
که آن شخص گفته بیدار شدم پس خدای را حمد نمودم و تخفیف در مرض خود دیدم از آن پس در شب شبیه خواب  
عجیبه دیدم چه در اول آن شب در امر خود فکر مینوادم و گفتم اگر در این مرض بمیرم آیا عاقبت احرار  
چون خواهد بود از اهل بهشت خواهیم بود یا از اهل آتش پس نفس خود را موقت شدم و او را عیب مینوادم و گفتم که  
بچه عمل خواهی مستحق بهشت بود و نه اهل آتش که اکثر عمر تو در سفر و صرف شد با ملاری که نیکو بود و عمل نداری که آن  
مستحق جنت شوی مگر ایمان و حبس الهیت پس خود گفتم که ایما علی بنی در دخول بهشت است و من بحدائقه مومن  
میا شوم و برایم گناهان بسیار است پس بر آنجا عقاب می شوم پس از آن داخل بهشت میشوم ولیکن عذاب  
و مقابل گناهان جزای بزرگ است اگر مستحق از عفو خدا و شفاعت پیغمبر و ائمه نباشد پس درین بنگاه  
مرا خواب ربود و در خواب دیدم که در مکانی بی آب و علف با نهایت وحشت ایستادم و آسنی ندارم  
و بر من نیایبی نیست مگر لنگی که از ناف تا زانو را پوشانیده است و دیدم که بدن من در نهایت قبح است  
مانند و فلما بر آن بر آمد پس عقل من طیران کرد ناگاه شخصی آمد و گفت اجابت کن گفتم که خبر چیست  
گفت که این روز قیامت است و تو را براس حساب خواستند پس با او رفتم تا اینکه مرا در زمین  
بیکجا ه بر گذار کرد ناگاه شخصی دیگر آمد و گفتا که سیر کن گفتم بجا گفت که مامور شدی که با تش در آئی  
پس من خزین القلب منکسر الخواطر بجانب شمال را می شدم پس با ایشان گفتم که ایما را به نزد پیغمبر خدا  
منی برید که شاید شفاعت نمایند پس گفتند که ما مامور بان نشدیم پس گفتم که مرا قریب بجان ایشان  
مرور بدیدم بنحویکه صد قلند که شما قاصدان مکان میبانشید پس من با ایشان بودم ناگاه دیدم که پیغمبر  
و امیر المؤمنین از طرف راست ما نشسته اند و در نزد ایشان سه نفر نشسته اند که در مجلس متأخر تر از ایشان  
نشسته اند پس چون ما را دیدند ما را طلب نمود پس چون به نزدیک ایشان رسیدیم پس من سلام  
کردم بر ایشان با قلب شکسته و سر بریزانداخته از جفا و بدی منظره از اینکه ما مامور با تش جنم شده ایم پس  
پیغمبر من نظر کرد در حالیکه سر بریزانداخته بودم و پیغمبر زمانی در تأمل کرد و بعد فرمود که او را بهشت  
مید ایشان عرض کردند که یا رسول الله در صحیفه حسنات او چیزی نیست و صحیفه سیئات او مملو است  
پس پیغمبر من ایشان کرد و با من صحیفه بود پس صحیفه حسنات را با و دادم و در آن صحیفه در ورق اول  
مکتوب بود بنیک سطر خط و انفع الايمان و حبس العمل البیت و باقی آن صحیفه سفید بود و چیزی در آن

نوشته بود پس ایشان نمود هیچوقت دیگر پس آن را با دوادم و آن پر بود و جای یک کلمه خالی نبود پس  
 آنجناب هر دو را بریز زانوئی مبارک گذاشت پس از آن فرمود که اول به پشت برید عرض کرد که یا رسول  
 صلی الله علیه و آله دیدی پس آن جناب آن صحیفه را بیرون آورد و آنرا نشر کرد و بناگاه حلقه از حنات بود از اول  
 تا باخر پس آن صحیفه سیات باز کرد آن خالی بود مگر کمی از سیات پس پیغمبر ایشان گفت که نظر کن پس  
 ایشان عرض کرد که امر بسوی تو هست پس پیغمبر ایشان کرد بجانب راست و فرمود که او را به پشت برید پس  
 ایشان عرض کرد که ای پیغمبر خدا ما از آن مانعیم که کسی را به پشت بریم آنجناب بمن فرمود که تو خود به پشت  
 عرض کردم که ای پیغمبر پشت کجاست پس فرمود که ازین جانب برو و بدست راست ایشان کرد و فرمود  
 که خواهی دید در ی بلند نورانی پس داخل شو عرض کردم که ای پیغمبر خدا در باز خواهد بود پس فرمودند  
 که باز دست افشار الله تعالی پس گفتم که ای پیغمبر چگونه داخل بهشت شوم باین خلقت بدقیق آن جناب  
 فرمود که چون داخل شدی میبایی نهر کوثر را در نزد و بهشت پس از آن نهر غسل کن که زائل میشود آن چیز  
 که تو هست از سوی منظر پس بجانب دیگر عبور کن که در آنجا خواهی دید لباس محتیا شده پس بقدر حاجت  
 از آن پوشش نشین و استراحت کن و بخور از آنچه در آنجا هست پس عرض کردم که در آن جا چیست آن  
 جناب تبسم نمود و گویا فرمود که سوال ملیح است در آنجا رطب و انگور و لبن است پس عرض کردم که قسم بحق  
 تو ای پیغمبر که من دوست دارم رطب و لبن را پس گویا فرمود که بلی خوراک بلد شماست پس عرض  
 کردم که پس از آن چکار کنم ای پیغمبر خدا فرمود که در آنجا باش تا آنکه کسی خبر تو می آید و تو را بکمان تو میرسانند  
 آن مکانیکه خدا برای تو مهیا کرده است پس از نزد پیغمبر برآمدم و اندکی راه رفتم پس دیدم که در عالی نورانی  
 ظاهر شدند و آن کشود هت و یکس در آنجا نیست پس داخل شدم و به نهر کوثر رسیدم دیدم که جاریست پس  
 در آن غسل نمودم و آن سوی منظر که در بدغم بود رفتم و عبور کردم بجانب دیگر و در آنجا جامه چندی دیدم  
 که بعضی در صندوق بزرگ و بعضی در سقظهای کوچک بود پس بعضی از آنها را پوشیدم و نگاه کردم  
 پس بناگاه درختان بسیار و زمین نیکو و میوه که دست رس بود و رطب و لبن و عنب دیدم چنانکه پیغمبر خبر  
 داده بود پس بقدر کفایت خوردم پس ساعتی نشستم و استراحت کردم از آنچه در آن بودم از مخمتهای وادان  
 و آن ربی و ترسی که در دلم بود پس بناگاه دو شخص آمدند و سلام کردند و گفتند بخیر تا به بینی آنچه را  
 که خدا و عده داده پس ایشان کمی راه طی کردم پس مراد اخل در سی کردند که نیکو بود پس گفتند  
 که این ابتدا مقام و محل توست و اندکی سیر کردیم پس بقبر رسیدیم که بر بالای ستونها بود بدون دیوار و  
 در حوالی آن نهرهای جریان داشت پس گفتند که نشین پس نشستم پس گفتند که آیا چیزی نمجوری گفتم باکی  
 نیست پس آمده حاضر ساختند که در آن انواع اطعمه بود و بوی خوش از آن می آمد و آن آمده بر حوانان نیکو بود

و با ایشان زنی بود که در عمر متوسط بود پس مادری را گذاشتند و گفتند که بخور پس من گفتم که آیا شما با من میخورید پس  
 گفتند که ملائکه میباشند و ایشان خدمه باشند پس آن زن گفتم که آیا تو با من میخوری گفت بلی زودست که بیاید پس  
 تو کسی که با تو بخورد و او دوست تر باشد بسوی تو از من پس بودیم بناگاه زنی جمیل آمد که بنندگان مثل آن  
 ندیده بودند چون به نزد یک رسید سلام کرد و زانوئی مرا بوسید و از طرف راست من نشست پس  
 با او گفتم که بسم الله بخور پس از زن لائل گفتم که این کیست گفت که از حور اعین است که خدا برائے تو مختیا  
 کرده پس با آنرا خوردیم تا کفایت ما کرد و من بان زن نظر نمودم و تیر در حسن نظر آن بودم پس از آن آن  
 دو ملک که در اول با من بودند گفتند که برخیز تا نگاه کنی در آنچه که خدا بتو عطا کرده پس برخاستم و با ایشان  
 سیر کردم بناگاه سه یا چهار نفر از نیکو رویان آمدند و با ایشان دایه بود که در میان فرس و بغل بود و نیکو  
 منظر و بر آنین بودند پس گفتند که سوار شو پس من سوار شدم و آنها هم در پیش روی من بودند و در آن  
 بستان با و نهر با ساعتی سیر کردم پس گفتند چه قدر سیر کردی گفتم نمیدانم گفتند که صد فرسخ تقریباً بوده  
 و باقی ماندست برائے تو چندین برابر آن در اینجا هستی که مادر آن ستم پس مرا بدست راست بردند و عت  
 درازی سیر کردند و ما بدواری رسیدیم پس من گفتم که این دیوار چیست گفتند که اینجا ملک شیخ زین الدین  
 است گفتم اکنون کجاست گفتند که او در موضعیست که عطا کرده آنرا خدا تعالی با و پس گفتم که آن جراحاتی که  
 در بدن او بود از اهل بنی و عدوان آیا مندل شد یا نه گفتند بلی از جراحات چیزی باقی نماند مگر یک  
 از بالای دوش او که مانند ستاره درخشان است و آن علامتی است که باقی مانده است پس گفتم  
 که در نزد شهید ثانی کیانند گفتند که همه اصحاب او در نزد او میباشند و ذکر کردند مخصوصاً اسمی کسانی  
 را چون شیخ محمد خرد و سید علی و شیخ بهاء الدین و جماعتی که اسمای ایشان در نظر من است پس گفتم که اراد  
 دارم که بنیم سید علی بن صایغ را گفتند که اکنون آومی آید پس در میان سخن بودیم که ناگاه دیدیم  
 دو مرد را که نشستند و برایشان هیبت و وقار است پس گفتم ایشان کیانند گفتند که یکی امام موسی کاظم  
 و دیگری حضرت امام رضا است پس من پیش رفتم و سلام کردم برایشان پس جواب سلام را گفتند  
 گویا مبارکباد میگفتند مرا با آنچه خدا انعام فرمود و ساعتی در خدمت ایشان رفتم پس از آن از من مفارقت  
 کردند پس درین حال سید علی مذکور آمد و مرا استقبال کرد و هر یک از ما در محاوره و مکالمه شدیم و طول  
 کردم از شهید ثانی و اصحاب او گفت آنجا خیر میباشند و گفت که باکی نیست که مواضع بعضی از کسانی که خواهند  
 آمد تعیین نمایم پس ذکر سید علی بن صایغ که بپرغم خود سید زین الدین و بعضی را که اسمای ایشان  
 در حفظ من نماند پس بیدار شدم و عرق کردم و محبت یافتیم و مراد از شیخ بهاء الدین غیر از شیخ مشهور است چنانکه  
 به توضیح تلامذه او مذکور است و شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس گفته که آن جناب اجازه از شیخ علی



بن عبد العالی میسی دارد و بلا واسطه و اما علی بن عبد العالی کرکی ملقب بمحقق ثانی پس شهید ثانی  
از وفات جان دارد و بواسطه نه بدوان واسطه مؤلف گوید که در تلمذ شهید ثانی در نزد محقق ثانی  
گویا بی ریب باشد و در شرح لعه در کتاب غمار یا العان یا ایلار یا خلع نقل قولی از محقق ثانی کرد که عبارت  
دلالة دارد بر اینکه محقق ثانی استاد او بوده و شیخ بهانی در کتاب البعین ذکر کرده است جان شهید  
ثانی از محقق ثانی شیخ علی بن محقق بن عبد العالی کرکی ملا صدیقی در کتاب شرح اصول کافی اسناد و اجاز  
خود را نوشته و او اجاز از دو نفر دارد یکی شیخ بهانی و دیگر میرداماد و در آن اجاز گفته که شهید ثانی  
اجازه دارد از علی بن عبد العالی کرکی معروف بمحقق ثانی پس در یکی از آن و اجاز اجاز شهید  
از شیخ علی بن عبد العالی کرکی محقق ثانی مذکور داشته و از جمله کرامات شهید ثانی اینکه بخط  
مبارک او یافت شد صد کتاب غیر آنچه تلف شد و سوخت از کتب کثیره و او این از اعظم کرامات و امیته  
را میته است اینکه آنجناب لال خاطر بسیار و احوال پریشان از روزگار غدار و موانع بشمار بود  
و این حکایت را شیخ اسد الله کانطینی در کتاب مقابله معین مذکور داشته و الله اعلم که مؤلف  
کتاب از کتبی که بخط خود نوشته زیاده از صد و پنجاه کتاب است و از جمله کرامات شهید ثانی  
در مد او سلم شهید ثانی در باب مداد پیوست که شیخ اسد الله کانطینی در کتاب مقابله معین مذکور  
داشته که کرامت مشهوره آنجناب آنست که قلم را یک دفعه بدوات فرو میرد دست سطر و سی سطر می نوشت  
و بسا هست که گفته شده است که چهل سطر می نوشت و سطر از یک فرو بردن قلم بدوات می نوشت  
و شاید آن باختلاف سطر و از منته و احوال باشد تا اینجا کلام شیخ اسد الله بود و شیخ علی در نشر  
گفته که در زمان شهید ثانی و شیخ محمد کتاب بسیار جمع شده بود با کتبهای شیخ محی الدین  
جدما در می صاحب معالم و آن کتابها وقتی بود بقدر هزار جلد سوخته شد باز نزوما بقدر هزار جلد  
باقی ماند و چند جلد کتاب از خط شهید ثانی بود و آن جناب از اعیان فقهاء و فرقه ناجیه امامیه استماع  
بوده و محاسن آن جناب زیاده از آن است که بحساب و شمار در آید و کتاب روضه او مرجع طلاب  
و معلمین و متعلین است و مساک مرجع فقهاء اطیاب و زهر بالست و بهر مصنف که بعد از مساک آمده  
مساک مساک رفتار کرده اگر چه بر فروغ آن زیاده کرده و بر تحقیقات او افزوده و شیخ اسد الله  
گفته که شهید صهر و داماد شیخ علی بن عبد العالی میسی بوده و تلمذ شهید ثانی محمد بن علی  
بن حسن عاظمی کتابی در احوال و اوصاف استاد شهید ثانی نوشته  
و گفته که آن جناب جامع مفاهیر و محاسن بوده و شیخ است و بهر دو غنای فضائل بوده و غنای  
از عمر و بهر زنده داشت مگر در کتاب فضیله از فضائل و اوقات خود را تقسیم کرده بود و در یوم و لیل

با پنج نفع آن بدو عاید شود پس محمد بن علی ذکر کرد اوقات تئیف و مطالعه و مراجعه و اجتهاد و در عبادت و نظر  
 در احوال معیشت و قضاء حوائج محتاجین و معانان را تلقی مینمود به نباشت و کرم و روی خندان و یکبارگی در شب  
 نینم جمع بگرد برای عیال می آورد و نماز صبح را در مسجد ادا می کرد و بقیه روز اشتغال بتدریس داشت  
 و نماز عشا را با جماعت میکرد و از آن پس تابع انگور خود میرفت و آنرا اصلاح و محافظت میکرد و نماز صبح  
 در مسجد ادا مینمود و از آن پس تدریس میکرد و پس از آن ذکر نمود که آن جناب را در ادب و فقه و تفسیر و  
 حدیث و معقول و هیئت و هندسه و حساب و غیر اینها سیر حد کمال رسیده و مولد او سنه ۳۸۰ هجری شوال ۹۱۵  
 هجری و یازده از هجرت بود و قرآن را ختم کرد و حال اینکه نه سال از عمر تشریفش گذشته و در خدمت پدر  
 بنحو ارشاد مشغول بدرس شد و بغنون عربیه و فقه تا آنکه والدش بر حجت ایزدی پیوست و آن در سال  
 ۳۸۵ هجری و سبب و پنج بود پس آن جناب برای طلب علم بسوی قریش هجرت کرد و قلمداد کرد در خدمت علی  
 بن عبدالعالی میسی در آنجا و آخر سنه ۳۸۵ هجری و سی و سه و از آن پس بسوی کرک مسافرت نمود و در آنجا  
 در خدمت سید حسن بن جعفر بن فتون تلمذ کرد و بار دیگر در سنه ۳۸۵ هجری و سی و چهار بسوی وطنش جع آمد  
 از آن پس بشوق رفت و در آنجا بنزد جمیع تحصیل علوم اشتغال نمود مانند شمس الدین محمد بن سکی و شیخ احمد  
 بن جابر پس باز بسوی جع آمد و در سنه ۳۸۵ هجری و سی و هشت بمهر رفت تا تحصیل کند بعضی از علوم را که ممکن است  
 و نیز جمعی از علماء عامه تلمذ نمود در فقه و حدیث و غیر آنرا بنزد دانشزده نفر از علمائے مقلدین نمود پس در  
 سنه ۳۸۵ هجری و چهل و چهار مسافرت نمود و حج بجا آورد و بجا نبج مراجعت نمود پس در سنه ۳۸۵ هجری و  
 چهل و شش بعراق رفت برای زیارت آئینه و در همان سال مراجعت نمود پس از آن در سنه ۳۸۵ هجری و پنجاه  
 و یک مسافرت نمود بایران و روم و سه ماه و نیم در قسطنطنیه ماند و مدرسه فوریه که در بعل کاب بود با توفیق  
 شد پس بعلبک مراجعت کرد و در آنجا اقام نمود و در مذاهب خمس در مدت طویل درس گفته تا آنجا  
 حاصل کلام محمد بن حسن بود و در تلمذ شهید تانی در نزد علماء عامه مانند شهید اقول و علامه و نحو ایشان بعضی  
 اعراض از آن نمودند مانند صاحب معالم و گفتند که غرض ایشان اگر چه صحیح بود لیکن مفاسدی بر آن ترب  
 میشود و لیکن این سخن سخن خوبی نیست چه باید آدمی اطلاع بر علوم و کتب خلال داشته باشد تا بتواند  
 که آنها را دفع و رفع فرماید و بر آن احتجاج کنند و مایفات آن بزرگوار بسیار است و شیخ است  
 کاظمی نصرت تالیف دانسته از آنجمله کتاب مسالک است که هفت مجلد است و در معاملات مانند آن کتاب  
 قبل از آن از علماء اطهار نظیر زریسید معروف است که چون مسالک را با صفهان بردند علماء اصفهان  
 گفتند که این کتاب برای بچه مکتبی خوب است و شرح لمعه با صفهان و سید فضل و صفهان هم بغضیلت  
 انتخاب معروف شده و کتاب شرح ارشاد که مسی بر فقه ابنان است و از آن کتاب طهارت و صلوة

بیرون آمدن او از آنجا که بعد از ظهور بهتاشهش برزورمکه تصنیف فرموده و آن  
 جناب از عمرش سی سال گذشته بود و شرح الفیه سیمی مقاصد علیه و شرح دیگر متوسط و شرح دیگر مختصر  
 و فوائد علیه و شرح نفایس و شرح لمعه در دو جلد و براوحاشی بسیار نوشته اند از انجمله فاضل بهندی صاحب  
 کشف اللثام بر طهارت و صلوة ان مفصلاً تعلیق نوشته و میرزا محمد دیلمی و شیخ علی بن شیخ محمد بن  
 شیخ حسین این شهید ثانی و تعلیق او مجلد است و مسامات است بر هرات رویه و با فضیلت نوشته و  
 سلطان العلماء با اختصار نوشته مشتمل بر ایرادات و تنجیح علی نواده اکثر ایرادات او را رد نموده و اقا  
 جمال خونساری از اول تا آخر دو مجلد نوشته و در بعضی از مواضع بالتفصیل و استدلال و در بعضی  
 باختصار و اکثر مواضع را مستعرض نشده و شیخ محمد بن شیخ حسن ابن شهید ثانی طهارت و صلوة این را  
 تعلیق نوشته و خالی از وقت نیست و محمد صادق بن عبد القلیح نکاحی و میرزا ابراهیم پسر ملا صدوری  
 از طهارت تا کتاب زکوة نوشته و اقا محمد علی ابن آقا باقر نهر جریبی دو مجلد بلکه علاوه تعلیق بر آن نوشته  
 و نهایت با فقا است و اقا رضی قزوینی که شاگرد ملا خلیل قزوینی است حاشی غیر مدونه بر آن دارد  
 و شیخ بهائی را حاشی غیر مدونه قلیل بر آن است و ملا محمد علی نور بر آن حاشی غیر مدونه است و این فقیر  
 مؤلف بر آن حاشی است از طهارت تا دیات و دو چند مجلد و میرزا کسیر وانی را نیز بر آن حاشی  
 غیر مدونه است و ملا صالح مازندرانی را نیز حاشی غیر مدونه بر آن کتاب و غیر ذلک من الحواشی الصادقة  
 عن اقسام الاعلام و شرح لمعه آخرتالیفات آنجناب است و از دانشش به پیش روز نوشته زیرا که در طهر  
 نسخ اصل تایخ شروع در تالیف آنرا نوشته و در آخر نیز تمام آنرا نوشته و این فقیر را حاشی غیر  
 مدونه بر کتاب سالک است و اقا محمد باقر بهبهانی را نیز بر سالک حاشی مدونه است و از جمله تالیفات او  
 حاشیه فتاوی خلافت شراعی و حاشیه قواعد و کتاب تهید القواعد که دوست بابت صد باب در  
 نحو است و صد باب در اصول هر دو را با قاعده عنوان کرده و بر آن تفریع بسیار نموده و اقوال را  
 بهم غالباً نقل نموده و حاشیه ارشاد و منیه المرید در آداب مفید و مستفید و آن آداب التعلیم است  
 و قریب بسه هزار بیت میشود که هر بیت پنجاه حرف است و از جمله لطائفیکه در آن کتاب نوشته اینکه چرا  
 علماء و رسابق آباء محترم بودند و در این از من حرمت از ایشان رفته است و در حل این مطلب  
 فرموده که در سابق ایام اهل دنیا خود را بعلما می سپانند و طالب معاشرت ایشان بودند علماء  
 استنکاف داشتند و با اهل دنیا معاشرت نداشتند و اهل دنیا را بیکسیر اعظم در نزد علماء است  
 و درین از من علماء خود را با اهل دنیا بستند و با ایشان معاشرت کردند و از دنیا می ایشان درخواست  
 اینموندند و اهل دنیا استنکاف داشتند و نموند و چنین دانستند که اکسیر اعظم در نزد ایشان است

و علمای رومی دست میبازند تا اینجا حاصل کلام تمجید در آن کتاب بود و فی الحقیقت این سخن کشف از حقیقت حال بر وجه صواب است و از جمله تالیفات آنجناب حاشیه بر مختصر نافع است و رساله اسرار صلیح و رساله در نجاست چاه بلا قات و عدم آن و رساله در یقین بطهارت و حدیث و نکات متناخر و سابق و رساله حدیث واقع در اثنا غسل جنابت و رساله در تحریم طلاق حایض جائز که منقول بهما و زو جوش حاضر باشد و رساله در طلاق غائب و رساله در نماز جمعه و رساله در ترغیب بر نماز و رساله در آداب جمعه و رساله در حکم مقیمین در اسفار و رساله در مناسک حج و رساله در مناسک حج و عسمر و رساله در احکام جمعه و رساله در میراث زوجه و رساله در جواب سه سئله و رساله در بیان ده سبب شغل و رنق علم و کتاب سکن القواد در نزد فقدان احبه و اولاد و در آن کتاب صواب صابران را از اخبار آیات بیان نمود و سیما صواب مصیبت اولاد را و در آخر آن کتاب گفته که خداوند از مصیبت اولاد این مثنوی را مستقدم لیکن مراد بر مصیبت اولاد اگر قمار کن که طاقت ندارم و این صوابها را نمی خواهم و عوفی آن صوابها را می دیگر مستفیض فرما و کتاب کشف لاریه در احکام غیبت و رساله در عدم جواز تقلیدیت و رساله در اجتماع و بدایه در روایت و شرح بدایه و این فقیر را بر شرح درایه حاشی بسیار است لیکن ندانم و آن حاشی مشتمل بر قواعد بسیار است و این فقیر در همان حاشی شرح درایه اجان دو فرزندم محمد تقی و موسی را نوشته ام و کتاب غیبه القاصدین در اصطلاحات محمدین و کتاب سنار القاصدین در اسرار معالم دین و رساله در شرح حدیث الدنیا مرزعه الآخرة و کتاب رجال و نسب و رساله تحقیق ایمان و اسلام و رساله در تحقیق نیت و رساله در اینکه صلوة قبول نمیشود مگر بولایت امیر المومنین و رساله در تحقیق اجماع و کتاب اجازات و حاشیه بر عقود ارشاد و منظوم در نحو و شرح آن منظومه و رساله در شرح سجد و سوالات شیخ زین الدین و اجوبه آنها و فتاوی شرائع و فتاوی ارشاد و مختصر منیه المرید و مختصر مسکن القواد و مختصر طلعه و رساله در تفسیر قول خدا تعالی و التائبون و التائبون و رساله در تحقیق عدالت و جواب مسائل خراسانی و جواب مسائل نجفیه و جواب مسائل هندیه و جواب مسائل شامیه و رساله در سبب اولیه در واجبات عینیّه و بدایه در سبیل هدایه و فوائد خلاصه الرجال و رساله در ذکر احوال خود و محمد بن حسن که لمیند او بود آنرا زیاده کرده و شیخ علی نواده آن بزرگوار بر سر برد و زیاده کرده و غیر آنها از رسائل و اجازات و حاشی و در باب شهادت آنجناب اختلاف است و این فقیر از اخوند ملاصفی الاحمی شنیدم که چون آن بزرگوار در بلاد عرب علم اشتها برافراشت عامه عتیا از این معنی دلنگارید و بسلطان رسانیدند که شیخ زین الدین شیعه است پس سلطان هفت نفر فرستاد که آن جناب را بیای و سخت بادشا هیرزند تا سلطان را از آن واقعه آگاهی حاصل آید این هفت نفر در بین راه دست بلی آید



باو دراز نمودند و در بین راه کہرامات بسیار آنجناب بمنصیۃ ظهور رسید پس ایشان با خود اندیشیدند کہ اگر  
 او نزد سلطان برو و خواہد نجات یافت و ما را کوست بی ادبی باو و از کردیم خواہد بہلاکت انداخت  
 پس او را بدرجہ رفیعۃ شہادت رسانید و سراور را برائے پادشاہ بردند پس سید عبدالرحیم عباسی کہ سید  
 بودہ و از نسل عباس بن عبدالمطلب بود و در باطن شیعہ و از اخلاص کثبان شہید بود این واقعہ را شنید  
 و او منصب توفی الممالکی داشت پس قلمدان خود را برداشت و بنزد پادشاہ رفت و قلمدان را نزد پادشاہ  
 گذاشت و عرض کرد کہ مرا زحمت گذاری معاف دارید سلطان از سبب توفی او و سبب سید عبدالرحیم  
 گفت کہ ملازمان آستان سلطان از قاعدہ و قانون اعیان جہان بیرون فرستہ اند شما میفرستید کہ  
 شیخ زین الدین را بیاورند تا بہ علماء مجاہدہ کند و ہمیشہ معلوم گردد ایشان سراور را برائے شامی آورند  
 و شما ہم ایشان را مواخذہ نمیکنید پس بیا باشد کہ شما را بخواہید برای ہمی پس ایشان سراور را خواہند آورد  
 و چہین دولت خدمت کردن خطاست پس مرا معاف دارید سلطان را پسند آمد و آن ہفت نفر را  
 سید عبدالرحیم شہید سید امر کرد کہ آن ہفت نفر را گرفتند و آتش بسیار افرودند و دین ہفت نفر  
 را آتش سوختند و در کتاب اہل الال گفته کہ قبیل آن جناب چنانچہ بعضی از مشایخ شہیدم و بخط بعضی  
 دیدم اینکہ دو نفر در خدمت شہید ثانی ہر افعہ آمدند پس برائے یکی از ایشان حکم کرد پس محکوم علیہ غضباک  
 گردید و بسوی قاضی صیدا کہ اسم او معروف بود رفت و شہید درین ایام از مسکن دور شدہ در باغ انگوگی  
 منزل داشتند و مشغول بتالیف شرح لمعہ بودہ و ہر روزی یک کراس منوشت کہ یک جزا باشد پس چنان  
 صیدا بسوی جہج کس فرستاد کہ او را بیاورند و شہید در آن ایام بمکہ برائے حج بیت اللہ فرستہ بود  
 بانیکہ سابقا بہ فعات متعددہ حج بجا آورده بود و مقصودش آن بود کہ مخفی باشد کہ کسی از احوال او  
 آگاہی نہ داشتہ باشد و در ثنائی راہ در میان محلی نشست و روی نخل را پوٹانید پس شخصی کہ بطلب  
 او رقتہ بود در جہج او را نیافت و اہل آنجا گفتند کہ آنجناب تہیت کہ سفر کردہ است پس قاضی صیدا  
 سلطان روم نوشت کہ در بلاد شام شخص مبدع پیدا شدہ کہ از چہار مذہب خارجیت پس سلطان  
 بطلب او کسی را فرستاد کہ او را زندہ بیاورد تا با علماء مجاہدہ کند و مطلع بر مذہب او شود  
 تا آنچہ مذہب ما اقتضاء دارد بدان نحو عمل کنیم آن شخص آمد و از او استفسار نمود گفت او یکہ زرتشتی  
 پس بطلب او روان شد پس در ثنائی راہ مکہ باو رسید آنجناب فرمود کہ با من بکش تا حج بجا  
 آید ان پس ہر چہ میخواہی بکن آن شخص راضی شد پس چون از حج فراغت یافت او را بر روم بردند  
 چون بیلا در روم رسید شخصی آمد و از آن شخص کہ ہمراہ شہید بود سوال کرد کہ این چہ کس است کہ با تو است  
 و جواب گفت کہ او مردی است از علماء شیعہ امامیہ کہ من میخواہم او را بنزد سلطان بردہ باشم

آن شخص گفت که تو دانشمندی راه یقین بالبنه با تقصیر خدمت کردی و از ارشس نمودی و غیرتسی که او پادشاه  
شکایت از تو کند یارانی هم در انجا دارد آنها هم با و اعانت نمایند عینش بکلاک تو خواهد شد پس صواب  
اینکه سرش را جدا کنی نزد سلطان بفرستی آن مطرد و طالع جفت بی کندۀ ناقه صالح در کنار دریا سر  
الطهرش را جدا ساخت و طائفه از ترکان در آنشب دیدند که نور با از آسمان ترول نمایند بان مکان و بالا  
میروند پس ترکان آن بدن طیب را در آن مکان مدفون ساختند و قبشه بر روی او بنا کردند پس آن  
ملعون چون آن سر مبارک را نزد سلطان رسانید سلطان از قتل او انکار کرد و سید عبد الرحیم عبا  
سعی در قتل او کرد و پس سلطان آن ملعون را گشت تا اینجا کلام امل الامل بود و بعضی از اوباء در  
تاریخ وفات آن جناب گفتند تاریخ وفات ذکالاقواه اجمعه مستقره و الله و در لود و لود مذکور است  
که این عبارت مشعر بر آنست که وفات او در سال نصد و هفتاد و شش باشد اجمعه باید بها وقف خواند  
نه بتای مثناة فوقانیة و الا زیاده از هزار میشود و آنچه من بر آن اطلاع یافته ام در مواضع متعدده  
آنست که در سال نصد و هفتاد و پنج اتفاق افتاده و بنا بر آن عمرش پنجاه و پنج یا پنجاه و شش خواهد  
بود و موعید این مطلب اینکه در کتاب در المنظوم و المنثور که از تالیفات شیخ علی نواده شهید ثانی  
است در ترجمه و پسرش شیخ حسن گفته که پدرش چون بدرجه شهادت رسید در سال نصد و شست و پنج بود  
تا اینجا کلام لود و لود بود و سقطات و جملیات او ظاهر است چه عبارت بعضی ابا غلط بین است زیرا که  
آن عبارت متجاوز از هزار است علاوه کلام در المنظوم منافات بسیار با پنجه لود و لود در صدر کلامش  
فرموده دارد مگر آن عبارت غلط باشد و آنچه مولف کتاب بر خورده و در تذکره العلماء نوشته ام  
ولاؤش در سال نصد و یازده و فائش در سنه نصد و ششش اتفاق افتاده است و صاحب  
لود و لود گفته است که یافتم بعضی از کتب معتده در حکایت قتل شهید ثانی که باین صورت نوشته بود  
که گرفته شد و ما خود گردید شهید ثانی در کتبه مشرفه بامر سلطان سلیم پادشاه روم در پنجم شهر ربیع الاول  
سنه نصد و شصت و پنج در مسجد الحرام او را گرفتند و او را بیرون آوردند بسوی بعضی از خانهها  
که در آنجا یکماه و ده روز مجوس بود پس او را از راه دریای قبطنطنیه بردند و در آن بلد او را  
کشند و سه روز بدن مبارکش را انداختند پس از آن جسدش را بدریا انداختند و این کیفیت نقل  
شده است از خطی که نقل شد آن خط از خط شیخ افضل شیخ بهار الدین تا اینجا کلام لود و لود و علامه محلی  
در کتاب بحار نقل فرموده از ثقات از شیخ بهاسی از والدش شیخ حسین که شاکر و شهید ثانی  
بود او گفته که من و استادم شهید ثانی سوار بودیم پس در موضعی از استنبول رسیدیم پس دیدم  
که اثر تضرع و بشارت مبارکش پدیدار شد و فرمود که خون بزرگی در این موضع ریخته میشود پس بعد از

زمانی خون مبارک آن بزرگوار در آن مکان ریخته شد و این از جمله کرامات آنجناب بود که امرت دیگر از انجی  
 آنکه بعد از شهادتش باریان عظیم خارج از حد اعتدال در اسلام بول آمد و دریا بهیجان آمد بنحویکه نزدیک  
 بود که اسلام بول غرق شود ملا خلیل قزوینی مقبرتش در قزوین و مدرسه هم در جنب مقبرتش میباشد  
 که منسوب باوست آن مدرسه بالفعل خرابست و معلوم نشد که او از که اجازت دارد و لیکن اخباری  
 مسک است و صاحبیل است و شرحی فارسی بر کافی نوشته است و شرح کتاب زکوة در نزد من است  
 و از جمله تلامذ او آقا رضی قزوینی است که بسیار فاضل بود و جامع و صاحب تالیفات بوده سیم  
 اینکه مجموعه نوشته در مسائل عدید از منقول و معقول و ریاضی و سخنان و این کشف از ان میکند  
 که استادش نیز فاضل بوده چه هر تمندی غالباً منظر کلمات استادش میباشد و ملا خلیل قزوینی در  
 مسله بر خطارفته بود یکی اینکه ترجیح بلامرج جایز است مانند رغیفی جابج که بدون ترجیح یکی را بر میدارد  
 و مانند قدح عطشان و مانند اینکه در مکانی که مسطح باشد و آب بر آن ریزند پس باید آن آب هیچ  
 سمت روان نشود و حال اینکه میشود و متکلمین این موارد نقض متعرض شدند و جواب و سوال  
 اقول و مانند آن باین نحو است که اراغ در امثال این مقامات مرجع است و اگر ترجیح بلامرج جایز  
 باشد اسناد و ابواب اثبات صانع لازم آید چه ممکن مساوی الطرفين است یعنی وجود و عدمش نسبت  
 به آتش مساوی است پس اگر ترجیح بلامرج جایز باشد لازم آید که بتواند وجود ممکن بے صانع  
 متحقق شود پس اثبات واجب الوجود نتوان نمود مسله دوم که ملا خلیل بر آن رفته اینکه شکل اول  
 نتیجه بد زیرا که مستلزم دور است زیرا که نتیجه موقوف بر کبری است و کبری نیز موقوف بر نتیجه و دور  
 باطل است پس شکل اول باطل است پس استدلال بشکل اول در هر مقام باطلت و این شبهه را  
 شیخ ابوسعید ابو انحر کرده و شیخ بو علی سینا فرستاده و نوشته که شما استدلالیان باید هر مطلبی  
 یکی از اشکال اربعه تمام کنید و تمامیت ملته موقوف بر تمامیت شکل اول است چه آن شکل باید شکل  
 اول تمام شوند و شکل اول مستلزم دور است چه نتیجه موقوف بر اندراج اصغر تحت اکبر تقریری که مقدم  
 شد و هر دلیل تا بشکل اول در نیاید تمام نخواهد بود چنانکه شما را این گمانست و شکل اول بدی  
 الاتماج است چنانکه شما میگوئید با اینکه این مستلزم دور و دور باطلت چون این شبهه شیخ پس  
 رسیده در جواب نوشت که دور باجمال تفصیل منفع است چه حجت دور و مختلف است زیرا که کبریه موقوف  
 بر نتیجه اجمالاً و نتیجه موقوف است بر کبری اجمالاً اکمال چون ملا خلیل این دو مسله را اختیار نمود  
 اشعار در امصار یافت و چون بسمع علماء اصفهان رسید مانند قاصین و اضراب و اتراب او نهایت  
 در مقام تخطئه و انکار برآمد چون انکار و تشنیع ایشان بگوش ملا خلیل رسید و آنه اصفهان نمیکند با این

درین باب مجادلان نمایند پس وارد مدرسه که آقا حسین در آنجا تدریس میکرد و آقا حسین در آن روزون خانه بود  
در مباحثه ملا خلیل و ملا میرزا شیروانی

ملا میرزا محمد بن حسن شیروانی در مدرسه بود و در نزد آقا حسین درس میخواند و اتفاق افتاد که ملا خلیل بحجرت  
ملا میرزا وارد شد ملا میرزا از کیفیت احوال او استفسار نمود در جواب گفت که من ملا خلیل تفریونی میباشم  
و شنیدم که آقا حسین درین دو مسئله معروفه بر من شیع و انکار نموده آدمم بابا او مناظره کنم ملا میرزا  
گفت که شما بگوئید که چرا در شکل اول صغرا و کبری مستلزم نتیجه نیستند ملا خلیل گفت برای اینکه دور لازم می آید  
و دور باطل است پس شکل اول باطل خواهد بود ملا میرزا گفت که همین دلیل شما شکل اول است و مثل است  
بر صغرا و کبری و مستلزم نتیجه اندانی پس دلیل تو بنا بر مذہب تو فاسد است پس ملا خلیل صبر نه کرد تا آقا حسین  
بیرون آید بلکه بلافاصله درخواست و بردار از گوش خود سوار شد و بقزوین مراجعت کرد و او را پسری بود  
فاضل معروف بلاسیمان بن ملا خلیل و صاحب تالیف است ما آقا حسین بن محمد انخوساری  
از جماعت جمعی که بر او کارم فاضل اکمل است و آن جناب را تعبیر میکنند به اکمل فی الکمل  
و در ابتدا کار مشغول بعلم حکمت و در آن فن مهارت داشته و حید عصر خود بود پس شبی بانفتی بجائی  
همان شد پس در وقت خواب برای فقیه رخت خواب و بستری مهیا نمودند و برای آقا حسین چیزی نیاوردند  
پس فقیه با قاضی گفت که تو میبوی را بر زیر بند از و صورت را بالایش بگین و بخواب جناب آقا حسین صباح  
زو و بخدمت محقق سمرقانی آقا محمد باقر صاحب ذخیره که شرح عبادات ارشاد و صاحب کفایت و از  
شاگردان شیخ بهائی و اچان از او دارد حاضر شد و مدتی دو روز و ده سال در خدمت او تلمذ در علم منقول  
نمود و از او اجازه گرفت و دختر او را نیز بجای لنگاه خود در آورده و اقا جمال از دختر او تولد یافت و  
چون در معقول و منقول تدریس میکرد لهذا او را اشاد الکل فی الکمل نامیدند و پسرش اقا جمال و ملا میرزا  
حسن شیروانی از شاگردان اومی باشند و سلطان صفوی در آن زمان از آقا حسین خواستش آن  
کرد که کتابی نوشته باشد و مخارج او را متکفل شد پس آقا حسین شروع نمود و بشرح کتاب و روس شصید  
اول و از ابتدای آن کتابت برد و ورق آنرا هیچده هزار بیت شرح کرد پس در آن وقت سلطان وفات  
یافت و آقا حسین نوشتن آن شرح را ترک فرمود پس از سبب آن سوال نمود و انجناب در جواب فرمود که سلطان  
آنرا تالیف ننموده من و آن کتاب موسوم بمشارق السمسوس است فی شرح الدرر و صاحب وسائل  
اچان از او دارد و مسیح محمد بن حسین خونساری ملقب بجمال الدین و معروف بمحقق خونساری و در  
تحقیق و تحقیق بی نظیر و عدیل است و از ملا محمد تقی مجلسی اچان دارد و تالیفات او تعلیفه بر شرح مختصر



۴۴ اصول و تعلیق بر شرح لمعه که در غایت منافات و دقیق است و تعلیق جعفری بر الهیات شرح تجربیه  
 قوشچی و شرح فارسی بر کتاب مفتاح الفلاح شیخ بهائی گویند که آقا جمال عبارتی گفت که جای تائید بود و او  
 بتذکیر او کرد و بود و یا بکس پس درین باب با او ایراد کردند در جواب گفت که الامر فی التذکیر و التائید سحله  
 پس لفظ سحله را نیز مؤثرت او در مسالمتی ماحسن فیض خواست که زیارت میت اقدرد و از کاشان حرکت نمود و از  
 اصفهان شد بر آقا حسین مهران شد پس آقا جمال در مجلس حضور بهرساند ملا محسن سحله از آقا جمال سؤال کرد که آقا  
 جمال از عمده جواب بر نیامد و آنوقت غالب اوقات را بطلالت میگذرانید پس ملا محسن دست برد  
 زد و گفت حیف در خانه آقا حسین بسته شد پس این سخن در آقا جمال تاثیر کرد و بنای کار را گذاشت پس  
 ملا محسن از مکه مراجعت کرد و بنام آقا حسین آمد و با آقا جمال صحبت داشت دید که بسیار صاحب فضیلت  
 شده پس گفت که این آقا جمال غیران آقا جمال است که پارسال او را دیدیم و در زمانی برای آقا جمال شام  
 حاضر کردند در حالیکه آقا مشغول بمطالعه بود پس خان را در آنجا گذاشتند و آقا هیچ تلفت نشد تا اینکه بیکه  
 اذان صبح بلند شد آقا سر برداشت دید که شام حاضر است گفت چرا دیر آوردید گفتند که ما از در اول شب  
 آوردیم و شما تلفت نه شدید و هر سالی چهار هزار تومان با قاضی آنکه آقا قضاوت کند پس در زمانی  
 یکی از اعیان دولت در خدمت او حاضر شد پس شخصی سحله از او سوال کرد آن جناب جواب نگفت  
 و گفت اکنون نمیدانم پس دیگر آمد و سوال کرد همان جواب داشتند تا چهار نفر که چهار سحله سوال کردند  
 و جواب لا ادری شنیدند آن کسیکه از اعیان دولت بود گفت که شما سال چهار هزار تومان از  
 سلطان میگیرید که بدانید و در این مجلس هر کس از شما سوال میکند شما میفرمایید که نمیدانم آقا جمال  
 در جواب فرمود که من آن چهار هزار تومان برائے آن خیر مانیکه میدانم میگیرم و اگر برائے آنچه  
 نمیدانم بخواهم نخواه بگیرم خزینہ پادشاه و فایان نمیکند

### حج ملا میرزا محمد بن حسن شیروانی

سحله ذکا و وارث محاسن فضلاء و مقتدای مدققین از علماء ملقب بدقیق شیروانی و معروف بلامیرزا شیخ در  
 افکار و بکارش نتیجه افکار اسلاف اشرف اولین و افعال در رفتارش در سطوح و سوس تاخرین چون خورشید  
 رخشان تابان و نمایان است ذهن صافیش قریب بحر بزمه و وقایع نهایت خوش مغرور از تلامذه استاد اکمل  
 فی الکمل آقا حسین و اجازه اش از عالم بلاشین و من آقا حسین است و در زمانی انعام ربانی و فضل  
 بلا ثانی مشید الفاظ و مبانی و معانی یعنی ملا میرزا شیروانی با لباس شیروان و کلاه وار در خدمت آقا حسین  
 خوساری گردید در حالیکه آن جناب شرح اشارات شیخ بوعلی آمد پس میفرمود ملا میرزا ایرادات بسیار

تذکره

بر او وارد ساخت پس قاضین نام و نشان او استفسار فرمود و چون او را شناخت گفت که من ملا میرزا  
تونه نمودم ام مشتب مطالعه تو را می نمایم پس در نزد قاضین رحل اقامت انداخت و بلند نمود و از جمله فتوای  
غریبه ملا میرزا اینکه در شکوک رکعات نماز تروی لازم نیست و مؤلف این کتاب در کتاب بدایع الاحکام در  
شرح شرایع الاسلام قول او را نقل کرده ام و نهایت توهم و تضعیف او نمودم گویند که ملا میرزا  
روزی در مدرسه بر سر حوض آب باید نداشته باشند پس طلاب از جواب آن جناب عاجز و در چنان  
شبیه باقی ماندند پس آنجناب کفی از آب برداشت و به هوا داد و فرمود که همین در ابطال این برهین  
کافی است یعنی وجود آب دال است که این برهین شبهات و مغالطاتی باشند مصادم ضرورت می باشند  
و هر شبهه که مصادم ضرورت است باطل و عاقل و فاسد و کاسد است و معروفست که ملا میرزا با اقا جمال  
همیشه مزاح و مباحثه و مجادله و آزار میگردید و چون که غالباً اوقات را بر او تلخ میکرد -

### در حل ملا میرزا معامی شعر حافظ را

پس روزی شخصی آمد و اقا جمال را برای تعشی و شام ضیافت خواست اقا جمال را در باطن خیال اینکه اگر ملا میرزا  
را نخواسته باشد پس او وعده دهد و الا وعده دهد پس اقا جمال سؤال کرد که ملا میرزا را هم وعده گرفته  
گفت نه اقا جمال گفت که برو من امشب خواهیم آمد پس آن شخص مضیف چنان گمان کرد که اقا جمال میل دارد  
که ملا میرزا را هم وعده بخوابد پس به نزد ملا میرزا رفت و او را نیز بضيافت خواست چو زمان شام در رسید  
اقا جمال بخانه آن شخص رفت دید که ملا میرزا هم در آنجا است پس ملا میرزا شروع نمود در مباحثه و مکالمه مسائل  
علمیه با اقا جمال بخو که اقا جمال متغیر گردید پس صاحب خانه بظنانت و کجاست فمید که منظور اقا جمال آن بود  
که ملا میرزا نباشد پس صاحب خانه خواست که بوسیله از وسایل قطع سخن ملا میرزا نماید پس از ملا میرزا سوال کرد  
که بعضی گفته اند که شعرا و دیوان خوابه حافظ به الایا ایتما الساقی و در کاسا و ما و لها که غنق آسان و اول ولی نقاد  
معنی است باسم احمد و این چگونه می شود و مقصود مضیف آن بود که ملا میرزا در اینجا معطل شود زیرا که این شعر معنی  
و از فکر کردن و معطل شدنش باعث خلاصی اقا جمال شود پس ملا میرزا متوجه مضیف شد و هنگام توجیه نمود براس  
اینکه این شعر معنی است باسم احمد و بار دیگر با اقا جمال در آنجخت و مباحثه نمود -

### در مصطفی به ملا میرزا

و چون در نزد ملا میرزا مذکور داشتند که فواف فلک اطلس خلاصت و نه ملا ملا میرزا گفت که چون نفوف  
فلک اطلس سیدیم استین الانیم و دست در آنجا فرمودی بریم پس اگر رفت خلا خواهد بود و الا ملا خواهد بود و این سخن را آنجناب  
بر سبیل مزاح بود و آقا با فریبهای نوشته است که ملا میرزا گفت که من پست و فیه شرح جامی را

نیت طلب بد در این حد است  
انجا مضفا در آن اقامه کرد که  
حوض با جناب مذکور شد

درس گفتم و در هر دفعه فهمیدم خیر را که دفعه پیش نفهیده بودم و از خارج مسموع شد که ملا میرزا میگفت که بنفاد دفعه شش جامی را درس گفتم -

### در مطایبه ملا میرزا با اقا جمال

گویند که در زمانی اقا جمال و ملا میرزا با هم بجائی می‌رفتند و یکی از ایشان بر دراز گوش سوار بود و اقا جمال همیشه لباس خوب می‌پوشید و نیزه بر سبی بست و چون دراز گوش بمصدوقه اتانکلاصوت اصوت المهر شروع بفریاد انکرو نمود ملا میرزا ترک بود و اقا جمال صفائی ملا میرزا با اقا جمال گفت که این دراز گوش صفائی می‌خواند پس ساعتی نگذشت که آن حیوان شروع بمضراط نمود و اقا جمال ملا میرزا گفت که این حیوان بسته جسته ترکی می‌گویند -

### در بیان تالیفات ملا میرزا

و تالیفات این بزرگوار حواشی متفرقه غیر مدونه بر شرح لمعه است و خالی از لطافت نیست و حواشی غیر مدونه بر الهیات شرح تجرید است که با نهایت دقت است و کشف از آن میکند که آنجناب در فن حکمت یطولی داشته و شرح فارسی بر کتاب معالم الاصول لیکن چون ترک بوده و فارسی او مشکل تر از عربی است و حاشیه بر معالم الاصول و چون خلیفه سلطان بر معالم حاشیه نوشته و ایرادات بر معالم نموده بوده ملا میرزا این حاشیه را در رد او نوشته و در آن حاشیه هر کجا که قیل علیه میگوید میگوید که منظورش سلطان العلماء است و این فقیر نیز حاشیه سلطان نوشته ام و از اسمی ساختم بر دود و ایرادات <sup>سپید</sup> که بر معالم فرموده و رد نموده ام انصاف این که خلیفه سلطان نهایت فاضل و جامع و دقیق و او را حاشیه است بر حفری بر الهیات شرح تجرید و حاشیه بر شرح مختصر اصول عضدی و حاشیه بر شرح لمعه اسم سامی او محمود است و سید حسینی نسبت و در او احسن شیخ محمد پسر صاحب معالم و اوایل شیخ علی نواده شهید ثانی بوده زیرا که سلطان از شیخ محمد پسر صاحب معالم حاشیه نقل نموده و در قول معالم در تقسیم آن کان بوضع واحد -

### در احوال خلیفه سلطان

پس سلطان گفته که شیخ محمد پسر صاحب معالم از پدرش نقل کرده که مراد از وضع واحد وضع مستقل است که در او وضع اول ملحوظ نباشد و این دلیل است که در او آخر شیخ محمد بوده و شیخ علی دود سلطان را بر شرح لمعه فرموده و این دلیل است که در او اول شیخ علی بوده گویند که سلطان در سالی سفر کرده و در آنجا محل هروله که مستحب بعمل نیامد و چون با صفحان بازگشت و کیفیت هروله نکردن او بشنا عباس رسید خلیفه سلطان را خواسته و با او گفت که تو در کارخانه خدائی مانف و استکاف و استکبار

می ورزی و هروله نمیکنی پس امر کرد که تبرزین بردوش افکنداشته و حکم کرد که در حضور پادشاه و اعیان دولت در میدان شاه اصفهان هروله کند پس انجناب در میدان شاه بان حالت هروله نمود و ظاهر اینکه او را خلیفه سلطان لقب گذاشتن برای آن بود که منصبی از جانب پادشاه داشت و از جمله مناصب غریبه سلطان اینکه اجنه وجود داشتند تا زمان پیغمبر پیش پیر بر طایفه جن نفرین کرد همه مردند و در این از من جن وجود ندارند و سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه گفته که شیخ ثقه من برائے من نقل کرد که فاضل قزوینی ادام الله ایام بقائه ذکر کرده که ایشان بعد از بعثت پیغمبر وجود داشته اند پس پیغمبر ایشان را نفرین کرد و همه مردند و باین قول رفته است سلطان العلماء قدس الله سره تا اینجا کلام سید نعمت الله بود مؤلف کتاب گوید که مراد سید نعمت الله از شیخ ثقه اخوند ملا محمد باقر مجلسی است و مراد از سلطان العلماء که واضح است و اما فاضل قزوینی پس آن مشتبه است و شاید مراد ملا خلیل قزوینی باشد چه او در آن عهد بوده و یا مراد ملا سلیمان پسر ملا خلیل باشد و یا مراد میرزا قوام الدین است که متن لمعه و خلاصه را نظم کرده است و حق اینکه ایشان وجود دارند چنانکه اخبار بسیار بر آن دال است علاوه بتطاف و تسامع و دیدن اجنه بآرسیده که پس از پیغمبر الی الان دیده میشوند و اگر برخلاف این خبری وارد شده محمول بر طایفه حاققه و یا مطروح است و اخبار داله بر وجود جن در زمان ائمه قوا تر منقوس دارد و سید جزائری در همین باب گفته که حکایت کرد برایم او حد مقدس عدل که پدرش دو شیعا در اکنه موحشه مظلمه میرفت که شاید جن را ببیند پس برایش اتفاق نه افتاد پس ولد او باو گفت که جن ظاهر نمیشوند بر کسی که برای ایشان قوت قلب است بلکه ظاهر میشوند بر ضعفاء القلوب تا اینجا کلام سید نعمت الله بود مؤلف کتاب گوید که شاید مرادش از او حد مقدس عدل قبر نبی صدر کلام اخوند ملا محمد باقر مجلسی باشد و الله العالم مؤلف کتاب گوید که برایم حکایت نمود والد م که در روزی در جنگل تنگابن که قریب بمسقط الرأس من بود سیر میکردم پس در نزد درختی دیدم که دختر بچه استاده با موی افشان و پنجه بقیب و پاشنه پاپوش پیش پس من سوره قدر را تلاوت کردم از نظم غائب و هیچ خوف هم نداشتم -

مد ملا عبد الله قونی

و تون در بلاد خراسان نزدیکی ن و ملا عبد الله از معارف چهار نفر می باشند یکی ملا عبد الله بن حسین تسری که بعد از این بیاید دوم میرزا عبد الله صاحب ریاض العلماء که از تلامذه اخوند ملا محمد باقر مجلسی است و ریاض العلماء کتابست که در احوال علماء سابقین نوشته است سوم اخوند ملا عبد الله نیرودی صاحب شرح تهذیب منطق و حاشیه معروف بران و حاشیه بر حاشیه جلال بر تهذیب کرامات اوسا بقایان شد و او



و او حکیم بوده و شیخ بھائی اور توصیف بعلامہ نموده و شیخ بھائی در نزد او تلمذ نموده و صاحب مدارک نیز در نزد او تلمذ کرده و ملا عبداللہ در نزد ملا جلال دوانی درس خواند و ملا جلال در نزد سید شریف درس خواند چہارم اخوند ملا عبداللہ تونسلی است کہ انجاری مسلک بود و او در آخر زمان شیخ بھائی و میرداماد بوده و از تالیفات او کتاب وافیۃ الاصول است کہ براو شرح نوشته اند مانند سید صدر الدین ہمدانی و سید محسن کاظمینی کہ شرح او چہل پنجاہ ہزار بیت میشود تقریباً و سید بحر العلوم نیز قدسی از او اہل آن کتاب را شرح نوشته و در وقتے از اوقات ملا عبداللہ بدیدن میرداماد رفتہ و میان ایشان بحث و گفتگوی بسیار اتفاق افتاد چون ملا عبداللہ خواست کہ از مجلس رفتہ باشد میرداماد فرمود کہ ای اخوند ملا عبداللہ چون از اینجا بیرون رفتی سبباً و ابگوئی کہ با میرداماد مناظرہ نمودم بلکہ بر علما فخر کن کہ امر تو کہ امر و کلام میرداماد را نفہمدم انصاف اینکه موافق حق و مطابق واقع فرمود چہ ملا عبداللہ را با سبب بہ میرداماد مقام شاگردی است بلکہ بسیاری از تالیفات میرداماد را نفہمید۔

### در کالمہ شاہ عباس با ملا عبداللہ

گویند کہ شاہ عباس روزی بدیدن اخوند ملا عبداللہ تونسلی آمد و اخوند مدرسہ ختہ بود و حالے از جماعت طلاب بود پس سلطان مدرسہ را سیر کرد و از ملا عبداللہ سوال کرد کہ مدرسہ شما چرا ختہ و مجمع طلاب نیست ملا عبداللہ در جواب گفت کہ جواب این سوال را بعد از زمانے خواہم بشما عرضہ داشت پس وزی اخوند ملا عبداللہ باز دید پاؤں رفت پس از طی تعارفات و گفتگو با پادشاہ ملا عبداللہ گفت کہ خیری از من خواہش کن اخوند گفت کہ من مطلبی ندارم سلطان درین باب اصرار کرد و اخوند گفت اکنون کہ شما اصرار دارید مرا یک حاجت است و آنست کہ من سوار شوم و شما در پیش روی من پیادہ در میدان شاہ قدسی راہ رفتہ باشید سلطان گفت کہ حکمت و سبب این چہ باشد اخوند گفت کہ جواب انرا بعد از چند می خواہم عرضہ داشت پس انجا یککہ سلطان صفویہ رحمہم اللہ تقالے از مرقدین دین حضرت سید المرسلین سلام اللہ علیہ وآلہ اجمعین بودند و در احترام علماء اعلام غایت کوشش داشتند لہذا اخوند سوار شد و شاہ عباس در پیش روی او روان شد و قدسی فرستند و ہمہ اہل شہر و غیرہ دیدند پس اخوند سلطان را وداع کردہ بمکان خوشیش مراجعت نمود بعد از چند وقتی سلطان بار دیگر بدیدن اخوند ملا عبداللہ آمد دید کہ مدرسہ اخوند ملو از جماعت طلاب است پس اخوند استفسار نمود کہ سابقاً مدرسہ شما خالی از طلاب بود اکنون مدرسہ مملو از طلبہ گردیدہ و چہ آن چہ باشد اخوند گفت کہ وجہ این با وجہ اینکه از شما خواہش کردم کہ شما پیادہ و من سوار براہ رفتہ باشم آنست کہ چہ مردم در ابتدائے

امرفضیلت علم را و فضیلت عالم را نداشته اند و ظاهر بین میباشند و معرفت ندارند لهذا دو بد و امر در مدرسه  
 من کسی جمع نشد و در آن زمان که من سوار شدم و شفا پیاده در جلوراه رفتید مردم دانستند که  
 بحسب دنیا علم را آن قدر مقدار است که پادشاه پیاده در پیش روی عالم راه میرود و فلان بجهت عزت دنیا  
 و طلب جاه و جلال و مقام دنیوی سریع الزوال در مدرسه جمع شده مشغول تحصیل گشته اند و چون  
 بعضی از مراتب علم را طی نمایند خواهند نیت ایشان خالص نشد و نیت قربتی که مقصود اصلی در علم و جمیع  
 عبادات است خواهد حاصل شد کما و سراد فی الجبراط لبوا العلم و لولیعین الله فانه یعنوا الی الله -

### یوسف بن احمد بن بحر انس

یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی مائری صاحب مدائق از طبقه انجاریین است ولیکن متعصب نبود و بسیار  
 فاضل بوده و ترجمه خود را در اخروا، لود بدین وجه نوشته که مولد من در سنه هزار صد و هفت بود و مولد  
 برادر من شیخ محمد در سنه هزار و صد و دوازده بوده و در قریه ماحوز زیرا که پدرم برائے تحصیل علم در آن  
 قریه در خدمت شیخ سلیمان بن عبداللہ ماحوری رفته بود و من پنج ساله بودم و در آن سال فساد و  
 بحرین روی داده و دو قبیلہ با یکدیگر در آویختند و من در حجر تربیت جدم بوده ام و جدم بامر غرض  
 و تجارت اشتغال داشته و کریم و رحیم مادیانت و خیر بوده و هر چه بدستش می آمد بر همان و خوشایان و دیگر  
 اتفاق میکرد و چیزی بذخیره نمیکذاشت و حریص نبود و مرا تربیت نمود زیرا که برائے پدرم بزرگتر از  
 من اولادی نبود و برای من معلّم گرفت که قرآن بن تعلیم میکرد و جدم کتابت بمن تعلیم کرد و خط  
 پدرم در نهایت جودت بود و از آن پس نزد پدرم درس میخواندم و مرا در آن زمان رغبت تحصیل  
 علم نبود بجهت غلبه جهالت کودکی و بنزد پدرم کتاب نظر ندا خواندم و اکثر این ناظم در صرف و اول  
 فطبی را میخواندم تا اینکه خواج برای گرفتن بحرین هجوم آوردند و سه سال جنگ میکردند تا اینکه نهایتاً  
 نیرحمایت کردند و بحرین را گرفتند و نهب و صلب و تنگ و قتل نمودند و اکابر بقطیف و بلاد دیگر  
 گریختند و پدرم با عیال و اولاد بقطیف رفت و مرا در بحرین در خانه که در قریه نشاء خورد داشتیم گذشت  
 که بعضی از کتب و اسباب را مخفی و دفن کرده بود و بمن امر کرد که از کتبی که بشارت برده بودند اگر پیدا  
 کردم گرفته باشم پس بعضی از آن را پیدا کردم و بعضی از اسباب مخفیّه مخزونه و مدفونه را برور  
 نزد والد فرستادم و این چند سال کار تعطیل انجام میداد پس برای زیارت پدرم بقطیف رفتم و در  
 انجا دو هفته ماندم پس پدرم بجهت کثرت عیال و ضعف حال و قلت مال غرم بمراجعت بسوی بحرین نمود  
 لیکن عجم را بتوای اخذ بحرین بر سر آمد پس ما صبر کردیم که چه واقعه روی میدهد پس عجم مغلوب شدند

## عمر در احوال یوسف بن احمد بحرانی

شدند و بلاد آتش سوزند و خانه‌ها که در آنجا بودند سوخته شدند پس بزمین پدیده زیان شد زیرا که در بنای  
 آن خانه مبلغ خطری نداشت و همان سبب مرض او شد و دو ماه مریض بود پس وفات نمود و در  
 وقت وفات گفت که من دلم را بر تو را بری نمیکنم اگر بر سفره نشینی و برادرانت در دور تو نشسته باشند  
 و برادرانم هر یک از ما رسیده بودند و اکثر از ایشان اطفال بودند و مادران ایشان هم وفات یافته  
 بود و برائے ایشان مرجعی نبود پس بتلاشدم بعیال خود دو سال و قطیف بعد از موت والد اقام  
 نمودم و در نزد شیخ حسین ماحوزی قدری از کتاب قطبی و قدری از کتاب شرح تجربه قدیم را میخواندم  
 و گاهی بجهنم میرفتم برائے اصلاح درختان خرما که در آنجا داشتیم و حاصل آن را جمع میکردیم  
 و بقطیف میآدم و بدکس اشتغال میداشتم تا اینکه عجم بر سیل صلح و دادن مال و مخارج بحرین را  
 گرفتند زیرا که پادشاه عجم بسبب سویی تدبیر کارش بستم و بخرم بخر شده بود پس بحرین برگشتم و مدت  
 پنج سال در آنجا ماندم و در نزد شیخ او حد شیخ احمد بن عبداللہ بلادی درس خواندم و از آن پس  
 در نزد شیخ عید اللہ بن علی درس میخواندم و در ضمن آن مدت بکمال رفعت و بزیارت پیغمبر خدا مشرف  
 شدم و ائمه را زیارت نمودم پس بقطیف برائے اخذ حدیث رفتم و نزد شیخ حسین از اول تهنیت فرست  
 میکردم پس بسوی بحرین مراجعت نمودم و کار بر من تنگ شد و دیون من بسیار گردید و این بعد از استیلا  
 افغان بود بدیار عجم پس من بولایت عجم رفتم و مدتی در کرمان ماندم پس از آن بسوی شیراز مراجعت  
 کردم پس آنجا خدایتعالی اسباب اعزاز و اکرام مرا فراهم آورد و سلطان و حاکم آن دیار که میرزا محمد تقی بود  
 و ترقی کرد و میرزا محمد تقی خان شد پس مرا اکرام و احسان بسیار نمود و خدایتعالی محبت من بردل او انست  
 و مدتی در سایه دولت او در مدرسه او اشتغال تدبیر و دیشتم و نماز جمعه و جماعت در آن بلاد می نمودم  
 و در آنجا بسیاری از رسائل و اجوبه مسائل نوشتم و مطالعه اشتغال داشتم تا اینکه خرابی در آن بلاد روی داد  
 از آنجا به بعضی از دیهات رفتم و در قصبه فسانزل نمودم و عیال را ببحرین فرستادم و عیال مان از آن  
 بلاد اگر رفتم و در آنجا مشغول مطالعه شدم و کتاب حدائق را تا باب اغسال تصنیف نمودم و با اینحال بزراعت  
 اشتغال داشتم برائی اینکه بر دامن محتاج نباشم و متولی آن قریه میرزا محمد علی بود و نهایت محبت با من  
 داشت و احسان من نمیداد و در آن مدت خراج از من مطالبه نکرد پس بلا بان بلاد بالا گرفت و میرزا محمد علی  
 کشته شد و کتاب حدائق را غنایکب نسیان ننید و قائمی روی داد که اکثر کتب من از دست من نیست  
 پس از آنجا با صطبهانات رفتم و آرزوی مشرف شدن بقبات عالیات داشتم پس بکر بلا رفتم و عازم کرم  
 برافتم و آنجا تا وقت وفات و صابر بر فقر و مشغول مطالعه و تصنیف و تدبیر و نشر و تمام

کتاب حدائق نمودم و پنجاه مجلد از آن بیرون آمد کتاب طهارت مشتمل بر دو جلد و کتاب صلوٰۃ مشتمل بر دو جلد و کتاب زکوة و کتاب صوم در یک مجلد و کتاب حج در یک مجلد و این کتاب باجماع فقهاء معالی مانند آن عمل نشده در کتب اصحاب و سابقین برابر آن سبقت گرفت در این باب زیرا که این کتاب مشتمل است بر جمیع نصوص که متعلق بمهرسکه است و ذرائعی جمیع اقوال است و مشتمل بر بسیاری از فروعات است و این از برکت این مکان شریف است و از آنچه در بلاد عجم نوشته شده است باین متانت نیت زیرا که همه نصوص و همه اقوال در آن ذکر شده و مقصود آنست که کسی دارنده این کتاب است محتاج بکتاب اخبار و کتب استدلال نیت و در اثنا کتب آن کتاب رسائل بسیار در اجوبه مسائل نوشته شده چنانکه بیاید -

### در تالیفات شیخ یوسف بحرانی

پس تالیفات من از آنجمله کتاب حدائق است تا کتاب حج و من الا ان اشتغال دارم بکتاب تاجروا عرض از کتاب جهاد نمودم و آنچه متعلق بجهاد است زیرا که آن قلیل النفع بود در این زمان بحسب متابعت بعضی از علمائے اعیان و صرف کردن وقت را در چیزیکه انفع است و از آن جمله کتاب سلاسل الحدید و رقیب ابن ابی الحدید است و در برابر او در شرح نهج البلاغه که آن را بقول خود بر مذہب معتزله نوشته است و در اقول ان کتاب مقدمه نوشته ام که شافی در امامت است و صلاحیت دارد که کتاب تستقیل باشد از آن پس نقل کردم کلام او را در شرح ازجا مانیکه متعلق بابامت و احوال خلفاست از آن یک جلد بیرون آمد و از جلد ثانی نیز ثلثی بیرون آمد و اشتغال بکتاب حدائق مانع از اتمام آن شده و کتاب شهاب ثاقب در بیان معنی ناصب و آنچه از مطالب که بر آن ترتیب دارد و کتاب و در رنجیه از ملقطات یوسفیه و ان کتب است که در آن فن مثل آن عمل نشده است مشتمل است بر تحقیقات رالیه و اباحت فایقه و کتاب عقد جواهر نوزیه در اجوبه مسائل بحرانیه و صلوٰۃ متنا و شرعا و رساله دیگر در صلوٰۃ که منتخب از آن است بعبارة تنکیه بر کلام مردمان و ضوح دارد و رساله محمدیه در احکام میراث ابدیه و کتاب جلیس الحاضرو انیس المسافر که جاری مجرای کثکول است و رساله میزان التراجیح و رساله در تحقیق معنی اسلام و ایمان و رساله لواء الزواجر و ترمیم عقد جواهر که مشتمل است بر اجوبه مسائل ان سائل و کتاب نفحات ملکوتیه در رد بر فتنه و کتاب مدارک المدارک که مشتمل است بر بحث با صاحب مدارک در مواضعی که ظلم و در آن موافق عقلا کرده و در تحقیق آن مسأله فرموده و یک جلد از آن بیرون آمده که مشتمل است بر کتاب طهارت و صلوٰۃ و از آن پس اشتغال بکتاب حدائق مانع از انجام آن کتاب شده زیرا که در حدائق بحث با صاحب مدارک



در آن موضع نموده ایم و کتاب مسائل شیرازی و کتاب اعلام القاصدین بسوی مناجیح اصول  
 دین و از آن بیرون آمد باب اول در توحید لیکن این کتاب و کتاب مقدمه در واقع و ابیه  
 قرینه و ما مفقود شد و رساله فاطمه قائل و قیل در نجاست با قلیل و در آن تعریض است بحدث کاشانی  
 طامح که قائل بظهارت شده و رساله کشف القناع عن صریح الدلیل در رد بر کیکه در رضاء قائل  
 بتسریع شدن یعنی عموم منزله را اختیار کرده متضمن است آن رساله بجهائے رابر مولائی عماد میرداماد  
 که قائل بعموم منزله است و رساله در آن نوشته که همه انرا در رساله ما نقل کردیم و بطلان مطالب  
 انرا ظاهراً ساقیم و رساله کنوز مودعه در اتمام صلوة و رکعت اربعه و رساله صوارم القاصمه برائے  
 جامع بین ولد فاطمه که شملت بر تحریم جمع میان دو فاطمیہ در نکاح و کتاب معراج النبیه در  
 شرح من لا یخضره الفقیه و کی از آن کتاب از اولش بیرون آمد و تمام نیست و کتاب مسائل بصیحه  
 و مسائل که وارد شد از مرحوم مقدس سید عبداللہ بن سید علوی بحرانی که قاطن در بھمان بود و متنا  
 و اجوبہ مسائل کا زرونیہ که ورود یافت از شیخ ابراہیم بن شیخ عبداللہ بن بحرانی و اجوبہ مسائل  
 خشتیہ که وارد شد از ملا ابراہیم خشتی و اجوبہ مسائل شیخ احمد بن یوسف بن علی بن مظفر سیوری بحرانی  
 و اجوبہ مسائل شیخ امجد بن شیخ احمد بن مقدس شیخ حسن استانی بحرانی و اجوبہ مسائل سید عبدالستار  
 بن سید حسین شامخوری و کتاب که شملت بر خطبہ نماز جمعہ از اقل سال تا آخرش و کتاب انوار  
 جبریه و اتمار بدیه و اجوبہ مسائل احمدیہ و آن را بدین اسم نامیدیم برای اینکه ان اجوبہ در جواب  
 حضرت سید الشہداء و توقع یافت پس منسوب بجائز شد و جائز در اخبار یہ خیر نیز معبر شد و آن  
 قریب از صد سئله است و اجوبہ مسائل شیخ محمد بن شیخ حیدر نعمی و غیر این کتب اینجا کلام صاحب  
 حدائق بود در لود و غرض ازین تطویل انیکہ طالب علم نباید کہ بسب فقر و فاقه و ظلم ظلم و ورود  
 یمتہ ترک تحصیل کند و یا از تصنیف و تالیف دست بکشد و صاحب حدائق در ان کتاب غالباً بطریق  
 اصحاب اجتہاد مشی کرده و اقوال ایشان را ذکر کرده و ایشان را بتعظیم نام برده و در اجازات خود  
 ایشان را بحدیج کرده و ثنائی و طعن و رد بر ملا محمد امین استرآبادی داشته و همچنین بر ملا محسن فیض  
 قنج نموده بلکه در کتاب نفحات ملکوتیہ ملا محسن فیض را فاسد العقیدہ دانسته اگر چه شیخ یوسف در اصول  
 وفقہ بعضی از فتاویٰ غریبہ دارد لیکن در آن عیبی نیست و لیکن مرحوم حاجی سید محمد باقر حجت الاسلام  
 کلمات و اقوال او را بسیج ذکر نموده و او را بتعظیم ذکر و از ذکر اسم و کتاب او شکر از داشته  
 و شاید کہ برائے آن بودی کہ او از ملا مژده آقا باقر بود و لومع الواسطه و آقا باقر منع کرده بود ملا

شماره  
در نجاست

خود را از معاشرت با اخباری‌مَن و کتاب حدائق را تا بکتاب بطلاق نوشته وفات او در سال یک هزار و صد و هشتاد و شش در شهر ربیع الاول واقع شده پس عمرش تقریباً هفتاد و نه سال خواهد بود و اقا محمد باقر بهیمنی برای او نماز کرده و در کربلا مدفون گشته و برادرش شیخ عبدالعلی از جمله مشایخ اجان است و صاحب حدائق او را وصف مقدس نموده و او اول کسی است که واجب دانسته است جهری تسبیح را در دو رکعت اخیره تین و برادر دیگرش شیخ محمد نیز از مشایخ اجان است و شیخ خلف پسر شیخ عبدالعلی مذکور نیز از مشایخ اجان است و شیخ حسین پسر شیخ محمد مذکور نیز چنین است -

### در احوال شیخ حسین بن شیخ محمد بن جعفر

محمد بن جعفر بحرانی مازنی جامع معقول و منقول و عمل و علم بوده و از مشایخ اجازة صاحب لوقا و مازنی نسبت با حوزت و آن ته قریه است و پنج بحیم بعد از نون و آن مسکن این شیخ من بورست و هلتا بتا رشتناة فوقانیة بعد از لام و در آن قبر محقق علامه فیلسوف شیخ میثم بحرانی است که صاحب معشوقه بر پنج البلاغة است صغیر و کبیر و متوسط و غریقة بغین معجزة و راسه معله و یا شتاة تخانیة و تا رشتناة فوقانیة مصغره و این شیخ اجان دارد از استادش شیخ سلیمان بن عبد الله مازنی و این شیخ قریب به نود سال عمر کرده و با این حال ذهن او متغیر نشد و هیچیک از حواری او را اختلال راه نیافت مگر آنکه از کبر سن ضعف باو دست داده و عجب اینکه این شیخ با این فضل مکه تصنیف نداشته و چیزی در قالب تالیف نرخته -

### مدرس شیخ سلیمان بن شیخ عبدالله

شیخ عبدالله بن علی بن حسن بن احمد بن یوسف بن عمار بحرانی نادره زمان و علامه دوران بوده و ریاست بلاد بحرین در آن وقت باو منتهی شد و شاگرد او شیخ عبدالله بن صالح بحرانی در ذکر او گفته که این شیخ اعجوبه در حفظ بوده و بسیار دقیق و سریع الانتقال در جواب مناسقات و طلاقت لسان من مثل او هرگز ندیدم وثقه بود در نقل و ضابط بود و امام در عصر خود بود و وحید در هر بود از دعان کردند برائے او جمیع علماء و اقرار بفضل و جمیع حکما و جامع جمیع علوم و علامه در جمیع فنون بود و حسن التقریر عجیب و خطیب شاعر و در غایت انصاف و اعظم علوم او حدیث و رجال و تواریخ بود و مرا تر بیت کرد و مقرب داشت و تخصیص در میان امانت و اقران داد خدا تعالی بحق نبی غیر و آل نبی که او را از من نیکوترین جزاء داد و عمر آنجناب قریب پنجاه بود و وفاتش در هفتم شهر ربیع از سال هزار و صد و بیست و یک بوده و دفن شد در مقبره شیخ میثم بن معلا جد شیخ میثم علامه مشهور

## بحر شیخ سلیمان بن عبد اللہ

در قریہ دو پنج از قرائی ماحوز تا اینجا کلام تلمیذش عبد اللہ بن صالح بود -

### در ولادت و وفات سلیمان

و در لور لو گفته که من بایتم بخط او که نقل از والدش کرده که مولد من در نیمه ماه رمضان از سال هزار و هفتاد و پنج بود بطالع عطار و حفظ نمودم قرآن را و حال اینکه تقریباً هفت ساله بودم با چند ماه بالا و شروع در کتب علوم نمودم و حال اینکه ده ساله بودم و همیشه مشغول تحصیل بودم تا این زمان که سال هزار و نود و نه است تا اینجا کلام شیخ سلیمان بود و صاحب لور لو گفته که نظر تباریخ مزبور بان تاریخ وفات که عبد اللہ بن حاج صالح گفته بود باید عمر شیخ سلیمان تقریباً چهل و چهار سال و ده ماه خواهد بود پس قول تلمیذش عبد اللہ بن حاج صالح که عمرش قریب به پنجاه سال بود صحیحست و ناشی از عدم اطلاع بر تاریخ مولد اوست و شیخ سلیمان شاعر خوب بود در شعر بسیار گفته و مرثیے خوب برائے امام حسین علیه السلام - گفته است

### در ملائذ شیخ سلیمان

و به نزد این شیخ تلمذ کردند جماعته از علماء مانند پدر صاحب حدائق و او اشهر تلامذ شیخ سلیمان ابن عبد اللہ حاج صالح متقدم است و همچنین شیخ حسین متقدم است و همچنین شیخ احمد بن شیخ عبد الله بن حسن بلا دیت که او نهایت فضل و غایت انصاف و حسن اوصاف و ذلت و ورع و تقوی و مسکنت بود و وفات شیخ احمد مذکور روز دوشنبه چهاردهم ماه رمضان سنه هزار و صد و سی و هفت بوده و از جمله ملائذ شیخ سلیمان شیخ عبد اللہ بن شیخ علی بن احمد بلا دیت و اینها هر یک کسانی بودند که نوبت ریاست علمیه بایشان منتهی شد هر یک در نقش و شیخ سلیمان در روز جمعه در مسجد بعد از نماز صبحه کلمه سجادیہ را درس میگفت و مجلس او مملو از فضلا بود و در سایر اوقات در خانه خود درس میگفت -

### در تالیفات شیخ حسین

و از برای شیخ سلیمان تالیفات چند است که اکثر آنها رسائل میباشند و بعضی از آنها تمام و بعضی نامتکمالت از آن جمله کتاب جمل مدیث است در امامت از طریق عامه و این کتاب از حسن مصنفات اوست و آن کتاب را هدیه برائے شاه سلطان حسین فرستاد و با اسم او تصنیف نمود پس در اردبیل در هم داد که بقیت آن زمان بت نومان میشد و با او بالضاف عمل میکرد زیرا که نشان او زیاده از این بوده و کتاب از مارالریاض که جاری مجرای کشکول است و سه مجلد است و کتاب فوائد نجفیه و کتاب

و کتاب عشره کالمه که متضمن در مسنده است از مسائل اصول و فقه و در آن کتاب دلالت است بر اینکه  
 انجمن تصلب در اجتماع بود و اما از بعضی از فوائد متاخر از این کتاب مفیده میشود که رجوع کرده است  
 بنحوی که قریب بطریقه اخبارتین است و کتاب شفاء در حکمت نظریه و رساله صلوة و رساله در بیان  
 حج که مختصر است و او را نوشته است بالتماس سید اکمل محمد سید احمد بن سید عبدالرؤف جد حفصی حجازی  
 و رساله نفحة البعیر در طهارت و رساله ثانیه در مناسک حج نیز مختصره است و رساله اقامه دلیل  
 بر نصرت حسن بن ابی عقیل در عدم نجاست آمار قلیل و در لوله گفته که بخط شیخ سلیمان یافتیم اینکه  
 چیزی که خلاصه مضمونش این بود که در خواب می بینیم کتابی را که گویا ذکر است و در او نوشته بود که  
 چون حسن بن عقیل ظاهر ساخت قول بعدی نجاست آمار قلیل را لذا اصحاب ما امامیه و را حجازی کردند و در  
 کلمه استخفاف یا بنمودند و رساله در مسنده و وجوب نماز جمعه بر ما و آن رساله نقض است بر رساله که بعضی  
 از فضلا بر در تحریم نماز جمعه نوشته اند و کتاب معراج در شرح فہرست شیخ طوسی لیکن آن کتاب  
 ناتمام است و بیرون آمد از آن کتاب باب حمزه و باب باء موص و باب تا، ثنائة فوقانیه و رساله  
 بلغه که بر وزن رساله و جیزه اخوند غلام محمد باقر مجلسی است در آنچه مختار احوال رجال و رساله محمدیه و رساله  
 در علم منطق و شرح آن و رساله تحریم ارتماس بر صایم و رساله نجاست ابوال دواب ثلثه و رساله  
 در وجوب طهارت بوجوب غیر خصوصاً جنابت و رساله افضلیت تسبیح بر حمد در ثلثه و دو کحت  
 آخر رباعیه و رساله در شرح خطبه استقفا و رساله در تقریب رساله فارسیه در چهار مسله در رد  
 بر عامه و رساله در تحقیق اینکه موضوع جزاء از سجود است در معارضه شیخ محمد بن ماجه و رساله  
 در طلاق غائب و رساله در شرح حدیث نیت المؤمن خیر من عمله و رساله در سبب تساهل اصحاب و اول  
 سنن و رساله صواب النداء در مسله بداء که تمام نیست و رساله در استقلال اب بولایت بر بکر بالغ نشد  
 در تزویج و رساله در مسله بداء بمسماة باعلام الهدای در مسله بداء و رساله در جواز تقلید  
 و رساله ذخیره و مختصر در فساد نسبت عمل و رساله نکت بدیع و فرق شیعه و رساله در اعراب تبارک الله  
 انحالقین و رساله در اسرار صلوة و رساله در استحسان و رساله در قرعه و رساله صومیة و کتاب شیخ  
 باب ما دیغیر که تمام نیست و رساله در وجوب غسل جمعه و رساله در مسله غروب بلو و رساله در نحو و رساله  
 در مقدمه واجب و رساله موسومہ بنحایل الاعجاز و در معنیات و الفاظ و رساله دیگر در نحو و رساله ناظمه  
 اشکات در آنچه مستحب است تاخیرش از اوقات نهایت خوب و با دقت است و رساله در آداب  
 بحث و رساله دیگر در علم مناظره و رساله ایفاظ الفاظین در وعظ و رساله شمشیه در رد شمس



چهارم برای مولای امام علی بن موسی بن جعفر در حکم حدیث در اثبات غسل و رساله در تحریم نسیه حضرت صاحب الامر و رساله موسوم به سیر مکتوم در بیان حکم تعلم علم نحو و رساله موسوم به فصل الخطاب در کفر اهل کتاب و نصاب و تمام نیست و کتاب هدایة القاصدین بسوی عقاید دین و رساله موسوم به بضوء التنار و کتاب شرح مفتاح الفلاح و کتاب شرح اثنا عشریه بهائیه که تمام نیست و رساله مکتوبه بسلامة البصیه و ترجمه میثیه که در آن ذکر کرده است احوال شیخ شمیم بحرانی را و بسیاری از آن سائل تمام نیست و بعضی از آن از مسوده خارج نشسته است و این بزرگوار ارجان از اخوند ملا محمد باقر مجلسی وغیره او دارد -

### مح شیخ سلیمان بن علی

شیخ سلیمان بن علی بن سلیمان بن راشد بن ابی طیبیه بضاعتی مثلثة الحركات پس با برموده پس با یشناة از تحت و بحرانی و اصبعی الاصل و شاخوزی المسکن و او از مشایخ ارجان شیخ سلیمان بن عبد الله و این شیخ مجتهد صرف است و ارجان دارد از شیخ احمد بن شیخ محمد بن علی مقناعی و این شیخ سلیمان در سنه هزار و صد و یک وفات یافت و سید اجل سید عبدالرؤف جد حفصی مرثیه برای او ساخته که متضمن تاریخ وفات اوست و از تالیفات اوست رساله در تحریم نماز جمعه در زمان غیبت نوشته و شیخ احمد بن محمد بحرانی آنرا نقض کرده و رساله در حلال بودن نشستن و قهوه و در آن رد بعضی از علماء اخباریین کرده که قائل تجریم آن شده اند و رساله در علم کلام در اصول دین و رساله حلیت جمیع اقسام سمک -

### شیخ علی بن سلیمان

مط شیخ علی بن سلیمان بن درویش بن حاتم بحرانی قدیمی ملقب بزین الدین و او از مشایخ ارجان شیخ سلیمان بن علی مقدم است و او اول کسی است که نشر کرد علم حدیث را در بلاد بحرین و تهذیب و ترویج کرد حدیث را و پیش از او اثری از آن نبود و حواشی و قیود بر کتاب تهذیب استنبصار نوشت برای اینکه ملازمت او بحدیث شدید بود و در دیار عجم مشهور با هم الحدیث بود و در بلاد بحرین رئیس بود و منوالی امور حسنیه بود و قلع و قمع ظلم و فساد نمود و بدعتها را رفع کرد و بباطل عدل را منبسط نمود و وفاتش در سنه هزار و شصت چهار بود و از جمله مصنفات او رساله صلوة است و رساله در جواز تقلید و حاشیه بر کتاب مختصر نافع که نهایت صغیره و مختصره است و قبر او مزار معروف است در قریه قدیم و او بلند کرد در نزد محمد بن حسن پس بهجم مسافرة کرد و خدمت شیخ بهائی

رسید و علم حدیث را از او فرا گرفت پس ببحرین مراجعت نمود و نشر حدیث در آنجا کرد و محمد بن حسن سابق مجلس درس او حاضر میشد پس محمد را مردم عتاب کردند که او و برادرش در نزد او تلمذ می نمود و امروز تو در نزد او تلمذ کنی او در جواب میگفت که شیخ علی امروز بسبب اخذ علم حدیث بر من و غیر من فایز است و این شیخ علی راسته اولاد بود یکی شیخ صلاح الدین که بسیار فاضل بود و سیما در علم حدیث و علم ادب و او را بعضی از حواشی است بر تہذیب حدیث و بعد از پدرش متولی امور حسینیہ شد و بجای پدر در مجلس قضا نشست و در مجلس درس نشست و نماز جمعه و جماعت مینمود لیکن بعد از پدر بر بانی نماند بلکه طوی نکشید که وفات یافت دوم شیخ حاتم بن شیخ علی و او هم فقیہ فاضلی بود سوم شیخ جعفر بن علی و او در امر معروف و نهی از منکر نهایت شدت داشت و بعد از برادرش امام جمعه و جماعت بود و شیخ جعفر مذکور را پسر فقیہ فاضلی بود موسی بن شیخ علی بن جعفر و او زاهد و صاحب دین بود و در امر معروف و نهی از منکر متصلب بود و بعضی از امرای بلاد او را در نزد شاه سلیمان ختم نمود و حال آنکه انجناب بی بود از آنچو باو نسبت دادند پس سلطان کس فرستاد و او را مقید کردند تا بکار روان رسیدند پس سلطان از حقیقت امر مطلع شد و تعجیل فرستاد که زنجیر از او بردارند پس انجناب در کار زران نشست و مدتی در آنجا ماند و بسا بود که ببحرین می آمد و باز هم بگلیت و وفات او در کار زران بود در سال هزار و صد و سی یک -

### شیخ احمد بن شیخ محمد بن شیخ یوسف

شیخ احمد بن شیخ محمد بن یوسف خطی الاصل بحرانی مقامی و این شیخ علامه فہامہ و زاہد و عابد و ورع و کریم و پرہیزگار بود و مسلط در معقول و منقول و فروع و اصول و دقت نظر و حدت خاطر با زیادت بلاغت و فصاحت در تفسیر و تخریر و صاحب هدایق گفته کہ اعتقادم آنکہ او افضل علمائے بحرین بود از کسانی کہ معاصران بودند و متاخران او بودند بلکہ غیر ایشان نیز افضل بوده و شیخ سلیمان بن عبد اللہ محوزی مقدم از شیخ احمد بن شیخ محمد مذکور را جان دارد و بعضی از تلامذہ شیخ احمد مذکور در رسالہ خود چنین نوشته کہ انجناب باصفهان رفت و اقامہ باقر صاب کفایہ و ذخیرہ باو خلوت میکرد و در ہر ہفتہ دو روز باو مذاکرہ میکرد و از او استفادہ میکرد و علامہ مجلسی اخوند ملا محمد باقر بن شیخ احمد مزبور را جان داد و در این اجانہ نوشت کہ از غریب زمان و غلط دہر خوان بلکہ از فضل خدا یتعالی بر من و نعم بالفضلش در نزد من اتفاق افتادن است بہت مولائے اولے فاضل کامل و ورع بارع نفی زکی جامع فنون فضائل و کمالات حایز قصب سبقت در ہر علم

سعادت صاحب خلق نامی پسندیده و اصل طبیب بھی علم تحقیق و طور تدقیق عالم تحریر وفاتی در تحریر و تفسیر کشف و قایق معانی شیخ احمد بحرانی خدا تعالی ایام او را بدوام موصول دارد و مشهور و اعوامش را مقرون بعبادت دارد پس یافتیم او را در یاسے پراز علم که برای او کنان نیت و یافتیم او را دانشمند ماہر در فضل تا آخر اجان و شعر شیخ احمد مذکور در نہایت جودت و نیکوئی و جزالت است و از جمله مصنفان او کتاب ریاض الدلائل و حیاض المسائل است و صاحب لو، لو، گفته که نیا فتم از ان کتاب مگر قطعہ از طہارت و رسالہ در وجوب عینی نماز جمعه و رد نمود در ان رسالہ شیخ سلیمان بن علی شاہ و راجحانکہ گذشت و رسالہ در استقلال پدر بولایت بکر بالغ رشید و رسالہ در منطق کہ نامید انرا بشکوۃ مضیبه و رسالہ رموز الحقیقت و رسالہ منطقہ و رسالہ صغیرہ و مسئلہ بد او ان جناب بطاعون و فات یافت با برادرش شیخ یوسف و در جوار کاظمین مدفون شدند در سال ہزار و صد و پدرایشان زنم بود و در سال ہزار صد و تہ پدرایشان و فات یافت در قریہ مقابا دلوین جناب اجان از پدر خود نیز دارد کہ شیخ محمد بن یوسف است و شیخ محمد بن یوسف ماہر بود در علوم عقلیہ و فکلیہ و ریاضیہ و ہیئت و ہندسہ و حساب و عربیت و صاحب لو، لو، گفته کہ پدرم برا و قرأت کرد اکثر علوم عربیہ و ریاضیہ را و قرأت کرد برا و خلاصۃ الحساب را و اکثر شرح مطالع را و باقی از مطالع را تمام کرد بعد از این شیخ براستادش شیخ سلیمان بن عبداللہ مقدم و از شیخ محمد مذکور چہیزے از مصنفات نقل نہ شدہ

### در احوال قاسد علی ملقب بسید نور الدین

سید علی بن سید علی بن ابی الحسن بنی البراہیم المسمی ملقب بسید نور الدین مشعلہ زکاوت و فطانت و فضیلت و تفاوت و تفاوت و زادت و عبادت و زانت است و میر محمد مؤمن استرا بادی صاحب کتاب حجت از این بزرگوار جان دارد و این بزرگوار اجان دارد از برادر و پدر خود سید و شمس الدین سید محمد صاحب مدارک و از برادری خود جمال الدین ابو منصور شیخ حسن بن شہید ثانی و سید نور الدین فاضل و محقق و مدقن بوده و در زمانش از سلیہ بود و منوطن بکے شد و تا لیفات او در نہایت جودت و در بد و امر در بلاد شام بود و صاحب شام را بالنسبہ با و احترام تمام بود پس بکے معظمہ رفت و عمرش از نو د تجاوز کرد و حال اینکے استعانت با جدی نمیکرد بکے مردمان با و استعانت می بستند و وفات او در سال ہزار شصت و دو وقوع یافت و در شعرید طوے داشت - و مشہور ہر دیار بود و نسبت صاحب معالم و مدارک سید نور الدین

و مخفی نمانا که سید علی والد سید نورالدین دختر شهید ثانی را بزواج خود درآورد و از وصاحب مدارک  
سید محمد تولد شد و پس از شهادت شهید ثانی والدۀ صاحب عالم را که زوجه شهید ثانی بود بزواج  
خود درآورد و از او سید نورالدین متولد شد پس سید محمد صاحب مدارک برادر بزرگ سید نورالدین است  
و شیخ حسن صاحب عالم برادر دایه سید نورالدین است و صاحب معالم خال سید محمد است و سید محمد صاحب  
مدارک همیشه خزان صاحب معالم است ولیکن بقول ناقصه ضعیفه تمیز زوجه استاد را اگر فن خطا فانون  
ادب است و ذوقه پدر سید نورالدین نهایت خلاف ادب شد چنانکه مرحوم استاد افاضت بر اہم  
زوجه شریف العلماء را بزواج خود درآورد اما اینکه سابقاً دختر استاد را نیز بزواج خود درآوردہ بود  
پس عیقل طنی چنین امر استحسان ندارد لیکن چون شرعاً مجوز است پس این کاشف از خطاء عقل است  
سیما اینکه زواج سید علی بزوجه شهید ثانی حکمتش در متن واقع آن بود کہ مانند سید نورالدین فاضلی  
کہ محیی شریعت نغمیر است از او تولد یافت و این سید نورالدین در خدمت پدرش و برادر پدر سید او  
صاحب مدارک و برادر دایه او صاحب معالم درس خواند -

### در تالیفات سید نورالدین

و از تالیفات سید نورالدین است کتاب شرح مختصر نافع کہ بسیار خوب نوشته و تطویل در بحث و  
استدلال نموده لیکن تمام نیست و کتاب نواید مکملہ در ردّ نواید مدنیہ علامہ امین غیر مومن استرآبادی  
و صاحب حدائق در لودلو گفته کہ کتاب نواید مکملہ ثانی و دانی نیست مولف کتاب گوید کہ چون  
علامہ امین کہ امین اخبار میں است با صاحب حدائق ہم مشرب الہذا مان واسطہ کلمات او را دوست  
داشته و مسلم و معروفست کہ حب الشی یعنی و یقیم دوستی خیر سے آدمی را کور و گرمی کند و عیوب  
محبوب را نمی بیند و نمی شنود و الا کتاب نواید مکملہ چنانکہ بعضی از فضلا گفته اند در نهایت وقت و مشا  
ہست و این فقیر مفاسد مذہب اخباریین را کہ چند فرقہ اند و بطلان مذہب ایشان را در حاشی توأمین  
و منظومہ الفیہ اصولیہ و شرح ان متفصیل فیصل کہ رافع قال و قیل باشد بیان کردیم و از جملہ کتب مؤلفہ  
سید نورالدین است کتاب شرح اثنا عشریہ شیخ بھائی در صلوة و غیر آن از رسائل و سید نورالدین در اجاز  
شیخ فاضل شیخ صالح بن عبد الکریم گفته کہ اجازہ دادم او را کہ روایت کند از من ہرچہ روایت  
ان براجم صحیح است و ہرچہ را کہ تالیف کردم از او افادہ نمودم از اہل از انجملہ است شرح مسعی فخر الجاہل  
بر مختصر نافع کہ تالیف کردم از ان خبری بر او ایل فقہ و سوال میکنم خدا را کہ مرا توفیق تمام و انجام ان  
کرامت فرماید و همچنین شرح موسوم بانوار مجتہ بر اثنا عشریہ صلوتیہ کہ ان از تالیف مرحوم میرزا محمد باقر

در احوال شیخ احمد بحرانی  
در احوال شیخ احمد بحرانی  
در احوال شیخ احمد بحرانی



۴۴۴ عالمیت و رساله انیقہ و تفسیر خدا تعالی قل لا اسئلكم علیہ اجرًا الا المودة فی القربی و کتاب  
 مجموعہ معروف بعینہ مسافر از نادوم و سامر کہ مشتمل بر فوائد و اخبار و نوادر و اشعار و همچنین است  
 فوائد و شواہد کتبیہ در مداحی جج خیالات مدنیہ کہ برائے ملا محمد امین است و بعضی از حواشی بر کتب  
 فقہ و اصول و حدیث و اجوبہ سوالات تا اینجا اجان سید نورالدین بود و تاریخ اجان نهار شنبہ  
 دوازدهم ذیقعد الحرام از سال ہزار و پنجاہ و پنج و مولد این بزرگوار سال مخصد و سہتا بود  
 و وفات ان در سال ہزار و شست و ہشت بود بنا بر این عمر شریف و شست سال بود مگر چند روز  
 و برای سید نورالدین مذکور پسری بود عالم و فاضل و محقق و مدقق و ماہر و ادیب و شاعر و در کتاب  
 امل الامل گفته کہ او شریک در درس بود در نزد جماعتی از مشایخ ما و اسم او سید جلال الدین  
 بود و بکے رفت و در اینجا مجاور شد پس از ان بمشهد رضا رفت پس از ان بہ حیدر آباد و او الان  
 ساکن حیدر آباد و مرجع اکابر و فضلاء اینجا است تا اینجا کلام امل الامل بود و برای سید نورالدین  
 پسری دیگر بود کہ او سید حیدر بن سید نورالدین بن علی بن ابی الحسن موسوی عالم جمعی است  
 و ساکن اصفہان بود -

## در احوال سید محمد صاحب مدارک

نسب سید محمد بن سید علی بن ابی الحسن موسوی برادر سید نورالدین سابق است از جانب پدر و او  
 صاحب مدارک و ملقب بشمس الدین و تقدس و علم او اشہر از ان است کہ محل انکار باشد و اما صاحب  
 معالم پس ہمیشہ انکار داشت کثرت تالیف را با عدم تحریر و ہمیشہ بذل و جہد ننمود و تحقیق آنچه را کہ تالیف  
 کردہ بود و صاحب مدارک نیز قبیل التالیف بود و صاحب معالم و صاحب مدارک در سن قریب  
 یکدیگر بودند و ہر دو در نزد اردبیلی درس خواندند و مقدس محقق ملا احمد اردبیلی در ان زمان  
 شرح ارشاد می نوشت و اجزاء را صاحب مدارک و معالم میداد و میگفت کہ شما نظر کنید در عبارات ان  
 و اصلاح کنید زیرا کہ من میدانم کہ بعضی از عبارات ان غیر فصیح است و چون خواستند کہ از خدمت  
 اردبیلی بہ جانب بلاد خود مراجعت کنند شیخ حسن صاحب معالم از خط ملا احمد اردبیلی خبری نوشت  
 کہ در نزد او باشد و باعث تذکار او باشد پس محقق اردبیلی بعضی از احادیث برای صاحب معالم  
 نوشت و در آخر انما نوشت کہ این را عہد برای مولای خود نوشته است بجنہ امثال امر مولا و برای اینکه  
 متذکر او باشد و او را فراموش نکند در خلوات خود و عقب صلوٰۃ خود و خدای تعالی تو فیق و حد  
 او را برای آنچه محبوب اوست و از او را خنی با دین و کرم او و عہد و الی او صلوٰۃ خدا بر ایشان باد

تا اینجا کلام اردبیلی بود و سید نعمت الله جزایری در انوار نعمانیته نوشته که صاحب معالم و صاحب مدارک در نجف بودند و منخواستند که زیارت خراسان روند از خوف اینکه شاه عباس ایشان را نزد خود می طلبید زلفتند برای اینکه با سلطان معاشرت نکنند و در نجف ماندند و صاحب مدارک و صاحب معالم در اخبار طریق خاصی را اختیار کردند و بصیحه اعلائی فائل شدند و آن عبارت است از اینکه روایات حدیث اثنی عشری مذنب و عادل و هر یک را وی را در معدل تعدیل کرده باشد و شکلی نیست که بنا بر این اخبار را کفایت در فقه نخواهد بود و صاحب مدارک را در مدارک لفظی را زیاد است زیرا که گاهی موثقات را طرح کرده و گاهی عمل با آنها کرده و در بسیاری از رجال نیز اضطراب دارد مانند ابراهیم بن حاشم و سمیع ابن ملک پس بیا باشد که اخبار ایشان را موصوف بصحت داشته و گاهی اخبار ایشان را حسن دانسته و گاهی طعن در ایشان کرده و اخبار ایشان را رد کرده و شاید که تجدید رأی برانش حاصل شده بوده و تجدید رأی حسن فطانت مجتهد است و اما گاهی عمل بوقوع نمود پس گاه هست که در مقامات چندی است که قرائن خارج بران معاضدت کرده اند مانند شهرت و یا عدم خلاف و نخوان -

### در احوال شیخ حسن صاحب مدارک

شیخ حسن بن زین الدین شهید ثانی صاحب معالم است و در نزد اصحاب معروف بوصیف محقق است و تصانیف او در نهایت تنقیح و تهذیب است و از ورع آن بزرگوار اینکه هرگز پیش از قوت کفایت و یا یکا جمع نمیکرد برای اینکه مواسات با فقرا نماید و فقر از فعل او تسلی جویند و بجهت عدم تشبیه با غنیان نه منش آنکه امر در مذنب مجاز مشهور است و علم با جماع در این از منته در غایت ندرت است و بصیحه اعلائی عمل میکرد و سایر اخبار را طرح میکرد و شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسن که نواده شهید ثانیست در کتاب در المنظوم و المنثور ذکر فرموده که جدم صاحب معالم درس خواند در نزد ملا عبد معیز دی تهذیب و مطول و حاشیه خطائی و حاشیه ملا عبد الله بر خطائی و این در زمانی بود که ملا عبد الله بر تهذیب حاشیه مشهور را مینوشت و بخط جدم آن حاشیه موجود است و ملا عبد الله نیز نزد جدم و نزد صاحب مدارک در فقه و حدیث درس میخواند و صفحیافت شد بخط شیخ بهائی که از ذکر کلمات مکیه نوشته بود که کتب هذا الکلمات امثالاً لا مرسیده صاحب الکتاب حرس مجده و کتب ضده اقل العباد بهاء الدین ابجائی اصلح الله شأنه سأل الله اجزایه علی غاظه الخطیر و عدم محوه عن لوح ضمیره الینیر سیمانی محال الامانات و مظان الاجابات و ذلک سنة انتهی و این صفح در پهلوی صفح بود که ملا احمد اردبیلی برای او

## در احوال شیخ حسن صاحب معالم

ب

نوشته بود و در ترجمه صاحب مدارک گذشت و چندم شیخ حسن و خواهر زاد او شیخ محمد صاحب ارک مانند دو  
فارس زبان و در منبع کب لبان و متقارب درس بوده اند و صاحب معالم باقی ماند بعد از سید محمد  
بعد از وفات او که میان ایشان درس بود تقریباً این بنا بر روایت شیخ علی بود لیکن در رجال شیخ ابوعلی  
نوشته که صاحب معالم سی سال بعد از صاحب مدارک عمر کرد و مولف کتاب آن را در تذکره العلماء  
نوشته بودم لیکن الحال بنظر می آید که آن خط باشد چه شیخ علی نواده صاحب معالم است و او بنایخ آنها دانا  
تر است و اهل البیت ادوی بانیه و چون صاحب مدارک وفات یافت پس صاحب معالم بر سر قبر او نشست  
رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من یبطلوا بده لواء تبديلا و صاحب معالم برائے  
صاحب مدارک مرثیه گفت و آن را بر سر قبرش نوشت لھفی لھن فیج صار کا لعلم للجد و المجد و المعروف  
والکرم قد کان للدين شمساً یستضاء بها محمد و المزايا صاحب الشیم و در بعضی از نسخ بدل صاحب  
طاهر الشیم دارد سقی نراه و ہناہ الکرامتہ و الریحان و الروح طرّاً بارئى النسم و خلیفہ سلطان  
گفته کہ شنیدم کہ شیخ حسن در اثنائی تضيف منتفی و معالم وفات نمود و کسیکه فکرش چنین باشد  
و تحقیقش باین حد باشد عجب نیست کہ وفاتش در اثنا چنین تضيف واقع شود -

### در دیدن صاحب معالم حضرت صاحب الامر

و شیخ علی گفته کہ شنیدم از بعضی مشایخ ما و غیر ایشان کہ شیخ حسن چون حج بجا آورد باصحاب خود گفت  
کہ از خدا امید دارم کہ صاحب الامر را بہ بنیم زیرا کہ او در ہر سال حج بجا آورد پس چون عرفہ اقامہ نمود  
باصحاب خود گفت کہ از خیمہ بیرون روند برائے دعائی عرفہ پس او خود نشست ناگاہ مردی غیر معروف  
آمد و سلام کرد و نشست شیخ حسن گفت کہ من مہجوت شدم و قدرت بر کلامی نداشتم پس سخن با من  
گفت پس برخواست و رفت پس من خیال کردم کہ آنحضرت است و ثبات شیم و او را ندیدم و از  
اصحاب خود سوال کردم گفتند کہ ما کسی را ندیدیم کہ آمدہ یا رفته باشد و از ان پس شیخ علی گفته  
کہ میان صاحب معالم و صاحب مدارک فرتی در وقت نظر است چہ شیخ حسن نظرش ادق و جامعیت  
او در علوم بیشتر بود و ما دایمکہ این دو بزرگوار زن بودند ہر یک کہ زودتر مہجوت میفرستند ان دیگر  
با و اقتداء میکرد و اگر کسی از احد ہما سئلہ سوال میکرد اگر ان سئلہ را استخارج کردہ بود فتوا میکرد  
و اگر استخارج نکردہ بود و الہ بان دیگر میکرد و مرد مرا ترغیب بان دیگر میکرد و در مجلس درس ان دیگر  
حاضر میشدند و شیخ علی گفته کہ بخط شریف شیخ حسن در نزد من است و صورت خط او انیت -

تاریخ ولادت صاحب معالم

که مولد عبد فقیر بنوی محفور در دگارش که خداست حسن بن علی الدین علی بن احمد بن جمال الدین بن  
تقی خدا عفو کند از سیئات ایشان و مضاف کند حسنات ایشان را در عشر اخیر از شهر الله اعظم شهر مدینه  
است سینه نصد و پنجاه و بخط او ایضا موجود است چیزی که لفظا و آنت که بخط والد هم رحمه الله بعد از ذکر تاریخ  
خوان من خیریت که لفظا و انیت که زائده شد برادرش حسن ابو منصور جمال الدین شمس جمعه است  
هفتم شهر رمضان المعظم سینه نصد و پنجاه و نه بوده و شمس در درجه ثانیه نیزان بود تا اینجا کلام شیخ علی  
بود و از اینجا ظاهر میشود که آنچه در کتاب سلفه سید علی گفته که شیخ حسن در زمانیکه پدرش گشته شده بود  
و از آنجمله بود و همیشه بدون شک زیرا که اولاد اعراف بتاریخ ابا رمی باشند و مادر صاحب معالم  
دختر عالم فاضل شیخ محی الدین بوده و در کتاب اهل لامل بعد از نیکه از او نقل کرده که روز قتل  
پدرش چهار ساله بود گفته که چنین یافتم تاریخ را و ظاهر میشود از تاریخ قتل پدرش خبری که منافات  
با و دارد و اینکه عمرش در آن وقت هفت سال بود و شیخ حسن با سید محمد صاحب مدارک شریک بودند  
در قرات بر مشایخ و روایت از مشایخ و از جمله مشایخ اجازت ایشان سید علی بن ابی الحسن است  
که والد صاحب مدارک است و سید علی صایغ و شیخ حسین بن عبد الصمد که پدر شیخ بهائیت و ایشان  
هم روایت میکنند از شهید ثانی و جمله اسانید صاحب مدارک و صاحب معالم ملا احمد مقدس اردبیلی  
است پس ایشان از بلاد خود بعراق آمدند و بنزد ملا احمد قرات میکردند و درست تدقیق و بحث میکردند  
و گاهی شیخ شمس را بنزد او میخواندند و بخشی را تمام نموده بحث دیگر رجوع میکردند و شاکردان ملا  
احمد ایشان را استنزا میبردند پس ملا احمد گفت که زود است که می بینید مصنفات ایشان را پس چون  
ایشان بیاد خود رجوع کردند شیخ حسن معالم نوشت و سید محمد مدارک و متقی نوشت و بعضی از این  
کتب را بعراق آوردند و این قبل از وفات ملا احمد اردبیلی بود و شیخ علی در ذر النور نوشته که صاحب  
معالم و مدارک بعراق در نزد ملا احمد آمدند و گفتند که ما را چندان اقامه بعراق ممکن نیست درس بگو که هر چه را  
که از مطالعه فهمیدیم عبارت را بخنده باشیم بدون اینکه معنی آن را بیان کنیم و هر چه را که از مطالعه نفهمیدیم  
درس گفته باشیم پس باین نحو خواندند شرح مخفر مضدی و شرح سیب جانی و شرح مطالع و علم کلام و شیخ  
حسن از پدرش شهید ثانی بلا واسطه نیز اجازت دارد و ظاهر اینکه اجازت را در صغرس او نوشته است  
و شیخ حسن را ائمه را بقیه و تصاویر بقیه است و صاحب لواء گفته که نقل کردم در کتاب انیس المسافر و  
جلسه حاضر بسیاری از آنها را در کتاب اهل لامل گفته که برائے شیخ حسن دیوان شعر است که جمع کرده  
آنها را بنا کرد و شیخ نجیب الدین علی بن محمد بن کتی عاملی و از تملیف او است کتاب متقی الجان



در احادیث صحاح و مسان و ان چند مجلد است و از ان کتب عبادات بیرون آمد و کتاب  
معالم الدین و ملاذ المجتهدین از ان مقدمه در اصول ظاهر شد و یک مجلد در فروع در طهارت  
و معالم اصول مختصر است از کتاب شرح مختصر اصول عضدی و بر معالم الاصول شرح و حواشی  
بسیار نوشته اند مانند حاشیه ملا صالح از ندرانی و حاشیه پیرش شیخ محمد و حاشیه سلطان  
العلماء و این فقیر را بر حاشیه سلطان حاشیه است و حاشیه ملا میرزای شیروانی و حاشیه قافرا  
بهمهائی که برای پیرش شیخ عبد الحسین نوشته و حاشیه شیخ محمد تقی اصفحانی و حاشیه  
حاجی شیخ رفیع لاهیجانی و شرح اخوند ملا صفر لاهیجانی و شرح فارسی ملا میرزای شیروانی  
و این کتاب که معالم الاصول باشد کالشمس فی رابعة النهار بدرجه اشتها و محل تدریس تدریس  
فضلاء و امداد و طلب است و این فقیر را دو حاشیه مدوئه بر معالم الاصول است و از جمله تالیفات  
شیخ حسن حاشیه بر مختلف است و کتاب مشکوة القولی السدید در تحقیق معنی اجتهاد و تقلید و کتاب اجازات  
و تحریر طاووس در رجال یک مجلد است که کتاب رجال سید بن طاووس را ملخص و مذهب نموده  
و رساله اثنی عشریه در طهارت و صلوایه و کتاب مسائل حج و جواب مسائل مدنیات اولی و جواب  
مسائل مدنیات ثانیه و جواب مسائل ثالثه.

### در وفات صاحب معالم

و وفات ان بزرگوار چنانچه سبط او در دانشور گفته در سال هزار و یازده واقع شد و خصوص شهر  
و یوم در نظر نمیت و عمرش بالنسبه بتاریخ ولادتش که مذکور شد پنجاه و دو سال و سه ماه میشود  
و اتاسید محمد صاحب مدارک پس ولادتش در سال نصد و جمل و شش است و وفاتش در شب شنبه  
پنجم شهر ربیع الاول از سال هزار و نه بود و عمرش بنابر این شصت و دو سال چند ماه خواهد بود  
و اما تالیفات سید محمد از انجمله کتاب مدارک است و انچه از ان ظاهر شد همان قدر است که متعلق بمبادی است  
و حاشیه تحذیب و حاشیه بر الفیه شصید و شرح مختصر نافع لیکن از ان شرح انچه ظهور و بروز یافت  
از اول نکاح تا نذر است و کتابها در نظم است و شرح قصید ابن ابی احمد بدو درج امیر المومنین علی بن ابیطالب  
در وفات و مولد صاحب مدارک

المقدمه

و این صاحب مدارک را فرزند است که از اتاسید حسین گویند عالم و فاضل و فقیه و ماهر و طویل القصد  
و عظیم الشان بوده و در نزد پدرش صاحب مدارک و شیخ بهلای درس و تخریج و تخریج انان رفت  
در انها ساکن شد و اقضی القضاة در مشهد بوده است و در حضرت شریفه مدرس بوده و در اول لایق گفته

که بنواید این عالم بیهوشین نسبت داده شد و لیکن چنانچه من دیده ام ان بنواید از تصنیف پدرش صاحب مدارک است و سید حسین را حاشیه بر الفیه تشدید است و وفات او در سال هزار و شصت و نه بوده و اما پدر صاحب مدارک پس سید علی بن ابی الحسین موسوی عالمی جعیت و او از اعیان فضلای ان عصر است و از شاگردان تشدید ثانی است و اما سید علی صاحب حسینه عالمی خزینی پس فاضل و عابد و محدث و محقق بود و او از شاگردان تشدید ثانی است و شرح لمعه را در خدمت تشدید پس خوانده و از تالیفات او شرح تریح و کتاب شرح ارشاد و غیر آنست و شیخ علی نواده تشدید ثانی در کتاب در المنطوم و منشور نوشته است که تشدید ثانی را اعتقاد تام در مروج عالم سید علی ضایع بوده و از خدا امیدان داشت که او را فرزندی کرامت کند که معلم و مربی او سید علی ضایع باشد پس خدا را از روی او را روانه نمود و شیخ حسن را با او کرامت نمود و او بنزد سید علی ضایع و سید علی بن ابی الحسن یا صاحب مدارک قرأت کرد و اندک اثر علمی را که ایشان از تشدید ثانی متفقا کرده بودند از معقول و منقول و فروع و اصول و عربیه و ریاضیه تا اینجا کلام شیخ علی بود و از جمله اشعار صاحب عالم انیت یسقونی فی الهوی کا ساچه معانی حنم راحه فلی فی محبتی اصل و بعد این شعر به ایضا از اشعار او صد دلالات و انشانی معرضاچه فارسل الصنع علی خاله لکن ابی عن ان نراه فقد ابنا نا المرسل عن خاله -

### شیخ محمد بن ماجد بحرانی

شیخ محمد بن ماجد بن مسعود بحرانی ماخوری فقیه و مجتهد و محقق و دقیق النظر و از اعیان علمای ان بلاد بود و اما م جمعه و جماعت بوده و از تالیفات اوست رساله شیراز از برای میرزا صفی بن میرزا محمد مهدی نوشته و ان را مسمی نمود بر وضه صفویه در صلوة یومیة و ایضا کتابی در منطق تالیف نموده و شیخ صالح بن عبد الله گفته که من در آخر عمر او را دیدم و دو دفعه بلو در نماز اقتداء نمودم و استاد علامه شیخ سلیمان بن علی بن مزهراه من بود و شیخ سلیمان داماد او بود یعنی دختر شیخ محمد بن ماجد در جباله نکاح شیخ سلیمان بوده و در آن روز سید محمّد محل بحث شد میان شیخ سلیمان و شیخ محمد بن ماجد و ان سلسله این بود که وضع چه خبر است پس اگر کسی در سجده باشد و آیه سجده را بشنود باید همان استمرار بر سجده کافیت و برائت نماید و برای استماع آیه سجده حاصل است و یا اینکه لازم است که سر از سجده بردارد و دوایان وضع یاسین بر سجده نگاه نماید -

در مهاجته شیخ سنا یا محمد بن ماجد

شیخ محمد بن ماجه دعاء آن میکرد که وضع راس جزو نیست و استمرار کافیت و چون او عاراج جامع بود  
 شیخ سلیمان بن عبد الله باو مخالفت داشته و میگفت که وضع راس جز است و واجب است که چنین  
 شخص رفع راس کند و دوباره سرش را بر محل سجده گذارد پس در میان مشاجره بزرگی اتفاق افتاد  
 تا امر بانجا کشید که شیخ سلیمان گفت کلمه و نیکم ولی دین و مرادش این بود که تو مجتهدی و اعتقادی  
 دهری و برای تو تقلید کردن من جائز نیست و من نیز مجتهدم و اعتقادی دارم و مرا تقلید تو جایز  
 نیست شیخ محمد ناظر باصل نزول آیه شد و تغییر کرد و کلامی گفت که در آن نفرت و وحشت بود پس شیخ سلیمان  
 گفت که تمام سلسله محبت و دلیل است نه برزنش و زیاده این نمیتوانست سخن گوید زیرا که شیخ محمد مسلم  
 بود و مطاع بود و شیخ سلیمان را هنوز اشتها ری نبود پس از مجلس تفرق شدند و هر دو در نهایت  
 غیظ بودند پس شیخ محمد از آن پس قریب یک سال روز باقی ماند و شیخ سلیمان رساله درین سلسله در مدینه  
 بر شیخ محمد تصنیف کرد و مولف کتاب گوید که حق با شیخ سلیمان بود زیرا که سجده حقیقت شرعی و مشرعه  
 ندارد بلکه مناظره و طلال در آن لغت است و در لغت و عرف تا وضع راس نکنند نمیکونند که سجده کرده علاو  
 کلمات علماء اطلاق دارد در اینکه گفته اند واجب است در سجده وضع راس بر محل سجده الحاصل شیخ  
 را مرض عظیم عارض شده و شیخ سلیمان او را عیادت کرده و در همان مرض شیخ محمد وفات نموده  
 و عمرش قریب بنهائ سال بود و آن در سال هزار و صد و پنج بود و آن سال جلوس سلطان  
 انصر شاه سلطان حسین بن شاه سلیمان بود و بر قبر او قبّه بنا کردند و چون شیخ محمد وفات کرد  
 شیخ سلیمان مرثیه در مصیبت او گفته و در آن مرثیه بسیار مرثیه او نموده و شیخ نکوراجان از خوندن ملامحمد باثر  
 مجده داشتند -

### سید ماشم ابن سید سلیمان

سید ماشم معروف بعلامه ابن سید سلیمان بن سید اسمعیل بن سید عبد الجواد کتانی بنشش بسوی  
 کتانت نفع دو کاف و ثمانه ثمانه فوقانی میان دو کاف و ثمانه ثمانه ثمانه ثمانه ثمانه ثمانه  
 ثمانه پس از آن و او ساکنه پس از آن با موحده پس از آن لام و با ثمانه ثمانه ثمانه ثمانه ثمانه ثمانه  
 و این سید ماشم فاضل محدث جامع متبّع در اخبار بوده بخوبی که سوائی مجلسی در اخبار گو یا کسی بر او  
 سبقت نگرفته و کتب عدیده تألیف کرده و در فتاوی کتابی از او بیرون نکرده و استدلالی در احکام  
 از او شنیده نگردیده و این یا محبت قصه او بود از در جاجتهاد و یا برای نهایت و ریح و تقوی  
 بوده چنانچه سید مابود زاهد رضی الله عنین بن مابود بن فیض بن محمد بن ماجه

بدو استحال یافته و قلم بدمی ظلمه و حکام بنمود و در امر معروف و نهی از منکر نهایت تشب و اشتغال  
وفات او در سال هزار و نه واقع شد و شیخ سلیمان ابن عبدالمعز غوری از این سیداجان داشته

### در تالیفات سید ما ششم

و از مصنفات اوست کتاب برهان در تفسیر قرآن مشتمل بر شش مجلد و جمع کرد در آن اخباری که وارد و  
تفسیر شده و از کتب قدیمه و کتاب المعادی و ضیاء القادی در تفسیر قرآن و چند مجلد و کتاب معالم المؤمنین  
در نشانه آخری مجلد بزرگیت و کتاب مدینه المعجزات در نص برائمه هاه در چند مجلد و کتاب در النقیذ  
در فضائل حسین نجید و در یک جلد و کتاب تفضیل ائمه بر انبیاء سوائے پیغمبر ما و کتاب وفات برهان  
و کتاب سلاسل الحیدر که منتخب از شرح مخج البلاغت ابن ابی احمد بد در فضائل امیرالمومنین ائمه علیهم  
السلام و کتاب البصاح و کتاب نهائمه الاعمال در آنچه تمام میشود بان اعمال و کتاب ترتیب التعلیم  
در چند مجلد و مرتب ساخته است در هر باب حدیثی متعلق بان باب را و بعضی از معاصرین او از علما بحرین  
ان کتاب را تحریف التمدید مینامیدند چنانکه شان معاصرین چنین بوده است و کتاب تنبیات لادیب  
در رجال تهذیب و در اینجا تنبیه کرد بر غلط بسیار که برای شیخ واقع شد در رجال و اسانید اخبار یک  
در کتاب تهذیب ذکر کرده و کتاب رجال علمای که بحق رجوع کردند و کتاب حلیه الابرار و کتاب  
حلیه النظر در فضل ائمه اثنی عشر و کتاب بحجة المرضیه و اثبات خلافت و وصیت و کتاب مناقب ائمه  
و کتاب بیستیه و کتاب نسب عمر و کتاب تعریف رجال من الاخضره الفقیه و کتاب مولد قائم و کتاب نهائمه الابرار  
و منار الافکار در خلق خب و نار و کتاب الحجۃ در آنچه نازل شد بحجة و کتاب بصره الولی در کسانی که حضرت  
مهدی را دیده اند و کتاب عمده النظر در ائمه اثنا عشر و کتاب معجزات البتئی و کتاب غایبه المرام  
و رفیعین امام مشتمل بر دو مجلد و نقل کرد در آن اخبار عامه و خاصه را با اسانید اخبار رفیعین امیرالمومنین  
و اولاد معصومین سلام الله علیهم اجمعین و این سیداجان داشت از سید عبد الفطیم بن سید عباس سمرقانی  
و سید عبد الفطیم اخباری است و رساله در وجوب جمعه عینا تالیف کرده -

### در احوال شیخ فخرالدین

شیخ فخرالدین بن طریح نجفی و این شیخ فاضل و محدث و لغوی و عابد و زاهد بوده و از مقتضات او  
کتاب مجمع البحرین و مطلع الیقین در تفسیر غریب قرآن و احادیث که از طرق شیعه است و کتاب شریح  
مختصر فی شرح و کتاب تیز مشابیه از اسماء رجال و کتاب اربعین و کتاب منتخب در مرانی و خطب  
و اخبار مصیبت حضرت سید الشهداء و این شیخ اجازت دارد از شیخ محمد بن جابر نجفی از شیخ محمود

تفضیل الامور

کسر معاصم

انظار

نار غور علی



بن صام الدین خراسانی از شیخ جاسی و فنی مانند که اخبار مصیبت که در منتخب ذکر کرده اکثران از اخبار  
مراسل است و شیخ فخر الدین را پسری بود که ان را شیخ صفی الدین میگویند و او هم فاضل و از مشایخ  
اجان است و صاحب تالیفات است -

### شیخ صالح بن عبد الکریم

شیخ صالح بن عبد الکریم کزکانی بحرانی متوطن در بلاد شیراز و در آنجا وفات یافته و مدتی پیش  
در جوار سید علاء الدین حسین و او از مشایخ اجان شیخ سلیمان ابن عبد الله باخوری است  
و فاضل و متوحد بود با مرثیه سلیمان متول امر قضا و مرافعات شد و چون خلعت و رقم قضا  
برایش از جانب پادشاه آوردند انجناب متناع نمود از پوشیدن ان و بعد از التماس و تحریف  
از سطوت سلطان ان خلعت را از پشت انداخت و از تالیفات اوست تفسیر اسماء الله الحسنة  
و رساله خمریه و رساله در جایز و این شیخ اجان از سید نور الدین سابق دارد -

### شیخ احمد شیخ جعفر بن کمال الدین

شیخ جعفر بن کمال الدین بحرانی از مشایخ اجان شیخ سلیمان ابن ابی طبنیه متقدم است و او با  
شیخ صالح بن عبد الکریم بحبت ضیق امر معیشت از بحرین بیلا و شیراز آمدند و در آنجا نیز مملو فضا بود  
پس شیخ جعفر بجانب هند رفت و در حیدرآباد متوطن گشت و شیخ صالح ششگونی نمود و هر یک که در ان بلاد  
اقام نمودند مرجع گردیدند فطاحمد بن صالح درازی بحرانی عالم و زاهد و ورع بود و از تالیفات او  
کتاب طلب حمدی و رساله در استخوان در هزار و صد و بیست و چهار وفات یافت و س  
علی ابن عبد الله بن احمد بحرانی بلادی از مشایخ اجان صاحب حدائق است و فاضل بود و در حکمت  
و معقولات و قلیل الرغبه بود در تدوین و مطالعه و از تالیفات او است رساله در علم کلام و رساله  
و بگرد علم کلام و رساله در نفی خبر لا یتجری و رساله در تقسیم کلمه بسوی اسم و فعل و حروف و شرح  
رساله سلیمان در منطق و رساله در وجوب جهاد در زمان غیبت و رساله در عدم ثبوت دعوی برتبه  
شاهد واحد و بین و او اجان دارد از شیخ سلیمان بن عبد الله بن متقدم -

### علی بن حسن علی بن احمد

سید علی بن حسن بن یوسف اجان و از شیخ محمد بن ماجه متقدم و او و پدرش و جدش از مشایخ  
فضلاء و اوجیه صلی الله علیه و آله شیخ سلیمان بن عبد الله بوده و سبب شیخ محمود بن عبد السلام از مشایخ اجان  
در مصاحبه حدائق و فریب بعد سال عمر کرده است

شیخ محمد بن حسن بن علی بن الحسین الطرطوسی مشغری نسبش بسوی مشغریست بمیم مفتوح پس از آن شین معجمه  
مفتوح پس غین بجه ساکنه پس از آن رای محمله و مای در آخر قریه است از قرائی جبل عامل و او عالم  
فاضل محدث بود و اخباری بود و او از محمد بن ثلثه او آخر است که جمع کردند اخبار کتب اربعه را و  
مولدش چنانکه خود در کتاب امل الامل نوشته در قریه مشغره در شب جمعه ثامن ربیع از سال هزار  
وسی و سه بود و در نزد پدرش تلمذ نمود و همچنین در نزد عمش شیخ محمد حرو و در نزد جد مادرش شیخ عبدالسلام  
بن محمد حرو و در نزد خال پدرش شیخ علی بن محمود و غیر ایشان و در قریه جع درس خواند و در نزد عم خود  
ایضا و شیخ حسن ظهیری و شیخ زین الدین محمد بن شیخ زین الدین شهید ثانی و چهل سال در بلاد خود ماند  
و در آن مدت دو دفعه حج عمل آورد پس از آن سفر عراق کرد و ائمه را زیارت نمود از آن پس بی بیات  
طوس رفت و در آنجا ماند و دو دفعه از طوس زیارت مکه رفت و براس کتب متعدده است

### اجازات صاحب وسائل

از تالیفات از آنجمله کتاب وسائل است که اخبار کتب اربعه را نیز جمع کرده و در مدت بیجده سال آن را  
تالیف کرده و آن شش مجلد است و اخبار اصول کافی را جمع نموده بلکه همان اقتصار بر فروع نموده  
و در آخر کتاب مذہب خود را در اخبار بطریق اخبارتین ذکر نموده و ادله بسیار بر آن اقامه کرده  
که او بن من مبيت العکبوت می باشد و مناسب اینکه اجازات صاحب وسائل که در او آخر کتابش  
گفته در اینجا ذکر شود از باب تیسر و تبرک و کثرت محارت در علماء مشایخ پس جان چنین گفته است  
در او آخر کتاب وسائل الفایق الخامسة فی بیان بعض الطرق التي نروى بها الكتب المذكورة عن مولفها  
و انما ذكرنا ذالك تيمنا و تبركا باتصال السلسلة باصحاب العصمة لا لتوقف العمل عليه لتواتر تلك الكتب  
و قيام القرائين علی صحتهما و ثبوتها كما يأتي انشاء الله تعالى فنقول انما نروى الكتب المذكورة و غیرها  
عن جماعة منهم الشيخ الجليل الثقة الورع ابو عبد الله الحسين بن الحسن بن یونس بن ظهير الدين العاملي  
باجازة و هو اول من اجازني سنة احدى خمسين و الف عن الشيخ الفاضل نجيب الدين علي بن محمد  
بن كمي العاملي عن الشيخ الكامل الاوحد بهاء الدين محمد بن الحسين بن عبد الصمد العاملي عن والده عن الشهيد  
الثاني الشيخ الافضل الاكمل زين الدين علي بن احمد العاملي و نروى بها ايضا عن الشيخ الاكمل كميل الشيخ زين الدين  
بن الشيخ محمد بن الشيخ حسن بن الشيخ زين الدين العاملي الشهيد الثاني عن الشيخ الاكمل الشيخ بهاء الدين  
عن ابيه عن الشهيد الثاني و عن شيخنا الشيخ زين الدين عن مولانا محمد امين الاسترآبادي عن السيد محمد بن علي  
بن الحسين العاملي بالاسناد الاتي عن الشهيد الثاني و عن شيخنا الشيخ زين الدين عن مولانا محمد امين

عن مولانا میر محمد بن علی الاسترآبادی عن الشيخ الجليل ابراهيم بن علي بن عبد العالي العالبي عن والده  
عن الشيخ شمس الدين محمد بن داود العالبي بالسند الآتي وزروها ايضا عن ابي عبد الله الحسين  
بن الحسن عن الشيخ نجيب الدين والسيد الجليل نور الدين علي بن علي بن ابي الحسن الموسوي العالبي جميعا  
عن الاستاذ المحقق المدقق الشيخ حسن بن الشيخ زين الدين العالبي والسيد الجليل السيد محمد بن السيد علي بن ابي  
الحسن الموسوي العالبي جميعا عن السيد علي بن الحسن العالبي والشيخ حسين بن عبد الصمد العالبي  
والسيد علي بن التبر فخر الدين الماشني العالبي والشيخ احمد بن سليمان العالبي كلهم عن الشهيد الثاني  
وزروها ايضا عن الشيخ نجيب الدين عن ابيه عن جده عن الشهيد الثاني وزروها ايضا عن خال والده  
الشيخ علي بن محمود العالبي عن الشيخ الجليل محمد بن الحسن بن زين الدين عن والده عن المذكورين  
عن جده عن الشهيد الثاني وعن خال والده عن السيد نور الدين العالبي بالسند سابق عن الشهيد الثاني  
وزروها ايضا عن المولى الاجل الاكمل الورع المدقق مولانا محمد باقر بن الفضل الاكمل مولانا محمد تقي المجلسي  
ايداه الله تعالى وهو اخر من اجاز في . عن ابيه وشيخه مولانا حسين علي التستري والمولى الجليل ميرزا  
رفيع الدين محمد التائيني والفاضل الصالح شريف الدين محمد الرويشدي كلهم عن الشيخ الاجل الاكمل  
بهاء الدين محمد العالبي عن ابيه الحسين بن عبد القدر العالبي عن الشهيد الثاني وعن المولى الاجل  
مولانا محمد باقر سلمه الله عن العدة المتقدم ذكرهم عن المولى الاورع الاتقي عبد الله بن الحسين التستري  
عن الشيخ الاجل نعمه الله بن احمد بن محمد بن خاتون العالبي عن الشيخ المحقق المدقق الشيخ علي بن عبد الله  
العالبي الكركي والفيقيه ابي العباس احمد بن خاتون العالبي عن الشيخ شمس الدين محمد بن خاتون العالبي  
عن الشيخ الجليل جمال الدين احمد بن الحاج علي العالبي الصياني عن الشيخ زين الدين جعفر بن الحسام العالبي  
عن السيد الجليل الحسن بن ايوبا الشخير بن نجم الدين العالبي عن العلامة السعيد الشهيد محمد بن علي العالبي  
وعن مولانا محمد باقر المجلسي دام ظله عن ابيه عن الشيخ اجل بهاء الدين محمد العالبي والمدقق النحرير القاضي  
محمّد الدين محمد والشيخ يوسف الجزائري عن شيخهم المحقق عبد العالي العالبي عن والده العلامة نور الدين علي  
بن عبد العالي العالبي الكركي عن شيخه الاجل علي بن بلال الجزائري عن الشيخ الجليل ابي العباس  
احمد بن فهد عن شيخ زين الدين علي بن خازن الجزائري عن الشهيد محمد بن علي العالبي وعن  
مولانا محمد باقر المجلسي عن ابيه عن القاضي ابي الشرف الاصفاي عن الشيخ عبد الله بن الشيخ جابر العالبي  
عن مولانا درويش محمد بن الحسن العالبي عن الشيخ فهد الدين علي بن عبد العالي العالبي الكركي  
والاستاذ السابق رحمه الله عن الشيخ جابر بن عباس الجفني عن الشيخ عبد الله الجزائري عن

عبد العالی العالی و عنه عن السيد الفاضل امير شرف الدين علي الحسيني الشولستاني عن الامير فيض الله  
بن عبد القاهر الحسيني النفریسی عن الشيخ الجلیل محمد بن الحسن بن زین الدین العالی عن ابيه عن الشيخ الجلیل  
الحسين بن عبد القدر العالی عن الشهيد الثاني و عنه عن امير شرف الدين علي عن الامير فيض الله عن  
السيد الجلیل السيد علي بن ابي الحسن العالی عن الشهيد الثاني و عنه عن امير شرف الدين علي عن مولينا<sup>العلی</sup> ابي  
ميرزا محمد بن علي الاثرابادي عن شيخه الشيخ ابراهيم بن علي بن عبد العالی الميسري عن ابيه وبالاسانيد  
السابقة كلما عن الشهيد الثاني العالی عن الشيخ احمد بن خاتون العالی عن الشيخ علي بن عبد العالی العالی  
الكركي وبالاسانيد عن الشهيد الثاني عن شيخه الفاضل علي بن عبد العالی الميسري عن الشيخ شمس الدين محمد  
بن داود الخزني عن الشيخ ضياء الدين علي بن الشهيد محمد بن مكي العالی عن والده عن الشيخ فخر الدين محمد  
ولد الشيخ العلامة جمال الدين حسن بن يوسف بن المطهر الحلي عن والده عن شيخه المجمع نجم الدين ابي القاسم  
جعفر بن الحسن بن سعيد الحلي عن السيد الجلیل شمس الدين فخر بن محمد الموسوي عن الشيخ الفقيه ابي الفضل  
شاذان بن جبريل القمي عن الشيخ عماد الدين محمد بن ابي القاسم البطري عن الشيخ ابي علي الحسن بن شيخ  
الجلیل ابي جعفر محمد بن حسن الطوسي عن والده وبالاسانيد السابق عن الشهيد محمد بن مكي العالی عن السيد  
شمس الدين محمد بن محمد بن ابي العالی عن الشيخ نجيب الدين يحيى بن سعيد عن السيد محي الدين محمد بن عبد  
بن علي بن زهرة الحسيني الجلي عن الشيخ السعيد رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني عن  
اميه والدائه بن علي الحسيني وفضل الله بن علي الحسيني الراوندي وعبد الجلیل بن عيسى الرازي  
ومحمد وعلي بن عبد الصمد النيشابوري و احمد بن علي الرازي ومحمد بن الحسن الشوهلي و ابي علي الفضل  
بن الحسن الطبرسي ومحمد بن علي بن الحسن الجلي وسعود بن علي الصواني وحسين بن احمد بن طحال  
المقدادي كلهم عن الشيخين ابي علي الحسن بن محمد بن الحسن الطوسي و ابي الوفا عبد الجبار بن علي المعز  
عن الشيخ ابي جعفر بن الحسن الطوسي قدس الله ارواحهم باسانيد المذكورة سابقا الى كل من روى  
عنه وقد عرف من ذلك الطريق الى الكليني والصدوق وحسن بن محمد الطوسي و احمد بن ابي عبد الله  
البرقي ومحمد بن حسن الصفار وعبد الله بن جعفر الحميري وسعد بن عبد الله والفضل بن شاذان ومحمد  
بن مسعود العياشي وعلي بن جعفر وحسن بن سعيد ومحمد بن ابي القاسم الطبرسي وجعفر بن محمد قولويه  
و علي بن ابراهيم والشيخ المفيد والمحقق جعفر بن حسن بن سعيد وغيرهم ممن تقدم علي الشيخ لعنايته و  
قد ذكر في هذا السند فان روى كتبهم وروايتهم بالسند المذكور اليهم و ابي الشيخ باسانيد السابقة  
في طرق التهذيب والاستبصار وفي الفهرست وفي طرق الصدوق السابقة وغير ذلك في المسانيد المذكورة



کلمه بطرقم الی الایمه علیهم السلام از آن پس بعضی از کتب مخصوصه را با سائید فائده کور و او را بعد از اطلاع بمقدمات کتب  
در مناظره با شیخ سلطان

گویند که در زمانیکه صاحب وسائل وارد اصفهان شد اخوند ملا محمد با قربت احترام شخصی و نوعی شیخ حرا  
نهایت احترام نمود و بسلطان تکلیف دیدن نمود شاه سلیمان با نهایت احترام دیدن از او نمود صاحب  
وسائل نظر بمقتضای سانس کی خوش صباح آن روز را خواست که باز دید سلطان نماید و بسلطان  
اعلام داد سلطان فهمید که این مرحله از سادگی شیخ است جواب داد که شیخ بعد از یک روز دیگر باز دید نماید  
پس بعد از یک روز دیگر شیخ با مصاحبت مجلسی و علمائی دیگر محضر سلطان فرستند و قاعده آن بود  
که علماء برای احترام سلطان بر فرش خاص سلطان نمی نشستند و سلطان هم در حضور علماء احترام  
لحم بر آن فرش نمی نشست پس مجلسی و دیگران در مقام خود نشستند و شیخ بر بالای آن فرش نشست  
سلطان از آن دلگیر شد و از شیخ پرسید که چرا با سائید قدر فاصله است شیخ گفت فاصله میان ایشان یک  
سند است سلطان سکوت کرد پس آنقضای مجلس مجلسی شیخ در مقام اعتراض برآمد که این گونه افعال اقول  
ثانیست سلطان نیست شیخ در جواب گفت که شما چرا از خدایتعالی چشم پوشیده آید با اینکه زمام محام امور ملک  
و سلطنت در دست خداست و از جمله تالیفات و کتاب جوهر السینه در احادیث قدسیه و آن اول کتاب است  
که او را تالیف کرده و پیش از او کسی احادیث قدسیه را جمع نکرده و کتاب صحیفه ثانیه از اوعیه علی بن احمین که حاج  
از صحیفه کامله سجاده است و کتاب هدایه الایمه الی احکام الایمه که سه مجلد است و منتخب از هدایه الایمه با حذف  
اسناد و مکررات از اول فقه تا آخر آن و کتاب فحرت و سائل الشیعه که مشتمل است بر عنوان ابواب شماره  
احادیث هر بابی مضمون احادیث و آن یک مجلد است و کتاب فوائد طوسی که یک مجلد از آن بیرون آمد و مشتمل  
بر صد فایده و مطالب تفرقه و کتاب ثبات الهداة بالنصوص و معجزات خدی مجلد است که مشتمل است بر سب هزار  
حدیث از کتب قدومه و کتاب لال لال در علماء جبل عامل و در آن اسما علماء متأخرین نیز می باشد  
و رساله در رجعت که این نامه است با قیافه از هجرت به برهان بر رجعت و رساله در بر صوفیه و رساله در خلق کافر  
و آنچه مناسب آن است و رساله در تسمیه مهدی صلوات الله و سلامه علیه و نامید از اکشف الغمیه در حکم تسمیه  
و رساله جمعه و رساله در اجماع و نامید از راجع بترتبه الاسماع در حکم اجماع و رساله در تفاوت قرآن و رساله  
در رجال و رساله در احوال صحابه و رساله در تنزیه معصوم از سهو و شبیه و رساله در واجبات و محرمات  
منصوصه از اقول فقه تا آخر آن و در آخر آن گفته که واجبات عدد آنها یک هزار و پانصد و پنجاه شد و محرمات  
یک هزار و چهار صد و چهل و شش شد و کتاب فضول المسمی در اصول ائمه مشتمل بر قوا علیها منصوصه در اصول بن اصول فقه و

فقه در طب و از جمله تالیفات او دیوان شعری است که قریب به سب هزار بیت است و اکثر آن در مدح پیغمبر و ائمه است و تالیفان جناب اگر چه بسیار است لیکن خالی از تحقیق است بلکه همان جمع گردنست و از جمله تالیفات او کتاب بدایه الهدایه است -

## شیخ زین الدین نوان شهید ثانی

شیخ زین الدین ابن شیخ محمد بن شیخ حسن ابن شیخ زین الدین شهید ثانی عالم فاضل متبحر مدقق محقق بوده و در علوم دینی که حاکی از ازل لال است و در دفعه اول را توصیف در فقه نموده و آن کمال توفیق است و صلاح و ورع و شاعر و منشی و ادیب و جامع و حافظ فنون علم منقول و معقول و طویل القدر و عظیم المنزله بوده و در زمان او برای او نظیری نبوده و بلند کرد در نزد پدرش شیخ محمد و شیخ بهائی و محمد امین استرآبادی و جماعتی از از علمای عرب و عجم و مجاور که بود و در آنجا وفات کرد و در نزد خدیجه کبری مدفون شد و صاحب و سائل در نزد او کتب عربیت و ریاض و حدیث و فقه و غیر آنرا قرات کرد و شعر را خوب میگفت و نواده و حواری بسیار دارد و دیوان شعر کوچکی دارد و کتابی تالیف نکرد بجهت شدت ورع و خوف شهرت و صاحب کمال گفته که متاخرین کثیر تالیف شدند و در مولفات ایشان سقطات بسیار است خدا تعالی از ما و از ایشان عفو کند و این باعث قتل ایشان شد و شیخ زین الدین تعجب میکرد از جدش شهید ثانی و از شهید اول و علامه و از نمیک بر مخالفین بسیار قرات میکرد و کتب فقه و حدیث و اصول ایشان بسیار متع میکرد و در نزد ایشان درس میخواند و شیخ زین الدین این امر را بر ایشان انکار میکرد که بر این مرتب شد آنچه ذکر شد از قتل ایشان خدا عفو کند از ایشان و صاحب لور لور بعد از ذکر انبکلام گفته که برای خدا با و خیر کنیز او در آنچه ذکر کرد از کثرت تعجب و انکار بر این فضل و افضال ایشان و آنچه او گفته حق و حقیق متابعت نمودن است اگر چه تابعان آن کم می باشند اما لا محبت اخبار مستفیضه از ائمه اطهار از منع از جلوس در مجالس ایشان و حضور در نزد ایشان و فرورفتن در علوم و احادیث ایشان و آمانا نیای پس بجهت آنچه در صدر کتاب متاخر عنوان کرد و مذکور است از حرام بودن حفظ کتب ضلال و نسخ آن و در میان و اینکه واجب است اطلاع از کتب ایشان اصل هر ضلال و گمراهی می باشند چنانکه اخبار را ل پیغمبر بدانست فیض شده است و آمانا پس مرتب شد بر این معاشرت کرد که داخل نمودند این اصول را که با اصول فقه می نامند در شریعت پیغمبر برائے متابعت گردن با اینکه این اصول را اصلی نیست در اخبار را بلیت با اینکه ابلهیت حریص بودند بر بیان هر حقیر و سیر از احکام پیغمبر پس چگونه اصول را از ذکر نمی کردند اگر این اصول را صحتی بود و آمانا کلام صاحب حدائق بود

در روشنی زین الدین بر صاحب حدائق است

در کتب سقطا بسیار است

مؤلف کتاب گوید که در بدو امر از این تعریف و توصیف که برای شیخ زین الدین کردند مرا اعتماد و اعتقاد و  
بر نفاهت و فطانت و فهم و زکاوت او بوده لیکن از این کلمات و ابسیضا هر شد که او صاحب حدائق  
را چندان فحی نبوده پس بگویم اما جواب از دلیل اول پس باین نحوست که مراد از اخبار مانعه در آن صورت  
که از مجالست ایشان فحی در عقا و ظاهر شود و اما اگر آب تقیه باشد و از بابت رفع شر ایشان و دفع  
فتنه و فساد ایشان باشد پس در آن صورت مجالست لازمست چنانکه ائمه با با مخالفین می نشستند و مجالز  
جماعت و جمعه ایشان حاضر می شدند و حضرت ابیالموئین و ائمه با متخلفین می نشست و صحبت میداشت  
و در مقام استئذان آنچه صواب بود در جواب بیان میفرمود و ایضا حضرت صادق فرمود که با مخالفین  
بحسن معاشرت رفتار کنید تا اینکه بگویند خدا رحمت کند جعفر بن محمد را که اصحاب خود را نیکو ادب داده و  
و باین مشعر است آیه شریفه و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا الی آیه یعنی شما کفار را  
و شما نمیدانید که این موجب آن میشود که آنها نیز دشنام میدهند خدا را علاوه بسا باشد که کس خواندن  
و کتب ایشان رجوع کردن برای اینکه طریق ایشان را انسانی مطلع شود ادله ایشان را ببیند و آنها  
را رد کند و جواب از آنها گوید و اعتقاد عوام کالانعام را از ترزلزل نگاه دارد و واجب کفائی خواهد بود  
چه بجای اینکه حرام باشد سیمایا اینکه از کتب ایشان اخبار را ببیند که دلالت بر مدعا داشته باشد و با  
الزام کند آنها را و این مجادله بر نحو احسنست و پسندید و مطابق عقلست و طریقه اصحاب ائمه  
همچنین طریقه ائمه همین بوده چنانچه بر متبع ظاهرست و همین وجه جواب داده میشود از دلیل دوم  
چنانکه فقها در همان کتاب متاجر استثناء کرده اند حفظ کتب ظلال را برای الزام و اتمام حجت بر ایشان چنانکه  
بر متبع محقق نیست و بجهت تضعیف ادله ایشانست و این مطلب در موضوع مشابهست که منکران مباحثت و  
مکابرت و اما جواب از دلیل سوم آنست که نسبت اصول مذکور متبذره و دادن نهایت ناشی غیاب  
و عدم فطانتست چه اصول را مباحث الفاظست و غیر الفاظ آنچه مباحث الفاظست چگونه میشود که فقیه  
بحث از آن نماید مثلاً امر باینست که ما اصولیین این بدعت حرام را گذاشتیم  
شما اخباریین چه میکنید یا بحمل بر وجوب میکنید یا ندب و بر هر تقدیر یا با دلیل باید اقامه نماید که در حق  
ائمه امر بر اینست و وجوب بوده با بدون دلیل باید بگوید را اختیار کنید البته راضی نمیشوید که بدون دلیل  
سخنی گویند پس شما هم سله امر را باید عنوان کنید و سخن گویند علاوه مگر شما آیه ما ارسلنا من سول الا  
بلسان قومیه را انکار میکنید البته تکالیف بلسان عرب بیان نشد و لسان بنیامی و آل او را باید نفهمید و تخلف  
را فهمیده باشیم و یا لسان ایشان بجان لسان قوم بوده یا اصطلاحی داشته اند پس باید بحث از حقیقت

شرعی و حقیقت و مجاز و مجس و اعم و امر و مخی و عام و خاص و محمل عام بر خاص و مطلق و مقید و محمل مبین  
 ما نمیم تا علم به تکلیف و باطن این ما نمیم در نزد انس و باب علم علاوه در حدیث نیز وارد است که نذر ده خدمت  
 حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که چرا واجب است نماز را قصر کنیم و حال آنکه خدا تعالی القصر و تکفیر را باطنی است  
 انجاء مشک به بیان غیر حجت ایضا زان ابراد کرده که چرا باید بعضی از سر را مسح کردند تمام را حضرت فرمود  
 مکان الباری یعنی با بر و حکم برای بعضی است پس ائمه بیان از ابر و جلال فرموده اند و قوله اذا امرکم شی  
 ما تو منه ما استطعتم بران دال آن قوله علینا بالقراء الاصول وعلیکم بالفروع اقوی شاید بر اجتهاد است و حاجت  
 کتاب و اجماع و جزو بخوان پس در کلام امام نیز بسا باشد که ایمائی بدان شود و در حجت روایت حدیثی روایت است  
 که معصوم مستحب با جماع شدن طلاق با جماع دلیل قطع است و بعد از حصول قطع نمی توان دلیل بر حجت قطع آورد  
 چه این دلیل اگر قطعی است مستلزم دور است و اگر ظنی است پس این مثبت قطعی بید است عقیده نخواهد بود و علاوه  
 فان المجموع علیه لا یرسبیه دال بر حجت اجماع است و اصل برائت است و استصحاب همما از اخبار بزر داشته شده  
 و ما حبل الله علیه عن العباد و اضرب ان دلیل اصل برائت است و لا تنقص للیقین الا یقین مدرک استصحاب  
 غایه امر آنکه در نامیدن ان باصل برائت و استصحاب اصطلاحی است که کرده اند و لا مشاع فی الاطلاق  
 پس این اصول چه بدعتی است که مجتهدین داخل دین نموده اند و کدام سلسله است که شما اخبار متین و باطن  
 احتیاج نیست و حاجت عقل پس اخبار بسیار بران دال است و عبارت حدیث یکا نشب و یکا عاقب  
 شما بمصدق است و اما قطعیت اخبار چنانکه اخبار متین ادعا میکنند پس ان غلط صرف است با وجود تعارض  
 میان اخبار و عروض و وجه اختلاف و تفاوت قرائن حال و متعال برای تادی اعصار و با جواب این  
 سخن را در منظومه الفیه در اصول و در شرح ان و در حاشی قوائین بنحو تطویل و فصل تفصیل و بطریقی بیان  
 نمودیم بنحویکه قابل کار نیست و تکلم درین مقام زیاد و هازین خارج از محل کلام و مقصد و مرام است  
 ولیکن ذکر اجمالی لازم است پس میگوئیم که قول صاحب صاعل که گفت که محمد بن ثلث شهادت دادند بر اینکه  
 این اخبار که مذکور شده است در کتب اربعه بنیاد و بین الله حجت است کلامی است که از عقل دور است چه محمد بن  
 برای عمل خود شهادت دادند و این دخلی دیگران ندارد بنده نیز میگویم که فتاوائی که من گفته ام در میان  
 من و خدا بر ائمه و برای مقلدم حجت است علاوه روایات محمد بن بائیکه بگر اختلاف دارند چه بسیاری از انجا  
 تمذیب و اخبار کافی با هم تناقض دارند و هر دو با من لا یخضره الفقیه همین صورت را دارند بلکه در  
 یک کتاب اخبار متعارضه است پس تکلیف چیست و از شما اخبار متین سوال میکنم که آیا ما چه عمل کنیم که ائم  
 در متعارضین باخذ کنیم اگر بگوئیم که رجوع باخبار خلاصیه که در مقام طراح تعارض اخبار که صاحب باطل



در باب قضا ذکر کرده شک میکنیم جواب میگوئیم که اخبار علاجیه نیز با هم تعارض دارند و در بعضی موافق و در بعضی  
مقدم داشته و در دیگری مثلاً مخالف عامه را مقدم داشته غرض اینکه آنها هم عالی از تعارض نیستند  
علاوه شهادت در احکام شرعی مسموع نیست و دلیل بر حجت آن قائم نشده است اگر بگوئیم که عمل میکنم  
بهین اخبار برای اجماع گوئیم او گویا این اجماع نقیدی است مثل اینکه مانع موجود را همه حلال می دانند  
و حلال و یکی شراب می داند یعنی عصبرخی و حلال و یکی آب قلیل طاقی نجاست میداند و پاک و حلال  
چنین اجماع چه قدر دارد همچنین این اخبار را مانند مرتضی دانند و حجت دیگری واحد می داند و حجت دیگر  
ظاهره یا اجماع عمل بر هیچ اعلاست یا هیچ قدمائی یا شعوری و یا موقوف را هم عمل میکردند و یا حسن هم داخل  
در اجماع است یا نه و یا ضعیف هم معمول به است یا نه پس چه اجماعی در میان خواهد بود بلکه این دعوی  
سخنی است بی پایه و اما آنچه امین اخبارین ملاحظه امین استرا با دمی گفته که شریعت پیغمبر و دو نفر خداست  
یکی روز سقیفه نبی ساعده و یکی روز یک علامه حدیث را حسن و موثق و ضعیف و صحیح تقسیم نمود و این سخن در  
غایت عبودیت و عدم فطانت و ناشی از لجاج و عداوت چه صحیح در اصطلاح قدما هر خبری را می گفتند  
که محل اعتماد باشد و قرائن بر آن موجود باشد و ملاحظه داشته باشند و اکنون بسبب طول مدت قرائن از میان  
رفته دینی دائمی که هم تهر قریه داشته بود و یا نه پس باید احادیث را تقسیم کنیم و جستجو کنیم و ببینیم کدام  
باب بجز است و قطون احتیاج به بیان متقدم سازیم انوقت عمل کنیم و تغییر این جان نداریم و شما اخبارین اگر  
اگر قرائن در دست و ادب پس با بنائید و ما را خواطر جمع کنید و الا با این مفوات و این سخنان بی پایه و این  
اعلاط حکم الله نمیتوان ثابت کرد علاوه و ملاحظه امین را بین که چه قدر از اقوال علماء بجز است و نفی دیگران  
تقسیم از طلا میست بلکه سید بن طاووس که از صاحبان کرامت است و صدای صاحب الامر را شنیده او  
این تقسیم نمود و همچنین محقق اول صاحب البیع و ایشان در طبقه سابقه از علامه باشند و علامه که از خبر صاحب  
کرامت بود و متابعت ایشان نمود پس بین که این مرد با وجود اینکه خبر از جائے ندارد و باطلا از  
علم او صادر شده است و اما اینکه بعضی از اخبارین علم رجال را بدعت دانسته اند نهایت نامربوط است  
چه بعضی از رجال اسناد فاسق و بعضی عادل و بعضی غیر ضابط و بعضی از غلط و بعضی که آب و این متقدم  
قطعه است پس بدون علم رجال و انضمام فنون رجال به گونه عمل حدیث کنیم با اینکه مصمم هم گاهی تقصیف  
می کرده اند و از اغیبت استند و شیخ علی برادر شیخ زین الدین در کتاب در المنظم و المنثور نوشته  
بعد از اینکه شیخ زین الدین را ذکر کرده است بعد از آنکه بر او متنافر شده است بلکه شیخ زین الدین  
ساقوت نموده یا رجم و در منزل شیخ عباکی شد و شیخ بهائی او را کرامت تمام کرد و او در خدمت شیخ

نقد و تحریف  
احکام شرعی

شروع دومه خراب شد

سراسر عاوس  
تقسیم کرده

اعلاط

مدتی دراز ماند و در آن مدت مشغول بود در خدمت شیخ بدیس خواندن و قرائت مصنفات شیخ و غیر آنها  
و در نزد غیر شیخ هم درس میخوانده چون متقل شد شیخ بجائی الدین در همان سال که والدین وفات یافت  
و آن سال هزار سی و یک بود پس مسافرت نمود شیخ زین الدین بکته مشرفه و در آنجا مطالعه اشتغال داشته  
پس من بکته مشرف شدم و با او بیلا دما مراجعت کردیم و من در نزد او درس خواندم در اصول و فقه و نبوت  
پس بار دوم به حج رفت و بزودی برگشت و مولدش در سال هزار و نه بود و متقل شد بسوی حجت خدا  
و رضوانش در روز بیست و نهم ذی الحجه از سال هزار و شست و چهار دمن در بکته مشرفه بودم و با او در روز  
عرفه جمع شدم و در خدمت او بودم تا این سال و مدفون شد بایدهش در مطلی در مقابر بکته مشرفه تا اینجا  
کلام برادر شیخ علی بود و شیخ زین الدین اچان دارد از پدرش شیخ محمد و از شیخ بهار الدین -

### شیخ محمد بن شیخ حسن

سده شیخ محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین شهید ثانی فاضل و مدقق و ورع و فقیه متبحر در جلال  
بوده و در ابتدا عمر در نزد پدر بزرگوارش شیخ حسن و سید محمد صاحب مدارک درس میخواند  
و از ایشان حدیث و اصول و غیر آنها اندک و مصنفات ایشان را قرائت میکرد و از متقی و معالم  
و مدارک و آنچه سید محمد بر کتاب نافع نوشته بود و بعد از وفات ایشان مدتی مشغول مطالعه بود  
پس از آن بکته مشرفه شرف شد و در آنجا خدمت میرزا محمد بن علی بن ابهریم استرآبادی صاحب جلال  
مشرف شد و در خدمت او حدیث قرائت کرد پس از آن بیلا دمن خود مراجعت کرد و مدت قلیله در آنجا  
اقامه نمود پس از آن بعراق مسافرت کرد و بحیث خوف از اهل شقاوت و نفاق و مدتی در کربلا ماند  
و بتدریس اشتغال داشت تا اینکه روزی در کربلا نماز می کرد پس مردی بجانب انتخاب تیری نهاد  
آن تیر از جملوی سینده او گشت و خدا او را حفظ نمود پس از آن بکته مشرف شد و باز از آنجا بعراق رجوع  
نمود و مدتی در آنجا اقامه داشت پس از آن سی و بی و بی و دوه که از عراق بیرون رفت و بسوی کتبه  
آمد و در کتبه بقدری ماند که وفات کرد و کینست او ابو جعفر و لقبش فخر الدین بود و عابد و زاهد و فقیه و محدث  
و متکلم و حافظ و ادیب و جلیل الشان بود -

### در کرامات شیخ محمد

و در کتبه مشرفه خبر داد بقرب اجلش قبل از موت و این از کرامات عظیمه است و کرامت دیگر آنجا  
اینکه در آن که وفات کرده بود و هنوز دفن نشده بود صدای قرآن در نزدش او شنیده  
شد و کسیکه اطلاع یافت گفت که این قرائت کننده طهاران کرده که من قائم محمدی می باشم

روحی و روح العالمین فیاه و حکایت قرآن خواند زاز و بجه شیخ محمد که دختر صاحب دارک بود نقل نمود  
و این دو کرامت را شیخ اسد الله کاطینی رفع الله قدره در کتاب معانی که ده و فرمود که حضرت صاحب الامر  
در شب وفات شیخ محمد او را دیند بخواند که در آن زمان و در آن بلاد یافت نمیشد و از احتیاط و تقوی  
شیخ محمد اینکه با و گفتند که فلان شخص از اهل این بلاد است زکوة یعنی دین پس شیخ محمد هر چیز کوی که برای  
توت عیالش میگرفت اول زکوة از ازی داد از آن پس از آن تصرف نمود و امیر یونس بن خرقوس در آن  
برای شیخ محمد پانصد قرش فرستاد در آن زمان که شیخ محمد در کعبه بود امیر یونس صاحب مزارع و باغها  
بسیار و املاک بسیار بود و همیشه احترام نمود از اینکه مال حرامی داخل مال ما شود و مراسله شیخ نوشت  
که مثل بر آداب و تواضع بود و بسیار متقد بشیخ بود و در آن مراسله التماس نموده بود که ان عیبه  
را قبول کند و نوشته بود که از مال حلال من است و زکوة خمس از داده ام پس شیخ محمد امتناع از قبول  
ان نمود ان رسول گفت که اهل و عیال تو در بلده انبردست و صلاح در عدم قبول نیست زیرا که ادرا  
خلوص عقیدت در شماست و برای اهل و عیال شما در نهایت مشقت است شیخ محمد فرمود الحال که ضیق است  
و بیچاره را ضبط کرده و هر سالی از آن صد فروش از قماش و عود خریده تا ان وجه تمام شود -

### در خواستن سلطان شیخ محمد را

و سلطان ان زمان از کعبه او را طلب داشت و مبلغی برای مخارج ان مقرر داشت و مراسله از زکوة  
تواضع با و نوشت پس شیخ اجابت نکرد و بشیخ گفتند که جواب سلطان را بنویس شیخ گفت که جواب بدو  
دعا لائق سلطان نیست و از دعائین منی داریم پس چون بر او الحاح کردند بعد از تا مل فرمود که حدیث  
وار دشنه بر اینکه از برای امثل او دعا هدایت میتوان نمود پس مراسله نوشت و دعا بلفظ اید الله نوشت

### در کرامت شیخ محمد

و شیخ علی در المنشور آورد و ان سمشور است اینکه انجناب طواف می کرد پس مردی با و دست  
کلی داد از گلهای متفرقه که در یک دهنه و ان وجود ندانست سیما ان فصل و زمان فصل  
نمود پس شیخ بان مرد گفت که ایل گل از کجاست فرمود که از خیابان است  
شیخ خواست که بعد از ان جواب سوال او را داند باشد هر چند فحش که او را نید تا اینجا کلام شیخ علی بود  
البته معلوم است که ان شخص حضرت صاحب الامر بود و بعضی از اصحاب شیخ مذکور با و گفتند که سلطان  
خواست که او را خواست بنحویکه تو را ممکن نیست که جواب کنی باید ببله سلطان رفته باشی پس شیخ محمد دعا  
کرد که خداوند انکار در علم تو چنین جزیه گذشته است پس اهل مرا برسان و پس از ان می گفت

که عنقریب من خواهم وفات کنم و صفات او را خلف با شرف مقدس او شیخ علی در کتاب المنشور ذکر فرمود و آن بدین نحوست شرح استبصار که مجلد از آن برور یافت و شیخ اسد الله در مقامی گفت که آن شرح در همان طهارت و صلوات است و حاشیه شرح لمعه در چند مجلد و تا بکتاب صلح رسید و حاشیه بر معالم الاصول پدرش که مجلد متوسط است و حاشیه بر عبادات من لا یخضره الفقیه و شرح اثنا عشریه و الاثر و حاشیه بر مختلف الشیعه علامه و حاشیه بر مدارک سوائے حواشی که معلق بر مدارک کرده و حاشیه بر بطول و کتاب روضه الخواطر و زمره النواظر و آن کتابیست بر نواید و مسائل و اشعار غیر او و حکم و غیر آن که از چند کتاب القاطع کرده و رساله در مغایرت میان غنا و فقر و رساله در تزکیه راوی و رساله در تسلیم در صلوٰۃ و تحقیق کرد و در آن رساله آنچه را که در نزد او ترجیح داشت و رساله در تسبیح فاتحه در سوائی که عین اولیٰ و تسبیح دا و در آن آنچه را که ترجیح در نزد او داشت از اخبار تسبیح و کتاب مشتمل بر اشعار او و اشعار غیر او و مراسلات میان او و معاصرین او و کتاب جامع مشتمل بر بواعظ و فضائل و حکم و مرآت و الفان و مدح و مرسلات شعریه میان او و میان شعراء اهل عصر و جوابهای ایشان بر آن او در مدح و الفان و کتاب شرح تهذیب الاحکام و رساله در طهارت و حواشی بر کافی و حواشی بر منہج المقال استادش میرزا محمد و انجناب داماد صاحب مدارک بوده و در لور و لور گفته که من واقف شدم بر جملہ صفات شیخ محمد که از انجمله شرح استبصار و حاشیه فقیه بود و در کلام او تا مل کردم پس یافتیم او را که مرد فاضلیست لیکن عبارات او معقده و غیر سلسله و تصنیف او غیر مذهب و غیر محرست و می بینی او را که بحث می کند در مسئلہ ما اینکه بوضع مطلوبان مسئلہ میرسد حواله نمیکند یا نش را بجوابی او بر کتابهای دیگر با تصنیف دیگران یا ناشی از عجز است یا ناشی از عدم جودت بلکه تصنیف تا اینجا کلام لور و لور بود مؤلف کتاب گوید که حواله کردن تحقیق را بکتاب دیگر ضرر نفهم و علم او ندارد پس باشد که مسئلہ را در جائی دیگر تحقیق نموده است و لذا باختصارش می پردازد و حواله بوضع تفصیل میکند و این فقیر طهارت و صلوٰۃ حاشیه او را بر شرح لمعه دیده و همچنین حاشیه او را بر معالم الاضافه لیکه بسیار با دقت و تحقیق فطانت است و اگر شیخ محمد اخباری می شد هر آینه صاحب حدائق در توصیف او غایت مبالغه نمیداد چنانکه کرده لیکن چون جناب شیخ محمد بود لذا این دقایق در فهم او وارد ساخت و شیخ عبداللہ بن حاج صالح بحرانی گفته که شیخ محمد مدقق بود اما محقق نبود و از شیخ علی بن سلیمان بحرانی حکایت داشته که او شیخ محمد را دید و ذکر کرد که برای او رتبه اجتهاد بنو زیرا که از شدت تدقیق بجائی واقف نمی شد و این وقت را جزیره میگویند و هر که مطلع شود بر صفات او مانند شیخ استبصار و حاشیه فقیه می داند که جزیره داشت و ذکر کرد پیش از شیخ علی



در کتاب در المنثور که در نزد من است بخط جد مبرور مرحوم من شیخ حسن قدس الله روحه بعد از ذکر مولده این  
 برین الدین علی انیکه تولد شد برادرش فخر الدین محمد ابو جعفر و فهم الله طاعه و بهاها الی الخ و اید بها با تعد  
 الالات فی جمیع الامور و جلل الله فداها من کل محد و ید و چاشتگار و زود و شبانه و هم شهر شعبان سال  
 نصد و هشتاد و من نظم کردم در شب پنجم شهر ربیع سال نصد و هشتاد یک در مشهد حسین ابن ابی و بی  
 احمد ربی الله از جانی + محمد من فیض نعمه + تاد یحکم لا نزال مشله اسمیه + بخوره یسع الله  
 بسطط شد از تاریخ مولد و وفاتش انیکه عمرش پنج سال سه ماه بود تا اینجا کلام شیخ علی بوده و تاریخ و کما و هزار و بیست

سو در احوال شیخ علی بن شیخ محمد

شیخ علی بن شیخ محمد مقدم فاضل و جلیل القدر و متبحر و تالیفات او حواشی بر شرح لمعه جلدش شهید ثانی  
 در چند مجلد و فاضلانه نوشته و اسم آن زهراة الذویه است و شرح کتاب اصول کافی و ازان بیرون آمد شرح  
 کتاب عقل و علم در یک مجلد و کتاب در المنثور و رساله در رد بر صوفیه و نامیده از بسهام المارقه از اغراض  
 الزنادقه و رساله در رد کسیکه غنا را تمیذاند و درین دو رساله تعریض بر ملائسن فیض کاشانی کرده و حواشی  
 فواید مدینه و در رد بر ملا محمد امین و حواشی بر معالم و حواشی بر من لا یحضره فلیک و کتابیکه قریب بچهل هزار بیت است  
 از فنون متفرقه و فواید و اشعار و کتاب دیگر که مثل آنست و وازده هزار بیت است و کتاب دیگر نظیر آن که چهار  
 بیت است و غیر اینها از رسائل و ذکر نمود احوال خود را در مجلد دوم از کتاب در المنثور و ذکر کرده و ولادتش  
 و هزار و سیزده یا چهارده شده و لیکن عمر طولانی کرده و بر ملائسن زیاده و طعنه داشته برای انیکه ملائسن  
 ملین بر علما داشته و در دیباچه شرح کافی مسمی به وافی گفته یا بقی اربک معنا و لا تکن مع الکافرین  
 اتی المعتقدین و ملین بر علما در کتاب سفینه النجاة نوشته و میل به تصوف داشته فلذا شیخ احمد محاسنی  
 در کتاب خود ملائسن ملائسن نام نهاده و همچنین شیخ علی با محقق سبزواری در نهایت عداوت بوده و رساله  
 در مذمت او نوشته و سنس با و داده و گفته که در بازار زنجان با و مان در دیده و نخواه با بده مولف کتاب را  
 عقیده است که محقق سبزواری از اعیان علما امامیه بوده و در نهایت زهد و ورع و تقوی و از جمله  
 مشایخ اجماع است و امر بر شیخ علی مشته شده که او را باین گونه امور نسبت داده است و جده مادر شیخ علی  
 مذکور و خضر شیخ علی بن عبدالعالی کرد کی محقق ثانیست و در حاشیه تعلیقه شرح لمعه گفته که من جد ام و ختر  
 محقق ثانی را ادراک کردم و حال انیکه او از نوذجا و زکرده و من صغیر بودم و شیخ علی در کتاب در المنثور  
 ذکر کرده که چون پدرم بخرافه رفت من شش ساله بودم و در بلد ما فتور بزرگ واقع شد که هزار کتاب  
 از کتب سوخته شد پس بقریه کرک بفرج رفتم و در آنجا مدتی اقامه نمودیم پس من با برادرم مسافرت کریم

بسوی عراق در حایکه دوازده ساله بودم و آن را ختم کردم و حال اینکه سن من نه سال سیده بود و والدۀ من بسیار رافت بمن داشت و همیشه بچشم وصیت داشت که مرا نزنند و امانت نه نماید و در هر روز چند دفعه تفقّد احوالم مینمود پس مشغول تعلیم شدم در خدمت شاگردان جدّم و پدرم و غیر ایشان و آنجا شیخ جلیل فاضل شیخ نجیب الدین بود و برادر من شیخ زین الدین و سید نور الدین و شیخ حسین بن طحیر و شیخ محمد حرّ قوشی رحمهم الله تعالی و چون برادر من از نزد من رقت مشغول باطفال و عیال بودم و باین حال تشویش بطلب علم بودم و کتب متعدّدۀ توشتم و حریص بودم بر محافط کتبی که باقی ماند پس مسافرت نمودم بسوی مکه بعد از وفات والدّم و آن در سال هزار و سی و دو و یاسه بود و من شانزده ساله بودم و با صغیر سن و وحدت خودم عنایت و لطف خدا را بالنسبه نمودم و دیدم و در انفسر اموی اتفاق افتاد که از غریب

### در کرامات شیخ علی بن شیخ محمد

از انجمله کرامت اولی آنکه چون از دمشق سفر کردیم در منزل اول من با ستیری سوار بودم و با چاه از حاجیان در پیش افتادم و شتران ما در ونبال بودند و با ما رفیقی بود که غلام صغیر سندی داشت و همراه من کار کرد و که از من افتاد و اتفاق چنین افتاد که غلام آن مرد بر پشت شتر خوا بید پس بر زمین افتاد پس آن کار در دران مکان دید پس آن منزل آورد و انکار و رانی شناخت و قصه را نقل کرد که کرامت آنکه چون بکافی رسیدیم که بر کمانقه میگویند و در میان دو کوه واقع شده و در آنجا مکان نگلی رسیدیم که ممکن نبود مژور از آنجا بگریک قطار یابد و قطار پس من با بعضی از رفقا که بر استر سوار بودیم در پیش قیام و نازل شدیم در مکانی که انتظار می کشیدیم آنکه حاج از آن راه عبور نمایند پس طول کشید و بعضی از رفقا ما غم نمودند که از پیش نمبر لے رفته باشند که از آنجا میگویند پس من با ایشان رفتم و بعضی از اسباب از دران مکان گذاشتم و قاعن توافل آن بود که هر وقت که از آن معبری گذشتند شترانرا میخواستند بایند ما همه جمع شوند پس از آن میرفتند پس چنان اتفاق افتاد که مناج و خوا باندن شتران ما در شب اتفاق افتاد چون ایشان با رسیدند و منزل ما آمدند با بیکه در آنجا فراموش کرده بودیم برای ما آوردند کرامت ثانی آنکه شیخ محمد حرّ الله تعالی در آن لاجج بجای آورد و حاج بر دو قسم بودند مقاطع شتاره و قاعن آن بود که شتاره از طرف ست و چپ پشت سر حاجیان میفتد پس در شب چیزی از آلات سفر از من کم شد و شیخ محمد پیاده شد و با شتاره میرفت پس ملاقات کرد آنچرا که از من مناج شده بود و کم شده بود و از برای ما آورد کرامت رابعه آنکه چون نزد یک بکام مشرفه رسیدیم من با دو نفر که استر سوار بودیم از عسکان پیش افتادیم پس چون بکام مشرفه رسیدیم من بحر مقدم بران طواف عمره و من تنها بودم پس اول در اطراف

بیت الحرام گردیدیم تا آنکه اماکن معبوده را که شناختن آنها را سزاوار بود و در وقت طواف آنها را شناختیم  
 پس را ده کردم که طواف کنم که ناگاه مردی که طواف مردم تعلیم میکرد به نزد من آمد و گفت که باید تو را طواف  
 و هم پس گفتیم که من مردی از اهل شام هستم و از حاج شامیان به پیش افتادم و با من دراهی نیست که بتودا  
 باشم بلکه بغیر از لباس احرام چیزی ندارم اگر راضی می شوی که چیزی از من نگیری مرا طواف ده  
 و الا مرا و گذار پس نزد با من نماز نمود و سخنان درشت بمن میگفت ناگاه مردی دیگر آمد و ان مرد  
 را به حبس کشید و با و گفت که این شخص را و گذار که برای خود طواف کند و این شخص و پدرش پیش او صدقه مثل  
 تو را طواف تعلیم نمودند و گذار او را که طواف کند پس مرا و گذاشت و من بخوایم خود می دانستم و میخواستم  
 طواف نمودم کرامت خامسه آنکه چون از مکه مراجعت کردیم و منزل ما بدر بود و ان میان مکه و مدینه  
 پس چون صبح طلوع نمود من و یک نفر رفیق که بر دراز گوش سوار بود در میان قناریات  
 حاج وضو گرفتیم و نماز گذاریم و با شمشیری بود که در حال نماز در انجا گذاردم و فراموش نمودم که بردارم  
 و حاج از زمین و یا را منوضع بر او می رفتند پس بقدر نصف فرسخی راه می رفتیم و منزل گرفتیم و خیمه خود را تسویه  
 نمودیم در ان زمان بخوابم آمد که شمشیر فراموش شد رفیق خود که را کب حار بود گفتیم که رفاقت کن که با ان  
 موضع رویم و شمشیر را بگیریم اگر شمشیر گیر آمد فوالمطلوب والا تفرجی خواهد بود ان رفیق گفت که این  
 عبت است من گفتیم که بر خیز برویم انزد با من آمد چون نزدیک ان مکان رسیدیم از دور نگاه کردیم دیدیم  
 که شمشیر در ان موضع است و حاج از راست و چپ مرو می آیند پس رفیق خود گفتیم که تند برویم که شمشیر را دیگری  
 بر ندارد و پیش شیرا گرفتیم و مردم نگاه میکردند و تعجب نمودند کرامت سادسه آنکه برایم اتفاق  
 افتاد که شرح لمعه را در اول دفعه درس میگفتم پس عبارتی رسیدم که در انجا لفظ صدقه را نداشته پس  
 کمیند از من سوال کرد که صدوقان کیانند من گفتم که محمد بن بابویه و برادرش میباشند چمن در ان شبجا بود  
 و بعد شهادت ثانی ما در خواب دیدم که بمن فرمود که ای فرزند من صدوقان محمد و پدرش میباشند  
 کرامت سابعه آنکه همیشه سعی زیادی داشتم که انچه کتب ملاتی مانده بمن برسد پس سبب انقطاع  
 حاج طولی کشید پس مردی انچه خواست بذل نمودم و در انتظاران بودم که ان کتب را بمن برساند  
 چون نزدیک بزمان آمدن حاج شد پس شبی در خواب دیدم که مردی بسوی من آمد و با او  
 طبقه است که در ان سینه آدمیت با اضلاع او پس از ان مرد سوال کردم که این چیست مرد جواب  
 گفت که این سینه قد تو زین الدین است در روز همان شب خبر آمدن حاج رسید و کتابهای ما را آوردند  
 و بسیاری از ان کتب به جلد شده بود و بعضی تلف شده بود از کثرت نقل و تحویل کرامت شامسه

گفته

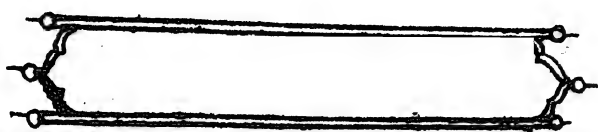
در وقت دیگر خواب دیدم که حیدر شهنشاهی را جامه عتی گرفته گفتم که سپهر او گرفته اند برای آنکه  
 را بکشند من گفتم که ای کافری خود نشان را گشتن اول که بار دیگر منو ایند او را بکشند پس بعد از چند  
 وقتی خبر رسید که اکثر کتب که باقی مانده در بلاد تلف شد و بغارت رفت و این از کرامات شهنشاهی  
 بود و چون سفر کردم به بلاد معلوم برائے مصالح که اقتضای آن نمود و از ماکل مشتبه آنها خوردم و غیر  
 مسکات آب و خود ز قمار کردم این فیض و صلاح را که در او اعلیٰ سن داشتم از من دور شد و چون در غم  
 و موم از آن بلاد توجّه نمودم و بسوی مکه مشرف آمدم اتفاق افتاد بر ایمن اشیائی تیرکت  
 حج و زیارت و مؤلف این کتاب آنها را در ضمن کرامات سابقه و عدا و آنها مندرج ساخته پس مگویم  
 کرامت تاسعه اینکه بمن رسید در میان اصفهان و بصره و مردی از بلاد با حاج می باشد و گفته  
 که من بیکه سفر میکنم بقصد اذیت شیخ مذکور و چنان شایع نمود که من در بلاد عجم بودم و شیخ علی چنین و  
 چنان کرد و چون خبر بمن رسید دلنگ شدم پس چون وارد بلد ذوق شدیم من در خیمه نشستم  
 که افراد بر من گذشت پس او را ندا کردم که حسین و چنان گفتی گفت بلی و زودست که به بینی که من  
 چه کار میکنم گفتم که چرا چنین خیال را در دل گرفتی در جواب گفت که تو در اصفهان چیزی نمی نداری  
 و من تلافی مینمایم پس من گفتم که من از خدا سوال مینمایم که دفع شر تو از من نماید پس چون بکان  
 خود رفت به آزاریت مبتلا شد و بعد از چند روز بصره رسید و در آنجا وفات کرد و خداوند عالم شرف او  
 از من دفع کرد کرامت عاشره و مثل آن از دو مرد در مکه و منی واقع شد که اگر خدا ایشان را  
 از من دفع نمی نمود هر آینه موجب تلف نفس بلکه نفوس میگذاشت و خدا نتر ایشان را از من دفع نمود و  
 نقل محتاج بطویل است و آن از برکت حج بیت الله الحرام بود و این کرامت عاشره است کرامت  
 یازدهم اینکه چون ما از بغداد متوجه اصفهان شدیم سه نفر جاریه داشتم و غیر ایشان حرم نیز همراه داشتم  
 پس نمبر سه رسیدیم که آن را یعقوبیه می نامند و در آنجا مردی معاند از جانب حاکم بود و بر کنار خرنس  
 و از هر جاریه و عبد و اشرفی میگرفت و بر هر شتر و عباسی میگرفت و سواى امانت و ضرب  
 که بهامی آورد پس ما از خرنس عبور نمودیم و هر زنی که از کشتی بیرون می آمد بدست آن زن نگاه می کرد که بفهمد  
 که او کینز است یا نه پس مادر کشتی سوار شدیم چون نزدیک به کنار رسیدیم مردی بنزد آن شخص معاند آمد  
 و با او چیزی سخن نمود پس او با غضب برخواست و حرکت کرد و در دست او عصائی بود پس مادر کشتی  
 بیرون آمدیم و خیمه را بر پا کردیم و کینزکان را در پشت کجاوه نشانیدیم پس زنی فرستاد که در خیمه تفحص  
 نماید و من بیرون نمودم چون آمد خرداد که زنی طرف خیمه را کشف کرد و یک کینز را دید پس بعد از



ساحسی ان ملعون آمد و گفت که چند کینز دارید گفتیم که یک داریم پس بنجیه دیگر رفت و در اینجا زنی بود و غلامی در نزد او بود پس ان زن گفت که اگر من تو را دلالت کنم برسته جاریه یا از غلام من میگذری گفت بلی از گفت که درین خمیه کینز باشد و اشان بنجیه مانود و شوهر خود را بهراه ان معاند روانه نمود که او را بنجیه مار بنمای نماید و چون سابقا ما با و گفته بودیم که مایک کینز بیشتر نداریم رسیدیم که اگر خلاف ظاهر شود از او امانت بزرگی ببارسد پس من بحال گفتم که دو کجان را برشته بند و با هر یک از ما جاریه بنشان و آلا با و تو ضرر بزرگی خواهد رسید پس قبول کرد و ما دو جاریه و دون نشان دیم پس ان معاند با شوهر ان زن رسید پس ندید مگر یک جاریه پس شوهر ان زن را چوب شدید زد و مراجعت کرد و ان غلام را اخذ کرد و گفت که درو غفتم ان زن گفت که ایشان دو کینز را با دو زن سوار کردند و ان شتر را علیحدہ در اول فرستادند پس شروع نمودند در تخمیل باقی ماند پس ان معاند و غضب شد و بر اسب خود سوار شد و خود را بان شتر رسانید پس خدا تعالی او را از دیدن آن شتر کور کرد پس بنزد ان زن آمد و غلام را از او گرفت و بعد از مشقت بسیار دود و فروش ان زن با و داد تا اینکه غلام را استرداد نمود و ان مکانهای که اخذ نمیدور هر منزله در حد و دغلد چنین اتفاق افتاد و ما را بتوفیق خدا زیان نرسید کرامت و و از و هم اینکه نبرل شیر و ان رسیدیم باز آمدند که از کینز کان خراج بستانند پس مردی همراه زنی بتفحص آمد و ان زن داخل خیام می شد پس چون بنجیه ما رسید نگفتند که این اول خمیه بود که ما بان ابتدا کردیم و حال اینکه پیکس داخل ان خمیه نشد و اگر نوقات در بلاد غربت بودم بادل شکسته و مع ندما مطالعه درس بحث شتعال داشتیم و کبیتی که مرا با آنها احتیاج بودند داشتیم پس نوشتم زیاده از بنقش کتاب را بخط خود از کتابخانه بان احتیاج داشتیم کرامت سیر و هم بطریقہ شان لفظ جلاله برائے شخصه استخار نمودم پس این آیه آمد یا ابراهیم اعرض عن هذا پس از اسم او سؤال کردم گفت که اسم من ابراهیم است کرامت چهار و هم شخصی دیگر آمد و از من استخاره خواست پس این آیه آمد و ما انت علینا بضر یزید پس از من سؤال کرد کم چه آیه آمد من آیه را برای تلاوت نمودم ان مرد تبسم نمود و تعجب کرد من از سبب تعجب و تبسم او سؤال کردم گفت که این استخاره بر مردی بود که نام او عزیز است و استخاره کرده بودم که او را وکیل در امر خود نمایم کرامت پانز و هم شخصی از اعیان از من استخار طلب کرد مکرر او رفته و تاد و نوشت که استخار کن و آیه مانبوس و یا رسول الله است پس من استخار نمودم این آیه آمد و ما کان رسول ان یاتی بآیه الا باذن الله کرامت شانز و هم شخصه بخواست که از جانب سلطان متولی

حکومت شود پس از من استخوان خواست پس من گفتم که من استخوان برای امر غیر مشروع می نمایم این مرد در جواب گفت که من برخود از تلف نفس خائف می باشم اگر قبول نکنم پس برای این امر استخوان کردم این آیه آمد و آن مخرج عنهم فلن یضیروک شیاً و ان حکمت فاعلم بمنیم بالقط کر امت هفدهم شخصی برای تزویج استخاره نمود و نزد من پس این آیه آمد و هو آذی خلق من المار بشرأ فجله نسبا و صغراً کر امت هجدهم چند دفعه در امر تزویج استخاره نمودند این آیه آمد کلتا یجتنی ات الکلام و لم تعلم منه شیاً و فجرنا خللاً لها غمراً و کان له نمر کر امت نوزدهم دو برادر داده داشتند که بسفر میبرد و در حال ایشان در میبود و او مشهور بغضب بود و شراب میخورد و این دو برادر داده داشتند که نزد او بروند پس استخوان کردم این آیه آمد انا احد کما فیتمی رجباً و اما الاخر فیصلب لایه کر امت بیستم مردی را حکومت بود میخواستند که داده باشند و آن مرد مکرر نزد من استخوان نمود همیشه آیات موسی و هرون و بنی اسرائیل می آمد کر امت سیست و یکم شخصی اراده داشت که نزد سلطان رود برای مطلب و مهم عظیم پس استخوان نمودم این آیه آمد فادوا الی الکهف یشکرکم ربکم من رحمته و یحییکم من امرکم مرفقا کر امت سیست و دوم برای شخص در همین مطلب باقی استخوان کردم این آیه آمد رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی فیهما قوله کر امت سیست و سوم اینکه شخصی باز و جبهش خاصه بود و در باب جاریه پس نزد من آمدند استخاره نمود بر شرا و جاریه پس این آیه آمد اسکن انت و زوجک الجنة الی قوله تعالی لا تقر بائنه الشجرة فتکوننا من الظالمین کر امت سیست و چهارم اینکه در هند فوری افتاده بود پس شخصی نزد من استخاره نمود که بسفر میبرد و رفت باشد پس این آیه آمد اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک و انتم ایتیم عذاب غیر مردود و بعد از مدت قلیله خبر بخوابی هند رسید کر امت سیست و پنجم کسیکه اراده خروج داشت در ظاهر پس استخوان نمود نزد من پس این آیه آمد و لو ارادوا الخروج لا غلوا عده و لکن لکنه انبعاثهم فبطم و قبل قد و امع القاعدین کر امت سیست و ششم اینکه برای خود استخوان کرده که در آن بلد یک اقامت داشتند از آنجا بیرون رفتند با ششم پس این آیه میخواند ربنا اخرنا من هذه القرية الظالم اهلها و از جمله ابتلاء مرحوم شیخ علی مفارقت مدیست که بنهایت کمالات استقامت بود و ذکر این قضیه را در اینجا بر سئو آنیکه خالی از موعظت مذکور و هشتم برای تنبیه غافلین و غافلان چنانچه در تشویق طلاب علم دین و شیخ علی مرحوم در کتاب در المنثور فرموده که چگونه دلم نه سوز و دوش مشغول نشود از آتش فراش جگر من و دل من و حال آنیکه ندیدیم آن فرزندم تا آنجا ولی عمرش تا باخرا آنیکه میل کند به سود یا بلع یا نظر کند به نیرادب و هرگز چشم خود را بر نی انداخت در زمان تحکم کردن من

و هر وقت که با من تکلم می نمود فطر میشد با نش بخو که نزدیک بود که من چیزی از سخن او را نفهمم و هرگز بدون واسطه از من چیزی طلب نمود و چون سن او به سال رسید عادت نماز شب نمود و در این مدت قصیده که مجموع آن سبت و دو سال عمرش بود در نزد من درس خواند از فقه الفیه را و مختصر نافع و شرائع و مختصر نافع و شرائع را بخط خود نوشت و در نزد من خواند شرح لمعه را و نوشت حواشی را بر شرح در حواشی کتاب و آن حواشی را نیز علی بن هوش نوشت و در همه شب های ماه مبارک رمضان اجبار می کرد بعبادت و تلاوت و دعا و شکایت میکرد بسوی احدی با کثرت عیالش با اینکه من بر او فی الجمله تنگ میکردم در مخارج تا عادت بقناعت کند و در هیچ مجلس با کسی نمی نشست مگر اینکه ابتدا میکرد او را بنسخه گفتن از روی حیاء و جفا با و مدت است و دو سال عمر نمود و در نحو شرح ابرویه و شرح نظر و شرح الفیه ابن ماکک و شرح فطر را بخط خود نوشت و کتاب مغنی اللیب را در نزد غیر من تلاوت نمود و در نزد من خواند از حدیث من لایخیر الفقیه و تمام آن کتاب و بر او نوشت حواشی را که من بر آن کتاب نوشتم و چندی تشنید قدری از تمذیب را و بر من قرائت کرد از رجال خلاصه علامه را و کتاب درایه را و هر دو را بخط خود نوشت و بعضی از کتاب معالم را نیز از من و بعضی دیگر در نزد غیر من خواند و آنرا در نزد غیر من خواند بخط خود نوشت و خواند شرح شمسیه و مختصر تلخیص و اکثر مطول و شرح تجرید و خلاصه الحساب و رسائل دیگر در حساب و تشریح الافلاک و قدری از شرح جفنی در علم هیئت و قرائت نمود اکثر از تحریر اقلیدس را و از انبساط نیکو نوشت و در اول اشکال از اثبات میکرد و شروع کرد و تفسیر قاضی با کتابت آن و قرائت کرد و حاشیه خطائی را و در همین خط بر تبه بلندی رسید و بدون معلم کتاب را جلد می کشید پس چون من او را میدیدم میگفتم که ای فرزند من برای چه این مخارج را می نمائی در جواب میگفت که من او را جلد کردم و جلد کشیدم و چون میدیدم که من علی در تصحیح کتب در وقتی کردم خسته شدم پس یک ساعت و دو ساعت و سه ساعت و چهار ساعت و هشت آن عمل را میکرد و چون چیزی را میدیدم یا سبب عمل از احتیاج میکرد و از آن عمل میکرد و چون هشت ساله بود از من سوال کرد که آیا کودک قبل از بلوغ بهشت میرود من گفتم بلی گفت که دعا کن که خداوند تعالی در حال طفولیت اجل مرا برساند که تا داخل بهشت شوم پس من گفتم که کینه نیز اگر عمل صالح کند و داخل بهشت میشود و او آخرین جرات نکرد که در اثنا در درس از من سوال کند لیکن هر وقت که میدیدم که تقریر کرده ام که روی آن منقبض شد در نزد تقریر درس من مراجعت میکردم مسئله را پس میدیدم آن مسئله را بر غیر و چه آن و او تفهیم پس تقریر را عاده میکردم بغیر و چه سابق یا بر پس چون مسئله را می فهمید صورت او کشوده میشد و من در او ایمل حال گمان میکردم که کم سخن گفتن با او شاید از بابت عجز باشد از سخن گفتن



پس چون شروء میکرد در قرائت درس یا مطالعه میبود زبانش که ز کفنده تراوش میفرط و هرگز نشنیدم  
از او که غیبت کند احدی را و چون ایام ماه مبارک رمضان در شبها میرفتم که او را به بنیم و صدای مرا شنید  
کتاب و قرائت و سجاده اش را بر میداشت من باو میگفتم که ای فرزند این شبها شبهای تلاوت و قرائت  
ست چرا بیکار نشسته پس از روی حیا سر خود را بریز انداخت و جواب نمی گفت از آن پس زوجه اش  
مرا اخبار میکرد که او مشغول بعبادت بود و در اول خدایتعالی باو پسری روزی کرد و آن کودک بعد  
از چند روز وفات یافت و من برائے کودک بسیار میگریستم لیکن او کم گریه میکرد و اثر رضا بچم خدا بر او  
ظاهر بود از آن پس خدایتعالی او را سه دختر عطا فرمود هر وقت که یکی از آنها تولد می یافت اطباء  
باشت و سرور میکرد و به زوجه خود میگفت که ثواب ما بیشتر است و اگر یکی از آن دخترها چیزی از  
من میخواست با ثواب بسیار میرفت و المطلوب را بعمل می آورد و هرگز از من خواست نمود دست سواری  
را با اینکه اسپه داشتم و خود هم احتیاج به بان نداشتم و هرگز خارج خود را خود از من نمیخواست  
بلکه کنیزی و یا کودکی را میفرستاد و اگر او را وصیت میکردم که اصراف نکند سالت میشد و اگر هم جواب  
میگفت چنین میگفت که شما هم عیال دارید و من هم عیال پس این دو امر را به دیگر قیاس کنید و چون  
زمان آن رسید که عالم فانی را الوداع کند از من اذن زیارت امام رضا خواست گفتم که من  
طاعت مفارقت تو ندارم و اگر خدا نخواهد در وقت دیگر با تو سفر میکنم بعد از آن گفته که من تعال کتاب  
خدا نمودم این آیه آمد قلن ابرح الارض حتی یا ذن لی ابی او یحکم الله و هو خیر الحاکمین من گفتم که تو را  
اذن نمیدهم و بعد از چند روز مریض شد و بعالم آخرت انتقال نمود و هشت روز ایام مرض او بود پس  
او را بمشهد مقدس فرستادیم و بعد از چند مدت پسر عم او در خوابش دید که بدر خانه ایشان آمد پسر  
عمش میگوید که دیدم اینکه در خانه را میزند پس من بیرون رفتم دیدم که او سوار است بر اسب نیکویی  
پس گفتم که داخل خانه شو در جواب گفت که اکنون خانه شما را خوش نمایم و من سکنی دارم و در خانه  
از مردوارید و جواهر و لیکن آدمم که تو را خبر کنم که در نزد من کتابیست که عاریه از مردیست که اسم او  
علاء افضل است و من بان وصیت نه کرده ام و شانزده عدد هزار است در صندوق من شیخ علی میگوید  
که من فرستادم و آن صندوق را کشف کردند و آن اشیا را بنحویکه ذکر نموده بود در انجا یافتیم و این دلالت  
بر صحت آن خواب داشت و مولد آن پسر در آخر ساعت از روز شنبه شبه میجد هم ذی الحجه سنه هزار و پنجاه  
و شش بود و وفات او در شب و یکم و یابست و دوم شهر ذی الحجه از سال هزار و هشتاد و هشت بود و  
پیش از او بدو سال پسر دیگر محمد از دنیا رفت و او هشت ساله بود -



## در احوال شیخ سلیمان بن صالح

شیخ سلیمان بن صالح بن عصفور درانی بجرانی فاضل و محدث و فقیه و ورع بوده و او عم جد صاحب حدائق شیخ ابراهیم بن حاج احمد بن صالح بوده و حاج احمد بزرگترین اولاد حاج صالح بوده و کشتیها برای غرض داشت پس حاج احمد کشتی را بپدرش شیخ سلیمان برگذا کر کرده بود شیخ سلیمان را مرضی عارض شد بود حاج احمد او را از امر کشتی معاف داشته و او را در خانه گذاشت و شیخ محمد بن سلیمان متعلق بجرانی را بخانه آورد که شیخ سلیمان را تعلیم کند و شیخ سلیمان بایشخ محمد بن سلیمان بعد از چند سال هر دو در نزد شیخ علی بن سلیمان تمکد کردند و هر دو بر مرتبه بلند رسیدند و شیخ سلیمان بن صالح با اینکه فقیه بود با مرتجارت کشتی و غنوس اشتغال داشت و مرجع آن بلاد بود و اهل غرض اول جواهر را با و میفرخواستند و او بر آنچه تقسیم نمیداد از حکایات عجیبه آنیکه شخصی از قریه بنی حمزه که قرب قریه دراز بود و دود بسیار میبود معلوم نبود شیخ سلیمان مذکور فروخت بقیمت کمی و شیخ آنها را بکسی داد که اصلاح کرد آنها را پس همه خوب شدند و قریب به پنجاه تومان از زمان قیمت شد پس شیخ با بیع را گفت که این دود و بقلان قیمت فروخته شده و زیادتی آن از تو هست و من همان را اس المال خود را میگیریم باقی مال تو باشد با بیع از آن امتناع نمیداد و گفت که مال مالیت که من او را فروخته ام و اگر فاسد بر میامد از کیسه تو رفته بود پس بحال که زاید بر آمدن هم از تو هست پس با بیع از قبول امتناع نمود و شیخ نیز از قبول امتناع نمود تا کسی پیدا شد و در میان ایشان اصلاح نمود باین نحو که بعضی از آن مال با بیع باشد و بعضی از آن مال مشتری باشد و این شیخ در کربلای معلوفات نمود در سال هزار و هشتاد و پنج -

## در احوال شیخ محمد بن سلیمان

و اما شیخ محمد بن سلیمان پس او نیز بر مرتبه بلندی از علم و ریاست عاقله رسید و او را سه فرزند بود که همه فضلا بودند و افضل ایشان شیخ عبدالغنی بود که مجتهد و فقیه و ورع و صالح بود و بر اطلاع فقه و فروع ثانی نداشته دوم شیخ سلیمان بود و او نیز فاضل بود و سوم ایشان شیخ زین الدین مزبور بایسری بود که در ورع و تقوی ثانی نداشته و اسم او شیخ علی بود -

## شیخ احمد بن شیخ ابراهیم

شیخ احمد بن شیخ ابراهیم بن حاج احمد بن صالح بن احمد بن عصفور بن احمد بن عبدالحسین بن عطیه بن شیبته و او شخصی بود فاضل و مجتهد و فقیه و هرگز از مباحثه ملول نمیگشت و در غضب نمی آمد و اظهار قیام و انقباض نمی نمود و تا عده کسانی که ملکه مباحثه دارند تغییر و انقباض است

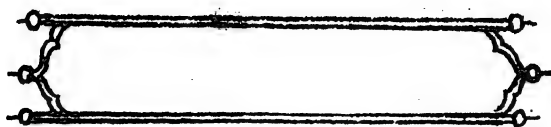
و شیخ مزبور در سنتی از اوقات خطبه کتاب کافی را درس می‌گفت و در طبقه درس از جای نشسته بودند که آنجمله علی بن عبد الصمد اصبحی بوده و او نیز فاضل و دقیق النظر بود پس بحث واقع شد در قول صاحب کافی آنجا که غیر حجاب پس بحث درین فقره استمراریات از اول درس از صبح تا ظهر و شیخ احمد شیخ را می‌فرمودند از علی بنعلی دیگر و از مسئله دیگر تا اینکه وقت ظهر داخل شد و مجلس منقضی شد و متفرق شدند و بعد از عصر نیز بدرس نشستند پس شیخ علی مذکور غور نمود در بحث تا زمان غروب

## در تالیفات شیخ احمد

شیخ احمد از مضامین از آنجمله رساله در قول بحیوة اموات بعد از موت و رساله در جواب و در اینجا مذنب حکما را اختیار نموده و رساله در اوزان و رساله استثنایه در اقوال و شرح حدیه شیخی شیخ سلیمان بن عبد الله مقدم در صدر آمد حتمی بوده است و در آن بعضی از اعتراضات بر شیخ سلیمان بود و چون انشراح بر شیخ سلیمان عرضه داشت شیخ بعد از ملاحظه گفت که هر که جواب این اعتراضات را گوید من او را غنی گردانم شیخ گفت اگر شما غور کنید ما هم خواهیم غور کرد یعنی کسی اگر اجوبه آن اعتراضات گوید من باری دیگر خواهیم آن اجوبه را فاسد ساخت و رساله در بیان بخت و بلایت بر بالغه رشیده و رساله در عدم طلق یا طلق تین تحلیل کمال و عدم آن و در آن رساله عدم عدم اختیار کرده و این خلاف قول مشهور است و منظور از این دو رساله در بر شیخ عبد الله بن صالح بوده و رساله در قرعه که نهایت خوب است و رساله در تقیة که عجیب و غریب است و رساله در شرح عبارت الله در سبب زوال و رساله در مسئله موت زوج و زوجه قبل از دخول که ایام موجب تمام مهر است یا نه و رساله در دعوائی بریت که یا بشاه دویمین ثابت میشود یا اگر اینجا اختیار نمود ثبوت را و در بعضی معاصرین را که شیخ عبد الله بن علی بلاد باشد و رساله در صلح و رساله در تحقیق غساله نجاست و رساله در عدول انوره بسوره و دیگر و رساله در اجوبه مسایل شیخ ناصری خطی چار و دی که حسن و جمید است و مشتمل است بر تحقیق در طلاق عدیه و اینکه طلاق عدیه افاده میکند فاعل طلع را یا نه و رساله عطاریه و آن اجوبه مسایل شیخ علی بن لطف الله جمیع است که مطلق عطاریه می باشد و در کتاب تجارت منتظم است و رساله در اجوبه مسایل سید یحیی بن سید حسین حسائی و رساله در مسئله متجسس که بعد از زوال مین نجاست بخش میشود یا نه و آن مسئله مشتمل است که بان متفرد است و در آن رساله رد بر طامعین نموده است و رساله در اجوبه مسایل شیخ علامه سائیت و آنکه در دخول قبله در اصل غسل و شیخ عبد الله بن صالح رساله در عدم دخول آن نوشته است

## در وفات شیخ احمد





سط شیخ عبداللہ بن حاج صالح بن جمعہ بن علی بن احمد بن ناصر بن محمد بن عبداللہ سماہی الاصل کہ نسبت  
او بسوی سماہیج است بیا دشناہ تحتانیہ پس از ان جمیع است و ان قریہ است از قرائی جزیرہ صغیرہ و این شیخ  
اخباری صرف بود و کثیر الطعن بر بختدین بود و تالیفات ان بسیار است -

### تالیفات شیخ عبداللہ بن حاجی صالح

از انجملہ کتاب جواهر البحرین در احکام تقلیدین کہ ترتیب داد و در ان اخبار او تبویب کرد بر غیر نجوم و افانی و وسائل و  
اقتصاد بر کتب اربعہ نمود و از ان یک جلد بیرون آمد با بعضی از جلد ثانی در کتاب محمدیہ و رانچہ لابد است از  
مسائل دینیہ کتاب صحیفہ علویہ و تحفہ مرقیہ رسالہ تحریر مسائل دیباج و حریر و رسالہ عیوبیہ المسائل الخلافیہ  
در انچہ لابد است از ان مسائل طہارت و صلوة ابدیہ و اینها برای سید عبداللہ بن سید علوی تالیف کردہ  
و این سید عبداللہ از مشایخ اجازہ صاحب حدائق است و رسالہ علویہ در مسئلہ کلامیہ کہ در جواب شیخ علی بن  
سلیمان بن علی شاخوری نوشتہ در رسالہ موسومہ بمسائل امجد اول و جداول المسائل و رسالہ کہ برای پدرش  
نوشت بندر گنگ و رسالہ در احقیق زوج ہمراہ در تفہیل ان و صلوة بر ان از پدر و برادر و غیر انھا و در ان رد حساب  
مدارک نمودہ و رسالہ در اثبات توحید و رسالہ در مسائل مضمرات در علم نحو کہ نو مسئلہ است و رسالہ در تفسیر غیر  
و رسالہ بجهانیہ در احکام اموات کہ سبت و دو مسئلہ است و رسالہ دیگر کہ منتخب از سابق و فاریتہ است و رسالہ  
در جواب دو مسئلہ کہ یکی جواب تنقل در میان نماز صبح و طلوع شمس است و مسئلہ دیگر در افضلیتہ صلوة راتبہ است  
اگر قضا باشد بر تعقیب و رسالہ در اثبات لذت فعلیہ عقلا و ان منع شرعا و رسالہ و مسئلہ از مسائل حیض و رسالہ  
موسومہ بحقیقہ تعبد و وجوب تشہد و رسالہ در ضمان ما اکثرت لیلانا و رسالہ موسومہ بکفایتہ در علم نجوم کہ تمام  
نیت و رسالہ در انفاق زوج بر زوجہ و کسوان منظومہ موسومہ بحقہ الرجال و زبدۃ المقال در علم رجال و رسالہ  
بلغۃ صافیہ و تحفہ وافیہ و کتاب شریح اسناد من لا یحضر الفقیہ و کتاب من لا یحضر الفقیہ و النبیۃ در شرح من لا یحضر الفقیہ  
و این دو کتاب ناما م است و رسالہ سلمانیہ در مسئلہ لاضرر و لا ضرر و رسالہ در انتصار صاحب مدارک  
در این کار از کفن است و مخالفت با اصحاب در اینکہ اذر واجب نیست و رسالہ در شرح حدیث مشکل از  
اصول کافی از اسماء اللہ و منظومہ رسالہ اثنا عشر شیخ بجائی در صلوة و رسالہ در اینکہ منصرف بلک شرعی  
از او گرفته نمی شود مگر بہ نیۃ قاطعہ باینکہ از غاصب است یا شہادت و ہدایہ باینکہ ملک الان ملک عی است و رسالہ  
در خراسان نوشتہ در رد بر ملا سلیمان بن طایلیس قزوینی در تحقیق مقدم راس کہ مسح ان واجب است و ناما م است  
و رسالہ در انچہ از اوقاف بیج

جائز است و انچہ جائز نیست در انچہ

و کتاب صاحب الشہاد و مناقب السعادت و ان پنج جلد است و رسالہ در جواز اکل مخلوط بحرام در زمانیکہ غیر محرم باشد



در ساله توحیه که در جواب شیخ نوح نوشته که متعلق باصول فقه است و کتاب ریاض الجنان که مشهور است  
بلو و لور و مرجان و ان بنز که کثکول است و کتاب خطب که انرا انشاء کرده برای جمعه و عیاد و کتاب نسیه الماسین  
در اجوبه شیخ حسین و وفات او در شب چهارشنبه نهم شهر جمادی الثانی از سال هزار و صد و سی و پنج اتفاق افتاد

### ع میر محمد مومن

میر محمد مومن سینی استرآبادی از شاگردان سید نور الدین مقدم و از او اجان دارد -

عالم علامه و محقق فهاستید اجل افضل اکمل است و اجان از اخوند ملا محمد باقر مجلسی دارد -

عبد محمد قاسم بن محمد صادق الاسترآبادی اجان از ملا محمد باقر مجلسی دارد -

عج محمد بن حسن اصفهانی عالم باذکار فضل کامل مدتی تحریر فقیه مستمک حکیم جامع مجامع فضل و ماثر و بدیع  
مکارم و منافع را لایعنی بر ذری او حدی مؤید و مسدد و بلطف خدای صمدی ثلث بیچاره الدین و  
شیخ فاضل است و زمان ولادتش سال هزار و شصت و دو میباشند و از تلامذع علامه مجلسی اخوند ملا محمد باقر  
و مولف کتاب در کتاب مذکوره العلماء نوشته ام که او در سن بیجده سالگی با جهاد رسید لیکن ابن سخن از مسووعا  
خارجیه بود آنچه خود نوشته است در کشف الظالم قبل از بلوغ بمرتبه اجتهاد رسید چنانکه خواهد آمد -

### رفیق فاضل هندی بحر سرائی یا دوشاه

گویند که سلطان صفوی از مجلسی کسی خواست که عالم و غیر مکلف باشد و به حرم سرای پادشاه و نسوان  
را تعلیم مسائل نماید مجلسی فاضل هندی را که طفل بود و استاد او و تعلیم اهل حرم اشتغال نمود پس روزی  
گاه چشم خود را گرفته که زمان راند بنده بیرون آمد تا او بسیار فقر داشت و کتابت امر محبت را میگذاشت  
و اگر در نزد او میرافعی می آمد ند میگفت که من عیال و فقر دارم باید کسب مرا معاش را بگذرانم اگر مرا فقه  
بخشید پس طریقی بر من است کسب امر و مرا به پید تا من برائے شما مرا فقه کنم و انجاب فارغ شد از معقول و  
منقول و حال اینکه سیزده سال را تمام نکرده بود و شیخ اسد الله کاشمیری که داماد مرحوم شیخ جعفر نجفی و ذکر  
ان تقدم شد در کتاب مقامیس الاوزار گفته که فاضل هندی دو پدر و مادر در حال هجر نشو و نما داد و در هند شده بود  
در این باب او را فاضل هندی گفتند و با مخالفین از علماء هند مباحثات و مناظرات عجیبه داشته ایشان را از کلام

### تالیفات فاضل هندی

چون سن او از ده گذشت در عشر ثانی کتب و رسائل و تعلقات در علوم دینی و اصولیه و فقهیه  
تصنیف کرد که از انجلیت ملخص التلخیص و شرح ان و منهاج السویه در شرح روضه البهیة که شرح لمعه است تصنیف کرد

از سنین مولود گردید گفت مردان کتب و رسائل و فقهیه تصنیف کرد

و ان کتاب مبسوط و مسنون بنواید و تحقیقات است و تاریخ خام ان کتاب در سلسله هر اثر هشاد و هشت شده  
 پس عمرش در ان زمان بست و پنج سال بود و چند مجلد است و در عبادات است و کتاب کشف الشام که شرح قواید  
 علامه است از مجلد ثانی از نکاح تا با خبر شرح نوشته و از اول طهارت و حج و بعضی از صلوٰه را نوشته بمخطوط اوسط  
 که اقرب باختصار است با تیفار مهم از اقوال و ادله و زیاده از این از کشف الشام برزنیافت و کتاب مختصر شفا  
 که شفا است از شیخ ابو علی بن سینا است و گویند انرا تمام نموده پس بدان شیخ اسد الله فرموده که مرا نیز در مباد  
 حال همین احوال اتفاق افتاد و قریب آنچه برای فاضل هندی اتفاق افتاد و لے صوارف ایام مرا از بلوغ مرهم  
 عایق شد و ان صوارف زمان و حوادث دهر خوان در کمی از اوقات است که از من مفارقت نماید تا این زمان  
 و قد استعاز و مستعان است و بسوی اوست شکایت و براوست توکل تا اینجا کلام شیخ اسد الله است و فاضل  
 هندی در اول کشف الشام در شرح دیباچه مضاف گفته است نه فخر المحققین قبل از ده سال کتب معقول و منقول را  
 در نزد والد خود علامه خوانده و خوشنمذایف کتاب قواید شد و گفته است که از فضل خداست بخت چه من فارغ  
 التحصیل شدم از معقول و منقول و حال اینکه سیزده سال نشده بودم و تشریح کردم و تصنیف و حال اینکه به ده  
 سالگی نرسیده بودم و تصنیف کردم منتهی الحریص را و در فهم شرح تلخیص و حال اینکه پانزده سال نرسیده بودم  
 و تصنیف کردم پیش از ان زیاده از ده کتاب از متون و شروح و حواشی مانند تلخیص در بلاغت و توالیع ان و  
 زبد در اصول دین و حور بدیع در اصول شریعت و شروح ان و کاشف و حواشی شرح عقاید نسفیه و هشت ساله  
 بودم که مطول و مختصر تلخیص تقارانی را در من میگفتم تا اینجا کلام فاضل هندی بود و مولف کتاب گوید که عجب ازین  
 امور نیست چه شهید ثانی در شرح بدایه در درایه نوشته است که در زمان مامون الرشید طفل چهار ساله را آوردند که با  
 آن عصر و قیاس و استدلال مناظره نمود و او را بدوشش میکشند و میبردند و می آوردند و چون گرسنه می شد  
 برای طعام گریه میکرد و عجب از صاحب حدائق است که در باب سید بن طاووس و فخر المحققین مراتب مذکوره را  
 انکار نمود با اینکه محل انکار نیست -

### حکایات شیخ ابو علی سینا

و حکایات شیخ ابو علی سینا نیز شاید بر بدعت پس باکی نیست که بعضی از غرایب احوال او مذکور شود اگر چه دخل  
 در مشایخ اجان نیست و داخل در حکما است بلکه در شیخ او خلافت است پس میگویم که ابو علی عبد الله بن سینا  
 در زمانیکه در دار السلطنه اصفهان تحصیل نمود و روزی نبرد پادشاه رفت و معدوم داشت که مس کران  
 کاشان در اوقات سحر مس میگویند و صدای چکش ایشان مرا مانع از مطالعه است سلطان تعجب کرد که از اصفهان  
 تا کاشان مسافت چهار منزل است چگونه از چهار منزل راه صدرا میتوان شنید پس سلطان گفت که حکم میکنم که سر  
 راه کاشان مسافت چهار منزل است و چگونه از چهار منزل راه صدرا را میتوان شنید پس سلطان گفت که حکم میکنم که سر

در شبها نگویند پس پادشاه قاصدی را فرستاد و حکم کرد که درین هفته از شب تا صبح مسکران بکار اشتغال داشته باشند چون ایام هفته شد ابو علی نزد سلطان رفت و گفت که درین هفته اول شب تا صبح مسکران بکار اشتغال دارند از مطالعه بازداشتند پس سلطان صدق فعل او را دریافت از آن پس حکم نمود که مسکران شب کار نکنند۔

در قوت با بصره او

و فوت با صراحتش بجدی بود که در مسافت چهار فرسخ گس را می دید بیان این اجمال اینکه ابو علی روزی  
وارد مجلس سلطان شد دید که سلطان دو زمین انداخته شنیخ گفت که برای چه دو زمین انداخته ای سلطان  
گفت که چهار فرسخ سوار می آید من خواهم او را تمیز داده باشم ابو علی گفت که در این مسافت قیاس چیست  
بزمین نیست پس شنیخ ابو علی بدانجا نب نگاه کرد و سواری می آید که بظان شکل و ظان لباس است و اسب او  
بظان زنگست و شیرینی منجورد سلطان گفت شیرینی داخل دهنم است نه مری پس او را چگونه دانستی شنیخ ابو علی  
در جواب گفت که از انجا دانستم که گسهای چندی در دور دهنش پرواز میکنند و این علامت آنست که شیرینی منجورد

ویدن ابو عطار در اب روی سنمس

ابو علی میگوید که در روز سناره عطار در او دیدم در وقت مقارنه با آفتاب که بر روی قباب بود مانند خالیکه که بر روی کسی باشد اگر چه عطار در فلک دوم است و شمس در فلک چهارم است لیکن چون مقارنه بود یعنی در یک برج و در یک درجه و در یک دقیقه جمع گشته بودند چنان بنظری آمد که خالیه بر روی آفتاب است - ایضا شیخ ابو علی میگفت که من چون متولد شدم دیدم که آسمان شبک و سوراخ سوراخ است پس از مادرش سوال کردم گفت که چون ابو علی متولد شد غرابال یعنی برجن را بر روی او بجهت مهمی گذاشتند و او در زیر آن برجن آسمانرا دید که سوراخ بسیار دارد و آن سوراخهای برجن بود که شعاع بصرش در آن متفرق و آسمان را بدان گونه دید -

در معالجہ دختر باید شاه

و قوت درگاهش نجوی بود که در زمانیکه نه ساله بود دختر پادشاه از زمان را مرض صعب روی داده تا آنیکه که پادشاه هفتاد نفر طبیب جمع کرد که باهم مناظره کنند و اتفاق کنند بر معالجه آن پس شیخ علی نیز در آن مجلس داخل شد و اطباء با یکدیگر مناظره کردند و اتفاق نمودند بر مرضی خاص و پس از آن در علاج اختلاف کردند تا آنیکه پس از مناظره اتفاق کردند بر مرض خاص انان پس شیخ رئیس با ایشان شروع بمجادله نمود و هفتاد روزمان بعد میر طبیبی بر مانع آقا آمد که این مرض که شما تشخیص دید باطل است پس از آن هفتاد برهان آقا آمد که این مرض خلافت و علاج آن بطلان نحو است پس آن هفتاد نفر طبیب به تعجز اقرار کردند و سلطان امر معالجه را بدو مفتوح داشت و او در اندک زمانی آن مرض را معالجه نمود و در مدت است و چهار سال طی جمیع طوایف

## در قوه حافظه ابوعلی سینا

در قوه حافظه او حد بل زمان بود و حاجی ملا احمد زراتی در کتاب سیف الایمه نوشته است که شیخ ابوعلی از رمی نور  
 باصفهان آمده بود و کتاب قانون را به همراه نیاورده بود پس طلاب و علماء از او درخواست نمودند شیخ  
 رئیس گفت که من کتاب قانون را به همراه نیاورده ام لیکن از حفظ می دانم پس من بخوانم شما بنویسید و قانون  
 شت هزار بیت است پس شیخ رئیس از حفظ کتاب قانون را خواند و ایشان نوشتند و چون قانون را از ان پس  
 از خراسان آوردند و مقابل به بان نوشته نمودند یک حرف خطا و غلط در آن نیافتند بلکه همان مطابق با اصل  
 نسخه بوده و ایضا در وقتی که کشتی نشسته به ملای لغوی نیز در آن کشتی با او رفیق شد و شیخ را نمی شناخت شیخ  
 از او سوال نمود که برای چه آمده گفت کتابی در لغت عرب نوشته ام بخوانم که نظر پادشاه برسانم شیخ ابوعلی گفت  
 که می شود اینکه در ایامیکه در کشتی میباشیم از او داده تا مطالعه کنم گفت بآی نیست پس ان کتاب را نزد شیخ رئیس  
 گذاشت شیخ در آن چند روز ان کتاب را از اول تا باخر مطالعه نمود پس نازل رسیدند و از کشتی بیرون آمدند در  
 صباح از روز اخوند لغوی کتاب را به نزد سلطان برده دید که رفیق کشتی در نزد سلطان نشسته و بسیار محترم است  
 با خود گفت که اگر می دانستم که او را قریب سلطانیت هر آینه او را واسطه بگر فتم پس ان کتاب را به نزد سلطان گذاشت  
 سلطان کتاب را گرفت نزد ابوعلی گذاشت و گفت که بین اگر سر او را جایزه است باو جایزه داده باشیم شیخ  
 رئیس ان کتاب را گرفت و قدری مطالعه نمود پس به سلطان گفت که این کتاب پیش ازین تالیف کرده اند اخوند  
 لغوی مؤلف منکرانم یعنی شده که این کتاب من تالیف کرده ام شیخ رئیس گفت که مصدق قول من است که من این  
 کتاب را از حفظ دارم و توانا بگیرم تا من از حفظ بخوانم پس شروع کرد بخواندن و از اول چند ورق خواند  
 و از اخر نیز چند ورق از حفظ خواند و از وسط نیز چند ورق خواند پس اخوند لغوی مؤلف کتاب در میان مجلس  
 بهایت خوار و خفیف گردیده و تعجب بآید کرده که این کتاب از تالیف من است و چگونه شد که این شخص او را -  
 حفظ دارد و نسبت بسابقین میدهد پس شیخ رئیس به سلطان گفت که این کتاب از مولفات همین شخص است و متحق  
 جایزه است و من چند روزی در میان کشتی مصاحب این شخص بودم و این کتاب را از اول تا باخر مطالعه کردم  
 حفظ نمودم پس سلطان جایزه باو داد و حاضران از قوه حافظه او در تعجب شدند تا بعضی سماع شد که ان شخص  
 صاحب قاموس و ان کتاب لغت کتاب قاموس بوده و این غلط است زیرا که شیخ ابوعلی در سال چهارصد هجری  
 بود و صاحب قاموس در سال ششصد بوده و فاصله سیان ایشان بسیار است - ایضا گویند که درویشی  
 بر پدر شیخ ابوعلی همان شد و پس از صرف غذا درویش پدر شیخ گفت که من بخوابم و تو بیدار باش که شب  
 ستاره طلوع میکند پس مرا بیدار کن که مرا تخطیب است پس درویش در خواب شد و پدر شیخ ابوعلی نشست



چون دید که شام بدان محل موعود آمدست قوت او همچنان آید و او را اول باز و بعد خود موعود نمود از آن پس غسل کرده پس در ویش را بیدار کرد و در ویش دید که ستان از محل موعود گذشته است به پدر شیخ ایراد کرده که مرا ویر بیدار کردی و وقت گذشته است پدر شیخ کیفیت واقعه را با در ویش در میان نهاد و در ویش گفت که از برای تو ولدی خواهد پیدا شد که اوجه زمان و وحید دوران باشد پس شیخ بوجد آمد -

## در مباحثه شیخ با علمای هر فن

و چون شیخ رئیس سرآمد علمای زمان شد به نزد سلطان رفت و او را تعلیم نمود که معلم ثالث شود و معلم اولی افلاطون یا ارسطو و یا ذی مقر اطیس علی الاختلاف معلم ثانی ابو نصر فارابی بود که حکمت را از زبان یونان بر زبان عرب نقل نمود و معلم بایه چنان کسی باشد که اگر با هر صاحب علم یک علم مباحثه کند بر او غلبه کند چنانچه او را تعلیم نمود صاحبان هر علمی را سلطان جمع کرد و با شیخ مناظره نمودند و شیخ بر همه غلبه کرده معارضه شیخ با همینه در علم کیمیا

چنانکه در دو علم عاجز ماند یکی موسیقی و دیگر کیمیا بر آن اقامه نمود و بر استیلاء کیمیا پس جند کی که یکی از صاحبان علم کیمیا بود با شیخ معارضه کرد و شیخ بر آن اقامه نمود و بر استیلاء کیمیا برای اینکه انقلاب محبت نامد میاید و انقلاب محبت نظر بقوانین حکمت باطل و محال است جند کی گفت که من از تو جواب بر مان عجز دارم لیکن من در برابر تو صفت کیمیا میکنم شیخ گفت که بان اعتباری خواهد بود چه شاید که جرس من مشبه کنی و شعبده گاه جندگی گفت که من اجزائی چند تو میدهم و خود و چهار فرسخ می نشینم و تو خود را از انقسمه که تو تعلیم میکنم بعمل آور خواهی کیمیا شد شیخ قبول کرد و جند کی ان اجزاء را بدو تسلیم کرد و دستور العمل داده و خود و چهار فرسخ رفت و شیخ ان را بعمل آورد و پنجو یکم گفته بود و کیمیا بعمل آمد پس شیخ تسلیم نمود و اقرار عجز خود آورد و از آن پس بر آن بر وجود و تحقیق کیمیا اقامه نمود و چون شیخ رئیس در علم موسیقی و کیمیا مغلوب شد گفت که من این علم را نیز تحصیل میکنم و معلم میشوم پس کتاب خانه شیخ را آتش گرفت و با دشمنانش آتش زدند چنانچه بعضی گفته اند پس شیخ دماغ خود را کردید و از او عالمی تعلیم گشت فلذا او را بنیخ رئیس لقب دادند -

## در احوال زلال شتران و در معالجه یرقان

معروفست که شیخ معالجه نمود یرقان قبل شایع را پس گفت که تقارخانه شاهی را کوبیدند از آن جا نیکه یرقان قبل شایع عسر العلاج است و در آن زمان اطباء از معالجه ان عاجز بودند و گویند که در وقتیکه شیخ با قافله همه راه و اهل ان قافله اورانی شناختند و با سل حرام از او بی داشتند و در بین راه به موجب اشتغال داشتند و اوقات بر شیخ تلخ و از افعال ایشان نمرج گردیده بشی که قافله در خواب بودند شیخ زلال شتر را بخوبی بست و از

و او چون قافله بیدار شدند و براه افتادند صدای زلزل شد و بیدار شدند و از آن صدای در خواب بیدار شدند و تا بنزل رسیدند و شیخ در آن منزل از شایع و قاطع اعمال ایشان نجات یافت چون شب دیگر شد و قافله در خواب بیدار شدند و شیخ از آنجا برخاست و براه افتاد و صدای زلزل شد و همه در خنده شدند و متصل در خنده بودند تا اینکه بنزل رسیدند و در شب سوم باز قافله در خواب بیدار شدند و شیخ از آنجا برخاست و براه افتاد و صدای زلزل شد و همه بیدار شدند و قافله بگریه افتادند و این قافله گریه تا بنزل رسیدند و چون شب دیگر شد باز شیخ رئیس خواست که آنها را بقسم دیگر ترتیب دهد پس اهل قافله در کمین شدند و دست شیخ را گرفتند پس او را نشانقتند و با پس احترام از او نگه داشتند -

### در ذاتیت دلالت الفاظ

و از جمله مذاهب و اینکه دلالت الفاظ را ذاتی میدانست و بوضع نمیدانست و این مذهب همان بن عبد الصمد است و همچنین از متاخرین مرحوم مبرور مغفور اخوند ملا عبد الکرم ایروانی مقدم الذکر نیز همین مذهب را اختیار کرده و بن فقیر مؤلف کتاب در کتاب لسان الصدق و منظومه الفیه اصولیه و شرح ان بطلان این مذهب با نحو استیفایان گرم

### در معارضه شیخ ابوسعید با شیخ ابو علی

بعضی از فضلا سموع شد که شیخ ابوسعید ابو انخیر که یکی از ارباب ریاضت بود و معاصر شیخ رئیس بود و میان ایشان بمعارضه مکاتبات میرفت روزی در حمام رفت و شیخ رئیس نیز در حمام بود پس شیخ ابوسعید از شیخ ابو علی سوال کرد که شما میگوئید که جسم ثقیل میل بر مرکز خود نمیکند آیا مسلم است و اصلی دارد یا نه شیخ گفت که این از جمله مسلکهاست شیخ ابوسعید طاس حمام را به او انداخت پس طاس در هوا ماند و شیخ گفت که هر جسم ثقیل میل بر مرکز کند و شیخ تاملی کرد و گفت که این طاس سر دارد که او را میل بر مرکز نزول مانع است شیخ ابوسعید گفت که قاصر در اینجا چیست شیخ ابو علی در جواب گفت که قاصر نفس است شیخ ابوسعید گفت که تو نیز نفس خود را کامل کن با این مرض برایست حاصل بد شیخ رئیس گفت که تو بمنزله عامل و اجیری هستی که کاری کردی و فردی بود و اندوختن بغوت ادراک فهم معقولات نمودم و از کلمات شیخ ابوسعید ابو انخیر است که من در عالم کشف و شعور و بهر دیگر که قدم زدیم دیدیم که جایی مصافی شیخ رئیس کور کورانه در اینجا بود -

### در خواب دیدن شخص همدانی

گویند که شیخ از اهل همدان همیشه از قبرستانی میگذاشت که قبر شیخ ابو علی در آنجا بود و بر او فاتحه میخواند و او را زمزمی مذهب میدادند تا اینکه شبی در عالم رویا دید که جناب ختمی تاب نشسته و شیخ رئیس در جلو سینه او نشسته این شخص همدانی از جناب رسول خدا سوال نمود که ابو علی با اینکه تبعی مذهب بود چرا انقدر توفیق یافت

که در چهلوی شتاب نشیند پس رسول خدا ﷺ در جواب گفت که تو باین عمق منکسر فهمیده  
که زیدی مذہب بدست و شیخ ابو علی با انعم و فطانت نفہید پس ان شخص ہمدانی بہ شیخ معتقد گشت  
و ہمیشہ بزارش حاضر میشد و بقاتحہ اورا یاد اوری مینمود و شیخ ہمدانی طیب رسمہ در کتاب کشکول میفرماید کہ شیخ  
محمد الدین بغدادی گوید کہ شبی در واقعہ رسول خدا را دیدم پس از ان جناب سوال نمودم از حالت بن سینا  
باینکہ اذ ناجی است و یا مالک انجناب در جواب فرمود کہ او مردیست کہ خواست خدا برسد بدون واسطہ  
من پس من مانع شدم اورا و دستی بر سیناش زدم پس او در آتش جنم افتاد -

### در ایراد شیخ ابو سعید بر شکل اول

و در وقتی شیخ ابو سعید ابو انخیر مرسلہ شیخ نوشت کہ مشتمل بر مذمت علوم رسمہ بود و نوشت کہ مستحکم ترین  
شکل اربعہ شکل اول است و سایر اشکال تا شکل اولیٰ نرود تمام نخوانند بود و ہمہ استدلالات بشکل اول  
راجع باشند و شکل اول را در باب معقول بدیہی مانع داند شکل اول مستلزم دورست زیرا کہ شناختن نتیجہ  
موقوفست بر معرفت کلیت کبری و معرفت کلیت کبری موقوفست بر معرفت نتیجہ و این دورست و دور بالکبد  
باطل است زیرا کہ دور لازم دارد و تقداشی با بر نفس خود و این باطل است پس هیچ مطلبی از مطالب عقلیہ تمام نخواہد  
بود شیخ در جواب نوشت کہ بہت دور با جال و تفصیل مختلف است باین نحو کہ نتیجہ موقوفست بر معرفت کبری  
تفصیلاً و لیکن معرفت کبری موقوفست بر معرفت نتیجہ اجمالاً پس دور منفع است و این سخن در ترجمہ ظاہل  
قوی نیستی با مابہر زای شیروانی مذکور شد و نظیر این دور را منکرین اجماع بر اجماع وارد آوردند و جواب  
ان تیر بدین نحو در کتب اصولیہ مذکور است -

### در مناظرہ بھینار با شیخ رئیس

چون رئیس سرآمد علماء ان عہد و عصر بود و فضلاء ان زمان طوق ارا دت اورا بگردن انداختہ و اذعان  
بفضیلت او کردہ و در مجلس درس او حاضر میشدند و بھینار کہ یکی از فضلاء حکماء ان عصر بود او نیز در مجلس  
شیخ رئیس حاضر میشد و تلمذ مینمود و از خواص مریدان شیخ گردید و وزی بھینار بشیخ گفت کہ چرا ادا عاہوت  
نکینی و اگر این ادا عاکنی منکر این امر علماء خوانند بود و علماء از منہ و امانتہ ما باری مجاہدہ و قوت مناظرہ  
توفیت شیخ رئیس در جواب گفت کہ سوال تو را زمانی دیگر جواب خواہم گفت پس از ان مکالمہ زمانی  
گذشت تا آنکہ شبی بھینار و شیخ رئیس در ہمدان در میان یک اطاق خوابیدہ بودند و رستمان بود و شیخ  
بندہ ہون و سرودی رستمان ان معرفت پس موزن در وقت سحر بر بالای گلدستہ مسجد رفت و مشغول  
تغای خدا یغائی و مدح پیغمبر گردید شیخ ابو علی بہ بھینار گفت کہ برخیز و از بیرون خانہ آب خوردن برآیم

بیا و همچنین گفت که اکنون وقت آب نوشیدن نیست چنان از خواب بیدار شده و آب سرد در این وقت مضرب اعصاب و عروق است شیخ رئیس گفت که طبیب و حید عصر من میباشم و قوما را از نوشیدن آب منع مینمایم با اینکه ضرورت اقتضای آن مینماید همچنین در جواب گفت که اکنون من در میان عرق می باشم اگر بیرون روم هوا در مسامات بدن نفوذ می کند و مریض میگردد شیخ گفت که اکنون جواب مسئله تو را بگویم در باب دعوائی نبوت پس بدانکه پیغمبری است که چهار صد سال زبغت او میگردد و نفس او چنان تاثیر دارد که اکنون در وقت سحر باشدت سر او را بالای گلدسته ثنا و مدح او می نمایند و من هنوز در نزد تو حاضر و تو از خواص اصحاب من و تو امر میکنم که شربت ابی بن دهنی نفس من القدر تاثیر ندارد که مرا اجابت کنی پس چگونه دعوائی پیغمبری کنم -

### در حکایت شیخ رئیس با طبیب

گویند که شیخ رئیس شنید که طبیبی در یک از بلاد است و مریض را خبر میدهد که مرض تو بواسطه اکل و شرب فلان خیریت شیخ تعجب کرد زیرا که از نبض نمیتوان فهمید که ماکول و مشروب چه بود پس شیخ بان دیار رفته و بمحکم مطب آن طبیب حاضر آمد و در آن جا نشست و آن طبیب شیخ را شناخت پس مریضی آمد و آن طبیب نبض او را گرفت و گفت که بسبب فلان غذا مریض شدی آن مریض اقرار کرد و همچنین چند مریض آوردند همه را بدان سیاق گفته شیخ ازین معنی متعجب گشته بعد از آنکه مجلس عالی طبیب فارغ شد شیخ از آن طبیب سوال کرد که این اخبار شما با کول و مشروب موافق بهیچ قاعده از قواعد طبیعیه نیست و من در اول شنیده بودم لیکن اذعان نمی نمودم تا اینکه برای العین مشاهده نمودم پس آن طبیب از حال او تفتیش و تجسس نمود تا اینکه شیخ رئیس را شناخت و با عزاز و اکرام او پرداخت و از آن پس گفت که شما رحمت کشدید و از راه دور آمدید و آن اخبار من با کول و مشروب نه از روی توانمین طبابت است بلکه از روی فراست است چون اهل این بلد اکثر یهود و جهود بسیار بی سلیقه اند چیزی را که بخورند بر لباس و بدن ایشان غالباً قدری از آن او دهنده است و من انرا می بینم و حکم میکنم که فلان چیز خورده و این شخص را که اول گفتم قلیلی از تخم خرزهره بر آن او پاشیده بودند لذا گفتم که خرزهره خوردی او هم تصدیق این معنی نموده -

### در تالیفات شیخ رئیس

همانداکه تالیفات شیخ رئیس بسیار است از آن جمله کتاب اشارات که در حکمت مشاء است و امام فخر رازی بر آن شرح نوشته و محقق طوس خواجه نصیر الدین نیز بر آن شرح نوشته است و علامه حلی محاکمات میان شرح اشارات نوشته و همچنین قطب المتحققین نیز محاکمات نوشته است و کتاب شفا و کتاب قانون که مثل آن کتابی در طب نوشته



نشود شیخ بجائی در کتاب کنگول نوشته است که شرح قانون نه نفری باشند اول عبدالبنی را  
 دوم قطب الدین مصری سوم افضل الدین محمد جوینی چهارم ربیع الدین عبدالعزیز ابن عبدالجبار حلبی پنجم  
 علاء الدین فرشی که معروف باین نفیس است ششم یعقوب الدین اسحق سامری که طبیب مصر بوده است هفتم یعقوب  
 بن اسحق سیحی که معروف باین التفی باشد هشتم هبه الله بن جمیع یهودی مصری نهم قطب الدین علامه  
 شیرازی و از جمله معارضات محاضرات شیخ رئیس باهمینار اینکه بهمینار زمان را از جمله مشخصات میدانست  
 و درین باب باین شیخ بسیار مجادله نموده اخرا لامر شیخ گفت که تو اتفاق جواب بر من نداری زیرا که ان زمان  
 که تو سوال کردی غیر این زمان است پس تو الان غیر ان شخص میباشی که از من سوال کرده است پس بهمینار  
 ملزم شد و معرفت که شیخ هر مطلبی را بصغری و کبری و نتیجه درمی آورد اگر شرایط انتاج اشکال را دارن  
 تمام دید بان حکم میکرد و الا فلا و در اسم شیخ ابو علی خلافت مشهور حسین ابن عبداللہ بن سینا است و از  
 جمله تالیفات او نجات است و رساله سلامات و البسال و رساله طبر و زمان و ولادت شیخ رئیس طالع سرطان  
 بود و درجه شرف مشتری و قمر بر درجه شرف خود بود و زهر نیز بر درجه شرف خود و سیم السعاده درست و نه  
 از سرطان بود و سیم الغیب در اول سرطان بود باسبیل و شعری یانیه و شیخ طهیر الدین یسعی گفته که شیخ  
 چون ده ساله بود حفظ کرد اصول ادب را پس از ان بقرائت کتاب بساغوجی نزد باطنی شروع نمود -

### معارضه شیخ ابو علی با مسکویه

و روزی شیخ ابو علی سینا بمجلس درس ابو علی بن مسکویه درآمد و تلامذہ او در حواله او نشسته دید چون  
 شیوه او امتحان فضلا و اظهار مرتبت با اکابر علماء بود لذا شیخ رئیس جوزی بابو علی بن مسکویه داد  
 و گفت بیان مساحت این جوز را بسرعت بیان کنید این مسکویه جزوی را که در عالم اخلاق بود بدو داد  
 و گفت که تو اصلاح خود کن تا من استخراج مساحت جوز نمایم و عبداللہ جرجانی که تلمیذ او بود احوال  
 او را از اصل و نسب و بیان شطری از کمالات حساب و در رساله علیحدہ نوشته و ذکر کرده که پدر شیخ  
 مردی دانشمند حکیم از اهل بلخ و از اعیان شیعه اسماعیلیه بوده و در ایام امیر نوح ابن منصور سامانی  
 از انجا به بخارا آمد و ملازم امیر نیکو گردید و ابو علی در ان دیار بوجود آمد و در ده سالگی حفظ قرآن و ضبط  
 بسیاری از علوم دینی و فنون ادبیه نموده و بعد از ان طوا هر منطق را بر ابو عبداللہ تاملی که یکی  
 از فضلا زمان بود خواند و باندک زمانی از او ستغنی شده بخودی خود مطالعه کتب منطق و حکمت نمود  
 و در پیچیده سالگی از تحصیل جمیع علوم فراغت یافت و در تذکره دولت شاهی مسطور است که او در دوازده  
 سالگی با طاهر بخارا مناظره کردی و ایشان را ملزم ساخت و در کتاب بلخ الوزر را و غیره مسطور است

که در آنوقت که شیخ در بخارا بمطالعہ اشتغال داشت امیرنوح را مرض صعب روی داد و جمیع اطباء از معالجه  
 آن عاجز گشتند چون از شیخ استعلاج کردند باز که زمانی امیرنوح صحت یافت و ابو علی را ملازم گردید  
 و شیخ در ایام ملازمت از جانب پادشاه مخصر گشته بکتاب خانہ بخارا که در آن زمان از کتب ولین و کفرین  
 و رانجا جمع بود رفت و مجموع آن کتب نفیسه غریبه را بنظر در آورده و قایق حیاتی از ابرص و خواطر نگاشت  
 اتفاقاً در آن اوان آتشی در آن کتب خانہ افتاد و جمعی از قصائد ابو علی گفتند که شیخ عمداً آتش در آن کتب  
 زد تا آن علوم را بچوبیت نماید از آن پس تصنیف مشغول گشت مجمل شیخ بایران آمد و بهمان رفت و در نزد سلطان  
 همان مقصر برآمد و شیخ در اینجا مخفی شد و با تمام کتاب شفاء اشتغال نمود هر روز پنجاه ورق بر جوع با صلی  
 و کتابی مینوشت تا جمیع طبیعیات و الهیات آن کتاب نوشته شد پس سلطان بتعام شیخ اطلاع یافت او را  
 و رقلعه از قلاع همان محبوس ساخت و شیخ در اینجا قصیده انشا کرده که یک بیت آن نیست و دخی فی الیقین که از  
 وکل الشک فی الامر الخروج و مدت چهار ماه شیخ در اینجا محبوس بود و کتاب هدایه و رساله حی بن یقطان را  
 و کتاب قولنج را در اینجا تالیف کرد از آن پس از حبس خلاص و بتصنیف منطق شفاء مشغول شد پس با صفهان امیر  
 و از جانب امیر علماء الدوله مقرر شد که در هر شب جمعه شیخ و علماء صفهان مجلس خاص حاضر و مباحثات علمی نمایند  
 و در اینجا با تمام کتاب شفاء مشغول شد و در آن اثنا کتاب حکمت علایرا بنام امیر علاء الدوله نوشت و چون شیخ  
 را بمباشرت رغبتی تمام بود با عقدا قوت مزاج خود در آن باب اکتفا ننمود و لذا در مزاج او فتوری بهم رسید  
 پس شیخ را قولنجی عارض شد و جهت حرص بر صحت بیک روز خود را هشت مرتبه خفه نمود و بسبب آن بعضی از اعضاء  
 او مجروح گشت و سچ بهم رسید و از آن پس مرض صرع که گاهی تابع قولنج می باشد او را عارض شد و در  
 اثنا معالجات بعضی از علما مان او که در خزانه نفوذ او خیانت بسیار کرده بودند مبرود و بطوس که شیخ بمقتیه صرع  
 تناول ننمود و در آن قدری ایفون انداختند و شیخ را از خوردن آن حال تغیر شد و با اینکه حال او از  
 ضعف بجائی رسیده بود که قدرت بر قیام نداشت چنان کرد که قدرت بر نشی او را حاصل شد و مجلس امیر  
 علاء الدوله در آمد اما هنوز از مرض بالکلیه خلاص نه شده بود اتفاقاً در آن ایام بتکلیف علاء الدوله بمشام  
 او بجانب همان روانه شد و در راه مرض عود نمود و چون بهمان رسید دید که قوت ساقط شده و معالجه  
 نفع نمیرساند دست از مداوای خود کشید و بر آن حال چند گاه بود تا وفات کرد اکثر فقهاء سنت و جماعت  
 در آن عهده او را تکفیر کردند پس شیخ این رباعی را گفته کفر منی کزاف اسان نبود محکم نرا از ایمان من ایمان نبود  
 و در هر چه من بگی و ان هم کافره پس در همه دهر یک مسلمان نبود و در مذنب شیخ رئیس اختلاف است  
 بعضی او را زیدی مذنب می دانند و ظاهراً کتب او است که هر مذنب سنت و جماعت باشد زیرا که انبیاء خلافت

ابو بکر کرده و شخصی در رساله در شیخ نوشته و متکبان جنبه که شیخ در جایی گفته که قال رسول الله صلی الله علیه وآله المرکز دایرة الحکمة و کرة العقل علی الذی هونی القضا به بمنزلة المحسوس من المعقول و در جایی دیگر گفته که و اختلافه بالنص اصوب فان ذلک لایودی الی الشغب و التفتب و الاختلاف چون سنیان خلافت را با جماع و بیعت می دانند و شیعه نقل میدانند و این رباعی از او هست که دال فی البجده بر شیخ او است و بر صفت چهره با خط لم یزل معکوس نوشته است نام دو علی یک لام و دو عین باد و یار معکوس از حاجب عین و با خط طبعی در رباعی دیگر گفته تا باده عشق در گلو ریخته اند و اندر پی عشق عاشق انگیخته اند در جان روان بو علی مهر علی چون شیر شکر بیم بر اینخته اند و بعضی گویند در بدایت شراب بنور دامانه انقدر که مت کند و در آخر عمر توبه کرده و مال بسیار بفقراء تصدق کرد و روزی مظلوم بجایی آورد و در هر سه روز یک نان خیم میبرد

### در وفات ابو علی سینا

تا در جمعه اول ماه رمضان سنه چهار صد و بیست و هشت در همدان وفات یافت و ولادتش چنانچه در فصل الخطاب است در سال سیصد و هفتاد و بود پس تمام عمرش پنجاه و هشت سال بود و در تاریخ گزیده گفته است حجة الحق ابو علی در شیخ آمد از عدم بوجود در شفا کسب کرد کمال علوم در نیک کرد اینجهان بدود -

### عدد و احوال ملا محمد امین

بن محمد بن شریف استرآبادی از مشایخ شیخ زین الدین بن شیخ محمد بن حسن بن شهید ثانی و اخباری فاضل و اول کسی است که باب طعن ابراب اجتهاد را باز و به شیخ مجتهدین و مسازت و این ناشی از غباوت او است مایفات او فوائد مدینه و شرح اصول کافی و شرح تهذیب الاحکام و رد آنچه احداث کرده اند فاضلان ملا جلاله الدین و میر صدر الدین در حاشی شرح جدید و کتاب فوائد دقایق العلوم و حقایق علوم و شرح استبصار که تمام نیست و رساله در بداد و جواب مسائل شیخ حسین طبری و رساله در طهارت خمر و نجاست ان و حاشیه بر طهارت مدارک که تمام نیست مجاور که و مدینه بود و وفاتش در سال هزار و سی و سه بوده و او اجازه دارد از صاحب مدارک

### عه میرزا محمد

میرزا محمد بن علی بن ابراهیم استرآبادی فاضل و عالم و محقق و مدقق و عابد و ورع عارف و مجتهد و رجال بوده مایفات او کتاب رجال کبیر و کتاب رجال متوسط و کتاب رجال صغیر و کتاب تفسیر آیات احکام و حاشیه بر تهذیب و رسائل متعدد و وفات او در مکة معظمه سیزدهم ذیقعدة الاحرام از سال هزار و بیست و هشت و از مشایخ اجازه ملا محمد امین سابق است و او از شیخ ابراهیم بن علی بن عبدالعالی میسی اجازه دارد و او اسم پدرش کمال است چنانکه بعضی گفته اند و ابراهیم است چنانکه بعضی دیگر گفته اند و علامه مجلسی در کتاب بحار در ذکر کمالی

که در غیبت کبری حضرت صاحب‌الامرار دیده اند که خبر دادند مرا جامعنی از سید فاضل کامل میرزا محمد اسرار آباد  
نور الله مرقد که من شب طواف بیت الله الحرام می نمودم دیدم جوانی خوش رو نیز طواف میکرد چون نزد من رسید  
دست از گل سرخ بمن داد و حال نیکه زمان گل سُرخ نبود پس من از او بیدم و گفتم که ای سید من این گل از  
کجاست گفت از خرابات است پس از نظر من غایب شد پس دیگر او را ندیدم و انتخاب امجد عباد و از پدر زاد  
و در کلام تفسیر و رجال گوی سبقت از سیدان رجال ربوده -

### مناظره با فرنگی

عومحمد بن مرتضی مدعو و لقب فیض فاضل و اخباری و محدث و حکیم بوده و در زمان شاه عباس از ولایت  
فرنگستان شخصی را پادشاه فرنگ فرستاده و سلطان مغوی نوشته که علای مذہب شما را بگویند که با فرستاده  
من در امر دین و مذہب مناظره کند اگر او بمجاب ساختند ما هم با شما هم دین شویم و اگر او ایشان جواب دهد پس شما  
بدین ما در آئید و ان رسول کارش ان بود که هر که چیزی در دست بگیرد میگفت او صاف ان نمی زیان میکند  
پس سلطان علماء را جمع کرده و سواد اهل ان مجلس افند ملا محسن بود پس ملا محسن بان سفیر فرنگی گفت که سلطان  
شما مگر عالمی ندانست که فرستاده باشد و مثل شما عوامیرا فرستاده که با علماء ملت مناظره کند ان فرنگی گفت  
که شما از عهد من نمیتوانید که بدراید اکنون چیزی در دست بگیر تا من بگویم ملا محسن تسبیح از تربت حضرت  
سید الشهدا علیه السلام بدست گرفت فرنگی در رویای فکر غوطه در شد و بسیار فکر کرد ملا محسن گفت که چرا عا جز  
ماندی فرنگی گفت عاجز تا مذم ولی بقاعده خود چنان می بینم که در دست تو قطعه از خاک بهشت است و الان  
فکر کردن من از این باب است که خاک بهشت چگونه در دست تو رسیده باشد ملا محسن گفت که راست گفتی  
و در دست من قطعه از خاک بهشت است و ان تسبیحی است که از فرط مهر دختر زاده پیغمبر است که امام است پس  
حقیقت دین ما و بطلان دین تو ظاهر شد پس فرنگی اسلام را اختیار نمود و ملا محسن غنای عاجز می دانست و این  
از فتوای غریبه اوست و او را فتوای غریبه بسیار است چنانچه بسیاری از آنها بحسب تقضای مقامات مذکور شد  
و پیش ان بود که او را ذوق فقا است نبود و حبیة معقول او غلبه داشت -

### در تعنی کینز بر اسے ملا محسن

گویند که ملا محسن در باغی از باغهای خود در وقت سحر مشغول نماز شب بود که کینزی برای او غنائی خواند و او  
در رکوع بود دیگر است و بسیار زاهد بود که گویند قبضه چاقو از او در میان بازار افتاده بود و بعد از  
بسیال بخاطرش آمد که چاقوی او در میان بازار افتاده خواست که کسی فرستاده تا چاقو را بیاورد  
با و گفتند که درین مدت طوطی چاقو در انجا نمی ماند البته برداشته اند ملا محسن گفت که مردم مسلمان با چگونه می شود



که چاقوی مرا بی اذن من بردارند -

## در زهد و ورع ملا محسن فیض

و از زهد و تقوی و ورع او اینکه ملا محمد نامی از مشایخ طائفتی آن دیار بود و ملا محمد نامی هم مؤذن و خادم مسجد ملا محمد بود پس ملا محمد مشهور بنزد ملا محسن کس فرستاد و وصیته ملا محسن را خواستگاری نمود ملا محسن اجابت نکرد پس در همان روز ملا محسن بنزد ملا محمد خادم فرستاد که امشب زن خود را بخانه خود ببرد پس ملا محمد مشهور از کیفیت این قضیه با خبر شد پس بنزد ملا محسن کس فرستاد که من خواستگاری به نزد شما فرستادم و شما اجابت نمودید نه ملا محمد خادم اخوند ملا محسن در جواب گفت که مرا بخیاال اینکه ملا محمد خادم است و من وصیته خود را با و دادم و از سخن خود بر نیگرم و ملا محمد اخباری صرف بوده و با اینکه کتاب مفاتیح را به مذاق مجتهدین نوشته و بسیار طبع بر مجتهدین رضی الله عنهم زده است خصوص در رساله سفینه النجاة سیما اینکه در اینجا تفهیم می شود که نسبت داده است جمیع از علماء را بکفر بجائی متفق مثل اینکه این آیه را ایراد کرده یا نبی اربک معناه و لا تکن مع الکافرون با اینکه او را مقالات بسیار بر مذاق متصوفه و فلاسفه که مایه کفر است و بعقاید محی الدین عربی زندیق اعتقاد داشته مثل وحدت وجود و نوحان و از تلامذه ملا صدری است و دختر او را نیز کماله لکاح خود در آورده و ملا صدری او را بغیض لقب داده و ملا عبدالرزاق صاحب شوارق را به فیاض لقب گذاشته و چون ملا محسن مسلم زبان بود لهذا اقوال صوفیه و ران اعصار در نهایت اشتها گرفته و دیده تا اینکه اخوند ملا محمد باقر مجلسی بعرصه آمد و اظهار نایره آن جماعت نمود و شیخ احمد کسائی او را سنی نام نهاده و بسیار میگوید که قال السی القاشانی تبعاً لامام میت الدین العربی محملاً که کسی محی الدین را خوب بداند و بعقاید او معتقد شود البته فقها را خواهد کافر دانست و ملا محسن فیض تحقیق قاضی و جامع و محقق و مدقق و ماهر است و کتاب مفاتیح او اگر مختصر از ملک است و مدارک اما ترتیب داده و غالباً مسائل را بنحو کلیت عنوان کرده است و مایفات او بسیار است بلکه از آن عصر تا بحال بلکه اغلب از اعصار سابقه کسی تا لیفش بقدر تالیف ملا محسن یا بیشتر از تالیف او تالیف و تصنیف نداشته مگر اخوند ملا محمد باقر مجلسی رضی الله عنه در کتاب روضه البصیة تالیف افانیه محمد شفیع بر وجهی نوشته که شنیدم از استاد عالم کامل خود حاج ملا احمد نراقی که او از پدرش -

## احوال روایای مهدی نراقی

اخذ ملا مهدی نراقی نقل نموده که من ملا محسن فیض را در خواب دیدم که میگفت که آنچه گویند مردمان در حق من پس من از آن بری می باشم از عقاید فاسده باطله و اعتقاد من ان خیر است که انرا در او اخر عمر نوشته ام و ان رباله ملا محسن برای من اسم انرا گفت پس از خواب بیدار شدم و در آن رساله نظر کردم پس دیدم که اعتقادات

## در احوال ملا حسن سیفی

مطابق و موافق با عقائدات حقه حقیقه عدلیه است الحاصل چون ملا حسن را ندیدیم ایم و سخن از او نه شنیده ایم  
و از قراین هم بدیهش حاصل نمیشود انشاء الله تعالی این رویا از رویای صادقه است -

### در تالیفات ملا حسن

و ملا حسن را قریب بدو سبب تالیفات است و رساله ملا حسن در فهرست تالیفات خود نوشته و مخس ان نیست  
اول کتاب صافی و تفسیر قرآن دو مجلد است قریب به هفتاد هزار بیت است و فارغ شد از تالیف ان در سال  
هزار و هشتاد و پنج و کتاب تفسیر آصفی منتخب از تفسیر صافیست و ان سبست یک هزار بیت است تقریباً  
۳ کتاب وانی که شرح بر کافیت و در پانزده مجلد است و مجموع ان صد و پنجاه هزار بیت است و از ان  
فارغ شد در سال هزار و شصت و شصت کتاب شانے و ان منتخب از واقفیت و ان دو مجلد است  
یک مجلد در عقاید و اخلاق است و مجلد دیگر از قبیل شرایع و احکام است در هر یک دو از ده کتاب است  
و قریب به سبب و شش هزار بیت است و واقع شد فراغ از ان در سال هزار و شصت و دو و ده کتاب نواد  
در جمیع احادیث غیر مذکوره در کتب اربعه مشهوره و ان هفت هزار بیت است ۶ کتاب معتصم الشیعه و حکام  
شریعه و از ان کتاب صلوة و مقدمات ان بیرون آمد در یک مجلد که قریب به چهارده هزار بیت است  
و واقع گردید فراغ از ان در سال هزار و چهل و دو و ده کتاب نخبه که مشتمل است بر خلاصه ابواب فقه در  
سه هزار و سیصد بیت تقریباً و فراغ از ان در سال هزار و پنجاه شده ۸ کتاب تطهیر و ان نخبه اربعه است  
برائے بیان علم اخلاق و قریب به پانصد بیت است ۹ کتاب علم الیقین در اصول دین که چهارده هزار و پانصد  
بیت تقریباً میشود و ختم ان در سال هزار و چهل و دو و ده کتاب معارف و ان مخص از کتاب علم الیقین  
و لباب ان است و شش هزار بیت تقریباً و فراغ از ان در سال هزار و سی و شش شد عجب اینکه این کتاب پانز  
مناخر و مخص ان مقدم است اگر چه خالی از توجیه نیست ۱۱ کتاب اصول المعارف و ان مخص مهمات عین الیقین  
و ان قریب به چهار هزار بیت است و در سال هزار و شصت و دو و نه تصنیف شد ۱۲ کتاب محجة البیضاء در اجیاد احیاء  
و مجموع ان تقریباً به هفتاد و سه هزار بیت است و فراغ از ان در سال هزار و چهل و شش ۱۳ کتاب حقایق  
در اسرار دین که مخص کتاب محجة و لباب ان است در هفت هزار بیت و فراغ از ان در سال هزار و شصت و ده کتاب  
قرۃ العیون که سه هزار و پانصد بیت است و فراغ از ان در سال هزار و سی و شش شد ۱۴ کتاب کلمات مکنونه  
در توحید در شصت و صد بیت و فراغ از تصنیف ان در سال هزار و نو و شصت ۱۵ کتاب جلا العیون در بیان احوال  
قلب در دو سبب است ۱۶ کتاب تشریح عالم در بیان هیئت عالم و احجام ان و ارواح ان و کیفیت ان  
و حرکات اخلاک و عناصر و انواع بساط و مرکبات در سه هزار بیت ۱۸ کتاب انوار الحکمة و ان مختصر از کتاب

## در احوال ملا حسن

علم ایقین است با فوائد حکیمه که انوار الحکمه مختص باینست و قریب شش هزار بیت است مایه ان در سال هزار و چهل و سه شد ۱۹ کتاب باب وان باب قولست در اشعار بسوی کیفیت علم خدا یتعالی بایشان و ان ویت بیت است ۲۰ کتاب لب وان لب قولست در معنی حدوث عالم در سید و هفتاد بیت ۲۱ کتاب میزان اقیمة که ذکر شد در او تحقیق قول در کیفیت میزان روز قیامت قریب شصت بیت و فرائع ازان در سال و هزار و چهل شد ۲۲ کتاب مرآت الاخره که منکشف میشود در ان حقیقت جنت و نار و وجود ایشان و محل ایشان از دنیا در مضمون ویت وان تصنیف شد در سال هزار و چهل و چار ۲۳ کتاب ضیاء القلب و تحقیق حقیقت احکام خمس که حکم میشود بر انسان در مابطن او قریب به پانصد بیت است و فرائع ازان در سال هزار و پنجاه و هفت شد ۲۴ کتاب تنویر المذاهب و ان مایهات است بر تفسیر قرآن که منسوب بسوی کاظمی است که موسوم بمواهب است قریب بیست هزار بیت است ۲۵ کتاب شرح صحیفه سجاده و شرح آنچه شایسته محتاج شرح باشد با ایجاز و اختصار قریب بیست هزار بیت است ۲۶ کتاب سفینه النجاه در اینکه ما خدا احکام شریعت مگر حکمت است قریب هزار و پانصد بیت و در سال هزار و پنجاه و هشت تصنیف شد ۲۷ کتاب رساله موسوم بحق البین و تحقیق کیفیت تقیه از دین قریب بدو بیت و پنجاه بیت است و تصنیف شد در سال هزار و شصت و هشت ۲۸ کتاب اصول اصلیه که مشتمل است بر ده اصل که استفاده شدند از کتاب و سنت و قریب هزار و شصت بیت است و مایه ان در سال هزار و چهل و چهار شده ۲۹ کتاب تهلیل السبیل در حجت در انتخاب کشف الحجه که از سید بن طاووس علویت و قریب به مئصد بیت است و در سال هزار و چهل تصنیف شد ۳۰ کتاب نقد الاصول الفقیه که مشتمل است بر خلاصه علم اصول فقه و تصنیف ان در زمان اول جوانی شد و ان اول تصنیف است و قریب بدو هزار و سید بیت است و در سنه هزار و شصت تصنیف شده است ۳۱ کتاب منهج النجاه در بیان علمی که طلب آن بر مسلم فریضه است و قریب بدو هزار بیت است تصنیف آن در سال هزار و چهل و دو شد ۳۲ کتاب خلاصه الافکار که قریب بدو هزار و سید بیت است و تصنیف ان در سال هزار و سی سه شد ۳۳ کتاب ذریعه الفزاعه که متضمن است مناقات منقول از ائمه را و ان قریب به پانصد هزار بیت است و تصنیف شد در سال هزار و پنجاه و چند سال بالا ۳۴ کتاب مختصر الاورا که مشتملست بر اذکار و دعوات مکرره در بیستم و بیله و اسوع و ست و ان قریب به پانصد بیت است و فرائع از تصنیف ان در سال هزار و شصت و هفت شد ۳۵ کتاب اہم آنچه عمل میشود که مشتملست بر مهمات آنچه در شریعت مظهر وارد شده است از عمل و ان قریب به پانصد بیت است ۳۶ کتاب خطبه که مشتملست بر صد و چند خطبه برای نماز ست و عیدین و ان در سال هزار و چهار بیت است و تمام شد جمیع ان در سال هزار و شصت و هفت ۳۷ کتاب شہاب ثاقب است و تحقیق

صنیت و خوب صلوة جمعه در زمان غنیت و تصنیف آن واقع شد در سال هزار و پنجاه و هفت ۲۹ کتاب  
 ابواب انجمن در بیان وجوب صلوة جمعه و شرایط آن و آداب آن و احکام آن و بلغت فارسیه است  
 و مفید برای عامه ماس است در پانصد بیت و تصنیف شد در سال هزار و پنجاه و پنج ۳۰ کتاب ترجمه صلوة  
 که در آن ترجمه شده از کار نماز بفارسیه و تقریباً چهارصد و پنجاه بیت است و آن تصنیف شد در سال هزار و چهل  
 و سه ۳۱ کتاب معانی انجمن از آنچه متعلق بفقہ صلوة و لواحق آن است و بلغت فارسیه است و قریب بدو بیت و  
 پنجاه بیت است ۳۲ کتاب ترجمه طهارت و فقه متعلق بطهارت است و بلغت فارسیه در دو بیت و هشتاد بیت  
 است ۳۳ کتاب از کار الطهارت از اذکار متعلق بطهارت در پنجاه بیت ۳۴ کتاب ترجمه الزکوة که بلغت فارسیه  
 و قریب دو بیت و هشتاد بیت است ۳۵ کتاب ترجمه العقاید که بلغت فارسیه است ۳۶ کتاب البقیام و آن مانند ترجمه  
 الزکوة است قریب بیسی صد بیت است ۳۷ کتاب ترجمه در ساله موسوم به بساخ غنیمی در تحقیق معنی ایمان و کفر و ایمان  
 و کفر ۳۸ رساله موسوم به راه صواب که ذکر میشود و در آن بسبب اختلاف اهل اسلام در مذاهب و با عت  
 ایشان بر تدوین اصولین و تحقیق معنی اجماع و آن بلغت فارسیه است و پانصد بیت است و تصنیف شد  
 در سال هزار و چهل و چند سال بالا ۳۹ رساله موسوم به بشرایط ایمان که منتخب از رساله راه صواب است ۴۰  
 کتاب ترجمه الشریعہ بفارسیه و در او است معنی شریعت و فائده آن و کیفیت سلوک آن و بیان اقسام هر یک  
 از حنات و سنیات ۴۱ کتاب از کار مهمه که مختصر از خلاصه اذکار است و فارسی است و سیصد و چهل بیت است  
 ۴۲ کتاب دفع و دفع در دفع افات و دفع بلیات بقران و دعا و عود و ورق و دوا و آن  
 فارسیه و چهارصد و بیست بیت است ۴۳ رساله موسوم به بینه شاهی و آن منتخب از ضیاء القلوب است و فارسی  
 و قریب سیصد بیت است و تصنیف آن شد در سال هزار و شصت و شش ۴۴ رساله موسوم به وصف خیل  
 و ذکر آنچه وارد شد از آنجا و خیل و معرفت آن و علامت آن از ائمه معصومین علیهم السلام که فارسیه است  
 و قریب بدو بیت است و تصنیف آن واقع شد در هزار و شصت و هفت ۴۵ رساله موسوم به زاد السالک که  
 و کر شد در آن کیفیت سلوک لطیف حق و شروط آن و آداب آن ۴۶ رساله موسوم به بنجه صغری که مشتمل  
 بر بیاب فقه طهارت و صلوة و صیام بالفظ مختصر ۴۷ متعلق بنجه صغری و در آن تفصیل آنچه در بنجه صغری  
 باجمام و اجمال ذکر شده ۴۸ رساله موسوم به بواب جنس در احکام شک و سهو و نسیان در صلوة ۴۹ رساله  
 موسوم به بول ۵۰ اموات که مشتمل بر اموات مسائل شرعی که متعلق آن است ۵۱ رساله در بیان اخذ اجرت  
 بر عبادات قریب به صد و پنجاه بیت است ۵۲ رساله در تحقیق ثبوت ولایت بر بکر در تزویج و آنچه متعلق  
 بدانست و صد و هشتاد بیت است ۵۳ رساله موسوم به بقیة الانام در معرفت ایام و ساعات از آنچه



مشغول است از اخبار اهل بیت ۳ رساله موسوم به معیار الساعات که عرابت دارد و در پیرامون تعبیه است  
لیکن فارسیه است ۴ رساله موسوم به مجاک که شصت و یک مجلد است بر محاکمه میان دو فاضل از مجتهدین اصحاب بامعنی تقیه  
در دین ۵ رساله موسوم به برفق فتنه در بیان تمیز از حقیقت علم و علماء و اصناف ایشان و حضری از معنی  
زهد و عبادت و اصحاب زهد و عبادت ۶ کتاب فهرست العلوم که شرح کرد در این انواع علوم و اصناف  
انهار ۷ رساله کتاب فهرست در اجوبه مکتوبات و سوال ایشان که منتشر از کتب علماء و اهل معرفت است  
و اشعار ایشان ۸ رساله موسوم به شرح صور که شصت و یک مجلد است بر محاکمه از حالات و مصیبات در ایام  
عمرش از اقامه و سفر و افاده و استغاده و مکارم و مقامات و خمول و شهرت و مفارقت از خان محبوبین  
و محافظت اصحاب مکر و بین و از تصنیف نمود -

### در مسافرت ملا محسن فیض

در سال هزار و شصت و پنج از کاشان پیش از رفتن برای تحصیل در نزد سید ماجد بن دانشم ساداتی  
بحرانی و ملا صدیقی شیرازی و سید نعمته الله بن سید عبدالله بخاری شتری گفته که اشتباه محقق مولی  
محمد حسن کاشانی صاحب دانی قریب به دو سئ کتاب و رساله دارد و نود و یک در جمله قم شد پس شنید بعد  
شیخ اجل محقق و مدقق امام همام سید ماجد بحرانی ساداتی بشیر از پس اراده کرد و از محل مسوی سید ماجد  
برای اخذ علوم از او پس پدرش مرد و بود که او را رخصت دهد بسوی سفر یا نه پس بنابر استخاره  
گذاشتند چون قرآن را کشودند این آیه آمد - فلولاً نفر من کل فرقه منهم طایفه لیتفقوا فی الدین  
و لینذروا قومهم اذ رجعوا الیهم لعلهم یحذرون - و بیچ آنکه صبح نزد اولی بر مطلوب مذکور این آیه نبوی  
پس از آن بدیوان بلاغت بنیان سرنسوب سیر حلقه از باب عرفان امیر ثومنان تغال کردند این ابیات آمد  
مغرب عن الاوطان فی طلب العلی و سافر فی الاسفار خمس فواید تفجیر هم و الکتاب معنیته و علم و ادب و محبت  
هان قبل فی الاسفار ذل محنته و قطع النعمانی و ارتکاب الشداید موت الفقی خیر له من قیامه بدایه و ان  
مین و اشرف حاسد و این ابیات نیز مطلوب اول بود و خصوصاً صحبت ماجد که صریح در مطلوب بود پس  
بشیر از رفت و علوم شریعه را از سید ماجد اخذ کرد و علوم عقلیه را از ملا صدیقی اخذ نمود و در نظر ملا صدیق  
را نیز ترویج نمود و از سید ماجد اجازه دارد و سید ماجد از شیخ برای اجازه دارد و ملا محسن از شیخ برای  
بلا و اسطیغیر اجازه دارد -

### در شایخ اجازه ملا صدیقی

محمد بن جان دارد و از ملا صدیقی و ملا صدیقی جان دارد از شیخ بجای و میرداد و ملا محسن از شیخ

اجان علامه مجلسی اخوند ملا محمد باقر است و سید نعمت الله جزایری موسوس گفته که من چون وارد تبریز  
شدم بخدمت ملا صدیقی و میرزا ابراهیم رسیدم و در نزد او مکتب و کلام و یدم و حاشیه او را بر حاشیه  
شمس الدین خفیری بر شرح تجرید جدید درس خواندم و او جامع علوم عقلیه و نقلیه بود و اعتقادش  
در اصول دین بهتر از اعتقاد پدرش بود و همیشه در مقام مدح خود میگفت که اعتقاد من مثل اعتقاد  
عوام است و آتش میرزا ابراهیم بود تا اینجا کلام نعمت الله بود و اخوند ملا علی نوری حکیم الحلی همیشه  
میگفت که خداوند مرا بر اعتقاد عوام میران و میرزا ابراهیم را حاشیه است بر اول شرح لمعه تا کتاب  
زکوة و ملا محسن را تالیف دیگر است مانند کلمات مکنونه و کتاب تنقیل ابو بکر و عمر و عثمان و کتاب مفاتیح  
در فقه از طهارت تا دیات و بر او شرح نوشته اند مانند شرح آقا باقر میهمانی و شرح بحر العلوم آقا سید  
طباطبائی و شرح برادرزاده ملا محسن ملا محمد مادی و این فقیر مولف کتاب رانیز بران حاشی غیر مدونه است  
و از جمله تالیفات او است کتاب عوائل ملا محسن در علم نحو و این کتاب در میان طلاب دأرست که بان  
تدریس و تدریس میکنند و ملا محسن ابن محمد طاهر قزوینی که مولف کتاب ریه السالك است و شرح الفقه  
ابن مالک در چهار مجلد شرح بر عوائل سماعیه عوائل ملا محسن نوشته است و این شواهد اشعار عوائل  
ملا محسن را بفارسی نوشته ام و همچنین شرح فارسی بر فقرات ثنائاً بعد ما جاوزت الاثنین با ترکیب انھا  
بفارسی نوشته ام و همچنین شرح فارسی بر مجموع کتاب عوائل ملا محسن در مدت نه روز نوشته ام و ملا  
محسن از شیخ محمد پسر صاحب معالم اجان دارد و سید نعمت الله در کتاب زهر الزمیع نوشته که و انقشه  
در زمان بعضی از اکاسره از ملوک شیعہ از سلاطین که معاصر انھا بودیم زلزله عظیمی در نواحی  
شیراز و اطراف ان آمد بحدیکه بسیار هلاک شدند و حکایت کردند بر امان جماعتی از ثقات که بعضی  
از قری از اماکن انھا نقل شد چون خبر پادشاه رسید و استاد علامه با محقق کاشانی که صاحب  
کتاب وانے و نحو از مصنفات که عددان و دست کتاب بلکه زیاد تر است در مجلس حضور داشت سلطان  
از ملا محسن از سبب ان سوال کرد در جواب گفت که از حیف و میل و رشوه قاضیان است که حکم باطل  
میکند سلطان گفت که چون از این سفر برگشتم در هر بلدی چه میدی تعیین کنیم که باور جو رع کنند و در ان  
وقت سلطان در محال خراسان بود و غم کرد که اگر برگشت آقا محمد باقر سبزواری را قاضی اصفهان کند  
زیرا که او فقیه عاذل بود پس سلطان بلا محسن گفت که اگر آقا محمد باقر سبزواری قبول نکند چه باید کرد  
ان جناب در جواب گفت که بر او واجب است که او را جبر کنی بر قبول کردن پس سلطان با صغان رسید  
وفات کرد و این کار برائے او اتفاق افتاد بلی پسرش شاه سلیمان استاد صاحبکار الانوار که تو

بیستی مجلد است در این وقت تعیین نمود و او را شیخ الاسلام نمود و انتخاب با مبر معروف و مبنی از مکرر قیام نمود  
 پس شکست تجار از که انظار می پستید و رنجت شرا بجا را و سوزانید گیاه را از حرمت و نخوان را پس حمد  
 خدا را که برگشت امر بسوی ایشان بعد از نماز سنن و اعوام تا اینجا کلام سید نعمت الله بود و ملا ابراهیم بن ملا  
 صدیقی تفسیری نوشته است و آن را بعروۃ الوثقی نامیده و بعضی گفته اند که مصداق یخرج الحق من المیت  
 می باشد و از میرزا ابراهیم نقل کنند که پدرم در زمان وفات گفت که آنسوس آنچه در خیالم بود متحقق نشد گفتند  
 چه در خیال تو بود گفت در خیالم بود که من داخل در مقربین باشم اکنون ظاهر بر من شد که داخل بر مقربین نیستم  
 بلکه داخل در اصحاب عین میباشم و ملا صدیقی نقیض صد الدین محمد بن ابراهیم شیرازی است و صد الدینین نیز  
 از اقباب است گویند که پدرش از وزیرای بود و او را در ذکور برائے هیچ غشید پس بنذر و نخوان بر  
 خود لازم نمود که مال خطیری بفقره بذل کند خدا تعالی ولد ذکر صاحب موجد با و کرامت کند پس پدرش  
 منعقد شد پس خدا تعالی ملا صدیقی را با و عطا کرد و چون پدرش با خبرت شافت ملا صدیقی از شیراز  
 با صفحان آمد و در نزد شیخ بهائی در علم منقول تلمذ نمود از آن پس مجلس میر محمد باقر داماد رفت و علم منقول را  
 و نیز او درس خواند و از هر دو امان گرفت و از آنجا به بعضی از قرائی قم رفت و بر ریاضت مشغول شد  
 و هفت دفعه پیاده زیارت بیت الله رفت و در دنده هفتم در زمان مراجعت و بصره وفات یافت و اشیاء  
 او شرح بر کافی در مجلد که اخوان اقدری از کتاب حجت است و کتاب تفسیر سوره ال عمران و تفسیر فاتحه  
 و بقرة تفسیر آیه الکرسی و تفسیر سوره احلاص و تفسیر سوره حدید و تفسیر سوره بقره و کتاب اسفار اربعه در چهار  
 مجلد اول در سفر امور عامه دوم جواهر اعراف سوم سفر نفس چهارم الهیات و کتاب بنو ابرو بویه و مناع  
 و مبد و معاد و مفاتیح الغیب و کسر الاضنام و اسرار الایات و شرح هدایه و او در شرح حدیث اول باب  
 عقل و جبل اجان خود را بدین نحو نوشته حدیثی شیخی و استادی و من علیه فی العلوم الثقلیه استادی عالم عصر  
 و شیخ دهره بهاء الحق والدین محمد العالی الحارثی الهمدانی نور الله قلبه بالانوار القدسیه عن والده الماجد  
 المکرم و شیخه المجد المعظم الشیخ الانصاری لکمال حسین بن عبدالقادر فاضل الله علی درجه الترجه و الرضوان و سکنه  
 و ارجحان عن شیخ الجلیل و استاده البیسل عماد الاسلام و فخر المسلسلین الشیخ زین المسله والدین العالی  
 طاب ثراه و جعل الجنة مثواه عن الفیض المعظم المغنی و المطاع المود المکرم عالی النسب سامی القلب المجد و  
 المذنب علی بن عبدالعالی الکرکی قدس الله سره عن الشیخ الورع الجلیل علی بن بلال البخاری  
 عن الشیخ القائم القاد احمد بن فدا الحلی عن الشیخ علی بن خازن البخاری عن الشیخ الفاضل و الخیر المصل

السید الشهد محمد بن علی اهدرتنه

ح و عن الشيخ زين الملة والدين عن الشيخ الفاضل النقي علي بن عبد العالي الميوسي روح الله روحه بالفيض  
القدس عن الشيخ السعيد محمد بن داود والمؤذن الحرثي عن الشيخ الكامل ضياء الدين علي عن والده الفضل  
الاكمل المحقق المدقق الجامع بين افضليتين الجاوي للنقيتين رتبة العلماء ودرجة الشهاده الشيخ شمس الدين محمد  
بن كمي رفع الله قدره واكمل في اسماء الرضوان بدره -

ح سيدى وسدى واستادى في العالم الدينيه والعلوم اللاهيه والمعارف الحقيقيه  
والاصول اليقينييه السيد الاجل لافوز العالم المقدس الماظر الحكيم الماظم والفقير الرباني سيد عصره وصفوه  
وهو الامير الكبير والبر المير علامه الزمان المحبوبه الدوران المسمى بمجد الملقب بابو القاداد الحسني قدس الله  
عقله بالنور الرباني عن استاده وخاله المكرم المعظم الشيخ عبد العالي رحمه الله عن والده السامي المطامير  
المشهور اسمه في الافاق والاصقاع الشيخ علي بن عبد العالي المذكور مسنداً بالتدريس المذكور وغيره الى الشيخ  
شهيد محمد بن كمي قدس الله عن جاعته من ثمرات نعمة الشيخ عميد الدين عبد المطلب الحسني والشيخ الاجل الفضل  
فخر المحققين ابو طالب محمد الحلي والمولى العلامة مولينا قطب الدين الرازي عن الشيخ الاجل العلامة آية الله  
في ارضه جمال الدين ابي منصور الحسن مطهر الحلي قدس الله روحه عن شيخ المحقق رئيس الفقهاء والاصوليين  
نجم المسند والدين ابو القاسم جعفر بن الحسن السعيد الحلي عن السيد الجليل النسابة فخار بن محمد الموسوي  
عن شاذان بن جبرئيل الفهمي عن محمد ابي القاسم الطبري عن الشيخ الفقيه ابي علي الحسين عن والده الاجل الكامل  
شيخ الطائفة محمد بن حسن الطوسي نور الله مرقدته -

ح و عن العلامة جمال الملة والدين عن استاده افضل المحققين سلطان الحكماء والمتكلمين خواجه نصير الملة  
واحكمه والحققة والدين محمد الطوسي روحه بالنور القدسي عن والده محمد بن الحسن الطوسي  
عن السيد الجليل فضل الله الراوندی عن سيد المجتبي بن الداعي الحسني وبطل الحسني عن الشيخ الطوسي  
عن الشيخ الاعظم الاكمل المفيد محمد بن محمد بن نعمان الحارثي في سفي الله شراره عن الشيخ الاجل ثقة الاسلام وقدوة  
الانام محمد بن علي بن بابويه القمي اعلى الله مقامه عن ابي القاسم جعفر بن قولويه عن الشيخ الجليل ثقة  
الاسلام سند الحديثين ابي جعفر محمد بن يعقوب الكليني تاج كلام ملا صدري بودو ملا صدري شاگردان  
بپارداشته از انجمله ملاسن فيض واز انجمله شيخ حسين تنكابني كه حاشيه برخيزي بر الهيات شرح تجريد نوشته

### احوال ملا عبد الرزاق

ملا عبد الرزاق لا يجهل به كماله صاحب كتاب شوارق شرح تجريد كتاب  
تجريد مرام بنو ايرازاوت وسر بايه ايمان در اصول دين از اوست وچواشي بر شرح جديد تجريد نوشته



و نهش نزدیک تر با طوار شرع است چنانکه از کتاب گوهر مرادش برآید و ایما بجهت تقیه بود یا  
غیر آن خدای داند گویند که از ملا عبد الرزاق پرسیدند که اگر کلاغ در چاه افتد چند دلو باید  
کشید اخوند ملا عبد الرزاق در جواب گفت که کلاغ مرغ زیرکی است و در چاه نمی افتد و نظیر این است  
که از اخوند ملا علی نوری سوال کردند که اگر ماهی در چاه افتد چند دلو باید کشید اخوند تا ملی کرد و گفت  
من این مسئله را نمی دانم و ملا عبد الرزاق را پسری بود مسمی میرزا حسن و از فقها و متقدمین بوده  
و کتاب جمال الصالحین در ادعیه از تالیفات میرزا حسن است و در مذهب ملا صدیقی خلافت پس جمعی  
از فقها او را کافر میدانند و در چند مسئله بر خلاف ظواهر حق شرعی سخن را می گوید و وحدت وجود و آن را  
بجای می رسانیده که در تفسیرش میگوید که قال محی الدین بن العرب - بے فرعون مات مؤمنان و بعد  
از نقل این کلام گفته و هذا کلام یستم منه راجع التحقیق و همین مفاد صدر ملا می روم است که گفته چون  
که بی زکی اسیر نکشد موسی با موسی در جنگ شد و در حکایت امیر المومنین و ابن بطیم گفته غم مخور  
فردا شیعی تو منم مالک و رحم نه مملوک تنم و این جمله از واضحیات است که هیچ عاقلی نمیگوید که امیر المومنین  
و ابن بطیم هر دو خوب اند بلکه حسب عقلی باید یا ابن بطیم خوب باشد یا امیر المومنین خوب باشد و همچنین موسی  
و فرعون هر دو خوب نمی باشند یا باید موسی خوب باشد و فرعون بد یا بالعکس و سید داماد که هتاد  
ملا صدیقی است یک رباعی خوب در توصیف ویدج ملا صدیقی گفته ۴ صدیقی گرفته جایت با جزا گردان  
در فضل تو داد دست خراج افلاطون ۴ در مسند تحقیق نیاید مثلث ۴ یکسر زکریا بن طبعیت بیرون  
مجاهد سلسله دیگر که محل لغزش اخوند ملا صدیقی است است که او در شرح اصول کافی و در تفسیر سوره بقره  
و اسفار قائل بانقطاع عذاب شده و خلود را در جهنم منکر است و ضرورت اسلام بر خلاف آنست که لیکن بلفظ  
کتاب از یکی از فضلا تلامذۀ اخوند ملا علی شینۀ ام که میگفت که اخوند ملا علی گفته است که ملا  
صدیقی در آخر عمر از این مذهب برگشته و خلود عذاب جهنم قائل شد و رساله در باب خلود و عدم انقطاع  
عذاب نوشته است و دیگر اینکه در کتاب اسفار در بیان مراتب عشق نوشته است که عشق و محبت اما عشق  
مجازی است که فی تحقیقه عشق مجازی است نظر بقاعده الجاز قفطره بقیقه -

### در مطایبه خوش مزه

و مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی حکایت مضحکه ذکر نموده و او آنست که شخصی از علمای مالکیه سفر  
بر بخت و چون مالک و طی بر غلام را در سفر برای کسیکه زن همراه ندارد جایز می داند و از آن خطب  
و خلود و طی بر غلام را در سفر و المسافر المجرود و ایضا گفته و پس فی الولی و علی و لا اله الا الله

سید داماد استاد  
ملا صدیقی

ملا عبد الرزاق  
ملا صدیقی  
ملا صدیقی

ملا صدیقی  
ملا صدیقی

ملا صدیقی

ملا صدیقی  
ملا صدیقی

بر کشیم بحاکیت حاجی ملا محمد صالح میگفت که افندی در خانه کسی شد و شب در آنجا ماند صاحب خانه  
 اعزاز و احترام افندی را بجای آورده و صاحبخانه را فرزند امر و خوش صورتی بوده افندی بسیار  
 بصورت آن پسر نگاه کرد و چشم از رخسار او برنیداشت صاحب خانه که پدر آن پسر بود از افندی سؤال  
 کرد که شما بسیار بصورت فرزند من نگاه میکنید و جهان از چه رگدست افندی گفت که من نظری عجیب  
 خلقت خدائی میکنم و کمال قدرت او را مشاهده میکنم که چنین صورتی از کتم عدم بوجود آورده صاحبخانه  
 گفت که اگر تو را منظور نظر کردن در عجیب صنع خداوندی من اعجاب از آن نشان دارم در آن ملاحظه  
 فرمایند و عبرت گرفته باشید چه خداوند عالم چیزی در میان دوران من خلق فرموده که شکل آن مخلوق  
 است و سران ترکیده گاهی مانند دخت قایم و گاهی مانند مادر غواید گاهی متحرک و گاهی ساکن و در زیر  
 آن دو دانه خلق فرموده که مدور و مانند کره میباشند و آن دو دانه در میان کبسه از پوست  
 گذاشت گاهی جمع میشوند و آن کبسه بهم میاید و گاهی آن کبسه او نیجه و آن دانه مادرت و پنج آن  
 کبسه میباشد قبارک الله حسن الخالقین پس شما را اگر نظر نمودن بعجایب صنع خدائی منظور است  
 در آن نگاه کنید که اعجاب از صنع صورت فرزند من است -

### فی مذمت العشق

مجملاً از عالم این گونه سخنان یعنی اظهار عشق با مردان و آن را قطره برای عشق خلاق عالمیان  
 قرار دادن از اعجاب اعجاب است بلی وحدت وجود را این گونه لوازم باطله بسیار است بلکه نفس  
 عشق در اخبار ائمه پیچ و قوع ندارد مگر در یک خبر که حدیث قدسی است بلکه از حضرت صادق علیه السلام  
 کردند از عشق و عبارت حدیث گو یا بدین نحو است **سئل عن الصادق علیه السلام عن العشق فقال** **ع**  
**قلوب خلت عن ذکر الله فاذا قاما الله محبة غیره** یعنی از جناب کاشف الاسرار و الدقایق حضرت  
 صادق علیه السلام از عشق سؤال کردند انجناب فرمود که قلوب و دلهائی باشند که خالی از ذکر خدا بودند  
 پس خدا تعالی بآلها محبت غیر خود را چنانید و شیخ احمد محسائی در شرح زیارت جامع کبیره بعد از ذکر این  
 حدیث گفته که بین قائل کن که حضرت صادق را چه قدر عشق مکرره و ماحوش آمد که در جواب این سؤال  
 نحو است که لفظ عشق بر زبان مبارکش جاری شود و نه گفت **العشق قلوب خلت عن ذکر الله** مسئله دیگر  
 در معاد است اگر چه ملا صدرا در شواهد ربوبیه گفته که حق است که معاد در مفاد جسم غریب است لیکن بعد از  
 آنکه این مطلب را در مقام تحقیق و تحقیق برآمده بحسب ظاهر عبارتش از بدن عنصری چیزی برگذار نه کرده  
 ایضا جنت را بر چند قسم کرده اول آن را حور و قصور و انهار و اشجار دانسته لیکن گفته که انهار جنت

کتاب

کتاب

عنوان است که جز خیال حور و قصور و اشجار و اینها چیزی دیگرند استند لهذا بحال بیان بود و قریب  
و باقی اقسام را بنحوی دانسته که از شعر ملائی رومی در مثنوی بار میدید که گفته است بخت چیست بخت اعمال است  
بخت دوزخ چیست اخلاق خود است. الحاصل طواهر کلماتش خوب نیست ولیکن حکم بکفر با اینکه او بدست  
گذشته با جمال کلام مشکل است پس تامل کن و مراد این مقام توقف است و وفات میرزا ابراهیم  
پیر ملا صدیقی در سلطنت شاه عباس ثانی در سال هزار و هفتاد واقع شد -

### در احوال محمد بن محمد

که مدعوت است بیا قراداد و این بیان خود در شرح صحیفه فرموده و سید حسینی نسب و استرآباد  
الاصل و اصفا فی المسکن است و در خارج معروف بمیر داماد و میر محمد باقر داماد از اقطاب  
پدر اوست چه پدر او داماد محقق ثانی شیخ علی بن محقق عبدالعالی کرکیت و دختر محقق ثانی مادر میر محمد  
باقر است لهذا پدر میر محمد باقر داماد می گفتند و این لقب برای او و برای پسرش مانده است و این  
سید امام انام و فاضل بجام و عالم مقام عین الماثل کامل افاضل و معدوم الماثل و منار فضائل و فوایل  
و دریائی بی ساحل علامه فحاهم است و در علم لغت گوئی سبق از میدان صاحب قاموس صحاح ربوده و در  
علوم عربیت حیا زت علوم ارباب ادب نموده و در فصاحت و بلاغت و انشا و انشاء و نظم و نثر  
سرآمد اهل زمان در منطق و حکمت و کلام مسلم علماء اعلام و در حدیث و فقه فائق بر همگان و در علم  
رجال از اکامل رجال و در علم ریاضی بمجمیع اقسام آن متفرد و حید در مقال و در اصول حلال غیصا  
و اعضاء و در علم تفسیر قرآن انجوه به زمان و او از شاگردان خال مفضل مرکز کرده افضال شیخ عبدالکلی  
بن عبدالعالی کرکیت و از او اجازه داشته و شیخ اسد الله کاطین در مقابیس گفته که او اجازه از شیخ  
حسین بن عبدالصمد والد شیخ بهائی نیز داشته و خود از مشایخ اجازه ملا صدیق است و در مفاخرت او  
همین بس که مانند ملا صدیقی فاضل فرید و حید ابجد خوان محفل انجمن افاضت و افادت آن بزرگوار است  
و در علم حروف و نحو آن در غایت استعمار بلکه در همه علوم کالشمس فی رابعه النهار است و انجناب خود را  
معلم میدانست و لذا در بعضی از تالیفات خود میگوید قال شرکبنا فی التعلیم ابو نصر فارابی و اگر از  
قول بهمنیار میرانکسی است که بلا عبد الله توئی گفته که امروز بر علماء فخر کن و بگو کلام میرافهمیدم  
و همیشه میگفت که بعد از من این عرب بچه یعنی شیخ بهائی خواهد میدانی و اگر دسموع شد که شاه  
عباس از میر داماد خواستند که فکری کرده که طریق موم و عسل نمودن زنبور عسل محسوس شود  
و میر گفت که برای گس مینی کشش بیا کردند و گس را بر آن نشیند و در میان مجلس گذارشتند

تا بیند که چه می کند ناگاه مگس آن شیشه را تا کر در پس مشغول به بیوت و غسل کرد و این مجلس باقی ماند

گویند که روزی ملاصدری برای درس بدرس میرداماد حاضر شد و هنوز میرزا خانه بیرون نیامده بود پس تاجری کجی کجی می نمود بدرس حاضر شده و آن تاجر از ملاصدری سؤال کرد که میرزا فضل است یا فلان ملا پس ملاصدری در جواب گفت که میرزا فضل است و درین وقت میرزا آمد دید که این حکایت در میان است میرزا پشت دره دیوار توقف نموده و استماع مینمود آن شخص تاجر یک از علمای اسم برد و ملاصدری میگفت که میرزا فضل است پس آن تاجر از ملاصدری سؤال کرد که میرزا فضل است یا شیخ رئیس ابوعلی سینا ملاصدری گفت که میرزا فضل است آن شخص پرسید که میرزا فضل است و یا معلم ثانی پس ملاصدری توقف و سکوت کرد و میرزا ناگاه از پشت دیوار نداد و میگفت که صدری ترس بگو میرزا فضل است و آنجا در روضه عموم منزله قائل بوده چنانکه مذکور شد شیخ طبرسی صاحب کتاب مجمع البیان است و دلالت الفاظ را ذاتی میدانست گویند که میرزا دو نفر تلمیذ از اهل گیلان بود ایشان بمرگفتند که شما دلالت الفاظ را ذاتی می دانید پس بفرمایید که معنی فسک و فساک چیست میرزا بدست سرور فکر کرد و از آن پس گفت گویا کی مخرج بول باشد و یکی مخرج غایط باشد ایشان تصدیق کردند پس در حق ایشان دعائی بدکرد که مرا باین لفظ که در نهایت کثافت بود نذر وید و معطل گردید پس آن دو نفر در همان ایام وفات کردند -

گویند که میرداماد در مدت چهل سال بای خود را برای خوابیدن دراز ننمود و مدت بست سال فعل مباح از او صادر نگردید و بعضی این را نسبت بمقدس محقق اردبیلی ملا احمد داده اند و شاید هر دو صواب باشد و بسیاری از علماء سلف را نسبت بعدم صدور مباح مادام العمر دانند مانند شهید اول و نحو آن باین نحو میشود که هر عملی که از او سر میزد غرض و مقصد او نیت قربت و محض رضای خدا بوده مثلاً میخواست باین نیت که بدن را خفی عارض شود تا مصلحتاً شود که عبادات را بر کوائم واقع سازد و بکذا حرکت و سکون و اکل و نحو آن و تا لیفات آن بزرگوار بسیار است -

### در تا لیفات میرداماد

از تاجیک صراط المستقیم و شاعری در وصف آن گفته صراط المستقیم میرداماد مسلمان نشود که فریبناور و قیاسات و محال است در حکمت و تقه و شرح نجات و حواشی بر کانی و حواشی بر فقه و حواشی بر جمیع کتب



سجادیّه و در ساله در نهی از نسیم مهدی و کتاب عیون المسایل و کتاب خله الملوک و کتاب تقویم الاعیان  
و کتاب افق البین و کتاب ردا شیخ سماویه و کتاب سبع شئو و کتاب ضوابط الرضایع و کتاب یامنا  
و نشریات و کتاب شرح استبصار و رساله در اینکه منتجب بام نسوی ما ششم از سادات محسوب است مینویسند  
با و خمس داد

### در بیان وفات میرداماد

ایضا در سنده با و وفات ان بزرگوار در سال هزار و چهل و یک واقع شده و شیخ بهائی تقریباً  
ده سال پیش از او وفات یافت گویند که ملا صدیقی میرزا در خواب دید و از او سوال کرد که مردم  
مرا تکفیر کردند و شمارا تکفیر نمودند با اینکه مذاهب من از مذاهب شما خارج نیست میرداماد در جواب  
گفت که سبب آنست که من مطالب حکمت چنان نوشته ام که علما از فهم ان عاجزند و غیر اهل حکمت  
کس انهارا نمی تواند فهمید و تو مطالب حکمت را مبتذل کردی و بنحوی بیان کردی که اگر ملا بکنته  
کتابهای تو را ببیند مطالب ان را نمی فهمد و لذا تو را تکفیر کردند و مرا تکفیر نمودند -

### در احوال شیخ عبدالعالی پسر محقق ثانی

عج شیخ عبدالعالی بن علی بن عبدالعالی کرکی پسر محقق ثانی و خال میرداماد و خال قاضی  
سیر حسین بن سید حیدر کرکست و او فاضل و متکلم و محدث و عابد و از مشایخ اجل است  
و ابا جان از والد بزرگوارش دارد و تالیفش رساله در قبله عموما و در قبله خراسان خصوصاً و کتاب  
تعلیق الارشاد و سید مصطفی تفرشی در کتاب خود نوشته که شیخ عبدالعالی جلیل القدر عظیم المنزله  
رفع الشان نفی الکلام کثیر الحفظ بوده و من بخدمت او مشرف شدم تا اینجا کلام سید مصطفی بود -

### در احوال سید ماجد

عطیة ماجد بن هاشم بن علی بن مرتضی بن علی بن ماجد بن حسین البحرانی اجد حفصی باشد و دال  
قریه از قرائی بحرین است و این سید چنانکه صاحب حدائق در لؤلؤ گفته محقق و مدقق و شاعر  
و ادیب بوده و برای او نظیری در جودت تصنیف و بلاغت تجرید و فصاحت تعبیر و دقت نظر نبوده  
و شعرش نابین در بلاغت است و خطبه اش در جمعه مجتبه بلاغتش حسن تعبیرش لها را میگذاخت او  
اول کسی است که نشر حدیث از شیراز نموده و برای مصنفات است از جمله کتاب سلاسل الحدید و رساله  
بر فضیه که وجیزه در بدیعه است و رساله در مقدمه واجب و از جمله اشعار و قصیده مشهوره در مرتضی است  
و اولش اینست یکی و پس علی صبت معذور و وفات او در شیراز در سال هزار و سیست و دو بوده

و در مشهد سید احمد بن امام موسی کاظم مدفون شد و از جمله تلامذه اش شیخ محمد بن حسن مقابی الاصل  
رومی منزلی بوده است و در ویس تصغیر است و شیخ محمد فاضل و فقیه بوده و او اول کسی است که در بحرین  
اقامه نماز جمعه نمود پس از افتتاح آن در دولت صفویه و از جمله تلامذه سید ماجد ملا حسن فیض است  
و از جمله تلامذه اش شیخ محمد بن علی بن یوسف بن سعید مقشاعی الاصل اصبعی سکن است و این شیخ  
فاضل جلیل بوده و شرح در باب حاد بعشر نوشته و تمام نیست و آن حسن شروح باب حادی عشر  
و این شیخ محمد را پسر فاضلی است که محقق بود -

### در احوال شیخ احمد بن محمد

واسم او شیخ احمد بن شیخ محمد است و او از معاصرین شیخ علی بن سلیمان قدیمی است و شیخ علی مذکور  
او را متولی قضا بحرین نمود پس از آن بجهت قضیه که فیما بین ایشان اتفاق افتاده بود او را عزل نمود  
و آن قضیه مسکله بود که در آن بلد در میان ایشان وقوع یافت در زنی که طلاق داده شد و تزویج  
شد بعد از انقضای علقه و شوهر آن زن غایب بود پس زوج حاضر شد اذعان نمود که من دایم عده  
رجوع کرده ام و شاید بر این مدعا گذرانید لیکن زوجه را اعلام رجوع ننمود و بزوجه خبر رجوع نرسید تا اینکه  
او عده بیرون رفت و زوجه غیر شد پس شیخ علی حکم کرد که آن زن زوجه زوج دوم است و شیخ احمد حکم کرد  
که آن زن زوجه زوج اول است و این مسله را از علما و شیراز و اصفهان سوال کردند و استقامت نمودند  
ایشان همه در جواب موافقت با شیخ احمد نمودند و شیخ علی تحطه کردند و شیخ احمد فرمود برادر برادر بود موسی  
به شیخ عبدالصمد و شیخ عبدالصمد را نواده فاضلی بود که علی بن عبداللہ ابن عبدالصمد باشد و او از شاگردان  
شیخ سلیمان بن عبداللہ حوزی است و در پیش شیخ علی بن عبداللہ جد حاجی نیردرس خواند و او نیز فاضل و  
واعجو به در حفظ بود و این شیخ علی جد حاجی از تلامذه شیخ محمد بن یوسف مقابی و شیخ محمد بن ناصر حجر بنی بخر است  
و این شیخ محمد نیز فقیه و دقیق النظر و اصولی صرف بوده -

### در احوال ملا عبداللہ شتری

ف عید الله بن حسین شتری اصفهانی و در وصف او شیخ اسد الله کاظمینی گفته که او صاحب ریاضات  
و محاببات و کرامات و مقامات است و تلامذه اش ملا محمد تقی مجلسی و میر مصطفی تفرشی و پسر ملا عبداللہ  
حسن علی که اخوند ملا محمد باقر مجلسی از آن حسن علی اجازت دارد و ایضا از تلامذه او است خدا و پیر وی ابن  
کاسم افشار و خدا و پیر وی کتابی در موقوفین رجال نوشته که نیکوست و آن کتاب در نزد من است و صاحب  
کتاب الملای علی احمد اوصاف شریف نموده و شهادت نقل نیز بر آنست شمرنی دارد و تفصیل شهادت با معلوم است



و این مرتبه در احدی از فقهاء تحقق نیافته و چون شهید او صاف علامه علی راشین بود خواست در خدمت  
این بزرگوار نیز ملحق نماید پس بکله آمد و دیگر روز در مجلس درس علامه نشست پس خاصیت بکر بلا و نجف و کاطین  
و سامره زیارت و دوره اتمه علیه السلام نماید و از این پس باز بکله آید و در خدمت علامه ملحق نماید پس زیارت  
اتمه عراق شرف شد و حاتم ان نجف انجامید و پس از زیارت نجف بجانب حله می آمد که در خدمت علامه ملحق  
نماید در انشائی راه دید که جان علامه علی الله مقامه را بجانب نجف می آورد و ندید پس شهید برای مشایعت جناب  
مراجعت نجف نموده و علامه را در جوار امیر المومنین مدفون ساختند پس شهید بکله مراجعت کرد و در خدمت  
فخر الحقیقین سپهر علامه و سایر تلامذه علامه هفت ماه تحصیل کرد و مانند سید عمید الدین و سید ضیاء الدین و از  
همه ایشان اجازت گرفت و به بلد خود مراجعت نمود و از جمله کرامات شهید چند چیز مذکور می گردد -

### در حالات کرامات شهید اول

اول اینکه ان جناب از هزار نفر از فقهاء نامدار اجازت داشت و این خارق عادت است زیرا که چنین خبری  
برای احدی از فقهاء اتفاق نیفتاده و دوم اینکه چون ان جناب را برای شهادت می بردند در بین راه  
رقعه نوشت باین عبارت رب اتی مغلوب فانتصر پس ناگاه ان رقعہ برگشت و بر پشت ان نوشته بود  
ان کنت عبدی فاصبر و این قضیه را در جائی نوشته ندیدم لیکن در السنه و افواه شهرتی تمام دارد  
سوم اینکه لمعه در مدت هفت روز تالیف فرمود و این از جمله اجل کرامات است چه تنها سایل مهمه عباد  
را بحسب فتوا نتوان در هفت روز نوشت بلکه مسله طهارت و صلوة را در هفت روز نتوان انجام داد بلکه کتاب  
لمعه را در هفت روز شکل است چه رسد تصنیف ان چهارم اینکه صاحب الملل گفته که کتاب لمعه را در حبس نوشت  
چنانکه باید و این نیز از اجل کرامات است که کسی را برای قتل حبس نماید و در مجلس از طهارت تا دیات به تفصیل  
و تحذیب تصنیف نماید با کمال اعتنائش و اس پنجم اینکه علماء نوشته اند که در حین تالیف لمعه جز کتاب مختصر  
نمائی دیگر در نزد او وجود نداشت و این نیز از اجل کرامات است چنانکه این امر یعنی امر عجیب بودن و  
کرامت بودن ان در نزد فقیه از واضحات است ششم اینکه علماء نوشته اند که علماء عامه  
هر روز در دمشق در خدمت شهید تردد و می نمودند پس چون شروع بلعه نمود و ترسید که مبادا علماء  
نیز او را ندانند و از اعتقاد او مطلع گردند پس چنان اتفاق افتاد که در آن روز که به تصنیف  
لمعه اشتغال داشت احدی از عامه نبردان بزرگوار تردد نمود و این از الطاف حقیه حضرت  
رب الارباب و از کرامات ان جناب شهادت ماست و گویند که شهید اول در ایام تحصیل جابی  
از پیش شهادت نزد خود نهاده و مطالعه میکرد و ان جام در پیشش بود و گرم بود چون شهید را خواب



## در احوال شهید اقل

نمیگرفت آن جام را بر بالای سر خود میگذاشت بخوبی که سرش احساس الم میکرد پس خواب از سر بر میبرد و میرفت آخر بخوبی شرم بود که سرش از شعر صاف و دیگر مو بر نیاید و این فقیر در سابق ایام در کتاب مذکور که العلماء نوشته ام در باب شهادت انتخاب که او با این جماعه که از مشاهیر علماء عامه بود معاصر بودند و شریک در درس بودند و آن جناب در میان عامه اشتحار یافت و برای ایشان بسیار میکرد و مراغه نمیداد و هر چهار مذهب فتوای داد چون این جماعه دید که آن بزرگوار شجره هردیانه شده عرق حدش بجزکت درآمد و قضاء دمشق را متولی شد دید که از آن فایده حاصل نشد پس بنزد والی شام رفت و شهید را بر فضل و تشیع متهم داشت پس آن ملعون شهید را احضار کرده و حکم نمود که یک پای او را بستری بستند و پای دیگرش را بستری دیگر و هر یک را بجانب غیر جانب دیگر رانند و تا پنج شهادتش نهم شهر جادی الاولی از سال مقصد و هشتاد و شش هجری بود و شهادتش را با این نحو از جمعی شنیدم که از آن جمله مرحوم والد ماجدم بود و قاضی نورالدین شتری در کتاب مجالس گفته که ریاست طایفه امامیه در آن زمان بشیخ مذکور منتهی شد تا که انیکه سلطان علی مؤید که حاکم خراسان و شیعه بود میرزا محمد آوی را که از صاحبان و مقربان او بود بشام فرستاد و التماس قدم نشین نمود شیخ از رفتن بخراسان عذر گرفته و فتوای خود را در کتاب لمعه نوشته به او فرستاد و قاضی و دمشق این جماعه نام که یکی از اولاد زنا بود در ایام جوانی در مجلس درس با و شریک و چون دید که او سرآمد علماء زمان و هر پنج مذهب که در شام بودند از او استفاده داشتند حد برده سعی کرده تا منصب قضاء و دمشق بر او برگزاند و با وجود آن اعتبار شهید بیشتر از او بود پس نسبت رفض بنیاب شیخ نمود و فرمان قتل شیخ از بید زمانم که والی شام بود حاصل کرده و در روزی که شیخ را می کشند این جماعه حاضر شد و در آن اثنا که جلاد میبای قتل شیخ شدن و لاله را صورت مجالست و مصاحبت شیخ را که در ایام مشارکت تحصیل با او اتفاق افتاده بود و بخاطر گذراندن و به کربیه درآمد جناب شیخ چون گریه ریاضی آن والد زنا را شنید بجانب او توجه فرمود و گفت ما کذب اکبر از شماست باین جماعت یعنی دروغ گفت ما در تو که تو را باین جماعت نام نهاد پس شیخ در میدان قلعه و دمشق که در پهلوی بازار است بود در وقت چاشت پنجمین روز دهم شهر جادی الاولی از سال مقصد و هشتاد و شش شهید کردند و بر دار او نهند و در وقت عصر آن بزرگوار را آوردند و سوختند تا اینجا حاصل کلام قاضی نورالدین بود و صاحب لور لو گفته که آن جناب کشته شد بشنبه در سال مقصد و هشتاد و شش پس از آن بدار او نهند پس از آن شگسار شد پس از آن سوخت شد بدمشق در دولت بید و سلطنت بر تو و بقوای قاضی بر همان الدین ماک

و عبادین جماعت شافعی بعد از اینکه در مدت یکسال کامل در قلعه شام محبوس بود و در حبس تالیف کرد و لمعه را در مدت هفت روز در نزد او بنویسند و غیر از کتاب مختصر نافع چیزی دیگر بنویسند چنانکه در کتاب امل الاصل مذکور است و شیخ ما شهید ثانی در شرح لمعه در قول مصنف که گفته اجابته بعض الدینین ان بعض شمس الدین محمد اوی بود که که از اصحاب سلطان علی بن مؤید ملک خراسان و مالوالا در آن وقت بوده تا اینکه تهور لنگ ببلاد مقتول شد و او را با خود برده و وفات یافت سلطان خراسان در سال هفصد و نود و پنج بعد از نه سال از شهادت مصنف گذشته و بان دوری مسافت همیشه مراسلات میان او و شهید بوده چه زمانی که شهید در عراق بوده و چه زمانی که در شام بوده و در مرتبه آخر از شهید درخواست نمود که موصوفه خراسان شود و در مراسله شریفه که در آن تملطف و تعظیم و ترغیب بسیار نموده بود شهید را پسوی خراسان پس شهید ابا و عذر خواست و کتاب لمعه را برای او نوشت در دمشق در مدت هفت روز نه پشتر خفا که نقل کرد از شهید پسرش ابوطالب محمد پسر شمس الدین اوی ان نسخه اصل را گرفت و هیچکس قدرت نداشت که ان نسخه کند زیرا که رسول بان نخل میوزید و ان نسخه گرفت بعضی از طلبه و حال اینکه ان نسخه در دست رسول بود از بابت تعظیم و رسول ان نسخه همراه خود برده پیش از آنکه مقابله شود پس سبب ان خلل در ان نسخه حاصل گشت پس از ان مصنف انرا بحسب مقام اصلاح فرمود و بسا اتفاق افتاد که مخالف و مغایر نسخه اصل شد که این امر وقوع یافت در سال هفصد و هشتاد و دو و از مصنف نقل شد که مجلس او بدمشق در ان ایام غالباً خالی از علما و جمهور نبود زیرا که مصنف با ایشان مخالطه داشته و هم صحبت بوده پس گفت که چون شروع در تصنیف ان کتاب نمودم ترسیدم که کسی از علماء عامه بر من داخل شده و انرا ببینند پس از ان وقتی شروع کردم به کس بر من داخل نشد تا از ان فرات یافتیم و این از لطافت نفیة و کرامت آن بزرگوار بوده تا اینجا کلام شرح لمعه بود و صاحب لؤلؤ گفته که این حکایت یعنی حکایت شرح لمعه دلالت دارد بر اینکه آنچه در کتاب امل الاصل گفته که تصنیف لمعه در هفت روز در ایام حبس قلعه دمشق شد دروغ خواهد بود و بعد ازین صاحب لؤلؤ گفته که من دیدم بخط شیخ سلیمان بن عبد الله ماخوری مقدم که او نوشته بود که با فتم در بعضی از مجموعا ته بخط کسی که با و وثوق داشتم که منقول بود از شیخ علامه جعفر بن کمال الدین بحرانی که او نوشته بود که با فتم بخط شیخ ما مرحوم مبرور عالم عامل ابی عبد الله مقداد سیوری که او نوشته بود که وفات شیخ اعظم شمس الدین محمد بن کئی در نوزدهم جمادی الاول بود و در بعضی از نسخ نهم شهر بهادنی الاولی نوشته از سال هفصد و هشتاد و دو گذشته شد شمشیر پس از ان مصلوب شد پس از ان

شکارت پس از آن سوزانید شد با بس در بلخ دمشق خدا تعالی لعنت کند فاعلین و راضین بان  
را در دولت بیدر و سلطنت بر توفیق به فتوای مالکی لعنت الله که کسی بر مان الدین بود و عیان بن  
جماعتی شافعی با تعصب جمعی بسیار بعد از اینکه حبس شد در قلعه دمشق در لا کمال و سبب حبس آن بود  
که تقی الدین حبلی بعد از ارتدادش از مذهب امامیه مخفی نوشت که در آن سرزنش میکردان بزرگوار  
با قاضی اهل شیعہ و معتقدات فطیعه و اینکه انتخاب با مخالفان داد پس آن را به مقتاد نفرز که آنکه از دین  
شیعه مرتد شده بودند از اهل حبل شهادت نوشتند و خطوط خود را با یوسف ابن یحیی از بابت تعصب  
بر آن ثبت نمودند با قاضی صید و آن محضران نزد قاضی عباد بن جماعه دمشق آوردند پس قاضی جبار از  
بجانب قاضی مالکی فرستاد و گفت که تو این را بزمی خود حکم کن و الا تو را غل میکنم پس بید مرجع  
کرد امر او و قضاة را و شیوخ را پس همه جمع شدند و شهید را بدان محضر حاضر ساختند و آن محضر را  
بر او قرائت کردند پس شهید از آن ها منکر شد و مراعات تقیه نمود و گفت که من معتقد باین امور نیستم پس  
از او انکار را قبول نه کردند و گفتند که بر ما بحسب ع ثابت شد و حکم قضا نقض بر نمی دارد و شهید فرمود  
که غایب بر حجت خود با قیست پس اگر آن غایب چیزی بیاورد که مناقض حکم قاضی باشد آن حکم منقوض میشود  
و الا فلا و من باطل میکنم شهادت هر که بخرج شهادت داد و بر هر یک اقامه حجت بینه نمایم پس این سخن  
را از او قبول نکرد پس شهید به قاضی عباد بن جماعه گفت که من شافعی مذهب می باشم و تو الان امام  
مذهب می باشی و قاضی این مذهب هستی پس حکم کن در من بزمی خود و شهید این سخن را برای آن گفت  
که شافعی تو بید مرتد را جائز می داند پس این جماعه گفت که بنا بر مذهب من واجبست که کمال تو را حبس  
نمایم پس از آن از تو طلب توبه نمایم اما حبس پس آن بعمل آمد لیکن بسوی خدا توبه و استغفار کن تا حکم نمایم  
با سلام تو پس شهید فرمود که من کاری نکردم که موجب استغفار باشد تا استغفار نمایم و این سخن  
را برای این گفت و از استغفار برای این انکار داشت که اگر استغفار کند آنرا گویند که الان گناه  
بر او ثابت شد پس این جماعت با شهید در شتی نمود که تا کید بر استغفار نمودن کرد پس آن جناب  
از استغفار انکار و زید پس این جماعت گفت که اکنون حق بر تو ثابت شد پس این جماعت با کمالی  
گفت که الان استغفار کرد و حکم الان من رجوع ندارد و این سخن را بجهت عناد اهل پیغمبر گفت پس  
حکم با کمال رجوع شد و آن منافق مطرود و وضو ساخت و دو رکعت نماز گذارد پس حکم نمود العیاذ بالله  
بر نیتن خون شهید پس قتل و شهادت در او پوشانیدند و او را بستمی کشیدند پس بدن منور بن فقیه  
اهل بیت را بداد و آنچند از آن پس بدن او را و اطهر را از دایره بر آوردند و آنرا سوختند و از حبل

کسانیکه ساعی در سوزانیدن آن بزرگوار شده مدی بود که او را محمد ثرمذی میگفتند باینکه او از اهل علم نبود بلکه تاجر فاجر بود و کسالی که در نزد شهید مذکور دزدان و جوان گرفتند بسیار بودند مانند پیشش ابو الحسن ضیاء الدین علی و پسر دیگرش ابو طالب محمد و سید حسن بن ایوب و شیخ علی بن خازن و شیخ علی بن عبدالحق نیلی و شیخ حسن بن ایوب و شیخ علی بن خازن معروف باین العشره و شیخ مقداد و غیر اینها که انشاء الله ذکر میشود و شهید را اغلب اجازات اجان میگرفت برای دو فرزندش محمد و علی بجهتیکه برای طفل شیرخوار میان گهوان اش اجان میگرفت و همچنین اجان میگرفت برای دو دخترش و دو دختر او فقیه بودند و اجان داشتند یکی از آنها فاطمه نام داشت و از استامبلا میگفتند یعنی سیده مشایخ و بنابر بعضی از نسخ بنت المشایخ میگفتند و کنیت او ام الحسن بود و او عالمه و فاضله و فقیه و صالحه و عابد بود و پدرش براو تنها میفرستاد و زمان را امر میکرد که با واقفان نمایند و در احکام باور جوع کنند و همچنین شهید ثانی فریستاد و بر زوجه خود مکنانه بام علی بود و او فاضله و پیرهنرگار و فقیه و عابده بود و حکایتش و دو دخترش را شیخ اسد الله کاظمی رحمه الله در مقامیست نوشته و غیر این حکایت دو دخترش را مذکور داشتند و پدرش یکی نیز فقیه و از مشایخ اجان است و اجان دارد از شیخ طومان ابن احمد اند و اما تالیفات شهید اول پس از آن جمله است کتاب فائده المراد و در شرح نکات ارشاد و آن اول تالیف او است و کتاب ذکری و از آن طهارت و صلوة بیرون آمدن و کتاب در ورش عتبه در فقه امامیه و اگر فقه از آن بیرون آید اما تمام نیست و کتاب جامع العین در فوائد شریعین که یکی از سید ضیاء الدین عبد الله است و هر دو شرح تہذیب الاصول علامه میباشد و کتاب بیان در فقه و رساله در تفسیر باقیات صالحات و کتاب لمعه و کتاب اربعین حدیث و رساله الفیه و مرابرا ن تعلیق فارسیه است و رساله نفیله و رساله در قصر کسی که سفر کرد برای اظفار و تقصیر و خلاصه الاعتبار در حج و کتاب قواعد و مرابرا ن تعلیق است و رساله تکلیف و کتاب مزار و رساله اجازات و حواشی بر قواعد علامه و لمعه آخر تالیفات او است و از قفا و اثنی عشریه در الفیه و جوب مسح رجبت از سر گذشتان تا ساق پا و شیخ اسد الله کاظمی شهید بطلبه وصف کرده و مرادش اینکه شهید از اولاد مطلب بن عبد مناف است که برادرزاده ما ششم است چنانکه شافعی نیز مطلبی است چنانکه صاحب قاموس و غیر او تصریح باین نموده اند و اگر گویند که شاید مرادش از مطلبی عبدالمطلب باشد چه اگر مرکب بترکیب اضافی را یا نسبت داخل کنند جز اول را حرف میکنند مثل عبد القدر اصدی میگویند پس عبدالمطلب را چون یا نسبت داخل کنند مطلبی میگویند جواب جواب گویم که اولاد عبدالمطلب منسوب به ما ششم استعمال میکنند و به عبدالمطلب نسبت نمیدهند بخلاف مطلب پس بعنقر



## ملا احمد مقدس اردبیلی

فاج احمد بن محمد اردبیلی مشهور بمقدس اردبیلی و معروف بمحقق اردبیلی از مشایخ میرجهانزده محققین از فضل و روزگار و از صدایه مقتین فضلا را عصا و از معارف مقدسین و متورعین اختیار خیار است و صاحب معالم و مدارک نبرد او در سس خوانده اند و ملا عبد الله تستری مقدم از او امان دارد و او اجازه دارد از سید علی بن صایغ از شخصه ثانی و وفات انجناب اتفاق افتاد در ماه صفر المصفر از سال نصد و نود و سه و زهد و ورع و تقوائش اشهر از آنست که خامه کاسر فاصر این قاصر عشری از معاشر از اطراف سازد و حماری داشت که سوار میشد و بکربلا و سامره میرفت و هرگز او را باز نماند و نیزه و نصف مسافت بر او سوار میشد و نصف دیگر را پیاده میرفت و هر وقت که انداز گوش میل بچیدن نمود و او را منع نمینمود و در انوار نعمانیه گفته و چون از بغداد مراسلات بر خف میدادند که ملا احمد برساند ان مراسلات میگرفت اگر مرکوب را گزیده بود و دیگر بر او سوار نمی شد و میگفت که این مرکوب را اجازه کردم که خود سوار شدم اکنون مراسلات زیاده شد و با این قید اجازه نکرده بوم و گاه هست که صاحبش ضایع نباشد و سید نعمت الله جزایری در زمهر الربیع نوشته که مقدس اردبیلی در مشهد علوی شخصی از امر اسلحه عادل شاه عباس اول تقصیری در خدمت کرد پس التماس از ملا احمد نمود که مراسله بسلطان نویسد و او را شفاعت کند پس محقق اردبیلی مراسله فارسیه نوشت باین عبارت بانی ملک عاریه عباس بداند چه اگر این مرد اول بود اکنون مظلوم نیاید چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حق سبحانه تعالی از پاره تقصیرات تو بگذرد کتب شده شاه ولایت احمد الاردبیلی جواب بعرض میرساند عباس که خدا فی فرموده بودند بجان منت دانستم بتقدیم رسانید که این محب را از دعائی خیر فراموش نکنند کتب کلک شان علی عباس ایضا حکایت نمود بعضی از کسانی که با و وثوق داشتیم که محقق اردبیلی برای بعضی از سادات بشاه طهاب انار الله بر آنه مراسله نوشت چون ان مراسله باورسید برای تعظیم آن کتاب از جایی برخاست و انرا بوسید و بر چشم و سر گذاشت و بوجه اکل ان حاجت بر او رسید نظر کرد و دید که بعضی از فقرات ان مراسله ایضا الانح بود و سلطان ان مراسله را میان کفن خود گذاشت و بخواص خود گفت که ان را در کفن نگه دارید و مرا بان بقیه گذارید تا احتیاج نمایم بان بر منکر و نکیر که معذب نشوم خواص و بجهان بخونم و ندانم اینچا کلام سید نعمت الله جزایری بود و قضیه مقدس اردبیلی باشیج بجانئ مذکور گشت و از انجا ورع انجناب ظاهر میشود و از جمله ورع او آنست که زمانیکه در کربلا می بود و در غایت را در زمین کربلا میرخت بجهت اینکه زمین کربلا تربت است بلکه بنا بر بعضی روایات تا چهار فرسخ تربت است بلکه مقدس اردبیلی یکی ترتیب داده بود و فضیلت خود را در ان میرخت و سرانجامی است تا یک هفته انمان

پس آن خیک را بردوش میگرفت و از چهار فرسخ بیرون می برد و در خارج میرخت و از بعضی مسنوع شد که مقدس اردبیلی در مدت چهل سال از او فعل مباح صادر نشد چه رسد بحرام و مکروه و سابقا گشت که مقدس اردبیلی در مدت چهل سال بائی خود را برای خوابیدن دراز نداشت و بعضی این را نسبت به میرداماد داده اند و شاید هر دو صواب باشد چنانکه در ترجمه میرداماد مذکور گشت -

### در کرامات مقدس اردبیلی

و کرامات مقدس اردبیلی بسیار و در رسد و افواه علماء اعلام در غایت اشتها و سید نعمته الله خیرایرک در انوار نعمانیة و علامه مجلسی در کتاب بحار و صاحب لؤلؤ و شیخ ابو علی در نتهی المقال برخی از آن کلمات را ذکر فرموده و این فقیر نیز بعضی را ذکر نماید اول اینکه آن بزرگوار در محفل نجف اشرف دلو بچاه جهنم که آب کشیده باشد چون دلو را بیرون کشید دید که آن دلو پر از اشرفیت و دنیار پس آن دلو را نیراد و باره در چاه انداخت و عرض کرد خداوند احد از تو آب بنخواهد نه طلا و سید نعمته الله خیرایری در انوار نعمانیة نوشته است که اخوند ملا عبداللہ تستری چون از مقدس اردبیلی سئله سوال میکرد و در آن تکلم نمیداد پس تهلل اردو بیله ساکت میشد و می فرمود که باشد نامن این سئله را مراجعہ کنم پس دست اخوند ملا عبداللہ تستری را میگرفت و از نجف اشرف بخارج بلد میرفتند چون تنه میشد مقدس اردبیلی میفرمود که آن سئله را بیاور پس اردبیلی در آن سئله نظم میکرد و تحقیق میکرد پس ملا عبداللہ میگفت ای برادر چرا در اینجا این تحقیق را فرمودی و در زمانیکه من از شما سوال کردم مقدس اردبیلی فرمود که چون کلام ما در میان مردم اتفاق افتاد شاید که ما نه نقصان من یا شما میشد و من و یا شما طالب غفر میشدیم والا ان جز خدا با ما کسی نیست -

### کرامت دوم مقدس اردبیلی

دوم اینکه سید نعمته الله در کتاب انوار نعمانیة گفته و نتهی المقال هم مذکور است که در سالهای گرانی و قحطی مال خود را بر فقراء قسمت مینمود و در نزد خود بقدر سهمی از فقراء میگذاشت و بعضی از سالهای گرانی چنان اتفاق افتاد که همین عمل را کرد پس زوجه اش بغضب آمد و گفت مال ما را بفقر اتفاق مینمائی و اولاد ما را گرسنه میگذاری پس آن بزرگوار متعرض او نه گشت و بمسجد کوفه برای اعتکاف رفت چون روز دوم شد مردی بدرخانه اش آمد و چهار پایی که بر پشت ایشان بار بود از گدازم خوب صاف شده و آن طبعین یعنی اردنازک بسیار خوب پس آن مرد بزوج مقدس گفت که صاحب خانه در مسجد کوفه باعث کاف اشتغال دارد و این غله و بار را برای شما فرستاده پس چون مقدس از اعتکاف مراجعت فرمود نمود چهره اش باو خیر داد که این طعاعی را که با عرابی فرستاد بسیار طعاعی نیکو بود پس مقدس اردبیلی خدای را

حمد نمود سوم اینکه صاحب بر مستحق المقال دستید جرایری در انوار نهانیته گفته که خبر داد بن او تق  
مشایخ من از روی علم و عمل که مقدس اردبیلی را شاگردی بود اهل تفریش که اسم میر غلام بود و سید زین  
در انوار نهانیته اسم او را میر فیض الله تفریشی نوشته و دیگران چون بجا میر غلام نوشته صاحب علم و ورع  
و فضل بود و این میر غلام میگوید که برای من حجره در میان محن مرقطه امیر المومنین بود پس اتفاق افتاد که شبی  
از مطالعه فراغت یافتیم و مدت بسیاری از شب گذشته بود پس از حجره بیرون آمدم و آن شب بسیار تاریک  
بود پس دیدم که مردی بجانب حرم مطهر امیر المومنین میروید پس من با خود گفتم که شاید این مرد دزد باشد  
و آمدن باشد که قنادیل جناب ولایت تاب راسرت نماید پس من پائین آمدم و نزدیک بان شخص رسیدم  
نخو یکم من او را میدیدم و او مرا نمیدید پس دیدم که آن مرد بجانب در حرم رفت و ایستاد پس طفل قنادو در  
مشو شد و همچنین در دوم و سوم همین نحو کشوده شد پس بر قبر مطهر شرف شد و سلام کرد و از جانب قبر جواب  
سلام او گفته شد پس من صدائی او را شناختم و دانستم که آن استاد من بود پس با امام تبکلم در آمد و سله  
علیه از امام سوال یکدلی بپوشانجامیرون آمد و از بلند نجف بجانب مسجد کوفه روانه شد و منم با او روانه شدم  
و در پشت سر او بودم نحو یکم مرا نمی دید پس چون بجزایر مسجد کوفه رسید شنیدم صدائی او را که با مردی دیگر  
در آن مسئله تبکلم در آمد پس از آنجا بجانب نجف روانه شد و من نیز از نجف او روان شدم چون بدر و از ره نجف  
رسیدیم سبج شد و من در پشت سرش بودم و مرا نمیدید پس من خود را بر او اشکارساختم و با عرض کردم  
که من از اول تا با خبر همراه شما بودم پس مرا اعلام دهید که شخص اول که در قبه مطهره باشا تکلم کرد و او چه کس  
بود آنکه در مسجد کوفه باشا تکلم کرد پس آن جناب از من موافقت و عهد گرفت که تا وفات نکنم من این را از  
بکسی نگویم پس از آن بن فرمود که ای فرزند من بعضی از مسائل بر من مشتبه میشود پس بسیار باشد که در شبها بسوی  
قبر مطهر امیر المومنین بیروم و از آن جناب سوال میکنم و جواب میشود و امشب نیز از آن جناب سوال کردم  
پس مرا حواله کرد بمولائی ماحضرت مهدی عجل الله فرجه و فرمود که فرزند ما مهدی صلوات الله علیه و ارواحنا  
فدا امشب در مسجد کوفه هست پس بنزد او برو و از این سله از او سوال کن و انتحصل آخر حضرت مهدی صلوٰه الله علیه

### در کرامت مقدس اردبیلی

و از جمله کرامت مقدس اردبیلی اینکه شبی پنجمه خدا را در خواب دید و حال اینکه موسی کلیم الله در خدمت ان  
بزرگوار نشسته بود پس حضرت موسی از مقدس مذکور سوال کرد که تو کیستی مقدس گفت که من احمد پسر محمد  
از اهل اردبیل و در فلان کوه و در فلان خانه مسکن من هست موسی گفت که من از اسم تو سوال نمودم  
و این تمیز من جواب برای چه بود مقدس در جواب گفت که خداوند از تو سوال کرد که این چیست

که در دست نوشت پس چرا تقدیر نصیب در جواب گفتی موسی پیغمبر را عرض کرد که راست فرمود  
که علماء امت من مانند پیغمبران نبی اسرائیل می باشند -

### در احوال سخاوت اردبیلی

و از سخاوت مقدس اردبیلی چیزیست که سید خاوری در کتاب انوار نعمانیه نوشته است که مقدس اردبیلی طریق  
اشن ان بود که عمامه بزرگی بر سر میگذاشت و چون از خانه بیرون آمدی و دوزخ پیشتر و یا کمتر از آن  
عمامه پاکرد و بی فقرا و برهنه کان دادی بخو که تا بمنزل مراجعت کردن عمامه او کبیر یا منبتر تمام میشدی  
و میر مصطفی در کتاب نقد الرجال گفته که ان جناب امرش در جلالت و روایت مشهور ترست از این  
که ذکر شود و او متکلم و فقیه عظیم الشان جلیل القدر رفیع المنزلت بوده و او روح اهل زمان بوده  
و اعبدا و اتقی بود سید نعمته الله خاوری در انوار نعمانیه نوشته است که مقدس اردبیلی برای سید  
از اهل استحقاق مراسله بشاه عباس نوشت و در عنوان ان نوشته بود ایها الایخ چون ان را دید  
ان مراسله را ضبط کرد و گفت که ان را در کفن او گذارند تا بخدا احتجاج کند که مقدس بمن اخ نوشته است  
و مرا با خوت قبول کرده و اما تالیفات انجناب پس از انجمله است کتاب آیات الاحکام که مسمی است  
بزیده الیقینات و کتاب مجمع الفایده و برهان که شرح ارشاد علامه است و صاحب لور لور نوشته است  
که شرح ارشاد از اول تا همه عبادات نوشته و از متاجرات اول نگاه نوشته و از کتاب صید و ذبانه تا اخر  
کتاب نوشته و اما چه مطلق به نکاح و توابع انست از اطهار و لغات و ایلا و اطلاق و خلق و مبادی  
او بنحو انها پس ندیدیم انرا و نه شنیدیم و ظاهرا نکه همین قدر در قالب تصنیف در آمد و از جمله تالیفات  
او کتاب حدیقه الشیعه است و انکار مجلسی معلوم نگردیده و جمعی بسیار از اعیان علماء شهادت بران  
دادند که این کتاب از مقدس اردبیلی است مانند صاحب صدائق و شیخ عبد الله ابن صالح و  
شیخ سلیمان بن عبد الله ماحوری و غیر ایشان و از جمله تالیفات او حاشیه بر شرح مختصر اصول عقده  
است فی الحقیقه محقق و مدقق بود و در هر سلسله بدیهه تشکیک کرده -

### در احوال محقق ثانی علی بن عبد العالی کرکی

قد شیخ نور الدین علی بن عبد العالی کرکی معروف بمحقق ثانی جامع مقاصد پشینیان و موسس طالب  
پشینیان و مجدد دین حق پیغمبر اخر الزمان کشانیده ابواب فکر و تدقیق در فقه منتجب و صادر  
از لاهان شیخ اجازة علماء اعیان کمینی ابو الحسن و ملقب به نور الدین و او اجازة دارد از شیخ علی  
بن طلال خاوری و از شیخ محمد بن محمد بن داود خرنی مشهور باین المودن که این ابن المودن از پینی



امام شهید اول است و از محقق ثانی اجازه دارد و شهید ثانی و شیخ علی بن عبد العالی مسمی و پدر  
ابراهیم بن علی بن عبد العالی مسمی و غیر ایشان و انجناب در تحقیق و تدقیق و فضل و جود و تجر و  
تحقیق مسائل مشهور تر از است که محل انکار نشود و در فضل او همین بس که شهید ثانی از تلامذۀ است  
و در السنه معروف بمحقق ثانیست همین دو منقبت او را کافی و جامع المقاصد در فضیلت او و آن  
و ترویج دادن او مذهب شیعه را در بلاد ایران در مفاخرت آن بزرگوار در میان ابناء روزگار  
کفایت دارد و از بعضی از علماء مسموعم شد که محقق ثانی میفرمود که من فقه را چند دفعه نوشتم لیکن  
و بسبب از فقه را نفهمیدم کی مباحثه حیض و دیگری مباحث حج تا اینکه بکمال رفتم و اعمال و مناسک حج  
را بجا آوردم و مباحث حج را نفهمیدم لیکن حایض نشدم که مسائل حیض را بفهمم مؤلف کتاب گوید که در  
حدیث وارد است که زنی بنجد مت حضرت صادق رسید و چند مسأله از مسائل حیض از آن حضرت پرسید  
و جواب کافی وافی شنید چون از نزد آن حضرت بیرون رفت گفت که پنداری که حضرت صادق به نقاد سال حیض  
ویده است و شهید ثانی که در اجازه کیره برای شیخ حسین نوشته انجناب را باین عبارت توصیف فرموده

### در احوال علی بن عبد العالی مسمی

امام المحقق نادر الزمان و یتیمه الاوان الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی الکمرکی قدس الله روحه  
و انجناب معاصراً بشیخ علی بن عبد العالی مسمی است و شیخ مذکور از محقق ثانی اجازه خواست برای  
خود برای پسرش شیخ ابراهیم لقب بطحیر الدین و مکنی بابی اسحق پس محقق ثانی برای هر دو اجازه نوشت  
و شیخ علی بن عبد العالی مسمی از مشایخ اجازه شهید ثانی است و شهید ثانی اجازه شیخ حسین اولیابن  
عبارت مدح کرده بنحوا الامام الاعظم بل الوالد المعظم شیخ فضلاً الزمان و مربی العلماء الاعیان شیخ  
الجلیل الفاضل المحقق العابد الزاهد الورع القیّم نور الدین علی بن عبد العالی المسمی العالی رفیع  
الدرجۀ مکانه فی خبته و جمیع مینه الاجتهاد انتهى -

### در تالیفات شیخ علی مسمی

و در لوله گفته که شیخ علی مسمی کسی نیست تالیفات بالکلیه نداده تا اینجا کلام لوله است و این سخن  
خطاست و ناشی از قصور متبع است چه این شیخ را حواشی بر قواعد علامه است و فقهار اقوال او  
و کتب ذکر میکنند و تعبیر این حواشی میسبب میکنند و همچنین شرح جفریه و شرح رساله صیغ العقود و محقق  
است و ایضا نسبت با و داده اند تعلیق شرایع را تا ناما یا ناقصاً و لیکن شیخ است و اتید در مقابل  
نقد اند که این کتاب گفته که نسبت تعلیق شرایع با انجناب ثابت شده و نیز را محمد بن علی است

صاحب رجال اجماع از شیخ ابراهیم فرزند شیخ علی میسی داشته وفات میسی در سال مئصد و شش

### در احوال محمد بن محمد بحرینی

و اما محمد بن محمد بن داود بحرینی پس در بعضی از اجازات او را با بن عم شهید اول توصیف نموده و حال نمیکند  
در پدر و جد با هم شرکتی ندارند پس مراد ابن عم بعید است و یا مراد ابن عم می باشد و محمد فرزند او را  
دارد از علی بن شهید اول -

### در خلاص شاه طهماسب بن محمد

و مخفی نماند که شیخ علی بن عبد العالی کرکے از علماء شاه طهماسب اول صفویست که جناب شیخ  
کرکے را از جبل عامل بدیار عجم آورده و در اعزاز و اکرام او کوشیده و همه ممالک خود نوشته که به  
امثال امر شیخ علی نمایند و اصل سلطنت از ان بزرگوار است زیرا که نایب امام است پس شیخ همه  
بلدانی که در تحت و تصرف شاه طهماسب بودند نوشت که دستور العمل خراج شما چنین است و تدبیر در امور  
رعیت بطلان نخوست و تغییر داد قبله را در بسیاری از بلاد عجم برائی اینکه مخالفت با واقع داشت و سید  
نعمت الله جزایری در صدر کتابش موسوم بغواط الالبائی نوشته که چون محقق ثانی در عصر شاه طهماسب  
صفوی با صفهان و قزوین آمد سلطان باو گفت که تو بسطنت از من سزاوارتری زیرا که تو نایب  
امام میباشی و من از جمله عمال تو می شوم که باو امر و نواهی تو عمل میکنم و شیخ احکام و رسائل بسوی  
مملکت پادشاه فرستاد و نیز عمال ایشان که متضمن قوانین عدل و کیفیت سلوک عمال با رعیت در اخذ  
خراج و مقدار ان و مقدار مدت ان بودند و امر کرد که مخالفین را ان را بیرون کنند تا آنکه موافقین  
را گمراهند و امر کرد که در هر بلدی و قریه بیشمار می مقرر دارند که نماز جماعت کند و شرایع دین را بایشان  
تعلیم کند و سلطان نیز بجمال نوشت که اطاعت و امثال امر شیخ نمایند و بدانند که شیخ اصل در سلطنت است  
و اصل در امر و نواهیست و هرگز شیخ مزبور سوار نمی شد و یا بجائی پیاده نمیرفت مگر آنکه جوانان در  
رکاب او بودند و مجاهره بسبب متخلفین نمیداد و لعن میکردند هر کسی را که بر طریقه متخلفین بود تا اینجا  
کلام سید نعمت الله بود گویند که شیخ در روزی که وارد اصفهان شد صباح از روز مسجد رفت و نماز  
جماعت گذارد و پس از نمازی که از ملائنه شیخ بر منبر برآمد و تجاهر نمود بر سب متخلفین و تا ان زمان در  
ان بلاد کسی تجاهر بسبب نمیداد و سید نعمت الله نوشت که علماء شیعیه که در مکه بودند بعلما را اصفهان نوشتند  
یعنی بار باب محاریب و مبارکه شناسست نمایند متخلفین را در اصفهان و ما در حریمین شریعین می باشیم  
و ما را عتاب بسبب اینست عذاب و سیاست بنمایند و صاحب لور و لرین مرحله را قریح در محقق دانست

لکن این نسبت باو صحیح باشد چه این خلاف آنچه نیست که از آنچه اظهار نقل شده از امر تقیه تا اینجا کلام صاحب  
 نور بود و مؤلف کتاب گوید که چون سبب ایران هرگز نبود پس شاید محقق ثانی مصلحت را در این نسبت  
 که این را شایع و رایج کند تا بر مردم بطلان انعام محسوس و عیان شود ایامی بینی که اگر کفار مترس مسلمین  
 نمایند جنگ و قتل حکم آن ساقط نمیشود پس تامل کن بلکه آن مسلمین باید ندیده انگاشت و یا اینکه محقق ثانی  
 ندانست که در حریم مکّه و مدینه بسبب مذکور شیعیان عذاب می نمایند و سیاست می کنند

### در وفات محقق ثانی

وفات آن بزرگوار در سال نهمصد و چهل از هجرت واقع شد و بعضی تاریخ از ابدین عبارت  
 نوشته اند مقتدی الشیعه و این در زمان ما درست می آید که آخر شیعیه مذکور شد و الف و لام محسوب نگردد  
 چنانچه تاریخ وفات شهید ثانی را باین نحو گفته تاریخ وفات ذکال لاواه الحسبه ستقر و الله و این تاریخ  
 ظاهر درستیست بلکه زیاده است و بعضی در تاریخ شهید ثانی چنین گفته اند در مقام خطاب شهید اول است جا که شهید

### در تالیفات محقق

و اما تالیفات محقق ثانی پس از آن جمله است کتاب جامع المقاصد که شرح قواعد علامه از اولش تا بحث  
 نفویض نکاح و آن در شش مجلد است و رساله جعفریه که از ادب خراسان تالیف فرموده است و رساله رضاع  
 و رساله خراج و رساله در اقسام ارضین و رساله صنیع عقود و ایقاعات و رساله لمات اللامهوت و در  
 معن جبت و طاغوت و حاشیه شرایع و رساله جمعه و شرح الفیه شهید اول و حاشیه ارشاد مشتمل بر  
 دو مجلد و حاشیه مختلف و رساله در سجود بر تربت و رساله سجد و رساله در جایز و رساله در احکام  
 سلام و تحیّه و منصوریه و رساله در تعریف طهارت و بر جعفریه و رساله عقود و شرح بسیار نوشته اند

### در احوال شیخ ابراهیم قطیفی

و شیخ ابراهیم بن سلمان قطیفی الاصل پس از آن ساکن نجف شد پس از آن ساکن قله شد پس او را نسبت  
 بهر یک از این مواضع ثلثه میدانند و کریم الدین شیرازی اجازه از شیخ ابراهیم دارد و شیخ حسین  
 بن عبدالحجید نیز از شیخ ابراهیم اجازه دارد و سید شجاع الدین محمود بن علی مازندرانی اجازه  
 از شیخ حسین و کریم الدین دارد و سید حسین نیز سید حیدر کرکی که مفتی عصر خود بود باصفهان اجازه  
 از سید شجاع الدین دارد و سید حسین بن حیدر از شیخ بھائی و میرداماد هم اجازه دارد  
 و میرداماد و سید محمد قاضی میر حسین بن میر حیدر است و میر حسین فرزند و خیر شیخ علی بن عبدالحق  
 که کتبه دوست حسین بن محمد بن شیخ و آن در نزد من است و در بیان رساله گفته

شعبه اول از هزار نفر اجانب داشته و اخوند ملا محمد تقی مجلسی از شیعه حسین بن سید حیدر اجانب دارد  
 ایصال شیخ ابراهیم مذکور اجانب دارد از محقق ثانی شیخ علی بن عبدالغالی کرکی و صاحب لودلو گفته  
 که بعضی از فضلا گفته است که دیدم بخط بعضی از فضلا که حکایت نمودند بعضی از اهل بکر بن درحق شیخ ابراهیم  
 قطیفه که امام حجت روضا فداه و عجل الله فرجه برادر اهل شد در صورت مردی که شیخ مرزور او را می شناس  
 پس آن مرد از شیخ پرسید که کدام آیه از قرآن در باب مواعظ اعظم است شیخ ابراهیم در جواب گفت  
 این آیه ان الذین یلیدون فی ایاثنا لا یخفون علینا فمن یلغ فی النار خیرا من یائی امنا یوم القيمة  
 اعلوا یشتم انما یاتعلون بصیرا پس آنجناب فرمود که سالت گفتی ای شیخ پس از نزد شیخ بیرون رفت  
 پس شیخ از اهل خانه سوال کرد که چنین مردی از خانه بیرون رفت یا نه گفتند که چنین شخصی داخل خانه نشده

### در معارضات شیخ ابراهیم با محقق ثانی

و عجب اینکه شیخ ابراهیم با اینکه اجازه از محقق ثانی دارد و با وی مناقضات و معارضات دارد و صاحب  
 لودلو گفته که من دیدم کلام او را در بعضی از کتب او ان چیزی که دلالت دارد بر قبح در فضل محقق ثانی  
 و نسبت داده است العیاذ بالله و باجمل چنانکه نشان جمله از معاصرین است بخو که در جمله از مسائل و در مقابل  
 محقق ثانی تالیف کرده و در مقام رد بر آمده است و از انجمله در سلسله حل خراج است چنانکه مشهور بر طلیت  
 است پس محقق ثانی رساله در حل ان تالیف فرموده و انرا نامیده به فاطمه اللجج در حل خراج پس شیخ  
 ابراهیم تصنیف کرده رساله که نامیده انرا بسراج الولوج در دفع لجج فاطمه اللجج و مقدس باد و بیل  
 در این سلسله با او موافقت کرده و تصنیف کرده رساله در حرمت نماز جمعه در زمان غیبت مطلقا و در ان  
 رد نمود محقق ثانی را که در رساله خود واجب دانسته نماز جمعه را بشرط وجود فقیه جامع الشرائط و تصنیف  
 کرده رساله را در قول بعوم منزله در رضا و رد نمود محقق ثانی را که رساله نوشته در بطلان قول بعوم منزله  
 و در سبک از ان رسائل بر صواب نرفته بلکه شیخ ابراهیم خطا کرده -

### ایراد محقق ثانی بر شیخ ابراهیم در رد جایزه سلطان

و از بعضی از فضایل نقل شده است که از شاخ شنیدم که شیخ ابراهیم در کتاب لودلو و شیخ علی بسبب اتفاق نیا  
 آمده بود پس ایشان در رواق انجناب در پشت سر قبر مبارک با دیگر جمعی شدند و شاه طهماسب در ان اوقات  
 جایزه برای شیخ ابراهیم فرستاده بود و شیخ ان جایزه را رد نموده و عذرخواهی نموده بود که مرا حاجت  
 باشد ان نیست پس محقق ثانی شیخ گفت که تو در رد جایزه خطا کردی و مرتکب شدی حرامی با کرم و بی  
 جان زیرا که امام حسن چنانکه معاویه و متابعان او قبول میکرد و ناسی با امام یاجوب است باستی و مذکور



تاشی یا حرام است و یا مکروه چنانکه در علم اصول مبرهن است و یا شاه طهماسب که در جهاد کمتر از معاویه است  
و نوبالانرا زامام حسن نمیشد پس شیخ ابراهیم جواب افتاعی گفت و صاحب لور لوز گفته که در دست من رساله  
افتاد که موسوم بر ساله حایثیه بود و از تصنیف شیخ ابراهیم مذکور بود و تحقیق مسئله سفریه و در صدر آن رساله  
ذکر کرده بود که مرا با محقق ثانی سفر بجانب مشهد مقدس رضوی افتاده و بجای مسألی ذکر کرده است که در آن  
محقق باینرا نسبت بخطاداد از انجمله اینکه عشره قاطعه کثرت سفر در آن تالی شرط است یا نه پس تالی را نسبت  
بخود داد و عدم اشترط تالی را نسبت بمحقق ثانی داده و در این رساله همین سله را نوشته بود و در توبه شیخ علی  
نموده و از انجمله از محقق ثانی نقل کرده که اگر کسی بحیروبت سگ ساتری نیابد و دبیرون آوردن آن از  
بدن محل تقیه باشد پس فرض اداء صلوٰه ساقط میشود شیخ ابراهیم این فتوی را نسبت بمحقق ثانی داد  
و گفت که من مبالغه در نفی آن کردم و برگشت و اصرار بر همان قول داشتم باینکه آنچه بارسیدان است  
که نماز ساقط نمیشود بفقده سائر و نه بفقده صفت و اجبه در حال اختیار با جماع علماء و ان مخرج به در کلام  
اصحاب است پس من از محقق ثانی اعراض کردم و ان فتوی او را حمل نمودم بر غفلت او و عدم مطالعه  
و از انجمله سله دیگری میان ما صحبت شد و او اینکه محقق ثانی حکم کرده باشد بوجوب وضو مجدد بر کسی که غسل  
جابت نموده و من در مقام انکار برآمدم و در این باب مبالغه نمودم و گفتم که مجدد مستحب نیست مگر ما سبق  
و وضوئی پیش از آن پس محقق گفت که در غسل جابت ضمنا وضو میآید پس من گفتم که اگر اراده کردی کفایت  
غسل را از وضوئی پس وضو ضعیفی نیست و اگر غیر این اراده کردی پس از بیان کن پس محقق ثانی  
از اقرار باینکه با کرد و بر همان گفته خود مستقر شد پس من از او اعراض کردم پس از آن شیخ ابراهیم ذکر کرد  
که روزی داخل شدم در حرم حضرت رضا پس اتفاق افتاد که محقق ثانی با بقیه علماء مانند جمال المله و الدین پس  
محقق ثانی در دفعه اولی در مقام اعراض بر من بماد که چرا جواز حکام را قبول نه کردی من گفتم برائے  
اینکه مکروه است محقق گفت که چنین نیست بلکه واجب است یا استحب و مطالبه دلیل از او کردم پس بجهت دلالت  
نمودن بعل حسن بامعویه و کیفیت که تاشی ما واجبست و یا مندوب بنا بر اختلاف یهین پس من در جواب او گفتم  
که تشدید در کتاب دروس و نموده که ترک اخذ آن از ظالم افضل است و معارضه نمی کند آنرا از اعدای ما پس  
چون بخواهیم مطایره را زیرا که ان جواز از حقوق ائمه بالا صالیه می باشد پس محقق ثانی منع کرد و در اولی اینکه این  
کلام و در کس می باشد پس من او را ملزم کردم بمرجوعیت پس محقق ثانی با خدا عهد کرد که کلام خود  
مقصود دارد و بر استفاده بسوال با افتاد بجواب و شیخ ابراهیم گفته که اگر کراست طول وادون بنمود  
هر آینه ذکر نکردم اگر آنچه را که میان من و او واقع شد پس از او منقارت کردم و ما حسن حال یافتیم

پس چون نجف رسیدم اخبار متواتره از ثقات و غیر ایشان و روایات که لائق ذکر است پس معاينه کردم او را بفرد پس امر همیشه بود تا اینکه او دعوائی علم نمود پس سعی خودم را مبذول داشتم که رضا شود بحث و اجتماع و مذاکره و جمیع انواع ملاطفت را نمودم پس ابا کرد و در بعضی نشد پس از آن در آن رساله مذکور داشت که چون من از این رساله فارغ شدم پس شروع میکنم در نقض رساله خرابیه و اشتباه آنچه من در آن دیدم از مباحثات فناعیه مؤلف کتاب گوید که مبادا قریب بن سخنان نظم در طهارت باید چه شیخ ابراهیم را چه پایه و مایه که با طور حیل تحقیق و تدقیق در مقام معارضه آید و پا در دایره قیل و قال و بحث و جدال بان فذلکه ارباب کمال گذارد بلکه او و معلم خانه مجلس افاده محقق ثانی چون کدک ایچ خوانی نماید بلکه اگر تحقیقات آن مفسر فضیلت بعد از استفاده از او فهم نماید لازم که فرق خود را از فرق آن ساید و امثال آنرا این بر مان و مخرجات و هدیات شاید خفاش را بارائی آن که در محضر خورشید تابان آید چنانکه تا بدین کلام از کلمات منقوله از علامه مجلسی باید اگر کوئی که چنین کسیر پس چه مرتبه که حضرت صاحب الامر نجافته در آید جواب گویم که بر فرض صدق مرعطین شاید بعد از این سفوات توبه و انابه کرده و شخص کاملی شن باشند و بعضی از فضلا از تلامذه اخوند ملا محمد باقر مجلسی مذکور داشته که از استاد شنیدم که میفرمود که شیخ ابراهیم را چندی فیضی نبوده و او را توبه معارضه معارضه شیخ علی کرکے نبود و این شخص گفته که استادم مجلسی شافته شنیدم خبری راقح در فضیلت شیخ ابراهیم بلکه در بدین اوقات میبود زیرا که مجلسی فرمود که من مجموعه بخط شیخ ابراهیم دیدم که در آن نوشته بود که من بر محقق ثانی شیخ علی افرا کردم و مجلسی میگفت که کجاست و چسبند دار و فضل شیخ ابراهیم از فضل شیخ علی و تجساره و علم او و براسه شیخ ابراهیم است -

### در تالیفات شیخ ابراهیم

از تالیفات آنچه سابقا مذکور شد و از آنچه است رساله در شرح عدد محرمات ذیحجه که لطافتی دارد و اختصار هم دارد و رساله صومیه که فاضل اردبیلی در بحث صوم شرح ارشاد آن رساله را با و نسبت داده و بعضی از فتوای او را نقل کرده و شرح الفیه شهید اول چنانچه شیخ عزالدین حسین بن عبدالقصد عالمی در حاشی خود بر الفیه ذکر کرده و برای او است تعلیقات بر شرایع و حاشیه بر ارشاد که قاضی نور الله در کتاب محاسن المؤمنین با و نسبت داده و کتاب فرقه ناجیه و ظاهرا اینکه در تحقیق فرقه ناجیه است و اینکه فرقه ناجیه امامیه میباشد و کتاب نفحات الفوائد و مفردات الروایه و این کتاب در صورت سوال و جواب است باین نحو سائل بکذا انقول که از تالیفات او است شرح اسماء الحسنی که طویل الذیل و جید القوائد است

و از آن فراغت یافت در سنه محمدوسی و چهار در ساله در شکایات و اجازه هم نوشته است برای ساگر  
خود امیر معزالدین محمد بن نعمی الدین حسینی اصفهانی و از آن اجازت ظاهر میشود که شیخ علی بن هلال خاوری  
عمومی شیخ ابراهیم است و ایضا شیخ ابراهیم اجازت برای شمس الدین محمد بن حسن استرآبادی نوشته است  
و در آن اجازه گفته که جماعتی از فضلا بمن اجازت داده اند و ثقی ایشان شیخ ابراهیم بن حسن شصیر  
یا ابن ورافست از شیخ علی بن هلال خاوری و تارخ آن اجازه سال محمد و بت بود در ایام مجاورت  
بخند و از جمله تلامذه شیخ ابراهیم قطیفی است سید شریف الدین حسینی معشیشتری که والد قاضی نواز الله  
تسری صاحب کتاب مجالس است و از جمله شاگردان او میر نعمت الله علی است -

### در احوال فخر المحققین محمد بن الحسن

فخر المحققین محمد بن حسن بن یوسف ابن مطهر الحلی پدر نور و افتخار ال مطهر و سلطان علمای اعلام و  
فضلاء رسلا و عظام است و در زکاة و فطانت از اعمو به روزگار و عجب اینکه او خود مجتهد و پسرش طهرالدین  
نیز مجتهد و پدرش حسن علامه و جدش یوسف از مجتهدین و عم او رضی الدین علی بن یوسف از مجتهدین و پسر  
عمش قوام الدین محمد بن علی بن یوسف از مجتهدین و دو پسر عمه اش از مجتهدین یکی عمیدالدین عبدالمطلب  
بن محمد بن علی الاعرج الحنسی و پسر سید عبد الله مزبور را پسری بود موسمی بسید حسن و ایشان همه از شاخ  
اجازه اند و حال پدرش محقق نیز از مجتهدین فبارک الله سن الخالقین و در خارج اشتها دارد و که در خارج  
علامه ده نفر مجتهد بودند و شیخ شصید در بعضی از اجازات خود در مدح فخر المحققین نوشته است

### در تالیفات فخر المحققین

و بمقام نقاد و مشایخ خود منهم الشیخ الامام سلطان العلماء منتقى الفضلاء و لهبلاء خاتمه المجتهدین فخر الملک  
والدین ابوطالب ابن الشیخ الامام السعید جمال الدین بن المطهر مد له فی عمره مذا جعل مینه و بین الحاد  
سدا و برای او است از تالیفات شیخ قواعد که آن را ایضاح القواعد نامیده در حل مشکلات قواعد  
و شیخ خطبه قواعد و اجوبه مسائل حیدریه و رساله فخریه در نیت و حاشیه ارشاد و کافیه در کلام و  
کتاب ارشاد و المرشدین و هدایه الطالبین و در مدح این جناب همین بس که همراه پدرش در مجلس  
خواه خدا بنده با علماء و محققین مباحثات داشته و همه را ملزم ساخته -

### در اجتماع فخر المحققین

و اجازه دارد از پدرش علامه و عمش رضی الدین علی بن یوسف و اگر چه در خارج چنان اشتها  
مانند که علامه قبل از بلوغ بدرجه اجتماع رسیده لیکن این سخن غلط مشهور است پس فخر المحققین

بلوغ بدرجه اجتهاد رسید چنانکه انجباب در شرح خطبه کتاب فاعده فرموده که من در خدمت پدرم مشغول  
بتحصیل علوم از معقول و منقول شدم و بسیاری از کتب اصحاب ما را در نزد او قرائت نمودم و از او استماع  
کردم تصنیف کتاب قواعد را و بعد از ملاحظه تولدش و تاریخ تصنیف قواعد معلوم میشود که عمرش در آن زمان  
کمتر از ده سال بوده و تعجب نشیندانی از آن در حاشیه قواعد در موقع خود نیست چه در ترجمه فاضل میند  
سابقاً مذکور شد کسانی که قبل از بلوغ بدرجه علم و کمال واجتهاد رسیدند و تاریخ ولادت فخر المحققین تصنیف  
شب و دو شنبه بیستم شهر جمادی الاول شصت و هشتاد و دو بود و وفاتش در شب جمعه پانزدهم شهر جمادی  
الثانی سنه هفصد و نه قادی و یک و عمرش بنا بر این هشتاد و نه سال خواهد شد و علامه با و وصیت کرده که کتب  
را که ناقص است از تالیفات علامه فخر المحققین آنها را تمام کند و شاید بدین سبب فخر المحققین با این کثیر عمر قلیل  
تالیف بوده یعنی تالیفات پدرش را تمام میکرد -

### در مسئله اختلاف که در میان فخر المحققین و علامه

و بعضی از علماء نوشته اند که شخصی بخد مت علامه رسید و بانجباب عرض کرد که من در مدت دوازده  
سال پیش از دخول وقت بنیت وجوب وضو گرفته ام و بان وضو نماز کرده ام و نماز قضائی نیز  
در سه ندانسته ام اکنون فهمیدم که رأی شماست که قبل از دخول وقت بی اشتغال ذمه نماز قصد وجوب  
نمی توان کرد آیا نمازهای که درین مدت کرده ام صحیح است یا باطل علامه فرمود که آنچه نمازهای که  
که درین مدت با چنین وضو ساخته در حیز بطلان است اکنون قضاء آنها را بعمل بیاور پس آن شخص  
از خدمت علامه بیرون رفته و در اثنا راه با فخر المحققین رحمه الله تعالی ملاقات کرده فخر المحققین از  
حال و استفسار فرموده آن شخص مراتب را بعرض و رسانید فخر المحققین فرمود که علامه در این فتوای  
خط فرموده بلکه آن نمازیکه با وضوی اول گذاردی قضائی از اعمل و در بقیه نمازهای صحیح است  
زیرا که چون نماز وضوئی اول فاسد گشت پس ذمه تو مشغول نماز قضا شد پس از آن هر زمانه  
که در آن وضو می ساختی این قضائی نماز ذمه تو بود و میت وجوب عیناً نداشت پس آن شخص  
با دیگر بخد مت علامه رسید و مراتب را معروض رانی او داشت علامه اعلی الله مقامه فتوای  
فخر المحققین را تحسین و بخطائی خود در آن فتوا اعتراف فرمود رضی الله عنهما بجاه الایمه الطاهیرین -

### در احوال قطب المحققین

فر محمد بن محمد الرازی البویه قطب الدین علامه فهامه قطب وحی فضیلت و دریای مواج  
علوم حقیقت و شریعت و طریقت خورشید فضیلتش از مطلع شرح مطالع طالع و محکات حکمتش از افق



کتاب نکات ساطع و قواعد اساس فقہ ان بزرگوار از حواشی قواعد بابر و میزان علم او از شرح شمسہ یزانی  
 فاضل شہید ثانی در اجازہ شیخ حسین باین عبارتش مدحت سید بحر عالم نجم الدین سلطان الحفیض و اکبر  
 المدقین قطب الملئ و الدین و نسب شریف و چنانکہ از بعضی از اجازات محقق ثانی ظاہر میشود تسلسلہ ترقی  
 سلاطین آل بویہ منتہی میشود و بعضی از اساطین فقہار قطب المحققین را از احفاد ابن بابویہ دانستہ اند  
 و این خط است و بر متبع محقق نیست مولد و منشاء او دار المؤمنین و رامین و رست بعد از تلمذ و نزد جمعی از  
 علماء روزگار و اعلاہ علامہ شہر اشرف تلمذ علامہ او و شیخ جمال الدین حسن بن یوسف مظہر سنی  
 مشرف گردیدہ و کتاب قواعد الاحکام علامہ را بخط خود نوشتہ و براو قرائت نمودہ و بر ظہر نسخہ کہ اہل  
 در ولایت شام نزد بعضی از فضلا موجود است صورت اجازہ بخط علامہ برین وجہ موجود است کہ فرمود  
 علی اکثر من الکتاب الشیخ العالم الفقہ الفاضل المحقق المدقق زین العلماء و الافاضل قطب الملئ و الدین محمد  
 بن محمد الرازی ادام اللہ ایمہ قرائتہ بحث و تدقیق و تحریر و تحقیق و استنباط عن مشکلاتہ و استوفی معظم شہادتہ  
 فبیت لہ ذلک بیانا شافیا و قد اجزت لہ روایہ روایہ ہذا الکتاب یا جمیعہ و روایہ جمیع مصنفاتہ و روایاتہ و ما  
 اجیز لہ روایہ و جمیع کتب اصحابنا السابقین رضوان اللہ تعالیٰ علیہم جمیعین بالطرق المتصلہ منی الیہم  
 ظہر و ذلک لمن شاء و احب علی الشروط المتعبرہ فی الاجازہ فہو اہل لذلک حسن اللہ عاقبتہ و کتب العبد الفقیر  
 الی اللہ تعالیٰ حسن بن یوسف بن مظہر التلمی المصنف لکتاب فی ثلث شعبان المبارک من سنۃ ثلث عشر  
 و سبع مائۃ بنا حیدہ و رامین و احمد اللہ و حدہ و صلے اللہ علی سیدنا محمد البتئی و آلہ الطاہرین و قطب المحققین  
 بعد از وفات سلطان ابوسعید و وزیر او خواجہ غیاث الدین محمد کہ مربی اہل فضل بود بجانب شام شہادت  
 و شیخ تقی الدین سبکی کہ از فقہاء شافیہ بود با او در مقام معارضہ برآمد و در توجہ بعضی از احادیث معارف  
 میان ایشان منعقد گردید و چون یکی عیار سبکی خود را در میزان مناظرہ او سنجید و دید کہ در میان اہل شام  
 سبکی خواہد گردید بالضرورة طریق بجایات و مکابرہ پیمودہ و قطب بعدم فہم مقاصد شرع و وقوف بر ظواہر  
 نسبت داد و قطب چون مال حال جان دید خود را از مناظرہ او باز داشت و انتقام او را بجمل او داد  
 کہ اشت و در ظہر قواعد شہید محمد بن مکی اعلی اللہ درجہ بخط شریف او مذکور است کہ در دمشق بخد مت  
 علامی قطب الدین رسیدم اورا بحری دیدم بے پایان و اجازہ انچہ کہ اورا جایز بود بمن لطف نمود و ہمیشہ  
 امامی مذہب بود و تصریح بان میفرمود و انقطاع و بازگشت او بحال الدین بن الطمر کہ فقہ اہل لہبت  
 علیہم السلام بودہ معلوم است و تاریخ وفاتش در دوازدهم ذی القعدہ از سال ہفت صد و شصت  
 و شصت اتفاق افتاد و در فضا رقلعہ باونی نماز گذاروند و بسیار آوا عیان و مشق حجت نماز و حاضر شدند

و در صانعیه او را دفن کردند و بعد از آن او را بموضع دیگر نقل نمودند و محبت از شهید اول گفت و لا شک فی کونه اماماً مگر احتمال آن میرفت که او رفع شک نماید و از باب علم همه ازین کلام شهید اول تعجب کردند و از جمله تالیفات آن بزرگوار است کتاب محاکمات میان شراح اشارات و حاشیه بر اشارات اصغر موسوم به تذکره الاصداف ایضاً حاشیه بر کشف الکبر موسوم به تحفه الاشرف و رساله تحقیق کلیات و رساله در تحقیق مباحث تصور و تصدیق و حاشیه غیره و نه بر کتاب قواعد علامه و سموع شد که بعضی از علماء انرا جمع کرده و تدوین نموده و کتابی علیحدہ ساخته و آن موسوم است بحاشیه قطبیه و شرح بر کتاب طالع و منطق و سید شریف بر این حواشی نوشته و از حکیم فاضلی شنیدم که دو از ده حاشیه بر حاشیه میر بر شرح مطالع نوشته اند و کتاب شرح شمسه و منطق و از انبیا خواجہ غیاث الدین نوشته و بران شرح حواشی بسیار نوشته اند مانند میر سید شریف و عماد واحد و داؤد و میر غیاث الدین و ملا خلیل و سید علی رکابی و محی الدین و غیره ایشان و مولف کتاب نیز بران حواشی غیره و نه است و چون ملا سعد تقی را فی شرح بر شمسه نوشته بود بنا بر این شرح قطب الدین متروک شد و طلبه بخواند شرح تقی را فی انتحال نمود پس سید شریف که از تلامذہ قطب الدین بود حاشیه بر شرح شمسه استادش قطب المتحققین نوشت پس دوبار بان کتاب محل عماد و قطب و تدریس اصحاب شد و شرح شمسه بعد از متروک گردید.

### در احوال علامه حلی

فتح حسن بن یوسف بن علی بن المطهر الحلی اقله الله دار کرامته ملقب بحال الدین و معروف بایه الله فی العالمین مرکز دایره شرع متین و قطب کره دین مبین و منتمای فضایل اولیائین و مؤسس قواعد ارباب حق و یقین و تذکره خواطر مومنین و تبصره محققین و ساکن منہاج الیقین و منہاج کرامت اکرمین است و سید مصطفی تهرانی در کتاب نقداً الرجال گفته که بخاطر ممی آید که انجباب وصف کنم پس کتابم وسعت وصف و علوم و تصانیف و فضائل و محامدا و را ندارد و برای او بیشتر از نقداً کتاب

### در احوال وفات علامه حلی

و میرزا محمد در کتاب رجال گفته که حسن بن یوسف بن علی بن مطهر ابی منصور علامه حلی المولود و المکن محامدش بیش از آن است که احصاء شود و مشهور تر از آنست که مخفی گردد و مولدا و نوزد و نهم شهر رمضان سال ۸۱۱ از سال چهل و هشت است و وفات او در شب ثنبه یازدهم محرم الحرام از سال مقصود است و شش و نوبار این عمرش هفتاد و هفت سال و سه ماه خواهد بود و لیکن فاضلی نور الله در کتاب مجالس نوشته است که ولادتش در ربیع الثانی از شش صد و چهل و هشت است و فاش در روز ثنبه است و یکم محرم

از مقصد و ست و سن است و انجام تحصیل فقه و کلام و اصول و عربیت و سایر علوم شرعی از فقیه  
اهل البیت نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن سعید علی لقب بحقیق اول که حال علامه است و در نزد پدر بزرگوار  
شیخ سید الدین یوسف بن المظفر نموده و مطالب حکمت را در خدمت استاد الشیخ خواجہ فیض الدین طوسی  
و علی عمر کانی قزوینی شافعی و محمد بن محمد بن احمد که خواهرزاده ملا قطب علامه شیرازی و خواهرشان علی

و در تالیف حافظ ابرو و غیر آن مذکور است که چون بطلان مذہب خود علی الاجال در خواطر  
سلطان او بجا تو محمد خدا بنده قرار گرفت باحضار علما امامیه فرمادند چون علامه باید مگر علما حاضر آمدند  
مقرر شد از جانب اهل سنت و جماعت خواجہ نظام الدین عبدالملک مزاعنی که افضل علما شافعیہ بلکه افضل  
علما اهل سنت بود با جناب علامه مناظره نمایند و علامه با خواجہ مزبور مناظره نمود اثبات خلافت بلافصل  
میرالمومنین و ابطال دعوائی مذہب او به براین قاطعه و دلائل ساطعه نمود و

چنان مذہب امامیه را بروی همه ظاهر ساخت که راه تشکیک حدی از حاضران نماند و خواجہ نظام الدین عبدالملک  
چون اوله جواب شیخ را شنید گفت که قوه اوله بغایت ظاہر است اما چون سلف بر اہمی رفته اند  
و خلعت جہتہ الحام عوام و دفع تفرقه کلمہ اسلام برده سکوت بر اظهار تفرش ایشان پوشیده اند  
مناسب است که ہتک آن ستر ننمایند و طعن بر ایشان ننمایند و حافظ ابرو چون از غایت تعصب  
خواستہ کہ تصریح بہ عجز عبدالملک بدینین گفتہ کہ میان شیخ جمال الدین و مولانا نظام الدین عبدالملک  
مناظرات بسیار واقع شد و مولانا نظام الدین در احرام و تعظیم او مبا لغہ نمودی و آنچه در السنہ معروف  
اینکہ شاہ خدا بنده را زوجہ بود کہ بدان نہایت تعلق داشت پس بحبت امری سہ او را طلاق در یک مجلس گفت  
منفتیان و افندی را خواست ایشان گفتند کہ محتاج بحلل است و بحلل رجوع نتوان کرد پس سلطان کہ  
کہ ایام مذہبی در اسلام است کہ انرا جائز بکنند گفتند نیست مگر شیعہ و انما خیفہ قلیہ میباشند پس سلطان نشان ایشان  
خواست گفتند چند نفر از علماء ایشان در حلقہ می باشند کہ رئیس ایشان علامہ است پس سلطان با حضار  
علامہ با نہایت اجلال امر کرد چون حاضر شدند در مجلسی کہ علماء و سلطان حاضر بودند علامہ وارد شد  
و بنعلین خود را در زیر بغل گرفت و مجلس درآمد و سلام کرد و سلطان و حاضران را اینمضی پسندیدند پس  
بعضی از علماء عامتہ بجهت اینکہ او را قول و رو دشمن سار و بے اعتبار در نظر سلطان نمایند ما گفتند  
کہ سجدہ برای سلطان نکردی و بنعلین را مجلس آوردن خارج از قوانین ادب و رسوم است علامہ گفت  
کہ اجماع ما و شماست کہ سجدہ برای غیر خدا و نیست و خدا فرمودہ لغو دخلتم بوجہنا فسلوا الخ و من شئتم

که رسول خدا در جای محض بود و مذهب غلیظ مبارک آن جناب را در دیدند و در اینجا چو مذهب حضور داشتند من خوف آن نمودم که غلیظ مرا هم بدزدند علمائے گفتند که شما عجب بخیر از مذاهب و رؤوسای مذاهب هستید م در زمان رسول خدا نبود بلکه قریب بعد از آن بعد از پیغمبر بوده است علامه گفت که من سهو کردم ح مذهب این سرفراز نمودند علمائے گفتند که ا بعد از او بوده پس علامه این نسبت را پیش مذهب داد و از آن پس ح مذهب داد و همان جواب شنید علامه گفت چون اینها در زمان پیغمبر نبودند پس کجا این مذاهب احدث کردند و در زمان رسول خدا این مذاهب نبوده پس در این کار ملزم ساخته و حکایت را بدین پنج اخوند ملا محمد تقی در روضه المتقین شرح من لایخیر نوشته و در باب سه طلاق در یک مجلس سخن گذشت علامه هم ایشان را ملزم حاشیه و علامه در آن ایام مجلس و سی آراسته علماء عامه نیز بدرس او حاضر میشدند و از لطایف کلماتی که علامه را در جواب بنده موصیله که اعظم علماء چنانکه بود و واقعه آنکه روزی در مجلس سلطان بناظره مخالفان اشتغال نمودند و بعد از اتمام مطلب خود برستم سکرگزاری خطبه مشتمل بر حمد الهی صلوة حضرت رست پناهی وال ولایت مالی ادا نمود چنانچه در مذهب امامیه جایز است صلوة بر ال سبیل افراد فرستاد و سید موصلی چون در آله علامه شوالست و خطی نماید در اینجا بناظره فصولی گذاشت و عرض کرد که شما را چه دلیل است بر جوار صلوة بر غیر جماعت انبیا علامه در جواب گفت که دلیل این آیه کریمه است **الَّذِينَ إِذَا أَصَابْتُم بِمِصْبَةٍ قَالُوا إِنَّا لِلّٰهِ وَأَنَا لِيَّهِ رَاجِعُونَ** اولیک علیهم صلوة من بتم و رحمت انید از غایت غنا و در جواب گفت که علی بن ابی طالب و اولاد او را چه مصیبت رسیده است علامه مصائب مشهوره اہلبیت را بطور و اگذاشته بجهت زیادتى انفعال او گفت که چه مصیبت بدتر از این باشد که مانند تو فرزندی زایشان بهم رسیده که تفصیل بعضی را برایشان میدی و رجحان گر و بی از جهالت را برایشان مینوی حاضران از قوه بدیهیه جناب شیخ علامه تعجب نمودند و بران شنجیدند

**و رباعی از شعر علامه**

و بعضی از فضلا شعرا که در آن مجلس حضور داشتند این دو بیت را در شان آن سید نظم کردند

اذا العلوی تابع ناصبتا بذهبه فما هو من ابيه و كان الکلب خیرا منه طبعاً لان الکلب طبع ابيه فیه  
و تبخترت به بخریری این رباعی را از علامه نقل کرده لے فی محبتہ شہود اربع و شہود کل قضیۃ الثانی  
خضعتان طلبی و اضطراب فاصلی و شجوب لونی و اعتقالي سانی و مراد محبت خدا تعالی است و در  
مذکره شیخ نوادة بن علی بن عرق مصری مطبوع است که چون شیخ تقی الدین بنی که از علماء اہلبیت است



مقام علامہ و غایبانه با او اخبار آکاری داشت -

### در محابہ نمودن با علامہ

و بعضی از صفات میگفت پس علامہ این بیات را نوشت و باو فرستاد لو کنت تعلم کما علم الکرم  
طرز اکنت صدیق توکل العالم لکن جلت فقلت ان جمیع من یجوز خلاف ہواک لیس العالم شیخ شمس الدین  
بن محمد بن عبد الکریم موصی و جواب علامہ این قطع را نوشتہ یا من یوہ فی السوال مفسط ان الکرم  
الزمت لیس بلازم ہذا رسول اللہ تعلیم کما علما و قد عاواہ جل العالم و جواب شمس الدین واضح  
زیراکہ علامہ خطاب بہ نقی الدین کردہ و موجبہ جزئیہ ادا نمودہ و این موجب سالبہ جزئیہ آوردہ و سالبہ  
جزئیہ نقیض موجبہ جزئیہ نخواہد بود پس این نقیض ظاہر الدفعہ است -

### مطایبہ علامہ با بنا

گویند کہ روزی بنائی مشغول بہ بنا بود و علامہ در خدمت پدرش ایستادہ بود ناگاہ قطره از گل بر روی  
علامہ آمد بنا گفت کہ ایکاش من انگل بودم پس علامہ بالبدیہہ بپدر خوگفت کہ بقول الکافریا لکفتی  
مطایبہ علامہ با محقق

معرفت کہ علامہ در حال طفولیت در خدمت خال خود محقق درس میخواند و گاہی میگرفت محقق از عقب  
او روان میشد کہ او را بگیرد چون نزدیک میرسد علامہ آہ سجدہ را تلاوت میکرد و محقق سجدہ  
برفت علامہ فرصت غیبت کردہ میگرفت و شاید این از باب تہ قدس و احتیاط محقق باشد چہ سجدہ برائے  
سمع واجب نیست بلکہ در صورت استماع واجب است و در این مقام محقق سماع میکرد نہ استماع  
پس از باب تہ احتیاط سجدہ نمینمود محقق استماع میفرمود بجنبہ تحصیل ثبوت و یا اینکه مذہب محقق در آن  
وجوب سجدہ بود برائے سماع و اللہ العالم -

### احوال کرامت علامہ در دیدن صاحب الامر

و کرامت علامہ اعلیٰ اللہ مقامہ بسیارست در اینجا چند کرامت ذکر می شود اول خبریست کہ در کتاب  
مجاہدین فاضل نور اللہ مذکور و در اسناد و افواہ مشہور است کہ یکے از علمای رگہ در بعضی از  
نمون علی ہستاد علامہ بود کتابی نوشتہ بود و در محاسن اثبات برای مردمان  
میخواند و ایشان را اضلال میکرد و از اہم اینکہ مبادا کسی علماء را در آن نماید از یکے نمی داند  
کہ انہا ساجد نماید و علامہ شبہ چہ می گفت کہ انہا بدست او قرار داد ان مایلا جرمہ علامہ را نشان کرد و را  
و سبیلہ الناس عارفیہ کتاب مذکور نمود چون ان شخص خواست کہ یکبارہ دست از جسد انہا ساجد

گفت که سوگند یاد کرده‌ام که این کتاب را زیاد و کمیش پیش کسی نگذارم علامه همانقدر را نیز غنیت دانسته کتاب را بجزفت و بجانیه برد که در آن شب بقدر امکان از آنجا نقل نماید و چون بکتابت آن اشتغال نمود و نصفی از شب بگذشت خواب بر جناب علامه غلبه نمود پس ناگاه حضرت صاحب الامر پیداشده و بعلامه فرمود که کتاب را بمن گذار و تو خواب کن پس علامه بخوابید و چون بیدار شد آن نسخه بکرامت حضرت صاحب الامر تمام شده بود و مولف کتاب این حکایت را از والد ماجدم و نصف دیگر بدین قسم شنیدم که مؤلف آن کتاب یکی از معاصرین علامه بود از عاتقه و علامه یکی از تلامذع خود فرمود که در نزد آن عالم تلمذ کرد تا اطمینان از او حاصل شود و کمیش کتاب را باو عاریت داد و علامه در آتساح و بار دادن شروع نمود تا وقت سحر بے اختیار او را خواب بوده و قلم از دست افتاد و چون صبح شد بیدار شد و افسوس سار خورد که چرا خوابید و کتاب را انجام نداد و چون بکتاب نگاه کرد ندید که مبرع کتاب نوشته شده و در آخر آن نوشته است کتبه م ح م د بن الحسن العسکری صاحب الزمان -

### در کرامات علامه

کرامت دوم خیریت که شیخ اسدالله کافینی در کتاب مقابیس بروجه اجال نوشته و آن نیست که در خواب دیدند که قیامت برپا شده و علامه حلی بر همه علماء مقدم است -

کرامت سوم خیریت که در اسنہ و اغواء در نہایت اشتمار است و این فقیر مولف کتاب از اخوند ملا صفر علی لاهیجی سابق الذکر شنیده‌ام که حکایت میکرد از استادش مرحوم مبرور قاسم محمد بن غایب علی صاحب مسائل که او میفرمود که علامه در شب جمعه زیارت حضرت سید الشهدا میرفت و تنها بود و در دراز گوشتی سوار بود و تا زیانه در دست مبارکش بود در آنجا راه شخصی غریب پاوده همراه علامه افتاد و باهم بکالمه مشغول شدند چون قدری باهم سخن گفتند بر علامه معلوم شد که این شخص مرد فاضلیت پس در مسائل علمیه باهم صحبت داشتند علامه فحید که آن شخص بسیار صاحب علم و فضیلت و متبحر است پس علامه مشکلاتی که براسه او در علوم مانده بود یک یک را از آن شخص سوال میکرد و آن شخص هر مشکلی را معادل او میپود تا آنکه سخن در مسأله شد آن شخص فتوای گفت علامه منکران شده و گفت که حدیثی بر طبق این فتوا نداریم آن مرد گفت که حدیثی در بن باب شیخ طوسی در تہذیب ذکر کرده است و شما از کتاب تہذیب خود از اول فلان قدر بشمارید پس در فلان صفحہ در فلان سطر این حدیث مذکور است علامه در حیرت شد که این شخص که باشد پس از آن مرد پرسید که آیا در این زمان که غیبت کبری است میتوان حضرت صاحب الامر را دید یا نه و در این هنگام باز زیانه از دست علامه افتاد پس آن حضرت خم شد و زیانه را از زمین برگرفت

و در میان دست علامه گذاشت و فرمود چگونه صاحب الزمان را نمیتوان دید و حال اینکه دست او در میان دست توست پس علامه بے اختیار خود را از دراز گوش انداخت که بای این جناب را بوسه پس عشی نمود و چون بخواست کسی را ندید پس بعد از نیکه نجانه برگشت رجوع بکتاب تہذیب نمود ان حدیث را در همان ورق و همان صفحہ و همان سطر کہ ان حضرت نشان داده بودند و علامہ بخط خود در حاشیہ کتاب تہذیب در ان مقام نوشت کہ این حدیث انجیر نیست کہ حضرت صاحب الزمان بآن خبر داد و ورق و صفحہ و سطر این کتاب را نشان داد و اخوند ملا صفر علی میگفت کہ استاد مرحوم آقا سید محمد میگفت کہ من ہمان کتاب دیدم و در حاشیہ این حدیث خط علامہ را دیدم کہ بعضی ابق نوشته بود کہ امت چہارم انیکہ انجناب الزام مخالفین مجلس سلطان نموده و ہمہ علماء را الزام کرده و مغلوب ساختہ و پادشاہ خدا بندہ با اکثر اعیان و بسیاری از اہالی این را نیز بیک علامہ شیعہ شدند و سلطان حکم کرد کہ اسامی چہارہ معصوم را برداریم و دنیا رفتش کردند و مساجد را نیز حکم کرد کہ نقوش اسامی امامان شیعہ مزین نمایند گویند کہ ملا حسن کاشی بہمراہ علامہ در ان سفر بودہ و او مرد ظریف بود پس پادشاہ بعد از قضیہ الزام مخالفین معروض داشت کہ من دو رکعت نماز مذہب فقہائے میخوانم و دو رکعت نماز ہم مذہب جعفری میخوانم و عقل با پادشاہ را حکم میسازم پس ملا حسن گفت کہ سیکے دیگر از فقہائے جائز می دانند کہ با شراب وضو ساختہ شود و ہمچنین منگوید کہ پوست سگ بسبب باغت پاک میشود و جائز دانستہ کہ بسبب حمد و سورہ یک آیہ خواندہ شود اگر نیز حمد باشد و جائز دانستہ کہ بر بنجاست سگ سجہ کنند و جائز دانستہ کہ بعوض سلام بعد از تشهد شرطہ صادر کنند پس ملا حسن از شراب وضوی ساخت و پوست سگ پوشیدہ و سرکین سگ را سجہ گاہ کرد و بیکر گفت و بعضی دو برگ نبر کہ معنی آیہ مذمتا نیست کہ یک آیہ ہست پس کوع و سجو و بر سرکین سگ مکردہ و رکعت دیگر را نیز بستور نمودہ پس تشهد خواند و بعد سلام شرطہ از در خارج کردہ و گفت کہ این نماز ہست از ان پس با خضوع و خشوع تمام دو رکعت نماز بنا بر مذہب خود ادا کردہ سلطان گفت کہ معلوم است انیکہ اولی نماز متبت بلکہ نماز موافق عقل و ادب ہان نماز ثمانیت -

کرامت پنجم انیکہ مانند علامہ کسی کثرت تالیف نہ داشتہ باینکہ انجناب مشغول بتعلم و جنبہ اشتغال بتدبیر داشت و سفر ہا کردہ و با ملوک و اعیان و اعظم مصاحبت و مراودت داشتہ و با جمہور مناظرات و مباحثات بسیار نمودہ با اینحال تالیفات او را موزوع و تقسیم بر بدت عمر او نمودند ہر روز بے یک جزو شد و معروف انیکہ ہر روزی ہزار بیت شعر و این نہایت کرامت ہست بلکہ بعضی گفتہ اند

که ما قصد کتاب تالیف کرده و شیخ محمد الدین طریقی در باب مجمع البحرین در ماده علم نوشته که پانصد  
تجلیات تالیف بخط علامه دیده شده بغیر از آنچه از تالیف انتخاب بخط دیگر یافته شده و گفته شد که هزار کتاب  
بلکه زیاده از آن از تالیف علامه است و این گرامتی است که بالاترین کرامت است و آنکه مجلسی در مجلس  
مذکور شد که علامه را روزی هزار بیت تالیف است انتخاب فرمود که تالیفات ما هم کمترین یکی از تالیفات  
گفت که فرق نیست که از تالیفات است و از علامه تصنیف انتخاب تصدیق کرد و لیکن انصاف اینکه کتب  
مجلس اکثرش تصنیف است مانند کجارد و غیره و مسطور شد بلکه در بعضی از کتب مذکور است که علامه ایشان  
روزی هزار بیت تالیف را از علامه مستبعد دانسته اند و بدین سبب انکار نموده اند و تفصیده اند  
که ذلک فضل تدبیریه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم باینکه اگر امثال این نسبتها با آنها دهند  
با علم باید و نفع ایشان پس ایشان را قبول نمایند -

### غرائب منطق که از تالیفات خلکان

چنانکه ابن خلکان شافعی در تاریخ خود در ترجمه ششم بن سائب کلبی کتابی مشابه از کلبی مذکور نقل کرده که گفت  
که قرآن را در مدت سه روز حفظ کردم و همچنین ترجمه محمد بن قاسم معروف باین ابزاری چنین گفته است  
که او حفظ داشت صد و بیست کتاب در تفسیر قرآن یا سندهای آنها و همچنین سیصد هزار شعر خوانده و قرآن  
و با اینها تصنیف بسیار داشت که از آن جمله است غرائب السعدیه که چهل و پنجاه روز وقت و شرح  
کافیه در هزار ورق و کتاب حیات قریب هزار ورق و احوال ایام احوال جاهلیت در مقصود و  
و غیر اینها و در ترجمه عبدالرحمن بن علی مشهور بابواب الفرح بن جوزی ضعیف چنین گفته است  
که کتبش بیشتر از آن است که شمرده شود و بخط خود بسیار نوشته است بعدیکه بعضی گفته اند که اجزای نوشته  
او را جمع کرده بر عمرش تقسیم نمودند و هر روزی نه جز شد و هر جزوی موافق تصریح بعضی عبارات  
از پانصد بیت است بحساب کتاب او این چیز است که عقل و قبول نمیکند چه نه چهار هزار و پانصد  
بیت میشود و اینقدر کتاب کسیرترین است به رسد تصنیف اماروزی هزار بیت کتابت ممکن است بلکه  
بیشتر هم امکان دارد و مولف کتاب را اعتقاد اینکه روزی هزار بیت کتابت کنم بسیار فراموشی بسیار  
بنا اگر کسی بخواند و من نویسم پس تصنیف آن هم ممکن است شما شیاهم وجود دارند و مستبعد نیست  
که قدری از آن تصنیفات را علامه در شب کرده باشد یا بعضی از آنها شاید با عانت حضرت قاسم باشد  
چنانکه در روایت عامه که سابقا گذشت و ابن جوزی را اشارت بسیار است تا اینجا کلام ابن خلکان و  
و فی ضلع دیگر گفته است که محی بن عدی منطقه بدست خود کتب بسیار نوشت و در یک شبانه روز صد ورق نوشت

الامامی

از صدر

الامامی را امامند  
مسلک



و سید بن عبد الله شری قرآن را حفظ نمود و در وقتیکه سیزده ساله بود یا هیجده ساله بود و پست و پخت روزی و شب روزی میگرفت و میان آنها پنج افطار نمیداد و ظاهر این بود که سید شریف را در این وقت است شصت و نهمی در کتاب نكاح مسالك و مخفی ماند که علامه برای استیصال و حرص او در تصنیف و وسعت و آبرو او در تالیف طریق نشان آن بود که هر چه بنحاطرش مرتسم میشد یا تراجمت و درج میفرمود بی آنکه مراجع با قوال و افکار متقدمه خود نماید اگر چه مخالف با افکار متقدمه اش بود برای این مرحله خالصین در انجمن طعن زده اند و این سخن از درجه اعتبار ساقط است چه مناسط در حال انشاء باب علم یا بواسطه طعن است و تجدید رای حسن است برای مجتهد چنانچه شیخ الطائیف شیخ محمد بن حسن طوسی به پنج علامه بود در تالیف و تصنیف و اختلاف و اقوال و علامه اعلی الله مقامه در کتاب خلاصه رجال در ترجمه خود گفته

### در تالیفات علامه

حسن بن یوسف بن علی بن مطهر سیم مضمومه و ظاهر غیر معجمه و یا منی مشدوده و را در آخر ابو منصور علی المولد و المسکن مصنف کتاب برای او کتبی است که از آن جمله است کتاب منتهی المطلب در تحقیق مذنب که مثل آن عمل نشده است ذکر کردیم در او جمیع مذاهب مسلمین را در فقه و ترجیح دادیم آنچه را که اعتقاد کردیم بعد از ابطال حج کسانیکه با ما مخالفت در آن نموده اند انشاء الله تعالی خواهد نام شد عمل کردیم از آن ما بحال که ماه ربیع الاخر از سال شصت و نود و سه است در هفت مجلد ۲ کتاب تلخیص المرام در معرفت احکام ۳ کتاب تحریر الاحکام شرعیة بر مذاهب امامیه نیکوست و خوب است که استخراج کردیم در او فروعی که سبقت نگرفت ما را بسوی آن باختصار آن مولف گوید که مسائل تحریر بنشان در آمد صد و شصت هزار مسئله شد ۴ کتاب مختلفه الشیعه در احکام شریعت که ذکر کردیم در آن اختلاف علماء ما را به همگان و ذکر کردیم حجت هر شخصی و ترجیح آنچه ما بدان رفیم ۵ کتاب تبصره العلیین فی احکام الدین مولف کتاب گوید که کتاب تبصره را چنانکه بعضی شماره در آورده اند شصت و شصت هزار مسئله تمام استقصاء اعتبار در تحریر معنی اخبار ذکر کردیم ما در این کتاب هر حدیثی که ما رسیده است در بحث کردیم ما در هر حدیثی بر صحت و ابطال آن و هر چه محکم است و هر چه متشابه است و آنچه متماثل است بیان متن از مباحث اصولیه و ادبیه و آنچه استنباط میشود از متن و احکام شرعیه و غیر آن و آن کتاب است که مثل آن عمل نشده است ۶ کتاب انوار که ذکر کردیم در آن هر یک از احادیث علماء ما را اگر در حدیث هر حدیثی را که مطلق است در بابش ترتیب دادیم هر فنی را بر ابوابی ابتدا کردیم در او از روایت شد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعد از آن آنچه روایت شد از امیرالمؤمنین ع و

فنجین تا اخر ائمه علیهم السلام کتاب در و مرجان در احادیث صحاح و حسان و کتاب تناسب میان  
 اشعریه و سفسطائیه کتاب پنج الایمان در تفسیر قرآن که ذکر کردیم در آن لمحض کشف و تبیان و غیر  
 انهارا کتاب السنن الوجیز در تفسیر کتاب عزیز ۱۲ کتاب ادعیه فاخره که از عمرت طاهره نقل شده است  
 ۱۳ کتاب مکت بدیع در تحریر ذریعہ در اصول فقہ ۱۶ کتاب غایۃ الوصول در ایضاح اسبیل و شرح  
 مختصر شتی السوال والامل در اصول فقہ ۱۵ کتاب مبادی الوصول بسوئے علم کلام و علم  
 اصول ۱۸ کتاب شرح المراد در شرح تجرید الاعتقاد و در کلام ۱۹ کتاب انوار الملکوت و شرح فتن  
 یا قوت در کلام ۲۰ کتاب نظم البراہین در اصول دین ۲۱ کتاب معارج الفہم در شرح نظم ۲۲ کتاب  
 ابجاث المنفیدہ در تحصیل عقیدہ ۲۳ کتاب نہایتہ المرام در علم کلام ۲۴ کتاب کشف الفوائد در  
 شرح قواعد عقاید در کلام ۲۵ کتاب نہاج در مناسک حاج ۲۶ کتاب تذکرۃ الفقہاء ۲۷ کتاب  
 تہذیب الوصول بسوئی علم اصول ۲۸ کتاب قواعد و مقاصد در منطق طبیعی و الهی ۲۹ کتاب  
 اسرار الخفیہ در علوم عقلیہ ۳۰ کتاب کاشف الاسرار در شرح کشف الاسرار ۳۱ کتاب در المکنون در  
 علم قانون و منطق ۳۲ کتاب باخات سنیہ و معارضات نصیریہ ۳۳ کتاب مقامات کہ مباحثہ  
 کردیم ما در آن کتاب حکما و سابقین را و آن تمام میشود با تمام عمر ما ۳۴ کتاب احل مشکلات از  
 تلویحات ۳۵ کتاب ایضاح التلبیس در کلام رئیس کہ بحث کردیم در آن کتاب شیخ علی بن سینا را  
 ۳۶ کشف المکنون از کتاب قانون و آن اختصار شرح جزو لیست در علم نحو ۳۷ کتاب تسطیحا  
 و آن اختصار شرح کافیه است در نحو ۳۸ کتاب مقاصد الوافیہ بقواعد قانون و کافیه کہ در آن جمع کردیم  
 میان جزو لیہ و کافیه با تمثیل آنچه محتاج بسوئی مثال است ۳۹ کتاب مطالب علمیہ در علم عربیہ  
 ۴۰ کتاب قواعد علمیہ در شرح رسالہ شمیم ۴۱ کتاب جواهر النقد در شرح تجرید در منطق ۴۲ کتاب  
 مختصر شرح نخبۃ الابدانہ ۴۳ ایضاح المقاصد از حکمت عین قواعد علم کتاب نہج العرفان در  
 علم میزان ۴۴ کتاب ارشاد الازمان در احکام ایمان در فقہ کہ حسن الترمذی است مولف کتاب  
 گوید کہ کتاب ارشاد را شمرده اند و دوازده ہزار سلسلہ شد ولیکن فخر المحققین این را شمرده  
 چہار دہ ہزار سلسلہ شد و بعضی از فضلا گفته اند کہ آن پانزدہ ہزار سلسلہ است و شرایع محققین  
 دوازده ہزار سلسلہ است و ارشاد بان اختصارش بیش از شرایع سلسلہ داشتن از حسن  
 تہذیب است علاوہ نقل اقوالی نکرده و با استدلال نبرداختہ و شرایع در بعضی از مقامات  
 اقوالے ذکر کردہ بود در بعضی از مواضع اسامی صاحبان اقوال را نیز نوشتہ و در قبلی از

مقامات اشاعه اجلیه باستدلال برگزیده ۴ کتاب تشکیک الافهام در معرفت احکام در فقه ۴  
کتاب نهایت الوصول بسوی علم اصول ۸ کتاب قواعد الاحکام در معرفت حلال و حرام  
مولف این کتاب گوید که کتاب قواعد مشتمل بر عبارات مشککه است و وصایا و میراث ان کتاب بسیار  
محتاج بحجاب است زیاده از قواعد یک در خلاصه الحساب است ۹ کتاب کشف الحقایق از کتاب  
شفا و در حکمت ۵ کتاب مقصد الواصلین در اصول دین ۱۵ کتاب تشکیک الفضل بسوی خیره قدس  
در کلام ۲ کتاب نهج الوضاح در احادیث صحاح ۳ کتاب نهایت الاحکام در معرفت احکام  
۵ کتاب محاکمات میان شراح اشارات ۵ کتاب نهج الوصول بسوی علم اصول ۶ کتاب  
منهاج الهدایه و معراج الذرایه در علم کلام ۵ کتاب نهج الحق و کشف الصدق ۸ کتاب منهاج الکرامه  
در امامت ۹ کتاب استقصاء النظر در قضا و قدر ۴۰ رساله سعیدیه ۶۱ رساله واجب الاعتقاد ۶۲  
کتاب نهج المسترشدين در اصول دین ۶۳ کتاب بلعین که فارغ میان حق و مین است و در ان دو هزار  
دلیل حقیقت خلافت بلافضل امیر المومنین علی بن ابی طالب اقامه کرده است و بسیاری از این  
کتب تمام نیست تا اینجا کلام خلاصه بود و در کتاب امل لامل گفته که برای علامه سوائے این کتب  
کتب مصنفه دیگر نیز می باشد بدین تفصیل ۶۴ کتاب خلاصه الاحوال در معرفت رجال ۶۵ کتاب  
ایضاح الاشتباه در احوال روات ۶۶ کتاب تعبیر در رجال و در مواضع متعدده از کتاب خلاصه  
ذکر می از ان کتاب رجال کرد ۶۷ رساله در بطلان جبر ۶۸ رساله در خلق اعمال ۶۹ کتاب کشفیقین  
در فضایل امیر المومنین ۷۰ کتاب کشکول در آنچه جاری شد بر آل رسول و بعضی انکار کرده اند که این  
کتاب از او باشد ۷۱ کتاب ایضاح مخالفت اهل سنت نص کتاب و سنت را و نسخه از ان که قدیم و جزئیتر  
موقوفه حضرت امام رضا و در ان مسلک عجیبی فترا کرده و صاحب مل لامل گفته که آنچه بار سیده  
همان مجلد دوم است و در ان سورع ال عمران به تنهاییت و ذکر کرد در ان تفسیر که عامه مخالفت کرده اند  
هر آینه را از وجود بسیار بلکه اکثر کلمات را مخالفت کرده اند ۷۲ کتاب اجان کبیره برای اولاد میرزا  
نوشته است ۷۳ باب حادی عشر در کلام ۷۴ کتاب مختصر مصباح المتجدد و اسم ان منهاج الصلاح است  
در اجتهاد و صباح و ان ۷۵ باب است و باب یازدهم در جزئیات که ملحق بان است زیرا که ان خارج  
از مصباح است ۷۶ جوابات سید محمد بن سنان و بعضی کتاب کشکول فیما جری علی ال رسول را از  
مصنفات افضل المتأملین حیدر بن علی عبیدی حسینی دانسته اند و شیخ بهائی گفته است که از جمله تصنیفات  
علامه کتاب شرح اشارات است بهر دست که علامه بسته دفعه با چهار دفعه نماز تمام عمر خود را احیتا طاعت نمود

قطب جعفر بن محمد بن حسن بن سعید ندائی ملقب به نجم الدین و محقق اول و مکنی بابوا القاسم کشف شرایع  
 پیغمبر آخر الزمان و نافع در امتصار شرع و ابطال ادیان دارای فقه و کلام و اصول با حسن بیان  
 نهایت استخراج نکت و دقایق عارج معارج لطایف حقایق است و در شعر و ادب و انشاء  
 او خست زمان است و پدرش حسن از فقها و مشایخ اچان و جدش محمد بنی نیز از فقها و واجله علماست  
 و حسن از پدرش محمدی اجازه دارد و محقق از پدرش محمدی اجازه دارد و بعضی از اجلار از تلامذه  
 اخوند ملا محمد باقر مجلسی گفته است که ولادت با سعادت محقق در سال شصت و سی و هشت هجری  
 بوده و وفات او در شب شنبه در شهر محرم الحرام از سال هفتصد و سبست و شش و لیکن جمعی گفته اند  
 که وفاتش در سال شصت و هفتاد و شش واقع شد مجلات تاریخ وفات و ولادتش خالی از اعتشاش  
 و غلط نیست و علامه در اچان اولاد زهر گفته که انجناب یعنی محقق افضل اهل عصرش بود در علم فقه  
 و شیخ حسن بن شیخ زین الدین شعبه ثانی در مقام اعتراض بر علامه در این عبارت برآمده که اگر  
 ترک میکرد تقیید بایل زمان خود را اصوب بود زیرا که در فقها را مثل محقق کثیر اند انستم و اهل حال  
 نوشته اند که محقق السن اهل زمان بود و چون جناب خواجه نصیر الدین محقق طوسی به بغداد آمد و عزم  
 دیدن فقها و علمه نمود پس محقق هم آن کرد که با جماع فقها و علمه باستقبال او تشاب و پس خواجه جماع  
 این قضیه نمود و حکم کرد که استقبال نکنند و محقق در روز ورود و بدین استقبال داشته باشد  
 پس محقق طوسی وارد مجلس محقق حلی شد در حالیکه محقق شرایع را عنوان کرده و درس استدلالی  
 میفرمود پس محقق در سر بخت اجلال و تعظیم محقق طوسی ترک کرده پس بعد از طی مراسم اشواق  
 و احوال برسی خواجه نصیر الدین طوسی از محقق خواست که در که در سرائی بفرماید محقق امتناع نمود و اخرا امر  
 پس از اصرار محقق شروع تدریس نموده و در این مسئله درس میگفت که برای عراقی مستحب است که  
 تیا سرو میل بجانب یسار مصلی نماید پس محقق طوسی ایرادی بر محقق کرد که این استحباب را جمعی  
 نیست زیرا که اگر تیا سر از قبله بسوی غیر قبله است پس ان حرام است و اگر از غیر قبله بسوی قبله است  
 پس ان واجب است پس با اینکه خواجه در علوم ریاضیه فرید اعصار و وحیداد و ار بود با این حال  
 محقق توجیهی برای این عبارت که تیا سر از قبله بسوی قبله است خواجه سکوت کرد از ان پس  
 محقق رساله لطیفه در حل ان اشکال بوجه عدیده ذکر کرده و از ا به بغداد برائے محقق طوسی  
 فرستاد و محقق طوسی انرا پسندید و انرا رساله را احمد بن محمد در کتاب مذهب البارع در شرح  
 مختصر نافع به تمامها نقل نموده و صاحب مدارک نیز انرا نقل کرده و علامه حلی در اجازه اولاد زهر



## سوال خواجه محقق که اعلم اینجاست کیست

که چون خواجه نصیرالدین وزیر ملا کو خان به حلقه آمد پس فتهارا انجا شرف اندوز محفل خواجه گشتند خواجه از محقق سوال کرد که ازین جماعت اعلم کیست محقق فرمود که این همه فضلا و علماء میباشد اگر چه هر یک بهتر تر در فنی غیر فن دیگر است خواجه سوال کرد که اعلم این جماعت باصولیین کیست پس محقق انشا کرد بسوید پرم شیخ سدید الدین یوسف بن مطهر و بسوی فقیه سعید الدین محمد بن جهم پس فرمود که این دو نفر اعلم این جماعت می باشند بعلم کلام و اصول فقه پس شیخ بن سعید صاحب جامع که بسر علم محقق بود ازین سخن اظهار تکرر کرد و مراسله بسر علم خود محقق نوشت و در انجا اشعاری نوشت که چرا قدر مرا شکسته و ابن المطهر و ابن جهم را مذکور داشته و مرا ذکر نفرمودی و این ابیات را نوشت

لا تهن من عظیم قدیرا و ان کنت مشار الیه باعظیم فاللیب لکرم نقص قدرا بالتقد علی اللیب الکریم  
الے آخره پس محقق در جواب نوشت که اگر اسم تو را ببردم و محقق طوسی از تو در اصولیین مسئله پرسید تو توقف میکردی از جواب او عاجز میشدی و خجالت و خرمساری برائی مایماید و بعضی از احلا و اعلام از متاخری متاخرین گفته که دیدم بخط بعضی از افاضل که مضمونش اینست که در صبح روز نهم ذی القعدة ربيع الاخر از سال شصت و هفتاد و شش شیخ فقیه ابوالقاسم جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید طری ره از درجه اعلای خانه خود اقامت و در همان ساعت وفات یافت بدون حرکت و منطق پس مردم برای وفاتش بے اندازه گریستند و خلق بسیاری بر بخانه او حاضر شدند و جنازه اش را بمشهد امیر المومنین بردند و سوال از مولد او شد پس گفت که در سال شصت و دو بود و بنا بر این عمر آن بزرگوار هشتاد و چهار سال خواهد بود تقریباً و محقق شاعر خوب بوده و اشعارش در نهایت جودت است -

## در شعر محقق

و از ان قبیل این اشعار است که از ابرائی پدرش نوشته اینک انی کل یوم الی العلاء -  
اقدام رجلا لا تزل بها النعل الخ ابیات پس چون ان رساله و اشعار بنظر پدر محقق رسید و بالائی ان اشعار نوشت اگر در شعر نیکو نوشتی ولی در حق نفس خود بد کردی ایانداستی که شعر صناعت کسی است که بپا فقیر از خود کند و خرقة پوشیده و شاعر ملعون است اگر چه صواب گوید و مرتبه اش ناقص است اگر چه شعر عجیب گوید و تحقیق که می بینم که شعر فضیلت تو را بر باد داده است پس در میان جماعتی خواهی بود که برای تو بجز شعر فضیلت نه بیند پس تو را بشاعر بنامند پس چون محقق بر این مصنون مطلع شد شعر را طریح کرد و گویا که هرگز تا عاود نمود و از حلقه اشعار محقق ان نیست یا راتدا و المنا یا غیر راقده یا

فلا یتهم الموت ترمیه بما عثرارل والا یام مرصده والد میرقد طارالاسماع واعیه المارک  
السالے قبح دخلتها وعذرهابالتی کانت مضافیه رفقا بنفسک یا مفرور لها یوطشیب  
النوامی من دواہیہ وکسانیکہ اجانہ از محقق دارند علامہ علی و برادرش رضی الدین علی بن  
یوسف حسن ابن داود و انجناب اجانہ دارد از پدرش و از شیخ صالح تاج الدین حسن بدر سے  
و از سید می الدین محمد بن عبد اللہ بن علی بن زہرہ و از نجیب الدین محمد بن جعفر بن ہبہ اللہ  
بن تاج و از سید شمس الدین فخر بن معد موسوی و مخفی نماند کہ محقق اول متاخر نیست و علماء  
پیش از او را بہ تقدیم مے نامند و قول صاحب معالم در بحث مفرد محلی بلام من بتقدیمی الاصحاب  
سوی المحقق استثنایا منقطعہ است و یا اینکه چون محقق منقول بتقدیم بود علامہ مجاورت او را داخل  
و بتقدیم شمرده و تحقیق اینکه در اصطلاح فقہا و اصولیین متاخرین ابتداء انہا محقق است —

### در تالیفات محقق اول

ہو از جملہ تالیفات محقق است کتاب شرایع اسلام در مسائل حلال و حرام در دو مجلد و در نہایت شیخ  
و تحریر است بعضی از اہل تازہ ہزار مسئلہ دانستہ اند و بر خے سیزدہ ہزار مسئلہ مشہور انکہ دو از دہہ کا  
مسئلہ است و برا و شرح بسیار نوشتہ اند از انجملہ شرح ابن فقر است سیمی بدایع الاحکام در شرح  
شرایع الاسلام و کتاب مانع مختصر شرایع و انکاش تمل بر شش ہزار مسئلہ است و کتاب معتبر کہ شرح مختصر  
و بیرون آمد از ان عبارات و بعضی از تجارت در چند مجلد و تمامیت و رسالہ تیا سر قبلہ کہ سبق ذکر است  
و کتاب نکت النہایت کہ شرح نہایت شیخ طوسی است و مجلد سائل غریہ و مجلد سائل مصریہ و مسلک  
در اصول دین یک مجلد و کتاب معارج در اصول فقہ و کتاب کمنہ در منطق و کتاب پنج الاصول  
و کتاب تلبیہ در منطق و مخفی ناما و کہ جلالت محقق اکثر از ان است کہ بر شنبہ تحریر و آید از انجملہ جمعی  
از علماء نوشتہ اند کہ بعضی از اہل سفن بحیرہ خضر امتند کہ مقام دلا و حضرت صاحب الامر است  
و انہا مذکور داشتند کہ از فقہار انجہ سامی انہا در بلاد اولاد صاحب الامر بخو تعظیم مذکور می شود  
و محقق اول و شیخ مفید و شیخ طوسی و صدوق است و از بزرگ ان بلاد نقل کردہ کہ مسائل شرایع  
ہمہ ان بر طبق واقع است مگر دو مسئلہ و انہا را بیان نفرمود ہذا بعضی از زکیا گفتند کہ ان دو  
مسئلہ را باید از اول طرح کرد و بعضی گفتند کہ باید از اخر طرح کرد و اللہ اعلم و شیخ اسد اللہ کاظمینہ  
ملکیت ذکر اسم محقق را در جزیرہ خضر اجمالا در کتاب مقابیس نوشتہ —

در احوال خواجہ نصیر الدین

میر محمد بن محمد بن حسن طوسی رحمدی معروف بخواجه نصیر و مشهور بمحقق طوسی و لقب به نصیر الدین  
 فی سیم است که فتنه همه اعصار طوق او غان فضیلت و گیاست و فطانت او را بر رقبه خویش  
 ساخته و بر تراز او عالمی را نه شناخته عاقدان سلطه و مقاصد فرقیه را بفکر بکرتاقب و مدین  
 صائب پرداخته حکیم که رایی قویم و صورت شرعی را بمشایه پیوست علی که نظر صائب او در  
 جمیع احوال علت اولیت امامی که ائمه دین بفضل و تقدیم و تنفقه های که اهل یقین به بحر  
 و افش او مفرقند تحریری که خبر بر او حکمت دانان را بنده ساخته و تجربه او فقه محصل افکار  
 علماء کبار را در پوتاعت بارگذاشته فیلسوفی که وان فطون و ارسطو وجود او منفاخت جوید  
 و زبان حال بو علی سینا شکر ساع جمیده او گوید عقل فعال در اشراف طفل راه او است و شکلات  
 در باب کمال موقوف بیک نگاه او معالیم تحقیقات ابو علی که تبصیرم شبهاست الی البرکات یحیی  
 و تشکیکات قرالدین رازی نزدیک باند راس رسیده بود از غایت علو حکمت و کمال ادراک  
 استدراک نموده و ذرین ایادات ایشان که از روئے فهم ظاهر و خود نمائی و وجود قاصد بود  
 بر باد واد و در روز و قات امام ف ان گوهر پاک در خطه خاک قدم نهاد و تانیخ ان این  
 آیه شریفه گروید جاد الحق و زمین الباطل ان الباطل کان زهوتا -

### تاریخ و لاوت خواجه نصیر الدین

این بزرگوار از شهر نیشابور و سواد و لاوت با ساداتش در یازدهم شهر جادی الاولی از سال پانصد  
 و هفت و طوس و انج شد و در شهر صفر از سال شصده چهل و چهار از تالیفات شرح اشارات  
 فراغت یافت و در روز شنبه بیستم جادی الاولی از سال شصده و پنجاه هفت در مراغه ابتداء رحلت  
 نمود و مجموع عمرش هفتاد و پنج سال بود و فاش در بیست و یکم شهر ذی الحجه از سال شصده و هفتاد و دو  
 قش

### در احوال ابن حاجب با خواجه نصیر

بعضی از حکایت خواجه از والد ماجدم و خال مفضل آقا ابوبکر و از اسن و افواه استماع نمود  
 و لذا انحصار در کتاب تذکره العلماء قبل از بست سال نولتم اکنون از متبع بسیار بعضی از  
 فقرات ضبط و انستم لند ایچو حکایت را اشتحاری بود انهارا ذکر کردیم و ارا ان پس انچه در کتب معتبره  
 و علماء مخره ذکر کرده اند مذکور می شود انچه مشهور است که انیکه محقق طوسی در مدت بست سال  
 نمایه تصنیف کرد و در مدح اهل بیت پیغمبر پس ان کتاب را به بغداد برد که بنظر خلیفه عباسی بسا  
 پس زمانی رسید که خلیفه با ابن حاجب در میان شرط بغداد و تبرج و تماشای اشتغال داشتند پس محقق

طوسی کتاب را در نزد خلیفه گذاشت خلیفه از ابن حاجب داد چون نظر ابن حاجب به راج  
 آل اطهار بنی غیرت را افتاد ان کتاب را باب انداخت و گفت ای عجبی تلمه یعنی خوش آمد مرا از بالا آمد  
 آب در وقتی که این کتاب را باب انداختم و قطراتی آب بالا آمد پس بعد از آنکه از آب بیرون  
 آمد محقق طوسی را طلبیدند ابن حاجب گفت که از گاو ان طوسی یا خرا ن طوس خواجه فرمود که از  
 گاو ان طوس ابن حاجب گفت که شاخ تو کجاست خواجه گفت که شاخ من در طوس است میرود و من را  
 می آورد پس خواجه با غایت ملال خاطر روی بدبار خویش نهاد پس شبی عالم واقع دید که در  
 سکانی مقبره است و بر دو رصندوق اود و از ده امام که الی بد و از ده امام خواجه نصیر معروف است  
 نوشته است و شخصی در آنجا نشسته پس ان دوازده امام و طریقه ختم انرا خواجه تعلیم فرمود و ان شخص  
 صاحب الامر بود پس خواجه از خواب بیدار شد و ان دعا همان دعا ی توسل که کتب اذقیه بود  
 و از ال رسول الله علیه و اله ما ثور است لیکن خواجه بعد از بیدار شدن از خواب بعضی  
 از فقرات انرا فراموش کرده بود پس دیگر بار خوابید و بعینه همان خواب را دید پس ان فقرات  
 فراموش شده را تعلیم گرفت و بیدار شد و ان را برشته تحریر در آورد و بخت ان برای دفعه خلیفه  
 عباسی شتغال نمود پس در خراسان رسل انداخت تعیین پادشاه را از محلی نمود پس در میان  
 ان محل رمل انداخت و خانه را که پادشاه از ان بیرون می آید نمود زنی در ان خانه بود و طفل  
 داشت خواجه ان دو طفل را از او گرفت و در مقام تربیت ایشان برآمد پس بغیر است دانست  
 که قرعه پادشاهی بنام نامی او است و او هلاکو خان بود پس ترتیب او غایت جد و جهد و اهتمام  
 را مرع داشت پس روزی با او گفت که اگر تو پادشاه شوی برائے من چه خواهی کرد هلاکو گفت  
 که تو را وزیر خود خواهم ساخت پس از چندی اسبابی فراهم آمد که هلاکو حاکم خراسان گشت و خود  
 بجائی او نشست و خواجه را وزیر خود ساخت پس از انجا حرکت کرده شهر هارابصره آورد و  
 تا آنکه بجدا آمد و انجا با خلیفه عباسی طریق خاصه نمود و خلیفه را گشت و بنی عباس را متا صل خست  
 ابن حاجب چون واقع را بدان نحو مشاهده نمود در خانه شخصی پنهان شد و طشتی را پر از خون کرد  
 و بر بالای او چیزی گذاشت و بر بالای ان بساط گسترده و بدان نشست برای آنکه خواجه از علم رمل  
 بی مکان او نبرد پس خواجه هر چه نقص نمود اثری از ابن حاجب نیافت و هر چه رمل انداخت رمل ال  
 بران بود که ابن حاجب در یای خون منزل دارد خواجه حیران ماند پس امر کرد که هر صاحب خانه  
 را که در بغداد می باشند گویند و راوزن کنند و با او دهند پس مدتی بهان میزبان تسلیم کنند پس هر خانه



گوسفندی دادند بپایان این حاجب نیز داد و او اظهار داشت که گوسفندی بمن داد اند که بعد از چندی تسلیم کنم بدون کم و زیاد و اکنون در جیرتم که گوسفند چگونه حالش بر یک منوال می ماند که بمان بپایان تسلیم کنم این حاجب او را خاطر جمع نمود و گفت که هر روز قدر معینی از علف با و داده و بچه کرکی از بازار بگیر و روزی یک دفعه آن بچه کرک را با و نشان داده تا آنقدر گوشت که از علف برای او حاصل شود از ویدن بچه کرک آنقدر گوشت تان آب شود پس میزبان چنین کرد تا روزی که خواستند اینکه گوسفند را استردا کنند بپایان میزان سابق کشیدند همه گوسفندان مخالف شدند بعضی کم بعضی زیاد مگر گوسفند بپایان این حاجب که بمان بپایان برقرار و کم و زیاد می دانست اتفاق نیفتاده بود و خواجه هم فرستاد و این حاجب را از آنجا حاضر ساختند و در نزد سلطان و خواجه بر دین پیش روی ایشان بایستاد و خواجه به این حاجب خطاب کرد که من با تو گفته بودم که من از گاو و ان طوسم و شاخ خودم را می آورم اکنون شاخ من این پادشاه است که همراه او زمام پس خواجه بکجا شرط رفت و کتاب خانه این حاجب را خواست و کتاب های او را یک یک بمانایفات او را باب انداخت و میگفت ای عجبی تلمه و این حاجب حضور ایستاده بود و بنظر حسرت میگریست و گویا که میگفت پس این حاجب خواهش کرد که سه کتاب مرا بآب آمیزد از که برائے مبتدی خوب باشد یکی شافیه در صرف و یکی کافی در نحو و یکی مختصر اصول و خواجه این التماس را قبول کرده پس از آن خواجه امر کرد که این حاجب را پوست کنند مانند گوسفند و بدنش را در شرط بغداد انداختند و در آن وقت این حاجب جوان بود و تازه خطر بر عارض او میدیده بود و این حکایت از چند حجتة نقل خطار و مقدمه است یکی اینکه خواجه پیش از هلاک میفیداد نیاید دوم اینکه هلاک و خراسان منزل داشت بلکه از شاهزادگان و از نوادگان خلیفه و از ولایت ترکستان آمده چنانکه از باب تواریخ متعرض بان شدند سوم اینکه این حاجب در بغداد نبوده و در آن سال کشته نشده و اقا محمد علی بن اقا محمد باقر در کتاب متاع فرموده که این حکایت دروغ و از جمله مشهورات الاصلی می باشد زیرا که وفات این حاجب که نامش عثمان بن عمر بن ابی بکر مالکی است در اسکندریه مصر واقع شد و در روز پنجمین هزار و دهم شوال از سال شصت و چهل و شش و فتح بغداد بر دست هلاکوفان و خواجه در سال شصت و پنجاه و پنج بود و الله اعلم چه ارم اینکه کتب این حاجب چنان نبود که پیش از آن نسخه گرفته باشند تا این حاجب این استه عار کرده باشد لا اقل بعضی را نسخه گرفته بودند پنجم اینکه بغیر از کافی و شافیه و مختصر اصول کتب دیگر نیز از این حاجب منداولست مانند مائے و مقیده در تعداد و مثنیات سماعیه و شرح بر کافیة مجمل چون کلام شجر باین مقام شد پس باکی نیست که نالیفات آنرا

مذکور شود از انجملہ کافیه در نحو و شافیہ در صرف و مختصر اصول در علم اصول و امالے چنانکہ سیوطی  
در شرح والاہم منہ معرب و منی شنبہ من الحروف مد نے گفتہ است کہ ابن اکا حبتی مالک  
البح و مراد از مالے آنست کہ سابقا قاعن مولفین چنین بود کہ چون از تالیف فراغت حاصل نمود  
کتابی در دست گرفتند و در ان بعضی از مطالب نہ می نوشتند تا آنکہ چون بعد از این تالیف کنند  
ان مطالب را در انجا درج کنند و ان کتاب مانند جنک کشکول مے باشد و ان را مالے آم  
میگذاشتند مانند مالے صدوق و امثال ان -

### در شرح شافیہ و کافیه

از جملہ تالیفات ابن حاجب قصیدہ است در بیان مؤنثات سماعیہ از واجب التامیث و جایز التامین  
و اقارضی قزوینی بر ان شرح نوشته است و شافیہ را شروع بسیار نوشته اند مانند رضی ہر آبادی  
حلیہ الرحمہ کہ از علماء امامیہ و لقب نجم الدین است و در نجف ان شرح را نوشته در دو مجلد و شرح  
آکا لدی و شرح نظام و شرح جابرودی و اما کافیه پس بر ان شروع بسیار نوشته چون شرح  
در دو مجلد و ان حسن شروع ان کتاب است و در نحو مانند ان کتابی نوشته شدہ و شرح حبیبی  
و شرح مصنف وافیہ در ترکیب کافیه و شرح عصام و او نیز نوشته و شرح ہندی کہ در غایت  
اخلاق است و شرح گیا کہ تید شریف نوشته است بر اسے پسر کلہ نزد بغدادی است -

و وجہ تالیف و تسمیہ او گویا ان شدہ کہ سید شریف در زمانیکہ در صفہان تحصیل نمود و چنانکہ حسب  
تید شریف در زمانیکہ من با صفہان بودم موجود بود و بسیار فقیر بود کلہ بزی پسر خود را در نزد او  
بروہ کہ برائش تید شریف درس بگوید و ہر روز اقوار داد کہ یکصد کلہ کو سفند بہ تید شریف  
دہند پس سید شریف برائش امثلہ نوشت و صرف میر و مغری و کبری و شرح گیا و از جملہ شروع  
کافیہ شرح کبر و متوسط است و تید شریف حاشیہ مدونہ بر شرح متوسط نوشته چنانکہ سید شریف حاشیہ  
غیر مدونہ بر شرح رضی ہم نوشته و از جائے شروع ان شرح جامی است و اکنون در نزد طلبہ و محققان  
اصیاب علم شہاد بر افراشته تدریس و مدرس ان مشغول اند و حواشی بسیار بر ان نوشته اند تا آنکہ  
محقق تالیف و جمیع خیالات شرح است و چیز مے از خود ندارد از انجملہ حاشیہ عصام کہ بہترین و اداق  
از سائر حواشی است و حاشیہ سید نعمت اللہ جزایر مے رحمہ اللہ و او نیز خوب نوشته است و حاشیہ  
صحت وانی از عصام نیز بہتر نوشته است لیکن نسخہ کہ من دیدم ناتمام است و حاشیہ عبد الغفور

که از ثنائی ملا جامی است و حاشیه این فقیر مولف کتاب که مسماة است بهواید اخراعیة و دیباچه  
از اذخروف بے نقطه انشاء کرده و آن حسن حواشی است و چنین کتابی در نحو نوشته نشده چه هر  
جایی که بنیاد بر مصنف و شایع گذاشتم سی ناجمل ایراد کردم که هر جائیکه از عبارت خواستم مطلبی  
در آورده باشم و مطلب پانزده مطلب بلکه بیشتر از عبارت استخراج کردم و هر جا که شارح اتقی سیرت  
گفته از اشاره بدفع ایراد شارح و یا اشاره بسوئے افادۀ مطالب عدیده گرفته ام و این از خواص  
ان حاشیه است و عصام و سایر ارباب حواشی بخایت رنوده ام -

و در زمانیکه من خواستم که بقول مصنف الاعراب ما اختلف اخوه به ایراد نمودم قبل از رجوع بخواسته محصل  
ایراد بر این عبارت کردم پس رجوع بخواشی کردم و دیدم که بعضی یک ایراد و بعضی دو و بعضی سه  
و عصام تا چهار ایراد از انظار مرکب شده است و معروف است ملا حسن نفیس چشم چپ او منقعه داشته  
پس جامی این بیت را با و فرستاد در مذہب زندان جهان عین عطا چپ کوری رست بینی این شود  
رو به صفا اگر تور و باه نه بعضی علی آل بگو در تو چراست مولف کتاب گوید که این شاعر مابقی  
از ملا جامی شایع کافی نیست چه او مقدم ترست که از ملا حسن مجب تا پنج بلکه ملا جامی شاعر است  
که دیوانه دارد و کتاب یوسف زلیخا از اشعار او است و شرح بر فصوص محیی الدین عرب نوشته  
که شیر و شکر است بعضی از جامی ان کتاب عربی و بعضی از ان فارسی است و او صوفی است  
اگر چه در آخر حال این قصیده را گفته اصبت ز ایرک یا شمع تلخف لیکن شیعہ نیست چنانکه بعضی  
گمان کرده اند و قاضی نور الله در کتاب مجالس اکشیر صوفیان را شیعہ و خوب دانسته  
مگر ملا جامی را که او را هم دانسته است و ملا هر انیکه ملا جامی شاعر نیز از ملا حسن تقدیم دارد -

چنانکه بر شمع مخفی نیست و چون در این مقام سخنی از سید شریف گزشت که شرح بر کافیہ نوشته  
پس باکی نیست که محلی از احوال او و ملا سعید نوکر شود بدانکه ملا سعد از فضلای سنیان است و کتاب  
او در سال مضطرب و نود و سه بود و سید شریف نیز از فضلای ایشان بود و قد رحیم در نزد ملا سعد  
نگذ نموده بوده پس از ان با او در مقام معارضه بر آمد ملا سعد شرح بر تصرف زنجانی نوشت  
سید شریف امثله و صرف بر نوشت ملا سعد در منطق تعذیب را نوشت که متن حاشیه ملا عبد الله است  
و سید شریف و خاندان کبری و صفری را نوشت و حاشیه بر شرح ملاح نیز نوشته است و ملا سعد شرح

برشمیر نوشت که مردم از تدریس و تدریس میکردند سید شریف حاشیه بر شرح شمسیه قطب الحقیق نوشت  
این بنای بنای مردم شرح شمسیه ملا سعد را متروک و شرح قطبی را با حاشیه سید شریف تعلیم میکردند  
و پنج شمسیه ملا سعد را متروک ساختند و ملا سعد شرح بر رشتاد و در علم نحو نوشت سید شریف حاشیه بر شرح  
چون نوشت و حاشیه بر شرح رضی نوشت و شرح که شرح کافیست نوشت و ملا سعد در معانی و بیان  
مطول و مختصر را نوشت سید شریف شرح بر منقح و حاشیه مدونه بر مطول نوشت که شاید مطول را متروک  
کنند ممکن نشد و ملا سعد در علم کلام مقاصد و شرح از نوشت سید شریف در کلام شرح بر مواقف عقد  
نوشت و ملا سعد در علم اصول شرح بر شرح عضدی بر مختصر اصول نوشت سید شریف نیز حاشیه بر شرح مختصر  
اصول عضدی نوشت و ملا سعد در علم تفسیر حاشیه بر کشاف نوشت سید شریف نیز بر کشاف حاشیه نوشت  
گویند که ملا سعد در حال اختصار از دمان او کف بسیار بیرون می آمد چون بسید شریف خبر دادند  
گفت که ان غایط و فضل بسیار بود که ملا سعد در شرح تصریف خورده بود اکنون بیرون آمد  
ایضا گویند که ملا سعد در نصف اول مطول شرح رضی را نداشته لهذا ان نصف را در مدت شش سال  
تالیف نموده و در نصف آخر شرح رضی را پیدا کرده و ان نصف اخیر را شش ماه نوشت مولف کتابگوید  
که این سخن ظاهراً بے اصل باشد چه نصف خیر مطول بیان و بدیع است و در شرح رضی بسیار کم از بیان  
و بدیع سخن میگوید بلی نصف اول که معالم نیست غالبش مسائل نحوی است و احتیاج بشرح رضی در آن بسیار

### در شعر ملا سعد

ایضا گویند که ملا سعد یکی از علماء معاصرین در مقام تعریف و بجزو آید است و این یک بیت را از بانه  
نفر ذکر کرده و است جدیدان یکنون مقدما و مانت الا نصف خدمه المقدم یعنی توفیر واران  
نیتی که بر من تقدم حوئے و نیتی نوگر نصف خدمه مقدم و خدمه مقدم موخر است یعنی تو حماره  
ایضا گویند که چون سید شریف خواست که در مقام مناقضه ملا سعد بر آید و بر تالیفات او مدح و تحسین  
ملا سعد با و پیغام فرستاد که دو کتاب مرا حاشیه بنویس و رد کن یکی شرح تصریف چه اگر ان  
مرافق ساختم و ان اول تالیف من است و من اعتراف بقصور خود در ان کتاب دارم و دوم کتاب  
تحدیب منطق چمن از البقیه نه نوشته ام که برا و ایرادی وار دآید و از مسلیات قوم در گذر ششم  
پس اگر بران چیزی نویسی بایه رسوائے تو خواهد بود -

### در میا حاشیه ملا سعد با سید شریف

گویند که ملا سعد فاضل و تقی از ان بوده و سید شریف در مقام ان برآمد که در کار او رفته کرده باشد



و منصب قضاوت را از او گرفتند و پیش مجلس سلطان رفت که با ملا سعد مناظره کند ملا سعد با شاگردان  
حاضر شدند و هفت مند در زیر ملا سعد گذاشتند و ملا سعد را بران دادند که در هر مسئله که سید شریف  
بر ملا سعد غلبه کند یک سکه از زیر ملا سعد کشیده و در زیر سید شریف بنیازند و همچنین قرار شد  
که شاگردان طرفین پیچ سخن گویند و هر که سخن گوید از تلامذع زبان او را بزند پس در شش مسئله سید شریف  
بر ملا سعد غلبه کرد و ملا سعد بسیار کم حافظه بود پس شش مسئله از زیر ملا کشیدند و در زیر سید شریف  
انجمتند پس سید شریف از ملا سعد سوال کرد که علم از چه مقوله است ملا سعد فرمود ماند خطائے که یکی  
ماند فضلا و ملا مده ملا سعد بود گفت غلیان بیاورید ملا سعد گفت که از مقوله کیف است سید شریف  
گفت که خطائی جواب از آن گفت و شرط آن بود که شاگردان کسی تکلم نکند پس زبان خطای را محبت  
این سخن حسب شرط بریدند و از آن زمان خطائی ملقب بخطائی شد و گویا که این حکایت بی اصل است  
و محتای بنا منقوطه است منسوب بشجر ختا و غلیان هم در آن زمان گویا نبود و ملا سعد انقدر بیفهم نبوده  
اگر چه معروضات طرفین شهرت یافته دارد و همیشه با هم در مقام مناظره بودند و سید شریف در خدمت  
قطب الحقیقین محمد بن محمد الرازی البوهی درس خوانده و ملا جلال در آن زمان سید شریف  
است گویند که سید شریف در حق فاطمه زهرا اعتقاد فاسدی داشته و قول بعصمت آن صدیقه کبریا را  
رد نموده و در ساله درین بابها نوشته اند و عالم او را خوار و خفیف ساخته از آن وقت تا بحال هر چه  
از سید شریف بعمل می آید همه همین که از مادر متولد میشود بکارت ندارند و ولادت سید شریف در سال  
هشتصد و چهل بوده و در بلده جرجان وفاتش در سال هشتصد و شانزده بود پس عمر او هفتاد و شش  
سال خواهد بود الحاصل کلام در خواجه نصیرالدین محقق طوسی بود و انجناب در اختیار مذہب شیعه غایت مجادله  
را از هر چه معیوض داشت و علماء عامه را در اول با ایشان در امامت مناظره نمود چون ایشان  
را ملزم میداشت انوقت اگر مذہب شیعه اختیار میکردند بسیار خوب و الا بتبع بیدریغ سرازیر میکرد  
ایشان بر میداشت و از حال مفضل قدوه از باب علم و زهد و کمال عالم را به انوارات حقه  
شنیدم که در آن زمان ملا قطب الدین شیرازی سنی و مجلس درس داشت و جامع و فاضل بود  
پس خواجه طلبا بس مبدل در مجلس درس او قدم گذاشت و در صف فعال نشست و در درس پیچ  
سخن نگفت پس از آن بمنزل خود رفت پس کسی در پهلوی خواجه نشسته بود خواجه را شناخته پس از آنجا  
مجلس مجلس گفت که این شخص که در پهلوی من نشسته بود خواجه نصیرالدین بود ملا قطب گفت که البته  
صباح نیز خواهد آمد صلاح آنکه در علمی که او را ربطی نباشد بباخته کشیم گفتند که در هر علم او را باقیات

مگر در علم طب که او از ان عاریست و چیزی در تالیفات او در طب نشنیده ایم پس ملا قطب قرار  
 داد که فردا ملازم کتاب قانون را حاضر سازند و بحث بنقل آن کتاب نماید رئیس گفت پس چنان  
 صباح شد ملازم جمع شدند و ملا قطب شروع بتدریس بحث بنض نمود و ایرادات بسیار پیش  
 رئیس و خود هم تحقیقات نمود از ان پس بان تلمیذ که در پهلوی خواجه نشسته بود گفت که فهمیده  
 ان تلمیذ گفت بلی فهمیدم ملا قطب گفت پس انرا تقریر کن ان تلمیذ در مقام تقریر لگنتی بر زبان  
 بود پس خواجه گفت که اگر از ان مید مید من بشما معروض دارم ملا قطب گفت که شما هم فهمیده  
 گفت بلی ملا قطب گفت تقریر کن خواجه فرمود ان غلط شما را تقریر کنیم یا آنچه حق است بگویم ملا قطب گفت  
 که اول سخنان را مذکور کن از ان پس غلط و خطا ان را ذکر کن پس از ان تحقیق کن خواجه اول ذکر  
 ایرادات ملا قطب نموده از ان پس غلط ادراک رسانید و از ایرادات او جواب گفت بعد از ان  
 تحقیق حق فرمود پس ملا قطب از جایی برخاست و دست خواجه را گرفت و بجای خود نشاند  
 و کمال احترام را مرعی داشت پس امامت ایشان گفتگوشد خواجه او را ملزم داشت و ثبات  
 خلافت امیر المومنین فرمود ملا قطب شیعہ شد و بعد از چند می مرتد شد و بدین اول باز گشت باز خواجه  
 با او مباحثه کرده و او را محاسبات خسته تاسه دفعه باز ملا قطب مرتد شد خواجه خواست که باز با او مباحثه  
 کند ملا قطب گفت که مرا ناب مناظره باشما نیست شما یکی از تلامذه امر کنید که با من مناظره کند اگر مرا کم  
 پس من شیعہ میشوم و دیگر بزمیگر دم پس خواجه یکی از تلامذه فرمود که با او مجادله داشته و او را  
 ملزم ساختند باز دیگر ملا قطب شیعہ شد و دیگر بگشت و در سبک تلامذه خواجه محبوب شد و با او بود  
 و در خدمت او تلمذ می نمود تا زمانیکه خواجه در یکی از مقامات جنگ ترتیب صفوف میداد که با خطیفه عباسی  
 جنگ کند ملا قطب که دوازده ایراد را که در منطق بود تا ان روز حل نشده بود و یک یک را بخوبی  
 افکار و هر یک صف که ترتیب میداد ملا قطب یک ایراد میکرد و خواجه از ایرادش جواب گفت  
 تا اینکه دوازده صف ترتیب داد و این دوازده ایراد را جواب گفت -

ایضا خال مفصال اما سید ابو جعفر تنکا بنی مذکور داشت که ملا کوخان ضعیف الایمان بود و فتنه بخواجه  
 معروض داشت که هر سلطان را بر عیای خود فرمان می نویسد آیا فرمان خدای تو کجاست خواجه گفته  
 که فرمان حدیثی می رسد پس خواجه حکم کرد که قرانی بر ورق آهون نویسد بنحو که پنجاه بار شتر او ترتیب  
 دهند و پاکوس و کرنا و جعبت بسیار دارد و کند پس امر کرد همه غسل کردند و در زمانیکه خواجه در مرقع  
 نشسته بود که او از کوس و کرنا می پیچیدن گرفت خواجه بی اختیار با استقبال شرافت و ملا گوشت

که این فرمان خدای من است که میاورند پس هلاکویت برخواست و با خواجه همراهی کرد و استقبال کردند و با غراز و اکوام انرا وارد ساختند پس هلاکویت خواجه درخواست ان نمود که احکام عبادات را بطریق عقل بنحویکه عقل سلطان بپسندد مدلل سازد و خواجه قبول ایمنی کرده و بعد از احکام را بعقل خیال ثابت کرده که هلاکویت خان پسند آمد مگر در دو مسئله خواجه حاضر برآمد ان هم در اعمال مناسک حج یکی هروله و دیگری رمی حجره گویند که چون مادر هلاکویت وفات یافت بعضی از اعظم علماء عامه هلاکویت خان گفتند که اموات را در قبر منکر و کبر از اعتقادات و اعمال سوال نمایند و والد شما عوام و سرشته سوال و جواب را ندارد همان به که خواجه نصیرالدین را همراه آورد قبر دوستی که جواب منکر و کبر را بگوید خواجه فهمید که این مرحله سعادت علماء عامه شد پس خواجه به شاه عرض نمود که سوال منکر و کبر در قبر براس کبرن ثابت است و برای شما سلاطین نیز هست پس مرا بر آن خود داشته باش و فلان کس از علماء عامه در قبر نزد ما درت بفرست که جواب بگویند پس هلاکویت حکم کرد که ان عالم را در قبر مادر هلاکویت گذاشتند و خاک مذلت بر سرش ریختند و اولادش را یتیم کردند و این بزرگوار در منقول و معقول و مثبت و حساب و نجوم و رمل و جفر و اسطرلاب سرآمد اهل زمان بود و رساله در رمل نوشته که حسن رسائل است چنانکه حفری نیز رساله در رمل نوشته که حسن رسائل ان فن است و در جفر نیز رساله نوشته و در نجوم اعلم زمان بود -

### تفصیل خواجه نصیرالدین باسیابان

گویند که خواجه در سفری شب کرد و در بیابان منزل کرده که شب در ان صحرانخواست صاحب سیالی که در همان منزل داشت نیز و خواجه آمد و عرض کرد که امشب به اسبوارانید که امشب باران خواهد آمد خواجه بطریق برآمد و نگاه کرد خانه بارانی ندید پس گفت که امشب گویا بارانی ندارد پس خواجه در همان بیابان بسر برد و خواب در آمد چون پاسی از شب گذشت باران آمد خواجه با ملازمان برخاستند و با سیاه رفتند و انرا پناه خود گرفتند پس خواجه از صاحب سیال سوال کرد که بر تو از کجا معلوم شد که امشب باران می آید ان مرد معروض داشت که مرا سگی است و هر وقت که ان سگ به سیاه و ملا بد عکالت آید که ان شب باران می آید و بر ما معلوم میشود و شب عصری ان سگ باذنرون سیاه آمد و بوقی و انستم که خواهد باران آمد خواجه فرمود که افسوس که عمر بسیار فانی ساختم و بقدر ادراک نفهم گیتی تحصیل کردم

### در اعتقادات خواجه نصیرالدین

و خواب خواجه را در خواب و اعتقادات ان بود که هر که ویدانیت و سایر عبادت حق را بر زبان نخواند از نجات

مشکر و واجب القتل و باین سبب دم را بسیار تادیب نمود و اگر تعلیم نمیگرفت قتل میکرد  
تا وقتی انجناب به بیابانی در رسید دید که شخصی بزرگوار تحت اشتغال دارد خواجه خود را بجانب او راند  
و با او گفت که خدا کیست یا دو آن مرد گفت که خدا کیست خواجه فرمود که اگر کسی بگوید که خدا هست  
چه جواب خواهی گفت آن مرد گفت که باین بیل که در دست من است چنان بفرق او میزنم  
که شکافته شود پس خواجه دانست که آن شخص را نسخ الاعتقاد است پس خواجه اعتقاد اول خود  
برگشت و دانستن بر همین حکم را شرط نه دانست و یقین اکتفا فرمود گویند که سؤالی نوشتند  
و فرستادند به نزد خواجه که این شعر حافظ کشتی نشسته کانیم ای باد شرط بر خیر الخ یا نشسته کان  
خوانده میشود یا شکسته کان خواجه در جواب نوشت لفظی نشسته خوانند بعضی شکسته دانند چون نیست  
خواجه حافظ معلوم نیست ما را ولیکن مولف کتاب را عقیده آنکه این شعر از خواجه نیست زیرا که حافظ  
متاخر تر از خواجه بود چه وفات خواجه در سنه ششصد و هفتاد و دو و واقعه وفات حافظ  
شیرازی شاعر در سال هفتصد و نود و دو است چنانکه قاضی نور الله در کتاب مجالس ذکر کرده  
گویند که خواجه بشیر از رفت و در بالا خانه منزل کرد پس شیخ سعدی شنید که خواجه آمده بدین او  
رفت چون از بکه غره خواست بالا رود پله به پله یا علی گویان قدم بر میداشت و میگذاشت  
چون بجنور خواجه رسید سلام کرد خواجه پرسید که تو شیخ سعدی می باشی گفت آری خواجه  
از وی پرسید که تو چه مذهب داری شیخی هستی یا شیعه عرض کرد که من شیعه ام خواجه فرمود که اگر  
شیعه بودی چرا خلفا را مدح کردی سعدی عرض کرد که تقیه کردم خواجه فرمود که رمانی  
ما مستقیم عباسی را کشیم تو از که تقیه کردی چرا از برای او مرتبه ساختی و گفتی آسمان خون  
گر یکن در قتل مستقیم امیر المومنین سعدی جوابی نداشت خواجه امر فرمود که پامائی او را بفلک  
بستند و آن قدر چوب او را زدند که بدن پامائی سعدی در زیر ریزه های چوب پنهان شد پس او را  
بدوش کشیدند و نیزش بردند هفت هشت روز تقریباً زنده بود از آن پس روحش باریخ مستقیم  
خلیفه عباسی هم اشیان شد و بعضی نوشته اند که حدود ده سال عمر کرد و بعضی او را شیعه میدانند  
مانند طحطاوی نور الله در کتاب مجالس و مرحوم والده ماجده در مجموعه و جنکی نوشته که ساحل الدشیم شیخ  
سعدی تامل داشت اما اینکه معکوس شد که او شیعه بود و اشعار را از او در شیخ نقل کرد مولف کتاب  
گوید که اینها افسانه است و او شیعی بود و اکثر شعراء فاسد العقیده یا فاسق میباشند اگر چه شجاعت  
ایشان قابل ثواب است و در این مقام مولف را مناظره جیده است باینکه در یکی از مواضع گذار



مولف کتاب در بلده لایحان شد اقامان و علماء انجا در غایت احترام برآمدند و مجلس مهمانی و ضیافت قرار دادند و اکثر علماء آن بلد در آن وقت از قمار و از حکما ربودند و حکیم ناقص بودند و کمالی در فن خلعت نیز نداشتند و طریق شرع اطهر در دست کسی از علماء انجا بود پس شبی یکی از علماء انجا که از همه برتر و اشهر بود مرا و علماء انجا را مهمانی خواست بعد از صرف غذا آن عالم دیرانی در عرفان مانند دیوان حافظ ساخته بود آن را بنظر من رسانید که شما انرا تصحیح کنید من گفتم که شان دیوان شما اجل از آن است که من انرا تصحیح کنم و از جمله اشعار دیوانش این شعر بود هر چه شد از صبح و سجاده شد بی سبب رسوائی عالم باد هشت پس سخن در اشعار کشید و علماء انجلس فی الحقیقه بے خبران احوال مبدء و معاد بودند در میان مدح خواجه حافظ برآمدند

### مناظره مولف با جمعی در بیان خواجه حافظ

بنحویکه حدیثی نقل کردند بدین وجه که حضرت امیر المومنین روزی کبک را در جله رفت و قلمدان کاغذ خواست پس بقدر چند صد قطعه کاغذ نوشت و در میان اب انداخت و فرمود که اینها کلمات معرفت آمیز و حقیقت علم است که بعد از چند سال در شیراز عارفی از او لیاض الله است خواهد برگزیدند و این کلمات که در این رقاع نوشته ام از زبان انخواهد جاری شود و آن عارف حافظ بود و مجمل درین باب سخنها بسیار گفته شد و من سکوت و انستم اخرا لا مبرمه بمن رجوع کردند که شما چرا ساکت نشسته آید درین باب بنحویکه من سخن از شما شنیده باشیم من گفتم اما در خصوص حدیث پس آن جعل صرف و کذب بحت و موضوع است چه اهل خبر اخبار امتی اطراف فقها و محدثین می باشند و چنین حدیثی در کتابی تا بحال من نتوانم ردیم و از مشایخ خود مان نشنیده ایم و بر فرض اینکه شما در کتابی دیگر می باشید باید که ملاحظه کرد که معتبر است یا نه و من چنین کتاب از چه فرق است مجمل این از سبیل احادیث ائمه خارج است و هر کسی را که انسی باجا باشد میداند که این حدیث اقراست چنانکه اخوند ملا محمد باقر مجلسی در مجلد چهاردهم که کتاب سماع عالم است حدیث کمیل را ذکر کرده که از امیر المومنین سوال کرده بود و انجا ب در جواب فرمود که کدام نفس را اراده کرده که کمیل گفت که زیاده تر از یک نفس مگر موجود است آن جناب فرمود بلی نفس نباتیه و نفس حیوانیه تا آخر حدیث پس از آن مجلسی میگوید که این حدیث از سبیل کلمات ائمه خارج است و باین قسم ائمه ما سخن نمی گفته اند و چنین در احادیث کتاب

سبب اح التشرعیہ و مفتاح الحقیقۃ علما و تامل دارند بلکه میگویند کہ از سند کلمات ائمہ خارج است  
و اما احوال حافظ بدانید کہ این تاویلات کہ عرفا و برای خود ذکر کرده اند من ہم بر خورد و دم  
و انخار امیدانم و ہمہ اشعار را میتوانم تاویل نمایم بکہ رسائل بسیار در تاویلات این اشعار  
و شرح انہا نوشتہ اند مگر من از شما سؤالی دارم کہ از روی الضاف بعد از تامل جواب را گویند  
و ان سوال نیست کہ فرض کنید کہ پیغمبر در مدینہ تشریف دارند و اصطلاحاتی برای عبادت از جانب  
خدا قرار دادند اما اینکہ لفظ قرآن را اسم کردند برای کلام خدا و صلوٰۃ را برای عبادت خدا  
و صوم را بر اساس مخصوص در طاعت خدا و ہذا در لسان این پیغمبر لفظ خمر معنی ان شراب است  
کہ ہمین پیغمبر و جنس دانستہ و لواط اسم است برائے عمل محرم مخصوص کہ بر فاعل ان حد قتل لازم است  
و ہذا و فرض کنید کہ شخصی از شیراز پیدا شد و دین اسلام را اختیار کرد لیکن برای خود نظر  
بمضمون لامشاقت فی الاصطلاح اصطلاحاتی قرار داد مانند اینکہ گفت کہ ہر وقت کہ بول  
میگویم العیا فابتدغاز از ان ارادہ میکنم و ہر وقت کہ غایت میگویم مراد من قرآن است  
و شراب کہ میگویم مراد من مست بودن از محبت خدا و عدم تذکر غیر خدا است و ہذا پس مردم پیغمبر  
عرض کردند کہ شخصی متدین بدین شما است و چنین اصطلاحاتی قرار دادہ است و غایط را اسم  
برای حج کردن گذاشت و ہذا اکنون شما الضاف دہید کہ پیغمبر خواہد گفت کہ او خوب کردہ  
و او را خلعت دہید و یا خواہد گفت کہ بسیار کار بد کردہ است و او را اگر دن بزنید و یا چوب بزنید  
و او را توبہ دہید حضرات علما و اول تاملی نمودند از ان پس ہمہ تصدیق کردند کہ مقتضای عقل و طریقہ  
عرف و عادات نیست کہ پیغمبر بگوید کہ او را تادیب و سیاست کنند —

### در توجیہ ملا علی شہر حافظ را

و معروف است کہ شخصی از تلامذہ اخوند ملا علی نوری سوائے نوشت کہ چہ معنی دارد این شعر حافظ  
می دو سالہ و محبوب چہار دہ سالہ الخ و انرا بنحمت ملا علی نوری فرستاد چون عرفا  
میگویند کہ مراد حافظ از محبوب چہار دہ سالہ پیغمبر است کہ در چهل سالگی مبعوث شد و چہار دہ  
چهل بشود و اخوند ملا علی در جواب نوشت کہ نور ہر دو چشم من معنی سے دو سالہ ان شراست  
کہ دو سال ماندہ باشد و اہل نشاء گویند کہ تاثیر چنین شراب برای سستی بیشتر از شرابی دیگر است  
و مراد از محبوب چہار دہ سالہ امردی است کہ پس چہار دہ باشد و بر پشت لب نبرہ ناز شدہ باشد  
و اہل ذوق گویند کہ بان امرد محبت داشتن لذت و حافظ غیر معنی با قصد نکردہ است و اینچہ

توجه و تاویل میکنند اشهد بالله که خلاف مراد حافظ است -

### در معارضه شعر به خیام با خواجه

و مسموع شد بلکه مشهورست که خیام شاعر جبری مذهب بود و این رباعی را در این باب گفت  
من می خورم و هر که چمن اهل بود می خوردن من نیز دوا و سهل بود می خوردن من حق را زل<sup>نشد</sup>  
گر می بخورم علم خدا جمل بود پس خواجه نصیرالدین این رباعی را در جواب نوشت -  
این نکته گوید آنکه او اهل بود زیرا که جواب تشبیه سهل بود علم ازلی علت عصیان کرد  
نزد عقل از غایت جمل بود شیخ بهائی زید بهاء در جلد ثانی از کشکول نوشته که محقق طوسی  
بعد از فتح بغداد صباح حلب نوشت اما بعد فقد زلنا بغداد سنه خمس و ستائمه و ستائمه فسان صباح  
النذرین قد عونا لکما فابی فحق علیه القول فاخذناه اخذا و بیلا وقد دعونا ک الی طاعتنا و ان  
امیت فروح و رجائ و جنة نعیم و ان امیت فلا سلطان ملک علیک فلا تکن کالباحث عن حقه  
بطلفه و الجایز ما رن انفه بکفه و السلام -

### در سب قتل مستعصم

و آنچه تحقیق مقام است در واقعه بغداد و قتل مستعصم پس بدو وجه نقل شده چنانکه صاحب محاسن  
المومنین گفته که در اوایل حال خواجه را داعیه ترویج مذهب اهل بیت بوده چون ملاحظه نمود  
وید که مویدالدین علقمی قبی که وزیر بالاستقلال مستعصم خلیفه عباسی بود و از اکابر فضلا رشیده  
امامیه بود چنان دید که در اسلام بغداد را مقصد ساخته بزمین واداد و تائید مویدالدین خلیفه را  
مصدی سازد و بدین تشیع در آورد درین باب کتابتی نجیب مویدالدین با قصیده عربی که در  
مدح خلیفه نظم کرده بود ارسال نمود و چون مویدالدین کمالات و فضائل نفسانیه و آثار و شد  
و کاروانی خواجه را شنیده بود تقرب او را با خود مصلحت ندیده و ملتفت جواب کتابت او نگردید  
و چون نسیم فوسیدی بمشام خواجه و زید دید که توقف در بلاد عراق و خراسان از رهگذر سنیان  
تعصب انگیز قسطنطنیه و بیم خونریز قوم تار و چنگیز و متغلبان متعصب و یا متعذرست همواره متفکروا  
در گوشه و کنار روزگاری میگذرانید تا اینکه رئیس ناصرالدین مختتم که از افاضل زمان و از اسخیا امرأ  
علاءالدین محمد بن جلال الدین حسن پادشاه اسمعیلیان الموت و قهستان بوده خواجه را بالمطایف  
احمل نزد خود برد و محبت او را مختتم نمود در رعایت خاطر او با قضی مراتب کوشیده و از افاد  
سختی گذرد و خواجه کتاب ماه را بنام او تالیف و چون خبر ورود خواجه بقلعه رودبار

و اقتباس حاکم این دیار از پرتوان بزرگوار گوشه پوش علاء الدین محمد رسید بران سعادت  
 مشک و وزید و طوعا و کرها خواجه را نزد خود طلبید و قدم فیض لرزوم او را موجب ریب و زینت  
 و بزرگی و نام خود دانست در اعزاز و اکرام و اهتمام تمام نموده و خواجه چنان بیدید فضائی دلاویز  
 ایران بواسطه ترک تازی چنگیزیان از فتنه و آشوب لرزست و مع هذا انجاعت اسمعیلیه در اصل  
 مذہب تشیع با او شریک بودند و اسباب فراغت و مطالعه او را با حسن وجه محتای نمودند لاجرم حکم  
 بغداد بجهت ایشان گرفتار بود تا زمانی ایلمان یعنی ملا کوخان بقلعه اسمعیلیه نزدیک گردید و بانو  
 شاه بن علاء الدین محمد بصواب دید خواجه بلا زمت ملا کوخان رسید و ملا کو از قدم خواجه نهایت  
 مسرور و در تکریم و تعظیم او مراسم مبالغه بتقدیم رسانید و انتظام کلیات امور خود را با مقتضائے  
 رای حکمت آرائی او مغفوض گردانید و در کتاب حبیب التیسیر کیفیت افتادن خواجه بقلعه اسمعیلیه  
 و رسیدن او از انجاعت خدمت ملا کوخان بر این وجه مسطور است که در زمان مقتضی خلیفه جناب خواجه  
 روزی چند ولایت قسنان ساکن شد و حاکم آن خطه ناصر الدین محمد ششم ابواب لطف و کرم بر روی  
 روزگار آن عالیقدر کشاده انجناب ایام بودن در انجا کتاب اخلاق ناصری را نام او تالیف نموده  
 و قصیده عربیه در مدح مستعصم خلیفه در سلک نظم کشیده به بغداد فرستاد این علفی را این صورت  
 موافق مزاج نیفتاد بر پشت قصیده ناصر الدین محمد ششم نوشت که مولانا نصیر الدین بخلیفه روی زمین افغان  
 رکابت و مراسلات نموده از این اندیشه نباید بود و آن بزرگ را خور و بناید شمر چون آن نوشته بنظر  
 ناصر الدین رسید خواجه را عین نمود و در وقتی که ناصر نزد علاء الدین محمد تعلیق الموت یا میمون رو  
 وقت انجناب همراه برده و با او سپرده بنابران علامه زمان چند گاه بحسب ضرورت در میان  
 ملاصده اوقات صرف نمود و چون اساس دولت آن طبقه بصید نه سپاه مغول در هم شکست خواجه  
 از میمون و بیرون آمده بایلمان پیوست و با صناف الطاف اختصاص یافته در سلک خواص مقربان خفاه  
 یافت و بعضی از علماء نوشته اند که زمانیکه خواجه همراه ناصر محبوبان نزد علاء الدین رسید و در انجا محبوس شد  
 در میان حبس چند کتاب تصنیف کرده از جمله کتاب تحریر محسوطی است و در آن چندین سیه از مسائل هندست  
 و چون ایلمان مشهور صلا کوخان از اولاد چنگیز بود نزدیک بقلعه اسمعیلیه شد و خواستان بلاد را فتح کند  
 پس پسر ملک علاء الدین بانشاره محقق در پنجاهی از قلعہ بیرون رفت و بخدمت ملا کوخان رسید پس  
 ملا کو کیفیت احوال را فهمیده و دانست که خواجه در انجا محبوس است آن قلعہ را فتح کرده و خواجه را  
 نهایت احترام کرده و او را همراه خود برداشته و امور کلیه بصواب بیدرائی او گذاشته



محقق طوسی را بهوای فتح بغداد در نظر آمد زیرا که تعصب متعصبین در مذہب بنین در نظر محقق ظاهر و مہدید ابو  
پس با ہلاکو بیفدا و فرستند و بعد از محاصره و شدة ان خلیفہ با قضاۃ بغداد و سادات بنی عباس و سپہ  
روی خود ابو بکر و احمد و غیر انہا بہ بیرون دروان وارد و وی ہلاکو خان شدند پس خواجه بنو  
اسطغان رفت و گفت امر کن کہ ملازمان و مصاحبان خلیفہ را درجا مٹی نزل دادہ و خلیفہ و سپہ  
بائش را بطلین بخوادہ و قتل نشان سبا درت کن پس پین حکم جاری شد اول سپہائی خلیفہ را بعد  
خسور بصلب و دارا و بختن ہامور شدند و خلیفہ در حضور سلطان و خواجه ہیتادہ و خواجه تحریریں در قتل خلیفہ  
داشت بعضی از علمائی عامہ کہ در اردوی کیوان شکوہ ہلاکو خان نزل داشتند و مصاحبت میکرد  
بہ ہلاکو معروض داشتند کہ خلیفہ از سادات و از اہل بیت و خویشان پیغمبر میباشند و مصلحت و قتل او نیست  
چرا کہ کشتہ شود زمین ہلرز و سنگافہ شود و لشکر تو را فرو برد و آسمان بر زمین افتد و غذا بجا نازل شود و خواجه  
فرمود اینچہ از سخنائی اباطل و اکاذیب است چہ فرزند پیغمبر است و آسمان بر زمین نیامد و عذاب  
نازل نشود این خلیفہ بباطل و ظالم و غاصب حقوق است در قتل و عذاب بی نازل نخواہد شد پس بعض  
علمائہ در مقام منع برآمدند و ہلاکو خان را نیز خونی در دل ظہور ہویت چون خواجه کار را بر اینہوال  
دید فرمود اکنون بخوابی کہ خون او ریختہ نشود پس امر کن کہ او را در باط بہ پیچند و او را باد و باران  
باہمان بساط انقدر ببالند کہ در انجا کارش تمام شود و تا خون او ریختہ نشود ہلاکو خان را این سخن پسند  
و گفت کہ بساطی آوردند و او را در انجا پیچیدن و انقدر مالش دادند کہ خلیفہ عمر خود را بعلما عامہ بخشید  
از ان پس داخل بغداد شد و فتح عراق عرب بہت وصول موصول آمد -

### در رصد بستن خواجه بامر ہلاکو خان و مراغہ

از ان پس سلطان کہ ہلاکو خان باشد امر کرد در مراغہ رصد بہ بندہ پس خواجه آلات رصدیہ را فرام  
آورده و از اعوان او بران رصد جمعی از علماء و جمعی از تلامذہ خواجه بودند و ہلاکو خان فرستاد  
و محمد را جمع کردہ کہ در خدمت خواجه باشند و این عمل را انجام دهند از انجملہ ملاقطب شیرازی کہ شاگرد  
محقق طوسی بود او ست صاحب شراف و کلیات و فاضل حسن الخلق و ہمز در جمیع فنون حکمت -

### در ذکر گمانیکہ با خواجه بود اند در رصد

اما عجیب از صاحب لولہ است کہ گفتہ کہ ملاقطب در صحبت خواجه مفید و یاستفید بود و این سخن  
از صاحب لولہ و خطیبتین است و ناشی از عدم متبع و عدم خبرت بقوانین حکمت است چہ ملاقطب

شاگرد خواجه بود و او را چه نسبت که در مجلس خواجه مفید باشد و از آنجمله مؤید الدین عروضی مشغی است  
و او مستقر در هند سه بود و آلات رصد بود و در مراغه بموت فجی در سال شصت و چهار وفات کرد  
و فخر الدین مراغه را از موصل آورد و او طبیب طاق و فاضل بوده و نجم الدین کاتبی را از قرظین  
آورد و او در حکمت و کلام فاضل بود و محی الدین اخلاطی را از تفلیس حضار کرد و او فاضل و  
مهندس و تاجر در علوم ریاضیه بود و محی الدین مغربی و او نیز مهندس و ریاضیه و فاضل در علوم  
و احوال رصد بود و نجم الدین کاتب بغدادی که فاضل در اجزاء ریاضی و هندسه و علم رصد و کتاب  
مستور بود و حرکات کواکب را ضبط کردند و خواجه در ان اثنای وفات نمود و این فضلا و حساب  
بعضی از دقایق حساب را نگاه میداشتند و قطب الدین علامه شیرازی که از اعظم تلامذه خواجه بود  
با انجماعت مشارکت مینمود بلکه شریک غالب بود اگر چه جناب خواجه بواسطه آنیکه ملاقطب شاگرد او بود  
و بهجت استاد شاگردی نام او را با انجماعت در خطبه کتاب زریج ذکر مینمود و نزد رسیدن اجل  
موعود اصلاح بعضی از خللها را که در زریج مانده بود بان جماعت که از اصلاح ان قاصر بودند  
حواله نمود و این معنی موجب کدورت ملاقطب شد با آنیکه قدرت باصلاح انجا داشته از روی طرح  
و اعراض بان جماعت و گذاشت و زریج خواجه اگر چه نهایت وقت در ان شد لیکن چون بانجام  
نرسیده است لهذا متروک شد لیکن مع ذلک در خسوف و کسوف و تعبدلات محل اعداء جمیع نجمین است  
و احکامش درین باب از همه زیجات معتبر تر است و خواجه در علم معقول تلمیذ فرید الدین مشهور بدانا  
و او تلمیذ سید صدر الدین میر حسن است و او از شاگردان افضل الدین غیلانیست و او از شاگردان  
بهمتیاریست و او از شاگردان شیخ ابو علی بن سینا است و اما منشیخ او در علم منقول ابو العباس  
نوکریست و او از شاگردان <sup>بهمتیاری</sup> خواجه از شاگردان پدرش محمد بن الحسن است و او تلمیذ سید فضل  
راوندی است و او تلمیذ سید مرتضی رازی برادر سید مجتبی ابن الداعی است و او شاگرد جعفر بن محمد  
دروشی است و او تلمیذ سید رضی صاحب پنج البلاغه است و همچنین از جمله منشیخ منقول محقق -

سالم بن بدران مصری است و او در احوال خواجه چنین نوشته قر علی جمیع انجزاثنا لث من  
کتاب غنیة النزوع الی علم الاصول والفروع من اوله الی آخره قراية تعقیم تبیین و نامل منتخب  
من غوامضه عالم لغنون جامع و اکثر انجزاثنا لث من هذا کتاب و هو الکلام فی اصول الفقه  
الامام الفاضل العالم الاکمل الاورع المتقن المحقق نصیر الملة والدین و جیه الاسلام و المسلمین علیہ السلام

والا فاضل متفخر العلماء والاکابر والفضل افاضان محمد بن محمد بن الحسن الطوسی زاد الله فی علامه حسن  
الدفاع عن جلاله واذنت له فی روایتہ عنی عن السید الاجل العالم الاوحد الطاهر الزاهد البارع  
عن الدین ابی المکارم بن حمزه بن علی بن زهره الحسینی قدس روحه و نور ضریحه و جمیع نصائفه  
و تصانیفه و مسموعاتی و اجازاتی عن شایخی ما اذکر اسانیده و ما لم اذکر اذ ثبت ذلک عنده و ما تعل  
ان ضفه و هذا خط اضعف خلق الله و افرهم الی عفوہ سالم بدان المازنی المصری کتبه ثامن  
عشر شهر جمادی الاخری سنه تسع عشر و ست کتبه حامد الله و مصلیا علی خیر خلقه محمد واله الطاهرین  
و سالم بن بدان مذکور ملقب بمعین الدین مصریت و تفسیر شرح لمعہ در کتاب میراث فوئی  
از این بزرگوار نقل نموده و شیخ ابو الحسن شیخ سلیمان بن عبد الله بحرانی در رساله سلفه البهیه  
در ترجمه مشتمیه گفته که یافتیم بخط بعضی از افاضل معتمدین که خواجه در فقه تلمذ کرد و نزد کمال الدین شیخ شیم  
در علم معقول و نزد خواجه تا اینجا کلام او بود و ظاهر اینکه چنین چیزی وقوع نیافته باشد و علامه علی  
بعد از ورود و تحقیق طو سے بجله و دیدن نمودن از محقق صاحب شرایع بخدمت خواجه رفت و در نزد او  
تلمذ نمود و از او اجازت گرفت و شرح بر منطق تجرید او نوشت شرح بر تجرید او نوشت و ملا علی قوسی  
شایع جدید همیشه میگفت که اگر شاگرد عرب خواجه که علامه حل باشد شرح بر تجرید نمی نوشت هر آینه تجرید  
و بر نوشته اجمال باقی بماند و چیزی از او فہمیده نمی شد و علامه در اجازہ اش برای اولاد زہرہ بعد از  
او که خواجه فرموده که این شیخ افضل اہل عصر بود و در علوم عقلیہ و فنیہ و برای او مضنیات بسیار  
بود و در علوم حکمیہ و شرعیہ و مذہب امامیہ بود و انشرف کسانی بود کہ ما انھا را مشاهده کردیم  
و اخلاق خدا نوری کند ضریح او را قرائت کردم در حدیث او الھیات کتاب شفاء ابی علی سینا  
را و از ان پس قرائت کردم در نزد او تذکرہ کہ در علم ہیئت است و از تصنیف او است پس او را  
احل مضموم دریافت خدا یتعالی او را متقدس کند تا اینجا کلام علامه بود و بسیار عجیب کہ گفت  
اینکہ خواجه بر مذہب امامیہ بود و این مانند است کہ شہید اول گفته بود کہ قطب المتحققین بشیخ  
اند امامیہ بود و ایراد ان بر شہید در این مقام بر علامه وارد است چہ شان خواجه اجل و اعظم  
و انشرف و اعرف ازان است کہ در حق او کسی بگوید کہ او بر مذہب امامیہ بود علامه علی علی الله  
مقامہ در کتاب نہاج الکرامہ چنان وصفی خواجه را گفته کہ برای احدی کسین و صف ننمودہ

و در جرحہ دیگر کہ خواجه بعد از وار د شد و مرض الموت ان را طاری شد در باب تجرید و تفصیل تکفین

و تدفین خود بفضلاء مومنین وصیت میفرمودند یکی از حاضران عرض کرد که مناسب آنکه  
 را به شهدا میراث مومنین نقل نمایند خواجه از کمال اخلاص فرمود که ششم می آید که در جوار فایض لایبرار  
 حضرت امام همام موسی الکاظم مرده باشم و از آستان او بجای دیگر هر چند افضل باشد نقل نمی‌نمایند  
 پس حسب وصیت در عتبه علیه کاظمیه علیه اسلام دفن نمودند و قائمه آن آستان که قائم مقام نوم  
 مرزا خواجه واقع شده بود این آیه کریمه را رقم نمودند و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید و تالیخ  
 و فالتش را باین قسم نظم نمودند انصر ملت و دین پادشاه کشور فضل یگانه که چه بود و در زمانه  
 نژاد بسال شصت و هفتاد و دو و بدو و آنچه بر روز هجدهم اندر گذشت در بغداد و در جامع التوابع  
 خواجه مذکور است که بنا بر وصیت خواجه خواستند که در جوار شهد متعادل علی کاظمیه علی شرفها  
 الثنا و التیمه مدفون سازند لاجرم در حواله آن ارض مقدس محلی اختیار نموده آغاز کردن  
 کردند بیکبار سردابه مرتب فرین بجاشی ظاهرت چون نیک تفحص کردند معلوم شد که ناصر عباس  
 حبت بارگاه خود مرتب ساخته بود و او را نصیب شد و بان سعادت مستبعد نگردید و در جای دیگر  
 ناصر را دفن کردند و چون خواجه پاسبانی آن درگاه عرش شتابه ال عباس گشت نام بود و لهذا  
 بموجب کلبهم باسط ذراعیه بالوصید در آن مکان کثیر الفیضان مدفون گردید و از مؤدات  
 قبول امام او را آنکه سردا بن کور در روز شنبه پانزدهم جمادی الاولی از سال با پنصد و نود و  
 هفت با تمام رسیده و در همان روز خواجه از مادر متولد شده چنانکه عمر شریفش هفتاد و پنج سال هفت  
 ماه بوده و تصانیف خواجه بدین وجه است -

### در ذکر تصنیفات خواجه نصیرالدین

اگرچه تالیفات او در علوم حکمیه و کلامیه و فقهیه و مذنبیه امامیه بسیار است لیکن اندکی از آنها  
 مذکور میشود از آن جمله کتاب تجرید در علم کلام که مثل آن بوجازت و فصاحت و اشتمال بر اولی  
 و اقوال و صفیحه روزگار تا بحال نوشته نشد و بر او شرحی بسیار نمودند مانند شرح قدیم از محمود  
 اصفهانی و شوارق از ملا عبد الرزاق لاهیجی و شرح حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و شرح  
 ملا علی قوشچی که اینها شرح جدید مینامند و سید شریف بر شرح قدیم حواشی نوشته و ملا جلال و دونه  
 و میر صدر و ملا عبد الرزاق لاهیجی و خفزی و آقا جمال و خلیفه سلطان و شیخ حسین تنکابنی و مرزا  
 ابوالهم بن ملا صدیقی و غیر ایشان بر او حواشی نوشته اند و مولف کتاب نیز بر تجرید شرح فارسی  
 و کتاب تجرید منطق و کتاب اساس لاقباس در منطق و شرح اشارات و تخریر اقلیدس و تخریر محصلی و غیر



متوسّطات و کتاب بیج ایلمانی و کتاب تذکره در سبیت و رساله معینه در سبیت و رساله فصل  
در معرفت تقویم و رساله اسطرلاب و کتاب جامع الحساب بالاحت و التراب و کتاب قواعد  
العقاید و شرح محصل و رساله در جبر و قدر و رساله اجوبه سوالات شیخ صدرالدین قونوی  
و رساله رد ایراد کاتبی بر دلیل حکما در اثبات واجب و رساله در بحث امامت و ترجمه کتاب  
زبدۃ المتقین عین القضاة همدانی و شرح مواضع مشکله ان بالتماس و تکلیف امیر ناصر که  
مختصر از دایمان طایفه اسمعیلیه بوده و کتاب اخلاق ماصری باسم ناصرین مذکور و شرح  
کتاب کثره بطلمیوس بالتماس خواجه بهارالدین محمد بن خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان  
و رساله در نقد مواریت و رساله در تحقیق نفس الامر و رساله در تحقیق محبت علم و رساله فصول در  
کلام و رساله اوصاف الاشرف و از این رساله و بعضی از مواضع رساله فصول و شرح قصیده  
سلامان و ابسال که فائده کتاب اشارات است میشود که خواجه در نهایت زهد و انقطاع از خلق بود  
چنانکه این شعر که از گوهر طبع ان بزرگوار است بران شایسته است لذات دنیوی همه هیچ است نزدین  
هر خواهر از بغیر ان هیچ ترس نیست روز تنعم و شب عیش و طرب مرا غیر از شب طالعه و روز درین  
و از جمله رسائل او رساله است که در عقاید نوشته و مجمل و مختصر و مفید است و قاضی نور الله در کتاب  
محاسن ان رساله را نقل نموده است و رساله در علم رمل تالیف نموده که بسیار تحسین است و در علم  
رمل چند رساله نهایت خوب می باشد یکی رساله خواجه و دیگر رساله سکاکی و دیگر رساله

### احوال محمد خفّری

محمد بن احمد خفّری ملقب شمس الدین ابن سه رساله از کتب معتبره فن رمل میباشد و خواجه را رساله  
دیگر نیز در رمل است و یکی از این دو رساله رمل در فارسی و دیگری عربیت و ایضا خواجه را  
رساله در جبر است و این فقهیه و لفظ کتاب را نیز رساله در رمل و رساله در جبر و منظومه در رمل  
تا تمام است بدانکه خواجه منکر مسئله بد است و این در نهایت غرابت است و چون سخن از خفّری  
گفته شد است باینکه نیست که محلی از احوالات او ذکر شود اگر چه ظاهر از حکماء علماء عامه است  
بدانکه خفّری از ملائذ میر صدرالدین محمد شیرازی است معروفست که در زمان شاه اسمعیل  
مردم را تکلیف بتعلم احکام شرعیة نمودند و ایشان را تکلیف باسلام نمودند پس روزی  
و اما خفّری از درد درآمد و اظهار تحریر کرده و گفت که این جماعت مردمان را تکلیف باسلام

میکنند یا چه کار کنم خفری گفت که برا و لعن کن که دو سه عرب عالمی طلف بوده و چون شاه اسماعیل خفری را از کاشان باصفهان خواست و با او گفت که از مذهب بستن رجوع کن خفری گفت من بید مذهب ایشان باشم و حال اینکه حاشیه بر الهیات شرح تجرید نوشته ام که اگر دیکم درس بخوانند تمییز پس سلطان گفت اگر راست میگوئی ایشان را طعن کن خفری طعن بکرد پس از خدمت پادشاه مرخص شد و بکاشان آمد مردمان استقبال و تافتند پس از ملاقات با و ایراد نمودند که رفتی در صفهان محمد ول برکت خفری در جواب گفت که جیف نبود برای دو نفر عرب کون برهنه خون مثل من فلسفه ریخته شود و این حکایت را قاضی نور الله در کتاب مجالس و سید نعمت الله در کتاب نوار نعمانیه نوشته است و قاضی نور الله نوشته است که چون حکم شاه طهماسب اول محقق ثانی بایران آمد و در مقام ترویج مذهب امامیه و ملای بکاشان فرستاد و در کاشان احکام و فتوای از خفری معروف بود بنظر محقق ثانی رسانید و محقق ثانی اکثر از ان قضاوای را بر وفق عقل و عدل یافت و مطابق با مذهب قاضی بیضاوی امامیه دید و پسندید و گفت که خفری در علم منقول راحل بود و این احکام را بعقل گفته و این هم موید این است که احکام شرعیه بر طبق قواعد و احکام عقلیه است و کما حکم به العقل حکم به الشرع و بالعکس و تالیفات خفری رساله اثبات واجب و کتاب شتی الاذراک در علم هیئت و شرح تذکره مسمی بجله و رساله حل المایجل و حاشیه بر اوائل شرح تجرید تا اخر بحث وجود ذہنی و حاشیه بر الهیات شرح تجرید قوشچی و حل بر اوایل شرح حکمت العین مسماة بسواد العین و رساله در علم رطلی -

### در احوال قاضی بیضاوی

بدانکه چون سابقاً ترجمه علامه حلی گذشت و معارضه میان علامه و قاضی بیضاوی اتفاق افتاده که در اینجا ذکر نشد اکنون برای کثرت فوائد در اینجا ذکر نمایم پس میگوئیم که شیخ بجائی زید بجایه در کتاب مشکول گفته که او صاحب تصنیف مشهوره است اسمش عبد الله است نقش ناصر الدین و کنیه الشیخ العسیر ابن محمد بن علی بیضاوی و بیضاوی قریه است از اعمال شیراز و در فارس متولی قضاة قضاة بوده و در عابد و متورع در مذہب خود بود و اقا محمد نادی مترجم قرآن او را قاضی سوداوی نام نهاده زیرا که چون قائل بخلافت بلا فصل علی نیست پس بیاضی از هدایت بر ماصید و هویدانیت بلکه سواد ظلمت و ضلالت جبرین او پیدا است و در زمانانی داخل شهر تبریز شد پس مجلس بعضی از فضلا در آن مجلس درس بود و در صف نعال نشست چنانکه کسی او را نشناخت پس مدرس اعتراضاتی دارد آورد و بان افتخار کرده چون از تقریرش فراغت یافت بیضاوی شروع با اعتراضات آورد

مدرس گفت که گوش بسخن تو می دهم مگر اینکه ارادات مرا اول تقریر کنی تا بدانم که تو ارادات مرا  
فهمیده قاضی گفت که ایرادات تو را یا الفاظ تو را حل کنم یا بمعانی مدرس مجهوت شد و گفت با الفاظ  
من اعاده کن پس قاضی ان ایرادات را بهمان الفاظ نقل نمود و در ترکیب الفاظ ان بحث چند  
دارد آورد و پس با جواب به متناهیة اعتراضات مدرس جواب گفت پس ان خود بعد دا اعتراضات او  
اعتراضات وارد آورد و از مدرس جواب خواست مدرس حاضر برآمده وزیر سلطان در ان  
مجلس حاضر بود چون واقع را مشاهده نمود از جای برخاست و بیضاوی را بجای خود نشاند و چون  
از نام نسب او پرسید و او را شناخت نهایت شرایط و احترام سجائی آورد پس قاضی قضای  
شیراز را طلب داشت و وزیر قضا شیراز را با و برگذار نمود و با و تشریف و خلعت فاخر داد -

### احوال وفات قاضی

وفاتش در سال شصده و هشتاد و پنج بوده و در بلده تبریز با خلفائی ثلث محشور شد و شیخ علی نواده  
شبهه ثانی در حواشی تعلیقه اش بر شرح لمعه در سئله طهارت و حدث با شک در تقدم و تاخر نوشته است  
که علامه در قواعد فرموده که استحباب میکند حالت سابقه بر ان طهارت و حدث را پس چون کتاب  
قواعد شیوع یافت و نسخه اش در شیراز بنظر قاضی بیضاوی رسید و قاضی از قضای جهان سئله  
طهارت و حدث و تنگ در تقدم و تاخر را مطالعه نمود و بر همان مقام حاشیه نوشت باین مضمون که  
ای مولائی با جمال الدین خداوند تعالی بام افاده ترا مستدام گرداند و تو امام اصولیین می باشی  
و در اصول سئله مقرر است که در استحباب بقای موضوع شرط است و درین سئله که توفیقی داد  
باینکه تنگ در تاخر از طهارت و حدث استحباب میکند حالت سابقه بر اینکه طهارت و حدث را صحیح نیست  
زیرا که ان حالت سابقه بر این طهارت و حدث قطعاً زائل شده زیرا که اگر ان حالت سابقه طهارت  
بود یقیناً سجدت زائل شد و اگر حدث بود یقیناً طهارت رفع شود پس موضوع را بقائی نیست  
پس چگونه استحباب حالت سابقه میبائی پس قاضی ان ایراد را بنزد علامه فرستاد علامه جواب  
طولانی نوشت و این مضمون را مفصله و مانعه اخلو برگردانید و حاصل کلاش اینک بنده که گفته ام  
استحبابه ای حکم مبتدا یعنی مثل حالت سابقه حکم میکند نه اینکه مراد استحباب اصطلاحی باشد پس علامه  
ان جواب را بشیراز و در نزد قاضی فرستاد قاضی چون ان را نظر کرد و بر ان تحسین شمرد و قاضی را  
تالیفات محتمل مانند کتاب غایت در علم فقه و شرح مصابیح و کتاب منهاج در علم اصول  
و از استاد ما تائید ابراهیم شنیدم که استاد شرح بر کتاب منهاج قاضی نوشته شده و کتاب طالع

در علم کلام و بر او نیز شروع بسیار نوشته اند و کتاب تفسیر قاضی که موسوم با نوار التزیل است و در  
عربیت نهایت کوشیده و حواشی متعدده بر او نوشته اند مانند عصام و شیخ راوده و سیوطی و عبدالحکیم  
و ملا میرزا جان و شیخ بجائی و غیر ایشان و شیخ بجائی را نیز شرح بر تفسیر قاضی است و این فقیر  
مولف کتاب را نیز حواشی غیر مدونه بر قاضی است و شیخ بجائی بهتر از دیگران نوشته ازان پس  
سیوطی بهتر از دیگران نوشته است و قاضی را در همین کتاب تفسیر منافع قاضی است که در کتاب مشکلات  
العلوم اخبار اذکر کرده ام از انجمله در تفسیر آیه لیسواکم الیکم حسن علام گفته است که فعل در اینجا معلق  
از عمل است و در سوره ملک نفیض این گفته است ایضا در تفسیر سوره هود تصریح کرده اینک نزول  
توریه پیش از غرق شدن فرعون بوده و در تفسیر سوره مؤمنین نفیض اینرا گفته ایضا در سوره مریم  
در تفسیر آیه شریفه و کان رسولاً نبیا گفته است که رسول لازم نیست که صاحب شرفیت باشد  
و در سوره حج نفیض اینرا گفته است ایضا در تفسیر سوره غل گفته است که سلیمان متوجه شد بسورج بعد از اتمام  
بنای بیت المقدس و در تفسیر سوره سبا نفیض اینرا گفته اسماصل اگر منافع قضاة و خبیطات و غلاط قاضی  
را جمع کنم بقدر همان کتاب تفسیرش بلکه زیاده تر کتابی خواهد شد -

### در احوال محقق سبزواری

صاحب محمد باقر بن محمد سبزواری ملقب بمحقق سبزواری است از فضلا و مسمیه خدقه است و اجازه از اخوند  
ملا محمد تقی مجلسی و شیخ بجائی دارد و از تالیفات دست کتاب شرح ارشاد مسمی بذخیره لیکن حج عباد  
او جاحائی دیگرش را نیافتم و ظاهرا اینک زیاده ازان نوشته باشد و کتاب کفایه که از دوره فقد و  
سه کتابی از آخرش کم است بلکه تا با خبر میراث نوشته کتابت در بیان فتوی لیکن نقل قول هم غالباً کرده  
و در بعضی از مواضع دلیل هم اقامه نموده فی الحقیقه کتاب خوب است و بعضی بر شرح نوشته اند -

### در احوال ملا محمد سبزواری

صاحب محمد بن عبد الفتاح تنکابنی از اهل بلد مولف کتاب دوا اهل قریه است سماء سبزواری که در  
سابق اوقات آبادانی بود و اکنون خراب و در جوار خورده سیلاب تنکابین واقع است و اسم  
او را در کتاب قوانین در حائیه منه مذکور داشته و فی الحقیقت محقق است و اسمش در کتب علییه و کتب  
الاجازات مذکور است و او را حواشی است بر معالم که غیر مدون است و رساله است در امامت و رساله است  
در احکام و مسائل جماع و او از شاگردان محقق سبزواری سابق الذکر است و اجازه از او دارد -

### در احوال محمد صادق



صبح محمد صادق بن محمد بن عبد الفتاح تنکابنی ساکن بسفهان پسر ملا محمد سراب سابق الذکر است  
 و از علامه مجلسی اجازت دارد و حاشی غیر بدونه بر شرح لمعه نوشته است  
 محمد علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی ابو الحسن مشهور باین بابویه پدر صدوق است و از اعاظم  
 محدثین قم و او شیخ اهل قم و فقیه ایشان بوده و بعراق آمد و بصحبت ابوالقاسم حسین بن روح که ثالث  
 سفره و ثواب اربعه بود رسید و از او بعضی از مسائل دینی استفسار فرموده و بعد از آن کتابی نوشت  
 علی بن جعفر بن اسود داده با و فرستاد و در آن کتاب التماس نموده بود که کتاب او را  
 که در آن التماس دعا فرزند نموده بود بنظر حضرت صاحب الامر رساند و او هم رسانید بعد از  
 سه روز جواب درآمد که ما دعا کردیم باین و زود است که روزی شوی و پسر خیر پس خداوند او را  
 دو پسر کرامت کرد ابو جعفر که صدوق است و ابو عبد الله حسین و صدوق همیشه میگفت که من از دعا  
 صاحب الامر بعل آمده ام و بدان مفاخرت میکرد و توقیعی از حضرت امام حسن عسکری نیز میگفت  
 با و آمد و در اینجا بلفظ شیخی و معتمدی او را ستوده و در اینجا دعا کرد که خداوند با و اولاد کریمت  
 کند که از صلحا باشد و بعضی گفته اند که او این دعا را از عسکری خواش نموده بود و شاید هم اتفاق  
 افتاده باشد و وفات این بزرگوار در سال سی صد و سبست و نه اتفاق افتاده و عدد آن یرحمه الله  
 میباشد و در آن سال محمد علی بن محمد سمری که نایب چهارم آنحضرت بود و او نیز وفات نمود و کلینی نیز در آن  
 سال وفات کرد و از آن سال غیبت کبری اتفاق افتاده و بعضی سال سیصد و سبست و هشت گفته اند  
 و علی بن محمد سمری روزی در بغداد نشسته بود و جمعی از شیعیان در نزد او نشسته بودند پس بناگاه  
 ببرزبان او جاری شد که رحمه الله علی بن حسین بن بابویه بعضی از حاضران گفتند که او زنده است علی بن  
 محمد فرمود که او امروز وفات کرد پس اهل مجلس ضبط تایخ نمودند پس مدتی قوافل از قم بیضا آمد  
 گفتند که ایمن بابویه در همان روز وفات کرده و آن سال راسه تناثر نجوم ارض گفتند چه علماء  
 سادات گمان زمین میباشد و در آن سال اعیان علماء وفات نمودند و بعضی گفتند که آن تناثر نجوم  
 ارض نامیدند برای اینکه دیدند که تیرهای شهاب بسیار در آن سال بر زمین آمد پس امر اقبیر موت  
 علماء کردند و محبین هم اتفاق افتاد و دفن او در قم که بالفعل مقبره دارد و گنبدی بر آن بنا نهادند  
 و تصنیفات او کتاب توحید و کتاب وضوء و کتاب صلوة و کتاب جنایز و کتاب امامت و تبصیر  
 از جبریت کتاب الامار و کتاب الاخوان کتاب النماء والولدان کتاب الشراعیع کتاب التفسیر  
 کتاب النسخ کتاب سناک الحج کتاب فوج السنا و کتاب التسلیم کتاب الالباب کتاب الواریثا

کتاب المعراج و رساله الی والدہ -

## در احوال محمد بن علی

صہ محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویہ قمی خراسانی رازی لقب بصدوق و گاہی تعبیر از او و والد او بصدوقین بنیاند کنیت اش ابو جعفر و شیخ نجاشی در کتاب رجال گفته کہ او شیخ ما و فقیہ و وجہ شیعہ ری و خراسان بود و در سال سیصد و پنجاه و پنج در غمقوان خوانی بغداد آمد و شیوخ طایفہ نماز و استماع حدیث نمودند و شیخ طوسی در کتاب فہرست گفته کہ ابو جعفر بن بابویہ شیخ جلیل القدر حافظ احادیث بصیر بحال رجال و ناخذ اخبار بود و در میان علماء قم ماند او در حفظ و کثرت علم پیدا شدہ و قریب سیصد تصنیف دارد و در سال سیصد و ہشتاد و یک در بلدہ ری وفات یافت و از او روایت داشتہ اند و اجماع داشتہ اند بصید و والد بجا و ابن عضایری و او از ارباب کتب اربعہ است کہ پراختہ است مدار در اعصار و از محمد بن ثلث و بدعوت امام تولد یافت و امام را در مکہ بخواب دید کہ با و امر فرمود کہ کتابی در غیبت ما تصنیف کردہ و عمر معمرین را در انجا نوشتہ پس ان کتاب را نوشت و با کمال الدین و احام النعمہ نام مخادہ

## و تالیفات شیخ صدوق

و آنچه از کتب در کتاب رجال نجاشی ذکر شدہ بدین تفصیل است کتاب دعائم الاسلام در معرفتہ علماء و حرام ۲ کتاب توحید ۳ کتاب النبوة ۴ کتاب اثبات الوصیہ لعل کتاب اثبات خلافت ۶ کتاب اثبات انص علیہ ۷ کتاب اثبات انص علی المائتہ ۸ کتاب المعرفتہ فی فضل البنی و امیر المؤمنین و الحسن و حسین علیہ السلام ۹ کتاب مذیہ العلم ۱۰ کتاب المقنع در فقہ ۱۱ کتاب العزم علی المجاہد ۱۲ کتاب علل الشرایع ۱۳ کتاب ثواب الاعمال ۱۴ کتاب عقاب الاعمال ۱۵ کتاب الاوائل ۱۶ کتاب الاول والاخر ۱۷ کتاب المناہی ۱۸ کتاب الفرق ۱۹ کتاب خلق الانسان ۲۰ کتاب سائر الاول فی الغیبة ۲۱ کتاب الرسالہ الثانیہ ۲۲ کتاب رسالہ الثالثہ ۲۳ کتاب الرسالہ فی ارکان الاسلام ۲۴ کتاب لما ۲۵ کتاب السواک ۲۶ کتاب الوضوء ۲۷ کتاب التیمم ۲۸ کتاب التیمم ۲۹ کتاب الاغسال ۳۰ کتاب المحض و النفاس ۳۱ کتاب نوادر الوضوء ۳۲ کتاب فضائل الصلوۃ ۳۳ کتاب فرائض الصلوۃ ۳۴ کتاب فضل المسجد ۳۵ کتاب مواقیف الصلوۃ ۳۶ کتاب فقیہ الصلوۃ ۳۷ کتاب الحمد و الجاہتہ ۳۸ کتاب التہجد ۳۹ کتاب الصلوۃ سوی الخمس ۴۰ کتاب نوادر الصلوۃ ۴۱ کتاب الزکوۃ ۴۲ کتاب الخمس ۴۳ کتاب حق الموادع ۴۴ کتاب الجزیہ ۴۵ کتاب فضل المعرو

کتاب فصل الصدوق ۴ کتاب فضل الصوم ۸ کتاب الفطر ۴ کتاب اعتکاف ۴ کتاب جامع الحج  
 ۱ کتاب جامع غل الحج ۲ کتاب جامع تغیر المنزل فی الحج ۳ کتاب جامع حج الانبیاء ۴  
 کتاب جامع حج الایمہ ۵ کتاب جامع فضل الکعبہ و الحرم ۶ کتاب جامع اداب المسافر للحج ۷  
 کتاب جامع فرض الحج والعمرہ ۸ کتاب جامع نفقہ الحج ۹ کتاب الموقف ۱۰ کتاب القران ۱۱  
 کتاب مدینہ و زیارت قبر النبی والایمہ ۱۲ کتاب جامع نوادر الحج ۱۳ کتاب زیارات قبور الایمہ ۱۴  
 کتاب النکاح ۱۵ کتاب الوصایا ۱۶ کتاب الوقف ۱۷ کتاب الصدقہ ۱۸ والنخل والحب ۱۹  
 کتاب السكنی والعمری ۲۰ کتاب الحدود ۲۱ کتاب الدیات ۲۲ کتاب المعاش والمکاتب ۲۳  
 کتاب التجارت ۲۴ کتاب العشق والتدبیر والمکاتب ۲۵ کتاب القضاء والاحکام ۲۶  
 کتاب اللقار والسلام ۲۷ کتاب صفات الشیعہ ۲۸ کتاب لعان ۲۹ کتاب الاستسقاء ۳۰  
 کتاب زیارت موسی ومحمد ۳۱ کتاب جامع الزیارات الرضا ۳۲ کتاب تحريم الفقاع ۳۳  
 کتاب المنع ۳۴ کتاب الرحبہ ۳۵ کتاب الشجر ۳۶ کتاب معانی الاخبار ۳۷ کتاب  
 السلطان ۳۸ کتاب مصارقات الاخوان ۳۹ کتاب فضائل خیر الطیار ۴۰ کتاب فضائل العلوم  
 ۴۱ کتاب الملاہی ۴۲ کتاب السنۃ ۴۳ کتاب فی عند المطلب وعبد الله وابی طالب ۴۴  
 کتاب فی زید بن علی ۴۵ کتاب الفوائد ۴۶ کتاب الایمان ۴۷ کتاب الہدایہ ۴۸ کتاب الصیانہ  
 ۴۹ کتاب التواریخ ۵۰ کتاب علامات آخر الزمان ۵۱ کتاب فضل الحسن والحسین ۵۲ کتاب رسالہ  
 فی شہر رمضان جواب رسالہ وردیت فی شہر رمضان ۵۳ کتاب مصابیح المصباح الاول ذکر من  
 روی عن ابی بنی من الرجال المصباح الثانی ذکر من روی عن ابی بنی من النساء المصباح الثالث  
 ذکر من روی عن امیر المؤمنین بالمصباح الرابع ذکر من روی فاطمۃ المصباح الخامس ذکر من روی عن  
 ابی محمد الحسن بن علی المصباح السادس ذکر من روی عن ابی عبد الله الحسن بن علی المصباح  
 السابع ذکر من روی عن علی بن الحسن المصباح الثامن ذکر من روی عن ابی جعفر محمد بن  
 علی المصباح التاسع عن ابی ذکر من روی عبد الله الصادق علیہ السلام المصباح العاشر  
 ذکر من روی عن موسی بن جعفر المصباح الحادی عشر ذکر من روی عن ابی الحسن الرضا علیہ السلام  
 المصباح الثاني عشر ذکر من روی عن ابی جعفر الثاني المصباح الثالث عشر ذکر من روی  
 عن ابی الحسن علی بن محمد المصباح الرابع عشر ذکر من روی عن ابی محمد الحسن بن علی المصباح  
 الخامس عشر ذکر الرجال الذین خرجت الیہم التوفیقات ۵۴ کتاب المواعظ ۵۵ کتاب الرجال

الرجال المختارين من اصحاب النبي ۱۰۶ کتاب الزهد ۱۰۷ کتاب زهد ابنی ۱۰۸ کتاب زهد امیر المومنین  
 ۱۰۹ کتاب زهد الحسن ۱۱۰ کتاب الحسین ۱۱۱ کتاب زهد علی بن الحسین ۱۱۲ کتاب زهد ابی جعفر ۱۱۳  
 کتاب زهد الصادق ۱۱۴ کتاب زهد ابراهیم ۱۱۵ کتاب زهد الرضا ۱۱۶ کتاب زهد فی جعفر الثاني ۱۱۷  
 کتاب زهد ابی الحسن علی بن محمد ۱۱۸ کتاب زهد ابی محمد الحسن ابن علی ۱۱۹ کتاب زهد ابی جعفر الثاني ۱۲۰ کتاب  
 دلائل الایمة ومعجزاتهم ۱۲۱ کتاب الروضة ۱۲۲ کتاب نوادر الفضائل ۱۲۳ کتاب المحافل ۱۲۴  
 کتاب المنان المجالس ۱۲۵ کتاب حدیث غریب ابنی و امیر المومنین ۱۲۶ کتاب المحضار ۱۲۷ کتاب  
 مختصر تفسیر القرآن ۱۲۸ کتاب جناب سلمان وزهد و فضائل ۱۲۹ کتاب ابی زید و فضائل ۱۳۰ کتاب تفتیة  
 ۱۳۱ کتاب قد و الفل بالفضل ۱۳۲ کتاب نوادر الطب ۱۳۳ کتاب جوابات المسائل الواردة علیه  
 من واسطه ۱۳۴ کتاب الطرائف ۱۳۵ کتاب جوابات المسائل الواردة من قزوین ۱۳۶ کتاب  
 جوابات المسائل الواردة علیه من البصرة ۱۳۷ کتاب جوابات المسائل من الكوفة ۱۳۸ کتاب جوابات  
 المسائل وردت علیه من السوادین فی الطلاق کتاب العلل غیر منسوب ۱۳۹ کتاب فی ذکر من اصحاب الحدیث  
 و عن کل واحد منهم حدیث ذکر ۱۴۰ ا ذکر المجلس الذي جرى له بين يدي ركن الدولة ۱۴۱ ا ذکر مجلس اخر ۱۴۲  
 مجلس ثالث ۱۴۳ ا ذکر مجلس رابع ۱۴۴ کتاب ذکر مجلس خامس ۱۴۵ ا ذکر انجاء و انجاف ۱۴۶ کتاب تخاتم  
 ۱۴۷ کتاب علل الوضوء ۱۴۸ کتاب الشورى ۱۴۹ کتاب كتاب اللباس ۱۵۰ کتاب مسائل ۱۵۱ کتاب  
 الخطاب ۱۵۲ کتاب فضل العلم ۱۵۳ کتاب الموالات ۱۵۴ کتاب مسائل الوضوء ۱۵۵ کتاب  
 مسائل الصلوة ۱۵۶ کتاب مسائل الزکوة ۱۵۷ کتاب مسائل الخمس ۱۵۸ کتاب مسائل الوصايا  
 ۱۵۹ کتاب مسائل الموارث ۱۶۰ کتاب مسائل الوقف ۱۶۱ کتاب مسائل النكاح که سیزده کتاب  
 است ۱۶۲ کتاب مسائل الحج ۱۶۳ کتاب مسائل العقیقه ۱۶۴ کتاب مسائل الرضاع ۱۶۵  
 کتاب مسائل الطلاق ۱۶۶ کتاب مسائل الديات ۱۶۷ کتاب مسائل الحدود ۱۶۸ کتاب  
 ابطال الغلو والتقصير ۱۶۹ کتاب مر المکوم الی الوقت المعلوم ۱۷۰ کتاب المختارين ابی عبید  
 ۱۷۱ کتاب النسخ و المنسوخ ۱۷۲ کتاب مسئلة نیشابور ۱۷۳ کتاب رساله الی ابی محمد الفارسی  
 فی شهر رمضان ۱۷۴ کتاب الرساله الثانيه الی اهل البغداد فی معنى شهر رمضان ۱۷۵  
 کتاب ابطال الاخبار و اثبات النقص ۱۷۶ کتاب المعرفة بالرجال البرقة ۱۷۷ کتاب مولد  
 امیر المومنین ۱۷۸ کتاب مصباح المصلی ۱۷۹ کتاب مولد فاطمه ۱۸۰ کتاب الجمل ۱۸۱ کتاب تفتیة  
 القرآن ۱۸۲ کتاب الجامع الکبیر ۱۸۳ کتاب اخبار عبد العظیم بن عبد الحسین ۱۸۴ کتاب تفتیة



قصیده فی اہل بیت ۸۶ کتاب مدتیہ العلم ۸۷ کتاب الامالی ۸۸ کتاب الاعتقادات ۸۹  
کتاب من لایخیر الفقیہ کہ از کتب اربعہ است و این کتاب چارمجلد و شصت و ششت با سبت مجلد اول  
شتمست برشتاد و ہفت باب و دوم برد و سبت و سبت ہشت باب و سوم شتمست برہفتاد  
و ہشت باب و چارم شتمست برصد و ہفتاد و سب باب پس جمیع پنج درمجلد ہست از اخبار ہزار و شصت  
ہیجده حدیث است و جمیع پنج درمجلد دوم ہست ہزار و شصت و ہفتاد حدیث است و جمیع پنج در  
مجلد سوم ہست محصور ہست ہزار و سیصد و پنج حدیث و جمیع پنج درمجلد رابع ہست محصور ہست برصد و  
سہ حدیث و جمیع مسانید اول ہفتصد و ہفتاد و ہفت حدیث است و مر اسیل ان با نصد و ہفتاد  
و سہ حدیث است و مسانید جلد سوم ہزار و دویست و نو و پنج حدیث است و مر اسیل ان با نصد  
و دہ حدیث است و مسانید چہارم ہفتصد و ہفتاد و ہفت حدیث است و مر اسیل ان دو ہزار و پنجاہ حدیث  
در قفا و ای غیری صدوق

و از جملہ فرایق و ای صدوق اینکہ اگر کسی عامہ دارد جائز نیست کہ بدون تحت التک نماز کند  
و ایضا اول وقت مغرب را فرض دانستہ و این مذہب شیخ طوسیست در کتاب مبسوط و ایضا  
صدوق قنوت را در نماز پنجگانہ واجب دانستہ و تبرک ان نماز را باطل میدانند و ابن ابی عقیل قنوت  
را در نماز جہریہ واجب میدانند و از جملہ فتاوی او اینکہ صلوٰۃ را جز تشہد نمی داند و در کتاب من لایخیر  
الفقیہ دعائی تشہد و صورت انرا بدون صلوٰۃ نوشته و ایضا سورا بر پیغمبر و امام جائز میدارد و انرا  
انصار الرحمن نام نمادہ و سید نعمت اللہ جزایری را نیز ہمین مذہب است و صدوق گفتہ است کہ استاد من  
محمد بن یحیی بن ابی ولید نیز ہمین مذہب داشتہ اگر عمر من وفا کند رسالہ در این مسئلہ خواہم نوشت  
و شیخ بھائی در نیقام نوشتہ است کہ حمد خدا بر اکہ عمر او را قطع کرد و او را توفیق ان نداد کہ چند کتابی  
نبویسد و شیخ احمد الحسائی در این مسئلہ گفتہ کہ صدوق درین مسئلہ کذب است و وفات ان بزرگوار  
در سال سیصد و ہشتاد و یک بودہ و بحروف تہجی لفظ شفا شد و انجناب در وی مدفون است  
و قریب چہل سال است کہ ان قبر را خواستند کہ تعمیر نمایند منجر بہ نش شدن پس دیدند کہ ان جسد کمال خود  
باقیت و نپوسیدہ و نوک ناخن صابج او رنگ خناباتی بود و فرق مبارکش طیلی بجمبہ خرابی قبر خود  
شدہ بود و بر ان قبہ بنا گذاشتند و شیخ مفید در نزد این جناب تلمذ نمودہ و از او اجازه دارد  
و صدوق اجازه دارد از پدرش حوازی کلینی بواسطہ محمد بن علی بن ماجیلویہ و محمد بن محمد بن  
عصام کلینی و علی بن احمد بن محمد بن عمران و فاق -

صومحمد بن یعقوب کلینی لقب بلفیضۃ الاسلام و مکتبی نہ ابو جعفر است و کلین بضم کاف و فتح لام  
است چنانکہ علامہ و شیخ الطائیفہ شیخ طوسی بدان تصریح کردہ اند و از مشایخ خلفا و علمائے اہل بیت  
و جہ مسموع گشتہ و بالفعل نیز در اسناد الی ان و لایعنی رتی و توابع ان بدین وجہ قرائت میشود  
و ان از توابع و ودعات رتی و صاحب قاموس گفتہ بفتح کاف و کسر لام و او را نیز ان امین دانستہ  
است و این از جملہ غلاط قاموس است و انتخاب اول محمد بن ملت اوایل است کہ کتاب کاف بر کہ  
قریب بہشت ہزار بیت است در مدت بہشت سال نوشتہ است و از ابن الاثیر در جامع الاصول  
محلی است کہ از خواص شیعہ انیکہ در سہ سال صد ہجری مجدری برای مذہب ایشان است  
و در اس مائتہ ثانیہ امام رضا و در سہ مائتہ ثانیہ محمد بن یعقوب کلینی و در سہ مائتہ را بعدیدمر  
بود و او اول کسی است کہ اخبار را مکتوب کردہ و کتابش از کتب اربعہ و او چہا پنجم از کتب  
رجال مستفاد میشود و اوثق نام است در حدیث و اثبت و اضبط است —

### در تعداد اخبار کتاب کاف

و عدد اخبار کتاب کاف شانزدہ ہزار صد و نود و نہ حدیث است و صحیح ان با مصلاح متاخرین  
پنجم ہزار و ہشتاد و دو حدیث است و حسان صد و چہار حدیث و موثقات ہزار صد و شانزدہ حدیث است  
و نوی سید و دو حدیث است و ضعاف نہ ہزار چہار صد و ہشتاد و پنج حدیث است و در سال  
سید و بیست و نہ یا بیت و بہشت کہ سنہ تاثر بخوم ارض است انجاء وفات یافت و وفاتش در بغداد  
اتفاق افتاد و در مقبرہ اش در باب الکوفہ مدفون شد و محمد بن جعفر حسینی کہ لقب بابو قیراط است  
بر او نماز گذارد و سید ما شتم بحرانی مقدم در کتاب روضۃ العارفین گفتہ کہ بعضی از نقلات از  
علمائے معاصرین گفتہ اند کہ بعضی از حکام بغداد بنای قبر محمد بن یعقوب کلینی را دید و سوال کرد کہ این  
قبر کسیت گفتند کہ ان بعضی از شیعہ است پس امر کرد کہ اگر اہل خراب کردند و قبر را شکافتند دیدند کہ ان  
بزرگوار با کفن باقی و نہ پوسیدہ و با او طفل کوچکی با کفش مدفون است پس امر کرد تا انیکہ او را  
دفن کردند و بر ان قبہ بنا کردند و الی الان قبر معروف و مرار و شہد است تا اینجا کلام سید ما شتم  
بودہ و بعضی از مشایخ کہ گویا سید نعمۃ اللہ خراسانی باشد گفتہ است کہ سبب خفران قبر مطہران بود کہ بعضی  
از حکام بغداد دید کہ مردم بزیارت ائمہ مدفون می باشند پس غضب و عداوت اہل بیت او را داشت  
کہ قبر حضرت موسی بن جعفر خیر کند و گفت کہ اگر بمقتا شیعہ خن است پس او الان در قبر موجوہ است و الا  
مردم را خواہیم از زیارت قبور ایشان منع نمود پس بعضی بان عالم گفتند کہ در اینجا مردی از علمائے

ایشان که از اقطاب ایشان است مد فوننت و اعتقاد ایشان است که قبر علما را ایشان نیز محفوظ و پند  
ایشان هم تغییر نمی‌شود پس فراین عالم را که محمد بن یعقوب کلینی است بشکافید پس آن قبر را شکافند پس دیدند  
که محمد بن یعقوب کلینی همان است خود مد فون است و هیچ تغیر در او راه نیافته پس امر کرد که بر قبرش قبته عظیمه  
و بنا فی بنا کردند و آنجا مزار مشهور شد و برای محمد بن یعقوب کلینی تا ایفای نیز نقل شده اند جمله کتاب کثرت  
که مانند شمس در رابعه النخار است و کتاب رسائل الائمة و کتاب رد بر فرائض و کتاب تعبیر رویار و کتاب  
رجال و کتاب آنچه گفته شده در ائمه از شعر -

### در احوال شیخ مفید

صحر محمد بن محمد بن نعمان بن عبد السلام احماد بنی ملقب بمفید شیخ و فاضل عمید و مستحکم و حید و مناع  
و مجادل فرید آنکه سه توفیق در سه سال از ناحیه مقدسه برایش عز صدر یافت و در عنوان آنحضرت  
نوشته بود که فلاح الامة استید الشیخ المفید و اصل شیخ از عکبر است و از فقاوای شیخ آنکه در او کما  
شرعیه امر موسع ندارد بزم گویند که از یکی و مات کسی بخدمت شیخ رسید و سوال کرد که زنی حامله  
فوت کرده و حملش زنده است آیا باید شکم ضعیفه را شکافت و طفل را بیرون آورد یا آنکه بان حمل او را  
دفن کنیم شیخ فرمود که با او حمل را دفن کنید آن مرد برگشت در اثناء راه دید که سواری از پشت سر  
می‌تازد و می‌آید چون نزدیک رسید گفت ای مرد شیخ مفید فرموده است که شکم آن ضعیفه را بفتح کنید  
و طفل را بیرون آورید و ضعیفه را دفن کنید آن مرد چنین کرد و بعد از چندی با جارا را بر آسئ شیخ نقل کرد  
شیخ فرمود که من کسی نه فرستادم و معلوم است که آنکس حضرت صاحب الزمان بود احوال که در احکام  
شرعیه خط و خطا و نیما نیم همان بهتر که دیگر فتوی گوئیم پس در خانه بربست و بیرون نیامد ناگاه از  
حضرت صاحب الزمان توفیق بیرون آمد بسوی شیخ که بر شماست اینکه فتوی بگوئید و بر ماست اینکه نیست  
شما را و آنکه داریم که در خطا واقع شوید پس شیخ باردیگر مبنی فتواشت و باید دانست که توفیق در ایام  
غیبت کبری بیرون نیامده مگر بر آسئ شیخ مفید و شیخ اسد الله کافین در کتاب محاسن گفت که اجماع  
علما امانیه است که برای شیخ مفید توقعات از امام زمان آمد بخط مبارک آن حضرت و از جمله فتاوای  
غریبه فنیج مفید سلام نماز را مستحب می‌دانند و این قول موثق است با مذهب شیخ طوسی در غیر مبسوط و ابن  
براج و ابن ادریس و علامه رد موای منتهی و مشهور و مسطور آنکه واجب و جز نماز است و شبهه اول  
در کتاب قواعد واجب و نهسته لیکن جز نهانسته بلکه خارج از نماز می‌دانند و ایضا از فتوای غریبه  
شیخ مفید آنکه واجب موسع را در شریعت نفی فرموده و ما تضيف این فتوی را در کتاب مسائل اقصیا

در بحث واجب موسع بستیغار بیان نمودیم و جواب تحصیل طاهر از مجلد افعال از کتاب بدایع الکام  
در شرح شرایع الاسلام بیان کردیم -

### در کرامت شیخ مفید و سید مرتضی و سید رضی

بدانکه شیخ اسد الله کافین نوشته است که شیخ مفید صاحب کرامات کثیره بوده مولف این کتاب گوید  
که از جمله کرامتش در دو توقیعات ممدویه است و کرامت دیگر در حکایت آن زن که مرد و طفل  
در شکم او زنده بود چنانکه گذشت کرامت سوم کرامتی است که سید مرتضی و سید رضی و والد ه  
ایشان با شیخ مفید در آن کرامت شریکی می باشند و آن آنست که شیخ مفید شبی در خواب دید که در  
مسجد کرخ از مساجد بغداد نشسته و صدیقه کبری حضرت فاطمه زهراء دست حسین را گرفته و به نزد شیخ  
مفید آمد و فرمود یا شیخ علما الفقہ پس شیخ بیدار شد و در حیرت افتاد که این چه خواب است  
و مرا چه حدانیکه امام را تعلیم نمایم و خواب دیدن ائمه و معصومین خواب شیطان نیست پس صباح  
انشب را بهمان مسجد که در خواب دید رفته و در آنجا نشسته بناگاه دید که مادر سید مرتضی آمد و کنیزکان  
و و را آورد و گرفته و دست سید مرتضی و سید رضی را گرفته به نزد شیخ مفید آورد و گفت که یا شیخ علما  
الفقہ شیخ تعبیر آن خواب را نمیدهد و در احترام سید مرتضی و سید رضی کمال مبالغه داشته  
در تو قیغ شیخ مفید و سید مرتضی

کرامت چهارم که سید مرتضی با و شریک است اینکه روزی سید مرتضی گفت که زین بربالا  
ابش بگذارد شیخ مفید فرمود که من دیدم که سگ بران بول کرد و فرمای تا زین را بشویند سید  
مرتضی گفت که شایک شاید بیشتر نیستید و قول شما مسموع نیست پس بعد از محال که قرار دادند که طریقی  
مطلب نوشته و بر مرقد مطهر حضرت امیر المومنین گذاشتند و صباح آنروز آن مکتوب را دیدند که حضرت  
امیر المومنین بران نوشته بود که الحق مع ولای و شیخ معتدی و بعضی از علما گفته اند که شیخ مفید  
و سید شفاها از حضرت شنیدند و سید مرتضی در کتاب مجالس نوشته و در آن مناظرات استادش  
شیخ مفید را با علماء عامه جمع کرده است و مجلسی نیز در مجلد اجتهادات کتاب بجا را لاوارا احتیاجات  
ان بزرگوار را جمع کرده و شیخ طبرسی نیز بعضی اجتهادات او را مذکور داشته -

### تایخ وفات و ولادت شیخ مفید

وفات آن بزرگوار در شب جمعه سوم شهر رمضان از سال چهارصد و سیزده بوده است و ولادتش  
در روز یاد هم از ذی القعدة از سال سیصد و سی و سه و بعضی سیصد و سی و شش گفته اند و در آن روز



که وفات کرد هشتاد و هشت روز از شریفه کاشفین جمع شدند بخوبی که میدان ایشان بعد از او بر او تنگ شد و بر او نماز کرد و سید مرتضی و در خانه اشل مدفون شد تا چند سال پس از آن او را نقل کردند بمقابر قریش و در نزد پاداشی حضرت جواد بجانب قبر ضیاء و قیام القاسم معفرین قولیه مدفون ساختند و در بیان نسب شیخ مفید علیه السلام

و نسب شیخ مفید بدین وجه است محمد بن محمد بن نعمان بن عبد السلام بن جابر بن سعید بن بهیر بن وهب بن هلال بن اکس بن سعید بن سنان بن عبد الدار بن رباب بن زیاد بن حرث بن مالک بن ربیع بن کعب بن حارث بن کعب بن عبد بن هارن بن مالک بن داود بن زید بن شیب عرب بن دقید بن کهلان بن سنان بن شیب بن یعرب قحطان و شیب را اختلاف جنسی است و در کتاب مجالس المؤمنین و غیر آن مذکور است که این ابیات بخط صاحب لامر بر سر قبر شیخ مفید نوشته و بر او مرثیه فرموده لا صوت لنا علی نفقک انما یوم علی ال رسول عظیم ان کنت قد غیبت فی جدت اثری فاعلم والتوحید فیک مقیم والقائم المهدی بفرح کلماتیت علیک من الدروس علوم واستبادهی و در این نیست چنان حضرت بدان نحو توقعات شیخ نوشته البتہ در موت انتخاب مسموم و مرثیه فرموده و اما البیات انتخاب چنانکه شیخ نجاشی که از تلامذہ او است نوشته است انیت وان قریب بدو میت تالیفات برخی از آنها مذکور میشود -

### در تالیفات شیخ مفید

۱ کتاب الرساله المقننه وان متن تهذیب شیخ طوسی ۲ کتاب الارکان فی دعائم الدین ۳ کتاب الايضاح فی الامامه ۴ کتاب الايضاح فی الامامه ۵ کتاب الايضاح فی الامامه ۶ کتاب الايضاح فی الامامه ۷ کتاب الايضاح فی الامامه ۸ کتاب الرد علی الجاحظ و النفاثه ۹ کتاب نقض المردانیه ۱۰ کتاب نقض فضیله الموعظه ۱۱ کتاب المسائل الصاعقه ۱۲ کتاب مسائل النظم ۱۳ کتاب المسئله الکافیه فی ابطال توبه الخاطیة ۱۴ کتاب النقض علی ابن عباد فی الامامه ۱۵ کتاب النقض علی بن عیسی الرمانی ۱۶ کتاب النقض علی ابی عبد الله البصری ۱۷ کتاب فی المتعه ۱۸ کتاب فی الموجز فیها ۱۹ کتاب مختصر المتعه ۲۰ کتاب مناسک الحج ۲۱ کتاب مناسک الحج المختصر ۲۲ کتاب المسائل العشره فی الغیبه ۲۳ کتاب مختصر فی الغیبه ۲۴ کتاب مسئله فی الغسل علی الرجلین ۲۵ کتاب مسئله فی نکاح الکتابه ۲۶ کتاب جبل الخرافض ۲۷ کتاب مسئله فی الاداره ۲۸ کتاب مسئله فی الصلح ۲۹ کتاب اصول الفقہ ۳۰ کتاب الموضع فی ملوحه ۳۱ کتاب کشف الالتباس ۳۲ کتاب کشف السرائر

کتاب الجمل ۳۳ کتاب الملح البرهان ۳۴ کتاب صلیح النور ۳۵ کتاب الاشراف ۳۶ کتاب  
الفرائض الشرعیہ ۳۷ کتاب النکت فی مقدمات الاصول ۳۸ کتاب ایمان ابی طالب ۳۹ کتاب  
مسائل اہل الخلاف ۴۰ کتاب احکام النساء ۴۱ کتاب عدد الصلوٰۃ والقیوم ۴۲ کتاب الرسالہ  
الی اہل التقليد ۴۳ کتاب التہمید ۴۴ کتاب الانتصار ۴۵ کتاب الکلام فی الانسان ۴۶  
کتاب الکلام فی وجوہ اعجاز القرآن ۴۷ کتاب الکلام فی المقدوم ۴۸ کتاب الرسالہ العلویہ  
۴۹ کتاب ادوایل المقالات ۵۰ کتاب بیان وجوہ الاحکام ۵۱ کتاب المزار الصغیر ۵۲ کتاب  
الاعلام ۵۳ کتاب جواب المسائل فی اختلاف الاخبار ۵۴ کتاب عریض فی الکلام ۵۵  
رسالہ التجنیذی الی اہل المصر ۵۶ کتاب النصرة فی فضل القرآن ۵۷ کتاب جوابات اہل الذیور  
۵۸ کتاب جوابات ابی جعفر القمی ۵۹ کتاب جوابات علی بن نصر العندجانی ۶۰ کتاب جوابات  
الامیر ابی عبد اللہ ۶۱ کتاب جوابات الفاروقین فی الغیبة ۶۲ کتاب نقض الخمس عشر مسئلہ علی البطینی  
۶۳ کتاب نقض الامامہ علی جعفر بن حرب ۶۴ کتاب جوابات ابن نباتہ ۶۵ کتاب جوابات الفیلسوف  
فی الاتحاد ۶۶ کتاب جوابات ابی الحسن سبط العافان ذکر یافہ اعجاز القرآن ۶۷ کتاب جوابات  
ابی اللیث الادانی فی الکلام علی الجبانی فی الممدوم ۶۸ کتاب جوابات النضر بن بشیر فی الصیام  
۶۹ کتاب نقض علی الواسطی ۷۰ کتاب الاتفاق فی وجوب الدعوت ۷۱ کتاب المذوین عن  
معانی الاخبار ۷۲ کتاب جوابات ابی الحسن النیشاپوری ۷۳ کتاب البیان فی تالیف القرآن  
۷۴ کتاب جوابات البرغمی فی فروع الفقہ ۷۵ کتاب الرد علی بن کلاب فی الصفات ۷۶  
کتاب النقض علی الطلمی فی الغیبة ۷۷ کتاب فی امامت امیر المومنین من القرآن ۷۸ کتاب فی  
تاویل قوله فاسئلوا اہل الذکر ۷۹ کتاب مسئلہ الموضحة عن نکاح امیر المومنین بہ کتاب الرسالہ  
المقنعة فی وفاق البغدادیین من المعتزل لما روى عن الائمة ۸۰ کتاب جوابات مقاتل بن عبد  
الرحمن مما استخرجہ من کتب الجاحظ ۸۱ کتاب جوابات بنی عرقل ۸۲ المسئلہ علی الزید ۸۳  
المجالس المحفوظة فی فنون الکلام ۸۴ کتاب الامالی المتفرقات ۸۵ کتاب نقض کتاب الاصمغنی  
الامامہ ۸۶ کتاب جوابات مسائل اللطیف من الکلام ۸۷ کتاب الرد علی الخالدی فی الامامہ  
۸۸ کتاب الاستبصار فیما جمعتہ الشافعی ۸۹ کتاب الکلام فی الخیر المختلف بغیر اثر ۹۰ کتاب الرد  
علی النعمانی فی الشوری ۹۱ کتاب اتمام المولے فی اللسان ۹۲ کتاب جوابات ابی الحسن الجبلی  
۹۳ کتاب مسائل الزید ۹۴ کتاب المسائل فی اقضية الصحابة ۹۵ کتاب مسئلہ فی تحریم فلاح الکمال

كتاب مسله في البلوغ ٨٠ كتاب مسله في العين ٩٩ كتاب الزهراء في المعجزات ١٠٠ كتاب  
 جوابات ابني جعفر محمد بن الحسن البجلي ١٠١ كتاب النقص على علام السجاني في الامامة ١٠٢ كتاب  
 النقص على النقص في الامامة ١٠٣ كتاب مسله في النقص على ١٠٤ كتاب الكلام في حدوث  
 القرآن ١٠٥ كتاب جوابات الشيرازي في فروع الدين ١٠٦ كتاب مناقب لاناوار في الرد  
 على اهل الاخبار ١٠٧ الرد على الكراميس في الامامة ١٠٨ كتاب الكامل في الدين ١٠٩ كتاب  
 الافتخار في الرد على العينية في الحكايت والحكي ١١٠ كتاب الرد على الجبائي في التفسير ١١١ كتاب  
 الجوابات في خروج المهدي ١١٢ كتاب الرد على اصحاب بجلال ١١٣ كتاب التايخ الشرعية  
 ١١٤ كتاب تفضيل الائمة على الملايكة ١١٥ كتاب مسله بحليلة ١١٦ كتاب قضية العقل على الافعال  
 ١١٧ مسله محمد بن خضر الفارسي ١١٨ كتاب جوابات اهل طبرستان ١١٩ كتاب الرد على الشعبي  
 ١٢٠ كتاب جوابات اهل الموصل في العدد والروية ١٢١ كتاب مسله في تخصيص الايام ١٢٢  
 كتاب مسله في قول ابني اصحابي كالجزم ١٢٣ كتاب مسله فيماروتية العامة ١٢٤ كتاب مسله  
 في القياس مختصر ١٢٥ كتاب مسله الموضحة عن تزويد عثمان ١٢٦ كتاب الرد على ابن عون  
 في المخلوق ١٢٧ كتاب مسله ابني خلف فيكم الثقلين ١٢٨ كتاب مسله في خبر مارية ١٢٩ كتاب في  
 قوله انت مني بمنزلة هرون من موسى ١٣٠ كتاب جوابات ابن ابني السجاني ١٣١ كتاب في الغيبة  
 ١٣٢ كتاب في تفضيل امير المؤمنين على عليه السلام على سائر اصحابه ١٣٣ كتاب مسله في قوله المطلق  
 ١٣٤ كتاب جوابات المافروخي ١٣٥ كتاب جوابات ابن واقد في السنن ١٣٦ كتاب الرد  
 على ابن الرشيد في الامامة ١٣٧ كتاب الرد على ابن الاخشدي في الامامة ١٣٨ كتاب مسله في  
 الاجماع ١٣٩ كتاب مسله في ميراث ابني ١٤٠ كتاب الاجوبة عن المسائل خوارزميه ١٤١ كتاب  
 الرسالة الى الاميرابي عبد الله و ابني طاهر بن ناصر الدولة في مجلس حرمي في الامامة ١٤٢ كتاب  
 مسله في معرفة ابني بالكاتب ١٤٣ في وجوب النجاة لمن انتسب الى ابني بالولادة ١٤٤ كتاب  
 الكلام في دلائل القرآن ١٤٥ جواب الكرماني في فضيلة ابني على سائر الانبياء ١٤٦ كتاب العهد  
 في الامامة ١٤٧ مسله في انشاق القمر وتكليم الزارع ١٤٨ كتاب مسله في المعراج ١٤٩ مسله  
 في رجوع الشمس ١٥٠ المسله المقتفة في امامة امير المؤمنين ١٥١ كتاب الرسالة الكافية في الفقه  
 ١٥٢ المسائل بحر جانيه ١٥٣ المسائل الغزية ١٥٤ كتاب النصر السيد القرة ١٥٥ مسله  
 في الموارث ١٥٦ كتاب البيان عن غلط قطرب في القرآن ١٥٧ مسله في الوكالة ١٥٨ كتاب

فی القیاس ۹۵ شرح کتاب الاعلام النقص علی ابن الجندی فی اجتهاد الرای ۴۰ کتاب الج  
الفرج بن سنی لما یضد القلوة ۱۶۱ نسخ البیان عن سبیل لایان ۱۶۲ کتاب المسائل الوارد  
علیه عبد الله محمد بن عبد الرحمن الفارسی المقیم بالبشهر بالنونید جان ۱۶۳ کتاب سکه  
الکج ۱۶۴ عده مختصره علی المعترکه فی الوعید ۱۶۵ کتاب جواب اهل جرجان فی تحریم النفاق  
۱۶۶ الرد علی ابی عبد الله البصری فی تفضیل الملائکه ۱۶۷ کتاب الکلام فی ان المكان  
لا یج عن المظلم ۱۶۸ جواب اهل الرقه فی الالهة والعدد ۱۶۹ کتاب جواب ابی محمد الحسن بن  
احسین النونید جانی المقیم مشهد عثمان ۱۷۰ کتاب جواب ابوالفتح محمد بن علی بن عثمان  
۱۷۱ النقص علی الاحتاط فی فضیلة المعترکه -

### در احوال سید مرتضی علم الهدی

صحیح علی بن حسین بن موسی بن ابراهیم بن موسی الکاظم علیه السلام کنیت او ابوالقاسم  
و لقبش مرتضی و علم الهدی و ذوالمجدین و ثمانین و والده اش فاطمه دختر حسین بن احمد  
بن حسن بن ناصر اعظم و ان ابو محمد حسن بن علی بن عمر اشرف بن علی بن احسین زین  
العابدین علیه السلام است -

### در کرامت سید مرتضی

کرامات اول ان خیریت که در ترجمه شیخ مفید گذشت خواب دید که فاطمه زهرا و ستین  
را گرفته و هر دو طفل بودند و مجلس واد و گفت ای شیخ با ایشان تعلیم فقه کن پس صباح از خواب  
بیدار شد و سید مرتضی دست سید رضی و مرتضی را گرفته و گفت که ای شیخ با ایشان فقه تعلیم کن چنانکه  
مفسلاً گذشت و چون شیخ مادر سید مرتضی را دید بان دو طفل از جای برخاست برای تعظیم  
والده سید مرتضی و بر والده سید مرتضی سلام کرد -

و دوم انجیریت که گذشت از اینکه میان سید مرتضی و شیخ مفید دو سله خلاف شد پس  
راضی شدند که نوشتند بخدمت امیر المومنین و برابائی صندوق گذاشتند پس بخط سید مرتضی  
نوشتند که انت شیخی و معتدی و بحق مع ولدی علم الهدی و اقا سید شیخ بر وجودی در  
روفته البصیه گفته که این حکایت را شنیدم از بعضی از علماء و مشایخ عظام ما پس سید در  
ان روز صد هزار تومان از بابت تصدق بفقراء داد برای شکرانه این نعمت که باین جهان  
جواب در آمد و این حکایت در اسننه علماء در غایت شهرت و حکایت خواب شیخ مفید را



چند بسیار از علماء در کتب خودشان نوشته اند از انچه میرزا می نویسد و از آخر مجلد اول از تو این  
نوشته است بلکه یا لعل جهان بنظم می آید که این خواب را در زیاده از ده کتاب از مشاهیر  
مسلمین علماء دیدم و اگر تو از بنا شد لا اقل تفاو و تسامع است و حکایت خواب در آمد از  
حضرت امیر المومنین نیز استخار دارد و اقامت شفع بر و جروی هم در کتاب روضه البقیه نوشته  
است و شیخ سعدی که ظنی در مقابیس گفته که یا بطور خفا تو قیج نوشتند و یا اینکه با مشافه  
جواب شنیدند و یا اینکه شیخ در خواب امیر المومنین را دید محلاً به توید ذکر فرموده و هر یک واقع  
ببند حمایت کرامت است -

کرامت سوم اینکه در وقتی از اوقات سید مرتضی در نجف بود پس در ویشی بدخ خوان  
روی بارگاه امیر المومنین نهاد چون بدر رواق ان جناب رسید عرض کرد که یا امیر المومنین  
این قندیلهای طلا و نقره که بر رواق تو آویخته اند تو را حاجت با نخواستگی را بمن عطا فرما  
که بقیه عمر را از پر تو عطیه وجود تو به رفاهیت بگذرانم پس قندیلی از قنادیل جدا شد و بر زمین  
افتاد و ویش خواست که انرا بردارد و خدام مانع شدند و قندیل را برداشتند و همان  
موضع آویختند پس روز دوم و سوم نیز همین کیفیت واقع شد و در دفعه آخر خدام کیفیت  
واقع را عرض سید مرتضی رسانیدند گفت قندیل را بدر ویش نه دهید بلکه در همان مقام او  
بیاورید پس ویش را محروم داشتند چون شب شد حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا خواب  
سید مرتضی در آمد و فرمود که نقره را دیوانه است و این در ویش دیوانه آل محمد است قندیلی  
که امیر المومنین به او بخشیده است باور کند و خود هم از او استرضاء حاصل کنی تا ما از تو  
راضی شویم از ان پس حضرت فاطمه خواب در ویش در آمد که سید مرتضی اکنون به نزد تو می آید  
و قندیل را بتو می دهد و هر چه میخواهی از او بستان پس از ان از او راضی شو محلاً سید  
مرتضی از خواب بیدار شده در ویش را پیدا کرد و قندیل را با و داد پس از در ویش  
استرضاء حاصل نمود در ویش گفت انکه خواب تو در آمد خواب من نیز در آمد تا فلان مبلغ بخواه  
من تدبیر از تو را رضی خواهم بود پس مبلغی که از ان رسید گرفت و از او راضی شد و این حکایت  
در نسخه مشهور است و مؤلف کتاب این حکایت را از یکی از علماء که با و وثوق داشتم استماع نمودم  
که در امت چهارم چیز است که اقامت شفع بر و جروی در کتاب روضه البقیه نوشته که شنیدم  
از بعضی کسانی که وثوق با و داشتم که سید در بخدا و کینه نیرل داشت و یکی از تلامذه سید در بخدا

جدید بود و این تلمیذ درست تمام درس سید نیز رسید زیرا که صبح تا شبش حشر و درس سید تمام  
میشد یا قدری از درس میگذشت پس این تلمیذ کیفیت را بعرض می رسانید و در کتاب شکایت  
نمود که در سرانجام خیر بنید از دستید مرتضی و عالی نوشت و گفت که این دعا را با خود داشته باش  
و هر وقت حشر را متوجه نگردد و انداز روی آب باین بسمت آمده که غرق خواهی شد ان شاء الله تعالی و  
را بازنکن و با نبرد و نان نگاه کن پس آن تلمیذ در چند روز با همان دعا از روی آب می آمد  
و غرق نمی شد و پای او و کفش او بیج تر می شدند تا اینکه روزی بخوابان شد که آن دعا را  
باز کرده تا به بنید که در میان آن چه نوشته است پس آن دعا را باز کرد و دید که نوشته است  
بسم الله الرحمن الرحیم پس دوباره آن دعا را پیچید و با خود نگه داشت روز دیگر خواست از آب  
نحو سابق عبور کند پس همین که بای خود را بر روی آب گذاشت پایش در آب فرو رفت پس  
پای خود را بعقب کشید دید که نمی تواند که آب عبور کند -

گرامت پنجم سبب تلمیذ شدن انجناب است بعلم الهی و وجه انرا پنجاه و پنج سبب است از اینها  
علماء نوشته اند مانند شهید اول در کتاب اربعین اینکه محمد بن حسین وزیر قادر عباسی بود و او  
در سال چهار صد و سبست بیمار شد و بیماری او بطول انجامید تا اینکه حضرت امیر المومنین در  
خواب دید که با و میفرماید که با علم الهی بگو که بر تو دعائی بخواند تا شفا یابی محمد وزیر می گوید  
که از آن حضرت پرسیدم که علم الهی کیت فرمود علی بن الحسین الموسوی الخا و وزیر از خواب  
بیدار شد پس رفته که مشتمل بر التماس دعائی نموده بوده بخدایت سید مرتضی نوشت و در

انجام آن لقب را که در خواب دیده بود درج نمود چون نوشته منظر سید رسید از روی مضمون  
نقش خود را لائق آن لقب ندیده در جواب وزیر نوشت که الله الله فی امری فان فوسله  
الله الله شفاعته علی وزیر بعرض رسانید که والله که من نوشته ام بخدایت شما مگر آنچه را  
که امیر المومنین مرا بان امر کرده بوده و بعد از اینکه وزیر از آن مرض میرکت دعائی سید شفا یافت  
صورت واقعه را بعرض قادر عباس خلیفه عرض نمود امتناع سید مرتضی را از آن لقب  
با و اعلام نمود و قادر البته گفت که ایید قبول کن آنچه را که جد تو بان ترا لقب ساخته است  
و اما وجه تسمیه انجناب ثمانین بروجهی است که جمعی از صحابه گفته اند که ان جناب سید از روای  
شما و هزار مجلد از مرقوات و مصنفات و محفوظات چنانکه از روای کتابی تصنیف کرد که ان ثمانین  
نام نهاده و در هر خطی بنفاد و مختلف گذاشت و متعادل یکسان هر گردانده و ان ثمانین لقب نهاده

کتاب او را سی هزار تومان قیمت کرده اند بعد از آن که بسیار از نفایس اخبار برای امر او و تراوانان  
 او حاضر شدند و ولادتش در سال سیصد و پنجاه پنج بوده و فاشش در نیم محرم از سال چهار صد و سی  
 و شش بود و یابست و پنجم ربیع الاول و یابست و دوم ربیع الاول و ثروت او بی اندازه بود  
 و در سفر کتبه سید مرتضی بیک نفره هزار تومان دادند گویند که از بغداد تا مکه سید در همه  
 جا ملک داشته و پسرش بعد از وفات بر او نماز گذارد و در خانه اش مدفون ساختند پس از آن  
 نقل کردند او را بسوی مشهد جدش حضرت کاظم در خانه معروف او و با نقل شد بسوی حسین و آن  
 جناب قریه را بر کاغذ فقها وقف کرده و شیخ نجاشی در کتاب خود گفته که من و ابو علی محمد بن حسن  
 جعفری و سلا بن عبد العزیز متعلی غسل او شدیم و عاتقه همه او را در کتب خود ذکر کرده اند و فضیلت  
 او را بیان کرده اند و او را از محمد بن مذهب شیعه در اس مائه رابعه شمرده اند و او ارجح از سید  
 دارد و همچنین از برادر صدوق حسین ابن علی بن بابویه که مولد اندک بعد قائم است و شیخ طوسی و ابن البرک  
 از او اجازه دارند و به نزد او درس میخوانند و سید هم را بهی در ایام تحصیل این دو نفر دوازده  
 تومان شیخ طوسی میداد و هر ماهی هشت تومان باین البرک میداد و برای او دیوانیست  
 از شعر که بست هزار بیت است روزی شیخ مفید وارد مجلس سید مرتضی شد سید در سماع قطع  
 کرده و از جای خود برخاست و شیخ را بجای خود نشاند و خود در پیش روی او نشست شیخ  
 را و تکلف نمود که حکما باید درس بخوانی زیرا که شیخ را از تکلم سید مرتضی بسیار خوش می آمد و آن  
 جناب در علوم بسیار درس میگفت و در بعضی از سؤالات قطعه بسیار روی داده پس مردی یهودی  
 از بابت خجده و اینکه تحصیل قوفی نماید که محافظت نفس خود کرده باشد مجلس سید مرتضی شتافت و از آن  
 جناب استدعا نمود که درس در علم نجوم برای او بگوید سید او را اذن داد و برای او درس بناگذاشت  
 و وظیفه برای او قرار داد پس بعد از چندان یهودی بدست سید بشرف اسلام شرف شد و سید خف  
 بحسب و ضعیف البدن بود و آن اخبار و مصیبت حضرت سید الشهداء و قصائد بسیار است در مصیبت  
 حضرت سید الشهداء و از آن جمله این ابیات است اللهم جوم علی الرضاء محله و النفس فی جوارحه  
 یقر بها کان قاصدا بالقرآن فیها کان قائلها بالسیف محیها -

در کشیدن ابوالعلماء از مجلس

روزی ابوالعلماء معری که احمد بن ملیحان معری است و از مشایخ شریعت مجلس سید حاضر شد پس  
 سخن از اشعار ابوالطیب متنبی در میان آمد سید اشعار او را عیب نمود و نسبت از شعرائی او بیان کرد

ابو العلاء گفت که منتهی را همین یک شعر باشد کفایت میکند تک یا نمازل فی الطلب منازل سید  
از شنیدن این شعر در غضب شد و امر کرد که معریا کشیدند و از مجلس بیرون بردند حاضران تعجب  
کردند سید فرمود که سبب غضب من آن بود که این اعمی اراده کرده بود در این قصیده این شعر را  
و اذا اتتک مذمتی من ناقص نفی الشهادۃ لے بانی کامل و سید مرتضی را قاف و ای غریبه است  
مانند اینکه جهر بقرأت را در دو رکعت اولے مغرب و عشا و نماز صبح بر مرد لازم ندانسته و ایضا  
رفع ید را در تکبیر لازم دانسته است و ایضا غسل مس میت راستی دانسته و ایضا عمل باخبار آحاد  
را حرام دانسته و دعوائی اجماع بر آن نموده و ما در منظومه اصول و شرح آن و تعلیق و تائید  
تضعیف این قول بر وجه اتم نموده ایم و ایضا در غسل ید در وضوء جایز میدانند که ابتداء از سر  
انگشتان نمایند و ختم و انتها بر فرق نمایند و علامه در کتاب خلاصه فرموده که سید را مضنات بسیار  
است که ما نیز در کتاب کبیر خود ذکر نمودیم و علماء امامیه از زمان او تا زمان ما که ششصد و نود  
و سه از هجرت گذشته استفاده از کتب او نموده اند و او رکن ایشان و معلم ایشان است  
تا اینجا کلام علامه بود فی الحقیقه کلمات سید را علماء از آن زمان تا زمان ما فروغ و احوالاً علماء  
و اعتقاداً و بلا تشبیه مانند قرآن میدانند و بعد از ذکر آیات ذکر کلمات او می نمایند و از جمله تالیفات سید  
کتاب تفسیر سورۃ حمد و بعضی از سورۃ بقرست و تفسیر آیه قل تعالوا اتلوا ما حرم الے آیه و رساله  
در تحقیق معانی و لقد کرمانجی ادم الابه و تفسیر قوله تعالے لیس علی الذین امنو و علما الصالحات  
جناح کتاب الموئخ عن حبه اعجاز القرآن و هو الکتاب المعروف بالصرفه و کتاب الملخص  
فی اصول الدین و کتاب الفخیره و کتاب حل العلم و العمل کتاب تقریری لاصول فی رد علی نجی بن  
بن غدی کتاب الرد علی نجی ایضا فی اعتراضه علی الموقدین فی حدود الاحسام و التعلیم  
فی مسئلۃ سیمایا طبیعۃ المسلمین مسئلۃ فی کونه تعالی عالماً مسئلۃ فی الاراده مسئلۃ آخرے  
فی الاراده کتاب تنزیه الانبیاء و الایمه مسئلۃ فی التوبه کتاب الشافعی فی الامامه کتاب المقنع  
فی الفیقه کتاب الخلاف فی اصول الفقه مسئلۃ فی الناکبه مسئلۃ فی دلیل الخطاب المصباح فی  
الفقه شرح مسائل الخلاف فی المنع کتاب مسائل افرادات الامامیه کتاب المختصر فی الاصول  
کتاب الفروع و الدروع غیر ذلک من الکتب و الرسائل و المختصرات و المطولات و اجوبه المسائل

در احوال محمد بن حسین بلقب سید مرتضی

صاحب محمد بن حسین بن موسی بن محمد برادر سید مرتضی سابق است و گفته اند ابو الحسن و بلقب مرتضی



و مولدا و سجد و بچاه و نه است و در قنون علوم ما هر دومی و جواد و شاعر و در ده سالگی شعر  
 خوب میگفت و بعضی از علماء گفته اند که او اشعر طالبین است بلکه شاعر ترین قریش است و سزاوار  
 که او شاعر ترین قبیله باشد که در اول ایشان مانند حارث بن هشام و همیره بن ابی و سب و عمرو  
 بن ابی ربیع و ابی ذہیل باشند و در آخر ایشان مانند محمد بن صالح حسنی و علی بن محمد حسانی و  
 ابن طباطبائی اصفهانی باشند و سبب اینکه آن بزرگوار اشعر قریش بوده اینکه انانی از قریش که  
 نیکو شعر میگفتند بسیار گفته اند و اما نیکه بسیار گفته اند بگونه گفته اند و آن جناب جمع کرده بود میان  
 بسیار گفتن و نیکو گفتن و قرآن را در حال پیری حفظ کرده بود و هرگز از کسی بدیده و تحفه قبول ننمود  
 بحدی که هدایائی پدر خود را نیز قبول ننمود و بواسطه ابراهیم بن هلال صباغی -

### در زهد سید رضی

کاتب حکایت کرد که من روزی که نزد وزیر ابی محمد نشسته بودم پس حاجب آمد و گفت که سید مرتضی  
 بر در است و اذن دخول میطلب پس وزیر اذن داد و برای مرتضی نواضع کرد و او را در محلوئی  
 خود نشاند و با او مکالمه کرد و از احکامات و محامات او فراغت یافت پس سید مرتضی برخواست و وزیر  
 را وداع نمود و وزیر نیز برخواست و سید رفت پس وزیر نشست و مشغول به کتابت رفته شد -

### آمدن سید رضی بنزد وزیر

پس حاجب آمد و گفت که سید رضی اذن دخول می طلب پس وزیر آن رفته را از دست انداخت  
 و با اضطراب و دشت از جای خود برخاست و تا دالان خانه سید رضی را استقبال نمود و دست او  
 گرفت و بر جای خوش نشاند و خود پیش روی او نشست با نهایت خشوع و انکسار چون سید  
 رضی خواست برو و وزیر را در خانه او مشایعت کرد و برگشت پس من به وزیر گفتم که اگر اذن  
 باشد من از شما سوالی دارم و وزیر گفت گویا سوال تو از آن است که چرا سید رضی را بیشتر اکرام  
 کردم با اینکه سید مرتضی اکبر و اعلم بود و گفتم علی گفت من چیزی از سید رضی مشاهده کردم که باعث  
 و توفیق من گردیده تفصیلش اینکه وقتی خواستیم که خان نهر را کنده و آب آورده باشیم پس قرینه سید  
 مرتضی حمادی آن نهر بود که حصه او مقدار شانزده درهم میشد پس سید مرتضی مکرر من درین  
 باب رفته نوشت که از حصه او بگذریم یا تحفیم و بیم اینچیزی بود که از سید مرتضی دیدیم و چیزی  
 بیم از سید رضی دیدیم و آن نیست که در زمانی خدا تعالی پسری با و کرامت فرموده من در طبقه  
 هزار و نیاگزاشته بعد از مبارکباد برای او فرستادم پس آن عاقل و کرمه و گفت که وزیر

که من از هیچکس چیزی را قبول نمیکنم پس بار دیگر ان طبق را فرستادم و گفتم که این وجه برای ان سواد  
 داخلی شما ندارد و دیدم باز فرستاد و گفتم که کو دکان ما نیز چیزی از کسی قبول نمی کند پس من باز فرستادم  
 و گفتم این مبلغ مال ان زن است که قابل بوده و دیدم سید باز ان طبق را پس فرستاد و گفتم که ویر  
 میداند که زمان ما را زمانه بیگانه نمیشوند بلکه قابله ایشان از زمان قبيله ما است و ایشان از کسی  
 چیزی قبول نمیکنند پس من بار دیگر ان طبق را فرستادم و گفتم که این مبلغ مال طلبا است  
 که در خدمت شما درس میخوانند پس انجناب فرمود که طلاب همه حاضرند هر که هر قدر محتاج است  
 بر دارد پس یکی از ان طلاب برخاست و یکدینار را برداشت و قدری از ان برید و ان  
 بریده شده برداشت و باقی را در همان طبق گذاشت پس سید رضی از او سوال کرد که چرا  
 چنین کردی در جواب گفت که دیشب محتاج شد برای روغن جوارع و کلید بردار خانه شما که مفت  
 بر طلاب بود حاضر نبود پس از فلان بقال مقداری روغن جوارع قرض گرفتم اکنون قدری از  
 دنیا بریدم که بان دین خود را ادا نمایم پس باقی ان دنانیر باز بمن رد کردند این باعث توقیر  
 و اعتماد من باو شد و سیدیوت چندی بنا نهاد برای طالبان علم و انرا دار العلم نام نهاد  
 و جمیع ما محتاج طلاب را برای ایشان محققا ساخت پس سید رضی بعد از واقعه هدایه وزیر نامه  
 حکم کرد که بعد هر طلبه کلیدی برای خزانه محیا نمایند و بدست هر طالب علم کلیدی دادند و وفات  
 انجناب در شیشم محرم الحرام از سال چهار صد و ششسجری واقع شد و وزیر سلطان بهاء الدوله  
 فخر الملک و جمیع اعیان و شراف و قضاة برخان او حاضر شدند و بر او نماز گذارند و در خانه  
 اش در مسجد انجبارین بکرمخ مدفون ساختند و برادرش سید مرتضی نتوانست که برخانه اش  
 کند و بخانه اشرا به بنید لهذا از شدت خجع بشهد امام موسی کاظم رفت و فخر الملک ابو غالب بر او  
 نماز کرد و فخر الملک اخر روز بمشهد کاظم علیه السلام رفت و سید مرتضی را ارام کرد که بخانه خود برگردد  
 پس از ان سید رضی را بمشهد حسین نقل کردند و در نزد پدرش دفن کردند و سید مرتضی و ابی العلاء  
 معری و مردوبه کاتب لید سید رضی بر انجناب مرثیه گفتند -

### در زکات سید رضی

و ان جناب اول طالبی است که سواد پیشید و ابو الفوح ابن جثی نوشته است که رضی را به نزد  
 ابن سرائف نخوی بردند و او بد سال نرسیده بود پس باو نحو تعلیم کرد و روزی سرائف بر عادت  
 تمرین اطفال از سید رضی پرسید که علامت نصب عمر چیست سید گفت که علامت نصب عمر نفس است

## در احوال سید رضی

پیر سیرانی و حضرات از حدت نظر او بچی نمودند و در تذکره ابن عراق مسطور است که چون پدر سید رضی این جواب را شنیده خوشحال گردید و گفت انت ابنی حقا و نظیر انحرکات از مامون خاین بالنسبه بھرون صادر شد بدین نحو -

### در حاضر جوابی مامون خاین

که در ایام صبا که مامون بخواشتغال داشت مارون بسیل قرین از ان خاین پرسید جمع مساواک چیست ان مردود از روی تکرری و شیطننت گفت ضد محاسنگ مراد انیکه مساواک جمع ان مساو یک بشود و چون مساوی بمعنی بدینیا نیز آمده است و اگر میگفت که جمع مساواک مساو یک است خطا بدیش مارون میشد و نسبت بدی بھرون چنانکه یکی از معانی این لفظ است تحسن نبود و نگفت ضد محاسنگ یعنی ضد محاسنگ مساو یک میشود فافهم -

### در اشعار سید رضی

و از جمله اشعار سید رضی نیست عیت الی الدنیا و قلت الی منی اکابد بها بوسه لیس نیلجہ اکل شریف من علی تجارة حرام علیہ بعیش غیر محلل فقالت لی یا بن الحسین شیکم بسبی خدا و اندر طلقتی علی و بعضی این اشعار را نسبت با امام زین العابدین داده اند و بعضی بسید مرتضیٰ نسبت داده اند و منصب نقابت علویہ و امارت حج و ماندن ان مناصب عالیہ از مناصب پدر سید بود و در حیوة پدر منتقل بسید رضی شد و بعد از وفات سید رضی منتقل بسید مرتضیٰ شد و بعد از وفات او منتقل به پسر سید رضی شد و ابو احمد عدنان بن الرضی است و نزد سلاطین ال بویه کرم و محترم بوده و سید رضی را قصیده است که به قادر عباسی نوشته عطا امیر المومنین اتنا فی درجۃ العلیاء لا ما بیننا یوم الفجار تفاوت ایذا کلانا فی المعالے معرق الا اخلافتہ نیز تک فائتے انا عاقل منها و انت مطوق -

### محاضرہ سید رضی با قادر خلیفہ

گویند روزی سید رضی در مجلس قادر خلیفہ عباسی نشستہ بود و سید دتش باریش او بازی میکرد و دریش خود را بالابینی گذاشت و سابقہ ہم میان او و خلیفہ بود چه خلیفہ را اعتقاد ان بود که سید طالب خلافت است پس خلیفہ بتید گفت که گویا از ریش خود بوی خلافت استشمام میکنی سید بالبدیهہ فرمود که رایحه خلافت استشمام نمیکنم بلکه رایحه نبوت از ریش خود استشمام میکنم زیرا که از اولاد پیغمبر خدا ایم و از جمله کرامت سید رضی است -

## در احوال سید رضی

در وقتی از اوقات سید رضی نماز خود را به برادرش سید مرتضی اقتداء کرد و چون بر کوفه رفتند سید رضی نماز شرافرادی کرد و اقتدار را منقطع ساخت پس از وی سوال کردند از سبب انفراد در جواب گفت که چون بر کوفه رفتم دیدم که امام برادر من سید مرتضی بنشیند در مسئله از حیف فکر بنماید و خواطرش بدان متوجه است و در دریای خون غوطه ور است پس بن نماز خود را فرادی کردم کرامت دیگر رویار شیخ مفید است در باب سید مرتضی و رضی آمدن فاطمه چنانکه سبق ذکر یافت و تالیفات آن جناب بسیار است از جمله کتاب تشابه در قرآن و کتاب حقائق التنزیل و یا رقی گفته است که آن کتابت بنظیر که دلالت میکند بر توسعه نگاه او در علم خود لغت و غیره و کتاب تفسیر القرآن که بسیار بنکو نوشته و بزرگتر از تفسیر شیخ طوسی است و کتاب مجازات آثار نبوت و کتاب تعلیق خلاف الفقهاء و کتاب تعلیق الایضاح که حاشیه بر ایضاح ابو علی فارسی است و کتاب خصایص لایمه و کتاب پنج البلاغه که در آن خطب و مراسلات و کلمات امیرالمومنین را جمع کرده و بر آن تشریح نوشته اند مانند ابن شیم که شرح کبیر و صغیر بر آن نوشته و طایفه کاشی که شرح فارسی بر آن نوشته و قطب راوندی و ابن ابی احمد و برادرش ابن ابی احمد حواشی بسیار است که اگر جمع شود مجددی خواهد بود و کتاب تلخیص البیان در مجازات قرآن و کتاب زیارات و شعرا بی نام و کتاب سیره و الدطاهر بزرگوارش و کتاب انتخاب شعرا بن اسحاق و کتاب مختار شعرا بی اسحق صابیه و کتاب ما دارینیه و بین ابی اسحق من الرزین ثلث مجلدات و کتاب دیوان شعر خود و آن چهار مجلد است -

## در احوال شیخ الطایفه بن حسن طوسی

ق محمد بن حسن بن علی طوسی مکنی بابو جعفر و شیخ الطایفه است و در فقه هر جا که شیخ مطلق ذکر میشود مراد شیخ طوسی است و او سوم از محمد بن ثلث اوایل است و دو کتاب او که تحذیب و استبصار باشند و دو عدد کتب اربعه میباشد و ریاست مذنب در آن عهد با و انتهای آنست و در مجلس درس او از شیعه با و از سید نصر از مجتهدین جمع میشدند و موافق و مخالف بر فضیلت او از ایشان داشته اند و در هر فتنی از فنون اسلام تخفیف کرده و در نزد شیخ مفید درس خوانده و بعد از وفات شیخ مفید در نزد سید مرتضی و حائری طبرستانی تلمذ نموده -

در ولادت و وفات شیخ -





در مجلد دوم شصتن است و دویست هفتم باب او شصت است بر صد و هفتاد و هشت حدیث و مجلد سوم  
 شصت بر سیصد و نود و هشت باب و همان شصت بر دو هزار چهار صد و پنجاه و پنج حدیث  
 پس هر کتاب چهار صد و هشت و پنج باب است و پنجاه و یک باب صد و یازده حدیث است چنانکه پنج  
 خود شمرده است و اصل وضع استبصار اخبار مختلفه است و از تالیفات پنج کتاب بنیادیه است  
 و اما با قریبیهان در حاشیه مدارک گفته است که بانی تصانیف پنج مؤخر است از بنیادیه و استبصار  
 و به نظر من چنان می آید که نحایت مؤخر تر از همه باشد لیکن پنج بجائی در حاشیه اثنا عشریه گفته که  
 که تالیف نحایه قبل از مبسوط بود و فایده دانستن این مطلب چند چیز است یکی اینکه فتاوی که در کتاب  
 آخر گفته رجوع است از فتاوی سابقه دوم اینکه اگر اجماعی در کتب سابقه ادعا کرده باشد  
 و در کتاب اخیر بخلاف آن فتوا داده باشد بحث قدح در آن اجماع و مایه و هنر آن اجماعی میشود  
 زیرا که خود در کتاب متأخر نقض اجماع خود کرده -

### قاعده شریفه و فائز لطیفه

سیما بنا بر اینکه حجت اجماع منقول از باب افان منقذه باشد کما هو الاقوی و باید دانست  
 که بعضی از اخبار بین الیاء و بالتد بر شیخ طعنه زده اند که او در سائر کتب خود معتقد صرف است  
 و در کتاب بنیادیه اخباری صرف است و این غلط است چه شیخ در سائر کتب خود بنحو اجماع و تواتر  
 و در بنیادیه فتاوی خود را بعبارات روایات نوشته و سائلی را که روایتی در آن و روایتی  
 منصرف از آن باشد است و این دخلی بر اخباریت ندارد بلکه عرض در آن کتاب ذکر مسائل منصرف  
 و عدم ذکر فتوای غیر منصوصه است و لذا -

فتاوی نحایت در مقام تعارض اقوال و تعارض اخبار از جمله مرجحات است زیرا که فتاوی  
 نهایت کاشف از آن است که بر طبق آن فتوا روایتی بوده و شیخ بر آن مطلع شده زیرا که در اول  
 نهایت گفته که فتاوی این کتاب بر طبق روایات است نظیر این مطلب اینکه شیهه اول در آخر کتاب  
 آمده و نموده که فتاوی که درین کتاب آمده نوشته ام از فتاوی است که در میان اصحاب شیهه  
 دارد و لذا اگر در جائی تعارض میان اخبار شود آن چیزی که موافق با فتاوی آمده است ترجیح بر خلاف  
 خود دارد چه فتاوی که بر طبق مشهور است و شهرت بر طبق فتاوی آمده است چنانکه این فقیر  
 مؤلف کتاب را همین مشرب است که شهرت را مرجع میدانم اگر کوئی که بعضی از فتاوی آمده را

ویدم که برخلاف مشهورست جواب گویم اولاً اینکه شهرت در زمان شهید بر طبق آن بوده و پس  
از این شهرت مسافرین برخلاف آن شده باشند و شهرت مقدم است بر نقل و ثانیاً  
اگر چنین چیزی اتفاق افتاد از بابت خرج با خرج و بقی الباقی میباشد و از جمله تالیفات شیخ  
کتاب مفصح در امامت و کتاب بالایع المكلف الاخلال به و کتاب عده در علم اصول و کتاب  
رجال که از پیغمبر روایت کرده اند از ائمه روایت داشته اند و کتاب فهرست کتب شیعه و سایر  
مصنفین آن و کتاب بسوط در علم فقه و مقدمه در مدخل بسوئی علم کلام و کتاب احجاز در  
فرائض و سله در عمل خیر و مد و کتاب المایع و کتاب جبل و عقود و کتاب شرح مقدمه و احسن  
ریاض العقول است و کتاب تمهید الاصول و ان شرح جبل العمل و العمل است و کتاب تلخیص الشافی  
در امامت و سله در احوال و کتاب تبیان در تفسیر قرآن و ان است مجلد است و رساله در تحریم  
قمار و مسائل و منقیه که دوازده سله است و مسائل علییه و مسائل حایریه و مسائل الباسیه  
که صد سله است و در فنون مختلفه و مسائل جیلانی که هشت و چهار سله است و مسائل در فرق  
در میان نبی و امام و نقض بر این شان و در سله تار و مختصر در عمل یوم و لیل و مناسک حج  
که هجده و عمل و اوجیه است و مسائل ابن براج و کتاب مصباح متعبد در عمل سنه و کتاب انس  
التوحید و کتاب اقتصار فیما یجب علی العباد و کتاب مختصر مصباح در عمل سنه و کتاب غیبت و کتاب  
اخبار مختار بن ابی عبید و کتاب مقتل الحسین و کتاب اختیار الرجال و کتاب مجالس در اخبار  
و کتاب هدایه المسترشد و بصیره المتعبد و کتاب در اصول عقاید و ان کتاب بزرگست و از این  
بیرون آمد کلام در توحید و بعضی از مسائل و ازیه در وعید و محافل رجیبه در آیات قرآن -

دراحوال سید مرتضی رازی

قاسم حریف بن الداسی المرزبی آئینے ملقب بالوزاب برادر سید مجتبیٰ بن الداعی است  
والا برادرش و پدرش از مشایخ فقہا کان اعصار بوده اند و او است مصنف کتاب تہذیب  
العوام کہ بفارسی است و کتاب فضول ثانیہ در ہدایت جامعہ و این عربیت -

دراحوال احمد بن طاووس بحینی

قب احمد بن موسى بن جعفر محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن طاووس بن اسحق بن حسن  
بن محمد بن سليمان بن داود بن الحسن الطنسي بن علي بن ابي طالب بد انكم چند نظر انداولا و  
طاووس اندیشه پیر علی را میخواند یکی از احمد که ملقب بحال الدین است و تخیل من بن داود و وزیر او





حسن بن محمد بن طوسی دارد و شاید این اجماع در حال طفولیت باشد -

### در تاریخ ولادت و وفات سید رضی

وفات این بزرگوار سید رضی الدین روز دوشنبه پنجم ذی القعدة از سال شصت و شصت و چهار است و ولادتش در روز پنجشنبه نیمه محرم الحرام از سال پانصد و هشتاد و نه می باشد و از جمله کراماتش حکایت اسمعیل بن حسن همدانی است که صاحب الامر را دیده و آن حضرت فرمود که از خلیفه عباسی چیزی قبول کن و بپند رضی الدین فرزند ما بگو که بعلی بن عوض نبوی است شفاعت تو را که ما سپرده ایم که آنچه تو میخواهی بدی و این حکایت را مقدس اردبیلی در کتاب حقیقه الشیعه و علی بن عسبی در کشف الغمّه و علامه مجلسی در کتاب بجا ذکر فرموده اند و سید نعمت الله جزایری در کتاب زهر الریج نوشته است که سید اقل ابن طاووس در کتاب فلاح السائل نوشته است که قدم ورام بن ابی فراس قدس الله روحه که از کسانی بود که اقتدار بفعل میشد وصیت کرد که از وفات او در دمان او بگذارند نگین عقیق که بر او نقش باشد اسماء ائمه و صلوات الله علیهم معین پس منم نقش کردم بر نگین عقیق که اندر بقی و محمد بنی و علی امامی و سید ائمه الی آخر هم ائمتی و وسیلتی و وصیت کردم که از ابعاد وفات من در دمان من بگذارند اما جواب آن دو ملک در نزد سوال در قبر شود انشاء الله و تعالی و شاید که ورام بن ابی فراس درین باب حدیثی مخصوصه بر خورده باشد و ظاهر اینکه این اشاعه باشد با پنج روایت شده از قول پیغمبر که یا علی خاتم عقیق بدست کن چه آن اول کو بهیست که اقرار کرد برای خدا بود نصیت و برای من برسات و برای تو برای ائمه از اولاد تو با مات و ولایت ما اینجا کلام زهر الریج بود

در اصل

کتب

نسخه عقیق

### در احوال سید عبد الکریم ابن طاووس

سوم عبد الکریم بن احمد بن طاووس مقدم است و او از عم خود سید رضی اجماع دارد و در فقه و نسب و عروض ماهر بوده و کتبه او ابوالمظفر است و ولادتش در چارده ماه شعبان از سال شصت و چهل و هشت و نشو و نمایش در طه تحصیلش در بغداد و وفاتش در کاظمین در سال شصت و نود و سه و عمرش چهل و پنج سال دو ماه بود و این داود در کتاب رجالش گفته که او هرگز چیزی حفظ نکرد مگر اینکه از انرا فراموش نکرد و قرآن را در مدنی حفظ نمود و در یازده سالگی مشغول کتابت شد و چهل روز بیشتر درس خواند پس از آن مستغنی از معلم شد و این در زمانی بود که چار ساله بود و این بزرگوار از خواجه نصیر الدین طوسی نیز اجازه دارد و همچنین اجازه دارد از شیخ طلیل بن بحرانی

احوال او دارد

چهار ساله می باشد

و البیاضات دار و از جمله است شرح دیباچه رساله الفیض فی شرح ابو علی سینا چارم علی بن عبد الله  
ملقب بسید رضی الدین و او اچان از خواجه نصیر الدین دارد -

### در احوال ابن مشیم

فج شیخ مفید الدین مشیم بن علی بن مشیم جرجانی در معقول و منقول بد طولی داشته و برای ماوسه  
شرح برنج البلاغه ست صغیر و متوسط و کبیر و شیخ بهائی در جمله ثالث از کثکول گفته که وفات این  
بزرگوار در ششصد و هفتاد و نه شده است و شرح بر صد کلمه نوشته است و کتاب نجات در قیامت  
از تالیفات او است و ان کتاب در تحقیق امر امانت است و در اینجا نوشته که اهل لغت استعمال نمکنند  
مولی را مگر در کسبکه مالک باشد و او از مشایخ اچان علامه سلفه است و خواجه نصیر الدین  
شهادت داد بر تبحر او در علم کلام و حکمت و سید شریف جرجانی در فن علم بیان از شرح مختار  
تحقیق از او مذکور داشته و او را بعضی مشایخ معتمد داشته و میرصد شیرازی در حاشیه  
شرح تجرید سیماء در جواهر و اعراض از اینجا بسیار نقل کرده -

### حکایت غریب از ابن مشیم

و از جمله حکایات غریبه که از ان بزرگوار صدور یافته آنکه در اوایل در خایای زوایا متکلف  
و حامل الذکر بود پس فضلا عراق با و نوشتند که عجب است که تو باین مهارت در فنون علم  
در میان علماء قدر و اعتباری نداری ان بزرگوار و جواب ایشان این اشعار را نوشت  
طلبت فنون العلم انی بها العلی فقصرت عما سموت به العقل تبین لی ان المحاسن کلها  
مفروع و ان المال فیها هو الاصل چون این اشعار بنظر اهل عراق رسید با و نوشتند  
که تو درین اشعار خود را در معرض خطا انداخته و در حکم مابصا له مال قضیه را منعکس ساخته انگاه  
ابن مشیم در تصدیق حکم خود این اشعار شاعر قدیم را نوشته بایشان فرستاده قد قال قوم  
بغیر فتم ما المرء الا باکبریه فقلت قول امر حکیم ما المرء الا بدرهمیه من لم یکن درهم لیه  
لم یلتفت عرصه الیه و چون دانست که این اشعار نیز موجب رفع شبهه ایشان نمی شود متوجه  
عراق شد و جامهائی کهنه پوشیده در بعضی از مدارس عراق که مشحون بعلماء بود درآمد و سلام  
کرد و در صف نعال نشست اینجا عجب جواب او را به کلف گفتند و ملتفت اکرام و پیشش احوال او  
شدند و در اثناء مذاکره ایشان از سلسله دقیق که همه در او ماند صحبت گذشت و ابن مشیم  
ندان اشکال بالبدیه نه جواب فرمود پس بعضی از ایشان بطریق استخرا با و گفتند که تو هم طایفه

بعد از این ایام حاضر شده پس او را در جوانی خود شریک نمودند بجهت در طرف سعادت همی برای او  
 جدا کرده به نزد او نهادند و خود یکدیگر تناول کردند و چون مجلس منقضی شد و نیز از مدتی میروند  
 رفت و روز دیگر ابی نفیسه شمل بر آئین لای فراخ پوشیده و عمامه بزرگ بر سر نهاده بدرسه  
 ایشان درآمد چون او را از دور دیدن چندی تعظیم او بر داشتند و او را در صدر مجلس جانی دانستند  
 و چون شروع در مباحثه و مذاکره نمودند از ایشان سئله پرسید که در شرع و عقل صحتی ندانست  
 و ستمنا می طیل ذکر نمود ایشان ستمنا می او را به تسلیم تحمیل و قبول تلقی نمودند بعد از آن چون  
 طعام پیش آوردند ایشان با نهایت ادب او را مقدم داشتند پس ابن شیم استین خود را در ظرف  
 طعام گذاشت و گفت ای استین من بخور ایشان چون این حالت را از او مشاهده کردند در مقام انکار  
 او برآمدند گفتند که آئین خود را بردار که او چیزی نخورد این به شیم در جواب فرمود که شما این  
 طعام را برای این استین فراخ من آورده اید نه برای نفس من سید لاه و الا من دیر و زیست  
 فقره به نزد شما آدم و ستمنا خوب گفتم اقصائی بمن ننمودید و مرا استخوان گردید و امر و زور زیست  
 شکری بن و اعیان آدم و بکلام جا بلین تحکم نمودیم شما مرا احترام گردید و جالت بر علم و غنا را بر فقر ترجیح  
 دادند و منم صاحب اشعار که در باب اصالت غنا و مال بشناختم و شما در آن باب مرا محبطه نمودید پس  
 انجاعت بخرای خود اقرار کردند و از او عذرخواهی نمودند و بعضی در حواشی خلاصه علامه نوشته  
 است که در هر جا که میثم یافت شود پس آن یکسر میثم است مگر میثم بجائی که آن نفع میثم است -

خوار سید بن -

### در احوال نخعی بن میثم

قدیمی بن احمد بن یحیی بن حسن بن سعید ملقب به نجیب الدین است و در کتب یحیی بن سعید منسوب  
 بجد او را استعمال میکنند عالم و زاهد و ورع و جامع بوده و پسر عم محقق اول است و از مالیه  
 او است کتاب جامع الشرائع و کتاب مدخل در اصول فقه و غیر آن وفات آن بزرگوار در شب  
 عرفه و ثلث اول شب از شهر ذی الحجه از سال شصت و هشتاد و نه است و اخوند ملا محمد تقی در  
 اجان اخوند ملا محمد باقر مجلسی نوشته است که یحیی بن سعید عمر درازی کرده بود و پدرش نیز از  
 مشایخ اجان و فقهاران عصر است و پسرش محمد نیز از مشایخ اجازه و اعظم فقهاست جمیع الله تعالی

ناله

### در حال مقداد بن عید الله

مقداد بن عبد الله بن محمد بن حسین بن محمد السیوری الحلی الاسک عالم فاضل فقیه مکرم است  
 و از کتب مولفه او است کتاب فی القواعد که شرح کتاب قواعد شمس اول است و کتاب شرح

الکتاب





صاحب شرح صحیحیه در شرح صحیفه نوشته است که اجازه او از پدرانش تا بجا زود و بیست میرسد و از باب  
علم و ادب در کتب مطوله در روایت ابناء از ابان نوشته اند و بیان اجازات پدران از پسران  
نموده اند چه از عامه و چه از خاصه شهید ثانی در شرح بدایه الدرایه بر بنی از سخن درین باب  
گفته بدان جا رجوع کنند -

قره احمد بن عبد الله بن محمد بن علی بن حسن المتوجج البجانی در فضل و تقوی و علم  
مشتمل در کتب علماء است و لقب بحال الدین و گاه بی او را فخر الدین میگویند و گاهی شهاب  
بحال الدین میخوانند و معروف بابن المتوجج است و از تلامذه فخر الحقیقین پسر علامه است  
و احمد بن فهد در مس مفری احسانی از او اجازت دارد و کتابی در تفسیر قرآن تالیف کرده و در  
آیات مانحه و منسوخه نوشته و کتاب مناجات الهدایه در شرح کتاب احکام و فرزند او ناصر بن  
احمد از فقهاء است و والدش عبد الله نیز از فقهاء است و ناصر بن فقیه محقق و حافظ بوده  
و نقل شده که هرگز چیزی نشنیده که او را فراموش کرده باشد و ابن المتوجج مراثنی بسیار  
برائے حسین علیه السلام گفته و معاصر بانی شیخ مفید است و قبر او معروف است در جزیره اکل  
بضم کاف بعد از همزه مضموه و از آن جزیره صالح پیغمبر میگویند و از بلاد بحرین است -

فخر سید تاج الدین ابی عبد الله محمد بن القاسم بن معیه بضم میم و فتح عین محله و تشدید یاء  
درخت و مار در آخر سید حسینه و نیاجه است و علامه نسابة فاضل عظیم الشان بوده و شیخ شهید اول  
اجازه دارد و هم برای خود از او اجازه گرفته و هم برای دو پسرش محمد و علی و هم برای دو دختر  
فاطمه و دست المشایخ و برائے جمیع سلیکین هر که قدری از حبه تاج الدین را ادراک کرده  
و شهید ثانی فرموده که من خطبته فرمودم که درم که برائے شهید اول تفصیل مذکور  
اجازه نوشته و سید فرموده اجازه دارد از علامه علی و سید مجد الدین ابو الفوارس و محمد  
بن علی بن محمد اعرج است و از دو پسرش سید عمید الدین و سید ضیاء الدین و از سید جلیل نسابة  
علم الدین مرتضی علی بن سید جمال الدین عبد الحمید بن سید نسابة طاهر و حد فخر بن محمد الدین  
و سید رضی الدین بن عبد الکرم بن طاووس -

قط علی بن ابراهیم بن محمد بن حسن بن زهره اهل الحسین سیدت فقیه و فاضل لقب  
بعلی الملة و الحق و الدین و علامه علی در اجازت او گفت است که در این اعصار مرا امر کرده و ملاک  
مکریم سید جلیل حلیت و نسب نسل عزت طاهره و سلاله انجم زهره مخصوص من نفس و سید و ریاست

جامع مکارم اخلاق و طیب عرا و افضل بل عصر علی الاطلاق علاء الملکة و الحق و الدین ابوالحسن  
 علی بن ابراهیم بن محمد بن ابی الحسن بن ابی الحسن زهره بن ابی المواب علی بن ابی سالم محمد بن  
 ابی ابراهیم محمد النقیب بن ابی علی احمد بن ابی جعفر محمد بن ابی عبد الله الحسین بن ابی ابراهیم  
 اسحق المؤمن بن ابی عبد الله جعفر الصادق بن ابی جعفر محمد الباقر علیه السلام بن ابی الحسن علی  
 بن العابد بن علیه السلام بن ابی عبد الله الحسین علیه السلام سبط شهید بن علی علیه الصلوٰۃ و  
 السلام و ان جناب اجان خواست از بنده خود و برای خود و برای اقارب خود از سادات اما جد  
 مودتین از نزد خدا و جوابها خواست از مسائل دقیقه لطیفه و مباحثه عمیقہ شریف پس امتثال امر  
 او نمودم و مبادرت بسوئی طاعت او نمودم اگر چه ملزم شدم سوئی ادب را که مقتضی بود و در جست  
 خیز از مخالفت او و الّا پس او معدن فضل تحصیل است و این سخن از روی محبت و دلیل است  
 و اجان دادم او را خدا عمر او را دراز کند و اجان دادم پسر مکرّم معظم او را شرف الملکة و الدین ابی  
 عبد الله الحسین و برادر کبیر امجد و سید معظم مجدّد الدین ابی عبد الله محمد را و دو پسر او را که کبیرین  
 و عظیمین میباشند و انّما ابوطالب احمد شهاب الدین و ابی محمد عز الدین حسن خدا ایشان را فوت و  
 یزد و امّ فلولای ما و اجازه دادم او را و ایشان را که روایت کنند از من جمیع آنچه را که تصنیف  
 کردم ان را در علوم عقلیّه و نقلیّه یا ان را انشاء کردم و فتوی دادم بان یا اجازه داده شد بر  
 من روایت ان یا شنیدم ان را در کتب صحاب ما که سابقین میباشند و جمیع آنچه را که اجازه دادند ان را  
 برای من مشایخ ان که آنجا نیکه معاصر با ایشان بودم و از ان فاس ایشان استفاده کردم تا آخر اجازه  
 فی فضل بن حسن بن فضل الطبرسی ابو علی لمقب بلقب امین الدین عالم و فاضل و ثقة و  
 جلیل القدر است و او را تا لیفات چند است که مشهورترین انّها کتاب تفسیر قرآن سمی جمیع البسیان است  
 و در ده مجلد و ان تفسیری نیکو که جمیع فنون است از نحو و لغت و تفسیر و معنی و نزول مگر اینکه از  
 تفسیرین عامه بسیار نقل نموده است و از تفسیر خاصه و اهل البیت نقل نموده مگر اندکی از تفسیر عیاشی  
 و علی بن ابراهیم قمی و برای او است کتاب تفسیر و سبط که سمی است بجامع الجوامع در چهار مجلد  
 و در زمانیکه شروع تفسیر اول نموده بود از ثبوت تجاوز نموده بود و زمانیکه شروع بجامع  
 الجوامع نمود از هفتاد و عمرش تجاوز کرده بود و برای او است تفسیر و جزیر در یک مجلد و کتاب اعلام  
 الوری و از مرویات او است کتاب صحیفه الرضا و از مشہد رضوی منتقل بسبر و ارشد در سال پانصد  
 و سی و هفت یافت در سال پانصد و چهل و نشت و او را نقل نمودند مشہد رضوی و در انجا دفن نمودند

و از او روایت دارد بر آن الدین محمد بن محمد بن علی مهدی فزوسی نزل و ابن شهر آشوب نجفی  
در معالم العلماء او را بلفظ شیخی ادا فرموده و قبر مطهرش در غسل گاه حضرت رضا علیه السلام است

### در احوال محمود بن علی بن حسین

قبای محمود بن علی بن حسین انجمنی از رازی علامه زمان و وحید آن دوران بوده و تالیفات  
بسیار دارد مانند تعلیق صغیر و تعلیق کبیر و تشبیه اول اجان از او دارد بواسطه تلامذه او  
و شیخ متجرب الدین گفته که چندین سال در نزد او درس خواندم و از جمله اشعار این بزرگوار که  
بخط تشبیه اول یافته شد قد کنت ابکی و داری منک دانیه فحق ذلک ادشت بک الدار  
ابکی لذكرک ستر انعم علیه علی بکاران اعلان واسراط -

### در احوال امیرزاده ورام بن ابی الفهرس

قرب امیرزاده ورام بن ابی الفهرس المالکی الاشری از اولاد مالک بن حرث اشتر  
مغنی که از صحابه امیرالمؤمنین است و او جد مادری سید رضی الدین بن طاووس و ابن ادب  
است و در نزد شیخ محمود مقصی درس خوانده و شیخ متجرب الدین سابق در نزد ورام درس  
خوانده و امام فخر رازی از سنیان نیز در نزد او درس خوانده چنانچه از قاموس برمی آید  
و تشبیه اول روایت کرده از محمد بن جعفر شهیدی از او است صاحب کتاب مجموعه و کتاب  
بنیه النواظر و زبیه النواظر که در او غث و رقیق و بسیار تشبیه بن طاووس در کتاب  
طلاح السائل نوشته که قدس ورام بن ابی فزاس از کسانی است که اقتدار بفعلش میشود  
و او وصیت نمود که بگنج عقیقه را بر او اسامی دوازده نام نقش کنند و آنرا بعد از وفات  
بر دامن او بگذارند سید بن طاووس میفرماید که من نیز نگین عقیق کردم الله ربی و محمد بنی علی  
و سمیت الایمه الاخرهم ایمنی و سلیته و وصیت کردم که آنرا بعد از موت در دامن من گذارند  
و در نزد سوال ملکین در قبر جواب انجا باشد انشاء الله تعالی تا اینجا کلام سید بن طاووس  
بود و شاید که تخصیص عقیق برای آن باشد که پیغمبر علیه فرمود که ای علی انک کثر عقیق  
بهت کن که او اول کوهی است که افرازد برای خدا بوجه دانت و برای من بر سال و بر  
نود ایتیه از اولاد تو بامست و ولایت -

استاد امام رازی

تالیف

شیخ سید عزالدین ابی المکارم حمزه بن علی بن زهره حسینی طبعی فاضل و جامع بوده و از  
او اجازه دارد شیخ شاذان بن حیریل فی و برآوردند و دانش سید محمد بن ابی الوفاء محمد

ابن فقیه شکم محقق مدق ابو القاسم عبد الله بن علی بن زهره حسینی و محمد فرور از پدرش علی بن زهره  
 ارجان دارد و محقق اول از سید محمد فرور اجازه دارد و سید حمزه را تا بیفات بسیارست مانند  
 کتاب غیة النزوع در علم اصول و فروع و او در کتاب صفیة صفیة در فروع احکام ذکر کرده  
 از ان پس میگوید کل ذلک لا جامع مجمل از کثرت دعوائے اجماع اگر اجماع محکی او با اجماع  
 دیگران تعارض کند اجماع ابن زهره موافق خواهد بود و ان معارض مقدم بر او است  
 و سبب و هین او نیست که در غالب سائل خلافیه دعوائے اجماع میکند و این باعث و هین  
 و و هم و عدم حصول ظن بانست و بعضی گویند که سید بن زهره حضرت صاحب الامر را ملاقات  
 میکرد و از انجباب احکام می شنید بالمشافهه لیکن قدرت نداشت که از انست ما بام و بد  
 لهذا ان احکام را نوشت و در ان اجماع او عارض نمود اما از او به پندیرند لیکن مخفی نیست که انقسم  
 خالی از تدلیس نیست و الله العالم و او را تا بیفات دیگر نیز هست مانند کتاب قبس الانوار فی نصره  
 القرة الاخبار مشتمله الرد علی النجین کتاب النکت در علم نحو و غیر ذلک -

### در احوال شیخ ابو منصور

قتل احمد بن علی بن ابی طالب الطبرست و او است مراد از طبرست در مقام طلاق و اما  
 صاحب تفسیر مجمع پس از ان تعبیر میکنند به ابو علی طبرست و او عالم فاضل ثقیلست و اجازه دارد  
 از سید عالم عابد ابی جعفر مهدی بن حرب حسینی مرعشی از شیخ صدوق ابی عبد الله جعفر بن محمد بن  
 احمد و ربی از پدرش از شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی و شیخ زین الدین محمد بن  
 علی بن شهر آشوب از زید رانی سروری و شیخ طبرست صاحب کتاب احتیاجت از جمعی متأخرین  
 نسبت داده اند کتاب احتیاج را به شیخ ابو علی طبرستی صاحب کتاب تفسیر مجمع البیان مانند ملا محمد  
 امین محدث استرآبادی و صاحب رساله مشایخ الشیعه و محمد بن ابی جهمو محماری در کتاب غرر  
 الایاله و این نسبت او فتح من شمس و امین من الاس غلط فاحش است -

### در احوال محمد بن ادریس

قیه محمد بن ادریس یا ابن احمد بن ادریس علی ربی علی شیخ فاضل کامل محقق مدق علی بن علی  
 و نام در الزمان فخر الدین ابی عبد الله او دختر زاده شیخ و راجع بن ابی فراس است چنانکه  
 بعضی گفته اند و جداوری او دختر شیخ طوسی است چنانکه بعضی دیگر گفته اند و شیخ سید الله کاظمی  
 اول را ذکر کرده است و گفته است که این غریب است و مؤلف کتاب ثانی را غریب می داند چه





حسب طبقه مستبعد است که ابن ادریس دختر را در شیخ طوسی باشد و او باب طهر بر شیخ متفق کرده  
 و لذا محقق و علامه و شیخ محمود حمیه بر این ادریس تشیع و طعن دارند و با بلی اعتنای نموده اند  
 و ابن داود در کتاب رجال او را در قسم ضعیف نوشته چه او کتاب خود را بر دو قسم کرده  
 اول در محد و صین دوم در ضعفاء و ابن داود گفته که او شیخ فقهار حله بوده و متفق علوم بود و  
 اکثر التصانیف بود لیکن اعراض از اخبار البیعت کرده بالکلیه و لیکن شیخ نجیب الدین و دیگران  
 او را مدح نموده اند و او در نزد فقهار بلقب محل العلماء اشتار دارد و متاخرین بر او اعتماد  
 کرده اند تا محل اخبار امارا ذکر و ن با عث قلع او نمی شود چه سید مرتضی و دیگران نیز باخبار  
 امارا عمل نمیکرده اند و اما طعن بر شیخ فو لمیس باول فاروق کسرت فی الاسلام پس شیخ مفید بر  
 استادش صدوق طعن بسیار دارد و بخو که میگوید غلط و شیخنا ابو جعفر و در باب قضاء و قهر صدوق  
 حدیثی نوشته و انرا معنی کرده و شیخ مفید گفته که کاش این حدیث را می نوشت و معنی نمی نمود  
 و شهید اول در اجازه خود از ابن تائوسید فخر بواسطه گفته که روایت دارم از ایشان ضعیفا  
 امام علامه شیخ العلماء و رئیس المذاهب فخر الدین ابو عبد الله محمد بن ادریس و شهید ثانی در  
 اجازه اش گفته که مرویات شیخ علامه محقق فخر الدین ابو عبد الله محمد بن ادریس العجل با اینکه تل  
 ابن داود که او شیخ فقهار حله بود با تصنیف بعد با هم منافات دارند و ابن ادریس روایت  
 میکند از خال خود حسن بن شیخ طوسی بواسطه شیخ عربی بن مساف از شیخ الیاس بن هشام حاکم  
 از خال حسن بن شیخ و بلا واسطه نیز اجازه دارد و صحیفه کامله را و ظاهرا اینکه اجازه پسر شیخ او را  
 بر حال طفولیت ابن ادریس بوده و از تالیفات او کتاب سرایست و غیران و در اسنه فقهار تغییر  
 مینمایند از او علی و متاخر و فاضل اگر چه غالب است که فاضل را اطلاق بر علامه می نمایند  
 علامه محقق را نیز مانند و ابن ادریس و بیست و پنج گلی بسره اجتهاد رسیده و این کثیر الو قوع است  
 به این فقیر نیز و بیست سالگی باستخراج سایل پرداختیم -

### در احوال حسن بن علی

محمود بن علی بن داود صاحب کتاب رجال است و در آن سبکی عجیب اختیار کرده که پیش از آن  
 کسی بر آن سبک ننویسته جز اینکه درین کتاب اغلاط بسیار است چنانچه علماء رجال بدان جواب  
 نموده اند که این فقیر مؤلف کتاب را خواشی غیبه و نه است و او از شاگردان محقق است و شهید ثانی  
 را اجازه کبریه گفته نقی الدین حسن بن علی بن داود علیه صاحب تصانیف بسیار تحقیقات بسیار است

است  
اعراض از اخبار

است  
علم احوال و تالیفات  
حاصله

عبد الله بن داود  
بن علی بن داود

بغات

از جمله کتابهای است و برای او است از تصانیف در فقه نظراً و شرأ مطولاً و مختصراً و منطق و عربی  
و علم عروض و اصول فقه مقداری کتاب که همه در رعایت جودت می باشند و شبهه اولی این  
سخن او را توصیف فرموده سلطان الادباء و ملک النظم و الشعر و در نحو و عروض نفی الدین  
ابی محمد حسن بن داود و ابن داود خود در رجالش گفته که مولد او پنجم جمادی الاخری سنه  
شصت و چهل و هفت است -

### در احوال نجیب الدین

غیر نجیب الدین ابوالبرکات محمد بن جعفر بن محمد بن ابوالفتح و هبه الله بن قاضی و مذهب و علامه  
ان زمان است چنانچه شهید اول و شهید ثانی بهین عبارت تغییر کرده و محقق اول صاحب النسخ بن  
بزرگوار اجازه دارد و فاش از خود از زیارت خدیو در ذی الحجه سال شصت  
چهل و پنج بوده و او را پسر فاضل است نام او شیخ جعفر است و کتاب مقتل حسین که مسمی بنجره  
خران است از تالیفات او است و برای شیخ جعفر پسر است فاضل مسمی به احمد که اجازه از پدرش  
دارد و از جدش و از برای احمد نیز پسر فاضل است و ان شیخ جمال الدین ابو محمد حسن بن نظام الدین  
احمد است و اجازه دارد از شهید اول و از نجیب بن سعید -

### در احوال سید شمس الدین بن فخر

فتح سید شمس الدین بن فخر بن معاد بن فخر بن فخر الموصوفی الحائری عالم و فاضل و ادیب  
و محدث بود و محقق اتوال را و اجازت دارد و از جمله تالیفات این بزرگوار کتاب طبرناب است  
بر تکفیر ابی طالب و ان نیکوست و او از ابن ادریس روایت می کند و اجازه دارد و همچنین شادان  
بن جبرئیل مثی اجازه دارد و ابن ابی احمد بدین حدیث شیخ جمیع البلاغه در اسلام ابی طالب توقف  
کرده و گفته که سید فخر بن محمد کتابی به نزد من فرستاد که در ان اسلام ابی طالب را اختیار  
کرده بود پس ابن ابی احمد بدینست ان کتاب اشعاری در مدح ابیطالب نوشت بدون اینکه  
اسلام ابی طالب اختیار کند و محمد بن احمد بن صالح بستی از او اجازه دارد -

### در احوال عربی بن مسافر

قطب عربی بن مسافر عبادی اجازه دارد از استادش ابیاس بن هشام یابری از پیشوایان  
و شیخ ابیاس فاضل و محدث بود -

فخر ابی علی حسن بن محمد الطوسی پسر شیخ طایفه عالم و فاضل و فقیه و محدث بوده اکثر

در

اتفاقاً

ابن ابی احمد بدینست  
ان کتاب اشعاری در مدح  
ابطالب نوشت بدون اینکه

و سائر از او بی بجله و او در زمان امیر معزالدوله ابن بابویه است و برای کتابت در این  
 مسائل معزالدوله و کتب بسیار نیکو نوشته است اگر چه مذہب او جو از عل بقیاس بوده و این  
 کتابت کتب او متروک گردیده و ملا عبداللہ تونسند و وفیہ الاصول گفته کہ ابن جنید از قول بقیاس  
 مروج کرده و فائش در سال سیصد و ہشتاد و ہشت ہجریست و شیخ غامشی گفته کہ از بعضی از شاہ  
 خود شنیدم کہ میگفتند کہ نزد او مالی از صاحب الامر بوده و شمیری نیز بود و او در ان باب ہمت  
 بجاریہ خود کرد و آخر ان ملل و شمیر ضایع شد و بعضی گفته اند کہ ابن جنید دعوی نیابت خاصہ داشتہ  
 و ابن سخن محض کذب و افتراست بلکہ بعضی گفته اند کہ این نسبت را بعضی از علامہ با بن جنید نسبت دادہ  
 است و اعیان ذالند کہ انجاء این دعوی نمودہ باشد و از چہ کتاب بھائی او کتاب تہذیب الشیعہ است  
 و ان پست مجلد و ہست جزو ہست و مشعل بر کتب فقہ است و از ان مختصر نیز کردہ کہ سہمی با حمدی در فقہ  
 شیعہ است و علامہ نہایت در مقام مدح ان کتاب برآمدہ و گفته کہ یافتہ بخط سید سعید صفی الدین  
 ابی جعفر محمد بن سعد موسوی کہ روایت میکند از ہدائی قزوینی برہان الدین از شیخ منتجب الدین  
 و علامہ روایت میکند از پدرش از سید صفی الدین و ابن سید صفی الدین بخط خود نوشتہ کہ او مطلع  
 شد بر مفہم فخر کماح از تہذیب پس نیکو عبارت و خوش مضمون و در نہایت بلاغت و جامع فروع  
 و اصول و استدلال احوال است -

### در احوال سلا بن عبد العزیز

فکو سلا بن عبد العزیز و یا سلا بن عبد العزیز بنا بر اختلاف شیخ شکم و فقیہ و از تلامذہ شیخ مفید  
 و مثنی با یوب علی است و در نزد سید رضی نیز درس خواندہ و بسیار بود کہ بنیابت از مرتضی درس  
 میگفت چنانکہ شیخ اسد اللہ کاظمینی از کتاب مقابیس گفته است بعضی گفته اند کہ بنیابت مفید  
 درس میگفت یعنی او قاتیر کہ شیخ مفید را عذری بود او بنیابت شیخ بجای او می نشست و در  
 میگفت چنانکہ شیخ فخر الدین طریحی در کتاب مجمع البحرین در مادہ سلا گفته است و ابو الفتح بن سنان  
 گفته کہ من او را ادراک کردم و در نزد او درس خواندم و در اخرا مر از ضعف و پیری خیال  
 شدہ بود کہ قدرت بر بسیار سخن گفتن نہ داشت پس درس را کہ میخواست بگوید بر لوحی می نوشت  
 او بر شاگردان میخواند و از اہل دیلمیان گیلان بود چنانکہ تعبیر از او بدیلمی شاہد بران است و از اہل  
 طبرستان بود چنانکہ شیخ اسد اللہ کاظمینی گفته است و بعضی گفته اند کہ از علماء حلب بودہ و از چہ  
 کتب سید مرتضی مسائل سالاریہ است کہ در جواب مسائل او نوشتہ است و از شاہ شیخ بہر شیخ حقوی

و شیخ حکاجه متجالدین و شیخ عبدالبجاری راوی و غیر ایشان است و او را تا ایفات است مانند کتاب  
اجواب و فضول در فقه و مقنع در مذهب و تقریب در اصول فقه و در برای احسن بصری در رد  
برشانی و تذکره در حقیقت جوهر و در بعضی از کتب بنظر رسیده که شیخ طوسی از او اجازه دارد و از  
تا ایفات او کتاب مرسم است در فقه -

### در احوال قاضی بن البراج

فکر قاضی بن البراج آتش عبدالعزیز بن محمد بن عبدالعزیز بن البراج الطرابلسی الشامی بود  
الله مرقدہ الشامی و از شاگردان مرتضی و از جانب سید مرتضی و طرابلسی قضاوت می نمود و لقب بعلقب  
المؤنین و سعد الدین است و کنیه اش ابو القاسم و معروف بقاضی است و در نزد شیخ طوسی نیز  
درس خوانده و برای او مصنفات است مانند مذهب و مستند و روضه و مغرب و عماد و علاج در  
مناسک طاج و جواهر و معالم و کامل و شرح حل العلم و العمل سید مرتضی و خلیفه شیخ بود در بلاد  
شامیه و از شیخ اجازه دارد و از جلیله اجازه دارد و ظاهر اینکه از کراچی نیز اجازه داشته و در  
او تلمذ نموده و بعد از سوالات او از شیخ چند کتاب شیخ در جواب ان سوالات نوشت و در نزد  
او اهل انحاء قاضی را شیخ فاضل تعبیر فرموده و راوندی تصریح کرده که مراد شیخ قاضی است  
در محل و عقود و قاضی از مشایخ عبدالعزیز بن ابی کامل است و از مشایخ شیخ حکاجت و از مشایخ  
شیخ عبدالبجاری و شیخ محمد بن علی بن محسن حلبی است -

### در احوال ابو الصلاح الحلبی

فکر قاضی بن نجم حلبی است یا نقی الدین بن نجم یا نجم الدین و امجدہ فقها و مشکیلمین است و از تلامذ  
مرتضی و شیخ است و شیخ در کتاب رجال گفته در باب من لم یروا عن الایمہ که نقی بن نجم الدین حلبی  
ثقه است و مصنف چند کتاب است و در نزد من و سید مرتضی درس خوانده انتھی و در نزد سلار  
نیز درس خوانده و از خلیفه مرتضی بود و در دیار حلبیه و هر وقتیکه به نزد سلار سله استفسار می  
نمودند میفرمود که نقی در نزد شماست و او از مشایخ قاضی عبدالرحمن رازی و شیخ فقیه صالح  
ثابت بن احمد بن عبدالوهاب حلبی و غیر ایشان است و کتب او را شیخ او شیخ الطایفه در کتاب  
رجال ذکر کرده از آنجمله است کتاب کافی در اصول دین و فروع دین و بدایه در فقه و شیخ خیر  
مرتضی و تقریب المعارف و العمدۃ الشافیه و الکافیہ و گاهی فقهای او را بتفسیر باسم و گاهی کنیت  
و گاهی بلفظ الحلبی می نامند -



### در احوال عبدالعزیز بن کامل طرابلسی

قلیله عبدالعزیز بن کامل طرابلسی بعد از قاضی ابن البراج و در اینجا قاضی بوده و فاضل و محقق و فقیه و عابد بود و از تالیفات اوست کتاب اشراق و کامل و جواهر و موجز و او اجازه دارد از قاضی ابن البراج و کراچی و حلب و بعضی گفته اند که از شیخ هم اجازه دارد و ظاهر آنکه این سخن فاسد است -

### در احوال محمد بن علی بن عثمان کراچی

قلیله محمد بن علی بن عثمان کراچی قاضی ابو الفتح یا ابو الفاسم نرین محدث و فقیه و متکلم و صاحب کنز الفوائد و اکابر و تلامذه مرتضی و شیخ دیلمی و واسطی است و از مفید نیز اجازه داشته است و از جمله کتب مفید کتاب جواب ابی الفتح محمد بن علی بن عثمان است و بعضی گفته اند که او از دیار مصر بوده است و از تالیفات اوست نوادر و معونه فارض در استخراج سهام فرائض و شرح حل مرتضی و منهاج در مساک طاج -

### در احوال محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشتی

قلیله محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشتی و کش ففتح کاف و تشدید شین معجمه بدست معروف از بلاد ماوراءالنهر و بلد سیب بزرگ که سه فرسخ در سه فرسخ است و کنیت اباجه عمر و ففتح عین است بصیر باخبار و رجال است و لیکن روایت الاضعفاء داشته و با عباسی مصاحبت کرده و از او اخذ کرده و در کتاب او غلط بسیار است چنانچه علامه در خلاصه گفته و نجاشی نیز چنین گفته تا اینجا که گفته برای او کتاب است و در رجال که خبر داد ما را حاجت از ابی محمد هرون بن موسی از محمد بن عمر بن عبدالعزیز الی عمر و کشتی و در مورد گفته که آن کتاب کشتی بمانرسیده و آنچه موجود و متداول است کتاب اخبار کشتی است که شیخ طوسی از آن نوشته و منتخب از کشتی کرده و اسم آن را اختیار کشتی گذاشته و از آن شیخ ابراهیم بن حسن خنایری برصوف معجم ترتیب داده و شیخ عبداللہ بن صالح گفته که شیخ و او را مذکور ادیب و حجیم الاعتقاد و صاحب بود و مخلص در محبت اهل بیت بود و ترتیب کتاب اخبار کشتی و کمال داد و لیکن قوت استدلال و تصرف برای او نبوده و کتب بسیاری بخط خود نوشته که چهار صد عدد میشود و اخبار او وقف بر مدرسه جزیره کرده که خود ساخته و سه فرزند داشته همه فضل بودند اگر نشان شیخ علی و شیخ حسن و شیخ صالح و شیخ علی را فرزند ی افضل از پدر و دو عم او خصوصاً در عربت و آن شیخ و اوری است که معاصر با شیخ عبداللہ بن صالح بود و موسوم با اسم جدش بود و قبر

شیخ داوود در جزیرہ در حجرہ ثانیہ است باقر پسر شیخ علی -

### در احوال احمد بن علی بن احمد

قلب احمد بن علی بن احمد بن ابی العباس نجاشی معاصر شیخ طوسی و مرتضیٰ بوده و از زلامذہ شیخ مفید است و حسب ابو نجاشی ابووازی میرسد کہ صاحب رسالہ از حضرت صادق و علامہ در خلاصہ گفتہ احمد بن عباس بن محمد بن عبد اللہ بن ابراہیم بن محمد بن عبد اللہ بن نجاشی والی ابووازی خدمت حضرت صادق کتابتہ نوشت و از او سوال کرد ان جناب رسالہ نوشت و بدو فرستاد و ان رسالہ معروف است و احمد را کنیت ابو العباس است ثقہ و معتد علیہ است و از کتاب رجال او در این کتاب بسیار نقل کردیم و وفات او در سال چہار صد و پنجاہ و پنج در ماہ جمادی الاولیٰ بودہ -

### در احوال شیخ ابو عبد اللہ حسین بن عبد اللہ

قلب شیخ ابو عبد اللہ حسین بن عبد اللہ و یا عبد اللہ بن ابراہیم غضائری علی اختلاف النسخ این بزرگوار از مشایخ شیخ طوسی است و شیخ طوسی از او اجازه دارد و او در نصف صفر از سال چہار صد و یازدہ وفات کردہ و نجاشی ہم از او استماع کردہ و اجازه از او داشتہ و ابن قولویہ از مشایخ اجازه اوست و او از زیادتہ و روع بسیاری از روایات تضعیف کردہ است پس اگر تضعیف او با تعدیل دیگران تعرض کند تضعیف او موہو نیست اما توثیق او در اعلیٰ درجہ قضا است چنانکہ در منظومہ ذریہ و غیر ان ذکر کردیم -

### در احوال محمد بن احمد بن سلیم

قلب محمد بن احمد بن سلیم با سلیمان جعفی ثم المصری و او صاحب کتاب فائز و غیبت صغری و کبیرا ادراک کرد و شیخ نجاشی بدو واسطہ از او روایت داشتہ و ابن قولویہ بلا واسطہ -

قلہ ابو عبد اللہ حسین بن عبد اللہ بن علی واسطی از معاصرین شیخ مفید و از مشایخ کربلای است

### در احوال محمد بن محمد بصری و مکنی

قلو محمد بن محمد بصری و مکنی بابو الحسن است و از سید مرتضیٰ اجازہ دارد و او شیخ ابو الفضل شاذان بن جبیل قمی و او اجازه دارد از پدرش جبیل بن اسمعیل از بصرہ -

### در احوال محمد بن حسین

قلو محمد بن حسین صاحب شیخ النجی البلاغہ منسوب بکندری و ملقب بقطب الدین است و او از

صدا و متقدمین و غیر راودی است -

### در احوال حسین بن علی بن محمد

قلج حسین بن علی بن محمد بن احمد بن حسین بن احمد خزاعی نیشاپوری رازی شیخ ابن شهر آشوب و شیخ منتجب الدین است و صاحب تالیفات است مانند تفسیر روضه الجنان در سبب جلد و فارسی است و فاضل بحر مسلم است و فخر الدین رازی بسیار از مطالب او را در دیدن و در تفسیرش نوشته است و او معاصر صاحب کشف بود -

### در احوال سعید بن هبه الله بن حسن مکنی

قلط سعید بن هبه الله بن حسن مکنی بابو احسن و یا ابو احسن ملقب بقطب الدین استاد محمد بن علی بن شهر آشوب است که معتبر بسوی است و منتجب الدین و سید رضی الدین از او اجازه دارند و از شیخ ذوالفقار و شیخ محمد و شیخ علی ابنی علی بن عبدالصمد نیشاپوری اجازه دارند و همچنین اجازه دارد از پدر محمد و علی که علی بن عبدالصمد باشد و از تالیفات او است خلاصه التفسیر در ده جلد و مغنی در شرح نهایی شیخ در ده جلد و مستقصه در شرح صید مرقتی در سبب و شرح نهج البلاغه در دو جلد و در قبرستان بزرگ قم مدفون است و آتش بر سنگی نوشته و بر بالای قبر او است و این فقیر چند بار در قم اقامه داشتم هر روز زیارت او میرفتم و او را بسیار فاضل بود یکی شیخ نصیر الدین ابو عبد الله احسن که عالم صالح بود و دوم شیخ ظهیر الدین ابو الفضل محمد که فقیه ثقة حدل بود سوم شیخ محمد ابو الفضائل که فاضل عالم بود -

### در احوال محمد بن علی بن حمزه طوسی

قم محمد بن علی بن حمزه طوسی مشهور طوسی معروف بطوسی و مشهور با بن حمزه ملقب به عماد الدین مکنی بابو جعفر و از تالیفات او کتاب وسیله است و واسطه و شرایع و مسائل در فقه و همان کتاب اول مشهور است و در ذریع از او تغییر میکنند به عماد طوسی -

### در احوال محمد بن جهم یا جهم اسدی

قما محمد بن جهم یا جهم اسدی رومی و کاهن گفته میشود ابن علی بن جهم و ابن علی بن جهم و ابن علی بن محمد بن جهم و ملقب بمفید الدنیت و در وصف او همین بس که محقق در جواب خواجه نصیر الدین طوسی گفته که اعلم باوصوین ابن جهم و یوسف بن مظفر است و ابن جهم از مشایخ اجازه علامه است و سید عبدالکریم بن طاووس از او اجازه دارد -

### در احوال ابن ابی المجد رضی اللہ عنہ

مقب ابن ابی المجد رضی اللہ عنہ صاحب کتاب اشارۃ السوسوی معرفت حق است را نویسنده وین و فروع دین تا امر معروف و صاحب کشف الشام که نقل قول از اشاع می کند همین کتاب است و تا پنج نسخه از آن که در نزد صاحب مقابیس بود مقتصد و مبحث است -

### در حال حسن بن ابی طالب یوسفی

مقب حسن بن ابی طالب یوسفی ابی عزالدین فاضل کامل و تلیذ محقق است و شرح متوسط حسن بر مختصر نافع محقق نوشته است و آن شرح موسوم بکشف الرموز است و در کشف الشام نقل قول بسیار از او نموده -

### در احوال محمد بن علی بن محمد جانی

محمد محمد بن علی بن محمد جانی رکن الدین عالم و فاضل و معاصر علامه و از تالیفات او است شرح نافع و شرح مبادی و غیر آن -

### در احوال علی بن محمد بن قاسم

محمد علی بن محمد بن علی قاسم نصیر الدین حکیم فاضل و معاصر علامه و شهید براوشنا و استاد و بعضی مطالب از او نقل کرده و ابن معین از او اجازه داشته و مبالغه در مدح او کرده و او را حاشیه است بر شرح تخرید اصفهانی و حاشیه بر شرح شمسیه رازی و شرح طوابع بیضاوس و رساله لطیفه که مشتمل بر بیست ایراد بر تعریف امارت از قواعد علامه -

### در احوال محمد بن شجاع القطان

محمد محمد بن شجاع القطان شمس الدین الانصاری الحلی صاحب کتاب معالم الدین فی آل سید و او اجانب دارد از شیخ مفید و از شهید اول -

### در احوال احمد بن محمد بن محمد

محمد احمد بن محمد بن محمد جمال الدین صاحب مذهب و عده الداعی و کنیت او ابو العباس است و کتاب موجز و مقتصر از او است و او اجازه دارد از شیخ مقداد و از اجانب دارد و شیخ بن هلال خابری و شیخ زین الدین علی بن محمد طائے -

### در احوال مفتاح بن حسین سمیری

مقب مفتاح بن حسین سمیری اجازه دارد از ابن فهد و موجز او را شرح نوشته مسی بکشف الالتباس



وشرح شریعہ و تفسیر بقایۃ المرام و پیشکش شیخ حسین بن مفلح فاضل عالم عابد و صاحب تالیفات بود

### در احوال جواد بن سعد بن جواد

قطب جواد بن سعد بن جواد معروف بکافیه و از اعظم تلامذہ شیخ بھائے و از تالیفات او است شرح زبیر الاصول شیخ بھائی و شرح خلاصۃ الحساب و مسائل الفہام بسوی آیات احکام و فوائد علیہ در شرح جعفریہ و غیر اینها -

### در احوال میر فیض اللہ بن عبد القاہر

قرن میر فیض اللہ بن عبد القاہر بن ابی معالم حسنی تفریشی عزوی و معروف بہ تفریشی است و از تالیفات ثنا و است انوار قدیمہ در شرح اثنا عشریہ و تعلیق بر مختلف و معاصر صاحب معالم است و از شیخ محمد پسر صاحب عالم اجانہ دارد و صاحب وسائل روایت کرد و از خال پدرش شیخ علی از میر فیض اللہ -

### در احوال رفیع الدین محمد حسینی

عنا رفیع الدین محمد حسینی نائینی فقیہ حکیم متکلم و صاحب تعلیق کافی و تعلیق مختلف غیر اینها است و صاحب وسائل اجانہ از او دارد و بواسطہ ملا محمد باقر مجلسی صاحب بجا -

### در احوال سید عا و الدین ابوالصمصام

عنا سید عا و الدین ابوالصمصام ذوالفقار بن محمد بن سعید بن حسین مروزی اجازه داد از سید مرتضی و شیخ طوسی و از او اجازه دارد سید فضل اللہ علی راوندی و این بزرگوار زیادہ از صد و پانزہ سال عمر کرد -

### در احوال سید نعمت اللہ بن عبد اللہ جزائری

فتح سید نعمت اللہ بن سید عبد اللہ جزائری فاضل و عالم و ادیب اریب لیبیب نسیب حدیث ادراک اور انصیب و پیشکش سید ولی اللہ از فاضل علماء و نوادہ اش سید عبد اللہ از اکابر فضلا و اعقاب و اخلاف اشرف ان علم عظیم ہمہ ارباب کمال اکنون مدار بزرگی از ان زمان تا این اوان در خانوادہ ایشان در لرستان و انجمن صاحب عربیت و لغت و دارای علم حدیث و سلک اشکباری و در خدمت چند نفر از اعیان علماء تلمذ کردہ مانند آقا جمال خوانساری و ملا حسن فیض و شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین شہید کہ صاحب تعلیقہ بر شرح لمعہ قدواست و از خود ملا محمد باقر مجلسی و تلمذ او در خدمت مجلسی زیادہ

از دیگران است و او خود در انوار نعمانیه نوشته که مجلسی با اینکه زیاد و هزار نفر شاگرد داشته  
 بین الفت و محبت و استیناس پیش از دیگران داشته بخوبی که غالباً شبها مرا در کتاب خواندند  
 که میداشتند نه جهت مصالح تصنیف بحار و بسیار مزاج بود و با اینکه نهایت شوخ و خوش مشرب بود  
 چنان بهیمنی داشت که هر وقت که بنحو استم داخل بر او شوم از هیبت او ولم میطپید و در دم در  
 قدری توقف نمودم تا اینکه آرام میگرفتم از آن پس بران جناب داخل میشدم و همچنین تذکره  
 در کرامت سید نعمت الله

سید مزبور در نزد میرزا ابراهیم پسر خوند ملا صدزی و انوار نعمانیه نوشته که من در شب عید ماه  
 رمضان و ظاهراً نیکه شب جمعه بود در روز برای من انکسار و خشوع و تفرع روی داده پس  
 در شب در عالم رؤیا دیدم که در صحرائی وسیع ایستاده ام و در آن صحرا ایگانه است و مردم از هر  
 طرف بسوی همان خانه میروند پس منم همان خانه را قصد کردم و دیدم که مردی بر دران خانه نشسته  
 و برای مردم مسایل میگوید پس من سؤال کردم که این مرد کیست گفتند که این مرد پیغمبر است  
 پس من صفو فراتش گفتم و به نزد پیغمبر شدم و عرض کردم که ای جد بزرگوار باد عا رسید که فرمود  
 ای در اول نماز بگوید انی اقدم الیک محمد امین یدی حاجتی و اتوجه به الیک تا آخر دعا ذکر نشد  
 یا اسم مبارک شما اسم علی بن ابی طالب و این فقیر اسم علی را هم با اسم شما ذکر میکند و سه ترسد که نشاء  
 بدعت در دعا گذاشته باشد زیرا که از شما نقل نشد مگر همان نحو که در اول شما عرض کردم پس نماز  
 و انگشت مبارک را مقرون نمود و بهم چپانید و فرمود که ذکر اسم علی با اسم من بدست پس من  
 بیدار شدم و دیدم در بعضی از کتب همین دعا را که اسم علی نیز در آن بود و سید مزبور در احوال خود  
 رساله نوشته است که خالی از ظرایف و طرائف نیست چه سید بسیار شوخ و مزاج بود مانند شیخ بهائی  
 و مجلسی کتابی در مزاج نوشته چنانکه تعلیق بر شرح جامی نوشته که نهایت ستحسن و مرعوب  
 طایع طلاب است و کتابی نوشته مستمسک الشجره در فرار از وبال طائون و چون احوالات  
 و خالی از نصیحت و تذکیر و تحریص طلاب نیست لهذا مذکور میشود -

### در بدو تحصیل سید

و چون این کتاب را مصدر باسم سیدنا و اقا سید ابراهیم نمودیم لهذا ختم آن هم بنام نامی  
 سید بزرگوار سید نعمت الله بنامیم و آن جناب نوشته که مولد این فقیر در سال هزار و پنجاه است  
 و الحالی بالان سی و نه سال از عمرم گذشت و در این عمر طویل چه قدر از مصائب پس روی داده

چون چهل از عمرم گذشت و باکو دکان لعل و لب اشغال داشتیم پس روزی باز رفتم و عرض کردم که  
 شش بودم که پدرم در رسید و گفت که ای پسر من ما بیایا تا بتزو معلم رویم و خط و کتابت را  
 تعلیم گرفته تا بدین اعلی برسی پس من از آن سخن گریتم و انکار کردم و می نه بخشید پس هوی معلم  
 رفتم و شروع بنظم حروف میخواندم چون روز دیگر شد من بنزد مادرم رفتم و گفتم که من مکتب را  
 میخواهم بلکه میخواهم باکو دکان بازی کنم پس مادرم پدرم خبر داد و در امتناع نمود پس من سر  
 نمودم که زودتر امر مکتب انجام دهم تا بازی اشتغال نمایم پس زمان کمی گذشت که قرآن را ختم کردم  
 بسیاری از قصاید و اشعار را خواندم و حال اینکه از عمر من پنج سال و شش ماه گذشته بود چون قرآن را  
 ختم کردم باز بوالده ام گفتم که مرا را کنند تا باکو دکان بازی کنم پس پدرم گفت که ای پسر من  
 کتاب مشقه را بگیر و بیایا تا نیز مردی رویم که برای تو امثله درس بگوید پس من گریتم پس پدرم خواست  
 که مرا را نماند کند -

### در عصاکشی سید برای استاد کور

پس مرا به نزد مرد کوری برد که امثله و بصرویه و تشریف زنجانی را خوب می دانست پس آن مرد مرا  
 درس گفت و سن برای استاد کور عصا کشیدم و او را خدمت میکردم و معالغه در خدمت او کردم  
 برای تدبیر چون امثله و بصرویه خواندم و خواستم که تشریف بخوانم پس بنزد سیدی از اقارب  
 رفتم که تشریف زنجانی را خوب میدانست و کافی هم خوب میدانست پس تشریف بنزد او میخواهم  
 و در ایام درس هر روز مرا با خود بیایع میکرد و میگفت که علف را دور و کن که لاف را بهای  
 ما بخورند پس من علف می بردم و او نشسته بود و صنایع صرف و اعلال و ادغام را برای من می خواند  
 پس آن گیاه و علف را پخته بزرگ می بستم و بالائی سر میگذاشتم و بنجانه اومی بردم و من میگفتم  
 که بکسان خود را بر علف چسبانی کن چون زمان گیاه سرگذشت و داخل شد زمان گرم ابریشم پس  
 من حمل کردم برای او تو ترا و بر بالای سر میگذاشتم تا اینکه سرم افرع شد پس پدرم پرسید که چرا  
 سر تو چنین شده گفتم نمی دانم پس مرا داد و اگر دانا ای که موی سرم بجات اول برگشت چون از تو  
 تشریف زنجانی فراغت یافتم و خواستم کافی بخوانم پس بقریه دیگر رفتم و در نزد مرد فاضل  
 کافی خواندم پس نزدی در مسجد بودم که مردی بابا سفید و عمامه بزرگ و از دشت گویا عمامه  
 گینه کوچکی بود و او پدرم بنماید که مرد عالمی است پس من بنزد او رفتم و صیغه از صیغ صرف  
 از او سوال کردم پس او جواب نگفت و مضطرب شد پس من با او گفتم که بعد از این یکبار



بجاستی پس چرا این بارگران را بر سر گذاشی پس حاضرین خندیدند و آن شخص همان ساعت بجا  
 در رفت و این کار مرا بران داشت که در صبح صرف کوشش کنم و من اکنون نزد خدا طلب تقوا  
 یتیم از سوال کردن آن مرد مؤمن لیکن حمدی کنم خدا را که این امر قبل از تعلق تکالیف و بلوغ  
 و وقوع یافت پس منی در اینجا ماندم تا از آن بسوی قصر عشار رفتم زیرا که شنیدم که در اینجا مردی  
 و پادشاه و موقوفه که فاضل و صالح و ورع سید نجم الدین بود در نزد آن عالم درس میخواند  
 چون به آنجا رسیدم دیدم که برادرم از آنجا برگشت منم با او برگشتم و بفریاد خودمان آمدیم و از آنجا  
 بشتابنی پس رفتم که در نزد مرد عالم که در آنجا بود درس بخوانیم پس در آنجا مدت مدیدی ماندم  
 پس از آن قریه خودمان پس برادر من که بزرگتر از من بود بسوی خزینه رفت پس گفتم بدرم که من  
 میخواهم که سفر کنم و بسوی برادرم بجویند و روم برای طلب علم پس بدرم مرا بشتابان آورد  
 و در کشتی نشستم و از راه تنگی عبور کردم که از هر دو جانب نی گرفته و راه وسعت داری نبود  
 بجز بقدر آنکه کشتی عبور کند و در آن زمان گفتم بهم نشانی بود و از آن نیز نشانه بسیار بیرون  
 آمدند که هر یک مانند زنبور بودند و هر کجا که میش میزدند آن مقام و روم میکرد و در آن راه جاعتی  
 از اهل کایش منزل داشتند پس آنها را قصد نمودیم و گرسنه بودیم پس وقت عصر برایشان  
 وارد شدیم و صاحب خانه برای ماغش نمود و چون وقت مغرب شد نماز گذاریم پس در انتظار عشا  
 ماندم تا وقت خواب شد غذای نیاوردند و گرسنگی ما زیاده شد و ما را خواب هم غلبه کرد پس چون قهقهه  
 از شب گذشت صاحب خانه بنزد آمد و گامیش خود را با سامی ایشان ندانود آن حیوانات  
 نیز در او آمدند من از شش تنفسا کردم که این شخص از این گامیش چه میخواهد گفت  
 میخواهد که آنها را بدو شود و برای شما از شیر آنها با برنج غذای بسیار بدیم من گفتم که اما الله  
 و اما الله را چون و چرا میدیم چون وقت قریب صبح شد پیاله بزرگی آوردند و ما را بیدار کردند  
 پس چیزی از برنج بر روی کاسه دیدیم پس دستهای ما را تا مرفق در میان آن کاسه بردیم  
 و از آن شیر نوشیدیم و آن شیر را به زبانی گرسنگی ما شد بی در قعر کاسه چند دانه از برنج محسوس  
 بود پس بعد از طلوع آفتاب سوار شدیم و بسوی خزینه آمدیم و برادرم پیش از من در نزدیکی از  
 اکابر خزینه همان بود و در نزدیکی از فضل شریع جای بنوازد پس ما شریک بودیم و در کس شدیم و  
 باقی ماندم و شرح جابر بدی بخواندم بر شاه و این استادیم خدمت بسیار از آنکه گفت  
 و این شش شیخ من بود و هر یک از آنها را حکم کرده بود که اگر برای قضا حاجت بسوی خطیرت



بر دیم دو سنگ یا ذو آجر از نزد یک قلعه ترک بیاورد پس بسا بود که روزی چند دفعه میرفتیم و آنجا را می آوردیم و این حالت مابود چون در نزد هسنگ بسیار جمع شد خواست که خانه بنا کنند پس بنائی آورد و ما عمل بودیم و هر وقتیکه بخیزه عتیقه میرسیم و اراوه میگردیم که برگردیم استاد میگفت که ای اولاد میخواهد که بنی محل و بی بار محبت کنید پس برین بودیم و از این انجا بسیار دیگر میخرید و بامیگفت که ان راحل کنید ما آنجا را بر می داشتیم و کتاب آنجا بر روی ما بچکید و اگر می خواستیم که حاشیه کتاب او نقل کنیم اذن نمی داد لیکن بسا بود که کتاب را از روی می نمودیم و حواشی را نسخ میگردیم و این احوال او با ما بود و با اینحال ما بودیم به نهایت رضا که او را خدمت نمایند تا از برکات انفاس شریفه اش مستفیض شویم و آنجا بسیار حرص بر کتاب بود و اما کتب او بعد از او در نزد شوهر و دخترش رفت که هیچ قرین در نزد ایشان نداشتند بجز این حال مابود در درس -

### در خوردن پوست خربزه

و اما احوال ما بالنسبه با کل ان بود که مادر خانه یکی از اکابر انجمن نزل داشتیم و در اکثر اوقات در مدرسه برای مباحثه تا ظهر کثرت می نمودیم چون بمنزل ان مرد میرسیم سید بیدیم که ان از غذا فارغ شده اند پس تاشب بے غذا میماندیم و رفیق من از پوست خربزه که بر زمین ریخته شده بود بر می داشت و بهمان نحو خاک آلوده تناول می نمود و از من احوال را استور نمیداد از راه خجالت و حیاد من هم مانند او کردم پس روزی ادم و رفیقم را طلب داشتیم دیدم که پوستخارا جمع کرده و در زیر درخت و آنجا را میخورد با اینکه آنجا خاک آلوده بود و من چون من انرا دیدم خندیدم پس گفتم که چو اخی بدی گفتم که مرا همین حالت است و هر یک از ما حال خود را از ان دیگر کتمان می نمودیم پس او گفت که اکنون این نحو اتفاق افتاده پس هر روز با هم این پوست خربزه را جمع کنیم و باب انرا بشوئیم و بخوریم پس مدتی بر این احوال بودیم و مطالعه را بر دشمنای ماه می نمودیم و من چون کتب را حفظ کرده بودم مانند الفیه ابن مالک و کافیه و مانند آنجا پس چون شعبا ماه داشت من مطالعه بسیار می نمودم و اگر شعبا بدون ماه میشد من مکرر میگفتم فرائد منون را تا فراوانش بختم و اهل مجلس می نشستند و منم با ایشان می نشستیم و اظهار میکردم که در سرم صداع است پس مرا در میان دوزانو میگذاشتند و این منون را فرائد میگفتم و من چون بود حال من پس دردم از جراحت آمد و گفتم که مادر شما طالب دیار شما است پس به شما آید

آمدیم و مدتی لم در آنجا ماندیم و از آنجا بسوی حمزه مراجعت نمودیم پس مدتی از اهل جرایر را دیدیم که میخواست که بسوی شیراز برو پس برادرم اسباب او را برداشت و بجانب مصر رفت و من با افر و بخیر آمدم پس بسوی حمزه رفتم دیدیم شخصی از اهل جرایر را که شیراز میرفت پس برادرم هم اسباب خود را گرفت و به بصره رفت و من با او بخیر رفتم و ماه مبارک رمضان بود پس چهار روز در نزد اهل خود ماندیم و من افر و در کشتی سوار شدیم و قصد مصر کردیم چون کشتی سوار شدیم بدون اینکه اهل من مطلع شوند من گمان کردم که پدرم مرا طلب کند پس با اهل کشتی گفتم که من جابه خود را میکنم و در آب نازل میشوم و مکان کشتی را نگاه میدارم که کشتی برود و من در آب باشم تا مرا کسی نه بنید پس چنین کردم تا بجای رفتم که دیشم اینکه کسی مرا طلب نمی کند پس کشتی سوار شدیم و در آنشای طریق جمعی را دیدیم که در کنار شطرنما در وسط بودیم پس شنیدیم که با ما بود و فریاد زد که شما از اهل سنت میباشد و یا شیعه گفتند از اهل سنت میباشد پس این شیخ گفت خدا لعنت کند فلان و فلان و فلان را ایامی دانید که فلان بود پس ایشان فریاد بدشنام برآوردند پس اهل کشتی فریاد کشیدند برایشان و کشتی میرفت و انجماعت از کنار شط میرفتند و ما را سنگ میزدند باین احوال تا نصف روز رفتم پس به بصره رسیدیم و سلطان بصره در آن زمان حسین پادشاه بود پس در آنجا ماندیم و درس میخواندیم در نزد مرد فاضلی از اجداد سادات پس مدتی کم در آنجا ماندیم پس والد آمد که ما را بخیر آید برگرداند ما هم اظهار رغبت کردیم پس آمدیم و کشتی اجاره کردیم بدون اطلاع والد و سوار شدیم و بجانب شیراز رفتم و از کشتی بیرون آمدم و من و برادرم مالی که آید کردیم و در راه کوهها بود پس با پائی برهنه آن راه را طی کردیم و من مایه ساله بودم و در وقت نماز صبح بشیر از رسیدیم پس بخانه آن شیخ که با ما بود رفتم و منزلش از مدرسه منصوریه دور بود و جاسخویم که در آن مدرسه منزل کنیم زیرا که بعضی از اطباء مادر آنجا بودند پس آن شیخ گفت که این راه را بگیرد و بگویند که مدرسه منصوریه را میخواهم و ما فارسی نمیدانیم پس ما رفتم و این سخن را تقطیع کردیم پس یک کلمه را من ضبط کردم و کلمه دیگر را آن دیگر ضبط کرد پس هر که را میدیدیم یکی میگفت که مدرسه منصوریه آن دیگر می گفت که میخواهم پس بان مدرسه رسیدیم پس من دیشم و با دین داخل مدرسه هر طلبه که بیرون میآمد و میزد و آن آثار نمیداد که در من میدید بر من رفت بیکه دلبس چون صدیقی ما را پیدا کردیم در حجره او نشستم و روز دیگر زبانت را جفاصل نسیم که در انقباض ما که درس میگفت پس برادرم سلام کردیم پس برخواست و ما به پشت نمونی سجد کردیم و گوش

به گرفت و گفت که ای فرزند مبارک که نفس خود را شیخ عرب بگردانی در پناه دوست  
واری پس وقت خود را بخرایج گردانی اگر چنین نکنی مردی فاضل خواهی شد پس کلام در گرفت و از  
دوستان عزت گردیدم و در زمان قرائت او با آداب و سبک متولی مدرسه پس خبری قلیل برآ  
ما معین ساخت که هیچ وجه کفایت حال مانعی نبود پس در نزدان شیخ مشغول بدرس شدیم و در نزد  
غیر او نیز مشغول بدرس شدیم چون مدتی کم گذشت برادرم و صدیقم گفت که بهتر آنست که بخدایر  
برگردیم زیرا که معاش کفایت نمیکند من گفتم که من باجرت کتابت میکنم برای معاش من و کاغذ  
من و آنچه بدان محتاج میباشم و باین حال چهار درس بنخواندم و بعد از وقت از مسجد دوم و تیسری  
به تنخوا و حالت من آن بود که در وقت کرامی تابستان طلبه بام مدرسه بنجوابیدند و میبشتند  
و من در حجره راضی بستم و شروع نمودم مطالعه و حواشی و تصحیح درس تا آنیکه موزن قریب  
بصبح مناجات میکرد پس وی خود ابروی کتاب میگذاشتم و میخواندم چون صبح طلوع  
میکرد بتدریس اشتغال داشتم تا وقت ظهر پس چون موزن اذان ظهر میگفت انوقت بدرس  
میرفتم و درس را بنخواندم پس بسا بود که قطعه از نان از دکان نان وایگر فتم در راه از این خوردم  
و راه میرفتم و در اغلب اوقات نان نمیافتم پس تا شب باقی بماندم و اکثری از احوال چون شب  
داخل میشد شک میکردم که مان خوردم یا نه چون فکر میکردم بخاطر می آمد که چیزی نخورده ام  
و بسا بود که برای مطالعه چراغ نداشتم پس غرقه بلندی گرفته بودم که در مانع متعدد داشت پس  
هرگاه ماه روشنائی میداد کتاب میکرد فتم و مطالعه نمیدادم و هر وقت که ماه روز میزد و ازان مکان  
انتقال می یافت در دیگر را باز میکردم و قناعت دو سال بهین اصول اشتغال داشتم پس چشم  
ضعیف شد تا این زمان بصفت خود با قناعت و یکد رسی داشتم که حواشی آن را بعد از نماز صبح  
در ایام زمستان می نوشتم و از شدت سرما خون از دستهای من بیرخت و من تلفت نبودم تا سه  
سال بر این منوال گذشت پس شروع کردم در تالیف مفاتیح البیاب شرح تحذیب در علم نحو که من  
آن از تصنیفات شیخ بجا الدین محمد بود و تعدد الله بر حمت و در آن وقت شرعی بر کافیه نوشتم  
پس علوم عربیت را در نزد مراد فاضل از اهل بغداد بنخواندم و اصول را در نزد میرد محققه انابل  
احسان و منطق و حکمت را در نزد محققین فقیهین شاه ابوالولس و میرزا ابراهیم و علم قرائت را در نزد مراد  
فاضل ز اهل بحرین و ما جامعنی بودیم که درس بنخواندیم و در نزد شیخ طویل شیخ صفیر بحرانی و آن درس را  
و دیگران بنخواندند و من باین مشاع بنمودم پس چون بنزد شیخ میرفتیم که پیش نشسته بود با او میگفت که قرائت

مکن تا اینکه می نشست در نزد قاری و ما را بجمع می نمود و بر دوش بر فم می ان از مطالعه می نمود و افق  
 افتاد که خبر فوت جاعته از اعمام ما و اقارب رسید پس ان روز را در عزای ایشان نشستیم و بیا  
 تر فتم پس استاد از حال سوال کرد با گفتند که ایشان در مصیبت می باشند پس روز دیگر در سن فتم  
 پس راضی نشد که در سن را بگوید و گفت خدا تعالی بر پدر و مادر من لعنت کند اگر شما را در سن گویم چرا  
 و بر دوش بر سن نیامد پس حکایت حالت را با و کردیم او در جواب گفت که سزاواران بود که شما  
 بر سن بیایید و بعد از خواندن درس بید و بغض اداری خود اشتغال نمایند و این پدر شماست  
 که خبر فوت او هم خواهد رسید پس بید در سن دست بردارید پس با قسم خوردیم که مادر سن را قطع نمی  
 کنیم در هیچ روز اگر چه مصیبت های بسیار بار و کند پس راضی شد که درس گوید ان هم بعد از مدتی  
 راضی شد و قبول کرد و اتفاق افتاد که مادر نزد او در اصول فقه شرح عمیدی را میخواندیم پس  
 مسئله در ان اتفاق افتاد که خالے از اشکال نبود و ما جاعته بودیم پس با گفت که مطالعه کنید  
 و مشایین مطلب را پس هر که صبح آمد و حل این مطلب نمود پس بر پشت دیگران سوار شود و از  
 مکان تا فلان مکان سواره برود چون صبح نزد او فرستیم و رفقا هر یک ان مسئله را تقریر  
 کردند پس من گفت که تکلم کن پس من نیز تقریر ان مسئله بخوانم که فهمیده بودم نمودم استاد گفت  
 که همین صواب است و آنچه این جماعت گفتند غلط است پس من گفتند که آنچه درین مسئله  
 بخاطر آمد اطلاع کن تا من انرا بر حاشیه کتاب بنویسم پس من برا و اطلاق کردم و او می نوشت  
 پس چون فارغ شد من گفت که بر پشت یک یک سوار شوند با همگان پس یک یک بر دوش نشستند  
 با بان مکان بردند و این قسم حالت ان استاد بود پس استاد من در ان روز مرا بخانه برد و گفت  
 که این دختر من است که میخواهم که او را بتو تزویج کنم من گفتم اگر خدا بخواهد پس ازین که عالم شدم  
 و از تحصیل فراغت یافتم خواهم تزویج کرد پس چنان اتفاق افتاد که ان استاد بسوی هند سفر کرد  
 و مادر حید را با و هند برداشت و یک روزی از او سوال کردم از تفسیر که شیخ عبدالعلی جویری  
 از اخبار تالیف کرده بود پس او گفت که تا شیخ عبدالعلی زنده است تفسیر او بعیت یخفوس نمی آید  
 چون او وفات کند اول کسیکه ان را بابی نویسد من خواهم بود پس این رباع را خواند -  
 حق بختی بکفر فضل انفتی تو گاه و بختا فاذا ما ذهب الحج به الحرم علی نکتة یکتبها عنه ما بالکلب  
 و نظیر این سخن اینکه مردی نزد فضل از صفهان کتابی نوشت پس ان کتاب مشهور شد و بحکم  
 ان بر ان کتاب نکر و پس یکی از علماء با او گفت که کتاب تو چرا شهرت نیافت ان مصنف در جواب



گفت کتاب او دشمنی است چنان دشمن وفات کند آن وقت کتاب شهرت خواهد کرد گفت آن دشمن کیست گفتیم آن دشمن منم و آن مصنف این سخن را راستی گفته -

در کرامت سید محبت الله

و من در شیراز باقی ماندم تا قریب به نه سال و در آنجا از گر سنگی و شفت الله زمین رسید که بجز خدا کسی نمیداند و در خاطر من است که من در روز چهارشنبه و خنجره بهر بروم و هیچ چیز بغیر آب نیست من نیامد پس چون شب جمعه شد دیدم که دنیا بمن دور میزند و دنیا و چشم من تاریک شد پس نزد قبه سید احمد بن امام موسی کاظم رفتم و بقبر او رسیدم و قبر را در بغل گرفتم و گفتم که من مصحان تو هستم پس همان جا ایستاده بودم که یک شخص سب قوت انشب را بمن عطا کرد پس خدا را حمد و شکر نمودم و با این نعب و رحمت بسا بود که بیانات میرفتم با اصحاب و علماء و یک هفته یا کمتر یا بیشتر در آنجا بودیم ولیکن اشتغال بعلم را از دست نیدادم و خدای تعالی در شیراز بمن منت گذاشت با صاحبی صلح آنجا را علماء و با من موافقت در سن داشتند و از جمله ریاضات من برای تحصیل و در سن آن بود که رفیقی داشتم که در کنار شیراز منزل داشت و من در نزد او میخوابیدم برای اینکه از روشنائی چراغ او مطالعه کنم و برای من درسی بود که آن را در پیش چراغ در آخر شب در مسجد جامع میخواندم و آن در طرف دیگر از بلاد بود و برینجا اتم و حال آنکه از شب بسیار باقی بود و عصای بر میداشتم و میان منزل من و آن مسجد بازار بسیار بود و در آخر شب چراغی نبود بلکه همه بازار تاریک بود و در نزد هر دو کان سگی بود که قریب بگو ساله بود و محافظت دکان مینمود و من تنهایی از آن راه دور می آمدم چون بازار میرسیدم دیوار را میگریزتم تا براه هدایت یابم چون بدکان بقال میرسیدم شروع میکردم بخواندن اشعار بعدای بلند تا سگ گمان نکند که من دزدم بلکه گمان کند که من از جماعت عبور کنندگان میباشم و در نزد هر دو کان بانبه سگی که در آنجا بود حیل میکردم تا از او خلاص شوم و جندی از زمان همین منوال گذشت و من در مدرسه منصوریه بودم و حجره من فوقانی بود و دوست داشتم که کسی نزد من آید و یا از نزد یک حجره من بگذرد و همیشه تنهایی را داشتم و مدتی بهمین احوال بودم تا آنکه پدر و مادر من نوشتند که بیا بجزایر پس من و برادر من بخیر آمدیم چون باهل خود رسیدیم ایشان برای قدوم ما خوش حال شدند و دیگر آنیکه هرگز در آن بلاد نرفته بود بدون مسلم گرفته بودند پس والد ام گفت که باید تزویج کنی و باعث براین آن بود که ما در زمانیکه تزویج نمودیم خواهیم در جزایر سکنی نمود پس سخن والد به پذیرفتم و از تزویج مدت بیست روز

در اینجا ماندیم پس از روزی بزبارت مرد فاضلی رفیقیم در قریه که آنرا نهر صالح میگویند پس چون جمع شدیم  
و مباحثه در علوم عقلیه نمودیم آن مرد من گفت و الاسفاه بر تو که چگونه علم حدیث از تو فوت شد  
پس گفتم که چگونه فوت شد از من علم حدیث گفت بجهت قول ایشان که علم در فروج نثار می شود پس  
این سخن از غیرت در من اثر کرد گفتم که ای شیخ قسم بخدا که بابل خود رجوع نمیکنم و از این مجلس  
که برخاستم خواهم بشیر از رفت پس استبعاد در کلام من نمود بر خواستم بکشتی نشستم پس بجای  
رسیدم که سلطان بصره و ملا خطه کردم که پدرم خواهد بدنبال من آمد پس قاصد شیراز شدم و بان  
رفتم و برادرم از عقب من آمد و در اینجا اقامه کردیم تا اینکه خبر فوت والد تعذره الله بر حتمه ما رسید  
پس کجایه یکتا در اینجا بودیم که مدرسه منصور آتش گرفت و یک نفر از طلاب سوخت و بعضی از کتب خشت  
و مقدّمات روی کار آمد که با اصفهان مسافرت کردم و با جماعات بسیار بودیم و در راه سزاوار  
شدت کرد که قریب بخلاکت شدیم پس خدا تعالی منت بر ما گذاشت اینکه با اصفهان رسیدیم  
و بعد رسد رفیقیم که در آن زیاده از چهار حجره نبود و در کجاست نشستم پس چون میخواستیم و یکی میخواست  
که بقضاء حاجت رود و همه را بیدار میکرد پس امور معاش بر ما تنگ شد و آنچه در نزد ما بود از جامه و غیره  
فروختیم و عذای شوری خوردیم برای اینکه بسیار خورده باشیم و اشیاء ثقیله میخوردیم و بندگان  
خداوند عالم منت گذاشت بر من معرفت استاد ما اخوند ملا محمد باقر مجلسی خدا ایام سلامت را مستدام  
بداد و پس انجناب مرا بمنزل خود برده و در آن منزل چهار سال تقریباً ماندم و در فقای خود را بنزد  
او معرفی نمودم پس سباب معاش ما را فراهم آورد و در خدمت انجناب علم حدیث میخواندم پس  
میرزا تقی نام مدرسه بنا گذاشت و مرا مدرس آن مدرسه کرد و آن مدرسه در قرب حمام ششم بجای  
واقعست پس اصفهان اقامه کردم و تقریباً مدت هشت سال در اینجا تدریس کردم پس در  
چشم من ضعف پیدا شد بسبب کثرت مطالعه و در اصفهان جماعتی کمال بودند هر چه بداد و اسه  
چشم کردند پس از روی ایشان خبریاتی الم چیزی ندیدم پس من با خود گفتم که من و اما ترم بدوی  
و کرامت سید نعمت الله

پس برادرم گفتم که مرا اراده سفر نشاء به عالیست برادرم گفت که من هم با تو میایم پس از راه  
اصفهان رفیقیم و چون بلده کرمان شامان رسیدیم و بمنزل مارونیه رسیدیم که آن را هر دو نفر  
بنا کرده پس چون کوه بالا رفیقیم در بالای کوه ما را آن آمد و هوا سردی بود و از سنگها پا  
می لغزد و کسی را قدرت نبود که بر بالای چهارپایان بنشیند از شدت سردی ما را آن پس من شروع نمودم

در اینجا بودیم پس از روزی بزبارت مرد فاضلی رفیقیم در قریه که آنرا نهر صالح میگویند پس چون جمع شدیم و مباحثه در علوم عقلیه نمودیم آن مرد من گفت و الاسفاه بر تو که چگونه علم حدیث از تو فوت شد پس گفتم که چگونه فوت شد از من علم حدیث گفت بجهت قول ایشان که علم در فروج نثار می شود پس این سخن از غیرت در من اثر کرد گفتم که ای شیخ قسم بخدا که بابل خود رجوع نمیکنم و از این مجلس که برخاستم خواهم بشیر از رفت پس استبعاد در کلام من نمود بر خواستم بکشتی نشستم پس بجای رسیدم که سلطان بصره و ملا خطه کردم که پدرم خواهد بدنبال من آمد پس قاصد شیراز شدم و بان رفتم و برادرم از عقب من آمد و در اینجا اقامه کردیم تا اینکه خبر فوت والد تعذره الله بر حتمه ما رسید پس کجایه یکتا در اینجا بودیم که مدرسه منصور آتش گرفت و یک نفر از طلاب سوخت و بعضی از کتب خشت و مقدّمات روی کار آمد که با اصفهان مسافرت کردم و با جماعات بسیار بودیم و در راه سزاوار شدت کرد که قریب بخلاکت شدیم پس خدا تعالی منت بر ما گذاشت اینکه با اصفهان رسیدیم و بعد رسد رفیقیم که در آن زیاده از چهار حجره نبود و در کجاست نشستم پس چون میخواستیم و یکی میخواست که بقضاء حاجت رود و همه را بیدار میکرد پس امور معاش بر ما تنگ شد و آنچه در نزد ما بود از جامه و غیره فروختیم و عذای شوری خوردیم برای اینکه بسیار خورده باشیم و اشیاء ثقیله میخوردیم و بندگان خداوند عالم منت گذاشت بر من معرفت استاد ما اخوند ملا محمد باقر مجلسی خدا ایام سلامت را مستدام بداد و پس انجناب مرا بمنزل خود برده و در آن منزل چهار سال تقریباً ماندم و در فقای خود را بنزد او معرفی نمودم پس سباب معاش ما را فراهم آورد و در خدمت انجناب علم حدیث میخواندم پس میرزا تقی نام مدرسه بنا گذاشت و مرا مدرس آن مدرسه کرد و آن مدرسه در قرب حمام ششم بجای واقعست پس اصفهان اقامه کردم و تقریباً مدت هشت سال در اینجا تدریس کردم پس در چشم من ضعف پیدا شد بسبب کثرت مطالعه و در اصفهان جماعتی کمال بودند هر چه بداد و اسه چشم کردند پس از روی ایشان خبریاتی الم چیزی ندیدم پس من با خود گفتم که من و اما ترم بدوی و کرامت سید نعمت الله

حضرت ابیه الکرسی پس پنج کس از اهل قاضیه بودند که آنیکه از چهار افتاد و من بجهت الله تعالی منزل را  
 رسیدیم و در آن منزل کاروان سرائی کوچکی بود که بهومات آن برای مرا بط چهار پایان بود پس  
 اسباب و کتاب را در میان طویلله گذاشتم و چنان اتفاق افتاده بود که سرکنیجا را آتش زده  
 بودند و در میان طویلله پیمیده پس ما در میان باران و دود و تیرماندیم پس از ترس باران  
 باندرون طویلله میرفتم و بینی خود را از دود دیگر فیم چون نفس تنگ میشد بیرون می آمدم و اندکی  
 در میان باران میماندیم و کارمانش بان بود که برای نفس زدن بیرون می آمدم اما سه  
 برادران چه قدر آن شب شب طولانی بود چون آفتاب طلوع کرد اهل قریه که آن نزدیکی  
 منزل داشتند آمدند که مان بآفرودند پس زنی آمد که ریش بلندی داشت و نصف آن سیاه  
 و نصف آن سفید بود پس ما تعجب کردیم پس بقریه رسیدیم کتابها و متاع ما را اینجا گذاشتیم  
 و با جامه عتیکی بسامره رفتم چون مسافت یک فرسخ راه طی کردیم مردی را دیدیم که باگفت که شما  
 میروید و دزدان و پیش روی شما در نهر پاشا هستند پس زمانی در تردد بودیم که برگردیم و یا برویم  
 پس غم را بر فتن حزم کردیم چون بان نهر رسیدیم پس سراسیمه از دزدان درآمد و ما تا فتن  
 آغاز نمودند و من شروع نمودم بقرائت ایه الکرسی چون دزدان نزد ما رسیدند بجلیده بلیک ناحیه  
 آستاده و فکر میکردند و در میان آمدند و گفتند که شما راه را گم کردید چنین هم بود که ما راه را  
 گم کرده بودیم پس مردی را با ما دلیل فرستادند تا نزد یک بقا زانی ما را رسانید پس دیدیم که ساد  
 سامرا ما را استقبال کردند برائے اینکه از مال اموال گرفته باشند پس گفتند که مال های خود را بگذاشته  
 بوبرا الهائی ما سوار شوید پس چهار پایان ایشان را سوار شدیم و در شب وارد مشهد مبارک شدیم پس  
 در خانه سیدی نزول کردیم پس زنی قدری از بهیرم او را که قیمت آن کمتر از یک فلس بود پس چون نماز  
 صبح کردیم گفتیم که باید زیارت رویم سید صاحب خانه گفت که باید زیارت نروید تا ضیافت مرا  
 خورده باشید ما گفتیم که همراهان و گوشت داریم سید گفت که این نخواهد شد پس بعد از ساعته  
 کاسه بزرگی جوین آورد و در آن آب سیاهی بود و ندانستیم که در زیر آن آب سیاه چیست و در آن  
 عاشوق چندی بودند پس گفت که دست دراز کنید و آن آب گرم بود پس ما عاشوق برداشتیم  
 و عاشوق بقهر آن پیاله میرسید پس ما دست را با عاشوق داخل آن طرف نمودیم دیدیم که در زیر  
 آن چند دانه برجست که با آب جوشانیده اند پس هر یک از ما یک عاشوق خوردیم و زیارت  
 رفتم پس آن سید باگفت که بدیندای محمان من که سادات سامره را خونی از حد نیست چون

بقیة امام در آمد لباس می شمارا بیکدیگر و شما نام من خودید پس من شمارا بقیة بیکم که با ما هست  
ما زده را بمنزل من گذارید و لباس کهنه بردارید تا اینکه مراجعت کنید پس اصحاب ما سخن او را گوش  
نکردند و لباس می می تان را نیز وا گذاشتند پس من گفتم که امشب سر ما در من تاثیر کرده پس لباس ما  
نمود همه را بر بالای یکدیگر پوشیدم پس چون زیارت رفتم در و در و اول چهارم می از ما گرفتند چون  
بدر دوم رسیدیم باز ما گرفتند پس موالی خود را زیارت کردیم و بسرداب مبارک رفتم چون بسرداب  
ور آمدیم با احاطه کردند در زیر زمین پس هر چه خواستند از ما گرفتند و گویا من دیدم که یک طرف  
تنگ در دست صافش بود و طرف دیگر در دست سببی از سادات و صاحبان برهنه بود  
پس بمنزل خود رفتم و بصاحب خانه گفتم که لباس می را بیاوردان سید گفت که در اول با من  
حساب کنید بر حقوق من و حقوق مرا ادا کنید گفتم بسیار خوب پس خودت حساب کن گفت اول  
حق استقبال است گفتم که این حق و نمی است پس گفت که بخاطر شما هر یک دو محمدی بدهید پس او را از  
ما گرفت پس از آن گفت که دیگری حق منزل و شب است پس از اہم گرفت پس از آن گفت که حق منزل  
مروزه پس از اہم گرفت از آن پس گفت که حق خطبہ نیزم پس از هر یک نصف محمدی گرفت  
پس از آن گفت که حق از نیکه نیزم او را از اہم هر چه خواست حساب کرد و گرفت پس از آن گفت  
که حق اعظم ضیافت است پس از هر یک یک محمدی گرفت پس از آن گفت که حق حمایت است که در  
منزل بودید و الاسادات هر چه شما داشتید از شما بگیرند پس از اہم گرفت پس از آن گفت  
که حق مشایعت و از اہم گرفت پس چون این حقوق را گرفت با و گفتم که اکنون لباس می را بدم  
در جواب گفت که شما پیش خود فکر کنید و ببینید که اگر شما بان لباس ما داخل قبۃ سے شدید یا  
سادات انکار از شما نمی گرفتند و یا اگر من از سادات نیستم پس ان لباس ما را از شما گرفتند  
بدون اینکه انتی بشناکده باشم پس با و گفتم که خدا تو را جزائی خیر دهد و پیش بخدا رجوع کردیم  
و از بغداد بمشهد کاظمین و از آنجا زیارت آقای امام حسین رفتم و من خاکی از بالای سر هر  
امامی برداشته بودم و از طرف پای امام حسین خاکی برداشتم و از بالای ان خاک  
گذاشتم و از آنجا کشیدم پس در آن روز چشم قوت گرفت و قدرت بر مطالعہ پیدا کرد و تو  
از اول شد و من بر صیغہ شرح منبوشتم پس از آن دور شد و ع در امام ان نمودم و الان  
ہر وقت کہ رید و غیر ان مرا عار من میشود و بخیر سے امان اکتال میکنم ان دوار است  
و چون بمشهد امیر المومنین رفتم ان خاکی را زیارت کردم و دست خودم را در زیر فراش بردم



در نزد سید مبارک برای اینکه چیزی از حال بردارم پس دست من در سیدی از درهای طب  
آمد پس انرا گرفتیم و چون بیرون رفتم براسی برادران مومن نقل کردم ایشان همه تعجب کردند  
و گفتند که ما هرگز نشنیدیم که درین مکان کسی دری پیدا کرده باشد بلکه البته ملک انرا آورد و در  
ان مکان گذشت زیرا که قبل از ان زمان بسالهای بسیار یکی از خدام دری در محن مبارک  
ان جناب پیدا کرد پس متولی انرا از او گرفت و انرا بجهت اینکه از ان مکان پیدا شده بود  
برای شاه صفی فرستاد و مجللان در ان گشته ساختیم و ان گشته را ان الا ان در نزد ما هست که بان تبرک  
میجوئیم و احوالات عجیب از ان در مشاهده نمودیم زیرا که من گشته مزبور را با گشت و ششم پس مسجد  
جامع در شتر رفتم پس نماز مغرب و عشاء را نمودم و بمنزل خودم آمدم و در نزد چراغ ششم و نگاه  
کردم دیدم که گنجین گشته را تا ده است و دانستم که در ان شب اتفاقا پس دینک شدم و حزن  
شدیدی مرا عارض شد پس بعضی از شاگردانم گفتند که ما چراغی بر میداریم و بطلب ان میرویم  
که شاید در روز اتفاقا ده باشد و من باما کن بسیار رفته ام پس گفتم که تو کل کنی و بر خدا و طلب کنی و انرا  
پس چراغی گرفتند و رفتند پس اول دفعه که چراغ را بنزد یک زمین گذاشتند که انرا بیانید  
بناظر ایشان آمد و انرا پیدا کردند و ان مقدار یک خود بود پس مردمان تعجب کردند پس چون  
مرا اثر ده دادند خیال کردم که اموال دنیا را بمن دادند و الحمد لله که الان همان در در نزد  
من موجود است و چون از زیارت فراغت یافتیم شروع کردیم در زیارت افاضل و مجتهدین  
و مباحثه با ایشان و مصاحبت ایشان پس بجانب راحیه آمدم و من در نزدیکی از مجتهدین  
مهمان بودم و در انجا ایام کمی ماندم پس کشتی اجاره کردم و بران سوار شدیم و قصد جزایر  
نمودیم پس چون کشتی دو فرسخ راه تقریباً طی کرد و بکل نشست پس کشتی و یکروز در انجا ماندیم پس  
از ان یک فرسخ یا بیشتر رفت باز ماند اول استاد و باز رفت و بکذا پس اهل کشتی تعجب کردند  
و اهل سفینه گفتند که هرگز سفینه بر این نحو برایش اتفاق نیفتاد پس من در نزد خود فکر کردم و گفتم  
که این ماه جادوی است و ماه رجب نزد یک شده بود و زیارت رجب نزد یک بود و من انرا  
ترک کردم و قصد کردم جزایر را این سبب شد برای این بلیه پس بصاحب کشتی گفتم که اگر میخواهی  
که کشتی تو جریان کند پس من بیرون کن از کشته و کیفیت را با تو بگویم او تعجب کرد پس گفتم که در اینجا  
قریب است که یکی از برادران ما در انجا هستند پس من بمنزل او بروم تا کشته بیاید متقابل بمنزل او  
پس او کسی را با من فرستاد که راه را بمن بنماید پس چون بیرون رفتم از کشتی ان کشتی جریان پیدا

و ما بمنزل آن مرد که از احوال او و دوستان او و رسیدیم و او اعلام خود فرستاد و بکشتی رسید  
و اسباب مرا آورد پس من باقی ماندم در نزد آن مؤمن در ایام کمی و من و او زیارت رجب فرستیم  
و آقای ما امیرالمومنین را زیارت کردیم پس چون از زیارت فارغ شدم ما بمنزل آن مرد رسیدیم  
در مدح آب فرات

و قوی او برکنار فرات بود و در خسته فوی در آب بود که بر بالای شاخ آن مجلس و منظر داشت  
و کشتی از زیر آن میرفت و مکانی از آن بهتر ماندیدیم و در روز یک و در آج شکار میکردند و در شب  
از اینجا میخوردیم و آب فرات نیز در نهایت لطافت و عذوبت بود زیرا که در حدیث وارد است که ریخته  
میشود در آب فرات هر روزی تا آبی از آب بهشت و در حدیث است که آب فرات چیزی بود که کمر  
و ابرص و صاحب همه را از آن شفا میافتد لیکن نجاست بدنهای مخالفین مباشران شده بود پس برکت  
بزرگ آنرا زائل ساخت و از آن برکت کمی باقی ماند و آقای ما حضرت صادق بقصد آب فرات  
از مدینه می آمد تا از آن بیاشامد و غسل کند و برگشت و در یک روزی وارد آب فرات شد پس یک  
مردی که بر سر آب فرات بود فرمود که باین فح آب بمن بده پس بان حضرت آب داد و آنجناب  
فرمود که باز آب بده پس باز آب داد و آنجناب آب را آشامید و برایش مبارک جاری ساخت  
پس چون فراغت یافت گفت ای محمد بن عبدالمطلب چه بزرگ است برکت این آب پس از آن من  
در کشتی سوار شدم و بجانب جزائر رفتم پس جماعتی را ملاقات کردم که از اهل کشتی بودند و ایشان  
گفتند از وقتی که تو از کشتی بیرون رفتی در هیچ جا کشتی نایستاد و ما بمنزل رسیدیم چون بخوار رسیدیم  
اهل من محال شدند برای اینکه برادر من پیش از من از شط بغداد بجا آمده بود و چون والد من او را  
دید من همراه او نبودم به تشویش افتاد که این البته برائے قضیه است که حادث شده پس سه ماه در آنجا بودم  
و در آنجا شروع کردم در شرح تہذیب حدیث پس از آنجا بسوی نهر صالح رفتم دیدیم که اهل آنجا  
برگزیدگان و صلحا هستند و علماء آنجا از اهل ایمان می باشند و منزه از نفاق و حسد می باشند  
پس همه ایشان بن احسان کامل نمودند و شش ماه با من تیر در آنجا ماندیم و برای ما مسجد جامع  
بنام کردند که از اول شیخ اعلی خاتمہ محمد بن شیخ عبدالبنی جزائری نماز میکرد و مادران نماز  
جماعت میخواندیم نه نماز جمعه پس ابن سلطان محمد عا که فرستاد بسوی سلطان بصره که با او جنگ  
کند و جزائری و بصره را از او بگیرد پس سلطان بصره بد آنجا رسید که جزائری و بصره را خراب کند و  
اهل این دو مکان را بسوی سجایب که قریب بخوار است نقل دهد پس ما همه آنجا فرستیم و او لشکر خود را

آب فرات  
در آنجا

در طلعه غریبه که است و خود با اهل جزایر در سیاحت و بسوی مامی آمد پس برای عیالی دو  
 خواهری انداختند و چون نزد او میرفتیم بر میخواست و مرا با خود بران عیالی نشاند و اظهار محبت  
 بمن نمود پس عساکر سلطان محمد بنزدیک رسیدند و طلعه را حصر کردند و هر دو زبان طلعه هزار توب  
 می انداختند بخو که گو باز من در زیر مال بر زه می آمد و من مشغول بکتابت تالیف شرح تنذیب بودم پس کتب  
 و عیال را برادرم بسوی حویره فرستادیم و من باقی ماندم با کتب تالیف پس من از سلطان اذن  
 خواستم در سفر کردن بسوی حویره پس بمن اذن داد و گفت که اگر تو بروی از میان سنجکس نخواهد بقی ماند  
 با ما پس در آن حضار مدت چهار ماه باقی ماندیم تا اینکه ماه مبارک رمضان رسید که شب جمعه بود و رسید  
 سلطان بصره از خیانت لشکرش ترسید و گریخت و بسوی و در قرق رفت پس این خبر بسوی اهل  
 جزایر در وقت طلوع رسید پس زنان و مردان و پیران و کودکان بسوی حویره فرار کردند و  
 سیان ایشان تا بانجا سه روز راه بود لیکن بیابانی بود که آب و گیاه نداشت پس در آن بیابان  
 از اهل جزایر بسیار مردن از ترس و گرسنگی و تشنگی آن قدری که عدد ایشان را خدا میداند و آن عساکر  
 در قریه بودند خلق عظیم قتل آمدند و حاصل نیکه هر که او را مشاهده میکرد خبر از روز قیامت میداد و  
 سلطان حویره قدس الله روحه که سید علینان باشد عساکر را بقتل اهل جزایر فرستاد و آب طعام  
 برای ایشان روانه کرد و خدا او را از ایشان جزائے خیر دهد پس ما در نزد او در حویره اقامه نمودیم  
 تقریباً مدت دو ماه ماندیم و مسافرت با صفهان کردیم لیکن از راه شتر پس چون شتر رسیدیم دیدیم  
 که اهل آن از اهل صلاح و فقرند و علماء را دوست دارند و در انجام دهنی از اکابر سادات  
 بود که اسم او میرزا عبدالقادر بود پس منزل او رفتیم و او برای ما معین کرد و از هر چه که محل حاجت بود  
 و الا ان او بر حمت خدا و اصل شد و دو فرزند برگذار کرد یکی سید شاه میر و دیگری سید محمد مومن و در  
 هر دو صفات کمال مالا یحصى میباشد با سن ایشان در عرب و عجم کریم تر از ایشان پیدا نمی شود  
 پس والد ایشان فرستاد بسوی حویره و اهل و عیال را آورد و بر آکس ایشان منبر لے قرار داد  
 و همه ما محتاج را فراهم آورد پس تقریباً مدت سه ده در شتر اقامه کردیم و از راه بدیه دشت بجان  
 صفهان مسافرت کردیم و اهل را در شتر گذاشتیم پس چون بدیه دشت رسیدیم حجره در کاروانسرا  
 گرفتیم و در آنجا نشینیم پس بعد از ساعتی یکی از رفقای گفتیم که برو و بین که از اصدف فارما کسی را  
 می بینی که برای ما منبر لے بگیرد پس او بیرون رفت و سیدی آورد که در اصفهان در نزد من  
 عرس میخواهد چون مرا دید فرح دید شدیدی نمود و گفت که جمیع از ملائذ شما از سکان این

بلکه میباشند پس ایشان را خبر کرد و ایشان از ساحات دیده بودند پس برای ما منزلی گرفتند و حال  
 آن بلاد محمد زمان بود و او عالم و کریم و سخی بود که در کرم نظیر داشت چون بعد از من اطلاع  
 یافت وزیرش را بنزد ما فرستاد و ما محتاج ما را معین خست پس در آخر روز حاکم ما را خواست  
 پس چون با او وارد شدیم گفت که من شنیده ام که تو شرع بر حقیقه می نویسی گفت می پس گفت  
 در دعار عرقه فقره می باشد از آنچه شرع نمودی پس گفت که آن فقره چیست گفت قول علی  
 تعذنی فیما اطلعت علیه منی بما یغفره الغادر علی البطش لولا حمله پس من در حل عبارت سه  
 درجه ذکر کردم پس گفت که یکی از این وجوه بخاطر من رسیده و دیگر به خاطر اقا حسین  
 خوانساری رسیده پس ایشان وجوه را نیکو شمرد و شروع در مباحثه نمودیم و من با او در سخن  
 گفتن احترام می کردم پس بر دو زانوئی خود نشست و حله اش را بر پشت انداخت و گفت تکلّم  
 کن چنانکه در مدرسه تکلّم بنمودم با طلاب علم و مرا محروم ساز پس مباحثه نمودیم و من او را از  
 علی صلی دیگر نقل میدادم و او در آن علم بر من سبقت میگرفت در سخن گفتن تا وقت ظهر در رسید  
 پس کلام را قطع کردیم پس فردا دیگر با او مباحثه کردیم و سه ماه تقریباً در بلد او بودیم و احوال او  
 بود پس ندیدم کسی را که فهم او پیشتر و ذکاوت و فصیح اللسان تر از او باشد و اما در جانب کرم و امان  
 علماء و فقرا پس حالش مشهور بود و چون از او اذن خواستم در سفر اصفهان با نهایت احسان خود  
 پس چون مسافرت با صفهان نمودم بین که در آن راه بر ما چه گذشت و آن نیست که بمنزلی رسیدیم  
 و رعایت تر از ایت برای آب جاری و نهرها و درختان پس برای ما نزاهت حاصل شد و خوشحال  
 شدیم پس خواطر گذشته گفتیم اعوذ بالله از فرح امروز زیرا که من روح خود را عادت دادم  
 که اگر یک روز خوشحال باشم روز بعد را حزین طویلی بر ایام روی و بد پس چون سوار شدیم همراه ما  
 رفیقی بود او از ما پیش افتاد و در میان راه نشست و زیر سنگی پس من و برادرم که سوار بودیم  
 پس چهار پایان که نزد او رسیدند او برخواست چهار پایان رم کردند و ما چهار پا بر سنگی بزرگ  
 انداخت که بهوش شدیم چون بهوش شدیم دیدم که دست چپ من در دوزی بزرگی میکند پس  
 رفقا آمدند و محکم بستند دست مرا و من باقی ماندم تا با صفهان و در مدرسه میرزا مفتی دولت آبادی  
 در حجره خود نشستیم و دستم را معالجه بنمودم پس نچاه و را نجا ماندم چون دستم صحت یافت در دو  
 در بدتم ظاهر شد که بخوبی شدم که چیزی مشغور من نبود و من مرگ را معاینه دیدم و چون مرگ را معاینه  
 می دیدم از تفکات خدا و صبر و دیگر دیدم پس مدتی بدین منکحل بودیم تا خداوند مرا شفا داد



و برادر دوم را بنام عارض سید پس بنامد تا مشهور با سحاح شد پس بر محبت خدا رفت در شب جمعه اول ماه شعبان پس آن در دو کلم ماند تا امروز و تا روز مردن و تسلی نمی یابیم تا وقتیکه بزرگ خاک پنهان او او در هزار و هفتاد و نه وفات یافت و این سال سال هزار و هشتاد و نه است و شبی نمی گذرد مگر آنیکه او را در خواب می بینیم بر حسن عیبت و اما در روز پس کتابهای او در پیش روی من است که مطالعه میکنم و هر زمان که کتاب او را می بینیم مصائب من تازه میشود تا مانند و اما الیه راجعون پس بعد از آن با صفیان حیران ماندم و در دریای غم و غم غوطه در بودم و گفتم این مصیبت را دوائی نیست مگر زیارت حضرت امام رضا پس سفر کردم پس خبری رسیدیم که یک شب بود راه گم گردیم چون روز شده و در یک زاری گرفتار شدیم که باشک در میان آن ریکها میرفتیم و چهار پایاز در میان ریک بزمن فرو رفته بودند پس نزدیک بجلالت رسیدیم پس اذان خداوند متبر ما گذاشت بانیکه راه را پیدا کردیم و مشهد رسیدیم و ایامی در خدمت امام حاضر قاصد کردیم پس مراجعت از راه اسفراین آمدیم و در آن راه منازل عجیبه و احوالات غریبه رسیدیم چون بیزوار رسیدیم در دی بسن عارض شد پس نمی بر بالای شتر گزفتم و پس از آنکه در مراجعت با صفیان رسیدیم مدتی کم در آنجا ماندم پس بفرشته عازم و آنجا را داره وطن خود قرار دادم و در آنجا ساکنی بنا کردم و میان من و سلطان حویره و داد و محبت بود و در هر سال مراسلات متعدده بر ایام میفرستاد و از من خواست میگرد که بنزد او رفته باشم چون بنزد او میرفتم بامن احسان بسیار میدادند و آنقدری که طاقت شکرش نماند اشتهم و اما الان در شتر میباشم و درین عمر قلیل مصائب زمان بسیار دیدم که قدرت بر شرح آن ندارم و آنچه این مصائب را برایم سهل شمرد اخبار وارده در ابتلاء مومن است و آنیکه اگر مومن در دریا غرق شود و بر بالای کوه باشد یعنی بر تخته نشسته باشد خدا تعالی مسلط میکند بر او کسی که او را اذیت نمایند تا ثواب او تمام شود و استاد ما اخوند ملا محمد باقر مجلسی ادام الله ایام عزه که در علم و عمل نظیرنداشت نشانه تیرائی مصیبت بود و سخت ترین عوالم که به برگشت چند چیز بود اول فراق اصحاب اصحاب دوم فراق برادر و موت او که دلم به اجزای حق رسانید که نامردن بنجید نیست سوم موت اولاد اصعب این امور را وسط آنهاست چهارم حسد علماء و انبیا خمس پس ایشان بمن حسد کردند و هر ملا که من رفتم تا حال نشان در شیراز بدان انجامید که کتابهای منیکو که بخط خود نوشته بودم و خوانده بودم و حواشی نوشته بودم از من دزدیدند و از راه جاه انداختند تا ملاحظه آن شخص که دزدید پیدا شد هیچ نمایی با و نگفتم تا آنکه خداوند

عالم بجای آنجا که بجای دیگر که بدست مردم و دانشمندان بود و در کتب و کلمات و محاج بان شد و این  
 اخبار سوال میکرد و من همیشه محسود بودم و بر کسی حسد نبردم و خدا مرا محتاج بامثال و اقوان نخواست  
 و این از باب اظهار فضل خداست و الا این بنده مذنب جانیرا مرتبه و درجه فی بنجم معاشرت  
 با مردمان است و سلوک با ایشان است زیرا که طبایع ناس را غایت اختلاف است و هر کسی بر  
 وفق طبیعت خود خواستمند است و این در غایت معصوبت است که بمزاج و طبیعت هر کس عمل کنی  
 و بسا باشد که منجر بجهنم و تقریر بر شکر میگردد و آنجا بالا جماع حرام می باشد و این برای احدی  
 نیست چنانکه روایت شده است که حضرت موسی علی نبیا و اله و علیه السلام از خدا خواست که عا  
 بنی اسرائیل را از او راضی سازد تا بتک عرض او نماند و غیبت او کنند پس حق سبحانه و تعالی  
 فرمود که ای موسی این فصلی است که برائے خود نگرد و ام پس چگونه برائے تو خواهد بود و این بود  
 پس هر که تامل کند و مراجعه نظر نماید و تصفح در احوال مردمان کند می بیند که ایشان شکایت که با خدا  
 دارند پس ان شکایت از پادشاه جبار خود نیز است و اما بیکس را نمی بینم مگر اینکه خدا تعالی را در قضا  
 قدرش متهم داشته و این بسیار در حال فقر و مرض و انتقال از حال بجای و زوال نعمت حاصل  
 میشود و ششم در مشکلی است که عیش بابر منقص ساخت و عیش صفا دارد با اینکه یافت نمی شود و کرد و  
 میتوان و ان اینکه در بلد می توطن نمودیم که در ان مجتهد و مفتی نیست که بدو حواله شود و اگر در عباد  
 و یا معاملات سوائے از ما نماند بسا باشد که بر ما مشکل شود و ان مقام محتاج است بمعاضرت  
 و اگر بگوئی که ان مسئله خالی از اشکال نیست کسی قبول نمی کند و می گویند که تو کسی هستی که فلان قدر  
 کتب در نزد تو هست و در نزد فلان و فلان درس خواندی که عالم بانه السرا بر و انضا است  
 و در اکثر اوقات از مردمان شروی می شوم و در بر روی مردم می بندم و این صعب از امور  
 سابقه است خداوند غل و غفل در قول و عمل از ما دور کند هفتم اینکه اسباب تالیف و تصنیف مصیبت  
 و عالم را کتب منفعت دارد و الحمد لله که در نزد ما اکثر اکتب است و خداوند درین بلاد ما را توفیق  
 داده است برای تالیف کتاب نوادر الانبار که بر دو مجلد شصت و نهم شرح تهذیب حدیث  
 که شصت و نهم مجلد و کتاب بدیه در علم فقه یک مجلد و کشف الاسرار شرح متبعار که شصت  
 بر دو مجلد و کتاب انوار النعمانی که شصت بر دو مجلد و توفیق داد ما را خدا تعالی برائے  
 شرح صحیفه در یک مجلد و شرح بر معنی ابن هشام و شرح بر تهذیب نحو یک مجلد و شرح بر کافی و بعضی  
 از رسائل و از جمله تالیفات او کتاب سکن الشجون فی الظواهر عن الوار و الطاعون و کتاب

و هر آنچه است و از جمله تالیفات این بزرگوار تعلیفه بر شرح جامی است و در میان خواننده  
شرح جامی تعلیفه این فقیر مؤلف کتاب بر دیگران مزج است و هر که کشف این معنی را خواهد رجوع  
و مطالعه از روی انصاف نماید پس از وی حاشیه عیسی الله بن محمود بر حاشیه دیگر ترجیح دارد و از آن  
پس حاشیه عصام است و از آن پس حاشیه سید نعمت الله و از آن پس دیگران متساوی میباشند  
و فی الحقیقه عصام فاضل و دقیق بوده و او را شریعت بر کبری که بفارسی نوشته و حاشیه بر تفسیر  
قاضی و حاشیه بر عبارت ملا سعد و مطول ما انا رأیت احدا و بران عبارت ملا علی قوشجه و  
و دیگران رسائل بسیار نوشته اند از جمله عصام نیز رساله نوشت و شرح عصام بر شمیه منطق و حاشیه  
او بر حاشیه سید شریف بر شرح شمیه و شرح عصام بر کافیه این عجب و حاشیه او بر  
شرح جامی و این فقیر مؤلف کتاب در تعلیفه خودم بر شرح جامی اکثر ایرادات او را جواب گفته ام  
خامته

بدانکه مؤلف این کتاب اسامی و نام گرامی اصحاب علم را طیب و احوالات و تقاضای و مولد  
و وفات و تالیفات ایشان را که مبرور و دهور از اذنان او لے الالباب محو و منسی گردیده بود  
تجسم در مدت پنجاه سال بعد از متبع و تخص و تسامع از افواه اکابر و کابر و زیار باب مفاخر  
بقدر مقدور در احیاء آنها کوشیدم و مطالب علییه بسیار و نصاب بحیثوار و حکایات بسجوه غریبه در آن  
ذکور داشتم فی الحقیقه چنین کتاب بحال تالیف نگردید و این شجر را چند ثمر و این نهر را چند بحر است  
یکی اینکه سلسله اسناد از آن معلوم است دوم اینکه معرفت تالیفات مولفین از آن مفهوم است -  
سوم اینکه طلاب را معین و تحصیل و در طلب علم مادی و دلیل است چهارم اینکه از زهد و بیان و در  
علماء اعلام خاص و عام را مرغب در عبادت و زهد و تفاوت و نقاوت است پنجم اینکه مردمان  
موقوف و پند و نصیحت در دمانی از قید و بند محبت دنیائی و نیت عذارنا پا پدار و از وی مفید است  
ششم اینکه اظهار افاضات و نعمتائے بی منتهائے حضرت سبحانی است بالنسبه بمواد قابل و کمال تقدیر  
است که مشت فاکر را باین گونه کمالات ارسته و پیراسته و بخل در مبدع فیاض نیست هفتم اینکه این  
کتاب شریف در باب تالیف و تصنیف و تدریس و تدریس و تفهیم و تفهیم و تعلیم و تعلم و معلم کافی و حافی است  
هشتم اینکه چون معرفت با اسامی گرامی افاضل اکابر اکابر اکابر هم برسد اسامی ایشان ضبط و حفظ  
نماید و در نماز و تراویحات اسما طلب مغفرت برای ایشان نماید هر شب صد نفرو و دویست نفر را  
تسبیح و ذکر و اسم برده و طلب مغفرت برای ایشان کرده و طلب ارتعاش در محبت ایشان نموده تا در

معاينه ايشان نیز بالنسبه بر اعمی افافه نموده ترغیبات طاهره و باطنه حاصل آید تنم انیکه ازین کتاب  
مطلوبه تحصیل علم حاصل میشود و هم انیکه بسا باشد که طالب علم را دماغ سوختگی از کثرت مطالعه و فکر  
حاصل آید در آن وقت مطالعه این کتاب مایه فرح و انبساط و باعث بسط بساط شوق و شغف  
جد و جهد در تحصیل خواهد بود یازدهم انیکه بسیار از مسائل صعبه و مسائل خلافیه اصولاً و فردیاً  
تحقیق شرع و آدمی را معرفت مانجا حاصل میشود و دوازدهم بر انیکه این کتاب مرشد است طلاب  
تجلیس نیات از ریا و طلب دنیا نیز دهم انیکه مطالب و حکایات این کتاب مجلس آراست و نیت  
محاسن و محافل اکابر و علماء و دیگران است چهاردهم انیکه این کتاب برای انیکه مشتعل بر ذکر کرامات  
و آیات و ائمه الدلالات طبقه علماء است از معرفت انحاء اعتقاد و تحقیق دین پیغمبر و حقیقت آل اطهار  
انفس و مشتمل میگردد و زیرا که بعد از انیکه دانسته شود علماء الهیت که خدام انخانه داده اند و درین  
نواب ایشاند و ارای کرامات عجیبه و غریبه باشند پس مخدوم ایشان و موالی و امان الله صاحب  
کرامات میباشند زیرا که ذکر کرامات علماء و ثبت ان و سماع و اشتماع و اسماع انحاء انفع خواهد  
بود و انی داشت بالنسبه بکرامات امان و معجزات پیغمبر و این مایه از اوله و اله حقیقت رسالت پیغمبر  
و مشیایا دین ان سرور است و این فقیر در سابق ایام کتاب تذکره العلماء نوشته ام و ان کتاب  
در رعایت اختصار است با اینحال نسبت میان این کتاب و ان کتاب عموم من وجه است بیا اساس  
و زانجا جهت است حکایاتی انجا مذکور است که در این کتاب نیست و بسیاری از اساس و قصص در  
این کتاب مقصود است که در تذکره العلماء نیست و در بعضی مایه هم شریک می باشند و گمان  
نمیدم که درین کتاب اساسی صد و پنجاه است نفر بیش نیست زیرا که صد و پنجاه سه عنوان قرار  
دادیم لیکن در اکثر مقامات در هر عنوانی ذکر میت نفردی نفر بیشتر و کمتر از علماء را ذکر کردیم  
بخصوص در اجازات مفصله پس غفلت مدار و بمطالعه ان نهایت کوشیده که در تالیف ان تخشیم  
و نیت بسیار کشیدیم بدانکه در علم در آیه مذکور است که صحیح است اجازه روایت برائے صبی غیر ممیز  
جهت وسعت دادن راه بقا و سنا و که این نسبت بدان اختصاص یافته اند و برای تقریب تن  
بر رسول خدا صلوات الله علیه و شهادتانی در شرح و آیه نوشته که دیدم خطوط خاتمه جاسسته از علماء  
ما را که نوشته بودند اجازه اولاد خود را در زمان ولادت ان اولاد با تاریخ ولادت ایشا  
ن از جمله سید جمال الدین بن طاووس برای ولدش سید غیاث الدین و شیخ شمس الدین اولاد  
گرفت از اکثر مشایخ او که در عراق بودند برای خود و اولاد او که در شام بودند و قریب بود



ایمان بود و الا نخطوط ایشان در نزد من است و ذکر کرده است محمد امین احمد بن صالح که سید  
 اخبار بن معد موسوی زمانیکه بفرج میرفت در خانه مانزل کرد و پدرم را برای خدمت گذاری  
 او فرمود و او من هفت ساله یا قریب باین بودم پس چون سوار شد که برو پدرم را پیش روی  
 او که داشت و عرض کرد که این طفل را اجازه داده باشید سید فخر را اجازه داد و گفت اجازه داد  
 بهو آنچه را که بر منی من جائز است که انرا روایت کنم پس از این خواهی دانست خلاصت و شیرینی  
 آنچه را که من تو را بن تحفیس وادم که عبارت از اجازه باشد مجمل مولف این کتاب اجازه وادم و تو  
 خود موسی لمقب به نصیر الدین مکنی به ابو محمد و فرزندم محمد را لمقب به تقی مکنی به ابوسلیمان و فرزند دیگرم علی  
 لمقب به تقی و فرزند دیگرم محمد لمقب بیاقر سلمه الله و فقم و همچنین نبات خود را که روایت کنند  
 اخباریکه بر اتم جائز است روایت آنها از تالیفات من و تالیفات ثقات از اصحاب از مشایخ  
 خودم خلف عن سلف که در همین کتاب ستاد من معلوم و مذکور است و در کتاب تذکره العلماء نیز ذکر  
 مشایخ ما محمد بن ثلث نموده ام و تالیف این کتاب سه ماه و پنج یا شش روز کم اتفاق افتاد و این  
 از کرامات ارواح علما است و چون روز چهارشنبه نظر بعضی اخبار برای مومنان سعد و برائے  
 کافران بخش است این فقیر غالب تالیفات را در روز چهارشنبه شروع کردم و این کتاب  
 مستطاب را نیز در روز چهارشنبه شروع نمودم و اختتام آن نیز در روز چهارشنبه وقت چاشت  
 اتفاق افتاد و در هفتم شهر جمادی الحرام از شهور شنبه هزار و دویست و نود از هجرت بنویس و همچنین  
 ابتدا در این کتاب مستطاب برای تحریر او در روز چهارشنبه شد و اختتام نیز در روز چهارشنبه  
 کرد و بدو سال هزار و دویست و نود و شش و محرر این کتاب محمد حسین طائفا نئے الکوثر  
 المسکن و این خیر و حسن کتاب بسا کرامات از مسلسل شدن باین بزرگوار زید توفیق  
 که مولف این کتاب باشد معاینه ملاحظه نمودم که تفصیل آن گنجایش شرح ندارد و خداوند  
 بجزمت مقرر بخش که جناب او را توفیق دارین عطا فرماید بحق و در بیت که از جمله کرامات

این بزرگوار باشد که در صین تالیف ابتدا در روز  
 چهارشنبه و اختتام بر روز چهارشنبه در  
 صین ابتدا تحریر و در روز چهارشنبه  
 و اختتام نیز در روز چهارشنبه مقدم و یا  
 بهجدهم شهر جمادی الحرام اتفاق افتاد

## بسم الله الرحمن الرحيم

احمد الله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله والحمد لله رب العالمين  
 والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين  
 محمد بن العالم العظمى خير الانبياء والائمة الطيبين الطاهرين  
 انك بان رفت آمد در نزد بجهت خریدن چوب شمشاد ايام بهستان و بهار اقام دارند تا سال گذشته که سه هزار و  
 دویست و نود و پنج هجری بود مردم سفله با فرنگیان بنای معاشرت را گذاشتند و از ایشان احتراز نمودند  
 بلکه جمیع شریک انداخته ایشان شامیدند و فرنگیان طعن بسیار بر اهل اسلام میزدند چون حال را جان دیدم  
 با والی بلد گفتگو داشتم که اولاً مسلمانان با فرنگیان معاشرت میکنند و بجهت فقر و فاقه اهل بلد و طمع ایشان از فرنگیان  
 با ایشان دوستی نمایند و مودة و دوستی با کافران منقضی قرآن حرام است و علاوه از نجاسات احتراز نمایند و بفرنگیان  
 شراب ایشان مشغول میشوند علاوه از معاشرت خواص با ایشان عظم اسلام در انظار بنابر روزگار خفیف قرار  
 خواهد شد علاوه حقیقت اسلام را هر دامن از ابا و اجداد شنیده اند بر دانی و تمنی ندارند پیش پد بازگشت  
 تشکیکی زایل شود پس جان به که شما حکم کنید که فرنگیان دوسه روز هر روز بقدر سعادت با من به تنهایی  
 محاسبه کنند تا حقیقت اسلام را واضح و روشن سازم و این در وقت است که ایشان با نضاف حرکت کنند بر ایشان  
 تا یسیر و فاضله حضرت صاحب الزمان علیه السلام را هم کرده و کما قال الله تعالی لن یجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً ای  
 فی السجدة کما در آیه فی تفسیر آیه و اگر با نضاف عقل عمل نمایند و تعجب کنند و لایتم گویند پس با ایشان مبارزه  
 میکنم چنانچه امام علیه السلام بنا بر اخبار یک در اصول کافی مذکور است و یکدیگر را نفرین میکنیم که مبطل است  
 و اهل کلاک خواهد شد و حقیقت اسلام بر همه کس عین یقین و ظاهر خواهد گردید و چون والی این سخن را شنید  
 ازین معنی امتناع و زرد پس فرنگیان فرستند و در بنده السنه که هزار دویست و نود و شش باشد و فرنگیان  
 معاشرت کردند و از فضا یابی اتفاقیه شخصی همراه ایشان بود که معروف که ملائی ایشان است و او  
 بجهت شغل در عمل نجارتشان نزد من آمد و اظهار آن داشت که من ملائی ایشان ام و در سخن خنده ام و زبان  
 عاری میباشم است پس در مجلس خود و نجو خوش با او سلوک نمودم و در آخر امر گفتم که اگر ترا میل باشد با هم گفتگوی از  
 انصاف کنیم چه هر دو بنده یک خدا میباشیم چه ابا بد و غیره خلاف کنیم پس با هم مبارزه میکنیم و عقل را با هم کنیم  
 اگر دین شخاص شد و من از عهده سخنان شما بر نیایم پس من بدین شما در می آیم و اگر سخنان من حق شد  
 و شما از روی انصاف پسندید پس شما اقرار بنبوت خاتم الانبیاء نمائید و با این عهد کوتاه و دنیا بویافرا  
 باید عاقل بر ضلالت باشد و عذاب بدی اخروی را بر ای خود اختیار کند فرنگی گفت که من میدانم را ما لبسم

در اجماع اینکه شما خوش می بودار شد که مجلسی در حاضر شود و با هم مناظره کنیم و این فیضی است که بهوت را در پیش  
 جازایلیات خود نوشته بودم از آنکه در منظومه اصول این دوم در شران مسی به بخل الاعتقاد سوم در  
 رساله محمدیه چهارم کتاب مواظب التفتین پنجم در منظومه الفیه سیم یغاید در نبوت ششم در تعلیم بران منظومه هفتم  
 در کتاب قصص العلماء در ترجمه مؤلف آن کتاب هشتم در کتاب صراط المستقیم در اصول دین و در هر یک از  
 این کتاب تسجیل و تثبیت امر نبوت نمودم و خواستم که در این رساله که سماه است بسبیل النجاة همان  
 کیفیت محاجه خود را با فرنگی بیان کرده باشم که از ادراکات سحوت و وضوح تقریر کرده بودم نوشته بام  
 نا برای خواص و عوام افایده و قدرت بر محاجه با دایان باطله بهم رسانند و بر این با بهره را بخوی خوش و بیاض  
 و کشف واضح ساخته ام که هر عوامی این مطالب عالی را درک نمایند و برای اکثری از مطالب مثلی بیان  
 کرده ام تا بدان واسطه در اوقات جا گرفته باشد چنانچه حقایق فرموده و تفسیر الله الامثال للناس  
 و ما یعلقها الا العالمون و ازین جهت که حق تعالی عنکوت و شبه و مگس و مشکوة و نحو آن در قرآن مجید  
 ذکر فرموده و محقق فرنگی زمان دیگر بدین من آید و او را در کتابخانه خود خواستم و انواع ملاطفت برای  
 تالیف قلب و بکار بردن خود یک بعد از فراغ از مجلسینایت امتنان برایش حاصل و در نزد مردم و در مقام  
 تعریف و توصیف برآمد گفتم که ایامیل داری که در مذبح با هم گفتگو کنیم که نهایت مرا خوش اندیت و برائے  
 همین مطلب آمده ام گفتم که تحقیق این مطلب موقوف بر تصدیق چند مقدمه است چه اگر دیوار خانه بخوابی ناگفته  
 لابد است که از پایین آجر چینی زیر که تا ما و امیکه زیر دیوار چیده نمی شود نمی توان بالای دیوار را چید  
 فرنگی تصدیق کرده که در حقیقت چنین است گفتم که مقدمه اولی آنکه اول باید خداوند را بشناسیم زیرا که غیر  
 معنی او آنست که این شخص پیغام آورنده است از جانب پیغام دهندگی <sup>گفتند</sup> آشناسیم تا بینیم که پیغام دهنده  
 کیت و چه نوعی است تا بعد از آن بینیم که پیغام آورنده کیت و پیغام چیست چه بسا باشد که اوصاف پیغام  
 آورنده با سبب به پیغام دهندگان مختلف مامیشود لا محاله آورنده باید فی الجمله بعضی وجوه با پیغام دهند  
 شباهتی داشته باشد چون ما همه بنده یک خدا هستیم و اکثر بلکه کثیر فاعل اند با اینکه ما خدا داریم اما در مصداق خدا  
 اختلاف دارند بعضی واجب الوجود را خدا میدانند و بعضی ستاره را خدا می دانند و برخی بت را خدا می دانند  
 و بعضی عیسی خدا می دانند محققا مصداق خدا محصل خلاف شده پس اتفاق مفهوم خدا دارند مثل اینکه میدانم امروز  
 چیزی داخل شهر شده است و اهل شهر در آن اتفاق دارند اما بعضی بگویند که انسانی غریب اهل این شهر نشود  
 بگویند که فرس داخل شد و بعضی بگویند که شتر داخل شهر شد و بعضی گویند که بغل داخل شهر شد پس لازم شد که اهل  
 شهر در چیزی در شهر تفسیر باشد اکنون میگوئیم که وجودی داریم و محسوس وجودی است و مثبت بعضی چیزی

پیغام دهند ۱۰



مثل اینکه بگوید این طرف چه چیز است یعنی ماهیت او عبارت از این چه شیئی است و جواب  
 میگوئی نیست یکدفعه میگویند و احوال میکنند که این طرف هستی دارد یا نه در جواب میگوئی هستی دارد یا نه و وجود هستی  
 را گویند و عدم هستی را گویند و هر کالی که تصور شود از وجود هستی ناز عدم چستی تهیست و کمال نیست پس همه  
 محالات از نیست بمل میاید مثلاً توانائی معنی قوت هستی است و روشن که علم باشد از قوت هستی چه عدم توانائی علم  
 و کمال نیست و عدم هستی و کمال نیست پس کمال وجود توانائی است و وجود توانائی است و این کمال  
 هم شدت و ضعف دارد و چنانچه شریف توانائی او نهایت کم است و چون فرد توانائی او کمال تر است و همچنین  
 توانائی و خدائی مایید در همه محالات کامل تر از همه عالم باشد و اگر چنین باشد خدائی شود و همه محالات هم  
 مایید و با فعل باشد زیرا که اوصیقت وجود است و اگر کمال او کامل تر و با فعل باشد و وجود ناقص خواهد داشت  
 و حال اینکه خدائی ما هیچ منفعت نیست پس باید احتیاج هیچ چیز نداشته باشد زیرا که اگر محتاج باشد هستی  
 او کامل تر از همه خواهد بود پس باید جسم نباشد تا احتیاج بمکان پیدا نکند و باید مرکب نباشد تا احتیاج با جزا پیدا  
 نکند و باید شریک نداشته باشد زیرا که هستی کامل تر از همه میباشد که نیست چه اگر دو باشند پس هر یک باید کامل  
 تر از آن و بگر باشد والا آنکه کامل تر نیست خدائی شود پس باید خدا کامل تر از همه باشد و آن یکی خواهد بود  
 این چیز که کامل تر است با ناقص متحد نمیشود زیرا که اتحاد کامل با ناقص معقول نیست و این سببی کامل حلول  
 در چیزی نمی کند زیرا که حلول کامل در ناقص لغو است علاوه این اتحاد و حلول اگر کمال است پس قبل از اتحاد  
 و حلول باید ناقص باشد و این خلاف مفروض است و اگر این اتحاد و حلول نقص است پس خدا باید کامل  
 تر از همه چیز باشد مجله خدا را ما سبب نیست که وجود طاری بر او شود بلکه همان وجودش عین ماهیت او است  
 و الا ترکیب لازم می آید و ازین با جمیع مطالب توجیه بر وجه اکل منکشف گردید و این مقدمه که مقدمه خدا است  
 باشد برای این مقدمه بر این احتجاج ساختیم که تا پیغام دهنده را بشناسیم و الا پیغام آورنده را نمی شناسیم  
 فرنگی این سخنان که در این مقدمه مذکور شد همه را تسلیم و قبول نمود و از همین مقدمه مذوب نصارا را  
 باطل ساختیم بخوبی که فرنگی را شعور بان شد بجهت اینکه نصاری یعنی قائل بخدائی عیسی شده اند و بعضی  
 عیسی پر خدا دانسته اند و معظم ایشان با ما ختم گفته قائلند بعضی عیسی را درش و خدا پر خدا می دانند  
 با اینکه که خدا از آن است و ما در و بر صفت می باشند و با ایشان متحد شده است الحال ازین مقدمه  
 معلوم شد که خدائی ما چنان خدا است که پسندار و و متحد است با چیزی نمی شود و حلول در چیزی نمی کند و فرنگی  
 نصارا مذوب ایشان مبنی بر حلول و اتحاد است چنانکه بسیاری از صوفیه را همین اعتقاد است پس باید که  
 از خدا بیکر این مقدمه الحال مذوب نصاری است و مانند امر و ایلی قسم مقدمه قرار داد و آن از کمال میباشد



و هر کسی است و باید دانست که اگر اینقدر معرفت معرفت خدا حاصل شد بلکه و همی از وجود معرفت حاصل  
شد و شناختن خدا حقیقه یعنی معرفت بکنه نیست زیرا که خدا احوط همه چیز دارد و هر چیز محاط او هستند  
و محیط علم محاط دارد اما عکس نیست چه محاط چگونه تواند که محیط را بشناسد و در این باب برای فرنگی مثل  
بیان کردیم که او مقصد بنمود گفتیم که مادرین خانه نشسته ایم این خانه محیط است و ما محاط پس نتوانیم که بدانیم  
که در پشت یا بالای ما این خانه چیست اما اگر این خانه را ادراک میشد میدانست ما را و بالای سر ما را و پیش  
روئی ما را و این چیز نیست که عقل محسوس است بدان حکم میکند -

مقدمه دوم اینکه لازم است که خدای تعالی بر بندگان پیغمبری مضب کند بیان این مطلب آنکه در  
سابقه گذشت که خدای تعالی کامل ترین همه عالم است و چنین خدای فعل لغو و صیغه و کار باطلانه نمیکند  
پس باید که این خلق برای فائز خلق کردن باشد و این فایده اگر عاید بخدا شود لازم می آید که خدا بدون  
نیفایند ما قص باشد و حال آنکه گفتیم که خدای ما باید کامل تر از همه موجودات باشد پس باید ان فائز علی  
خلق شود و ان ترقی داد و خلقت که ایشان خود نزدیک کند تا کمال بهم رساند و همه کمالات از او است  
پس قرب با و اقصى الغایات و اکمل الکمال است و ان تکلیف حاصل میشود و همچنین غرض و باقی ماند خلق نیست  
و معلوم است که همه خلق قابل نیستند که بواسطه تکلیف خود را از خدا اخذ کنند بلکه مردمان مانند معدن طلا  
و نقره باشند بیان ایشان تفاوت بسیار است بعضی کامل تر و قابل و بعضی غیر قابل و مثالی درین باب  
در میکنیم و میگوئیم که ایا همه رعایا میتوانند که از سلطان بلا واسطه مطلب را اخذ کنند بدیهی است که چنین نیست  
بعضی قابل می باشند که سلطان با ایشان تخاطب کند و بعضی قابل نیستند بلکه بواسطه وزیر یا مطلب  
سلطان را بفرستند و بعضی بواسطه حاکم بلد و بکذا پس لازم است که خدا پیغمبری قرار دهد که مطلب پیغام خود را  
با این پیغمبر بگوید و او مردمان برساند و اگر خدا را مطلبی نباشد و تکلیف نداشته باشد سفر خواهد بود چنانکه اگر اقا  
صالحی بخیرد و با ایشان نفقه و کسوه و ما محتاج بدرد و ان غلامان را هیچ تکلیف نکند و انخافای خود را  
نشانند و چندین فساد کنند و برگرد گیرتم کنند پس عقلا حکم بر سفیه بودن ان اقام میکنند و خدا حکیم است و خفیه است  
پس با پیشاقتن خود را از ایشان بخوابد و رخص فساد و جو دسان ایشان کند پس با پیغمبری فرستد و همچنین در  
اول که انسان را خلق کرد و باید غذا می خورد تا اگر گرسنگی نبرد و رخص اینکه نازه خلق شد و غذا مختلف باشند  
بعضی سم میباشند که از خوردن آنها آدمی مریض میشود پس باید پیغمبری بفرستد و با و بجانند که کدام غذا مصلحت است  
و کدام یک ضرر دارند و است اما بعد از ضرر دار را بخورند و ایضا که اگر راستم منع نمایند از اموال و احوال پس باید  
پیغمبر درین مضب کند که بخورند و حرکت کنند تا برگرد گیرتم کنند پس این پیغمبر اگر آنها بمانند پیغمبرش خود میباشند و اگر

خبر از این یافت شود و نیز در این مورد معلوم شد که لازم است اینکه خدا پیغمبری تعیین کند  
 مقدمه حتمی است که اینک احکام این پیغمبران از جانب خداست و مانند  
 و وجهت دارند از جنتی بنا  
 احکام او امر طیب بر نفس است و از جنتی مانند احکام او امر مولی بالنسبه به بعد است چون احکام او امر  
 خدای نفع آن به بندگان عاید میشود نه بخدایس او امر طیب بر نفس است که منفعت خوردن دو امر  
 مباح میشود و منفعت برای طیب ندارد و اگر دو خورد و ضرر برای مریض دارد نه برای طیب اما اگر دو خورد  
 طیب را عقاب بخشد و احکام خدا را اگر نبندد بجا نیاید و خدا او را عقاب میکند ازین جهت مانند او امر مولى  
 میدهد که اگر نبندد او را بجا نیاید و مولى او را عقاب می کند و اما نفع بحال مولى دارد و ایضا باید  
 دانست که احکامیکه پیغمبر آورد و بحسب مصالح و مفاسد نفس الامریت پس ایضا باشد که مصلحت اقتضا میکند  
 که حکم خلاصه در فلان زمان است و در زمان دیگر مفاسد دارد نه مصلحت مانند جمع میان دو خواهر  
 در نکاح که در شریعت موسی بون است و در زمان پیغمبر مصلحت حلیت آن برداشته شده است و درین  
 زمان منع شده دارد و بعینه مانند حکم طیب است که اگر هر روز مسهل بدیداشند و امرای مریض باشند و پیش  
 بعضی از ایام منضج میدهند و بعضی از ایام مسهل میدهند لیکن بعضی از احکام است که لابد در همه اوقات باید باشد  
 و تغییر و تبدل و نسخ بر نمی دارد و مانند حفظ نفس که هر دینی را لازم است چه اگر خون ریختن جایز باشد  
 بنحیضیم بقانون عالم و قطع شدن نسل بنی آدم میشود پس هر پیغمبری باید این حکم را بیاورد و مانند حفظ اموال  
 چه اگر مال هر کسی حلال باشد نسب هم هر چه و مرج میشود و نظم عالم بهم می خورد و مانند حفظ عرض چه اگر زن هر  
 بر هر کس حلال باشد نسب مردم ضایع و پسر معلوم نمیشود که پسر کسیت و عمل میراث بهم می خورد و مانند حفظ دین  
 چه اگر دین را محافظت ننمایند دین از دست میرود و فتره بعثت از میان میرود و مانند حفظ عقل چه اگر خیر  
 که عقل ضایع میکند آن مباح و حلال باشد پس معرفت خدا که غرض از بعثت پیغمبران بود و موقوف میشود  
 و بر هر یک که استم خوانند که دو ازینجاست که شراب را امیختن میگویند چه همه معاصی از آن است  
 میشود پس ازینجاست که شراب در همه ادیان حرام است و عقل و حرمت آن بطلال دارد و این پنج  
 چیز را در اصطلاح مقاصد خمس میگویند پس واضح شد شراب بیچ دین حق حلال نیست حتی دین یهود و نصاری  
 مقدمه چهارم در اینکه بعد ازین که خدا پیغمبری فرستاد آن پیغمبر باید نشانی از جانب خدا داشته باشد  
 که دلالت بر صدق و عاید و اگر چنین نباشد هر آئینه هر کس را دعای نبوت کند و راست گوازد و عوالتی  
 نمی یابد و این باعث گمراهی مردمان می شود و حال اینکه مقصود خدا ایتلاسه هدایت خلق است پس  
 اگر با وجود شاه عالم که بجای فرستاده لابد باید نشانی با و دهد که دلالت بر صدق او کند مانند طلیعت

و زمان چون این مرحله را داسی پس باید داشت که حقیقت پیغمبر از چند چیز ثابت میشود -

اول اینکه پیغمبر که یقین به پیغمبری او داشتیم او تصریح کند که فلان کس که بفلان نشان می آید و او را پیغمبر می نماید صادق و راست گو است -

دو هم اینکه در کتاب پیغمبر پیش نبوت او ثابت و کتابش حق است هم ان پیغمبر با وصفش مذکور باشد چنانکه در انجیل مذکور است که این انیس به پیغمبری می آید و انیس از راه میگویند که مادر پیغمبر است چهار او در لغت ایشان بدل بسین میکنند چنانچه از متع کتب لغت ایشان ظاهر میشود -

سوم هم اینکه این کسی که دعوائی پیغمبری میکند احکام او همه بر طبق عقل باشد و هر کس که آورده عقل او را در حق چهارم آنکه معجزه بیاورد یعنی کاری از دست او بر آید که از انبای جنس او بحد عادت ان کار را نمیتواند که بصل بیاورد مانند اینکه سنگی در انجا افتاده پیغمبر بگوید که من این سنگ را از زمین بلند میکنم و کسی دیگری نمی تواند که انرا بلند کند با اینکه عادت باید سنگ در انجا را هر کسی از زمین بلند کند پس معلوم است که این پیغمبر از جانب خداست چه اینجور خارق عادت بجا آورده و اگر پیغمبر نبودی و سحر و جادو بودی بود لازم بود که خدا بگنجد که معجزه در دست او جاری شود پس اگر پیغمبر اظهار معجزه کند در حال دعوائی نبوت حل بر صدق بنمایم پس امتیاز پیغمبر از غیر پیغمبر ظاهر و مبره باشد و فرنگی باین مطلب قبول کرده و میگفت عقل خود را بهت بر این حکم میکند و قابل انکار نیست گفتیم که چون خداوند عالم را بهایت باندگان رست و معصیت پس تقضای لطف و عنایت که در میان مردم متداول بود از همان صنعت پیغمبر را معجزه و خواست که باینکه مردمان در ان مهارت داشته اند از معارف پیغمبر در ان صنعت عاجز آمده اند و این شایسته دولت بر حقیقت ان پیغمبر دارد و مثل اینکه در زمان کلیم الله که موسی بن عمران باشد صنعت سحر و جادو در میان اهل مصر شتار داشت خدا تعالی از همان جنس او معجزه داد ایشان جو سحرها را خوف و و با برادران زمین میکردند و چون آقا ابراهیمی تا به حرکت می آمدند راه میرفتند موسی نیز جوی انداخت که از راه نهد و همه سحرهای ایشان را فرو برد و ایشان مثل ان عاجز شدند پس مردمان منی ساحران دانستند که این از باب سحر نیست بلکه از باب اعجاز است و در زمان داود تقی و آوازهای خوش بسیار بود پس خدا تعالی داود و جان آواز خوش داد که وقتی که مجمع بنی اسرائیل بنور را با آواز خوش خوانند چنانکه چهار هزار دختر را که غشی نمودند و در زمان حضرت عیسی اطباء یونان و یمن را بسیار بودند که بجا بخت غریبه میکردند پس خدا تعالی با و از ان جنس معجزه داد و پس کور و کلن فزین گیر را و عاقل کرد که تقاضای یافتند پس اطباء گفتند که ما نیز این مرض را دفع نمائیم بجا نیز انجناب فرمود که من این امر را



که مادر را و باشد و مع سیمایم اطباء می اران عاجز بر آمد پس فرمود که من مرده را هم زنده میکنم  
 اطباء اعتراف بر عجز از آن نمودند پس عام بن فوح را که چهار هزار سال از وفات او گذشته بود زنده  
 کرد و معروفست که افلاطون گفت که بحال تو پیغمبری برای عوام نه از برای من چه مرا حاجت بر  
 رسول نیست و عقل مرا کافیت پس بیان نیاورد چنانکه استادش ارسطاطالین بچه امر در او دست نهاد  
 بدین سبب و در زهر خوراند و کشتند و جالینوس برضای نه مبتلا بود و ارسطوسا بر کلام مجاد و مجلد  
 چهاردهم انیکه او گفته که رای موسی است که خلقت از خالق است و رای من نیست که از طبیعت است  
 پس موسی را الیاذ بالله برای نسبت داده پس معلوم شد که به پیغمبر او فایده نبوده در عهد جناب  
 ختمی باب فصاحت و بلاغت در میان عرب در شعار و خطبتهای داشته بخو که کلمات خوب بر لوجی  
 می نوشتند و بر خانه کعبه آنچند پس ضای تعالی بر او کلامی نازل کرد که فصاحت و بلاغت و برعت  
 و سلاست و جرأت او فوق طوق بشر است و این قسم معجزه آفرین است -

مقدمه پنجم انیکه اگر آنکه در عصران پیغمبر باشند و معجزه او را برای همین مشاهده کنند پس لازم است  
 که اذعان و اعتقاد کنند و اگر در آن مجلس حضور داشته باشند و یا در آن زمان نباشند بلکه زمان  
 دور و دور از نبوت و اظهار معجزه اش گذشته باشد پس باید نیز بانی برایشان قرار داد که بچه خوباید  
 ایشان معلوم شود که شخص آمده و دعوائی پیغمبری نمود و معجزه آورد و با انیکه هیچیک از مذیده مثلاً  
 این زمان که سه هزار و سیصد و ششست است از هجرت پیغمبر هزار و سیصد و هشتاد و نه سال است که از  
 بعثت عیسی میگذرد پس چگونه نصاری اعتقاد نمایند که پیغمبر حق بوده و معجزه آورده البته بفرانی درین باب  
 باید قرار داد پس سیگویم خبر انیکه برائے انسانی مذیده یقین حاصل میشود چند چیز است اولاً

که مخوف بقراین قطعیه باشد و دوم توأتر لفظی آن یعنی که فلان خبر را جمعیت بسیار خبر دادند و چونکه یقین  
 حاصل شود که اینها اجماع بر دروغ نموده اند و آنها نیز همین خبر را از جماعت بسیاری نقل کنند  
 بخوبی سابق و بگذرا تا بمبدء پس یقین حاصل میشود باین که ان خبر راست است سوم توأتر معنویت باین  
 نحو که در مسئله چند چیز واحد آمده باشد که این اخبار در لفظ با هم مختلف باشند ولیکن همه ان اخبار در ثبات  
 یک امر مشترک باشند بخو که قطع حاصل شود بر آن قدر مشترک مانند انیکه یک خبر برسد که اگر پای مرغ نخشود  
 و و کاسه آب باشد و پای آن مرغ داخل آن آب شود باید آن آب را ریخت و وضو بان نتوان خست  
 و باقیم کند و بگذرا چند خبر برسد که هر یک مخصوص بموردی و را موردی دیگر باشد لیکن همه اینها قدر  
 مشترکی دارند که نجاست آب قلیل است چهارم توأتر معنوی باین نحو که احادیث متعدده که هر یک



خبر واحد و مضمون همه سیب پس قطع حاصل شود که یکی از این خبرها از معصوم صادر شده است  
 پنجم تظافر و تسامع است یعنی از بسکه از خبر دهندگان این قدر جمعیت باشد که یقین بر  
 راستی آن حاصل شود و فرق آن با تواتر اینست که تواتر در صورت تعدد وسائل باید هر  
 طبقه آن قدر جمعیت باشد که مفید قطع باشد ولیکن در تظافر و تسامع وسائل ندارد و ایضا  
 اگر در تواتر هم وسائل نباشد و همان طبقه اولی باشد پس علم با شجاعت و اعیان ناقصین  
 شرط است بخلاف تظافر و تسامع مثلاً شجاعت رستم میشود که از بابت تسامع و تظافر باشد  
 از بسکه شنیدیم که رستم شجاعت دارد یقین کردیم که رستم شجاعت است و میشود که از بابت  
 قسم دوم از دو قسم تواتر معنوی باشد یا منفعی که یکی حکایت غلبه رستم بر اکوان دیور نقل  
 کرده و یکی غلبه او را بر سحراب نقل کرده و یکی غلبه او را بر اشکبوس نقل نمود بکذا بگو  
 ما قطع نمودیم بر اینکه رستم مرد شجاعت است و همه این اخبار دلالت بر شجاعت او داشت و اما  
 مثال خاص به تسامع و تظافر مانند اینکه از بسکه خبر دهندگان با خبر دادند که کربلا موجود است  
 و یا که موجود است و یا کلمه دهند موجود است یقین بر ائمه ما بر وجود آنها حاصل میشود و حصول  
 یقین از تظافر و تسامع بدون ریب است چنانکه از فرنگی سوال کردیم که آیا کربلا رفته گفت  
 گفتم میدانی کربلا موجود است گفت بلی گفتم از کجا دانستی که کربلا شهر است و با فعل موجود است  
 گفت شنیده ام گفتم ازین شنیدن یقین حاصل نمودی گفت بلی گفتم پس کسانی در زمان پیغمبر  
 نبودند و بعد از سالهای دراز آمده اند از تظافر و تسامع یقین دارند که فلان پیغمبر آمده فلان محضره  
 آورده پس ازین مقدمه معلوم شد که کسانی در زمان پیغمبر نیستند و یا هستند ولیکن پیغمبر را ندیده اند  
 پس علم باینکه پیغمبر آمده و دعوی نبوت را کرده و معجزه بر طبق مدعای خود آورده حاصل میشود  
 بتظافر و تسامع و چون کلام باینجا رسیدم خستگه عارض شد زیرا که تقریباً بقدر ساعت مکالمه  
 کردیم و وقت هم تنگ شد علاوه غن و مطلبی که طویل باشد در سه مجلس گفتن بهتر است و در سونج طلبی  
 از اینکه در یک مجلس گفتگو شود پس گفتم باقی را در مجلس دیگر گفتگو نمایم اگر چه آن چه باید گفته شود گفته شد  
 و پیغمبر پیغمبرانزدیک ثابت شد چه بعد از اینکه در قیاس مقدمات ترتیب داده و تسلیم شود نتیجه  
 فوری است و فرنگی تصدیق همه اینها را نمود پس لازم افتاد که تصدیق نبوت خاتم الانبیا نماید علاوه اگر  
 تصدیق نمکند پس نبوت عیسی نمیتواند که اثبات نماید فرنگی نیز وعده روز دیگر داده و لیکن بنظم  
 بلکه بنظر حضار مجلس اسلام را اختیار کرد و لیکن بنا بر تقیه تصریح نموده و گفت که فی الحقیقه امروز متعفی

و این سخنان همه خوانده بود و نایاب است و در جای این سخن شنیده نمی شود و این  
 نیز که آنست که نزد بان را آدمی بسیار دهنس زربان ساختن شکل است لیکن بعد از ساختن زربان  
 بنیشت بام بالا رفتن تان است گفتم بی چنین است و من بانیقدمات چنان پیغمبری صیقلی اثبات  
 کرده ام که جمیع کشتیان بر اثبات نبوتش در زمان خود باین وضوح و بدایت قدرت  
 ندارند مگر هنوز مجلس دیگر انعقاد پذیرفت و آنچه در حقیقت این اسلام ضرورت ازین مقدمات  
 ظاهر شد و مع ذلک مستحب زیادتی توضیح بیان بیان میکنیم و بعون الله و حسن توفیق میگوئیم  
 که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب در مکّه مشرفه ادعای نبوت کرده و این مرحله بتسامع و تظافرت ثابت  
 شده علاوه بر خصم هم منکر این مطلب نشده و اما معجزه آوردنش پس ان نیز بتسامع و تظافرت ثابت  
 شده که شق القمر کرده و در مقدمات سابقه بیان شد که تظافرت بتسامع افاده علم میکنند پس باید  
 که نبوت او حق باشد چنانکه مرده زنده کردن عیسی را همین نحو ثابت کرده اید اگر کوئی که اگر  
 چنین چیزی میشد هر آینه فرنگیان نیز بدین اقرار می نمودند و برایشان معلوم میشد و در تواریخ  
 و روزنامه می نوشتند باینکه نوشته نشد و این مرحله را قبول ندارند در جواب گوئیم  
 که علم حاصل شدن از تظافرت بتسامع و تواتر منوط است که ذهن شنونده مسبوق بشبه نباشد  
 چنانکه در کتب اصولیه نجومی مذکور است علاوه بر زمین گرویت پس شق القمر در نیمه شب در مکّه  
 واقع گردید و بعضی از بلاد فرنگ بجهت گرویت زمین میشود و ان وقت که شق القمر شده ظاهر بوده  
 یا عصر بوده لهذا ندیدند یا اینکه بر فرض تسلیم شاید بواسطه بلد ایشان ابر داشت چنانکه غالب  
 بلاد ایشان غالباً ابر دارد و در روزنامه نوشتن در ان عصر در میان اهل فرنگ متداول  
 نبوده و ایضا دلیل ما بر نبوت پیغمبر از چند وجه دیگر است اول اینکه احکام او همه بر طبق عقل  
 است و هوای نفس در ان نیست و اثبات اینمضه موقوف است بتفصیل فیصل که در خود حصله این  
 مختصر است دوم اینکه در کتب انبیاء سلف مانند توریة و انجیل و کتاب شعیا و کتاب اربا و دیگر  
 کتب که از او تعبیر نبوت پیدا نمایند تصریح نبوت جناب ختمی آید شده چنانکه در الفیه نبوت و  
 شرح ان نوشته ایم سوم آنکه معجزات بسیار از ان جناب نقل کرده اند مانند اینکه همیشه  
 نور آفتاب بری بر سرش سایه افکنده بود و سنگریزه در دست او بیحاجت و بعضی افاضل  
 گفته اند که شمع سنگریزه نعلب ندارد و نظریاتیکه و ان من شیء الا شیء محمده بلکه عارف عاقل  
 در تمام سنگریزه است باطل مجلس و با هر که راه میرفت یکدیگر در ان از او مانند تر می نمود و از پشت

معجزه پس چنانکه از پیش رو میاید و لایحه هر چه که مجبور میفرمود و تا دور بجای میسر از آنجا سبیده می شد  
 همچو یک مردمان میدانستند که پیغمبر خدا را آن که چه گذشته و گس و پشته بر حسب مبارکش می شست  
 و مرغی بر بالای سرش پرواز نمی کرد و ذراع بریان با او سخن گفت که در من زهر داخل کرده  
 اند و درخت با و سخن میگفت و در هر موضع که میزد بود اثر پایش از آنجا ظاهر میشد و اگر رنگ  
 صلب راه میرفت اثر پایش ظاهر میشد و اخبار نصیب میفرمود و اگر آب دامنش بر چاه خشک  
 شده میریخت آنچاه پر آب میشد و کور را بینا کرد و موایند بشت برای او نازل شد و بدنش در  
 آفتاب سایه نداشت بلکه لباس و نیز چنین بود و مانند اینها که بعضی تحدید هزار معجزه کرده اند  
 و با عقادانی فقیر زاده از حضرت چه اینجا چنین بوده اند مثلاً هر وقت که ابر بر سرش بود  
 یک معجزه محسوب میشود پس بر سرش سایه انداختن چندین معجزه خواهد بود مجلاً اگر چه بر فرض تسلیم  
 اینکه هر یک از این معجزات با اخبار احاد ما رسیده است لیکن بقسم دوم از دو قسم توانم تر معنوی  
 افاده یقین میشود یعنی یقین داریم که بعضی از این معجزات بوقوع پیوسته است پس معجزه اش  
 معلوم شد چهارم آنکه معجزات آنحضرت روز بروز سال بسال ظاهر میشد چه معجزات اولاد معصومین  
 و از انیمه اطهار و معجزاتی که از مرقد و مشایخ شریفه ایشان بسیار است چنانچه از مرقد فاطمه دختر  
 هفت ساله امام موسی کاظم کرامات بسیار ظاهر است چنانچه بعضی از آن را من خود دیدم  
 و هر ساله در وقت خود رگ و نور باران میشود و همچنین از مرقد عباس بن علی همیشه کرامات  
 ظاهر است پس اگر دین اسلام حق نمیشود این کرامات بطهور نمیرسید اینها همه شعبه از شعب  
 معجزات پیغمبر می باشد و همچنین مانند جریان خون از درخت چنار که در جنب امام زاده ذریاباد  
 و ثبوت این گونه کرامات بنسبده است بالنسبه بعضی و بتواند معنوی یعنی دوم است بالنسبه  
 بعضی دیگر نجسم معجزه است که از زمان پیغمبر تا روز قیامت و آن قرآن است که در دست  
 ما است و اعجاز آن از چند وجه است بلکه وجوه اعجاز آن آیه بآیه بحسب اختلاف اشخاص بی نهایت  
 است آنچه بحسب صفت است اول آنکه در نهایت بلاغت و جلال و ملاحات و سلاست است  
 چنانچه که اتیان بان فوق طوق بشر است و اگر بشر را قدرت بر آن می بود نمیفرمود که اگر می  
 توانید مثل انرا بیاورید و آن را در چند سوره مکرر کرده است اگر چنین نبود عاقل این ادعا  
 نمی نمود زیرا که منافق غرضش بود دوم آنکه در غایت ملاحات است سوم آنکه اسلوب غریبه  
 دارد و چهارم آنکه شعار هر روز از دروای ظاهری و باطنی نجسم آنکه مشتمل بر اخبار

جهان است مانند علم روم و عمان و مطابی  
 ششم اینکه در هر پایه ان قدر از علوم و کلام  
 مندرج است که غیر از خدا را قدرت بر آن نیست که کلامی باین مختصار بگوید و این قدر علم  
 درج کند و این فقیر تفسیر تو شیخ را برای همین مطلب نوشته ام و این قدر از علوم و کلام  
 از برای استنباط نموده ام و بیانش نموده ام تا مردم بدانند که این قدر علم در قرآن بلکه در  
 هر پایه مندرج است که غیر خدا را قدرت بر درج ان قدر از علوم درین قدر از کلام ندارد  
 بقسم اینکه استعارات مجزیه از قرآن بر مظاهر شد که عارف عادت است هشتم اینکه تفاللات چند  
 از قرآن برای ما حاصل شد که همه بر طبق واقع بوده ششم از ادله اینکه پیغمبر اتمی بود یعنی نبی و معلم  
 گرفته و علم و سواد و خط نداشته چنانکه خداوند عالم در قرآن تصریح بان فرموده که پیغمبر اتمی بود  
 و کتاب خواند و خط نه نوشته اگر این دروغ می بود هر آینه مردم مکتب میگردند و می گفتند  
 که پیغمبر خط می نوشت و کتاب خوانده با اینکه هیچکس باین حد نشکرده با این بی سواد می دانست  
 و چون بیکدفعه اظهار علوم اولین و آخرین کرده و مردمان را تکمیل بعلم و عمل نموده بنحویکه علم  
 بشما در امت او پیدا شده که در هیچ دینی نبوده و جمعی بسیار از اصحاب و تابعین و من بعد هم  
 صاحبان مکاشفه و شهود و کلمات نموده معلوم است که این گونه شیوع تکمیل نیست مگر باید  
 نزدانی و توفیق سبحانی و تسدید صدائی مجله نبوت الهامی آب در مرتبه  
 ظهور چنان هویدا است که قابل بیان و یا اینکه بر همان انرا  
 اثبات نمود بلکه ابراهیم برهان بر حجت قرآن و نبوت  
 پیغمبر الزمان مانند انکه کسی شمع را در روز  
 شکر در آن روز



در عهد دولت ابد مدت گردون سبت کیوان شوکت سلیمان  
 حشمت عرش عظمت وارث اورنگ همیشه شهنشاه عادل  
 باذل افرو شیر و نوق افزای دیهیم و گاه خدیو کیوان  
 خرگاه فلک درگاه فریدون و قیصر خدمت کعباد و مغفور  
 خشم نوشیروان حاتم خصال و اسکندر دار اجلال فرقان جود  
 و احسان و دیباچه بذل و استنان طغرای کتاب عظمت و اجلال  
 ناظم اوراق پریشان فضل و کمال شمس آسمان دانش و فرهنگ  
 وزیر افزای تاج و اورنگ حصن حصین نصرت  
 و اقبال مروج دین و دولت و مقوم ملک  
 و ملت سر لوح دیوان قضا و قدر کمال قدرت حضرت داور  
 سلطان السلاطین العظام و الخاقین الفخام سلطان ابن السلطان  
 ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان سلطان  
 شاهنشاه و امیر جمعه اسلامان بنیاده طه و طهر











